



شاهنشاه جوانبخت ایران اعلیحضرت همایون
محمد رضا شاه پهلوی ارواحنافداه

فهرست مندرجات «نامه فرهنگستان»

دوره اول - سال ۱۳۲۲

شماره اول :

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	—	اساسنامه فرهنگستان
۳	—	اساسنامه انجمن روابط فرهنگی ایران
۵	—	اساسنامه نامه فرهنگستان
۶	—	تاریخی از فرهنگستان ایران
۱۸	—	اسامی اعضاء وابسته فرهنگستان
۲۰	مرحوم محمد علی فروغی	فرهنگستان چیست
۳۹	آقای رشید یاسمی	سه شعر
۴۰	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۶۴	—	وقایع فرهنگستان

شماره دوم :

۱	—	آئین نامه داخلی فرهنگستان
۶	آقای سعید نفیسی	فرهنگستان فرانسه
۲۶	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی

شماره سوم :

۱	—	طرح نظامنامه بازیینی در اصطلاحات علمی
۵	جناب آقای حسین سبیبی	ناله نی (شعر)
۶	« دکتر رعدی	رستاخیز ادبی ایران
۳۴	« آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۶۲	—	وقایع فرهنگستان

شماره چهارم :

۱	جناب آقای دکتر صدیق	توضیح در تاریخچه فرهنگستان
۶	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۲۰	« رشید یاسمی	تأثیر سخن (نظم)
۲۱	« محمد قزوینی	چند کتاب مهم فارسی
۳۵	« حبیب یغمائی	ترجمه فارسی تفسیر طبری
۴۱	گرشاسب نامه حکیم اسدی	فرزند جان (شعر)
۴۲	آقای احمد بهمنیار	املای فارسی
	خطابه جناب آقای سمیعی	سال فوت فروغی
۶۷	رئیس فرهنگستان	

—	گراور یکصفحه از کتاب ترجمه تفسیر طبری
۷۰	گراور عکس مرحوم فروغی که در تالار فرهنگستان نصب است

فرهنگستان نامه

سال اول فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۲ شماره اول

اساسنامه فرهنگستان ایران

مضوب خرداد ماه ۱۳۱۴

ماده اول - برای حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی انجمنی بنام « فرهنگستان ایران » تأسیس میشود .

ماده دوم - وظایف فرهنگستان بقرار ذیل است :

- ۱ - ترتیب فرهنگ بقصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی .
- ۲ - اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته ارزشته های زندگانی باسعی در این که حتی الامکان فارسی باشد .
- ۳ - پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی .
- ۴ - تهیه دستور زبان و استخراج و تعیین قواعد برای وضع لغات فارسی و اخذ بارد لغت خارجی .
- ۵ - جمع آوری لغات و اصطلاحات پیدیه و روان و صنعتگران .
- ۶ - جمع آوری الفاظ و اصطلاحات از کتب قدیم .

- ۷ - جمع آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه ها و آهنگ های ولایتی .
- ۸ - جستجو و شناساندن کتب قدیم و تشویق بطبع و نشر آنها .
- ۹ - هدایت افکار بحقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر و اختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه منحرف میباشد و راهنمایی برای آینده .
- ۱۰ - تشویق شعرا و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی .
- ۱۱ - تشویق دانشمندان بتألیف و ترجمه کتب سودمند بفارسی فصیح و مانوس .
- ۱۲ - مطالعه در اصلاح خط فارسی .
- ماده سوم - فرهنگستان دارای دو قسم عضو « پیوسته » و « وابسته » خواهد بود . پیوستگان اعضائی هستند که مقرر در جلسات حاضر و فرهنگستان از آنان تشکیل میشود . وابستگان اعضائی هستند که افکار خود را بوسیله مکاتبه به فرهنگستان میرسانند .
- ماده چهارم - فرهنگستان با ۲۴ نفر عضو پیوسته شروع بکار خواهد کرد و لدی الاقتضاء ممکن است عدده پیوستگان به ۵۰ نفر برسد .
- ماده پنجم - عضو پیوسته باید ایرانی و سن او لا اقل سی و پنج باشد .
- ماده ششم - در آغاز کار انتخاب اعضاء پیوسته به پیشنهاد وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت خواهد بود و پس از آن به پیشنهاد فرهنگستان (با کثرت دو نلک اعضاء) و موافقت وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت بعمل خواهد آمد .
- ماده هفتم - فرهنگستان يك نفر رئیس خواهد داشت که بموجب فرمان همایونی

- منصوب خواهد شد و دارای دو نفر نایب رئیس و دو نفر منشی خواهد بود که با کثرت نسبی پیوستگان برای دو سال انتخاب میشوند. طرز انتخاب هیئت رئیسه و همچنین وظایف آنان را نظامنامه داخلی معین خواهد نمود.
- ماده هشتم - فرهنگستان بر طبق ماده ۵۸۷ قانون تجارت منصوب ۱۳۱۱ دارای شخصیت حقوقی خواهد بود و رئیس نماینده فرهنگستان میباشد.
- ماده نهم - فرهنگستان دارای دبیرخانه ای خواهد بود که رئیس و اعضاء آن از طرف وزارت فرهنگ منصوب میشوند.
- ماده دهم - اعضاء وابسته از میان علما و ادبای داخله و خارجه انتخاب میشوند. عضویت آنان مانند عضویت اعضاء پیوسته مادام العمر خواهد بود.
- ماده یازدهم - جلسات رسمی فرهنگستان با حضور نصف بعلاوه يك از پیوستگان حاضر در تهران منعقد خواهد شد.
- ماده دوازدهم - فرهنگستان بر حسب وظایفی که دارد ممکن است بکمیسیون های جزء تقسیم شود.
- در صورت لزوم از اشخاص خارج نیز برای مشاورت و معاونت میتواند دعوت نماید.
- ماده سیزدهم - فرهنگستان میتواند جلسات تشریفاتی داشته باشد و نمائندگان ممکن است در این جلسات حاضر شوند.
- ماده چهاردهم - پیوستگان ممکن است لباس مخصوصی داشته در جشنها و تشریفات دولتی بدان ملبس گردند. شکل این لباس در نظامنامه جدا گانه معین خواهد شد.
- ماده پانزدهم - بودجه فرهنگستان در ضمن بودجه وزارت فرهنگ منظور خواهد شد. ولیکن عضویت فرهنگستان افتخاری خواهد بود.
- ماده شانزدهم - مقررات لازم برای اجرای وظایف فرهنگستان و نظامنامه های راجع به هیئت رئیسه و کمیسیونها و نظامات داخلی و غیره پس از پیشنهاد فرهنگستان و تصویب وزارت فرهنگ بموقع اجرا گذاشته خواهد شد.

اساسنامه انجمن روابط فرهنگی ایران

مصوب ۱۲ بهمن ۱۳۲۱

ماده اول - فرهنگستان ایران هیئتی بنام « انجمن روابط فرهنگی بین المللی » مرکب از چندتن از پیوستگان برای ایجاد روابط بین فرهنگستان ایران با فرهنگستانهای کشور های خارجه یا مجامع مشابه آن تشکیل میدهد .
ماده دوم - انجمن برای انجام دادن وظایف خود میتواند از پیوستگان فرهنگستان و دانشمندان صلاحیت دار ایرانی و خارجی استفاده کند و شعب لازم را تشکیل دهد .

ماده سوم - انجمن موظف است از کتابها و انتشاراتی که از کشور های مختلف برای فرهنگستان جلب میکند کتابخانه منظمی تشکیل دهد و سعی کند همه آثاری را که درباره فرهنگ ایران در خارج انتشار یافته بررور در این کتابخانه گرد آورد .

ماده چهارم - انجمن مأمور است کتب و سایر مطبوعات شایسته ایران را در دسترس مراکز فرهنگی جهان بگذارد .

ماده پنجم - انجمن مأموریت دارد برای ایجاد آشنائی در میان اعضای فرهنگستان و دانشمندان کشور های دیگر و تجلیل و تشویق فضایی خارجی علاقمند بفرهنگ ایران و سایر مقصودی بکار برد .

ماده ششم - انجمن میتواند در معرفی فرهنگستان ایران در ممالک دیگر بوسیله ارسال مقررات رسمی و انتشارات فرهنگستان و یا ترجمه آنها اقدام کند .

ماده هفتم - انجمن مجاز است هر يك از دانشمندان خارجی را که برای عضویت وابسته فرهنگستان شایسته بداند پیشنهاد کند .

ماده هشتم - دبیر خانه فرهنگستان مکلف است وسایل اجرای وظایف این انجمن را در هر موقع فراهم سازد و تسهیلات لازم را بکند .

ماده نهم - تهیه اعتبارات لازم برای اجرای وظایف این انجمن بنا بر پیشنهاد انجمن و تصویب فرهنگستان خواهد بود .

اساسنامه نامه فرهنگستان

مصوب بهمن ماه ۱۳۳۱

- ماده اول - ایجاد يك نشریه مرتب بنام «نامه فرهنگستان» تصویب میشود.
- ماده دوم - مندرجات این نشریه عبارت خواهد بود از :
- ۱ - شرح اقداماتی که برای اجرای مواد اساسنامه فرهنگستان بعمل میآید در صورتی که نشر آن سودمند باشد.
 - ۲ - خطابه های ورودی که در فرهنگستان ایراد میشود.
 - ۳ - نتیجه تحقیقات راجع بلغات و صرف و نحو و ادبیات زبان فارسی.
 - ۴ - تحقیقات تازه در زندگانی بزرگان و آثار آنان و وقایع و ابنیه تاریخی و کتب نفیسه و صنایع و علوم و فلسفه ایرانی.
 - ۵ - قطعات نظم و نثر بدیع.
 - ۶ - معرفی آثار اعضاء فرهنگستان.
 - ۷ - تاریخچه فرهنگستان ایران و اطلاعات راجع بمجامع فرهنگی ایران و خارجه
 - ۸ - هر نوع نوشته ای که انتشار آن از نقطه نظر فرهنگی مفید باشد.
- ماده سوم - نویسندگان این نامه اعضاء پیوسته و وابسته فرهنگستان خواهند بود مقالاتی که از خارج برسد بشرط تصویب در جلسه عمومی فرهنگستان درج خواهد شد.
- ماده چهارم - مدیر نامه بتصویب فرهنگستان تعیین میشود.
- ماده پنجم - بودجه نامه را هیئت رئیسه فرهنگستان تنظیم خواهد نمود.
- ماده ششم - اعضاء پیوسته و وابسته فرهنگستان این نامه را رایگان دریافت خواهند داشت و در صورت لزوم ممکن است بتصویب هیئت رئیسه اشخاص دیگری نیز از این مزیت برخوردار شوند.
- ماده هفتم - مطبوعات که در نتیجه مبادله این نامه بدست خواهد آمد متعلق بکتابخانه فرهنگستان خواهد بود.

تاریخی از فرهنگستان ایران

- ۱ -

دیباچه

سالها پیش از تأسیس فرهنگستان ایران فکر تشکیل انجمنی مرکب از دانشمندان و ارباب فضل و اطلاع بر خاطرها میگذشت و مخصوصاً از روزیکه ملت ایران با تمدن مغرب زمین کمابیش آشنا شده با اهمیت و وظائف و خدمات مجامع علمی و ادبی بیکانه پی برد این فکر در اذهان قوت گرفت. اشارات و اقوالی هم که در کتب و تواریخ قدیم از وجود چنین مجامعی باشکال و عناوین مختلف در ایران کهن سال و در طی قرون متوالیه حکایت میکرد آتش شوق ایرانیان را بایجاد نظائر آنها دامن میزد چنانکه در دوره مشروطیت در تهران و شهرستانها بارها گروهی از مردم دانشمند و هنردوست گردهم آمده بتأسیس انجمن هائی که در آنها سخن از علم و ادب میرفت همت گماشتند.

چگونگی تجلی این منظور در قالبهای گوناگون، داستان مفصل و دلکشی - است که در این مختصر ادای حق آنرا بواجبی نتوان کرد. تنها ذکر این نکته لازم است که در دوره مشروطه از مقامات دولتی اقدام رسمی در این خصوص بعمل نیامده بود و بغیر از کوششهای افراد و یا مجامع خصوصی قدم دیگری در این راه برداشته نمیشد. در سال ۱۳۱۳ قریب پنج ماه قبل از تأسیس فرهنگستان ایران وزارت معارف درصددبرآمد که انجمنهائی مرکب از ارباب تخصص و اطلاع در هر فن فراهم بیاورد و بر آن شد که این کار را با تشکیل «آکادمی طبی» آغاز کند. برای مطالعه در این امر جلساتی با حضور چندتن از پزشکان معروف و بعضی از دانشمندان در دانشکده طب تشکیل یافت و نام «فرهنگستان» بعنوان معادل آکادمی در یکی از آن جلسات اختیار شد، اسانامه ای هم برای فرهنگستان طبی نگارش یافت که وظایف آن بدینگونه پیش بینی شده بود:

- فرهنگستان طب ایران در مسائل ده‌گانه ذیل اقدام خواهد کرد.
- ۱ - ترجمه و تألیف کتابهای طبی درسی و غیر درسی.
 - ۲ - تهیه فرهنگ طبی و دواسازی و جمع‌آوری لغات طبی.
 - ۳ - وضع لغتهای طبی و اصطلاحات لازم که در زبان فارسی نیست.
 - ۴ - تهیه و نشر مقالات طبی سودمند.
 - ۵ - مطالعه در خواص طبی گیاههایی که در سرزمین ایران موجود است و بیان فوائد هر یک و تهیه و طبع دستور دواسازی
 - ۶ - دادن جایزه و نشانهای مخصوص بکسانی که مقاله‌های سودمند در باب طب و تندرستی بزبان فارسی بنویسند.
 - ۷ - معاونت فکری با مقامات مربوطه در امور صحتی فردی و اجتماعی در مواقع احتیاج و همراهی فکری و راهنمایی بفارغ التحصیل‌های دانشکده طب برای تهیه رساله‌های اجتهادی.
 - ۸ - جمع‌آوری و طبع و نشر نسخه‌های قدیمی کمیاب از کتب طبی.
 - ۹ - ایجاد روابط دائمی با فرهنگستانهای طبی (آکادمیهای طبی) ممالک خارجه و تهیه و جمع‌آوری آثار آنان.
 - ۱۰ - مطالعه کامل در کشفیات و اختراعات از فنون مختلف طب: دواسازی و دندانسازی و متعلقات آن و اعلان نتیجه آنها برای استفاده عموم طبای مملکت.

با مختصر توجه بوظایف مندرج در این ماده معلوم میگردد که منظور از ایجاد فرهنگستان طبی و نظائر آن برای سایر رشته‌ها این نبود که وضع لغات و اصطلاحات جدید، وظیفه منحصراً آنها قرار داده شود بلکه ترجمه و تألیف کتب و تهیه فرهنگها و جمع‌آوری لغات و اصطلاحات موجوده و تشویق بتحقیقات علمی و ادبی در شعب مختلف علوم و فنون، مورد توجه خاص قرار گرفته بود. ولی در همان اوقات پیش از آنکه این نیت بموقع عمل گذاشته شود و اساسنامه فرهنگستان طبی از مقام

شور بمرحله تصویب و اجراء در آید در زمستان ۱۳۱۳ تا کهن اندیشه های تنیدی در اصلاح زبان ولغت و طرز نگارش فارسی بوجود آمد و علل و اسباب متعدد موجب ایجاد و اضطراب و تشویش خاصی در اوضاع ادبی و لغوی ایران گردید. بدین معنی که بقول مرحوم فروغی^(۱) برای بعضی از علاقمندان بترقی زبان فارسی این فکر پیش آمد که برای معانی که امروزه الفاظ فارسی بجهت آنها وجود ندارد یا استعمال نمیشود اصطلاحات وضع کنند لیکن غالباً دیده شد «... کارهایی که در این باب میکنند بی رویه و از روی مبنای صحیح و ذوق سلیم نیست...» شاید در آن گیر و دار اشخاصی که دم از ترقی و توسعه زبان و پیراستن آن از الفاظ نامتناسب خارجی میزدند قلبی عاشق و نیتی صادق داشتند ولی در طرز اجراء این فکر و تشخیص وسائل غالباً بخطا میرفتند و مثلاً تعصب غرور ملی و نژادی را که در جای خود امری بمدوح و حسی شریف است بحد افراط درباره زبان ولغت - که بحثی فنی و تحقیقی و مبتنی بر سوابق و سنن تاریخی و در عین حال متکی بر انس و عادت و ذوق سلیم و قبول اکثریت افراد ملت است - راه میدادند و با این افراط در برابر آن مقدار از اصلاحات لغوی هم که احتیاجات کنونی زبان بحکم عقل و منطق بدانها رای میداد بدست خود سدّی ایجاد میکردند و در اذهان پیروان طریقه اعتدال نگرانی خاصی پدید میآوردند.

خلاصه آنکه از هر گوشه ای نغمه ای بگوش میرسید و هر کسی فراخور فهم و دانش خود میزان و ملاکی برای این کار بدست میداد. در میان علمداران این نهضت کسانی نیز پیدا میشدند که چون به زبان ولغت عربی بحدی که در زبان فارسی مورد احتیاج است احاطه نداشتند بخیال آنکه زحمت خود و دیگران را کمتر کنند میخواستند حتی يك كلمه عربی در زبان فارسی باقی نگذارند و لغاتی را که با وجود اصل تازی در طی مدت بیش از هزار سال جزو دارائی زبان فارسی شده و وسیله تکلم تمام افراد کشور از خاص و عام و باسواد و بی سواد گردیده است بیرون کرده بجای آنها الفاظ جدیدی را وضع کنند و یا آنکه بعضی از کلمات متروک و مهجور زبانهای قبل از

اسلام ایران را که فرا گرفتن آنها برای اکثر مردم امروز از آموختن کلمات زبانهای خارجی نیز دشوار تر است جانشین لغات عربی مانوس نمایند. و عجب آنکه برخی از این هوا داران اصلاحات، زبان فارسی را نیز بخوبی نمیدانستند و گاهی اتفاق میافتاد که بعضی از کلمات صحیح‌النسب فارسی را بگمان اینکه لغت تازی است مورد لعن و طعن قرار داده مرادف عربی آنها را بدون اینکه بدانند عربی است بنام فارسی سره بعنوان معادل پیشنهاد میکردند. بدین ترتیب زمزمه هائی که ابتدا در بعضی از محافل و جسته جسته بگوش میرسید در مدت بسیار اندکی بمطبوعات و سپس با ادارات و بنگاههای دولتی سرایت کرد و کم کم این تفنن شکل جدی بخود گرفت. کسانیکه ابتدا در جراید مقالانی به « فارسی سره » و یا در حقیقت به « فارسی ساختگی » انتشار میدادند و فهم مقصود و عبارات آنها نه تنها برای عامه مردم بلکه برای دوستان همعقیده خودشان نیز دشوار و گاهی محال بود در صدد برآمدند که اصطلاحات جدیدی وضع کرده در مکاتبات اداری رواج دهند. در اغلب وزارتخانه ها و حتی در اداره مباشرت مجلس شورای ملی چند تن از این « فارسی پردازان » گردهم آمده گاهی نظر موافق اولیاء وزارتخانه را نیز بخود جلب کرده با اصطلاحات مجمله که عده آنها همه روزه در تزیید بود شروع بمکاتبه با سایر ادارات نمودند. و چون کارخانه‌های لغت سازی ادارات و بنگاههای دولتی از نوع واحد نبودند کار بجائی رسید که گاهی ادارات دولتی در مکاتبات رسمی از درك مقصود یکدیگر عاجز می شدند. در پایتخت کشوری که مردم آن پس از هزار سال هنوز شاهنامه فردوسی را بدون احتیاج بتفسیر میخوانند و معنی اشعار و لطایف آنرا درك میکنند اوضاعی که افسانه معروف شهر بابل قدیم را بخاطر میآورد پدیدار شد. نه تنها کارمندان دولت مجبور میشدند که در مکاتبات عادی اداری برای درك مقصود و فهم اصطلاحات همکاران خود دست توصل بدامان کتب لغت و دوستان لغت ساز و حدس و فرض بزنند بلکه ارباب رجوع نیز که بفارسی معهولی با ادارات مکاتبه کرده و حل مشکل خود را از آنها میخواستند هنگام دریافت جواب دچار مشکل تازه‌ای میگرددند زیرا بعضی اوقات حتی در داخل يك اداره هر کدام از منشیان سلیقه خاصی در وضع لغات برای خود اختیار کرده

بودند و مراجعه کنندۀ سرگردان ناگزیر بود که کشف معما و گشودن طلسم اصطلاحات را فقط از یک نفر که آنهم نویسندهٔ جواب بود بخواهد و الا دنبالهٔ کار خویش را رها کرده بنشیند و صبر پیش گیرد.

اگر چه در نیمهٔ دوم سال ۱۳۱۳ این روش افراطی از طرفی در عالم مطبوعات رخنه کرده و از طرف دیگر چند کانون نیم رسمی در ادارهٔ مباشرت مجلس شورای ملی و در بعضی از دوائر دولتی بدست آورده بود ولی هنوز نتوانسته بود که خود را از تأیید و تقویت مقامات عالیه بهره مند ساخته و یا خود را مورد عنایت و حمایت آنان نشان دهد، اما پیش از آنکه سال پایان رسد باین مقصود نیز نائل گردید و بر تریبی که ذیلاً نگاشته میشود در بحبوحهٔ اقتدار اعلیحضرت شاهنشاه سابق حربۀ برندهٔ این عبارت کوتاه یعنی «حسب الامر جهانمطاع همایونی» را بدست گرفت.

تفصیل این اجمال آنکه بعضی از طرفداران این فکر در وزارت جنگ ذهن اعلیحضرت پادشاه سابق را باین معنی متوجه میساختند که باید زبان فارسی را از قید نفوذ زبانهای بیگانه آزاد ساخت و بدین وسیله استقلال لغوی و ادبی ایران را تأمین کرد و مدعی شدند که از طرفی برای تجدید مجد و عظمت ایران و از طرف دیگر برای ساده کردن و قابل فهم ساختن زبان فارسی تنها علاج این است که لغات بیگانه و مخصوصاً کلمات عربی معمول و مهجور را با اقدامات رسمی از محاورات و مکاتبات بیرون کرد. البته چنین پیشنهاد دلکشی که حس بی نیازی از بیگانگان و همچنین شوق آسانی زبان را در قلب اعلیحضرت پادشاه سابق تحریک میکرد باسانی مورد قبول واقع شد خاصه که در پایان سال نیز اعلیحضرت شاه به ترکیه مسافرت فرموده و اقدامات ترکها در تصفیۀ زبان مورد نظر ایشان قرار گرفته بود. پس امر اکید صادر گردید که فوراً در وزارت جنگ هیئتی برای انتخاب معادل جهت لغات نظامی بیگانه و نیز برای مطالعه در باب سایر اصطلاحات تشکیل شود و با همکاری سایر وزارتخانه ها این مهم انجام گیرد. قبل از تشکیل آن هیئت نیز مقدار معتناهی از لغات نظامی گویا بصرف پیشنهاد ارکان حرب کل قشون وقت و یا پس از

مشورت با چند تن از طرفداران وضع لغات جدید بعرض شاه رسید و در مکاتبات رسمی معمول گردید. از آنجمله بود کلمه « افسر » بجای « صاحبمنصب »، و « ارتش » بجای « قشون »، و « تیمسار » بجای « حضرت اجل » (در عناوین نظامی) که بعدها صحت آنها نیز مورد تردید واقع گردید و جمعی بخیال اینکه این لغات از مصوبات فرهنگستان است این بنگاه را مورد ملامت قرار دادند.

کمیسیون وزارت جنگ فوراً شروع بکار کرد. از وزارت معارف و سایر وزارتخانه ها نماینده هائی دعوت نمود و با روش افراط آمیزی کوشش نمود که نه تنها برای لغات نظامی بلکه برای سایر اصطلاحات و لغات نیز باعجله تمام معادللهائی انتخاب کرده بوسیله مقامات نظامی آنها را از تصویب مقام سلطنت بگذراند و بسرعت در ادارات و جرائد منتشر و رایج سازد.

با این مقدمات وزارت معارف بحکم وظیفه ناگزیر شد که پیش از آنکه گزارش مذاکرات کمیسیون با تعبیرات نا روا باطلاع مقام سلطنت برسد و اقدامات متهورانه و تفنن آمیز، ارکان زبان فارسی را دچار تزلزل کند با اقدامات جدی مبادرت ورزد. چاره کار را در آن دید که بدون فوت وقت مقامات عالیه را متوجه اهمیت امر و وخامت وضع بنماید. بدین منظور بمرحوم فروغی رئیس الوزراء وقت که واقف بتمام این نمایلات خارج از اعتدال بود متوسل شد و آنجناب همینکه از کیفیت جریان امر آگاه شد این جمله را که عین عبارت او است بر زبان آورد: « عجب با دسفاهتی میوزد، و کمترین مسامحه و ملاحظه را در این کار جائز نشمرده بفاصله چند ساعت بعد از ختم جلسه کمیسیون وزارت جنگ، پس از مذاکرات حکیمانه با اعلیحضرت پادشاه سابق بحماییت و یاری وزارت معارف کمر بست و چون با سوابقی که ذکر شد ممکن نبود که اعلیحضرت پهلوی را پس از صدور دستور تجدید نظر لغات از اجرای این امر بیکباره منصرف سازد، پس از تمهید مقدمات و ملاحظه جوانب کار در تأیید نظر وزارت معارف پیشنهاد کرد که برای مطالعه در این امور انجمنی مرکب از دانشمندان و اهل لغت و محققین تشکیل شود و مقدمات تشکیل فرهنگستان ایران را

فراهم آورد و با حسن تدبیر توانست که دستگاههای گوناگون و رنگارنگ لغت‌سازی اشخاص غیر مؤل و انجمنهای افراطی و بی‌اغیر صالح را برچیند و بزرگترین خدمت را در باره زبان و ادبیات فارسی انجام دهد .

پس از اقدام مذکور این نامه که در او اواخر اسفند ۱۳۱۳ در وزارت معارف تهیه شده بود بشکل متحد المال (بخشنامه) در او اائل سال ۱۳۱۴ بتمام وزارتخانه هافرستاده شد .

وزارت معارف
اداره کل انطباعات
متحد المال
وزارت جلیله
شماره ۲۷۰/۷۵۶۲

البته خاطر محترم مستحضراست که از چندی پیش نهضتی بمنظور استعمال لغات فارسی بجای لغات خارجی خاصه لغات عربی پدید آمده و آثار این نهضت ابتدا در بعضی جرائد و رسالات ظاهر و در این اواخر در برخی از مؤسسات دولتی نیز آشکار گردیده است . چون موضوع زبان هر ملت یکی از مسائل مهمه اجتماعی است و اقدام باصلاح یا اجرای تغییرات و تبدیلات در آن محتاج بمطالعه و مباحثه و تعمق خاصی میباشد و وزارت معارف در نظر دارد که بزودی انجمن مخصوصی مرکب از دانشمندان و لغویون و ادبا و محققین تأسیس نموده این قبیل مسائل را در آن مورد بحث و مطالعه قرار دهد . بنا بر این متمنی است دستور اکید بعهده ادارات و دوائر تابعه صادر فرمایند که تا موقع تشکیل آن انجمن از وضع و استعمال هرگونه لغت جدید یا تبدیل لغات معمول بلفات فارسی خالص در مراسلات و اسناد رسمی اداری خودداری نمایند تا پس از تأسیس این انجمن بیستنهادهای مربوط بدین امر مورد مطالعه قرار گیرد و تدابیر مقتضیه اتخاذ گردد .



رحوم فروغی نیز نتیجه اقدامات خود را در ضمن نامه ای که ذیلاً درج میشود بوزارت معارف ابلاغ کرد :

ریاست وزراء ۵۸۴ نمره ۲۸ بناریخ فروردین ماه ۱۳۱۴

وزارت تجلیله معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

چنانکه مستحضرنند برای بعضی از علاقمندان بترقی زبان فارسی این فکر پیش آمده است که برای معانی که امروزه الفاظ فارسی بجهت آنها وجود ندارد یا استعمال نمیشود اصطلاحات وضع کنند ولیکن غالباً دیده میشود کارهایی که در این باب میکنند بی رویه و از روی مبنای صحیح و ذوق سلیم نیست و این فقره مورد توجه ذات مقدس اعلیحضرت شهرباری ارواحنا فداء نیز شده و باینجانب امر فرموده اند مراقبت کنم که فکر پخته معقولی بشود که این منظور مهم که اساساً بسیار خوب و بجاست از رویه صحیح منحرف نشود و نظر باینکه اصلاً این مسئله از اموری است که در صلاحیت وزارت معارف است و ملاحظه کرده ام که اولیای آنوزارت جلیله متوجه بوده و علاقمندی خود را باین موضوع نشان داده اند اینک تأکیداً امر مبارک ملوکانه را هم ابلاغ و تقاضا میکنم که هرچه زودتر اقدامی را که برای حسن انجام این منظور مقتضی است با مطالعه صحیح بفرمائید. خود اینجانب هم برای تبادل نظر و شرکت در کار حاضر و منتظر اعلام نتیجه میباشم. رئیس الوزراء - محمدعلی فروغی

-۲-

فرهنگستان ایران در ۱۳۱۴

وزارت معارف برای تهیه مقدمات تشکیل فرهنگستان جلساتی با شرکت عده ای از دانشمندان در محل سابق دانشکده حقوق (خانه مرحوم انابک واقع در خیابان لاله زار) ترتیب داد و اساسنامه فرهنگستان را تهیه کرده در جلسه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ بتصویب هیئت دولت رسانید.

اساسنامه مذکور در تاریخ پنجم خرداد ۱۳۱۴ بدین شرح بوزارت معارف

ابلاغ شد:

ریاست وزراء د نمره ۱۵۴ مورخه ۳۰ ر ۱۳۱۴ وزارت جلیله معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

هیئت وزراء در جلسه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ نظر به پیشنهاد نمره ۱۲۴۴ وزارت جلیله معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه اساسنامه راجع بتشکیل انجمنی بنام فرهنگستان ایران را که در ۱۶ ماده تنظیم شده است با اصلاحات لازمه تصویب نمودند. (اساسنامه در صفحه اول همین شماره چاپ شده است).
تصویبنامه در کابینه ریاست وزراء ضبط است. رئیس الوزراء - محمد علی فروغی

مختصر توجه بماده دوم اساسنامه معلوم میدارد که با ملاحظه مقتضیات و اوضاع و احوال در تدوین آن نهایت دقت و احتیاط بکار رفته و بجای طرد و اخراج لغات بیگانه از زبان فارسی که در آن موقع ورد زبان و تنها هدف کارخانه های لغت سازی بود وظایف مفید و متعددی برای این بنگاه منظور شده است. یعنی مؤسسه فرهنگی و مخصوصاً سرپرست دانا و هوشمند آن مرحوم فروغی توانسته اند جنبشی را که بر علیه دوام و سابقه زبان شیوای فارسی آغاز شده بود از مجرای افراط و انحراف بر گردانده در طریق اعتدال بیندازند و از راه مصلحت اندیشی و رعایت امیال پرشور آن زمان فکر فارسی سره را بروش «پیراستن زبان از الفاظ نامتناسبت خارجی» مبدل و در اساسنامه درج و تصریح نمایند. انصاف باید داد که این عمل در آن موقع کار آسانی نبود و چنانکه گفته خواهد شد با وجود تمام احتیاطها و تدابیر برای مرحوم فروغی و آقای حکمت وزیر معارف وقت و بعضی از همکاران ایشان زحمات و مخاطراتی فراهم آورد.

این نکته را نیز نا گفته نگذاریم که فرهنگستان ایران با وجود توجه باطنی بوظایف متعدد خود نتوانست از زمان تأسیس تا این اواخر، آنچنانکه منظور بود در جاده ارشاد قدم زند و تکالیف خود را ایفاء نماید زیرا در ضمن عمل خود را مجبور دید که در مقابل تقاضاها و انتظامات و دستورهای صریح و شدید، قسمت عمده اوقات را صرف یکی از وظایف فرعی یعنی انتخاب معادلها برای اصطلاحات و لغات خارجی

بکنند و باید اعتراف کرد که حتی در این کار نیز بحد کافی آزادی عمل نداشت و آنچه در این زمینه انجام میداد از طرفی مبنی بر احتراز از ایجاد وهم مخالفت صریح در برابر مقامات عالیه بود و از طرف دیگر نمیخواست و نمیتوانست شانه از زیر بار مسئولیت خالی کرده و میدان را بکسانی بسپارد که اگر در این کار وارد میشدند هنگامه و آشوب بیمانندی در زبان و لغت فارسی برپا میکردند. صاحب نظرانی هم که از دور تماشاگر این اوضاع بودند و از راه علاقمندی کارهای فرهنگستان و خاصه بعضی از لغات مصوب آنرا مورد اعتراض قرار میدادند اگرچه در بعضی موارد کاملاً بی حق نبودند ولی اگر از روش اضطراری وی آگاه میشدند زبان طعن را کوتاه میکردند و انصاف میدادند که اگر فرهنگستان در مدت چند سال نتوانست با انجام وظایف مهم خود مستقیماً خدمت مثبتی درباره زبان فارسی انجام دهد لااقل موفق شد که زمام عمل را از دست گروهی افراطی بدر آورده خود را ظاهراً بمقام جانشینی آنها تنزل دهد و این خدمت منفی را که عبارت از منع رواج هزاران لغت مجعول و بی اساس در هر هفته و هر ماه باشد تقدیم جامعه ایرانی نماید. خلاصه آنکه فرهنگستان از آغاز کار نسبت بتکالیف مهم خود بی اعتنا نبود و از همان روزهای تأسیس در نظامنامه داخلی خود پیش بینی کرده که کمیسیونهای ذیل را برای اجرای اساسنامه تشکیل دهد.

- ۱- کمیسیون لغت برای وظایف بند ۱ و ۲ و ۳ از ماده دوم اساسنامه.
- ۲- کمیسیون دستور برای (بند ۴ از ماده دوم اساسنامه).
- ۳- کمیسیون اصطلاحات پیشه و زبان (برای بند ۵ از ماده دوم)
- ۴- کمیسیون کتب قدیم (برای بند ۶ و ۸ از ماده دوم اساسنامه)
- ۵- کمیسیون اصطلاحات ولایتی (برای بند ۷ از ماده دوم اساسنامه)
- ۶- کمیسیون راهنمایی (برای بند ۹ و ۱۰ و ۱۱ از ماده دوم اساسنامه)
- ۷- کمیسیون خط (برای بند ۱۲ از ماده دوم اساسنامه)

و نیز مقرر شد که فرهنگستان هرگاه لازم بداند میتواند کمیسیونهای دیگر برای وظایف خاص تشکیل دهد... و هر یک از کمیسیونها میتوانند در موقع ضرورت اشخاص خارج را برای مشورت و معاونت دعوت نمایند.

در ۱۳۱۴ نیز چهار کمیسیون مربوط بلفت و تهیه فرهنگ، دستور زبان، مطالعه در لغات جغرافیائی و کتب قدیمه عملاً تشکیل شد و شروع بکار کرد و طرحهای مفیدی تهیه نمود ولی بجهاتی که در بالا بدانها اشارت رفت همه این کوششها از راه اضطرار و در برابر فشار مقتضیات، تحت الشعاع عملی که فرهنگستان در غالب موارد برغم میل خود انجام میداد و آن عبارت از انتخاب معادل برای بعضی از لغات بود قرار گرفت.

سازمان فرهنگستان

الف - نخستین رئیس و اعضاء اولی فرهنگستان

پس از آنکه اساسنامه فرهنگستان بتصویب رسید و دو قسم عضو « پیوسته » و « وابسته » برای این بنگاه در نظر گرفته شد. اولین جلسه رسمی فرهنگستان روز دوشنبه ۱۲ خرداد ماه ۱۳۱۴ در عمارت سابق دانشکده حقوق و سیاسی بریاست مرحوم محمد علی فروغی (ذکاء الملک دوم) رئیس الوزراء وقت و بعضویت ۲۴ تن از پیوستگان که اسامی آنها بترتیب حروف تهجی درج میشود تشکیل یافت .

- ۱- اسفندیاری ، آقای -ن
- ۲- بهار ، آقای محمد تقی
- ۳- پرتو اعظم ، آقای دکتر علی
- ۴- تقوی ، آقای حاج سید نصرالله
- ۵- حسابی ، آقای دکتر محمود
- ۶- حکمت ، آقای علی اصغر
- ۷- دهخدا ، آقای علی اکبر
- ۸- رشید باسمی ، آقای غلامرضا
- ۹- رضا زاده شفق ، آقای دکتر صادق
- ۱۰- رهنما ، آقای غلامحسین
- ۱۱- سمیعی ، آقای حسین

- ۱۲- صدیق ، آقای دکتر عیسی
 ۱۳- عصار ، سید محمد کاظم
 ۱۴- فاطمی ، آقای محمد
 ۱۵- فروزانفر ، آقای بدیع الزمان
 ۱۶- فروغی ، آقای ابوالحسن
 ۱۷- فروغی ، آقای محمد علی
 ۱۸- قریب ، آقای عبدالعظیم
 ۱۹- گل کلاب ، آقای حسین
 ۲۰- مقندر ، سرتیپ غلامحسین
 ۲۱- نخجوان ، -رلشکر احمد
 ۲۲- نصر ، آقای دکتر ولی الله
 ۲۳- نفیسی ، آقای سعید
 ۲۴- وثوق ، آقای حسن

در سنوات بعد بر شماره اعضا پیوسته فرهنگستان افزوده شد . اسامی آنان
 بترتیب تاریخ انتخاب از این قرار است :

۱۳۱۵	۱۹ مهر	آقای دکتر قاسم غنی
		» احمد اشتری
۱۳۱۷	۱۸ اردی بهشت	» مصطفی عدل
	»	» دکتر علی اکبر سیاسی
	»	» جمال الدین اخوی
	»	» ابراهیم پور داود
	»	» حسنعلی مستشار
۱۳۱۷	۱۹ دی	» دکتر احمد متین دفتری
۱۳۱۷	۳۰ آذر	» عباس اقبال آشتیانی

۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۸	آقای دکتر امیر اعلم
۲۳ خرداد ۱۳۱۸	» محمد حجازی
۲۱ مهر ۱۳۱۸	» محمد قزوینی
۲۰ دی ۱۳۲۰	» سید محمد تدین
۹ بهمن ۱۳۲۰	» مسعود کیهان
۵ آذر ۱۳۲۱	» جلال الدین همائی
» » »	» دکتر غلامعلی رعدی آذرخی
» » »	» احمد بهمنیار

ب. دبیرخانه فرهنگستان

چون در ضمن اساسنامه و نظامنامه تأسیس دارالانشائی برای فرهنگستان پیش‌بینی شده بود وزارت معارف در همانموقع بتأسیس آن اقدام نمود و آقای غلامعلی رعدی آذرخی رئیس اداره کل انطباعات را بریاست افتخاری دارالانشاء منصوب و به فرهنگستان معرفی و چند تن را نیز برای عضویت دارالانشاء استخدام کرد.

ج. بودجه و مقر فرهنگستان

بیوستگان فرهنگستان بابت عضویت مزدی دریافت نمیدارند و بودجه فرهنگستان که بطریق اعانه از طرف دولت پرداخته میشود صرف تهیه کتب و نوشت افزار و مخارج اداری میشود. اعانه فرهنگستان در سال ۱۳۱۴ مبلغ ۲۴۰۰۰ ریال بود. مدرسه عالی سپهسالار (دانشکده معقول و منقول) از جلسه چهاردهم (۱۰ شهریور ماه ۱۳۱۴) بپس مقرر فرهنگستان شد و از آن تاریخ تا ۱۳۲۱ که عمارت مخصوصی در جنب دانشکده مذکور برای فرهنگستان بنا گردید جلسات فرهنگستان در آن مکان تشکیل می‌یافت.

نظامنامه ها و طرحها و لغات

در ۱۳ مرداد ماه ۱۳۱۴ نظامنامه داخلی فرهنگستان و پس از آن در همان سال نظامنامه های دیگر از قبیل آئین نامه انتخاب و وظایف کارمندان وابسته

فرهنگستان (۲۲ دیماه ۱۳۱۴) بتصویب رسید و از طرف کمیسیونهایی که تشکیل شده بود طرحهایی از قبیل طرح راجع تهیه فرهنگ فرهنگستان و جمع آوری اصطلاحات جغرافیائی و امثال و اشعار ولایتی و غیره تهیه شد و لغاتی که بعنوان معادل لغات بیگانه و یا بجای بعضی از اصطلاحات اداری و اسامی جغرافیائی و غیره از طرف فرهنگستان اختیار شده بود با ادارات دولتی ابلاغ گردید.

بقیه دارد

اسامی اعضاء وابسته فرهنگستان

بترتیب تاریخ انتخاب

۱۳۱۴	مرداد	۱۲	۱ - سید محمد علی جمال زاده
۱۳۱۵	آبان	۵	۲ - دکتر فخر ادهم
۱۳۱۵	اسفند	۲	۳ - پروفیسور کریستن سن (دانمارک)
۱۳۱۶	مهر	۱۳	۴ - استاد هانری ماسه (فرانسه)
۱۳۱۷	دی	۱۰	۵ - پروفیسور ریپکا (چکواسلواک)
۱۳۱۷	بهمن	۱۵	۶ - جناب محمد حسین هیکل (مصر)
۱۳۱۷	»	»	۷ - دکتر منصور بیک فهمی (مصر)
»	»	»	۸ - علی بیک الجارم (مصر)
۱۳۲۱	تیر	۸	۹ - محمد رفعت پاشا (مصر)
۱۳۲۱	تیر	۸	۱۰ - پاولوسکی (روسیه)

فرهنگستان چیست

این خطابه را مرحوم محمد علی فروغی در سال ۱۳۱۵ در فرهنگستان با رعایت مقتضیات زمان ایراد فرموده‌اند. چون منضم نکاتی است که جویندگان موجبات تأسیس فرهنگستان باید بدان توجه داشته باشند عیناً درج می‌شود.

شاید خاطر آقایان آگاه باشد که چندی است وزارت معارف بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی انجمنی باسم فرهنگستان دایر کرده است. بنده امروز می‌خواهم بحث کنم در اینکه فرهنگستان چیست.

فرهنگستان یکی از مهمترین مؤسسات اعلیحضرت پهلوی است. ممکن است تعجب دست دهد که اعلیحضرت پهلوی گذشته از عملیات در خشانان در احیای مملکت و تحکیم استقلال و قدرت دولت و استقرار امنیت و ایجاد نیروی زمینی و دریایی و هوایی و حسن اداره امور کشور و ترقی اقتصادی مملکت، این همه مؤسسات عظیم از طرق و شوارع و راه آهن و بندرها و کارخانه‌ها و بانکها و بیمارستانها و دانشگاه و عمارات و ابنیه و مؤسسات خیریه و غیرها دارند پس چگونه ممکن است فرهنگستان یعنی انجمنی مرکب از ده بیست نفر که گاهی دور هم جمع شوند و معلوم نیست چه میکنند یکی از مهمترین آن مؤسسات باشد.

بیانات امروز من برای معرفی فرهنگستان است که اگر چنین تعجبی کرده باشید رفع خواهد کرد و با یادآوری این نکته که من عادت بگزافه‌گویی ندارم و همیشه حقیقت می‌گویم برای اثبات مدعای خود محتاج بتمهید مقدمه‌ای هستم که در کوتاهی آن بقدری که میتوانم خواهم کوشید.

حاجت بیادآوری نیست که اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی از آغاز زمامداری خود سعادت و ترقی و تعالی ایران و ایرانیان را یگانه مقصود خود قرار داده‌اند و با جدیت و فعالیت فوق‌العاده در نیل بمقصود کوشش می‌فرمایند. این قسمت را همه کس

میداند و تصدیق دارد اما آنچه شاید همه ملتفت نباشند درجه بلندی همت و وسعت نظر اعلیحضرت همایونی است که تصور مردمان متعارفی بآن نمی رسد .

البته کسانی که با فهم و فراست باشند از عملیات و آثار تايك اندازه میتوانند پی بمطلب ببرند و ایکن ازین راه هم برخوردارن به میزان بلندی همت ملوکانه بدرستی مشکل است و فقط کسانی که تماس دائمی با ذات مقدس شاهانه دارند و عملیاتشان را از نزدیک می بینند و نیات و افکارشان را مستقیماً مشاهده میکنند شاید بتوانند بحقیقت نزدیک شوند .

حال ، غرض بنده در این موقع بیان عملیات اعلیحضرت نیست که آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است ، مقصود من مقدمه چیدن برای اثبات مدعای خودم است پس عرض میکنم اعلیحضرت همایونی در عملیات حیرت انگیز خود برای ترقی کشور همواره این نکته را در نظر دارند که هر بنیائی بنیادی لازم دارد و کار بی بنیاد و بی اساس گذشته ازین که بکمال نمیرسد بدوام و بقای آن نیز اطمینان نیست .

بنیاد ترقی و سعادت مملکت چیست ؟ آن است که مردم قابل و قادر باشند بر این که حرکتی را که قائدهشان بآنها میدهد دنبال کنند . اولاً شاهراه ترقی و سعادت را که قائد معظم برای آن ها در نظر میگیرد بشناسند و تشخیص دهند و راه را گم نکنند . ثانیاً بتوانند در آن راه همواره قدم زنند زیرا همچنان که تحصیل نعمت و مال همیشه از نگاهداری آن آسان تر است و محافظت نعمتی که بدست آمده و مصون داشتن آن از تلف دشوار است نگاهداری نتایجی هم که در ترقی و تعالی مملکت حاصل شده است آسان نیست . بعلاوه در راه ترقی همیشه توقف بمنزله پس رفتن است و هیچگاه نمیشود که بتوان گمان برد بنقطه آخر مقصود رسیده ایم و از راه پیمودن بی نیاز شده ایم پس باید همواره قابلیت و توانائی خود را نگاهداری کنیم که در راه ترقی یعنی ادای وظیفه گام برداریم و استعداد و لیاقت پیدا کنیم که چون سعادت یاری کرد و بهدایت و رهبری قائدی بلند همت و دلسوز بر خوردیم بتوانیم راهی را که بمانشان میدهد برویم و زحمت و مجاهدات او را بهتر ندیم .

اگر باین عرایض من اندکی به تأمل و توجه گوش داده باشید از حالا می‌توانید استنباط فرمائید که چه نتیجه می‌خواهم بگیرم برای آن که سخن پر دراز نشود بلفظ اندک و معنی بسیار مطلب این است که ملت تربیت لازم دارد و بنابراین اعلیحضرت همایونی علاوه بر اهتمام فوق‌العاده که در ترقی و بهبودی کلیه امور می‌فرمایند نسبت به معارف مملکت هم توجه خاصی دارند و البته مساعی که در این راه بکار رفته همه میدانید و مطلع هستید که مخارجی که برای تعلیم و تربیت مردم میشود در عهد اعلیحضرت پهلوی تقریباً ده برابر سابق شده و این هنوز اول کار است. و نیز از مؤسسات معارفی که صورت گرفته یا در دسترس اقدام است آنگاه هستید از تأسیس دبستانها و دبیرستانها و دانشکده‌ها و موزه‌ها و کتابخانه‌ها و طبع کتب و فرستادن محصلین بممالک خارجه و جلب معلمین و دانشمندان خارجه بایران و اهتمام در تربیت بدنی مردم و اقدامات مربوط بترویج و تشویق صنایع و هنرها و غیرذلک که چون این فقرات منظور اصلی ازین کنفرانس نیست وارد تفصیل آن نمیشوم و میروم بر سر مطلبی که بمنزله نتیجه این مقدمات است و مرا باثبات مدعای خودم نزدیک می‌کند و آن این است که توسعه و بسط معارف یعنی بالا بردن میزان تربیت ملت البته از اهم مقاصد اعلیحضرت شاهنشاهی هست اما نه لابشرط بلکه قید و شرطی مخصوص برای آن در نظر دارند که شاید از خود مطلب مهم‌تر باشد یعنی مقیدند باین که اهل این مملکت حقیقهٔ ایرانی باشند بعبارة اخری تربیت و معارف ایرانی متمایز جلوه گر شود.

چون مطلب دقیق است خواهشمندم با توجه مخصوص استماع فرمائید و اگر سخن قدری دراز شد ملول نباشید زیرا که جان کلام همین جاست.

هرملتی البته باید متمدن باشد و تربیت داشته باشد در این باب شکی نیست ولیکن اگر تربیت و تمدن را لابشرط و بدون قید بگیریم با کمال اهمیت و لزومی که دارد مقصد بسیار عالی نیست بلکه می‌توان گفت منظوری متعارفی است مثل اینکه همه کس مکلف است وسیلهٔ معاش خود و متعلقان را از راه مشروع فراهم آورد، آنکه نکند البته تقصیر دارد اما آنکه میکند هنر بزرگی ندارد هنر آن کس دارد که در ضمن تحصیل معاش سمت امتیاز و اختصاصی بخود بدهد.

همچنین هر ملتی البته باید متمدن باشد و اگر نباشد تقصیر کرده و ناچار بعقوبت تقصیر خود که فنا واضع‌اللال است گرفتار خواهد شد اما شأن و شرافت ملت باین است که در عالم تربیت و مدنیت سمت اختصاص و امتیازی داشته باشد. باز برای توضیح عرض می‌کنم افراد دو قسم اند: بعضی زندگانی عادی میکنند، از یکی از راه‌ها که عموم مردم رفته می‌روند و تکلیف عادی خود را در دنیا بجا آورده عمر خود را بسر می‌رسانند. این اشخاص البته مردمان صحیح بقاعده‌ای هستند که در هیئت اجتماعی عضو فاسد نبوده و بار خاطر دیگران نشده اند اما بعضی دیگر هستند که مزید شرافتی دارند باین که عملیات آنها اعم از مادی یا معنوی حیثیتی بر حیثیات ایشان و ابناء نوعشان افزوده است، راه تازه برای مردم باز کرده اند، افق جدیدی بروی مردم گشوده اند، نعمتی علاوه بر نعمت‌های دیگر برای اهل مملکت خود فراهم کرده اند.

اقوام و ملل دنیا هم این حالت را دارند یعنی میتوانند زندگانی عادی متعارفی کرده آنچه ندارند از دیگران اخذ کنند و ممکن است برتری و امتیازی داشته باشند و معارف و تربیت و تمدن آنها یعنی آنچه در زبانهای اروپائی کولتور Culture می‌گویند و ما بنا بر آن گذاشته ایم که فرهنگ بنامیم سمت اختصاصی داشته باشد.

آیا تصدیق نمی‌فرمائید که اگر قومی یا قائلد قومی دارای این نظر باشد که تمدن و تربیت و معارف سمت اختصاص و امتیاز داشته باشد همتش عالی‌تر از آنست که بزندگانی عادی قناعت کرده است؟

البته تصدیق می‌فرمائید، علی‌الخصوص که از این حیث مابین افراد و ملل تفاوتی هست و آن اینست که برای افراد زندگانی عادی عیب نیست و مفده ندارد و از همه کس نمی‌توان متوقع بود که بعملیات خود برجستگی بدهد ولیکن برای اقوام و ملل زندگانی عادی ممکن است خطرناک باشد و منتهی بزوال وجود آنها شود. گمان می‌کنم مناسب باشد که این فقره را قدری بیشتر توضیح کنم. البته اطلاع دارید که

یکی از اصول حقوق بشر که تا این اواخر محل اعتنا نبود و این اوقات مورد توجه واقع شده و خیر خواهان عالم انسانیت و صاحبان حس لطیف جداً طرفدار آن میباشند و سعی می کنند آن را جزء اصول مسلم قرار دهند این است که همچنان که هر فرد از افراد بشر حق حیات دارد و نباید از روی هوای نفس و غرض شخصی او را نابود نمود، اقوام و ملل هم این حق را دارند و وجود آنها یعنی استقلالشان را باید رعایت کرد و محترم شمرد.

بنده که خود همیشه طبعاً هوا خواه این اصل بوده ام وقتی پیش خود فکر میکردم که سبب واجب الرعایه بودن و صحت این اصل چیست؟ علت حق حیات افراد معلوم است هر ذی حیاتی وجودش منشأ آثاری است که چون حیات را از او گرفتگی آثارش معدوم میشود اما استقلال قوم را گرفتن چه ضرری بعالم وارد می آورد؟ يك مدت دلیلی که پیش خود می آوردم فقط عاطفه بود یعنی می گفتم چون همه اقوام و ملل باستقلال و آزادی علاقه و عشق دارند سلب آزادی از آنها ظلم خواهد بود و ظلم اساساً بد است و نباید مرتکب شد بعدها به نکته ای بر خوردم که گمان میکنم اصل رعایت استقلال ملل را گذشته از امر عاطفه ای برهانی هم میکند و آن این است که:

استقلال اقوام و ملل برای ترقی نوع بشر لازم است .

اگر بشرها همه یکسان و يك قوم باشند و اختلاف و اصناف مابین آن ها نباشد ترقی نخواهد بود زیرا ترقی نتیجه میشود از اینکه افکار و عقاید و اخلاق و احوال مردم بیکدیگر تلاقی کند و از همدیگر استفاده کنند اگر همه يك نوع فکر و رویه داشته باشند چه استفاده از یکدیگر خواهند کرد و بچه وسیله ترقی حاصل می شود؟ و این مسئله مسلم است که اگر قومی استقلال خود را از دست داد و تابع قوم دیگر شد کم کم در او مستهلك می شود و آثار وجودی او از میان میرود و این زیبایی است که بعالم انسانیت وارد می آید . اگر این سخن درست باشد رعایت حق استقلال ملل اصل مسلمی خواهد بود ولیکن يك نتیجه دیگر هم از آن گرفته میشود که هر ملتی همچنانکه حق حیات پیدا می کند تکلیفی هم برعهده او وارد می آید و آن

این است که در جامعه بشریت عامل ترقی باشد و برای این که این وظیفه را ادا کند ناچار باید معارف و تمدن و تربیت مخصوصی داشته باشد تا چنانکه از دیگران استفاده میکند مورد استفاده دیگران هم بشود. بعبارت دیگر: هر قومی فرهنگی مخصوص باید داشته باشد و عزت و احترام او متناسب فرهنگ اوست و از این حکم کلی نتیجه ای که می گیریم این است که: ایران هم فرهنگی مخصوص بخود باید داشته باشد و فرهنگ ایرانی دارای مقامی باشد که با فرهنگ های ملل دیگر همقدر شود.

البته شنیده اید که اروپائی ها میگویند آسیائی ها حیفاست اروپائی شوند. این حرف غالباً از کسانی شنیده میشود که مغرض یا نادانند و این قسم تاویل میکنند که آسیائی ها نباید احوال خود را تغییر دهند و حتی مثلاً کارخانه و راه آهن بسازند.

سخافت این سخن مسلم است و هیچ دانشمند بی غرضی چنین چیزی نمیگوید ولیکن ممکن است آن که روز اول این حرف را زده مقصود صحیحی داشته است یعنی آسیائی ها نباید عیناً اروپائی شوند و در وجود آنها مستهلك کردند و از خودشان باید هویت داشته باشند و من از اروپائی ها کسانی را دیده ام که این نظر را اظهار کرده اند و بهمین ملاحظه طرفدار استقلال ملل آسیا بوده اند اما طرفداری از توقف آنها در راه ترقی نمی کردند بلکه همواره مترصد بودند که آسیائی ها در فرهنگ خود چه پیشرفتی کرده و چه چیز تازه بظهور آورده اند.

این وظیفه که برای اقوام و ملل تشخیص دادیم امری مسلم و محقق است و اگر بیان بنده بقدر کفایت وافی نبود که آن را روشن سازد یقین دارم هوش و فراست آقایان جبران کوتاهی بیان مرا خواهد کرد و متوجه اهمیت امر خواهند شد و بعلاوه بیک نکته دیگر هم بر خواهند خورد که بعضی وظایف است که هر چند بر عهده همه کس قرار میگیرد بعضی مردم از آن جهت بیشتر محل توقعند که اگر قصور و تقصیر کنند بیش از دیگران مورد سرزنش و مسئول و مقصر واقع میشوند چنانکه علم و دانش از همه کس پسندیده و نادانی از همه کس ناپسند است اما کسیکه پدرش عالم و فاضل بوده اگر خودش جاهل و بی سواد باشد بیشتر در انظار مردم خوار و خفیف میشود.

در مسئله‌ای که موضوع گفتگوی ماست همین معنی کاملاً صادق است و مللی که سابقه تمدن و فرهنگ عالی دارند بیشتر محل توقعند که این مقام را برای خود حفظ کنند و اگر نکنند موهون تر خواهند بود و گمان میکنم حاجت بیادآوری نباشد که ملت ایرانی نظر بسوابق تمدن و تربیتی که دارد در میان ملل از این بابت بیش از بسیاری دیگر محل توقع است و بنابراین وظیفه‌اش سنگین تر است.

این مطالب که برای احترام از ملالت آقایان بسیار سعی کردم که باختصار آن بگویم و مترصدم که آقایان خود از این مجمل حدیث مفصل بخوانند مطالبی است که خاطر اعلیحضرت همایونی کاملاً متوجه آن است و دائماً فکر و خیالشان را مشغول دارد. این است که بجمیع جهات و امور متعلق بملیت ایرانی همواره نظر عنایت دارند از آداب و رسوم و طرز معاشرت و وسایل معاش و لوازم زندگانی و ملبوس و مأکول و صحت بدن و احوال روحیه و عقاید و افکار و علم و صنعت و زبان و ادبیات و کلیه اموریکه تمدن يك قوم را تشکیل میدهد. مشتاق و آرزومند هستند و بذلجهد میکنند که ایرانیها در هر يك از این امور بدرجه کمال برسند و مقامی را که شایسته آنهاست دارا باشند و در دارا بودن این کمالات چنانکه عرض کردم لابشرط هم نیستند یعنی اختصاص و امتیاز ایرانیت را در نظر دارند.

از امور سابق الذکر بعضی چگونگی آنها اختصاص بیک قوم دون قوم دیگر ندارد و ایرانیت و غیر ایرانیت در آنها منظور نیست ولیکن بعضی دیگر البته در نزد هر قوم باید کیفیت مخصوصی داشته باشد از قبیل زبان و ادبیات و صنایع ظریفه و بعضی رشته‌های دیگر معارفی بعبارة آخری قسمتی که بالاخصتصاص آن را فرهنگ میکوئیم و در آنها باید مقید شویم که کاملاً ایرانی باشیم زیرا که هویت هر قوم بسته بآنهاست. وسیله و اسباب حصول این مقصد عالی مؤسسات معارفی است مخصوصاً دانشکده‌ها و دانشگاهها و یکی از آن مؤسسات که بالاخصتصاص برای پیشرفت این منظور تأسیس شد انجمن فرهنگستان است.

گمان میکنم بلندی مقصد و اهمیت منظوریکه از تأسیس فرهنگستان در نظر

بوده است بواسطه بیانی که کردم اگر خودستائی نباشد بهمان استحکام و متانت ثابت شد که در کتاب اقلیدس قضایا و اشکال هندسی را بثبوت میرسانند ولیکن میترسم نکته سنجان مجلس يك خرده لطیفی بربنده بگیرند که جوابی ندارد جز اینکه مطلب را از سر بگیرم و باز چند دقیقه دیگر مصدع اوقات شوم.

البته این قصه را شنیده اید که شخص حکیمی از میوه فروشی پرسید خربزه را بچند میدهی. گفت خربزه لطیف شیرین دارم. حکیم آشفته شد و غوغا بلند کرد که من از کمیت می پرسم تو از کیفیت جواب می دهی. حالا بنده هم مصداق حال آن میوه فروش شده ام، طرح مسئله این بود که فرهنگستان چیست یعنی از ماهیت آن سؤال شد ولی تحقیقات من تا کنون همه راجع باهمیت فرهنگستان بود پس چاره ندارم جز اینکه معذرت بخواهم و خواهش کنم توجه بفرمائید تا عرض کنم فرهنگستان چیست و چکاره است.

این توضیح لزوم هم دارد بواسطه اینکه در باره فرهنگستان اشتباهاتی شده است بعضی آن را کارخانه لغت سازی تصور کرده اند بعضی خاصیت وجود آن را در این دانسته اند که زبان فارسی را از الفاظ عربی بکلی پاک کند و شاید اشتباهات دیگر هم کرده باشند. هر چند این تصورات بکلی بی جا هم نیست ولیکن با حقیقت قدری تفاوت دارد و مقصد عالی تر از آن است که بنظر ما رسیده است. اصل مقصود از فرهنگستان پیدا کردن و بدست دادن راه اصلاح و تکمیل زبان و ادبیات ایرانی است که این عمل بهترین وسیله برای ایرانی کردن تمدن و تربیت مملکت و جلوه سازختن فرهنگ اختصاصی این ملت است. و اگر بخاطر بیاورید که زبان و ادبیات بهترین و مهم ترین مظهر قوه ناطقه انسان و قوه ناطقه تنها قوه ای است که انسان را از حیوان متمایز می سازد و مصدر و منشاء جمیع آثار معنوی وجود انسان است تصدیق خواهید فرمود که فرهنگستان قابل آنست که چند دقیقه وقت صرف شناختن آن نکنیم. حال باید دید زبان و ادبیات فارسی چه عیب و نقص دارد که محتاج ناصلاح و تکمیل است.

زبان فارسی بسیار شیرین و دلپذیر است و ادبیات ایرانی یکی از بهترین ادبیات دنیاست و یقیناً در ردیف بزرگترین ادبیات ملل قدیم و جدید میباشد.

ولی متأسفانه بسیاری از ایرانی ها لطف و زیبایی زبان خودشان را درك نمی کنند و با اهمیت ادبیاتی که بارث بآنها رسیده پی نمی برند. ایرانی هائی که فقط جنبه قدمائی دارند محسنات ادبیات ایرانی را از نظر افکار امروزی درك نمی کنند، ایرانی هائی که متجددند معلوماتی که برای درك حقیقت ادبیات لازم است ندارند و بنا بر این بازبان و ادبیات غالباً معاملاتی کرده و می کنند که از يك جهت خنده آور است و از جهت دیگر در حقیقت ذوق سلیم را متأثر و متألم می سازد مثل گل زیبای لطیفی که باز بیچه کودکان شود.

با این همه زبان فارسی و ادبیات ایرانی محتاج باصلاح و تکمیل است. نقص و عیب زبان و ادبیات فارسی چیست؟ این است که زیاده از ششصد سال است متروک و مهجور شده بلکه بدتر یعنی بدست نا اهل افتاده و سلیقه های کج و معوج در آن بکار رفته و عملیات ناهنجار نسبت بآن واقع شده از سیر طبیعی صحیحی که بمتقاضی زمان و روزگار می بایست بکنند بازمانده و حاصل اینکه زبان فارسی برای ادای معانی و مطالبی که امروز محل حاجت است کاملاً وافی نیست و ادبیات جدید ایرانی طبع ارباب ذوق کنونی را قانع و خرسند نمی سازد.

البته در ظرف نیم ساعتی که باقی مانده برای من اگر هم صلاحیت داشته باشم مقدور نیست که همه عیب ها و نقص های زبان و ادبیات فارسی را باز نمایم و راه اصلاح آنرا نشان بدهم و اگر برای يك نفر مثل من ممکن بود در يك یا چند مجلس يك ساعتی این مقصود را حاصل کند بوجود و تأسیس فرهنگستان که مؤسسه دائم و یا برجائی باید باشد حاجت نمایاقتاد پرسبنده فقط اشاراتی می توانم بکنم که مقصود از آنها توجه دادن خاطر آقایان ببعضی نکات است تا بعد خودشان بتوانند بمقصودیکه فرهنگستان در پیش دارد باری کنند.

اولاً چند کلمه در باب زبان تحقیق کنیم. زبان فارسی که امروز ما بدان سخن میگوئیم از کی معمول شده بدرستی نمی توان گفت. ظاهراً این است که این زبان فرزند فرس قدیم است و موسوم به زبان دری بوده است. فرس قدیم زبانی است که

در دوره پادشاهان هخامنشی در جنوب ایران معمول بوده و امروز بکلی فراموش شده و آثاری که از آن باقی مانده منحصر بچند کتیبه است که بخط میخی در سنگ یا فلز منقوش است و ما ایرانی ها خود از آن خبر نداشتیم و بهمت گروهی از مستشرقین کشف شده و باین واسطه برای ما معرفت اجمالی بران دست داده است. این زبان فرس قدیم معاصر زبان های یونانی و لاتین و سانسکرت بود نزدیک بآن ها یعنی از همان سلسله است. در قدیم يك زبان دیگر هم داشته ایم که بدرستی معلوم نیست چه وقت و در کدام قسمت از این مملکت معمول بوده و آن هم مانند فرس قدیم بکلی فراموش و متروک گردیده و شناسائی اجمالی ما بآن زبان نیز بیشتر بواسطه زحماتی است که مستشرقین کشیده اند و آن زبانی است که کتاب اوستا بآن نوشته شده و ظاهراً قسمتی از آن کلام زردشت است و این کتاب هم تنها اثری است که از آن زبان باقی مانده و شاید که آن هم معاصر فرس قدیم بوده است. در هر حال چه فرس قدیم و چه زبان اوستا متعلق بعهد قبل از غلبه اسکندر و یونانیان یعنی زیاده از دوهزار و دویست سال پیش بوده و بعد از آن دوره یعنی در عهد اشکانیان ظاهراً و در عهد ساسانیان یقیناً فراموش و متروک شده بود.

در دوره ساسانی که ایران امروز دنباله مستقیم آن دوره است زبان های چند در نقاط مختلف ایران معمول بوده و از آن زبانها آنکه آثار کتبی از آن باقی مانده زبان معروف به «پهلوی» است ولیکن دانشمندانی که در این امور مطالعه کرده اند زبان فارسی امروزی را چنانکه اشاره کردم دنباله زبان فرس قدیم می دانند و از قرائن چنین بر می آید که این زبان نیز تقریباً بهمین هیئت در دوره ساسانی معمول بوده و بزبان پهلوی بسیار نزدیک است و هر چند قبل از هزار سال پیش آثار کتبی از آن در دست نداریم ولیکن عمرش بیش از اینهاست و شاید هزار و پانصد ساله یا دوهزار ساله باشد.

زبان هر قوم مثل همه متعلقات آن و شاید بیش از هر یک از متعلقات دیگر دائماً در حال تغییر و تحول است و ناچار باید چنین باشد و می توان گفت اگر غیر از

این باشد عیب است زیرا بريك حال ماندن قوم علامت تنزل بلکه مرگ است و قومی که زنده است ناچار تغییر حال می دهد مخصوصاً در افکار و احوال روحیه و چون احوال روحیه و افکار مردم مظهرش زبان است پس زبان هم ناچار تغییر و تحول می یابد و می توان گفت زبانی که بريك حال باقی بماند آنست که کسی بآن تکلم نمی کند و مرده است چنانکه زبان های یونانی و لاتین و سانسکریت و فرس قدیم و اوستا که همه باهم معاصر بوده اند این حال را دارند. آنها مرده اند و زبان های جدید جای آنها را گرفته اند.

زبان فارسی ما بحمدالله زنده است چون ملت ایران زنده است و ان شاءالله زنده خواهد بود و این زبان بهمین دلیل که زنده است معرض تغییر و تحول است و موضوع بحث ما اینست که تغییر و تحول آن چه بوده و آیا همه وقت تغییرات آن خوب بوده یا عیب داشته است زیرا که تغییر اگرچه لازمه زندگانی است ممکن است همه بخوبی واقع نشود و هرچند این تحولات اموری است طبیعی و جریان امور طبیعی بر حسب ظاهر ضروری است و چاره ندارد اما انسان اگر بوظایف انسانیت خود عمل کند این قوه را دارد که امور طبیعی را تا يك اندازه بر طبق میل و مصلحت خود جریان بدهد و تحقیق ها و انتقاد هائی که ارباب تحقیق نسبت باحوال و اعمال انسان در گذشته و حال می نمایند برای همین است که آنچه از آن تحولات مقرون بخوبی و صلاح نبوده معلوم سازند تا بتوان درصدد اصلاح آن برآمد و کار را بجریان صحیح انداخت.

تغییر و تحولی که در زبان ها واقع می شود بعضی در تلفظ و لهجه است بعضی نسبت بنخط و املاء است بعضی مربوط بقواعد زبان است بعضی بچگونگی تعبیرات ترکیب کلمات است بعضی راجع بالفاظ و اصطلاحات.

مراقبت در حسن جریان کلیه این احوال در زبان فارسی در آینده وظیفه فرهنگستان است ولیکن از گذشته هم نمی توان غافل بود و اگر اموری بر خلاف مصلحت و منافی زبانی زبان واقع شده باید اصلاح کرد. بنده نه میخوام و نه میتوانم

ونه مجال هست که در این باب بتفصیل وارد شوم فقط در يك فقره که نسبتاً مهمتر است میخواهم تذکراتی بدهم.

استیلای عرب در ایران یکی از اسباب و عللی بود که در زبان فارسی تحولی کلی داد و مهم‌ترین آن تحولات همانا اختلاطی است که زبان ما با زبان عرب پیدا کرد و در نتیجه اینکه دولت ایرانی از میان رفت و دین ایرانیان از زردشتی باسلام تبدیل یافت زبان فارسی از حیثیت و اعتبار افتاد. رجال و بزرگان و کلیه مردمان معتبر با عرب بودند یا اینکه اجباراً یا اختیاراً عرب نما میشدند و زبان عربی بکار میبردند چنانکه تقریباً مدت سیصدسال بزبان فارسی چیز نوشتند. کتاب‌ها و نوشته‌های پیش از غلبه عرب هم که از دست رفته بود و خط هم تغییر کرده بود.

بعبارة آخری مدت سیصد سال فارسی زبان دهاتیان و کارگران و مردمان پست و متوسط شد باین واسطه بعد از آنکه ایرانی‌ها دوباره بجنب و جوش درآمدند و بفکر استقلال و تجدید حیات افتادند و از جمله در صدد شدند که زبان و ادبیات خود را زنده کنند زبان فارسی بسیار فقیر شده بود یعنی از یکطرف بسیاری از الفاظ فارسی که برای طبقات پست و متوسط محل حاجت نبوده و مدتی بکار نرفته بود متروک و فراموش شده و از طرف دیگر بواسطه تغییر اوضاع و آداب و رسوم و عقاید و افکار بسیاری از الفاظ و عبارات فارسی که مناسب با احوال متروک سابق داشت از میان رفته بود و بواسطه همین تغییر احوال، الفاظ و تعبیرات دیگر محل حاجت شد که در فارسی موجود نبود و یا ایجاد آن دشوار بود بنابر این برای ادای بسیاری از معانی الفاظ عربی بکار بردند و چون خط هم عربی شده بود داخل شدن این الفاظ عربی در زبان فارسی باسانی صورت گرفت.

این تحول زبان فارسی و اختلاط با عربی در اوایل امر یعنی تا قرن چهارم و پنجم بطور طبیعی و شاید بتوان گفت باندازه ضرورت واقع شد و اگر از آن حدود تجاوز نکرده بود چندان عیب نداشت.

متأسفانه گویندگان و نویسندگان ما باین اندازه اکتفا نکردند و روز بروز

این احوال را شدت دادند و براه افراط رفتند. با آنکه دولت عرب ضعیف بلکه منقرض شده بود عربی و عربیت را شریف تر از فارسی و ایرانیت دانستند جماعتی دست از عربی نوشتن برداشتند و تحریرات خود را مطلقاً به عربی کردند معدودی هم که فارسی نوشتند در مخلوط کردن فارسی به عربی چنان مبالغه کردند که فارسی آنها از عربی عربی تر شد و نه تنها الفاظ عربی را در فارسی بسیار بکار بردند بلکه در فارسی قواعد عربی معمول داشتند و دائماً ترکیبات و جمله های عربی در ضمن فارسی استعمال کردند تا کار بجائی رسید که هر کس قلم بر میداشت ناچیزی بنویسد خود را مکلف می دانست هر قدر بتواند الفاظ و جملات عربی مانوس بکار برد بلکه هنر و فضیلت را در این می دید که الفاظ غیر مانوس بیشتر استعمال کند و بمحض این که دو کلمه نوشت يك يا چند شعر عربی شاهد بیاورد و دنباله آن مثلی عربی یا حدیث و خبری بزبان عرب و حکایت و داستانی از عرب نقل کند و این روش در مائه هفتم و هشتم هجری بدرجه کمال رسید و آثاری از قبیل تاریخ معجم و وصاف بظهور رسانید. در دوره صفویه و قاجاریه هم این شیوه معمول بود و منشآت میرزا مهدی خان (درة نادری) نمونه کامل است و دنباله آن بریده نشد مگر وقتی که ایرانی ها همان حالتی را که نسبت به عرب و عربی داشتند نسبت به اروپائی پیدا کردند و در مقابل افراط سابق تفریطی از جهت دیگر پیش آمد و امروز زبان فارسی در معرض آنست که الفاظ و جملات و عبارات اروپائی جای عربی را بگیرد یا ضمیمه آن شود و اینک بسیاری از ایرانی ها زبانی بکار میبرند که معجون شکفت انگیزی است از الفاظ و تعبیرات فارسی و عربی و اروپائی که نه فارسی و نه عربی و نه اروپائی است بلکه چیز زشتی است که اگر بهمین حال باقی بماند در حقیقت بهیچ وجه قابل اعتنا نخواهد بود.

منقصت مهم زبان فارسی کنونی هم اینست که برای ادای معانی و مطالبی که امروز محل حاجت است بدرستی وافی نیست چونکه در ظرف چهارصد سال اخیر علم و معرفت و صنعت در نزد اروپائیان ترقیات فاحش کرده که ما ایرانیها بواسطه بدبختیهایی که در این مدت داشتیم توجه لازم نسبت بآن ننموده ایم و زبان خود را برای بیان آن مطالب و پروراندن آن معانی نوزیده و آماده نساخته ایم و این تکلیف

سنگینی است که برعهده ایرانیهای این دوره است و در این باب هم فرهنگستان باید دستگیری بسزا بنماید.

اکنون امیدوارم بقدر کفایت روشن کرده باشم که زبان ما در حالت حالیه چرا محتاج باصلاح و تکمیل است و تصدیق بفرمائید که فرهنگستان اگر بتواند این مقصود را حاصل کند خدمت بزرگی باین مملکت و ملت خواهد بود و اصل منظور بنده از این بیانات این است که فرهنگستان بالاخره هر اندازه درست و محکم باشد هیئتی خواهد بود مرکب از بیست سی نفر و بتنهائی از عهده این مقصود بر نمی آید و محتاج بهمکاری عموم علاقمندان بزبان فارسی است و همه باید با او دستگیری کنند. گمان میکنم مناسب باشد که موقع را مغتنم شمرده بعضی اشتباهات و سوء تفاهم ها را که ممکن است در این مسائل دست دهد جلوگیری کنم. هرچند مطالبی که خواهم گفت شاید بنظر توضیح واضح بیاید ولیکن بنده بتجربه یافته ام که سوء تفاهم زود دست میدهد و یا اتفاق افتاده که شخص در کمال سادگی و بیفرضی حرفی زده یا کاری کرده و برای بعضی عمداً یا سهواً در آن باب سوء تفاهم روی داده است. از جمله سوء تفاهم ها که میخواهم از آن احتراز شود اینست که بعملی که ما در پیش داریم یعنی تصفیه و اصلاح زبان فارسی نه رنگ سیاسی باید داده شود و نه رنگ دیانتی و مذهبی. اگر الفاظ اروپائی را ترك کنیم ابدأ بنا بر عداوت با اروپائیان نیست و اگر الفاظ عربی را خارج کنیم نه ضدیت با دیانت است نه خصومت باعرب. حفظ حیثیات ملی مستلزم خصومت با اقوام دیگر یا ضدیت با دیانت نیست هوقع جغرافیائی ایران قسمی بوده که ما در طی دوره های تاریخی متأسفانه با اقوام و ملل متعدد طرفیت پیدا کرده ایم و از هر سو حملات و لطامات بمآزده اند ولیکن بالاخره هیچیک از آنها که بما تعدی و تجاوز کرده اند صرفه نبرده اند و بفضل خداوند و همت فرزندان رشید این کشور عاقبت ایران دوباره و سه باره قد علم کرده و هر دفعه از دفعات سابق بهتر و برتر شده است و حالا آن داستان ها کهنه شده است. ایرانی هم طبعاً کینه جو نیست و امروز مناسبات ما با ممالک خارجه خصوصاً همسایگان کاملاً دوستانه است نه ما نسبت بآنها بغض و عداوتی داریم نه آنها داعی و سببی دارند که بخواهند با ما خصومت بورزند و در اثر سیاست

عقلانه و بی‌غرضانه و ترقی خواهانه دولت شاهنشاهی همه مایلند جلب دوستی و مهربانی ما را نسبت بخود بکنند ما هم دلیلی ندارد غیر از این طالب باشیم اما اصلاحاتی که در امور خودمان میکنیم ربطی بکسی ندارد و مبنی بر حب و بغض نیست و نباید باشد و اگر کسی بخواهد در امور علمی و ادبی حب و بغض بکار برد مورد ملامت است و کاری صورت نخواهد داد بلکه کار را ضایع خواهد کرد. همچنین دولت و ملت ایران مسلمان و شیعه است و بردین و مذهب خود علاقه دارد و نتیجه بزرگ مجاهدات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بیشتر بدین و مذهب است یعنی قوت و شوکت ایران سبب عظمت و عزت اسلام خواهد بود بشرط اینکه اولیای دین هم بخواهند مقتضیات روزگار را در نظر بگیرند و بدانند چه باید کرد. در هر حال همانطور که تبدیل نوزه و شمشیر به نوپ و تفنگ و تبدیل شتر و قاطر بر آه‌ن و اتومبیل و تغییر لباس و کلاه و تجدد در آداب و رسوم از قبیل نشستن روی صندلی و غذا خوردن با کارد و چنگال خللی بدین و مذهب وارد نمی‌آورد چگونگی زبان و ادبیات هم مدخلیتی بکار دین و مذهب ندارد. اینکه ما بجای لسان زبان بگوئیم و بجای کلام سخن و بجای نظمیه شهربانی چه تأثیری در اصول و فروع دارد؟ و اگر کسی استحکام عقاید اسلامی را معلق و متوقف با استعمال الفاظ و عبارات عربی یا طرز نشست و برخاست و کلاه و لباس بداند حقیقه خیال کودکانه کرده و معلوم میشود از حقیقت دیانت بی‌خبر است و بنده اطمینان میدهم که اگر ما زبان و لباس خود را بکلی تبدیل بعربی هم بکنیم این فقره بهیچوجه در آینده مسلمانی ما را تضمین نخواهد کرد. بسیاری از مردم مصر و عراق و شام لباس عربی دارند و بزبان عربی صرف سخن میگویند ولی مسیحی و یهودی هستند. اروپائیا هم عیسوی اند و حضرت عیسی یهودی بود و کتاب مقدس مسیحیان قسمتی بزبان عبری و قسمتی بزبان یونانی نوشته شده بود ولیکن هیچ يك از ملل اروپا نه بزبان عبری علاقمند هستند نه بزبان یونانی با آنکه به مسیحیت کاملاً پایند میباشند و بعضی از آنها بسیار معتصب هستند. خلاصه حفظ دیانت و استحکام عقاید شرایط و لوازم دیگر دارد که اگر بآن عمل کردند دین محکم میماند و الا فلا. شبه دیگری که باید رفع کرد این است که اقدام ما در اصلاح و تکمیل

زبان فارسی مستلزم آن نیست که الفاظ خارجی را بکلی از زبان خودمان بیرون کنیم یا زبان های متروک باستانی را زنده کنیم که چنین چیزی ممکن نیست و زبان وقتی که متروک شد مثل آدمی است که میمیرد و دیگر زنده نمیشود و میدانیم که هیچ زبانی از الفاظ خارجی بی نیاز نبوده و نخواهد بود. همان فرس قدیم و زبانهای باستانی دیگر ایران هم از عناصر خارجی منزّه نبوده اند.

اقوام و ملل با هم معاشرت دارند و باید داشته باشند و همین معاشرت یکی از وسایل ترقی آنهاست و چون باهم معاشرت کردند ناچار از یکدیگر آداب و رسوم و عقاید و افکار و علوم و صنعت اخذ میکنند و چنانکه معانی را از یکدیگر میگیرند الفاظ را هم میگیرند. زبان فارسی را اگر بخواهیم بکلی از عناصر عربی خالص کنیم گذشته از اینکه ممکن نیست بر ضرر ما تمام خواهد شد و زبان خود را فقیر و بیان خود را علیل خواهیم کرد. همچنین از الفاظ اروپائی هم که وارد زبان ما شده بسیاری را ناچار باید حفظ کنیم و بسیاری دیگر را که وارد نشده قبول خواهیم کرد. هر يك از زبانهای ملل متمدن و مترقی دنیا را هم که بگیرند همین حال را دارد و کمتر زبانی - است که خالص باشد چنانکه در همه زبانهای اروپائی همه قسم کلمات خارجی حتی الفاظ فارسی دیده میشود و بهترین شاهد این مدعا وجود زبان انگلیسی است که اگر در آن مطالعه فرمائید خواهید دید که شاید صدی هفتاد از الفاظ آن غیر انگلیسی است و از این صدی هفتاد یقیناً نصف آن بلکه بیشتر الفاظ لاتین است که مستقیماً از زبان لاتین یا توسط زبان فرانسه داخل زبان انگلیسی شده و بقیه الفاظ یونانی و هندی و عربی و فارسی و غیره است معیناً کسی شبیه نمیکند در اینکه انگلیسی از زبانهای مهم دنیاست و هیچ کس نگفته است ناقص و معیوب است.

پس وقتی که ما اعلام میکنیم که میخواهیم زبان خودمان را تصفیه کنیم مقصود رفع عیبی است که چند دقیقه قبل بان اشاره کردم یعنی جلوگیری از افراط و اسراف در استعمال بیجای الفاظ و عبارات خارجی بعبارة آخری آنچه میخواهیم ترك کنیم الفاظ و عبارات بیگانه ای است که حقیقاً بانها محتاج نیستیم و میخواهیم عناصر

خارجی چنان در زبان ماغلبه نداشته باشد که آن را از هویت خود بیندازد و مخصوصاً نظر داریم وساعی خواهیم بود که شیوه زبان و بیان فارسی را حفظ کنیم و نگذاریم از اسلوب صحیح خارج شود.

و نیز امیدوارم در این اقدامات ما را بتقلید و پیروی از ملل دیگری که این او اخر باین خیالها افتاده اند متهم نسازند چه در نزد ایرانیان فکر حفظ خصوصیات ملی و ایرانی بهیچوجه تازگی ندارد اگر بعضی ایرانی ها معرب یا فرنگی مآب میشدند بسیاری دیگر غیرت ایرانیت را بوجه احسن داشته اند و نشانی آن را از عهد فردوسی و ابوریحان بیرونی یعنی از هزار سال پیش تا این زمان میتوان ذکر کرد که ایرانیها وقتی این سوداها را در سرداشتند که ملل دیگر اصلاً معنی ملیت را نمی فهمیدند منتها اینکه تا کزون قدرت بر حصول این مقصود نداشتیم حالا بحمدالله توانا شده ایم و امیدواریم پیشرفت نمائیم.

در این موضوع هم گمان میکنم بیش از این حاجت بتوضیح نباشد اکنون چند کلمه هم از ادبیات بگوئیم و سخن را بیابان برسانیم. اولاً ادبیات یعنی چه؟ این لفظ هر چند عربی است اما ما ایرانیها آنرا در این چهل پنجاه سال آخر اختراع کرده ایم. پیش از آن ادب و علم الادب می گفتند و آن عبارت بود از علم لغت عرب و معرفت بر نظم و نثر آن و بهیچوجه نظری بزبان فارسی نبود حتی اینکه خودم در مدت عمر چندین نفر از ادبا را دیده ام که چون گفتگو از ادبیات فارسی میشنیدند تعجب بلکه استهزا میکردند و نمیتوانستند باور کنند که زبان فارسی هم ممکن است قواعد و اصولی داشته باشد و آموختنی باشد. حاصل اینکه وقتی علم الادب میگفتند همه نظر بعربیت بود و این هم عجب نیست چه تا وقتی که دولت عرب بود طبیعی بود که هر چه نوشته میشود بزبان عربی باید باشد و هر کس میخواست حیثیت و اعتباری و سری میان سرها داشته باشد مکلف بود زبان و ادبیات عربی بداند و استفاده یا افاده هر دو باین وسیله دست میداد بعد از آن هم که دولت عرب سست یا منقرض شد قوت عادت چند صد ساله نمیگذاشت اعتبار زبان عرب از میان برود. اگر سؤال

کنید در نبودن دولت عرب فایده و خاصیت دانستن زبان و ادبیات عرب چه بود ناچار باید عرض کنم گذشته از آنها که برای امور دیپلماتی اشتغال بزبان عربی داشتند هنر و فضیلت برای همه کس در این دیده شده بود که بتوانند در محاوره یا تحریرات الفاظ و عبارات عربی بکار برند و همواره شعر عربی و مثل عربی و آیات و اخبار و احادیث ذکر کنند. بعضی اشخاص هم پیدا میشدند که ذوق آنها چون ضمیمه علم الادب میشد از لطائف شعری و ادبی عربی تمتع میبردند و نیز عادت بر این جاری شده بود که پادشاهان و رجال و بزرگان از ادبا و شعرا برای خود ندیم و مصاحب اختیار میکردند تا بمداحی و بذله گوئی و لطیفه خوانی خاطرشان را مشغول و مسرور سازند.

خواهید فرمود هیچ يك از این خاصیت ها این قدر قابلیت ندارد که مردم عمر خود را این اندازه صرف عربیت کنند. جواب عرض میکنم با شما موافقم اما در گذشته همه علوم تقریباً همین حال را داشت و غیر از تفنن و اظهار فضیلت اثری بر آنها مترتب نبود جز در نزد معدودی از اشخاص که برای اینکه بی انصافی نکرده باشیم البته میتوان نشان داد که علم ادب را درست بکار میبردند یعنی به معنائی که امروز ما بآن میدهیم و لفظ ادبیات را برای آن اختیار کرده ایم و قدری با معنای قدیم تفاوت دارد باینکه اولاً علم ادب را منحصر بعربیت نمی دانیم و معتقدیم که همه ملل متمدن ادبیات داشته و دارند.

ثانیاً اینکه ادبیات را تنها عبارت از قواعد زبان نمیدانیم بلکه قواعد را مقدمه

ادبیات می پنداریم و ادبیات حقیقی را عبارت می دانیم از مجموع آثار قلمی گویندگان و نویسندگان فصیح بلیغ خوش بیان در نظم و نثر بشرط آنکه متضمن فایده باشد و اثری بران مترتب شود یعنی در علم و حکمت و معرفت و اخلاق و سیاست و ذوقیات و عواطف و کلیه روحیات انسان تأثیری بیخشد و از این جهت برای مردم تنهی و نتیجه ای داشته باشد و در احوال ایشان تصرف مفید بکند و در عین این که وسیله تفنن و تلهذ روحانی است سودمند نیز باشد.

ادبیات باین معنی که گفته شد ملاحظه میفرمائید که شعبه بزرگی بلکه شاید مهمترین شعب معارف مملکت و ملت محسوب میشود چنانکه در همه ممالک يك شعبه مهم از دانشگاه ها دانشکده ادبیات است بعلاوه انجمن های متعدد ادبی با نام آکادمی

و اسامی دیگر رسمی و غیر رسمی دولتی و غیر دولتی دارند و اگر ادبیات ایرانی را در مائه چهارم تا هشتم هجری در نظر بگیرند یادگار نفیس درخشانی از ملت ایران مشاهده میکنند که نام ایرانی را تا ابد زنده و پرافتخار نگاه میدارد و برای شاهد عرض خودم داستانی را که دوست دانشمند من جناب دکتر روزن از رجال و مستشرقین مهم آلمانی چندسال پیش در اولین ملاقات برای من حکایت کرد نقل میکنم و از ایشان معذرت میخواهم که بدون اجازه میکنم ولیکن یقین دارم که ایشان ناراضی نخواهند شد.

جناب دکتر روزن که از فضلای نامی این دوره و از رجال محترم میباشد و وزیر خارجه دولت آلمان هم بوده و در زبان آلمانی شاعر است و از زبان و ادبیات قدیم و جدید دنیا آگاهی بسزا دارد و در زبان فارسی هم دارای مقام ادیب است برای من حکایت کرده گفت: فارسی دانی من بواسطه پدرم شد که او خود فارسی میدانست. من در جوانی علم حقوق تحصیل میکردم تعطیل تابستان شد بیکار ماندم. پدرم گفت چرا اوقات را بیطالت میگذرانی کاری بکن فارسی یاد بگیر. گفتم فارسی برای من چه فایده دارد؟ گفت میبینم ذوق شعر داری و شعر میگوئی پس ترا آنگاه کنم که هر کس شعر فارسی ندیده و مزه آن را نچشیده نمی داند شعر چیست. این حرف مرا بشوق آورد فارسی خواندم و چون قوه فهم شعر فارسی پیدا کردم دیدم حق با او بود.

نکته اینجاست که این حرف را کسی میزند که در زبان خود او شاعرانی هستند مانند گوته و شیلر که در شعر و ادب مقام پیغمبری دارند. و از این قبیل شواهد و دلایل برای بلندی مقام ادبیات فارسی بسیار است. مقصود اینست که جوانان ماقدر ادبیات گذشته ملت خود را بدانند و ضمناً چنانکه اشاره کردم متوجه باشند که قومی که پدران میراث نفیسی برای او گذاشته اند موظف است که فرزند خلف باشد و آبروی پدران خود را حفظ کند ولیکن در چهارصد یا صد سال گذشته چنانکه عرض کردم متأسفانه ادبیات ایران مهجور و دستخوش تصرفات مردمان نا اهل کج سلیقه بوده و در آن مدت باستانی معدود قلبی هر کس بنظم و نثر فارسی اشتغال داشته جز مدح و ذم اشخاص یا خدمت بنفسانیت و شهوانیت بزرگان یا اظهار فضیلت آنهم غالباً

بازوق و سلیقه معوج کاری نکرده است و این کیفیت نتیجه همان اوضاع اسفناکی است که این ملت گرفتار آن بود و در همه چیز او را بیستی و انحطاط کشانید. امروز که بحمدالله روز فیروزی است و دارای سرپرستی شده‌ایم که همه‌قسم اسباب ترقی و سعادت را برای ما فراهم میکند و هیچ نوع توقع و تقاضائی ازماندارد جز اینکه برای خودمان زندگانی آبرومندانه تهیه نمائیم باید موقع را مفتنم بشماریم و من معتقدم که ملت ایرانی مثل سابق مایه و استعداد دارد چیزی که لازم است اینست که معارف و فرهنگ ما با کلیه اوضاع روزگار حاضر متناسب شود و از این سخن مقصودم این نیست که تقلید و تبعیت صرف از زبانهای اروپائی بکنیم یا زبان عربی را بکلی متروک بداریم. ادبیات عرب هم مثل ادبیات ملل دیگر مخصوصاً برای ما با سوابقی که داریم باز محل استفاده است و بمنزله ادبیات لاتین است برای اروپائی ها و بنا بر این بدون عربیت ادبیات ما ناقص خواهد بود ولیکن کجی‌ها و اعوجاج‌هایی را که در فکر ما حاصل شده و نظم و نثر ما را از روش صحیحی که باید داشته باشد منحرف نموده باید اصلاح نمود و از ادبیات اقوام دیگر قدیم و جدید هم باید استفاده کرد و برای همه این کارها راهنما لازمست. امیدوارم فرهنگستان در این باب هم عنصر مفیدی واقع شود و بارعایت اصول و قواعد فن مطابق اساسنامه‌ای که برای آن ترتیب داده شده عمل کند و نویسندگان ما را از تبعیت و تقلید بی تحقیق بیجا از گذشتگان یا خارجیان باز دارد و ابناء وطن همت کنند و بزودی بجائی برسند که بتوانیم حقا بگوئیم در ایران همواره گویندگانی هستند که قوت ناطقه مدد از ایشان برد.

دو گونه باشد مردم ، بقوت تأثیر
 یکی ز کیتی ز آنگونه بی اثر گذرد
 یکی دگر چون نشانی که بر کنند بسنگ
 خرد چو هستی او اندر آورد بحساب
 که مرغ آبی گاه شتافتن بر آب
 اثر گذارد از قول و فعل در هر باب
 رشید یاسمی

گفتار در صرف و نحو فارسی

در سال ۱۳۲۱ شمسی هجری مطابق ۱۳۶۱ قمری این بنده جلال‌الدین همائی با دوتن از بهترین دوستانم آقای احمد بهمنیار و آقای دکتر غلامعلی رعدی استادان محترم دانشگاه بافتخار عضویت پیوسته فرهنگستان ایران سرافراز شدیم. در انتخاب ما تمام تشریفاتی که در آیین نامه فرهنگستان پیش بینی شده بود بعمل آمد. از جمله یادآور شدند که مطابق آنچه در فرهنگستانهای دنیا معمول است هر يك از ما سه نفر باید درباره موضوعی علمی یا ادبی خطابه‌یی بعنوان خطابه ورودی در حضور اعضاء محترم فرهنگستان ایراد کنیم.

این است که بنده با نبودن وقت و وسایل کار این افتخار را حاصل کرده‌ام که خطابه خود را در پیشگاه محترم آقایان محترم عرض کنم و این خطابه را بنام گفتار من در فرهنگستان نامیده‌ام. ایراد خطابه علمی و ادبی خاصه از من بنده که بتهی دستی و بی سرمایه‌گی خویش از بن دندان معترفم در حضور برگزیده‌ترین دانشمندان این کشور کار آسانی نیست. تنها چیزی که مرا امیدواری و بارتکاب این امر خطیر جرأت داده اعتماد بکرم ذات و سماحت طبع و علو نظر خداوندان علم و معرفت است و بس که بحکم دوستداری دانش و فرهنگ

گر هنری باشد و هفتاد عیب دوست نبیند بجز آن يك هنر

امید است که بعین عنایت و نظر پاك خطاپوش در گفتار من بنگرند و از سر هرگونه خطا و لغزش که لازمه وجود ناقص بشری است در گذرند.

مقاله خود را در پیشگاه محترم دانش‌پژوهان باندازه بی‌بی قدر و بی ارج میدانم که عذر خود را نیز ناموجه می‌شمارم بدین سبب همه امید خود را بکرم عمیم شنوندگان بزرگوار تکیه میدهم و از اعتذار صرف نظر میکنم چه بقول شاعر عرب:

اذا لم یکن للمعذر وجهٌ مبین فان اطراح العذر خیر من العذر

با اینهمه اگر از سر بوا در زلات و هفوات نگذرند گناه ایشانراست نه مرا. محمد ابن جابر گفت:

اذا ما امرؤ من ذنبه جاء تائباً اليك ولم تغفر له فلك الذنب

انتخاب موضوع گفتار و فهرست مطالب

این بنده يك چند در انتخاب موضوع گفتار خویش مردّد بودم و عاقبت بران شدم که موضوعی را برگزینم که هم مختصر باشد و هم مفید. باین جهت صرف و نحو فارسی را اختیار کردم تا در ضمن نموداری از قواعد زبان فارسی را که تا کنون تدوین نشده یا اگر احیاناً اشاره بی بدانها شده کاملاً مورد تحقیق و نقد و تنقیح قرار نکرده و شایسته است که بعد از این سرمشق تألیف و تحقیق واقع شود یاد آور شوم.

فهرست مطالبی که در تحت این موضوع بیان خواهم کرد بدین قرار است:

۱ - زبان فارسی بتدوین قواعد صرف و نحو کامل احتیاج دارد با ذکر علل احتیاج.

۲ - پاره‌یی از علل و اسباب اینکه قواعد فارسی تا عهد اخیر اصلاً تدوین نشده بود.

۳ - چگونگی کتبی که در دستور و قواعد فارسی تألیف شده است با ذکر نخستین مؤلف دستور فارسی و مؤلفان مشهور دیگر.

۴ - تا کنون در نحو فارسی کتابی جامع نوشته نشده و آنچه نوشته‌اند مربوط بصرف و اشتقاق است. و اگر احیاناً بعض قواعد نحو اشاره شده بسیار ناقص و ناچیز است.

۵ - نحو و صرف و دیگر علوم عربی ساخته و پرورده روح ایرانی است.

۶ - اگر نحو بصری مأخوذ از سریانی باشد نحو کوفی بی گفتگو مأخوذ از قواعد زبان فارسی است.

۷ - ریشه قواعد فارسی را در نحو عربی خاصه عقاید کوفین باید جستجو کرد.

۸ - قواعد زبان فارسی را چطور باید تدوین کرد.

۹ - نموداری از قواعد فارسی که این بنده در دست تألیف دارد. در این

موضوع بقدری مطالب گفتنی و نوشتنی داریم که هر قدر بخواهیم دنباله سخن را

کوتاه کنیم و از ذکر نکات و دقایق دامن فراهم چینیم باز ممکن است در اطراف آن کتابی بزرگ نوشت. مقصودم تألیف کتاب صرف و نحو فارسی نیست که خود جدا گانه کاری بس شگرف و مقصودی بسیار بزرگ است و اهمیت آن بر هیچکس پوشیده نمی باشد. فقط میخواهم این نکته را گوشزد کنم که آنچه تا کنون در این باره کار کرده و کتابها که در این مقصود نوشته اند بهیچوجه کافی و بسنده نیست. فارسی احتیاج بصرف و نحو کامل دارد و باید هرچه زودتر و بیشتر در این راه کوشش کرد که برای زبان فارسی دستور و قواعد کامل نوشته شود. در ضمن پاره‌بی از نواقص و معایب کتبی را که تا کنون در این موضوع نوشته‌اند و نیز بعض قواعد را که دستور فارسی نویسی و نمونه قواعدی است که بعد از این باید تدوین کرد گوشزد میکنم. این قواعد را در ظرف چندین سال مطالعه و تدریس و تعلیم خود استنباط و تدوین کرده یا استنباط پیشینیان را مهذب و منقح و مقرون بدلیل ساخته‌ام. من بجهل و قصور خود اعتراف دارم و بهیچوجه نوشته‌ها و استنباطهای خود را مورد یقین قاطع نمی شمارم.

شنوندگان محترم باور کنند که من در برابر جاه و مال و مقام کسی سر تعظیم خم نمیکنم اما در پیشگاه علم و دانش و فرهنگ هر کجا باشد خاضع و متواضعم. از اولیاء و مربیان و معلمان خود بی اندازه سپاسگزارم که مرا با این خوی و خصلت بار آورده‌اند.

باری آنقدر کوتاه نظر و خودخواه نیستم که گفته‌ها و نوشته‌های خود را وحی منزل بشمارم، خاصه در این موضوع یعنی بحث در قواعد و ضوابط زبان فارسی که هنوز متولد نشده یا در آغاز ولادت است و هر نکته و دقیقه‌بی از دقایق این زبان لطیف و وسیع درخزانه ذوقی و فکری از ارباب ذوق و ادب نهفته و تا کنون از عالم غیب خیال بنشأءشهود بحث و تحقیق قدم نهاده است تا بتألیف و تدوین کامل چه رسد. قواعد و نکات صرف و نحو فارسی درست مصداق همان گفتار است که در قابوسنامه از بزرگمهر وزیر انوشیروان نقل میکند «همه چیز را همگان دانند و همگان

هنوز از مادر تازه‌اند». ولیکن مشکلات و دشواریهای این کار نباید مانع جد و جهد سعی و کوشش ما باشد، بلکه باید هر کسی باندازه توانائی خود در این راه مجاهدت کند و اگر مراد نیابد بقدر وسع بکوشد. بقول مولوی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی شاید چشید
بهترین اندرز را در این باره از متنبی بخاطر دارم که گفت:
ولم ارفی عيوب الناس عيبا کنقص القادرين على التمام

زبان فارسی نحو و صرف کامل دارد و محتاج بتالیف و تدوین است

صرف و نحو و اشتقاق بمعنی حقیقی یعنی تحویل يك اصل باشکال و صیغه‌های مختلف و برگرداندن مشتقات بيك ریشه و طریق صرف افعال برای فهماندن مقاصد همچنین قواعد جمله‌بندی و خصایص ترکیبات مختلف، در هر زبانی کم و بیش وجود دارد و اینکه احياناً از بعضی شنیده میشود که فارسی صرف و اشتقاق دارد اما نحو ندارد، پنداری است کاملاً نابجا و نامورد. زیرا زبان خاصه زبان ادبی مثل فارسی بدون داشتن نحو یعنی قواعد جمله‌سازی و ترکیب کلام از اجزاء کلمه، تصور نمی‌شود. چیزی که هست این قواعد برای اهل زبان فطری و طبیعی است. چه از همان هنگام که زبان مادری را می‌آموزند قواعد و ضوابط را هم طبعاً و فطراً می‌آموزند. از این جهت قواعد صرف و نحو و اشتقاق يك زبان برای اهل آن زبان تازگی ندارد. و چون تازگی ندارد بدان اهمیت نمی‌دهند.

خوی تازه پسند انسان که از امور و اشیاء جدید لذت میبرد این مفالطه را درست میکند که: چون تازگی ندارد پس اهمیت هم ندارد، و چون اهمیت ندارد پس لزوم هم ندارد. اما وقتی که میخواهد زبان دیگری را بیاموزد ناگزیر است که قواعد صرف و نحو و اشتقاق آن زبان را فرا بگیرد.

در این قیاس غلط که بقول علمای منطق از قبیل (وضع ماليس بعله، علة) یا از باب کلیت نداشتن کبرای قیاس و بطوری که گفتیم ساخته طبع لذت پسند بشری است، تا اندازه بی‌حق داشته. چه بسا که يك ملت قرن‌ها درست سخن گفته و درست نوشته

و شعر ساخته و خطابه رانده است بدون اینکه در فکر تطبیق سخنان خود با قواعد صرف و نحو زبان خود افتاده یا اصلاً کتابی در این باره تألیف و تدوین شده باشد. درست مانند شاعری موزون طبع که درست شعر میسازد بدون اینکه فن عروض بداند و بحور اصلی را از فرعی و سالم را از مزاحف و منکر تمیز بدهد. یا مثل شخص صحیح و سالم راست اندیشه بی که درست فکر میکند و درست قیاس ترتیب میدهد و نتیجه بگیرد بدون اینکه از اصطلاحات و مواضع فن منطق و اقسام قیاس و شرایط صحت انتاج اشکال اربعة آگاه باشد. و از همین جهت است که درباره فن عروض در جمله فنون ادبی و همچنین فن منطق نسبت به علوم عقلی، و اینکه منطق و عروض اصلاً داخل علم است یا فن، یا بقول خواجه نصیرالدین طوسی و جمع دیگر از حکما، منطق در حقیقت بمنزله ادات است تحصیل دیگر علوم را (۱)، و همچنین در اطراف تعریف نحو و صرف (۲) سخنها گفته و قبل و قالها برخاسته و حواشی و تعلیقات و کتب و رسائلی تألیف شده که شرحش تطویل بلاطائل است.

معروفست که یونانیها اولین بار قسمتی از قواعد زبان خود را در قرن پنجم پیش از میلاد تدوین کردند. و رومیها برای زبان لاتینی در قرن اول پیش از میلاد قواعد صرف و نحو نوشتند (۳). پس می بینید که زبان یونانی با آنهمه وسعت که داشت از کتاب صرف و نحو بی بهره بود. آنهمه خطبا و شعرا و فلاسفه پیش از آنکه قواعد نحو یونانی جمع و تدوین شده باشد آثار بزرگ جاویدان از خود آشکار ساختند. هر

۱ - مقدمة اخلاق ناصری

۲ - در تعریف صرف گویند «الصرف علم باصول تعرف بها احوال ابناء الکلم من حيث الصحة والاعتلال». و در تعریف نحو گویند «النحو علم باصول تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی المقال». و در تعریف منطق گویند «المنطق آلة قانونية تعصم مراعاتها الذهن عن الخطأ فی الفکر».

۳ - فالیونان لم يبدأوا بضبط قواعد لسانهم الا فی القرن الخامس قبل الیلاد و اول من بدأ بذلك منهم بروثفوراس التوفی سنة ۴۱۱ ق م. فتکلم فی المذکر والمؤنث وبعض الاسماء. ثم برودیکوس وقد عاصره وتکلم فی المترادفات ثم جاء ارسطو وغيره واتسوعلم النحو الیونانی وله تاریخ یشبه تاریخ النحو العربی. و كذلك فعل الرومان فی نحو اللغة اللاتینیة فانهم لم يدونوا قواعد الا فی القرن الاول قبل الیلاد فی زمن بومیوس وقد دونه عالم اسمه دیونیسیوس تراکس اقتداء بالیونان. (تاریخ آداب اللغة العربیة ج ۱ ص ۲۲۴).

بیش از تدوین قواعد نحو شعر میساخت. هردوت قبل از اینکه دستور سخن داشته باشد تاریخ و سفرنامه نوشت. طالس ملطی و انا کمیندر قبل از جمع آوری قواعد صرف و نحو یونانی بآن زبان کتابها نوشتند.

سربانیها هم جمع و تدوین قواعد نحو زبان خود را از اواسط قرن پنجم میلادی شروع کردند. و گویند نخستین کس که نحو سربانی را تدوین کرد یعقوب رهاوی اسقف معروف بود متوفی ۴۶۰ میلادی^(۱). برای زبان عربی هم با اینهمه ادبیات وسیع از قرن اول هجری تدوین قواعد نحو شروع شد.

اولین واضع علم نحو عربی باصح واشهر اقوال حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود. و ابوالاسود دؤلی متوفی ۶۷^(۲) که بقول معروف واضع یامدون نحو شمرده میشود از اصحاب خاص و ازدوستان صمیم حضرت علی علیه السلام بود و براهنمائی آنحضرت بتدوین فن نحو توفیق یافت.

پس نخستین واضع فن نحو عربی علی بن ابیطالب علیه السلام و اولین مدون آن ابوالاسود دؤلی بودند. و اولین واضع علم صرف یا فن تصریف بقول معروف که

۱ - لان السريان دونوا نعوهم و الفوائيه الكتب في اواسط القرن الخامس للبلاد و اول من باشر ذلك منهم الاسقف يعقوب الرهاوي اللقب بفسر الكتب المتوفى سنة ۴۶۰ م (تاریخ آداب اللغة العربیه ج ۱ ص ۲۲۵)

۲ - ابوالاسود ظالم بن عمرو بن سفیان منسوب به دنل بن بکر بن کنانه بنو شته معجم الادبای باقوت و طبقات الادبای ابن انباری بنقل از یحیی بن معین در طاعون سال شصت و هفت هجری (۶۷) وفات یافت. در کتاب الاهلام تولد او را سال ۱۶ پیش از هجرت مطابق ۶۰۵ میلادی و وفات او را سال ۶۹ هجری موافق ۶۸۸ م ضبط کرده و جرجی زیدان هم در کتاب ادبای اللغة العربیه وفات او را ۶۹ نوشته. ابن خلکان چاپ طهران هم (سنة تسع وستين في طاعون الجارف) ضبط نوده است.

چون ابن انباری و باقوت و ابن خلکان هر سه اتفاق دارند بر اینکه ابوالاسود در طاعون جارف وفات یافت و ابن حادته بنو شته یافعی در سال شصت و نه هجری بوده است نه شصت و هفت پس قول ۶۹ را در این باره صحیح تر باید شرد. یافعی در وقایع سال ۶۹ هجری مینویسد « فیها کان طاعون الجارف بالبصرة و کان ثلاثة ايام مات فی کل یوم نحو من سبعین الفاعلی مارواه المدائنی عن ادرك ذلك ».

سیوطی در کتاب بغیة الوعاة و المزهر تصریح کرده معاذ هراء متوفی ۱۸۷ (۱) است که از ایرانیان مقیم کوفه بود و او را در جزو موالی شمرده‌اند.

درباره واضح و مدون صرف و نحو عربی اختلاف عقاید و روایات بسیار است. بخشی از عقاید مختلف را ابن‌الندیم در کتاب الفهرست و ابن‌انباری در کتاب نزهة الالباء فی طبقات الادباء نقل کرده‌اند. اما نقل این روایات ما را از اصل مقصود باز میدارد. از این جهت شنوندگان محترم را بشرح اقوال در دسرنمی دهم و ببخواندن حواشی نمی‌پردازم (۲)

۱ - ابو مسلم معاذ هراء از مشاهیر ادبای عربی دان بود و عمر طولانی کرد. ابن‌انباری در نزهة الالباء مینویسد که در ایام یزید بن عبدالملک یعنی میان سنوات ۱۰۱ - ۱۰۵ متولد شد و در زمان هرون الرشید بسال ۱۸۷ که آغاز دوره نکبت و بدبختی برآمکه است وفات یافت. ابن خلکان مینویسد که در زمان یزید بن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵) یا در ایام عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶) متولد شد و بقول بعضی در سال ۱۹۰ و بقول صحیح در سنه ۱۸۷ وفات یافت. بهر حال هر طولانی او مسلم است گویند که یکی از او پرسید چند سال داری. گفت شصت و سه سال. پس از چندین سال دیگر باز پرسید که چند سال داری. جواب داد شصت و سه سال. گفت شکفتا من بیست و یکسال است که بانو صحبت دارم و هرگاه از سال تو میرسم میگوئی شصت و سه سال. گفت اگر بیست و یکسال دیگر هم بامن باشی و باز بررسی میگویم شصت و سه سال. سیوطی در کتاب المزهر (ج ۲ ص ۲۴۸) مینویسد «معاذین مسلم هراء و هو نحوی منهور و هو اول من وضع التصریف». در تاریخ آداب اللغة العربیه و کتاب الشیخ و فنون الاسلام هم این مطلب نقل شده که او لاین واضح فن تصریف معاذ هراء است.

در تلفظ کلمه هراء که بفتح هاء و تشدید راه خوانده میشود ابن خلکان بالف مقصوده یعنی (هراء) ضبط کرده اما در صحاح جوهری و قاموس و دیگر کتابها بالف مدوده یعنی (هراء) نوشته‌اند. صحاح در ماده (هراء) مینویسد «و انما قیل ماذا الهراء لانه کان یبیع الثياب الهرویه» قاموس هم این وجه تشبیه را نوشته. در المزهر سیوطی هم این معنی از صحاح نقل شده. در ابن خلکان هم بدین معنی ضبط کرده است.

۲ - ابن‌الندیم متوفی ۳۸۵ در کتاب الفهرست مینویسد «زعم اکثر العلماء ان النحو اخذ عن ابی الاسود الدؤلی وان ابوالاسود اخذ ذلك عن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام» میگوید بیشتر علما بر آنند که اولین واضح نحو عربی ابوالاسود دؤلی است و ابوالاسود آنرا از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرا گرفت. و برخی نصر بن عاصم و بعضی عبدالرحمن بن هرهمز را اولین واضح دانند. خود ابن‌الندیم پس از نقل روایات و حکایات بعضی دلایل ثابت میکند که واضح یا مدون نحو ابوالاسود بوده است نه نصر بن عاصم و عبدالرحمن [بقیه باورقی در صفحه بعد است]

احتیاج بوضع و تدوین قواعد عربی در آن هنگام محسوس شد که بواسطهٔ رواج و شیوع دین مبین اسلام ملل و اقوام غیر عرب داخل در حوزهٔ عرب شدند و پیوسته بایکدیگر در اختلاط و آمیزش بودند و کم‌کم زبان عربی یاد می‌گرفتند و بدین زبان سخن می‌گفتند و چیز می‌نوشتند.

ابن هرمز . در وجه تسمیهٔ نحو می‌گوید که علی علیه السلام قسمتی از اصول نحو را که وضع و تاسیس فرموده بود بابوالاسود داد و ابوالاسود دستوری خواست که بهمان نحو یعنی بهمان طریق اصول و قواعد وضع کند. و از این جهت این علم را نحو گفتند . قال ابوالاسود استأذنته ان اصنع نحو ما صنع نسى ذلك نحواً . از قول ابوعبیده نیز نقل می‌کند که ابوالاسود اصول نحو را از علی علیه السلام فرا گرفت اما آنرا آشکار نمی‌ساخت و بکسی یاد نمی‌داد زیاد ابن ابیه والی عراقین از او خواست که قواعد این علم را وضع کند ابوالاسود از این کار تن زد تا روزی شنید که یکی ابن آبه را بفاظ بکسر لام رسوله می‌خواند (ان الله بری من الشکرین ورسوله) . چون ابن غلط بشنید حس دینداری او بجنبید و برای حفظ قرآن از اینگونه افلاط قواعد و اصول نحو را وضع کرد . و نیز روایت می‌کند که بعضی گویند بکنهٔ ابرانی سهد نام که اسلام اختیار کرده بود بیصره آمد و بر ابوالاسود بگذشت و کلمه‌یی غلط گفت که موجب خندهٔ حاضران گردید . ابوالاسود گفت ایرانیان داخل اسلام گشته و با ما برادر دینی شده‌اند لازم است که برای یاد گرفتن زبان عربی قواعد وضع کنیم پس نخستین بار باب فاعل و مفعول را وضع کرد .

ابن خلکان هم نقل می‌کند که اولین واضح نحو ابوالاسود دؤلی بود باین طریق که علی علیه السلام راهنمای او گشت . و اولین قاعده که علی علیه السلام وضع فرمود و بابوالاسود داد این است که « الکلام کله ثلاثة اضرب اسم و فعل و حرف » . این ضابطه بدو داد و او را بتکمیل قواعد مأمور ساخت .

ابن خلکان این روایت را که ابوالاسود گفت من همه حدود علم نحو را از علی علیه السلام فرا گرفتم و اینکه آنچه از علی یاد گرفته بود بکسی یاد نمی‌داد و نیز وجه تسمیهٔ نحو را بهمان طریق که ابن الندیم ذکر کرده است نقل می‌کند و می‌گوید که ابوالاسود معلم فرزندان زیاد بن ابیه والی عراقین بود . و بزباد گفت که در اثر آمیزش عرب باعجم زبان عربی رو بفساد و تغییر گذارده است و از وی دستوری خواست تا برای زبان عربی اصول و قواعد وضع کند زیاد اجازه نداد تا آنکه يك روز مردی نزد زیاد آمد و جملهٔ عربی مفلوط گفت (صلح الله الامیر توفی ابانا و ترک بنون) زیاد بن ابیه ابوالاسود را خواست و او را بوضع قواعد و اصول مأمور ساخت .

داستان ابوالاسود با زیاد بن ابیه باین شکل که ابن خلکان روایت میکند درست مطابق است با آنچه باقوت در معجم الادبیه از هاسم روایت کرده است . در کتاب نزهة الالباء فی [بقية باورقی در صفحه بعد است]

روی این اصل کلی که مداخله هر جاهل و بیگانه بی در يك زبان موجب فساد و تباهی آن زبان خواهد شدیم آن میرفت که زبان عربی در اثر آمیزش و مداخله ملل و اقوام غیر عرب بکلی فاسد و خراب شود. از طرف دیگر هم زبان عربی کم کم زبان عمومی بین الملل میشد و ملل غیر عرب برای یاد گرفتن زبان عربی بدستور و قواعد صرف و نحو و اشتقاق نیازمند بودند.

طبقات الادباء تألیف عبدالرحمن بن محمد انباری متوفی ۵۷۷ هـ که از مراجع عمده ابن خلکان و یاقوت بوده اقوال مختلف دربارهٔ واضح و سبب وضع علم نحو تفصیل نقل شده است.

ابن انباری مینویسد «اول من وضع علم العربیة و اسس قواعد و حد حدوده امیر المؤمنین علی بن ایطالب علیه السلام و اخذ عنه ابوالاسود الدؤلی». از ابو عبیده معمر بن منی و دیگر بزرگان ادب هم نقل میکند که ابوالاسود اولین کس بود که در بصره علم نحو را وضع کرد و آنرا از علی بن ایطالب علیه السلام فرا گرفته بود. نیز میگوید که بهضی عبدالرحمن بن هرمز اعرج و برخی نصر بن عاصم را واضح این فن شمرده اند و خود اظهار عقیده میکند که عبدالرحمن و نصر هر دو از شاگردان ابوالاسود بودند «و الصحیح ان من وضع النحو علی بن ایطالب علیه السلام لان الروایات كلها تسند الی ابی الاسود و ابوالاسود یسند الی علی فانه روی عن ابی الاسود انه سئل فقیل له من این لك هذا النحو فقال لفتت حدوده من علی بن ایطالب علیه السلام». در نسخهٔ چاپی نزهة الالباء که ماخذ نگارنده است (لفتت) بتقدیم فاه بر قاف و در ابن خلکان چاپ طهران (لفتت) بقاف مشدد و نون نوشته و ظاهراً صواب لفتت بقاف و نون بضیفة ثلاثی مجرد باشد (بقال لفتن الکلام من فلان ای اخذه عنه مشافهة و فهمه).

ابن انباری در سبب وضع و وجه تسمیة نحو میگوید که از ابوالاسود روایت کرده اند که گفت روزی بر حضرت علی علیه السلام وارد شدم. در دست او رقیه بی دیدم و از آن پرسیدم. فرمود زبان عربی برای آمیزش عجمان رو بفساد گذارده است. میخواهم اصولی وضع کنم که بدان رجوع و اعتماد کنند. پس رقیه را بسن داد. در آن نوشته بود «الکلام کله اسم و فعل و حرف فالاسم ما انبأ عن السمی و الفعل ما انبی به و الحرف ما افاد معنی و قال لی انح هذا النحو و اضف الیه ما وقع الیک. و اعلم یا ابوالاسود ان الاسماء ثلاثة ظاهر و مضر و اسم لا ظاهر و لامضر و انما یتفاضل الناس یا ابوالاسود فیما لیس بظاهر و لامضر» مقصود از اسمی که نه ظاهر و نه مضر باشد اسم مبهم است. ابوالاسود میگوید من بر اهنائی آن حضرت دست بکار زدم و باب عطف و نعت و باب تعجب و استفهام را وضع کردم و همچنان پیش رقیه تا بیابان و اخواتش رسیدم و کلمه (لکن) را در جزو اخوات آن ضبط نکرده بودم. چون کار خود را بر علی علیه السلام عرضه دادم کلمه (لکن) را افزود. همچنان هر چه وضع و تدوین میکردم بنظر آن حضرت میرساندم تا مقدار کافی فراهم گشت و آن حضرت تعیین فرمود و گفت (ما احسن هذا النحو الدی قد نعت) و بدین جهت این علم را نحو گفتند [بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد است]

پس زبان عربی از یک طرف زبان عمومی میشد و از یک طرف در اثر مداخله اقوام غیر عرب رو بخرابی و فساد می گذاشت. از این جهت مجبور شدند که اصول و قواعد زبان عربی را وضع و تدوین کنند و کم کم علوم عربیت با آن وسعتی که بیشتر اطلاع دارید مدون و مرتب گردید.

پس وجه تشبیه هم از روی عبارت تحسین است و هم از عبارت دستور که فرمود (انح هذا النحو) یعنی بدین نحو و بدین طریق پیش رو تا بقصود برسی.

بعضی در سبب وضع نحو گویند که علی علیه السلام شنید که یکی بفلط میخواند « لا یا کله الا الخاطین » . پس شنیدن این جمله ناصواب وی را بوضع قواعد نحو برانگیخت و بعضی گفته اند که ابوالاسود بامر عمر علم نحو را تدوین کرد.

ابن انباری داستان ابوالاسود و زیاد بن ابیه را دو طور نقل میکند. یکی بروایت عاصم که از ابن خلکان و معجم الادب نقل شد. و دیگر اینکه زیاد بن ابیه از ابوالاسود خواست که قواعد عربیت را تدوین کند. ابوالاسود بفرمان وی تن در نداد. زیاد حیلایی برانگیخت تا آیه قرآن را در حضور ابوالاسود بفلط خوانند. شنیدن آیه مفلوط بر ابوالاسود که مردی دیندار و پاکیزه اعتقاد بود گران آمد و نغمت باعراب و حرکت گذاری کلمات قرآن و سپس تدوین قواعد نحو برداشت.

بعضی نوشته اند که سبب تدوین نحو این شد که دختر ابوالاسود باو گفت « ما احسن السماء » بضم نون و جر سماء. ابوالاسود گفت « نجومها ». دختر گفت مقصودم تعجب بود نه استفهام. گفت پس درست آن بود که می گفتمی « ما احسن السماء » یعنی بفتح نون و نصب سماء. پس از این جهت بتدوین نحو برداشت و نخستین بار باب تعجب را وضع و تدوین کرد.

در کتاب الشیه و فنون الاسلام مینویسد این مطلب را که واضح علم نحو علی بن ابیطالب بود و قواعد عربیت را با ابوالاسود یاد داد غالب مؤلفان بزرگ نقل و تصریح کرده اند از جمله ابن قتیبه در کتاب المعارف و راغب اصفهانی در کتاب المعاضرات و یاقمی در مرآة الجنان و ابن حجر در کتاب الاصابه و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سیوطی در بقیة الوعاة و الزهر و ابوهلال عسکری در کتاب الاوائل.

از مجموع روایات مطلب مسلمی که بدست میآید این است که نخستین واضح فن نحو علی بن ابیطالب علیه السلام بوده باین نحو که باره می از قواعد را با ابوالاسود دولی که از اصحاب و دوستان صمیم او بوده تلقین فرموده و کلید کار را بدست او داده و ابوالاسود بر اهضائی علی علیه السلام دنباله کار را گرفته تا بکشف و تدوین قواعد این علم موفق گشته است. پس اولین مدون نحو عربی ابوالاسود دولی است. و چون او نخستین مدون بوده او را اولین واضح هم خوانده اند با قبول و مسلم داشتن این معنی که راهضای او علی علیه السلام بوده است.

شکل یعنی حرکت ضمه و فتحه و کسره را که در آغاز امر بصورت نقطه بوده هم از

[بقیه باورقی در صفحه بعد است]

وضع و تدوین قواعد عربی دو منظور بزرگ در برداشت. یکی سهوات تعلیم و تعلم. و دیگر حفظ زبان از تصرف بیگانگان. الحق در هر دو مقصود خاصه قسمت تعلیم و تعلم بهره کاملی نصیب زبان عربی گردید.

اما اینکه در قسمت حفظ و نگاهداری زبان عربی و جلوگیری از نفوذ و تصرف السنه و اقوام دیگر مخصوصاً زبان فارسی ایرانیان، وضع قواعد و اصول عربیت تا چه اندازه تأثیر کرد، و اینکه مداخله ایرانیان در ادبیات عرب بنفع زبان عربی تمام شد یا بر ضرر آن، خود مبحثی است مهم که جداگانه در خور تحقیق و دقت است.

اینجا بر سبیل جمله معترضه همین قدر یادآور میشوم که وضع اصول و قواعد صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان عربی نه تنها نتوانست از نفوذ و تأثیر زبان و ادبیات فارسی در ادبیات عرب کاملاً جلوگیری کند، بلکه چون همه بایشتر این فنون زاده فکر و ساخته و پرورده روح و ذوق ایرانی بود ادبیات عربی کم کم وضع عربیت عربیه و شکل جاهلیت خود را از دست داد و برنگ آمیزی ذوق و سلیقه ایرانی صبغه ادبیات فارسی بخود گرفت. و این تجدد و تازگی که هم مایه لطف و ظرافت و مطبوعیت و دلپسندی و هم موجب وسعت و ثروت و پرمایگی زبان عربی گردید، کاملاً بنفع زبان عربی تمام شد.

اختراعات ابوالاسود شمرده اند که نخستین بار قرآن مجید را برای تشخیص حرکات نقطه گذاری نمود. ظاهراً چند چیز بنوی وضع نحو با تدوین قواعد و ایجاد علامات زبر و زیر و بیش بهم مخلوط شده و هر کس هلّتی و زمانی برای آنها نقل کرده است. جمع میان اقوال نیز ممکن است. چه احتمال میرود که علی علیه السلام نحو را وضع کرده و ابوالاسود یاد داده باشد و چنانکه نوشته اند ابوالاسود از یاد دادن و اظهار این علم خود داری و شاید بغل میکرده (از این جهت او را جزو بغلا شمرده اند) و با عمر باز یاد و در زمان آنها دانش خود را اظهار نموده و تدوین و اظهار نحو با ابداع علامت حرکات در یک زمان یاد و وقت اتفاق افتاده است. جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی و آداب اللغة العربیه حدس میزند و در این باره اصراری دارد که نحو عربی و همچنین وضع حرکات بصورت نقطه که در ابتدا معمول بوده اقتباس از سریانی است.

میکوید ابوالاسود از بزرگان تابعین و اصحاب علی بن ابیطالب بود و مقیم بصره شد و ظاهراً انت سریانی را آموخت یا بر قواعد نحو این زبان اطلاع یافت و در نحو عربی از آن پیروی کرد اما خود ابوالاسود گفت که این علم را از علی بن ابیطالب فرا گرفته ام.

خلاصه سخن اینکه وضع و تدوین قواعد زبان عربی از قرن اول هجری شروع شد. و این خود از برکات دیانت اسلام بود که عرب و ایرانی و سایر ملل مختلف را در زیر رایت دین متحد و مجتمع ساخت و همه را بایکدیگر آمیزش و ارتباط داد. و هم برای نگاهداری و جلوگیری از فساد و هم برای اینکه افراد غیر عرب بآسانی و درستی بتوانند زبان عربی را یاد بگیرند لزوم وضع و تدوین اصول و قواعد زبان عربی کاملاً محسوس گردید. پس بحکم احتیاج و ناچاری دست بکار زدند و قواعد زبان عربی را مرتب و مدّون ساختند.

تازگی هر چیزی را با اهمیت و لزوم آن نباید اشتباه کرد

اکنون رشته همان سخن را که در آغاز این گفتار زمینه بحث بود دنبال میکنم.

گفتگو بر سر تازگی و اهمیت و لزوم بود. گفتم که ذوق تازه پسند انسان این سه جنبه را باهم آمیخته و قیاس غلطی ساخته است. و اگر چه مطابق ذوق تا اندازه بی حق داشته اما بحکم عقل و تجربه خطا کرده است. چه اولاً باید این جنبه ها را از یکدیگر جدا کرد تا لزوم تدوین قواعد صرف و نحو زبان فارسی که منظور و هدف اصلی ماست هر چند برای خود اهل زبان هم باشد کاملاً واضح و آشکار گردد. و ثانیاً لزوم و اهمیت همه جا وابسته بتازگی نیست چه مقاصد عالیّه علمی و اجتماعی را نمی توان در هر مورد و در هر امری با ذوق تجدد خواهی ارتباط داد. و ثالثاً اگر درست دقت کنیم مطالب فطری و دریافتهای غریزی بشر را نیز اگر بصورت اصول و قواعد منظم علمی تدوین کنند برای او تازگی خواهد داشت. زیرا همانطور که جهل را بجهل بسیط و مرکب قسمت کنند علم نیز بدو قسم بسیط و مرکب منقسم میشود. علم بیک چیز با علم بعلم و بعبارت دیگر علم بسیط با علم مرکب تفاوت دارد. اگر علم بسیط تازگی نداشته باشد قدر مسلم این است که علم مرکب تازگی دارد. بعض حکما که سقراط هم یکی از آنهاست و گروهی از عرفا معتقدند که تمام علوم فطری بشر است اما بدریافتهای و دانسته های فطری خود توجه ندارد.

یعنی علم مرکب ندارد. و همینکه بدانسته های خود متوجه گردید حقایق مرموز که در روح وی موجود است بصورت اکتشاف تازه علمی جلوه گر میشود. ریشه کشف و شهود و انکشاف و اکتشاف که گروهی از حکیمان و عارفان معتقدند همین فرضیه است. ملاحظه کنید همین فن عروض در علوم ادبیه و فن منطق در علوم عقلیه که آنها را در جزو دانسته های فطری و بتعبیر علمای اصول از علوم ارتکازی شمرده اند چون بصورت قواعد و ضابطه های منظم و مرتب تدوین یافته است، وقتی که انسان میخواند و یاد میگیرد از دانستن خود لذت میبرد، با اینکه ممکن است پیش از دانستن عروض و منطق هم درست و موزون شعر بسازد و هم راست و صحیح فکر کند.

این نشاط و تازگی که در اثر فهم مطالب باو دست میدهد، در حقیقت ثمره و نتیجه علم بعلم است که برای او تازگی دارد هر چند اصل علم فطری و ارتکازی باشد. شاید بگوئید که این لذت و نشاط نتیجه اصطلاحات تازه است که میشوند من هم انکار نمی کنم که سبب بخشی از این لذت شنیدن و یاد گرفتن اصطلاحات و کلمات تازه مخصوص بآن علم است. اما تمام لذت در این جهت نیست. و بر فرض که شنیدن اصطلاح تازه لذت بخش باشد در این باره ناچیز شمرده میشود.

بهر حال خواه تازگی و لذت در اثر اصطلاحات تازه باشد و خواه در نتیجه علم بعلم یعنی علم مرکب، هر چه گویا مقصود ما را تأیید و اثبات میکند که هر نوع علم و فنی اگر چه در فطرت و نهاد انسان نهفته باشد چون جامعه اصول و ضوابط پوشید، جلوه و رونق تازه خواهد داشت، و فهم آن برای کسی که نشانی از اهل دانش و فرهنگ دارد یعنی از دانستن لذت میبرد و از نادانی آزرده میشود موجب نشاط و شکفتگی خاطر خواهد بود.



تدوین صرف و نحو کامل زبان فارسی امروز هم تازگی دارد و هم اهمیت پاره‌بی از علل و موجبات احتیاج به تدوین صرف و نحو فارسی

موضوع لزوم و اهمیت را از این جهت پیش کشیده‌ام و در این زمینه پافشاری میکنم که میخواهم در باره احتیاج به تدوین صرف و نحو کامل زبان فارسی تنها بمطالب اقتناعی یعنی خطابیات و امور استحسانی قناعت نکرده بلکه مقصود را از نظر برهان فلسفی نیز مورد بحث قرار داده باشم.

از آنچه گفتم دانسته شد که هر نوع مطالب علمی یا ادبی هر چند داخل در دانسته‌های فطری باشد وقتی که در تحت ضابطه و قاعده در آمد و صورت تألیف و تدوین بخود گرفت تازگی و اهمیت خواهد داشت.

پس در باره تدوین قواعد صرف و نحو فارسی نباید بقیاس غلط خود را فریب داد که چون برای اهل زبان تازگی ندارد اهمیت و لزوم هم ندارد. زیرا تدوین قواعد يك زبان تنها بخاطر اهل زبان نیست. و بعلاوه هر تازگی دلیل اهمیت و هر اهمیتی وابسته به تازگی نیست بلکه نسبت میان اهمیت و لزوم بقول علماءی منطبق عموم و خصوص من وجه است.

در این فصل میخواهم پاره‌بی از علل و موجبات احتیاج زبان فارسی را به تدوین صرف و نحو کامل بیان و روشنتر عرض کنم که تدوین قواعد زبان فارسی مخصوصاً در این عصر و زمان که در آن زندگانی میکنیم هم کاملاً تازگی دارد و هم در نهایت اهمیت و لزوم است. بلکه از هر کاری تازه‌تر و مهمتر و لازمتر است.

باز بنحو و صرف عربی مثال میزنم. انتخاب این مثال نه برای این است که امثله و شواهد دیگر نداریم بلکه بدین منظور است که این علوم مانند دیگر فنون ادبیه عرب ساخته و پرورده هوش ایرانی است و از این جهت با موضوع گفتار ما یعنی صرف و نحو فارسی مناسبت و سنخیت دارد، علاوه بر ارتباط حقیقی که از نظر فنی میان آنها موجود است و بزودی بیان خواهیم کرد.

پیش گفتم که نحو عربی برای دو منظور تدوین شد یکی حفظ زبان از تصرف اقوام و ملل غیر عرب و دیگر سهولت تعلیم و تعلم. فرا گرفتن قواعد عربی برای ملل غیر عرب که در حوزه اسلام داخل شده و از نظر دینی و دنیوی بیادگرفتن عربی محتاج بودند، هم تازگی داشت و هم اهمیت زیرا بدین وسیله هر چه بهتر و زودتر حوائج مذهبی و اجتماعی خود را برآورده میساختند. اما برای خود عرب بر فرض که تازگی نداشت از چند جهت دارای اهمیت بود. اولاً زبان و ادبیات آنها را زبان و ادبیاتی که مایه قومیت و پایه دوام و بقاء هر ملتی است از تباهی و فساد که ناشی از دخل و تصرف بیگانگان است حفظ و نگاهداری میکرد. ثانیاً تعلیم و تعلم را آسان میساخت و از این رهگذر هم نو آموزان خود عرب زودتر قرآن و حدیث که پایه و مبنای اصلی مذهب اسلام است و همچنین ادبیات زبان خود را یاد میگرفتند و هم بزرگترین سرمایه نشر زبان و معارف ادبی و ملی آنها در ملل غیر عرب بود. من معتقدم که یکی از علل و اسباب پیشرفت و رواج حیرت انگیز دیانت اسلام در کشورهای غیر عربی زبان و حتی در خود اقلیم عربی نژاد، همین بود که زبان عربی دارای اصول و قواعد مرتب و مدون شد. و بدین واسطه تعلیم و تعلم زبان عربی سهل گردید و مذهب و تمدن اسلام دوش بدوش زبان و ادبیات عرب در ممالک عالم پیش رفت و بسرعتی عجیب همه جهان را فرو گرفت. اینجا باز بطور جمله معترضه عرض میکنم که این خدمت بزرگ را در ردیف دیگر خدمتهای علمی و ادبی و مذهبی هم ایرانیان بزبان عربی و مذهب اسلام کردند و اینکه عنصر ایرانی را رکن عمده و اساس تمدن جهانگیر اسلام شمرده اند (حقیقت هم جز این نیست) برای همین خدمتهاست.

این بود شمه‌یی از نتایج سودمند و گرانبهای تدوین قواعد يك زبان که از برکت هوش و ذوق ایرانیان نصیب ملت تازی گردید.

از روی این مثال قیاس کنید و ملاحظه بفرمائید که زبان فارسی تا چه حد احتیاج بتدوین قواعد دارد و متأسفانه تا کنون در اثر غفلت و مسامحه و بی اعتنائی و علل و اسباب دیگر که پاره‌ئی را در ضمن مطالب اشاره کرده‌ایم، و بالجمله بسبب

ضبط نشدن قواعد مسلم و منظم چه اندازه فوائد مهم و نتایج سودمند را از دست داده‌ایم سهل است چه قدر خسارت و زیانهای جبران ناپذیر بر زبان و ادبیات و ملیت و کشور ما وارد گشته است.

تدوین قواعد زبان برای هر قومی چند ثمره مهم و نتیجه مسلم دارد. از جمله اینکه زبان و ادبیات او را از نفوذ و تصرف بیگانگان حفظ میکند. دیگر اینکه وسیله سهولت تعلم و تعلیم زبان، و در نتیجه سبب رواج و پیشرفت سریع آن در کشورها و ملل و اقوام دیگر میگردد.

گمان میکنم دقت در اطراف همین قضیه برای تذکر و توجه ما باین حساب کافی و بسنده باشد که تا کنون چه مقدار سود از دست داده و چه اندازه زبان برده‌ایم. و این نتیجه درست در حکم عکس متوی یا عکس نقیض قضیه است که بقول منطقی‌ها از لوازم، و بتعبیر اصولیان داخل در مفهوم مخالف آن قضیه است. از زبانهای فارسی پیش از اسلام از قبیل زبان اوستائی و پهلوی که اکنون در جزو زبانهای زنده بشمار نمی‌روند گفتگو نمی‌کنیم. تنها بزبان فارسی بعد از اسلام تا عهد حاضر می‌پردازیم.

وقتی که تمام دوره هارا از ظهور اسلام تا حال حاضر از مد نظر بگذرانیم می‌بینیم که دانشمندان ما از قدیم تا کنون متأسفانه بیشتر سعی و کوشش خود را در زبانهای بیگانه صرف کرده، سهل است که پاره‌یی از کوته اندیشگان اصلاً زبان و ادبیات فارسی را خوار و بی مقدار شمرده‌اند.

دانشمندان حاضر بیشتر در زبانهای اروپائی کار میکنند. علمای قدیم تمام هم خود را در تدوین و تکمیل زبان و ادبیات عرب مبذول داشتند و بزبان فارسی چندان اعتنا نکردند. در صورتیکه اگر عشر آنهمه زحمت و رنج را برای قواعد فارسی متحمل شده بودند، صرف و نحو و معانی و بیان و لغت فارسی نیز بحد کمال میرسید.

شاید بگوئید همه آن علل و اسباب که برای تدوین قواعد زبان عربی فراهم و منتهی بداشتن کتب صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان کاملی شد که در السنه

زنده دنیا بی نظیر است، برای زبان فارسی هیچگاه دست نداد زیرا زبان فارسی بعد از اسلام در هیچ دوره زبان مذهبی و علمی و از همه بالاتر زبان عمومی نشد که ملل مختلف بیاد گرفتن آن نیازمند باشند. و اگر برای زبان عربی هم این موجبات فراهم نشده بود هرگز باین پایه از کمال نمی رسید. زبانهای زنده دیگر از قبیل فرانسه و انگلیسی هم اگر در اثر استعمار یا علل دیگر در خارج حوزه اهل زبان رواج و شیوع نمی یافت، دارای گرامر منظم باین وسعت که امروز دیده میشود نبود. اندک مایه توجهی که بقواعد زبان فارسی شده و مقدار کمی سراپا نقص و عیب که از کتب لغت و صرف و اشتقاق برای زبان فارسی مدون گشته، از برکت رواج این زبان در میان ملل غیر فارسی زبان از قبیل هندیها و ترکها بوده است. از این جهت می بینیم که بیشتر این کتابها در هندوستان و بخش کمی هم در ممالک ترکی زبان تألیف شده است (۱).

میگویم راست است هم‌این موجبات در کار نبود اما دست کم چند سبب مهم از قبیل حفظ زبان و تسهیل آموزش و پیشرفت و نفوذ فارسی در ممالک غیر فارسی زبان و امثال این علل و اسباب، پیوسته در کار و همه وقت موجود بوده و همین جهات کافی است که علاقه مندان زبان و ادبیات را که اساس ملیت و قومیت است بتدوین قواعد و ادار ساخته باشد.

بعضی میگویند فارسی زبان علمی نیست. چرا نیست؟ برای اینکه بدان

(۱) زبان فارسی بعد از اسلام از نیمه اول سده پنجم هجری یعنی زمان سلطان محمود غزنوی متوفی ۴۲۱ در هندوستان راه یافت و در پرتو سنی بعضی سلسله های سلاطین بعد و همت و ذوق گویندگان و نویسندگان ایرانی که بآن سرزمین مهاجرت یافت و آمد میکردند بتدریج پیشرفت حاصل کرد تا جایی که دربار اکبر شاه و همایون شاه و بعضی پادشاهان دیگر هندوستان بزرگترین پناهگاه اهل ذوق و ادب فارسی گردید. در قرون اخیره روز بروز از نفوذ زبان فارسی در آن کشور کاسته شد تا بحال حاضر رسیده که شرحش از هر حیث غم انگیز و ملال آور است.

از قرن هشتم هجری بعد هم زبان فارسی در مملکت عثمانی رواج گرفت تا جایی که در میان ترک زبانان شعرا و نویسندگان فارسی ظهور کردند و بک چند مراسلات رسمی در آن مملکت بزبان فارسی نوشته میشد.

توجه نداشته و در این زمینه کار نکرده و تحمل رنج و زحمت را بر خود هموار نساخته و در واقع نخواستند ایم که آنرا زبان علمی سازیم. فرق است میان نخواستن و نشدن. در این باره سخن بسیار است.

همین اندازه عرض میکنم که من در میان گذشتگان جماعتی را واقعاً در خور تمجید و ستایش میدانم که خواستند راه باز کنند و بعضی کتب علمی را بفارسی نوشتند. سردفتر آنها استاد ابوریحان بیرونی است متوفی ۴۴۰ که کتاب التفهیم را بسال ۴۲۰ در هندسه و حساب و جبر و مقابله و هیئت و اسطرلاب و احکام نجوم بفارسی تصنیف کرد و برخی هم از وی پیروی کردند. معاصرش شیخ ابوعلی سینا متوفی ۴۲۷ دانشنامه علائی را در منطق و حکمت بفارسی نوشت. ناصر خسرو متوفی ۴۸۱ زادالمسافرین را در فلسفه و امام محمد غزالی ۴۵۰-۵۰۵ کتاب کیمیای سعادت را که از کتب علم اخلاق توان شمرد بفارسی تألیف کردند. سید اسمعیل جرجانی متوفی ۵۳۱ کتاب ذخیره خوارزمشاهی را که از ذخائر کرامیهای زبان فارسی است در سال ۵۰۴ در فنون طب نوشت.

این دسته از بزرگان جاده را تا حدی هموار ساختند اما دیگران دنباله کار و فکر آنها را چنانکه باید نگرفتند و گرنه زبان فارسی باین فقر و تهیدستی که امروز تصور میشود نمی افتاد.

باری من بر آنم که اگر در-ت درباره این قضایا کنجکاوی و موشکافی کنیم که چرا زبان فارسی دستخوش زبانهای بیگانه مخصوصاً زبان عربی گردید، چرا زبان و ادبیات فارسی دچار تنزل و انحطاط یا توقف بر یک حال شد و باینکه پس از اسلام تا کنون چندبار فرصت بدست آمد و وسائل فراهم گردید چرا در ممالک غیر فارسی زبان سرعت زبان عربی پیشرفت پیدا نکرد، سهل است نفوذی را که بدست آورده بود کم کم از دست داد و میدهد و بالاخره چه شد که زبان و ادبیات فارسی باین روز سیاه افتاد که همه می بینیم و افسوس میخوریم؟ البته علل و اسباب بسیار دارد، اما یکی از علل عمده این قضایا همین است که دانشمندان ایرانی نسبت بزبان خود چنانکه باید و شاید توجه نکرده و بتدوین قواعد جامع و کامل کم استثنای آن نپرداخته اند.

فتنه شوم ناهنجار مفعول را که سرچشمه همه بدبختی های ما شده و مخصوصاً برای علوم و ادبیات ایرانی حکم سیل بنیان کن و طاعون جارف داشته است هم در این قضایا فراموش نباید کرد که واقعا هر قدر در تاریخ ادبی و ملی خود بیشتر باریک میشویم عظمت این مصیبت و تأثیر آن در سراسر شؤون سیاسی و اجتماعی و ادبی ما آشکارتر میشود.

نمونه بعضی قواعد صرف و نحو فارسی که باید مورد توجه و تحقیق قرار گیرد

قواعد و اصول يك زبان درست در حکم قوانین يك کشور است. از کشوری که قانون در آن حکمفرما نیست جز هرج و مرج چه انتظار باید داشت؟ همه این آشفتگی ها و هرج و مرجها که از دیرباز در زبان فارسی راه یافته و روز بروز رو با افزایش میرود بیشك در اثر اینست که دانشمندان ما چنانکه در بایست بوده قواعد زبان خود را ضبط و تدوین نکرده اند. (ضمناً عرض کنم از مختصات زبان فارسی اینست که قواعدش کم استثناء و نسبتاً بی عیب و نقص است) زبان فارسی در نتیجه این که قواعدش کاملاً مدوّن نگشته درست بشکل کشور بی صاحب نا منظم بی حد و مرزی درآمده است که هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو. الفاظ بیگانه عیناً مثل افراد خوش نشین بیگانه اند که مملکتی را اشغال کرده خودسر در آنجا زندگانی میکنند اگر این کلمات در تحت تصرف شعرا و نویسندگان و ادبا و دانشمندان با ذوق درآمدند و محل استعمالی بجا و بمورد و مسکنی مناسب بدانها داده شد (مثل کلمات عربی که امثال غزالی و سعدی در ثرو نظم آورده اند) و با الفاظ نژاده فارسی هم آهنگی داشت یا در اثر تصرف و استعمال سازگاری پیدا کرد و بالجمله اگر در تحت ضوابط و اصول مقرر زبان داخل شد عیناً مثل اینست که تذکره تابعیت گرفته و آداب و رسوم آن کشور را پذیرفته و در حکم افراد اصیل آن مملکت شده باشند.

نگارش آقای پور داود

کلمه « فرهنگستان »

مقصود از نگارش این چند سطر نمودن معنی اصلی فرهنگستان و ترکیب این واژه است.^۱

فرهنگستان از سه جزء ترکیب یافته: فر + sta + stan.

(۱) فر یا فرا در فرس هخامنشی واوستا (فر fra و فرا fra) از پرفیکسها (prefixes) است بمعنی پیش. در سانکریت پر pra و در لاتینی پرو pro بهمین معنی است و در زبانهای کنونی اروپا بهیستهای گوناگون بجا مانده است. در فارسی هم گذشته از فرهنگ، در بسیاری از واژه هافرامیآید چون فرارفتن و فراخواندن یا فر، بفتح فاء و کسرفاء دیده میشود چون فرمودن و فرزند و فرزانه و فرستادن و جز اینها^۲

(۲) هنگ جدا گانه در فارسی بمعنی قصد و نیت گرفته شده، آهنگ با پرفیکس «آ» در زبان ما رایج تر است^۳. ناگزیر هنگ (= آهنگ) از فرس هخامنشی بما رسیده، اگر از زبان آن روزگاران این واژه بجا مانده بود بایستی تهنگ thanga باشد. اینکه حرف «ته» از فرس هخامنشی واوستائی در فارسی به هاء تبدیل میگردد نظایر بسیار دارد چون میتهر mithra = مهر؛ چیتهر tchithra = چهر و جز اینها.

اگر در میان چهارصد و اندی واژه های فرس هخامنشی که از لهجه های ایران جنوبی است ریشه و بن واژه هنگ دیده نمیشود، اوستا که بلهجه ایران غربی

(۱) واژه بمعنی لغت و کلمه که در این سالهای اخیر رواج یافته درست است، مشتقات آن در فرس هخامنشی و اوستا و پهلوی و فارسی و لهجه های کنونی ایران و در زبانهای هند و اروپائی بسیار است. اگر کسی بدرستی آن ایرادی داشته باشد آن ایراد بنگارنده وارد است نه بفرهنگستان ایران.

(۲) فرمودن: فرا + ma + fra، فرزند: فر + zanti + fra، فرزانه (= فرزانه): فر + zan + fra، فرستادن: فر + sta + fra، زن: zan + fra، آهنگ که در لغت فرس اسدی چاپ تهران بکسر دال یادگردیده و بمعنی نحوف و تند و صعب و بدخو گرفته شده باید بضم دال باشد بمعنی سوء قصد یا نیت بد.

نوشته شده آن را جبران میکنند و بنیان هنگ را بدست میدهد. در این نامه فعل *تهنگ* *thang* بمعنی کشیدن بسیار بکار رفته و از این مصدر چندین واژه در فارسی بجایمانده از آنهاست *هنگ* (= *آهنگ*) ؛ *هنجیدن* ؛ با پرفیکس «آ» *آهنجیدن* . هیئت دیگر آن *هختن* (= *هیختن*) با پرفیکس «آ» *آهختن* (= *آهیختن*) ؛ با پرفیکس «فر» *فرهختن* ؛ با پرفیکس «بر» *برهختن* ؛ با پرفیکس «فرو» *فروهختن* و جز اینها از همین بنیاد، *آختن* با پرفیکس «آ» بسیار معمولی است. از برای هر یک از این واژه ها در ادبیات فارسی شواهد داریم، از یاد کردن آنها در اینجا خودداری میکنیم. چنانکه میدانیم این واژه ها با پرفیکسهای گوناگون در فارسی بمعنی کشیدن و پیش کشیدن و پایین کشیدن و تربیت یافتن است در اوستا هم بهمین معانی بکار رفته. از آنجمله کشیدن گردونه با اسب، کشیدن شمیر از نیام؛ کشیدن تیر از چله (زه) کمان، و جز اینها. *هنگ* با پرفیکس «فر» بمعنی دانش و ادب است در نوشتههای پهلوی هم بهمین معنی بسیار دیده میشود چنانکه در *کارنامه* ارتخشیر *پایگان* و *پند نامه* و *مینو خرد* و جز اینها. فرهنگ و *فرهختن* درست مطابق است در مفهوم با *educatio* و *educare* لاتینی که بمعنی کشش و کشیدن و بمعنی آموزش و پرورش و تعلیم دادن و تربیت کردن است و در زبانهای اروپائی از آنجمله فرانسه *education* و *eduquer* شده است. همچنین در زبان آلمانی *ziehen* که بمعنی کشیدن است با پرفیکس *erziehung* و *erziehen* شده بمعنی آموزش و آموزاندن یا تربیت کردن و تعلیم دادن.

۳) *ستان* در فرس *هخامنشی* و اوستاستان *stāna* و در سانسکریت *sthāna* بمعنی جایگاه و پایگاه و نشیمنگاه، بهمین معنی در فرس *هخامنشی* جدا گانه بکار رفته و یکبار در سنگ نوشته (کتیبه) *خشیارشا* در *وان* *van* دیده میشود. در اوستا چندین بار با واژه های دیگر ترکیب یافته چون اسپوستان *aspō - stāna* ؛ اشتر و *stāna* *ushtrō - stāna* ؛ گئوستان *gāo - stāna* ° مطابق است با *asvathāna* و *thāna* -

(۱) فرهنگ، ادب گرفته بود. دقیقی گوید :

ای شن آهسته باش زان بت بدخو کان بت فرهنگه نیست، هست نو آموز (لفت اسدی)

(۵) نگاه به فرگرد (= فصل) بانزدهم و نصداد فقرات ۳۱-۲۳

gosthāna و ushtras در سانکریت یعنی اسبستان و شترستان و گاوستان. ستان stāna از مصدر ستا stā درآمده که در فرس هخامنشی و اوستا بمعنی ستادن یا ایستادن است در زبان پهلوی غالباً بنامهای سرزمینها و کشورها پیوسته چون چینستان و سورستان (سوریه) و زاوولستان و جز اینها^۶.

اینک که دانستیم واژه فرهنگستان از چه اجزائی ترکیب یافته، به بینیم این ترکیب درست است یا نه. برخی پنداشته اند که فرهنگ اسم معنی است و ستان با اسم معنی ملحق نمیشود بنا بر این فرهنگستان ترکیب غلطی است. این اشتباه از اینجا برخاسته که معمولاً ستان را بنام شهرستانها و کشورهایی پیوسته دیده اند چون هندوستان و سیستان (= سگستان) یا با اسم ذات چون فغانستان^۷ و از این چند مثال خواسته اند یک قاعده کلی بسازند در صورتی که در ادبیات و زبان معمولی ما شواهد فراوان موجود است که ستان بدون امتیاز بهر اسمی پیوسته چه اسم ذات و چه اسم معنی. اگر زبان پهلوی بپردازیم، زبانی که فارسی ما از آن درآمده، باندازه ای مثال فراوان است که مجال ایراد بکسی نمیدهد از برای نمونه چند مثال یاد میکنیم. خود واژه فرهنگستان frabangastān بی کم و بیش بهمین هیئت در زبان پهلوی رایج بوده و در کار نامک ارتخشیر پاپکان در فصل ۲ در فقرات ۲۰-۲۱ بکار رفته اینچنین: «اردوان، اردشیر را باخور ستوران فرستاد و باو فرمود، هشدار که هیچگاه، نه در روز و نه در شب از نزدیک ستوران دور نگشته به نخچیر و چوگان بازی و فرهنگستان نروی»^۸ چنانکه پیداست در اینجا فرهنگستان بمعنی دانشگاه یادستان است. گویا خود لغت دبستان از ادب و ستان ترکیب یافته است. ادب در زبان عربی مطابق میافتد با فرهنگ فارسی،

(۶) نگاه به بندهش فصل ۱۵ فقره ۲۹ و فصل ۲۰ فقره ۱۰ و فصل ۲۲ فقره ۵

و فصل ۳۲ فقره ۸.

(۷) فغانستان باید بفتح فاء باشد نه بضم چنانکه در فرهنگها یاد شده. فتح معرب بفتح

(- بروردگار) است مانند بنفور که ففور شده است.

(۸) نگاه به Kārnāmak-i Artakhsir Pāpakūn by E. K. Antia

Bombay 1900 p:9

و به اردشیر پاپکان چاپ بمبئی ۱۸۹۶ باهنام سنجانا Sanjana سر ۹ فصل ۱ فقره ۳۹

میتوان گفت دبستان که مصفر ادبستان است بجای فرهنگستان آورده شده است ؟ دیگر از اینگونه اسماء ذات که باستان ترکیب یافته نیرنگستان و اثریتستان (= هیریدستان) است که نام دو کتاب پهلوی است . نیرنگ و اثریت aerpāt بمعنی دعا و تعلیم دینی است^۹ . داستان دینیک که یکی از کتابهای معروف پهلوی - است با واژه دات (= قانون) وستان ترکیب یافته یعنی احکام دینی ، ماتیکان هزار داستان نام کتابی است بسیار گرانبها ، در حقوق مدنی روزگارساسانیان . این نام یعنی کتاب هزار قانون^{۱۰} . در کتاب پهلوی دینکرد در سخن از نکهای (کتابها) قانونی اوستا که متأسفانه از دست رفته برخی از فصول آن در پهلوی چنین خوانده شده : پتکار رستان : قوانینی بوده در حکمیت ؛ زتنیستان : قوانینی بوده در زنت با ضربت ؛ هم مالیستان : قوانینی بوده در موضوع ادعا ؛ وختستان : قوانینی بوده در ربیح ؛ و رستان : قوانینی بوده در سوگند و جز اینها^{۱۱} .

اگر باز نسنجیده گفته شود که این کلمات پهلوی است و ربطی بفارسی ندارد ، مثالهایی در فارسی داریم که ستان با اسماء معنی پیوسته و هرگونه شبهه را از میان برآیدارد . از کارستان و شکارستان گذشته ، شبستان در ادبیات ما بمعنی حرمسرای یا حرمانه آمده . فردوسی گوید :

شبستان مر اورا برون از صد است شهنشاه زن باره باشد بد است
در مثنوی جلال الدین واژه داد که ذکرش گذشت و کلمات حیات و غیب و عیب
با ستان ترکیب یافته اینچنین :

من شکتم حرمت ایمان او پس بیمم برد دادستان او
چون بود آن چون که از چونی رهد در حیانتستان بیچونی رسد

(۹) نگاه کنید به خرده اوستا گزارش (= تفسیر) نگارنده ص ۷۷-۷۵

(۱۰) رجوع بقالة نگارنده « حقوق در ایران باستان » در نخستین شماره مجله سخن .

(۱۱) نگاه کنید بقالة نگارنده « سوگند » در مجله مهر شماره ۵ و ۶ بهمن و اسفند -

زانکه نیم او زعیستان بده است و آن دگرنیمش زعیستان بده است^{۱۲} در انجام دو مثال دیگر را که همیشه در سر زبانهای ماست یاد آور می‌شویم. تابستان و زمستان، در این دو واژه هم ستان با اسماء معنی گرما و سرما پیوسته است. تاب از مصدر تابیدن بمنی گرم کردن است. تب tap در اوستا و مشتقات آن تفت tafta (تبدار) و تفتنو tufnu (تب) در این نامه مینوی بسیار است. در فارسی ناخوشی تب و جزء دومی واژه آفتاب و تابه و تابش و تافتن و تافته و تفتیدن و تفتیدن و جز اینها از همین بنیاد است چنانکه زم در زمستان نیز در زبانهای ایران باستان مشتقات بسیار دارد و در شاهنامه جدا گانه بدون ستان بمعنی باد سخت زمستانی بکار رفته است.



(۱۲) این سه شعر مولوی را دوست فاضل آقای فروزانفر استاد دانشگاه بنگارنده داده اند.

وقایع فرهنگستان

ساعت پنج بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۳ اسفندماه ۱۳۲۱ اعضا، بیوسه فرهنگستان در کاخ مرمر بحضور مبارک اعلیحضرت هایون شاهنشاهی شرفیاب و مورد تفقدات ملوکانه واقع شدند.

در پاسخ خطابه‌ای که جناب آقای حسین سمیعی رئیس فرهنگستان بعرض رساندند اعلیحضرت هایونی بیاناتی مبنی برعلاقه و توجه مخصوص بفرهنگستان ووظایفی را که فرهنگستان باید انجام دهد ایراد فرمودند.

خطابه جناب آقای سمیعی

اعلیحضرتنا امروز برای فرهنگستان يك روز مبارك و آغاز يك زندگانی نوینی است که در پیشگاه مبارک شاهنشاهی بار تشرف یافته و مظهر مکارم و عواطف خسرwane واقع شده است.

بطوریکه بر خاطر خطیر مبارک مشهود است اکادمیهای کنور های متمدن و مترقی جهان که در طی قرنهای متمادی بوجود آمده اند دستگاہهای بزرگ علمی و ادبی و صنعتی هستند که بمناسبت وظایف بزرگی که بر عهده دارند و نقش مهمی که در صحنه دانش و تمدن بازی میکنند در همه جا مقامی شامخ و پایگاهی بلند دارند و منشأ اثرهای شایان و برجسته میشوند.

فرهنگستان ایران که در سال ۱۳۱۴ صورت تأسیس یافته وبموجب اساسنامه خود وظایفی بس مهم بر عهده گرفته است با آنکه هنوز در سالهای نخستین زندگانیت و از پیدایش آن دیر زمانی نگذشته است خوشبختانه توانسته است بانداشتن هیچگونه استطاعت مالی و اعتبار کافی در راه انجام وظایف خود که قسمت مهم آن عبارت از جمع آوری و نشر کتابهای سودمند علمی و ادبی و ترجمه و تألیف رساله های مفید و نشریات عام المنفعه و هدایت افکار عمومی بحقیقت ادبیات و شناسانیدن و ارتباط دادن فرهنگ ایران بمجامع علمی جهان و تهیه و تکمیل دستورهای ادبی و آموختن

طرز نویسندگی و آئین سخنگوئی و آراستن و پیراستن زبان پارسی و کرد آوردن واژه‌ها و اصطلاحهای علمی پیشه وری و صنعتگری و آهنگها و ترانه‌های مختلف محلی از تمام اقطار و اکناف کشور شاهنشاهی است قدمهایی برداشته و در بعضی از این قسمت‌ها کارهایی کرده و از جمله موفق گردیده که يك عده از فضلاء نامی و دانشمندان نامور را که در حقیقت زبده و نخبهٔ علما و ادبای صاحب‌نظر ایران و همه بخوبی در پیشگاه مبارک معروفتند گرد آورده و از افکار و آراء ایشان برای افادهٔ مرام و انجام برنامهٔ خود کمکهای شایان و سودمند فرا گیرد.

اعلیحضرتا این نکته را نیز نمیتوان در پیشگاه مبارک نامعروض گذاشت که فرهنگستان ایران مدتی بود بسبب اینکه از یکطرف اسباب و وسایل کار چنانکه فراخور وظایفش باشد در دست نداشت و از طرف دیگر چیزی که مایهٔ تشویق او باشد در میان نبود بالطبع فعالیت خود را از دست داده در گوشهٔ خمول و خاموشی افتاده بود اما بفضل الله تعالی

سحرش دولت بیدار بیالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد.
 عنایات و توجهات گرانمایه و بی‌نظیری که از ذات مقدس شاهنشاهی نسبت بتمام شئون و احوال اجتماعی این کشور بویژه بسوی فرهنگ و فرهنگیان و بالاخص بفرهنگستان ایران مبذول افتاده است در کالبد افسردهٔ فرهنگستان يك روان تازه دمیده و کارمندان آن از چندی باین طرف با يك شور و شوق و گرمی و علاقمندی بانجام وظایف خود پرداخته و صرف وقت و همتی هرچه کاملتر میکنند.

اینک چاکر پس از تقدیم دعا‌های صادقانه و اهداء سپاسهای بیکرانه میتواند مساعی جمیل آنان را در پایهٔ سریر اعلی بوجه احسن معروض داشته و امیدوار باشد که خدمات صادقانهٔ این دانشمندان و فرزانتگان در پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مورد قبول و عنایت مخصوص خواهد یافت و این افتخارات که بفرهنگستان ایران اعطاء میفرمایند این بنگاه علمی و ادبی را طوری بزرگ و با ابهت و اهمیت خواهد کرد که بتواند با اکادمیهای بزرگ دنیا برابری کرده و بخدمات خیلی شایسته و برجسته موفق و کامیاب گردد.
 زنده باد شاهنشاه ایران

بیانات اعلیحضرت همایونی

بسیار خوشوقتم از اینکه امروز اعضاء فرهنگستان زاملاقات میکنم. واضح است که یکی از نگاههای مفید فرهنگی ما که در این سالهای اخیر تأسیس شده فرهنگستان بوده است که اعضاء آن همه از دانشمندان و ادبای معروف هستند و هر یک برای حفظ آثار ادبی و علمی ایران زحمات فراوان کشیده و عمر خود را صرف زنده کردن آثار علمی و ادبی کشور خود نموده اند و با وجود اینکه وسایل کار برای آنها فراهم نبوده تا آنجا که توانسته اند وظایف خود را انجام داده اند و امیدواریم که از این بعد وسایل پیشرفت کار آنان بیشتر و بهتر فراهم شود که در انجام خدمات خود بهتر موفق شوند و بتوانند علاوه بر زنده کردن آثار گذشتگان خودشان نیز پیشرفتهای بیشتر بنمایند. فرهنگستان در همه کشورهای متمدن نگاه مهمی است و مخصوصاً برای ایران اهمیتش بیشتر است زیرا باید ارزش حقیقی خدمات علمی و ادبی کشور ما را بدیگران بشناساند. یکی از کارهایی که فرهنگستان شروع کرده بود ایجاد روابط فرهنگی با کشورهای خارجی بود و تصور میکنم در این اواخر بیشتر متوجه شده اند که روابط فرهنگی را با کشورهای خارجی مخصوصاً با کشورهای همسایه و مشرق زمین باید بیشتر برقرار نمایند و این خود یکی از وسایل پیشرفت و شناساندن آثار ایران بدانشمندان خارجی و دانشمندی است که بایران آمده و میآیند دیگر آنکه یکی از کارهای لازم فرهنگستان تهیه فرهنگ نویسی (دائرة المعارف) بزبان فارسی است که نیازمندیهای مردم را از رجوع بکتاب مختلف دفع نماید و شاید در این موضوع کارهای مقدماتی شده باشد ولی باید اقدامات کامل شود و چنین فرهنگی تهیه گردد و در دسترس عموم قرار گیرد.

حالا خوب است با فرد فرد اعضاء فرهنگستان آشنائی پیدا کنیم.

...

روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی

بمناسبت آغاز روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی روز پنجشنبه ۱۱ فروردین ۱۳۲۲ از طرف فرهنگستان ایران از جناب آقای اسمیرنوف سفیر کبیر

اتحاد جواهر شوروی و آقای کمینوف رئیس انجمن روابط بین‌المللی و آقای کمیسارف نماینده مطبوعات شوروی و جناب آقای ساعد وزیر امور خارجه در مهمانخانه در بند مجلس پذیرائی دوستانه‌ای تشکیل یافته عده‌ای از پیوستگان فرهنگستان در آن مجلس حضور داشتند.

نخست جناب آقای سمیعی رئیس فرهنگستان ایجاد شعبه روابط فرهنگی را میان ایران و اتحاد جواهر شوروی بدین مضمون بیان کردند :

« پس از تشکر از آقایان محترم که دعوت فرهنگستان ایران را پذیرفته و مجلس ما را لطفاً بحضور خودشان زیب‌وزینت بخشیده اند از ورود دانشمند گرامی آقای کمینوف رئیس انجمن روابط فرهنگی شوروی با مجامع فرهنگی بین‌المللی بایران ر آشنائی و شناسائی ایشان با فرهنگستان ایران اظهار کمال مرت کرده و مقدم ایشانرا بس گرامی داشته و امیدوارم که این مسافرت ایشان وسیله و مقدمه بسیار خوبی برای معارفه دانشمندان طرفین و علاقمندان بفرهنگ هر دو کشور باشد .

مخصوصاً این نکته را بفال نیک میگیرم که مسافرت آقای کمینف بایران در موقعی پیش آمده است که روابط فرهنگی فرهنگستان ایران با مجامع علمی و فرهنگی جواهر شوروی صورت تأسیس یافته و مطالعات انجمن روابط بین‌المللی فرهنگستان تکمیل شده و آئین نامه و برنامه‌ای که برای شعبه روابط فرهنگی با مجامع علمی شوروی تنظیم شده خاتمه یافته است و در مقام عمل و اجرا برآمده ایم .

موقع را مفتنم شمرده دوام و پایداری این پیوستگی علمی و ارتباط فرهنگی را صمیمانه آرزو کرده و امیدوارم که با همت و جدیت دانشمندان دو کشور در خدمات ادبی و فرهنگی موفقیت‌های بزرگ و کامیابیهای شایان حاصل گردد و از مسائل جمیل آنان درعالم علم و ادب طرفین اثرهای نیکو و جاودانی باقی بماند .

سپس آقای کمینوف بدین مضمون پاسخ دادند :

« از پذیرائی دوستانه و بسیار گرم و بیانات جناب آقای سمیعی بسیار تشکر

میکنم و عقیده دارم که روابط فرهنگی ما بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی قابل آن - است که بسیار توسعه داده شود امیدوارم که در ضمن سایر اقدامات روابط فرهنگی کار کمیسیون مخصوصی که در فرهنگستان ایران ایجاد شده است به نتایج بسیار مفید و مهم برسد و بیشتر موجب استحکام همکاری و معاضدت فرهنگی ما بین کشورهای ما بشود .



فرهنگستان نامه

سال اول « خرداد و تیر ۱۳۲۲ » شماره دوم

آئین نامه داخلی فرهنگستان^۱

ماده اول - فرهنگستان ماهی دو بار بطور مقرر و در مواقع لزوم بطور فوق العاده منعقد میشود .

ماده دوم - جلسات فرهنگستان با حضور اکثریت تام پیوستگان حاضر در طهران منعقد میشود ولی گرفتن رأی موکول بحضور اکثریت تام عموم پیوستگان است .

ماده سوم - دو نایب رئیس و دو منشی فرهنگستان در جلسه رسمی از میان پیوستگان با رأی مخفی و اکثریت نسبی برای مدت دو سال انتخاب میشوند و در انقضای مدت تجدید انتخاب آنان جایز است .

ماده سوم مکرر - رئیس فرهنگستان برای مدت دو سال در جلسه عمومی با رأی مخفی و با اکثریت تام از میان پیوستگان انتخاب میشود . هرگاه در دفعه اول و دوم

۱- این آئین نامه در آغاز تأسیس فرهنگستان تنظیم و تصویب شده و بعدها بموجب

ماده ۱۹ تغییراتی مختصر در آن راه یافته است .

اکثریت تام حاصل نشد در دفعه سوم اکثریت نسبی قاطع خواهد بود. در صورت تساوی آراء، منتخب بحکم قرعه معین میگردد. در صورتی که قبل از انقضاء مدت دو سال رئیس فرهنگستان مستعفی گردد یا فوت کند و یا بمأموریت خارج از مرکز منصوب گردد برای بقیه مدت دو سال جانشین او را فرهنگستان انتخاب خواهد کرد. در انقضاء مدت تجدید انتخاب رئیس ممکن خواهد بود.

ماده چهارم. پذیرفتن عضو پیوسته جدید برای فرهنگستان چنان خواهد بود که لااقل ده نفر از پیوستگان عضویت او را پیشنهاد کنند. پیشنهاد عضویت توسط وزارت فرهنگ برای تصویب بهیئت دولت تقدیم و پس از تصویب هیئت دولت رئیس فرهنگستان نام عضو جدید را اعلام نموده پس از ایراد خطابه مطابق ماده ۵ این آئین نامه کارمند پیوسته رسمی شناخته خواهد شد.

ماده پنجم. هر عضو تازه در بدو ورود خطابه علمی یا ادبی در بک جلسه تشریفاتی ایراد خواهد کرد. موضوع خطابه و موقع ایراد آن با موافقت نظر خود آن عضو معین میشود (آئین نامه خاص این قبیل جلسات بعداً معین و ضمیمه نظامنامه داخلی خواهد شد).

ماده ششم. رئیس دار الانشاء فرهنگستان برای انجام وظایف مقرر در جلسات حضور خواهد داشت.

ماده هفتم. وظایف رئیس بقرار ذیل است:

الف - منعقد کردن جلسات فرهنگستان و طرح مطالب و حفظ نظم و اجازه نطق و اعلام ختم جلسات.

ب - تنظیم بودجه فرهنگستان.

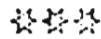
ج - نظارت در مؤسسات فرهنگستان.

د - تعیین و تغییر اعضاء اداری و رؤسای مؤسسات فرهنگستان و پیشنهاد تعیین یا تغییر اعضاء دار الانشاء.

ه - مراقبت در اجرای نظامنامه ها و تصمیمات فرهنگستان.

و - مراقبت در حفظ اموال خاصه فرهنگستان از منقول و غیر منقول.

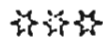
- ز - اجازه پرداخت مخارج برطبق بودجه .
 ح - امضاء مراسلات صادره بنام فرهنگستان .
 ماده هفتم - در غیاب رئیس فرهنگستان یکی از نایبان رئیس وظایف را عهده دار خواهد بود .
 ماده نهم - تهیه صورت جلسه و قراءت آن از وظایف منشیان می باشد .



کمیونها

- ماده دهم - فرهنگستان کمیونهای ذیل را از اعضاء پیوسته برای انجام وظایف مقرر در ماده ۲۰ اساسنامه تعیین میکند .
- ۱ - کمیون لغت برای وظایف بند ۱ و ۲ و ۳ از ماده دوم اساسنامه .
 - ۲ - کمیون دستور ، بند ۴ از ماده دوم اساسنامه .
 - ۳ - کمیون اصطلاحات پیشه وران ، بند ۵ از ماده دوم اساسنامه .
 - ۴ - کمیون کتب قدیم ، بند ۶ و ۸ از ماده دوم اساسنامه .
 - ۵ - کمیون اصطلاحات ولایتی ، بند ۷ از ماده دوم اساسنامه .
 - ۶ - کمیون راهنما ، بند ۹ و ۱۰ و ۱۱ از ماده دوم اساسنامه .
 - ۷ - کمیون خط ، بند ۱۲ از ماده دوم اساسنامه .
- فرهنگستان میتواند هرگاه لازم بداند کمیونهای دیگر برای وظایف خاص تشکیل و یا عده اعضاء و وظایف کمیونهای فوق را تغییر بدهد . هر يك از کمیونها میتوانند در موقع ضرورت اشخاص خارج را برای مشورت و معاونت دعوت نمایند .
- ماده یازدهم - هر کمیون يك رئیس و يك منشی که مخبر کمیون نیز خواهد بود از اعضاء خود انتخاب و بفرهنگستان معرفی خواهد کرد . مسئولیت تشکیل و اداره جلسات هر کمیون بر عهده رئیس آن است .
- ماده دوازدهم - کمیونها روش کار خود را بفرهنگستان پیشنهاد خواهند نمود تا پس از تصویب بر طبق آن عمل نمایند .
- ماده سیزدهم - کمیونها برای انجام وظایف خود بمنابع لازمه مراجعه

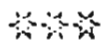
و نتیجه مطالعات و تصمیم خود را بفرهنگستان پیشنهاد مینمایند. هیچیک از تصمیمات کمیسیونها بدون تصویب فرهنگستان رسمیت پیدا نخواهد کرد .



دار الانشاء و کتابخانه

- ماده چهاردهم - وظایف دار الانشاء فرهنگستان بقرار ذیل است :
- ا - ترتیب و ضبط اوراق و مصوبات جلسه های فرهنگستان و کمیسیونها .
 - ب - دریافت و صادر کردن مراسلات که بعنوان فرهنگستان میرسد و یا بنام فرهنگستان فرستاده میشود .
 - ج - اجرای دستور رئیس برای دعوت جلسات مقرر یا فوق العاده .
 - د - فراهم کردن وسایل کار و ارتباط کمیسیونها با یکدیگر با نظر رؤسای آنها .
 - ه - نگاهداری محاسبات و حساب جوایز و حق الزحمه ها و تنظیم صورت اموال فرهنگستان .
 - و - استنساخ و توزیع لوایحی که باید در فرهنگستان مطرح شود میان پیوستگان .
 - ز - طبع و نشر مجله مخصوص فرهنگستان .
 - ح - تشکیل دوسیه مخصوص برای هر يك از اعضاء پیوسته و وابسته .
 - ط - تهیه ملزومات و اثاثیه فرهنگستان .
 - ی - اجرای اوامر صادره رئیس فرهنگستان در امور مربوطه بدان .
- ماده پانزدهم - فرهنگستان دارای کتابخانه مخصوصی خواهد بود که در عمارت فرهنگستان دایر خواهد شد .

ماده شانزدهم - نظامنامه داخلی دار الانشاء و کتابخانه با نظر هیئت رئیسه فرهنگستان تهیه و بتصویب خواهد رسید .



امور مالی

ماده هفدهم - مقررات مالی فرهنگستان و ترتیب اعطاء جوایز بموجب نظامنامه جداگانه معین خواهد شد .

ماده هیجدهم - محل هر گونه مخارج باید قبلاً در بودجه فرهنگستان منظور شده باشد .

ماده نوزدهم - مواد این نظامنامه ممکن است با پیشنهاد پنج نفر از هیئت‌مدیره و موافقت دو نایب از آنان جرح و تعدیل یا حذف و اضافه شده با تصویب وزارت معارف بموقع اجرا گذاشته شود .

نظامنامه داخلی فرهنگستان که بتاريخ سیزدهم مرداد ۱۳۱۴ بتصویب فرهنگستان رسیده صحیح است بموقع اجرا گذارده شود .

وزیر فرهنگ رئیس فرهنگستان ایران

بقلم آقای سعید تقیسی

فرهنگستان فرانسه

در آغاز قرن هفدهم میلادی در فرانسه رغبت و توجه خاصی نسبت به ادبیات در میان بود. نجبای کشور یکی از مفاخر خود را شرکت در ادبیات یا لامحاله تشویق و قدردانی از نویسندگان و سراینندگان می دانستند. در بسیاری از خانهای اعیان پاریس زن و مرد پذیرائی های منظم در روزهای معینی از هفته از نویسندگان و گویندگان نامی یا کمنام زمان خود می کردند. درین پذیرائی ها که آنها را «سالن» می گفتند میهمانان که بیشتر شماره آنها محدود بوده معینی بود و از آنها تجاوز نمی کرد و دیگری را بخود راه نمی دادند آثار نظم و نثر خویش را در حضور جمع می خواندند و شنوندگان در آنها اظهار نظر می کردند و اگر هم کسی چیزی نداشت که بخواند مسائل مختلف علمی و ادبی را پیش می کشیدند و در آن بحث می کردند.

این جنبش ادبی را در آن زمان باصطلاح خاص آن دوره «جامعه مؤدب» Société polie می نامیدند. بیشتر این سالنها و محافل ادبی بریاست خانمی ازنجبای کشور تشکیل می شد وزن و مرد در مسائل جدی گفتگو می کردند و گاهی بنتایج قطعی می رسیدند و آن نتیجه را نویسندگان و گویندگان در آثار خویش بمیان می آوردند. نردیدی نیست که نویسندگان آن زمان ازین محافل بسیار بهره مند شده اند و تا دوپست سال پس از آن هم آثار سودبخش این جنبش معنوی در ادبیات فرانسه دیده می شود. گاهی نیز گفتگوهای که درین محافل می شد شنوندگان را کمراه می کرد و آثار بد خود را در نظم و نثر ایشان منعکس می ساخت.

کاخ رامبویه - یکی از معروف ترین و مهم ترین محافل ادبی پاریس در کاخ رامبویه در خانه مارکیز دورامبویه Marquise de Rambouillet در کوچه سن تماردولور Saint-Thomas-du-Louvre تشکیل می شد. مارکیز دورامبویه در ۱۵۸۸ ولادت یافت و در ۱۶۶۵ درگذشت و کاخی که بدستور او در پاریس ساخته بودند یکی از زیباترین ساختمانهای پای تخت فرانسه در آن زمان بود.

درین کاخ اطاقی برای پذیرائی بود که دیوارهای آن رنگ آبی داشت و چون در آن زمان صنعت قلب *anagramme* در میان شعرای فرانسه بسیار رواج داشت کلمه کاترین *Catherine* نام مارکیز دورامبویه را قلب کرده و از آن کلمه آرتنیس *Arthénice* بیرون آورده بود و آن اطاق را بکنایه ادبی معمول آن زمان « اطاق آبی آرتنیس » *Chambre bleue d'Arthénice* می نامیدند. درین اطاق چهار و پنج سال از ۱۶۲۰ تا ۱۶۶۵ هفته ای یک بار عده ای از ادیبان زمانه با هم می نشستند و بنیاد یکی از وسیع ترین ادبیات جهان را می ریختند. مارکیز دو رامبویه زن دانای با ذوقی بود و برترین مزیت او این بود که هیچ جنبه دانش فروشی نداشت و شاید بهمین جهت که چیزی ننوشته و آنچه از او مانده چند نامه کوچکیست که ارزشی ندارد. از جنبه ادبی که بگذریم این زن بسیار یا کدامن و پرهیزگار و دارای طبعی معتدل و میانه رو و کدبانوی کارآمد و میزبان خوشروی مهربان فروتن بود که این محافل ادبی را اداره می کرد ولی هرگز بر آن نشد که اندک خود فروشی و خود ستائی را با این همه میهمان نوازی توأم کند.

در میان کسانی که در محفل ادبی کاخ رامبویه شرکت منظم داشتند تاریخ ادبیات فرانسه چند تن را بیادگار دارد. در میان خانمها نخست دختر مہتر صاحب خانه ژولی دانژن *Julie d'Angennes* را باید نام برد که آرایش حقیقی آن محفل باو بود و بهترین معرف روح آن جمع بشمار می رفت.

پس از او خواهر کهنترش آنژلیک *Angélique* بود که اندکی حس خود نمائی و طنازی داشت. مهم ترین زنانی که درین محفل حاضر می شدند نخست مادموازل پوله *Paulet* یکی از دوستان دختران مادام رامبویه بود که ادبای زمانه بواسطه کیسوان حنائی رنگش او را « شیر ماده » *la Lionne* لقب داده بودند و پس از آن مادموازل دو بوربن *de Bourbon* که بعدها بنام دوشس دولنگویل *Duchesse de-Longueville* خوانده شد و مادموازل دو کولینی *De Coligny* که بعد ها بنام کنس دو لاسوز *Comtesse de la Saze* معروف گشت.

اما سرایندگان و نویسندگان بزرگی که در آن اطاق آبی گرد می آمدند مالرب Malherbe و راکان Racan شعرای معروف و گومبو Gombaud شاعر درجه دوم نخستین کسانی بودند که شریک جمع بودند، پس از آن بالزاک Balzac و شاپلن Chapelain و مره Mairet و سارازن Sarrazin و بنسراد Benserade و گودو Godeau که پس از آن اسقف شهر وانس Vence شد و کرنی Corneille و روترو Rotrou و اسکارن Scarron بایشان پیوستند و سپس نویسنده معروف وواتور Voiture را نیز بخود پذیرفتند و از آن روزی که وی بدان جمع پذیرفته شد آنرا ترك نکرد و بهمین جهت او را «روح جمع» می نامیدند.

در سال ۱۶۲۰ محفل ادبی کاخ رامبویه اهمیت خاصی بخود گرفت اما این جمع نیز مانند هر جمع دیگری پست و بلند داشت. هنگامیکه زولی دختر مپتر صاحب خانه همسر دوک دو مونتوزیه Duc de Montausier (پیشکار یسرلوی چهاردهم شد و با شوهرش بمقر حکمرانی او رفت فترتی در آن محفل روی داد. سخت ترین لطمه ای که بآن خورد مرگ وواتور بود که در سال ۱۶۴۸ درگذشت ولی کاری ترین ضربه واقعه معروف «فروند» l'ronde یعنی زد و خوردی بود که در پاریس در میان هواخواهان سلطنت و طرفداران پارلمان در گرفت و از ۱۶۴۸ تا ۱۶۵۳ دوام داشت. نفاقی که در میان نجبا و اعیان فرانسه افتاده بود باعث این محفل هم سرایت کرد و نقاری در میان ایشان پیش آمد و دو دسته شدند.

خاصیت عمده محفل ادبی کاخ رامبویه تبا نیست که در میان اعضای آن بوده است و بهمین جهت هیچ گونه سازش سیاسی در میان آنها نبوده. مارکیز دو رامبویه زن بسیار بی طرف و بی غرضی بود و همین خصلت طبیعی او سبب شد که از دسته بندیها خودداری کرد و حتی می نویسد هنگامی که ریشلیو Richelieu وزیر معروف لوی سیزدهم ازو پرسید که اعضای آن محفل در باره او بچه لحنی سخن می رانند وی از بیان مطلب نحاشی کرد. البته چون اعضای محفل هم زنان بودند و هم مردان بیشتر گفتگوها در باره زنان بود. مارکیز دو رامبویه پیش از آن از دربار هانری چهارم

پادشاه فرانسه بواسطه سخنان نیش داری که در آنجا بزبان می آوردند بتعرض بیرون رفته بود والبته چنین کسی روا نمی داشت در مجلس او در گفتارهای عاشقانه اعتدال را از دست دهند .

نویسندگان آن زمان در باره لطف طبعی که درین زمینه در آن محفل رواج داشته است راه گزاف را پیموده اند و آنهم بواسطه منظومه ایست که در باره عشق ژولی نسبت بکنت دو موتوزیه در آن زمان سروده شده و بسیار معروف بوده است و این نکته را باید در نظر داشت که اگر موتوزیه سیزده سال در انتظار زفاف ژولی بوده بواسطه اینست که وی پرستان واز پیروان طریقه کالون Calvin بوده و ژولی بنکاح با وی تن در نمی داده و همان سالی که وی بطریقه کاتولیک گرویده ژولی هم بهمسری او رضا داده است . نکته مهم در باره این محفل اینجاست که گاهی نویسندگان و گویندگان بزرگ آثار معروف خویش را در آن خوانده یا عقاید خاص خود را در آن طرح کرده اند چنانکه کرنی تراژدی معروف خود را که « پولیوکت » Polyucte نام دارد در آن جمع خوانده و بالزاک در باب فضایل رومیان قدیم در آنجا خطابه ای ایراد کرده . با این همه ادبیات در کاخ رامبویه موضوع فرعی بود . مارکیز دورامبویه جدی داشت که بهروسیله میهمانان خود را سرگرم کند و بهمین جهت پی در پی وسایل تفریحی مانند جشن و شب نشینی با لباس مبدل و حتی تفریحات نامرتقب فراهم می ساخت .

از اینجا می توان پی برد که محفل کاخ رامبویه اثر مستقیم در ادبیات آن زمان نداشته و بجز وواتور هیچ نویسنده دیگری را نیروورده است . وواتور هم بیشتر جنبه شیرین سخنی داشته و جنبه نویسندگی او کمتر بوده است . اما اهمیت اجتماعی این محفل بسیار بوده زیرا که رابطه اعیان و نجبارا با نویسندگان و سرایندگان زمانه فراهم ساخته بدین معنی که اعیان فرانسه را بگفتگو و بحث در مطالب جدی و مسائل ذوقی خو داده و نویسندگان را بآداب و رسوم نجیب زادگان که تا آن زمان از آن بی بهره بوده اند آشنا کرده است . مهم ترین کاری که این محفل از پیش برده اینست

که زبان را تصفیه کرده و زبان ادبی کاملی فراهم آورده است. چنانکه می بینیم در زمانهای پیشین نویسندگان و گویندگان توجهی درانتخاب الفاظ نداشته و از استعمال الفاظ ناروا خودداری نمی کرده اند ولی از آن پس متوجه شده اند که باید آثارشان پسندیده زنان هم باشد و بهمین جهت پرده ای بر روی الفاظ و معانی خود کشیده اند.

روزهای شبانه مادموازل دوسکودری - در همان زمان در خانه مادموازل دوسکودری de Scudéry در کوچه بوس Beauce روزهای شبانه محفل ادبی دیگری برپا بود. این زن معروف که یکی از بهترین نویسندگان زمان خود بوده و در ۱۶۰۷ بجهان آمده و در ۱۷۰۱ درگذشته است نویسنده هنرمندی بوده و چندین رمان نوشته که آئینه زدوده ای از آداب و رسوم زمان اوست و با آنکه در دوره های بعد همین که موضوع آنها کهنه شد از رواج افتاد هنوز ارزش ادبی آنها از میان نرفته است. بدخواهان می گفتند در محفل ادبی که در خانه او تشکیل می شد بجز قواعد شعر و مسائل عجیب حکمت در چیز دیگری بحث نمی کنند ولی وی باین گفته پر خاش کرده است. معروفست که این زن بسیار دانشمند بود ولی دعوی دانش نداشت و خود در یکی از آثار خویشتن درجه دانش زنان را چنین معلوم کرده است: « آنچه من مخصوصاً می خواهم بزنان بیاموزم اینست که از آنچه خوب می دانند هیچ دم نزنند و از آنچه هیچ نمی دانند هرگز سخن نگویند و فرزانه وار لب بکشایند. می خواهم که نه بسیار دانا باشند و نه بسیار نادان ».

درین گونه محافل ادبی که در آن زمان دایر بود خطری که بود این بود که در میان آداب و رسوم معمول زمان و اصول ادب رعایت تناسب را نکنند باین معنی که ادبیات را تحت الشعاع رسوم و آداب زمانه قرار ندهند و همین عیب در محفلی که روزهای شبانه در خانه این خانم برپا بود دیده می شد.

با این همه مادموازل دوسکودری نویسنده زبردستی بود و سلیقه او در ادب بهترین راهنمای مجامع آن زمان بشمار می رفت. نجبای درجه اول مانند دوک دو مونتوزیه، مادام دو سابله de Sable و کنتس دومور Comtesse de Maure گاهی روزهای

شنبه در آن جمع حاضر می‌شدند اما دوستان نزدیک صاحب‌خانه بیشتر از مردم طبقه دوم بودند مانند مادام کورنول Cornuel و مادموازل روینو Robineau و مادام آراگونه Arragonais و مادموازل بوکه Boquet و از نویسندگان معروف آن زمان: کنرار Conrart و شاپلن Chapelain و سارازن Sarrazin و پلیسون Pellisson که در ضمن از اعضای محفل ادبی کاخ رامبویه هم بودند و گاهی مطالبی را که در آنجا طرح می‌شد درین محفل نیز در میان می‌نهادند. توجه آنها در شعر بیشتر معطوف بقطعات کوچکی در مضمونهای عاشقانه بود. شرح مذاکرات یکی از آن روزهای شنبه باقی مانده و از اینجا معلوم می‌شود که مباحثات را یادداشت می‌کرده‌اند و بیشتر مطالبی که بحث می‌شده موضوعهای ادبی بوده است. از همین مباحث بر می‌آید که ذوقها رو بانحطاط می‌رفته و کم‌کم از آداب و رسوم اعیانی منحرف می‌شده‌اند و اندک اندک رو بدانش فروشی و مبالغه در کنایه و استعاره می‌رفته‌اند.

محافل ادبی دیگر - گذشته ازین دو محفل معروف در خانهای دیگر پاریس بعضی محافل ادبی دایر بود از آن جمله در خانه مادموازل دوگورنه de Gournay ' در خانه کولته Colletet ' در خانه شوو Chauveau حکاک معروف و در اداره کارگشائی که رنودو Renaudot دایر کرده بود.

در میان محافل ادبی مردانه از همه مهم‌تر که بنیاد فرهنگستان فرانسه در آنجا گذاشته شد محفلی بود که در خانه والانتن کنرار Valentin Conrart از ادبای معروف آن زمان تشکیل می‌شد. کنرار در پاریس بسال ۱۶۰۳ ولادت یافت و در ۱۶۷۵ در گذشت و هنگامی که فرهنگستان فرانسه تشکیل شد وی نخستین منشی دائمی آن شد و آثاری که از او مانده منشآت و یادداشتهائی و مجموعه ایست که در ۲۴ مجلد تألیف کرده و چاپ نشده است. این محفل در سال ۱۶۲۶ افتتاح یافت و چنانکه معاصرین وی گفته‌اند نه تن «از ادبائی که از درجه معمول هم پست‌تر بودند» در آنجا با هم می‌نشستند و در مسائل ادبی بحث می‌کردند. معروف‌ترین آنها: گودو Godeau و گومبو Gombaud و شاپلن Chapelain و ژیری Giry و آبر Habert و سریزه Serizay و سریزی Ceriezy کشیش برادر آبر و دماره Desmarets و دو مالویل de Male-

ville بودند که بیشتر جنبه دوستی با يك ديگر داشتند و در خانه كنرار جمع می شدند و از هر دری سخن می راندند و در معاملات و اخبار و ادبیات گفتگو می کردند و افکار و آثار خود را بيك ديگر می رساندند و با هم مشورت می کردند. چندین سال این محفل برپا بود و از حدود انسی و یگانگی تجاوز نکرد.

ریشلیو چون ازین محفل خبر یافت در صدد برآمد آنرا بانجمن ادبی که بعدها فرهنگستان فرانسه نامیده شده تبدیل کند. كنرار هر چند پیرو طریقه پرتستان بود ولی چون مرد متبع و با ذوق و مالدار بشمار می رفت و از منشیان دستگاه سلطنت بود نفوذ بسیار داشت و همین نفوذ وی سبب شد که محفل ادبی او سرانجام سر نوشت ادبیات فرانسه را بدست بگیرد.

پلیسون از اعضای محفل ادبی خانه مادموازل دوسکودری که یکی از نخستین اعضای فرهنگستان فرانسه بوده در کتابی که در تاریخ فرهنگستان فرانسه نوشته در باره این محفل ادبی خانه كنرار می نویسد: « در آنجا چنانکه در دید و بازدید های معمولی متداولست دوستانه با يك ديگر گفتگو می کردند. اگر چنانکه بیشتر اتفاق می افتاد، یکی از آن جمع کتابی نوشته بود بخوشروئی آنرا بدیگران می داد و آنها نیز آزادانه عقاید خود را باو می گفتند ».

هنگامی که بواروبر Boisrobert را بعضویت این جمع پذیرفتند وی باریشلیو درین زمینه سخن گفت و ریشلیو را ب فکر آن انداخت که بجای این محفل ادبی دوستانه انجمن ادبی بزرگتری تأسیس کند.

تأسیس فرهنگستان فرانسه - تشکیل انجمنی از دانشمندان بسرپرستی دولت کاری بود که پیش از آن در کشورهای دیگر و حتی در فرانسه سابقه داشت. در ایتالیا فرهنگستانهایی برپا بود که معروف شده بودند. در فرانسه در زمان شارل نهم وهانری سوم پادشاهان آن کشور در کاخ معروف لوور Louvre که جایگاه پادشاهان فرانسه بود بسرپرستی پادشاه فرهنگستانی تشکیل یافته و جلساتی دایر شده بود.

پیش از آنکه بواروبر بعضویت محفل ادبی خانه كنرار برگزیده شود اعضای

آن محفل جلسات خود را از دیگران پنهان می‌کردند، اما همین که بواروبر در آن جمع وارد شد این راز را با ریشلیو در میان نهاد. این کیش دانشمند که هم شاعر و هم نویسنده و در ضمن همه‌کاره دستگاره ریشلیو بود مخدوم خویش را باین اندیشه انداخت که سرپرست رسمی ادبای زمانه گردد. نویسندگان زمان در باره ریشلیو می‌نویسند که طبعاً مایل بکارهای بزرگ بود و مخصوصاً دلبستگی خاص بزبان فرانسه داشت و خود نویسنده‌ی قابل‌ی بود. شاید بیشتر می‌خواست ازین راه همان فرمانروائی را که در سیاست کشور داشت در ادبیات هم بدست آورد.

بهین جهت بتوسط بواروبر جويا شد که آیا اعضای آن محفل حاضرند جمعیتی تشکیل دهند و بریاست دولت جلسات منظمی داشته باشند؟ دوستانی که در خانه کنرار کرد می‌آمدند می‌خواستند این پیشنهاد را بپذیرند زیرا می‌دانستند که اگر جلسات آنها رسمیتی بخود بگیرد لطف و جاذبه‌ای که در آنها هست از میان می‌رود و آنکه برخی از ایشان دست‌نشانده اشراقی بودند که دشمنان وزیر بشمار می‌رفتند. با این همه سرانجام ناچار شدند پیشنهاد وی را بپذیرند زیرا می‌دانستند با کسی سر و کار دارند که هرچه بخواهد از پیش می‌برد. ریشلیو هم ایشان را در تشکیل آن انجمن و طرح اساسنامه آن آزاد گذاشت.

با وجود آنکه در سال ۱۶۲۹ ریشلیو باین اندیشه افتاده بود نخستین جلسه رسمی فرهنگستان فرانسه در روز ۱۳ مارس ۱۶۳۴ تشکیل یافت ولی فرمانی که میبایست بامضای لوی سیزدهم برسد و فرهنگستان را رسمیت دهد در ماه ژانویه ۱۶۳۵ صادر شد و پارلمان فرانسه تنها در ۱۰ ژوئیه ۱۶۳۷ آنرا تصویب کرد. اما در همان جلسه نخست اعضای فرهنگستان مذاکرات خود را در دفتری ثبت کردند و با وجود آنکه فرهنگستان هنوز رسماً تشکیل نشده بود حاضران در آن جلسه سریزه را بریاست و دماره را بمهرداری و کنرار را بسمت منشی دائمی برگزیدند.

در آغاز اعضای انجمن در انتخاب نام محفل خویش دو دل بودند و چندین نام مانند «فرهنگستان ذوقیات» و «فرهنگستان فصاحت» و «فرهنگستان محترم»

در نظر گرفتند و پس از چندی تردید سرانجام عنوان «فرهنگستان فرانسه» را اختیار کردند. در فرمانی که بامضای پادشاه رسید برتری‌هایی برای اعضای این انجمن قائل شدند. در همان آغاز کار دانشگاه پاریس و پارلمان فرانسه ازین برتریها برشك آمدند و همین سبب شد که پارلمان چندی در تصویب فرمان پادشاهی درنگ میکرد.

فرهنگستان نخست ۲۷ تن عضو داشت و چندی نگذشت که هفت تن دیگر بر آنها افزودند و از آن جمله بالزاک و وواتورو و کلا Vaugelas را بعضویت پذیرفتند. در ۱۶۳۵ و ۱۶۳۶ عده اعضا را بچهل تن رساندند و تا کنون ازین شماره تجاوز نکرده‌اند.

در میان اعضای نخستین چند تن شاعر مانند راکان و منار Maynard و مالویل Malleville و شاپان و کودو و چند تن تئاتر نویس مانند بواروبر و دماره و سنت آمان Saint-Amand و لسوال l'Estoile و چند تن منشی مانند وواتورو بالزاک و چند تن تاریخ نویس از آن جمله مزره و چند تن اهل تتبع از آن جمله کنرارو و کلا و چند وکیل دادگتری مانند ژبری و حتی چند تن از مردان سیاسی مانند سکیه Séguier و زبر دادگتری و سرویر Servièrre معاون وزارت جنگ و چند تن یزشك مانند کورو دولا شامبر Cureaude la Chambre و آبردومن لور Hubert de Montmort بوده‌اند.

فرهنگستان فرانسه نخست بسرپرستی ریشلیو اداره میشد و چون او در ۱۶۴۲ درگذشت سرپرستی را بسکیه وزیر دادگتری و پس از مرگ او در ۱۶۷۲ بیادشاه وا گذاشتند. جلسات نخست در خانه یکی از اعضا و پس از آن در وزارت دادگتری و سرانجام در کاخ لوور تشکیل میشد و تا انقلاب فرانسه در همانجا بود.

در آغاز فرهنگستان فرانسه تنها توجه بادییات نداشت بلکه می خواست انجمنی از ذوقیات و هواخواهان ادب باشد و این تمایل مدتهای مدید در میان آن جمع باقی بود. از روز نخست قرار گذاشتند که عضویت آن مادام العمر باشد و جانشین هر کس را پس از مرگش با کثرت برگزینند. در آغاز کار خواندن خطابه‌های ورودی

هنوز معمول نبود و در سال ۱۶۴۰ چون پاترو Patru را عضویت پذیرفتند وی این قاعده را مؤسس شد.

در آن زمان فرهنگستان رئیسی انتخاب میکرد که جلسات را او تشکیل میداد و مهرداری که مکاتبات بمهده او بود و منشی دائمی که دفترها و صورت جلسات را که هر روز دوشنبه تشکیل میشد می نوشت. چیزی که در آغاز کار سبب تردید شد این بود که جلسات خود را وقف چه کارهایی کنند. نخست قرار گذاشتند که هر يك خطابه‌ای در یکی از مسائل ذوقی ایراد کنند بهمین جهت گودو خطابه‌ای « در رد اصول فصاحت » و شاپلن خطابه‌ای « در رد عشق » و راکان خطابه‌ای « در رد علوم » و مزیریاک Meziriac خطابه‌ای « در باره ترجمه » و گومبو خطابه‌ای « در باره نمی دانم چه » ایراد کردند. سپس بدرخواست ریشلیو و با رضایت کرنی تراژدی معروف را که « سید » Cid نام داشت مورد بحث قرار دادند و شاپلن بمهده گرفت گزارشی درین زمینه تهیه کند و آنرا در ۱۶۳۷ بعنوان « احسانات فرهنگستان فرانسه درباره سید » انتشار داد. نخستین خطابه و رودی که پاترو ایراد کرد شامل ستایشی از ریشلیو و سکیه و پادشاه و عضو متوفی بود که وی جانشین اومی شد و این سنت هم چنان برقرار ماند. سرانجام فرهنگستان بمهده گرفت فرهنگی برای زبان فرانسه بنویسد و شاپلن طرح تألیف آن فرهنگ را فراهم ساخت و درین طرح این نکته را پیش بینی کرده بود: «می‌بایست انتخابی از همه مؤلفینی که در گذشته اند و زبان ما را از همه پا کتر بکار برده‌اند بشود و آنها را در میان همه اعضا تقسیم کنند تا اینکه هر کسی هر چه را که سهم او شده است بدقت بخواند و مفردات و مرکباتی را که فرانسه اصل میداند بترتیب حروف هجا بر اوراق مختلف یادداشت کند ». انتخابی که از نویسندگان و سرایندگان کردند دامنه بسیار داشت و همه بزرگان بجز رابله Rabelais نویسنده مشهور را در نظر گرفتند و بدین گونه فرهنگی بترتیب دادند که نخستین چاپ آن در ۱۶۹۴ انتشار یافت و از آن پس چاپهای دیگر در ۱۷۱۸ و ۱۷۴۰ و ۱۷۶۲ و ۱۷۹۸ و ۱۸۳۵ و ۱۸۷۸ منتشر شد. چاپ نخست تنها شامل کلماتی بود که آنها را فصیح می‌شمردند و بترتیب اشتقاق لغات جا

داده بودند ولی در چاپ ۱۷۱۸ ترتیب حروف هجارا اختیار کردند. پیش از آنکه فرهنگستان فرانسه فرهنگ خود را پیاپیان رساند فوریتیر Furetière که از اعضای آن جمع بود زودتر فرهنگی تألیف کرده بود که کامل تر و درضمن شامل اصطلاحات فنی و بترتیب حروف هجا بود ولی همین کار سبب خشم فرهنگستان شد و او را در ۱۶۸۵ از آن جمع اخراج کردند و فرهنگ وی تنها پس از مرگ او در ۱۶۹۰ در کشور هلاند انتشار یافت.

ماده ۲۶ اساسنامه فرهنگستان تألیف فرهنگ و دستور زبان و اصول معانی و بیان و عروض را پیش بینی کرده بود اما فرهنگستان جز تألیف فرهنگ بکار دیگری دست نزد و تنها در ۱۶۴۷ و وگلا کتابی به عنوان « یادداشت هائی در باره زبان فرانسه » تألیف کرد که در آن استعمالات فصحا را میزان صرف و نحو زبان قرارداد بود و مدتهای مدید همان کتاب سرمشق دستور زبان بشمار می رفت تا اینکه درین اواخر فرهنگستان کتاب دستور زبان خود را هم انتشار داد.

برای اینکه نمونه‌ای از کندکاری این فرهنگستان در دست باشد این نکته بسنده است که چون بتألیف فرهنگ دست زدند در ماه ژون ۱۶۳۹ هنوز در حرف « آ » بودند و این کتاب ۵۵ سال پس از آن بدست مردم افتاد.

درضمن گاهگاهی فرهنگستان بکارهای ادبی دیگر می پرداخت از آن جمله بعضی اشعاره‌الرب Malherbe شاعر معروف را که در ۱۶۲۸ در گذشته بود مورد بحث و انتقاد قرار دادند و اگر کار اساسی اعضای آن شرکت در تدوین فرهنگ شد برای آن بود که پس از مدتها تردید دیدند یگانه کاری که چهل تن میتوانند در آن شرکت کنند همینست.

اساسنامه فرهنگستان را نخستین اعضای آن با اشتراك يك ديگر تدوین کردند و ریشلیو بی درنگ آنرا تصویب کرد تنها ماده‌ای را که در آن قید کرده بودند که هر يك از اعضای فرهنگستان « باید خصال مؤسس آنرا محترم شمرد » و مراد از آن مؤسس ریشلیو بود خط کشید ولی اعضا آن سنت را رعایت کردند و تا مدتهای مدید ستایش

وی در خطابه‌های ورودی اعضا معمول بود. پس از آنکه سگیه وزیر دادگتری که در تأسیس فرهنگستان با ریشلیو دستیاری کرده و پس از مرگ او سرپرست فرهنگستان شده بود در ۱۶۷۲ در گذشت لوی چهاردهم این افتخار را بخویشتن و جانشینان خود انحصار داد. اما اینک یگانه اثری که ازین سنت باقی مانده اینست که هر عضو تازه واردی باید با هیئت رئیسه فرهنگستان دیدنی از رئیس دولت فرانسه بکند. گاهی برخی از اعضای فرهنگستان ازین کار هم خودداری کرده‌اند چنانکه شاتوبریان Chateaubriand نویسنده معروف از رفتن بحضور ناپلیون اول و بریه Berryer از رفتن بحضور ناپلیون سوم خودداری کردند.

در آغاز رئیس و مهربار فرهنگستان را دو ماه بدو ماه بحکم قرعه انتخاب می‌کردند ولی مدتهای مدیدست که رئیس و مهربار را هر سه ماه يك بار با کثرت برمی‌گزینند. اما منشی دائمی همواره مادام‌العمر انتخاب می‌شود. کسانی که درین مدت بدین سمت انتخاب شده‌اند بترتیب تاریخ ازین قرارند: کنرار، مزره، رنیه دماره Regnier-Desmarais، داسیه Ducier، دوبوس Dubos، اوتویل Houtteville، میرابو Mirabaud، دوکلو Duclos، دالامبر d'Alembert، مارمونتل Marmontel، سوار Suard، رنوار Raynouard، اوژه Auger، آندریو Andrieux، آرنو Arnault، ویلمن Villemain، پاتن Patin، کامیل دوسه Camille Doucet، گاستون بواسیه Gaston Boissier، رنه دومیک René Dounic.

در زمان کنونی منشی دائمی شش هزار فرانک حقوق ثابت می‌گیرد و در عمارت «انستیتو» Institut منزل دارد و اعضای معمولی هر يك ۱۵۰۰ فرانک می‌گیرند.

طرز انتخاب اعضای فرهنگستان چندین بار تغییر کرده است و اکنون معمول اینست که پس از مرگ يك تن از اعضا کسی که داوطلب جانشینی اوست خود را معرفی می‌کند و ناگزیرست که از همه اعضا دیدن کند و سپس رأی می‌گیرند و باید با کثرت مطلق انتخاب شود. بیشتر پیش می‌آید که سه بار رأی می‌گیرند و اکثریت بدست نمی‌آید و ناچار گرفتن رأی را ببعد موکول می‌کنند.

از ۱۸۶۹ معمول شده است که پیش از جلسه‌ای که باید در باره عضویت کسی رأی بگیرند در شایستگی کسی که داوطلب یکی از کرسیهای فرهنگستان بحث می‌کنند. در ۱۸۸۰ پیشنهاد کارو Caro و دزیره نیزار Désiré Nisard و آلکساندر دومایسر Alexandre Dumas fils این بحث را ترك کردند ولی در ۱۸۹۶ دو باره رأی دادند و برقرار شد.

در زمانهای پیش از انقلاب پادشاهان فرانسه می‌بایست بانتخاب کسی که فرهنگستان وی را عضویت پذیرفته بود رضا دهند و گاه میشد که پادشاه موافقت نمیکرد چنانکه پیرون Piron شاعر متولد در ۱۶۸۹ و متوفی در ۱۷۷۳ پس از آنکه چند بار داوطلب عضویت شده بود باوجود آنکه قطعاتی در استهزای فرهنگستان سروده بود سرانجام عضویت انتخاب شد ولی لوی پانزدهم با این انتخاب موافقت نکرد و برای اینکه از شاعر مزبور دلجوئی کند هزار لیره حقوق در باره او مقرر داشت و پیرون درین موقع بیتی ساخته که برسنگ قبر او بنویسند و آن بیت معروف این است: « اینجا پیرون را بخاک سپرده‌اند که هیچ حتی عضو فرهنگستان هم نبود. »
*Ci-gît Piron, qui ne fut rein.
 Pas même académicien.*

نکته جالب توجه در انتخاب اعضای فرهنگستان اینست که همیشه بزرگترین شاعر و نویسنده زمان عضویت انتخاب نمی‌شود و بسا شده است که اعضای فرهنگستان کسی را که کمتر شایستگی داشته ترجیح داده باشند یا اینکه نویسنده و گوینده بزرگی که خود داوطلب نشده وی را در جمع خود پذیرفته‌اند و چون فرهنگستان بیش از چهل کرسی ندارد آرسن اوسه Arsène Houssaye نویسنده معروف متولد در ۱۸۱۵ و متوفی در ۱۸۹۶ کرسی چهل و یکمی برای فرهنگستان قائل شده و کسانی را که ازین حق بی بهره‌اند بر آن کرسی نشانده و کتابی معروف بنام « کرسی چهل و یکم فرهنگستان فرانسه » *Le 41e fauteuil de l'Académie Française* نوشته و احوال کسانی را که ازین حق شناسی برخوردار نگشته‌اند در آن کتاب گرد آورده و معروف ترین کسان از میان آنها پاسکال Pascal و مولییر Molière و بالزاک Balzac و آلکساندر دوما Alexandre Dumas بوده‌اند.

سنت دیگری که در فرهنگستان فرانسه از قدیم باقیست اینست که چند کرسی آنرا بمردان سیاسی معروف کشور و سردارهای نامی اختصاص داده‌اند چنانکه معمولاً سه تن از مردان سیاسی و سه تن از سرداران بزرگ در آنجا با نویسندگان و سرایندگان هم‌نشین‌اند.

با وجود آنکه عضویت فرهنگستان مادام‌العمرست و بهمین جهت اعضای آنرا بعنوان «جاویدان» Immortels می‌نامند اکثریت مطلق آرای فرهنگستان میتواند کسی را از عضویت خلع کند ولی فرهنگستان تا کنون این حق قانونی خود را کمتر بکار برده و تا کنون سه تن از اعضای خود را از عضویت خلع کرده: نخست اوژه دو مولئون دو گارنیه Auger de Mauléon de Garnier کیش گم‌نامی بود که عضویت انتخاب شده بود و در ۱۶۳۶ چون ثابت شد از پس دادن پولی که دوستی باو امانت سپرده‌بود امتناع کرده‌است او را از عضویت خلع کردند و پس از آن همان فورتر سابق‌الذکر بود که بعنوان رقابت با فرهنگستان در انتشار فرهنگ خود در ۱۶۸۵ او را خلع کردند و پس از آن آبه دوسن پیر Abbede Saint-Pierre بود که در ۱۷۱۸ بعنوان اینکه در اشعار خود بروح پادشاه متوفی یعنی لوی چهاردهم توهین کرده است وی را نیز خلع کردند. در ۱۸۱۵ و ۱۸۱۶ نیز دو تن از اعضای فرهنگستان را از حق خود محروم کرده‌اند ولی این کار جنبه سیاسی داشته و فرهنگستان درین باب رأی نداده و دولت فرانسه آنها را خلع کرده است.

یکی از نخستین نتایجی که فرهنگستان فرانسه از کارهای خود بیرون داده همان رای اعضای آن در باره سید تراژدی معروف کرنی است و آنهم بیشتر بواسطه بد خواهیست که ریشلیو نسبت بکرنی داشت و فرهنگستان را باین کار وا داشت و خواهی نخواهی آنرا بیابان رساند. مطالب کتابی را که درین زمینه انتشار یافت در جلدات مورد بحث قرار دادند و شاپلن نتیجه آن مباحث را نوشت. با وجود آنکه درین کتاب حق کرنی را ادا کرده‌اند در هر صورت نخستین کتاب خوبیست که در انتقاد ادبی بزبان فرانسه انتشار یافته است. پس از آن کار عمده فرهنگستان تدوین فرهنگ زبان فرانسه بوده است و تأخیری را که درین کار روا داشته‌کراراً مورد استهزاء قرار داده‌اند.

مدتهای مدید فرهنگستان فرانسه جایگاه معینی برای جلسات خود نداشت و جلسات را نخست در خانه کنرار و سپس در خانه دمازه و شاپلن و گمبرویل Gomberville و پس از آن در خانه سگیه تشکیل می دادند. در ۱۶۷۲ پس از مرگ سگیه لوی چهاردهم یکی از اطالارهای کاخ لوور را بجلسات فرهنگستان اختصاص داد و تا ۶ ماه تر میدور Thermidor سال دوم جمهوری فرانسه جلسات در آنجا تشکیل می شد و درین تاریخ حکومت کونوانسیون Convention فرهنگستان فرانسه و «فرهنگستان کتیه ها و ادبیات» را منحل کرد. در زمانی که لوی چهاردهم فرهنگستان را در کاخ لوور پذیرفت ۶۰۶ جلد کتاب بآن انجمن هدیه داد و همین مقدمه کتاب خانه معروف انستیتوی فرانسه شد.

نخستین جلسات عمومی که تماشاگران را نیز بدان حق حضور دادند در سال ۱۶۷۱ تشکیل شد. اکنون فرهنگستان چهل کرسی معین دارد که هر يك از آنها را بنام نخستین کسی که بر آن نشسته است می نامند و البته هر کرسی که مردان معروف تری بر آن نشسته اند بیشتر داوطلبان را بخود جلب می کند و این ترتیب را در پایان قرن هفدهم دادند.

پس از آنکه حکومت کونوانسیون فرهنگستان را منحل کرد چندی در انحلال بود تا اینکه در سال ۱۸۰۳ که انستیتوی فرانسه را تشکیل دادند و آنرا بچهار شعبه منقسم کردند یکی از شعب چهارگانه آن شد و با سه شعبه دیگر در مدرسه چهار ملت Collège des Quatre-Nations تشکیل می شد و درین موقع آنرا «شعبه زبان و ادبیات فرانسه» می نامیدند. حکومت رستوراسیون Restauration دو باره همان نام و مقام پیشین را بفرهنگستان فرانسه داد و در ضمن بعنوان تصفیه آن برخی از اعضای آن را خارج کرد که چندتن از آنها مردان بزرگی نبودند مانند کامباسرس Cambacérès و لوسین بناپارت Lucien Bonaparte ورنیو دورسن ژان دانترلی Duc de Bassano و ماره Regnaud de Saint Jean d'Angely و دوک دوباسانو Duc de Bassano ولی در عوض چندتن از مردمان بزرگ زمانه از عضویت محروم شدند مانند

سیس Sieyès و گارا Garat و رودر Roederer و اتین Etienne و آرنو Arnault و کاردینال موری Maury. اتین و آرنورا دو باره در ۱۸۲۹ عضویت بر گزیدند.

از آن زمان مهم ترین وقایعی که در تاریخ فرهنگستان فرانسه ضبط کرده‌اند بدین گونه است: در ۱۸۱۲ شاتوبریان نویسنده معروف از جلوس بر کرسی که برای آن وی را انتخاب کرده بودند خود داری کرد زیرا که می‌بایست مطابق سنت فرهنگستان ستایشی از ژ. م. شنیه J. M. Chénier انقلابی معروف که وی جانشین او می‌شد بکند و حاضر شود او را بناپلیون اول معرفی کنند و ازین هر دو کار نحاشی داشت و بهمین جهت عضو فرهنگستان بود ولی هرگز خطابه ای ایراد نکرد. پس از آن هنگامی که امیل اولیویه Emile Ollivier نویسنده مشهور را عضویت انتخاب کردند چون در خطابه خود ستایشی نسبت بناپلیون سوم درج کرده بود و اعضای فرهنگستان با خواندن آن موافق نبودند وی هم نخواست آنرا حذف کند ناچار شدند جلسه پذیرائی او را عقب بیندازند و ناچار تنها در سال ۱۸۷۴ اجازه حضور باو دادند و وی هم خطابه ای ایراد نکرد. درین مدت یگانه کسی که از عضویت فرهنگستان استعفا داده دوپانلو Dupanloup اسقف شهر ارلئان Orléans بوده که چون در ۱۸۷۱ لیتره Littré دانشمند معروف صاحب فرهنگ مشهور را عضویت انتخاب کردند بواسطه اختلاف عقیده ای که با او داشت از حضور فرهنگستان خودداری کرد و استعفا داد. آخرین کسی که نسبت بفرهنگستان روی خوش نشان نداده ژرژ کلمانو Georges Clemenceau نخست وزیر و مرد سیاسی معروف فرانسه است در ۱۹۱۸ او را عضویت پذیرفتند و از حضور در فرهنگستان امتناع کرد.

گذشته از تدوین فرهنگ کار عمده فرهنگستان فرانسه دادن جایز های متعدد ادبی و اخلاقیست که چه دولت و چه اشخاص پولهای و درآمدهای اوقافی را برای این کار با اختیار فرهنگستان گذاشته‌اند. جلسات عمومی فرهنگستان می‌بایست روزهای پنجشنبه ساعت ۳ بعد از ظهر تشکیل یابد.

درین مدت ۳۰۹ سال که از نخستین جلسه فرهنگستان فرانسه می‌گذرد ۵۸۹ تن از دانشمندان و ادبا و مردان سیاسی و سرداران و روحانیان معروف فرانسه بر کرسی‌های چهل‌گانه آن بسمت عضویت نشسته‌اند. تا پیش از جنگ کنونی يك کرسی آن خالی بوده و اعضائی که بر سی و نه کرسی دیگر می‌نشستند ازین قرار بودند: بودریار Baudrillard، ژ. بدیه Bédier، ل. بلور Bellessort، پیر بنوا Pierre Benoit، ل. برار L. Bérard، هانری برگون Henri Bergson، لوی برتران Louis Bertrand، آبل بونارد Abel Bonnard، هانری بورردو Henry Bordeaux، دوک موریس دو بروکلی Duc Maurice de Broglie، آ. شومکس A. Chaumeix، آ. شوربون A. Chevillon، موریس دونه Maurice Donnay، رنه دومیک René Dounic، ژرژ دوآمل George Duhamel، ادوار استونیه Edward Estaunié، کلودفارر Claude Farrère، دوک دولافورس Duc de la Force، مارشال فرانسه دپره Franchet d'Esperey، لوی ژبله Louis Gillet، ژ. گوبو G. Goyau، من‌سنیور گرانٹ Monseigneur Grente، کابریل آنوتو Gabriel Hanotaux، آبل ارمان Abel Hermant، ادمون ژالو Edmond Jaloux، دریا سالارلاکاز Vice-Amiral Lacaze، ژ. دولاکرتل G. de Laetelle، هانری لآودان Henri Lavedan، ژ. لوکوت G. Lecomte، ل. مادلن L. Madelin، امیل مال Emile Mâle، فرانسواموریاک François Mauriac، آندره موروا André Maurois، م. پالئولوگ M. Paléologue، مارشال پتن Pétain، ا. پیکار E. Picard، مارسل پروو Marcel Prévost، پول و المری Paul Valéry، ژنرال وگان Weygand، از میان این عده قدیم‌ترین اعضای کنونی فرهنگستان کابریل آنوتو مورخ معروف است که در سال ۱۸۹۷ به عضویت انتخاب شده و در میان این جمع کسی که درین اواخر خبر مرگ او به‌مارسیده حکیم نامور هانری برگون مؤسس طریقه معروف در فلسفه که بنام او بطریقه «برگونیم» نامیده می‌شود و در سال گذشته بحال فجیعی که عظمت و بزرگواری او را در زندگی و مرگ در تاریخ خواهد گذاشت در پاریس روی ازین جهان در کشید. آخرین

کی که از ایشان در گذشته لوی ژیله نویسنده معروفست و اینک فرهنگستان ده کرسی خالی دارد.

از جمله یادگار های ادبی معروف فرهنگستان فرانسه رساله کوچکیست بنام «نامه بفرهنگستان فرانسه» از فنلون l'énelon نویسنده بسیار معروف متولد در ۱۶۵۱ و متوفی در ۱۷۱۵ که آخرین تألیف اوست و در سال ۱۷۱۶ یکسال پس از مرگ وی انتشار یافته است. چون فرهنگستان رای او را درباره کارهایی که میبایست بپایان رساند یا آغاز کند خواستار شده بود وی این رساله را در آن زمینه نوشته و در آن پی در پی در باب تألیف فرهنگ و دستور زبان و تألیف کتابهایی در باره اصول معانی و بیان و عروض و سه کتاب درباره تراژدی و کمدی و تاریخ بحث کرده و در ضمن ایراداتی را که ممکن بوده است درین زمینه هابکنند رد کرده و در پایان مباحث خود عقایدی در باره نویسندگان قدیم و جدید بمیان آورده است و مخصوصاً حسن سلیقه خود و تبحر تامی را که در ادبیات قدیم داشته با استادی کامل بیان کرده. این رساله گذشته از آنکه یکی از سرمشقای نویسندگان هنوز مطالب آن برای بسیاری از نویسندگان و بسیاری از کشور های جهان تازگی دارد و جزو شاهکار های زبان فرانسه بشمار می رود.

انستیتوی فرانسه - بجز فرهنگستان فرانسه که عالی ترین مجمع از مردان نامی آن کشور در هرفست و با آنکه از آغاز برای سرپرستی ادبیات تشکیل یافته اندک اندک انجمنی شده است که عضویت آن بالاترین افتخارات مردان بزرگ کشور بشمار می رود در فرانسه چهار فرهنگستان دیگر هست که با فرهنگستان فرانسه روی هم رفته آنها را در انقلاب فرانسه در ۱۷۹۵ تشکیل داده و «انستیتوی فرانسه» Institut de France نامیده اند و آن چهار فرهنگستان دیگر ازین قرار است:

۱) فرهنگستان هنر های زیبا که در ۱۷۹۵ تأسیس شده و جانشین دو فرهنگستان دیگری شد، است که پیش از آن بوده و «فرهنگستان شاهی نقاشی و حجاری» و «فرهنگستان شاهی معماری» نام داشته اند و شامل ۵۰ تن عضو پیوسته است که ده تن از آنها «اعضای آزاد» و چهل تن دیگر «پنج شعبه بدین ترتیب منقسم می شوند:

شعبه نقاشی چهارده عضو، شعبه حجاری هشت عضو، شعبه معماری هشت عضو، شعبه حکاکه (کراور) چهار عضو، شعبه موسیقی شش عضو.

۲) فرهنگستان علوم اخلاقی و سیاسی و آن نیز در ۱۷۹۵ در انقلاب فرانسه تأسیس شده و آن هم شامل پنجاه تن عضو پیوسته است که ده تن از آنها اعضای آزاد و چهار تن دیگر پنج شعبه منقسم می شوند: شعبه فلسفه هشت عضو، شعبه اخلاق هشت عضو، شعبه قوانین هشت عضو، شعبه اقتصاد سیاسی (ثروت) هشت عضو، شعبه تاریخ و جغرافیا هشت عضو.

۳) فرهنگستان کتیبه‌ها و ادبیات که در ۱۶۶۳ کلبر Colbert وزیر معروف آنرا تأسیس کرده و در زمان تأسیس نام آنرا «فرهنگستان کوچک» گذاشته است و در آغاز شامل چهارتن عضو بوده که وزیر خود از میان اعضای فرهنگستان فرانسه برمی‌گزیده است و اینک شامل پنجاه و چهار عضو پیوسته است که پانزده تن از آنها اعضای آزادند.

۴) فرهنگستان علوم که آنرا نیز در ۱۶۶۶ کلبر تأسیس کرده و در ۱۶۶۹ لوی چهاردهم تأسیس آنرا تصویب کرده است و در آغاز تنها شامل شعب هندسه و نجوم و جر اتقال و تشریح و شیمی و گیاه شناسی بود و اینک شامل هشتاد و دو تن عضو است که شش و شش تن آنها اعضای پیوسته و ده تن آنها اعضای آزاد و شش تن آنها اعضای خارج از پای تخت اند. شش و شش تن اعضای اصلی آن بیازده شعبه منقسم می شوند که هر شعبه شامل شش عضو است: شعبه هندسه، شعبه جر اتقال، شعبه نجوم، شعبه جغرافیا و کتیبه رانی، شعبه فیزیک عمومی، شعبه شیمی، شعبه معدن شناسی، شعبه گیاه شناسی، شعبه اقتصاد روستائی، شعبه تشریح و حیوان شناسی، شعبه پزشکی و جراحی و دومنشی دائمی یکی برای علوم طبیعی و یکی برای علوم ریاضی دارد.

گذشته از این پنج فرهنگستان که روی هم رفته انستیتوی فرانسه را تشکیل می‌دهند در آن کشور يك انجمن عالی از پزشکان نیز بنام «فرهنگستان پزشکی» هست که در ۱۸۲۰ تأسیس کرده‌اند و جانشین دو انجمن دیگری شده است که پیش از آن بوده‌اند یعنی «انجمن پزشکی» و «فرهنگستان جراحی» که هر دو را در ۱۷۹۳ منحل کرده‌اند.

این فرهنگستان بجز اعضای وابسته چهل تن عضو پیوسته دارد که یازده شعبه تشکیل می دهند: شعبه تشریح و وظایف الاعضاء، شعبه بیماریهای طبی، شعبه بیماریهای جراحی، شعبه درمان شناسی و تاریخ طبیعی طبی، شعبه طب عملی، شعبه تشریح مرضی، شعبه قابلگی، شعبه بهداشت عمومی و طب قانونی و پلیس طبی، شعبه بیطارى، شعبه فیزیک و شیمی طبی، شعبه دارو سازی.

در ادبیات بجز فرهنگستانهای رسمی که سرپرستی دولت تأسیس شده و اداره می شود انجمن های بسیار در فرانسه هست که گاهی يك تن از ادبا و گاهی جمعی از ایشان آنها را تأسیس کرده اند و آنکه پس از فرهنگستان فرانسه معروف ترست و عضویت آن بیشتر جلب مفاخر می کند انجمنیت بنام «آکادمی گونکور» . ادمون دو گونکور Edmond de Goncourt که در ۱۸۲۲ در نانی Nancy ولادت یافت و در ۱۸۹۶ در گذشت و برادرش ژول دو گونکور که در ۱۸۳۰ در پاریس ولادت یافت و در ۱۸۷۰ در گذشت بیشتر با اشتراك کتابهای معروفی نوشته و از نویسندگان نامی نیمه دوم قرن نوزدهم بوده اند و چون فرهنگستان فرانسه هیچ يك ازین دو برادر را عضویت نپذیرفت و همواره نویسندگان زبردستی بوده اند که از عضویت فرهنگستان فرانسه محروم مانده اند و این دو برادر از راه نویسندگی دارائی سرشاری بهم زده بودند وصیت کرده اند که دارائی آنها را صرف تأسیس فرهنگستانی بنام آنها بکنند و کسانی را که سزاوار عضویت فرهنگستانند و بجهت سیاسی و مملکتی و مانند آن فرهنگستان فرانسه بخود نمی پذیرد عضویت این انجمن اختیار کنند و از عایدات اوقافی که گذاشته اند هزینه این فرهنگستان را بپردازند شگفت اینست که چون حق عضویت فرهنگستان گونکور بیشتر از حق عضویت فرهنگستان فرانسه است همیشه کرسی های خالی آن بیشتر از کرسیهای فرهنگستان فرانسه داوطلب دارد.

بقیه از شماره ۱۷

گفتار در صرف و نحو فارسی

پس ما باید در اولین قدم و نخستین فرصت قواعد و قوانین زبان خود را مسلم و محرز کنیم و میزانی ثابت و درست بدست بدهیم که کدام کلمه اصیل است و کدام دخیل، چه قسم الفاظ بیگانه را میتوان پذیرفت و چه قسم شایسته قبول نیست چگونه کلمات را میتوان وضع یا با یکدیگر ترکیب کرد، کجا استعمال و ترکیب قیاسی است و کجا سماعی و امثال اینها (مثلاً کلمات: مند، کین، ناک، گر، ور، در دانشمند و سهمگین و سهمناک و ستمگر و هنرور کجا باید استعمال شوند و با یکدیگر چه تفاوت دارند). سپس برایش و برایش زبان خود پردازیم.

بدیهی است وقتی که يك مطلب بصورت ضابطه و قاعده کلی در آمد شامل افراد بی شمار میشود دیگر محتاج نیستیم که کلمه بکلمه بحث کنیم. اینجا یاره بی از قواعد را که تا کنون مسلم و منقح نشده و کاملاً مورد احتیاج نویسندگان است یاد آور میشوم.

۱ - آوردن یا و تاء مصدری که آن را مصدر جعلی یا عنوانی شاید نامید با کلمات فارسی از قبیل «دوئیت» و «زینت» و «مردیت» و «منیت» و «خودیت» و همچنین در کلمات عربی از قبیل «وضعیت» و «موقعیت» و «جدیت» و امثال آنها صحیح است یا غلط.

غالباً معتقدند که آوردن یا و تاء مصدری با کلمات فارسی مطلقاً صحیح نیست مگر در امثال کلمه «ایرانیت» که علم مخصوص و در حکم کلمه بین المللی است که فارسی و عربی آن تفاوتی ندارد. و همچنین امثال کلمه «وضعیت» و «موقعیت» و «جدیت» را غلط میدانند. شاید این عقیده تا حدی صحیح باشد اما بطور کلی این حکم را نمیتوان تصدیق کرد زیرا اولاً یا و تاء مصدری با کلمات فارسی در استعمالات فصیحی قدیم دیده میشود. از جمله در تذکرة الاولیاء شیخ عطار در مناجات

بایزید بسطامی مینویسد: « بار خدایا تا کی میان من و تو منی و توئی بود منی از میان بردار تا منیت من بتو باشد.» ص ۱۷۶ جزو اول.

و نیز یا و تاء مصدری با پاره بی از کلمات عربی از قبیل « اکثریت » و « افضلیت » و « قابلیت » و « مسئولیت » و « انسانیت » و « آدمیت » و « جمعیت » و « شأنت » و « رجولیت » و « تبعیت » در نظم و نثر فصحای فارسی از قبیل غزالی و سعدی و مولوی فراوان استعمال شده . در باره این یا و تاء ضابطه‌یی بنظر بنده رسیده است که در یادداشتهای کتاب قواعد فارسی خود بتفصیل با امثله و شواهد نوشته‌ام چون شرحر طولانی است عجاله تصدیع نمیدهم .

مقصودم این است که باید برای اینگونه استعمالات قاعده کلی بدست داد تا همه کس از روی ضابطه ، صواب را از غلط تشخیص بدهد و بفهمد که مثلاً استعمال « انسانیت » و « آدمیت » و « اقلیت » و « اکثریت » و « افضلیت » و « کمیت » و « کیفیت » و « انیت » و امثال آنها صحیح است اما امثال « شمولیت » و « اکرامیت » و « اکتسابیت » بمعنی مصدری باین طریق که مصدر را با علامت مصدری بیاورند صحیح نیست نه اینکه مثلاً یکنفر در انشاء خود یا در روز نامه کلمه « دوئیت » بنویسد آنرا غلط بگیریم فردا هم که « زناشوئیت » نوشت دو باره غلط بگیریم و این غلطها را تک تک برخ او بکشیم و هیچوقت يك ضابطه کلی بدست آورده‌ایم که برای همیشه میزان صواب و خطا در دست داشته باشد .

ملاحظه کنید چه اندازه عمرها بیهوده تلف میشود تا یکنفر درست چیز بنویسد و درست حرف بزنند . بسیار دیده‌ایم که یکنفر شخص با ذوق کنجکاو بعد از ده سال که در زبان و ادبیات فارسی کار کرده است باز بخود اطمینان ندارد که درست حرف میزند و درست چیز مینویسد یا خیر بلکه چون قواعد فارسی کاملاً مدوّن نیست روز بروز باستعمال تازه و لغت تازه برمیخورد که وی را در آنچه یاد گرفته است مردد میسازد و بالاخره هرچه بیشتر کار میکند تردید و اضطرابش بیشتر میشود . پس تدوین قواعد این فائده را نیز دارد که از تضییع عمر جلوگیری میکند و این خود از برکت تسهیل تعلیم و تعلم است که پیش گفتیم .

۲ - جمع جمع باینطور که صیغه های جمع عربی را بالف و تا یا با علامت جمع فارسی یعنی «ها» و «ان» جمع بیندند از قبیل «امورات» و «لوازمات» و «مخارجات» و «بیوتات» و امثال آن - یا «لوازمها» و «مخارجها» و «احوالها» و «عجایبها» و امثال آن: قاعده اینگونه کلمات در کتبی که برای دستور فارسی نوشته اند تحقیق نشده که مطلقاً صحیح است یا غلط یا در بعض موارد صحیح و در بعضی غلط است.

کسانی که در زبان فارسی و نظم و نثر فصیحای قدیم تتبع ندارند توهم میکنند که اصلاً اینگونه جمعها غلط است با اینکه نمونه اش در نظم و نثر قدیم فراوان یافته میشود. در حکمت علائیه معروف بدانش نامه علائی ابوعلی سینا مینویسد: «در روشن کردن ماهیت نفس و احوال آن از بقا و فنا و سعادت و شقاوت در آخرت و دیگر احوالها چنانکه یاد کرده آید». ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم نظیر این کلمات را «اجزایها» و «احوالها» و «منازلها» و «ازمانها» و «عجایبها» و «مراتبها» و «بروجها» و «اوتادها» و «ارباعها» زیاد استعمال کرده و گاهی «کواکبان» آورده است (رجوع شود بمقدمه نگارنده بر کتاب التفهیم: ص ۳۱)

از شعرای بزرگ نیز منوچهری میگوید:

بیابان در نورد و کوه بگزار
منازلها بکوب و راه بگسل

جمال الدین اصفهانی میگوید:

در همه اطرافهاش عصمت و عدل است

در همه اقطارهاش امن و امان است

کمال الدین اصفهانی میگوید:

بدان تا دو سه خرقه آرد بهم
بسر میدویدی باطرافها

آوردن جمع جمع بصیغه «لوازمات» بیوتات» در عربی سمعی است و اتفاقاً کلمه «بیوتات» صحیح است.

اما در فارسی باید تحقیق کرد و ضابطه صحیح بدست داد تا موارد صواب

از غلط تمیز داده شود و اینگونه تحقیقات برعهده صرف و نحو فارسی است. نگارنده در مقدمه کتاب التفهیم این قاعده را متعرض شده و اشارتی کرده‌ام که چرا این نوع استعمال در زبان فارسی راه یافته است. نوشته های سابق خود را برای شنوندگان محترم تکرار نمی‌کنم.

۳ - قاعده حذف و ذکر فعل. این قاعده بی اندازه مورد احتیاج است. شاگردان مدارس و مؤلفین کتب و نویسندگان جرائد و مجلات بدانستن این قاعده بی نهایت نیازمندند از اینرو شرح مختصری عرض میکنم.

هرگاه چند جمله متوالی بیک فعل تمام شده باشند از قدیم تا کنون سه حال پیدا کرده است: در نثر قدیم مثل سده پنجم و ششم مرسوم این بوده که تمام افعال را تکرار میکرده و از این نوع تکرار پرهیز نداشته‌اند.

در نوشته های غزالی و عنصر المعالی و سیاستنامه و همچنین شیخ عطار نمونه های این تکرار فراوان است. مثلاً در تذکرة اولیاء در ذکر بابزید بسطامی گوید: « اکبر مشایخ واعظم اولیاء بود و حجت خدای بود و خلیفه بحق بود ». و در ذکر امام ابوحنیفه: « در فراست و سیاست و کیاست یگانه بود و در مروت و قنوت اعجوبه بود ». غزالی در نصیحة الملوك مینویسد: « هر پادشاهی که او را بردشمن ظفر خواهد بود علامت ظفر وی آن بود که بتن خویش قوی بود و بزبان خاموش بود و بدل بارای و تدبیر بود و با خرد بود و اندر ملک با شرف بود و در دل مردمان دوست بود و از روزگار گذشته با تجربه بود و اندر چشم دشمنان باهنر بود ».

این رسم تا قرن هفتم هجری معمول بود. از قرن هفتم بعد مخصوصاً بعد از آنکه گلستان شیخ بعنوان برگزیده ترین آثار نثر فارسی سر مشق نویسندگان شد مرسوم بیشتر نویسندگان این بود که فعل را در جمله اول ذکر و در جمله بعد بقرینه اول حذف میکردند چنانکه سعدی خود در گلستان مینویسد: « بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار » یعنی خدمتکار داشت. و نیز در همین حکایت مینویسد: « شنیدم که بدریای مغرب اندر راه مصر برگرفته بود

و خیال فرعونى در سر « يعنى در سر گرفته بود . و همچنين در جمله ديگر ميفرمايد : « سفر کرد و پريشاني او درمن اثر » . اما امروز مرسوم غالب نويسندگان اين است که فعل را در جمله آخر ذکر و از جمله های پيش حذف ميکنند . مثلاً مينويسند : « فلان کس راه وکالت در پيش رسوداي وزارت در سر گرفته است » پس بجای اينکه فعل را در همه جمله ها تکرار يا در جمله اول فقط ذکر کنند در جمله آخر مياورند .
پس حذف کردن فعل از جمله های اول مشروط است باينکه فعل در همه جمله ها یکی باشد .

اما اگر فعل متحد نباشد حذف جائز نيست ، مثلاً نظير اين عبارت که در جرائد و مجلات فراوان ديده ميشود غلط است : « فلانکس روز شنبه بطهران وارد و پس از دو روز اقامت در مرکز بشيراز مراجعت کرد » يعنى بطهران وارد کرد . يا « فلانکس مدتی بمرض ضعف اعصاب و حمله قلبی دچار و ديروز برحمت ايزدی ييوست » يعنى حمله قلبی دچار ييوست . « آقای فلان وکیل امروز خدمت فلان وزير شرفياب و مدتی در اطراف گرانی خواربار مذاکره کردند » يعنى شرفياب کردند . در جرائد و کتبی که امروز تأليف و زيور مطبوعات ميشود (!) غالباً نمونه های مضحك از اين نوع جمله ها که فعل خاص بدون قرينه حذف شده است ديده ميشود . از آنچه گفتيم يك قاعده بدست ميآيد که حذف فعل خاص بدون قرينه جائز نيست و اين خود یکی از قواعد نحو مربوط بجملة بندی فارسی است . چون مقصود امثال است بهمين اندازه قناعت کردم و گرنه در باره حذف اجزاء جمله بطور کلی خواه با قرينه و خواه بقرينه (حذف اختصاری و اقتصاری) پيش از اين مطالب گفتنی دارم که جدا گانه در قواعد فارسی نوشته ام و عجايبه حال و مقام مقتضی پيش از اين گفتگو نيست . مثلاً حذف فعل بعد از کلمات « اگر نه » ، « و گرنه » ، « ورنه » ، « يانه » ، در زبان فارسی قياسی است مانند « بخواهی يانه فلان کار واقع خواهد شد » يعنى بخواهی يا نخواهی که فعل منفي بقرينه حذف شده است .

فردوسی ميفرمايد :

گر او را فرستی بنزدیک من و گرنه بين شورش انجمن

و گاه باشد که فعل منفی بقرینه مقام حذف شود و قرینه لفظی در کار نباشد چنانکه سعدی فرماید :

از دو بیرون نه ، یادلت سنگست یا بگوشت نمیرسد سخنی

و همچنین حذف رابطه بعد از صیغه تفضیل خواه باعلامت « تر » باشد و خواه نباشد شایع است. مانند « بنام نیکو مردن به که بنام بد زیستن - قابوسنامه » و نیز « بنزدیک من صلح بهتر که جنگ - سعدی » و « عنایت ظاهر بهتر از کینه پنهان - نصیحة الملوك غزالی » و « يك ساعت اندیشه از نیستی خویش بهتر از یکساله عبادت باندیشه هستی خویش - اسرار التوحید » .

۴ - آوردن فعل وصفی مثل « فلانکس برخاسته رفت و وارد شده بکار اشتغال یافت » و امثال آن که در آثار فصیحای قدیم یافته نمیشود و اگر احیاناً استعمال شده باشد نادر و در حکم معدوم است .

ظاهراً این نوع استعمال از حدود قرن هشتم و نهم هجری در نثر فارسی پیدا شده و امروز بیحد شایع و متداول است در صورتی که اصلاً این نوع ترکیب را صحیح بدانیم (و باید صحیح بدانیم بدلائلی که شرحش از موضوع خارج است) قاعده منظم و کم استثنائی دارد که در غالب نوشته های امروزی رعایت نمیشود .

در دستور های فعلی که معمول مدارس میباشد اتحاد فاعل و زمان را مأخذ قرار داده و گفته اند که مورد استعمال فعل وصفی بیشتر در ماضی مطلق است مانند « فلانکس برخاسته رفت » و حال آنکه در بعض موارد دیگر نیز استعمال میشود و صحیح میدانند . و بالجمله باید قاعده مسلم آنرا بدست داد تا موارد صحیح از غلط متمایز شود . و بر فرض صحت آیا آوردن و او عطف (برخاسته و رفت) صحیح است یا غلط . ضمناً عرض کنم که در دستور های فعلی میگویند در مورد فعل وصفی آوردن و او عطف غلط است زیرا آوردن این نوع فعل اصلاً برای احتراز از تکرار و او عطف بوده است .

۵ - مطابقه صفت و موصوف در مذکر و مؤنث که در کتب قدیم بندرت یافته میشود و بعداً در زبان فارسی شایع شده است .

در آثار نثر فارسی قرن ششم که بعد ها سرمشق نویسندگان شده کتاب کلیله و دمنه است که این نوع استعمال فراوان دارد و ظاهراً از حدود قرن هفتم هجری کم کم مطابقه دادن مذکور مؤث در آثار فارسی شیوع پیدا کرده و روز افزون شده است .

۶ - استعمال بعضی کلمات بهیئت و معنی مصادر عربی که در زبان عربی هم نیست از قبیل فراغت و خجالت و قضاوت و نظامت و دخالت و هلاکت و امثال آنها که اتفاقاً فصحای ما که آثارشان سند زبان فارسی است پاره‌ئی ازین کلمات را بکار برده‌اند مثل فراغت در چهار مقاله نظامی عروضی (ازین هم فراغتی دارند) و در شعر سعدی (فراغت از تو میسر نمیشود مارا) و همچنین خجالت در گلستان سعدی (دیده‌یأس از پشت پای خجالت بر ندارد) - و همچنین هلاکت در کلیله و دمنه (و خاتمت بهلاکت و ندامت انجامد) .

۷ - آوردن یاء نسبت در اوصاف مثل قدیمی و صمیمی که بمعنی مصدری حتماً صحیح و بصیغه نسبت مورد تردید است و غالباً قدیمی و صمیمی با یاء نسبت را غلط میدانند .

۸ - استعمال جمعهای عربی از قبیل « کتب - رسائل - تصانیف - شهداء - سعداء » و همانند های آنها که در نوشته های قدیم شیوع نداشته و غالباً بصیغه جمع فارسی یعنی « کتابها - رساله ها - تألیف ها - تصنیف ها - شهیدان - سعیدان » نوشته میشده و در دوره های بعد بی حد شیوع یافته است .

باری برای اینگونه قواعد که گفتیم و این نوع استعمالات باید غور و تأمل کرد و قاعده صحیح بدست داد تا طرز استعمال وحد استعمال معلوم شود .

در اینجا يك نکته را گوشزد میکنم که اصلاح زبان فارسی باید بتدریج و بطوری که نزدیک بسیر طبیعی باشد انجام بگیرد و عجله اگر امروز در نوشتن فارسی چند قاعده را رعایت کنیم نوشته های ما رنگ فارسی کامل بخود میگیرد و دیگر اصلاحات زیاد لازم ندارد :

- ۱ - مطابقت صفت و موصوف را در مذکر و مؤنث چندان رعایت نباید کرد و این تقلید را که از زبان عربی شده است کم کم منسوخ باید ساخت .
 - ۲ - از استعمال جمعهای عربی مخصوصاً هیئتهای نامأنوس بقدر امکان باید احتراز کرد .
 - ۳ - در آوردن فعل وصفی احتیاط کنند که بمورد استعمال شود .
 - ۴ - از کلمات نوظهور که احتیاج بآنها نداریم مثل اینکه يك نفر عربی دان بدون ضرورت کلمات و عبارات عربی بیاورد یا يك نفر فرانسه دان و انگلیسی دان برای فضل فروشی و بی اطلاعی از زبان فارسی کلمات خارجی بیاورد کاملاً احتراز باید نمود و از آوردن لغاتی که مرادف آنها در فارسی مطبوع و مأنوس باقیته میشود سخت پرهیز باید کرد .
- اگر همین چهار قاعده کوچک را اصل و اساس فارسی نویسی قرار بدهیم خدمت بزرگی باصلاح زبان فارسی انجام داده ایم .
- باز هم تکرار میکنم که تدوین صرف و نحو فارسی امروز، هم تازگی دارد و هم اهمیت و لزوم .
- غلط هائی که در زبان فارسی راه پیدا میکند امروز بوسیله چاپ روزنامه و کتاب بسرعت برق همنه جا شایع و مشهور میگردد . از طرف دیگر تعلیم عمومی میخواهد اجرا شود و با نداشتن کتاب دستور کامل و صحیح نه مردم زودبأسواد میشوند و نه از غلط کاری و هرج و مرج زبان فارسی جلوگیری میتوان کرد .
- صریحاً عرض میکنم امروز خطر زبان فارسی بیشتر از هر دوره ایست زیرا وفور ترجمه کتب بیگانه از قبیل فرانسه و انگلیسی مخصوصاً بدست کسانی که زبان فارسی را درست و کامل نمیدانند و برخی هم شاید بزبان فارسی چندان علاقه ندارند، اصلاً اسلوب زبان فارسی را دارد عوض میکنند نه تنها لغات و کلمات را .
- هجوم لغات عربی در زبان فارسی بیشتر ضررش بمفردات زبان فارسی واقع شد . ترجمه کتب عربی هم نزدیک بود که اسلوب فارسی را تغییر دهد شاید تا اندازه

هم تغییر داد. اما دانشمندان قدیم بجهاتی که شرحش از موضوع خارج است بسی بهتر و بالاتر از مردم امروز فارسی میدانستند. و اگر در عصر سامانیان نثر فارسی همان نثری که ترجمه از کتب عربی بود صیغه عربی بخود گرفت چیزی نگذشت که در عهد سلجوقیان سبک نویسندگی برنک حقیقی فارسی بیرون آمد و بتدریج جزالت و پختگی و بلاغتی پیدا کرد که در دوره های پیش نظیر نداشت و در دوره های بعد نیز نظیر پیدا نکرد.

پس از حمله عرب گویندگان و نویسندگانی مانند فردوسی و بیرونی و غزالی و عنصرالمعالی ظهور کردند، و بعد از حمله مغول هم نوابقی مثل سعدی و حافظ ظاهر شدند و زبان فارسی را نگاهداری کردند. این بزرگان خدمتهای بزرگ بزبان فارسی کردند اما نتوانستند چاره ئی پیش بینی کنند که زبان فارسی برای همیشه از هرج و مرج محفوظ بماند.

با این تجربه تلخ دیگر نباید فرصت را از دست داد. امروز ترجمه کتب بیگانه و هجوم لغات اجنبی دارد زبان فارسی را ریشه کن میسازد. ما نباید بغفلت و مسامحه بگذرانیم بامید اینکه بعد ازین هم فردوسی و غزالی و سعدی و حافظی ظهور و زبان ما را حفظ خواهند کرد.

باید بکوشیم و کاری کنیم که زبان فارسی اصلاح شود و دست کم نگذاریم بیش ازین هرج و مرج در زبان ملی ما راه پیدا کند. اما ازین نکته غافل نباید بود که تدوین صرف و نحو کامل رنج و زحمت فراوان لازم دارد. اطلاعات عمیق و تتبع و تصفح بسیار و امانت و تقوای ادبی و از همه بالاتر ذوق سلیم و سلیقه مستقیم و از خود گذشتگی کامل میخواهد (هزاران نکته میباید بغیر از حسن و زیبایی)

در اینکار عجله و شتاب از یکطرف و تعصب از طرف دیگر کاملاً بر ضرر ادبیات ماست و اگر چیزی خوب فراهم گردد مایه آبرومندی و سرافرازی همگان خواهد بود. انشاء الله تعالی و هوالموفق.

دانشمندان گذشته که قواعد فارسی را ضبط کرده اند نخستین مؤلف دستور و قواعد صرف و نحو فارسی در قرن اخیر کتابهای معروف دستور فارسی

گفتم دانشمندان گذشته ما بیشتر توجهشان بزبان عربی بوده و بسی جای افسوس است که بتدوین قواعدفارسی چندان توجه نکرده و در این باره اثری از خود نگذاشته با اگر آثاری داشته‌اند بدست ما نرسیده است. اگر عشرآن همه رنج و زحمت را که در وضع و تدوین و تکمیل علوم عربیه کشیده‌اند در قواعد زبان فارسی متحمل شده بودند صرف و نحو فارسی بحد کمال میرسید. و اینکه می بینید در این اواخر اندکی بصرف و اشتقاق توجه شده از برکت لغت است که احتیاج شدید بدان داشتند بلکه این صرف و اشتقاق هم از قبل توجه به عربی است.

نویسندگان پیشین مخصوصاً در دورهٔ سامانی و غزنوی چون قواعد زبان و سرمشق و نمونهٔ کاملی از نثر صحیح فصیح فارسی در دست نداشته اند هر کس بسلیقهٔ خود چیز نوشته و این خود یکی از علل آنست که در نثر فارسی اسلوب ها و طرزهای گوناگون پیدا شده و بیشتر این اسلوبها از محاورات محلی با ازدوی ترجمهٔ کتابهای عربی گرفته شده است.

قواعد فارسی و کتاب المعجم

قدیمترین کتاب فارسی که متضمن پاره ئی از مطالب مربوط بصرف و اشتقاق فارسی است و خوشبختانه از دست حوادث گریخته و بدست ما رسیده کتاب المعجم فی معانی اشعارالعجم تألیف شمس الدین محمدبن قیس رازی است که در اوائل قرن هفتم هجری تألیف شده و نخستین بار بتصحیح حضرت استاد علامه جناب علم‌الاعلام آقای میرزا محمدخان قزوینی ادام‌الله ایام افاضاته و برکاته‌العالیه در بیروت زیور طبع یافته و بار دیگر در طهران بتصحیح و مقابلهٔ دقیق فاضل ارجمند آقای مدرّس رضوی و فقه‌الله تعالی بچاپ رسیده‌است. این کتاب اصلاً برای صرف و نحو و اشتقاق وضع و تألیف نشده و موضوع آن فن عروض و قافیه و بدیع و نقدالشعر است، اما درضمن مباحث فن قافیه فصلی راجع بادوات و حروف معانی دارد از قبیل علامت مصدر

و صفات فاعلی و مفعولی و صیغه تفضیل و حروف رابطه و اثبات و ادوات لیاقت و اُتصاف و مشابهت و حرف تصغیر و ضمیر و علامت دعا و حرف مضارع و حرف تعجب و تعظیم و امثال آنها که از روی طبقه بندی علوم مربوط بفن صرف و اشتقاق میشود^۱.

اتفاقاً خود شمس قیس باین مطلب تصریح میکند و مینویسد: «در این فصل از حروف نهجی بر ترتیب اب ت ث هر آنچه در لغت دزی مستعمل است بر شمارم و زوائد مفرد و مرکب آن را که باو آخر کلمات لاحق گردد و در این لغت بمنزلات حروف تصریف و کلمات ادوات باشد بیان کنم»^۲.

وضع و تصنیف این کتاب چنانکه گفتم اصلاً برای مقصود دیگری است اما جسته جسته بعض نکات و دقائق در ضمن مطالب مینویسد که بی اندازه درخور اهمیت است خاصه از این نظر که حالی قدیمترین مأخذ دستور فارسی است. بد نیست که بعض نکات و اشارات مهم این کتاب را یادآور شوم:

۱ - در حرف الف مینویسد: «حرف فاعل و صفت و آن الفی است که در اواخر اصول معنی فاعلیت دهد چنانک دانا و بینا و شنوا و گویا و در آخر نعوت معنی اُتصاف دهد بدان صفت چنانک زیبا و شکبیا»^۳.

این تعبیر که در اواخر اصول معنی فاعلیت دهد درخور دقت و غوررسی است. با احتمال ظاهر استنباط میشود که عقیده شمس قیس یا دیگر دانشمندان قدیم فارسی هم این بوده که اصل و ریشه مشتقات فارسی هیئت امر است^۴. و بنابراین

(۱) حکمای یونان از زمان ارسطو بیعد و همچنین حکماء و دانشمندان اسلام در طبقه بندی علوم معتقد بودند که علوم و فنون بحسب موضوعات تقسیم میشود و گروهی عقیده داشتند که قسمت بندی علوم بحسب مقاصد و غایات است^۱ اما فلاسفه غرب که در قرون متأخر ظهور کرده اند در طبقه بندی علوم عقاید مختلف دارند که در کتب فلسفه جدید نوشته شده است.

(۲) ص ۱۷۵ چاپ بیروت و ص ۱۵۵ چاپ تهران.

(۳) ص ۱۷۶ چاپ بیروت و ص ۱۵۵ چاپ تهران.

(۴) مراد این است که ریشه مشتقات بهیئت صیغه امر در می آید نه اینکه بمعنی امر

باشد. تفصیل این مطلب از وضع مقاله خارج است.

هیئت «دان» و «بین» و «شنو» و «گو» را اصول و ریشه های مشتقات شمرده است^۱

۲ - و نیز در حرف الف جای دیگر می‌ویسد: «در صحیح لغت دری بین و دان و شنو و گوی او امر صحیحه نیست الا که چیز دیگر باول آن درآرند چنانک بین و بدان و بگو یا گویند میدان و میبین و میشنو»^۲ این نکته هم شاید مؤید نکته پیش باشد که این صیغه ها آنکاه امر صحیح اند که با حرف با یا کلمه می در اول آنها استعمال شوند و گرنه جزء اصول و ریشه ها شمرده میشوند.

۳ - در حرف تی گوید: «زوائد این جنس دو حرف است حرف اضافه و ضمیر و آن تائی است که در اواخر اسماء معنی اضافه بحاضر دهد چنانک اسبت و غلامت و در اواخر افعال معنی ضمیر حاضر دهد چنانکه میدهدت و میگویدت. حرف رابطه و اثبات و آن کلمه است باشد که در اواخر کلمات فائده اثبات صفت کند در موصوف و ربط صفات کند بموصوف چنانک فلانکس آمده است و نشسته است^۳ و این از اختصاصات لغت پارسی است و سخن در اکثر مواضع بی آن تمام نباشد^۴.

۴ - در حرف ذال که امروز دال تلفظ میکنیم و می‌نویسیم میگوید: «حرف مضارع و آن ذالی مفرد است که در اواخر کلمات فعل را صیغه مضارع گرداند چنانک آید و ر و ذ و میگوید و میشوند». در همه جا نوع کلمه بی را که حرف مفرد مثل دال و تاء یا ادوات^۵ از قبیل مند و گر و ناک باحرشان ملحق میشود معین می کند که فعل است یا صفت یا اسم. اما در اینجا عبارت «کلمات» آورده است.

(۱) جناب استاد معظم آقای ملك الشعراء بهار دامت افاضاته العالیه ظاهراً دنبال همین اصل را گرفته و طریقه صرف و اشتقاق افعال فارسی را بشکل تازه و مبسوط طرح کرده اند.

(۲) ص ۱۷۸ - ۱۷۹ چاپ بیروت.

(۳) در چاپ بیروت نشسته بدون کلمه (است) نوشته.

(۴) ص ۱۸۰ چاپ بیروت و ص ۱۶۱ چاپ تهران.

(۵) بجای لفظ ادوات امروز کلمه بساوند اصطلاح شده و در زبانها افتاده است و با

معنی اصلی بساوند که در فرهنگها ضبط شده بی مناسبت نیست. این بیت از لیبی است:

همه باوه همه خام و همه ست معانی از چکاته تا بساوند

شاید نکته اش این باشد که این کلمات را ریشه فعل و صفت میدانند و از این جهت از نوع افعال و صفات و نعوت نمی‌شمرند.

راجع بکیفیت تقسیم کلمات فارسی باصول و نعوت و اسماء و افعال و حروف معانی و ادوات و غیره هم ازین کتاب مطالبی استخراج میشود که من جداگانه یادداشت کرده ام و فعلاً از شرحش می‌گذرم.

از روی اصطلاحات و مواضعائیکه صاحب کتاب المعجم بطور اصل مسلم و اصطلاح متداول در کتاب خود بکار برده است معلوم میشود که پیش از او هم در قواعد فارسی خاصه در قسمت صرف و اشتقاق بحث و گفتگو بوده و ازین جهت بعض اصطلاحات مخصوص فارسی میان ادبا رواج داشته است از قبیل اصول (یعنی ریشه کلمات) و همچنین علامت مضارع و مصدر فارسی و غیره عیره.

از روی این قرینه میتوان حدس زد که قواعد و اصطلاحات کتاب المعجم از مواریث عهد قدیمتر و بیشتر از اوایل قرن هفتم هجری است که شمس قیس کتاب المعجم را نوشته است.

قواعد فارسی در سده هشتم هجری

تألیف ابو حیان نحوی ۶۵۴-۷۴۵

از جمله اطلاعات مهمی که در باره تألیف کتاب راجع بقواعد زبان فارسی بعد از کتاب المعجم داریم این است که در کتاب فوات الوفیات ابن شاکر کتبی (ج ۲ ص ۲۸۲ - ۲۸۵) در ترجمه حال ابو حیان نحوی (محمد بن یوسف غرناطی متولد سال ۶۵۴ متوفی در مصر اوایل سنه ۷۴۵) در جزو تألیفات او کتابی مینویسد بنام منطق الخرس فی لسان الفرس که بزبان عربی در قواعد زبان فارسی نوشته بوده اما نسخه این کتاب متأسفانه بنظر ما نرسیده است.

ابو حیان در قواعد نحو زبان ترکی هم کتاب نوشته است بنام زهو الملک فی نحو الترك.

تألیفات او در نحو و صرف عربی هم بسیار است.

کتاب حلیة الانسان فی حلیة اللسان

در قواعد سه زبان عربی و ترکی و فارسی تألیف ابن مهنا در عهد مغول

یکنفر دیگر که در قواعد فارسی و عربی کتاب نوشته و خوشبختانه نسخه آن موجود میباشد شخصی است بنام ابن مهنا که برای سه زبان عربی و ترکی مغولی و زبان فارسی قواعد صرف و نحو نوشته و تألیف او موسوم است بحلیة الانسان فی حلیة اللسان. مؤلف این کتاب خود در دوره مغول میزیسته و گفته است که چون در این عهد یعنی دوره حکومت مغولان دانستن سه زبان عربی و ترکی و فارسی لازم است من برای هر سه زبان کتاب نوشتم.

این کتاب هم چنانکه گفتیم مثل کتاب ابوحیان عربی نوشته شده است^۱

قواعد فارسی در مقدمه فرهنگهای فارسی

که از سده یازدهم هجری بعد تألیف شده است

در بعض کتب لغت و فرهنگ فارسی که در سده یازدهم هجری بعد تألیف شده از قبیل فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین اینجوی شیرازی که بفرمان جلال الدین محمد اکبر شاه بابلی هند (۹۶۳-۱۰۱۴ هجری) شروع بتألیف کرده و در زمان پسرش جهانگیر شاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷) کتاب را پایان برده و آن را فرهنگ جهانگیری نامیده است و همچنین فرهنگ برهان قاطع که محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص برهان در سال ۱۰۶۲ هجری قمری (درست سیصد سال پیش) در هندوستان برای سلطان عبدالله قطب شاه تألیف کرده مختصری بر سبیل مقدمه راجع بدستور زبان فارسی مطالبی نوشته اند که فقط راجع بصرف و اشتقاق است و در باره نحو یعنی قواعد جمله بندی فارسی هیچکدام چیزی ننوشته و اصلاً وارد این مبحث نشده اند.

(۱) اطلاع این بنده ازین کتاب رهین اشارت و افادت حضرت علامه زمان جناب آقای میرزا محمدخان قزوینی است دامت ابام افاضاته العالیه که پس از ایراد خطابه در فرهنگستان منت این آگاهی را برگردن بنده ثابت و لازم فرمودند نسخه این کتاب بنظر ایشان رسیده اما این بنده از آن بی اطلاع است.

در مقدمه فرهنگ انجمن آرای ناصری که در ۱۲۸۶ هجری قمری تألیف و در ۱۲۸۸ چاپ شده تألیف رضا قلیخان هدایت الله باشی صاحب مجمع الفصحاء که از فضلالی نامدار سده سیزدهم هجری است هم بتقلید برهان قاطع و جهانگیری و غیره قسمتی از قواعد زبان فارسی نوشته شده که مفصل تر و جامعتر از فرهنگهای پیش است و آنچه نوشته واقعاً درخور قدردانی است.

کتاب قواعد و دستور فارسی در عهد اخیر

در عصر اخیر برخی از متفکرین متوجه شدند که زبان فارسی هم باید باستقلال صرف و نحو مدون داشته باشد. اما چون همها روپستی داشت چندان رنج تحمل نکردند. از قدما هم نمونه کاملی جز کتب صرف و نحو عربی نبود ازین جهت بهمین مقدار قناعت کردند که کتب صرف و نحو عربی را ترجمه ناقص کنند و نام آن را صرف و نحو فارسی بگذارند با اینکه صرف و نحو و معانی بیان و بدیع فارسی بطور وصف غیر از اضافه است. و ما نحو متعلق بزبان فارسی میخواهیم نه اینکه نحو و صرف زبانهای دیگر را بفارسی بنویسیم اما این دسته از مؤلفین و عبارت صحیحتر مترجمین کتب- زبانهای دیگر را بفارسی ترجمه کرده اند. یا اگر قدمی بالاتر گذارند بتقلید عربی یا ترکی با زبانهای اروپائی چیزی نوشتند. اتفاقاً دائره این تألیفات هم بیشتر از صرف و اشتقاق تجاوز نمیکند و شاید بعضی این پندار را داشتند که فارسی اصلاً نحو ندارد یا نحو لازم ندارد غافل از اینکه این پندار غلط محض است و زبان خاصه زبان ادبی مانند فارسی بدون داشتن نحو یعنی قواعد جمله بندی اصلاً تصور نمیشود. در باره نحو فارسی بعد ازین هم گفتگو خواهیم کرد. باری از مقدمه فرهنگها که بگذریم میرسیم بکتبی که مستقلاً برای قواعد زبان فارسی تألیف شده و تاریخ تألیف آنها از سده سیزدهم هجری است.

کسانی که در جستجوی اولین مؤلف دستور و قواعد فارسی بطرز تازه در عهد اخیر بوده و در این مقصود کنجکاوی کرده اند تا آنجا که این بنده اطلاع دارم از

مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی بالاتر نرفته‌اند. منہم مدنی بر این عقیدت بودم و نخستین مؤلف را آن بزرگ مرد میدانستم تا اتفاقاً برخوردیم بکتابی که در تبریز چاپ شده و تاریخ تألیفش پیش از کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان است. از این جهت عجالتاً تا اینجا که اطلاع به‌م‌رسانیده‌ام نخستین کتاب دستور فارسی را که در عصر متأخر تدوین شده است این کتاب می‌شمارم و آن را بعنوان نخستین تألیف در قواعد فارسی معرفی می‌کنم. اینک کتب مشهوری را که در قواعد زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است با ذکر نخستین مؤلف بترتیب بسم آقابان محترم می‌رسانم.

نخستین کتاب و پاره‌ئی از کتب دیگر در قواعد

زبان فارسی که در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است

۱- قواعد صرف و نحو فارسی تألیف عبدالکریم بن ابی‌القاسم ایروانی نخستین کتابی است که در موضوع قواعد زبان فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف و در تبریز چاپ شده است.

این کتاب را در زمان سلطنت محمد شاه و حکومت بهمن میرزا در آذربایجان تألیف کرده و در مقدمه نوشته است که چون فرزند ارجمند میرزا محمد علی را در تحصیل مراقب بودم در صدد برآدم که برای او این کتاب را تألیف کنم. از آنچه پیش از او نوشته‌اند یادآوری می‌کنم و می‌گویم در مقدمه فرهنگ قسمتی ازین مطالب نوشته شده اما ناقص است و عشری از اعشار این کتاب نیست.

مطالب کتاب را در چهارده فائده تقسیم کرده و برای نوشته‌های خود گاهی باشعار فارسی استشهاد نموده است. این کتاب بخط نستعلیق چاپ سنگی شده و در آخر کتاب رقم ۱۲۶۲ (یکهزار و دوست و شصت و دو) نوشته است اما معلوم نیست که تاریخ تألیف است یا تاریخ طبع هرچه باشد بر تاریخ تألیف کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان مقدم است.

۲ - صرف و نحو فارسی تألیف مرحوم حاج محمد کریم خان بن ابراهیم خان کرمانی رئیس و پیشوای سلسله شیخیه کرمان و بعض بلاد ایران. این کتاب بعد از کتاب ایروانی مقدم بر دیگر کتبی است که در قواعد و دستور زبان فارسی در عصر اخیر تألیف شده و در مقدمه میگوید که چون فرزند ارجمند محمد بن تحصیل صرف و نحو مشغول بود من بتألیف این کتاب پرداختم و چون از سابقین کتابی در این باب ندیدم احتمال می‌رود که بسیاری از مسائل صرف و نحو زبان فارسی از من فوت شود و همه آنها بخاطرم نرسد و بدیهی است که این علم مبسوط شده از فکر يك نفر و ده نفر و صد نفر نیست و افکار عدیده بر آنها توارد کرده هر کس کلماتی معدود بر آنها افزوده تا حال باین بسط شده پس اگر کسی ببیند که بعض مسائل از من فوت شده و بخاطر او می‌رسد بر من نکته نگیرد. الحق انصاف داده که نوشته های خود را وحی منزل و مصداق لا تبدل لکلمات الله شمرده است.

مقصود اصلی مرحوم حاج محمد کریم خان از تألیف این کتاب یاد دادن صرف و نحو عربی بوده اما ضمناً صرف و نحوی از فارسی هم نوشته است.

تاریخ تألیف این کتاب سنه یکهزار و دوست و هفتاد و پنج هجری قمری (۱۲۷۵) درست یازده سال بعد از کتاب ایروانی میشود چه خود در آخر کتاب بتاریخ تألیف تصریح میکند « قدم علی يد مؤلفه کریم بن ابراهیم فی ثالث عشر شهر ذی القعدة من شهر سنه خمس و سبعین من المائة الثالثة عشرة حامداً مصلياً »

از جمله مطالب ابتکاری حاج محمد کریم خان این است که بجای فاعل و نائب فاعل که در اصطلاح نحو عربی متداول است میگوید فاعل دو قسم میشود یکی فاعل فعلی و دیگر فاعل انفعالی و فعل مجهول فاعل انفعالی و فعل معلوم فاعل فعلی دارد.

۳ - تنبيه الصبيان : کتاب مختصری است در قواعد فارسی که در اواخر قرن سیزدهم هجری تألیف شده و در مقدمه آن نوشته است: « بنده درگاه اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار محمد حسین بن مسعود بن عبدالرحیم انصاری در سنه ۱۲۹۸ (یکهزار و دوست و هشت) که بشغل کاربرد داری دولت علیه ایران در طرابزون

اقامت داشت در زمان بیکاری ضمناً بتکمیل زبان فرانسه پرداخت دانست که قواعد فرانسه و عربی بدون فارسی میرنیدست لهذا شروع بترتیب قواعد زبان فارسی نموده پاره‌ئی از آنرا برشته تحریر درآوردم و این رساله را تنبیه الصبیان نام نهادم .

در خاتمه کتاب قسمتی از اغلاط مشهوره را با فصلی که در سال ۱۲۹۶ در اسلامبول راجع بعیوب خط حالیه عموم اهل اسلام و پیشنهاد اصلاح آن نوشته است ذکر میکند . این کتاب بسیار مختصر و کوچک است و برای معانی ادوات و قیود فارسی شواهد شعری هم آورده و بچاپ رسیده است .

این سه کتاب که نام بردم بهترین نمونه بود از کتبی که برای قواعد فارسی در قرن سیزدهم هجری تألیف شده است .

کتابهای مشهور قواعد و دستور فارسی

که در سده چهاردهم هجری تألیف شده است

کتابها که در قرن سیزدهم تألیف شد اگر چه کم و بیش مفید و سودمند بود اما هیچکدام رنگ و صبغه زبان خالص فارسی نداشت بلکه غالب تقلید و ترجمه قواعد عربی بوده اکنون میپردازیم بکتبی که در قرن چهاردهم هجری تألیف شده و بزبان فارسی سرمایه داده و کم کم زمینه را برای آیندگان هموار و آماده ساخته است .

۱ - دستور سخن و دبستان فارسی میرزا حبیب اصفهانی

در اواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری نابغه ذوق و فضل و ادب مرحوم میرزا حبیب اصفهانی ظهور کرد و بتصنیف دستور فارسی برای فارسی دست یازید و الحق گوی فضیلت از همه کس ربود . اگر درست دقت کنیم و انصاف بدهیم سنگ بنای طرز قواعد و دستور زبان فارسی بدست مرحوم میرزا حبیب گذارده شده و از هر جهت شایسته و در بایست است که او را یکی از نوابغ و بزرگان فضل و ادب و از خدمتگذاران حقیقی فضل و ادب بشماریم . بسی جای افسوس است که هنوز بیشتر اشخاص این مرد بزرگ را نمی شناسند و اصلاً اسم او را نشنیده و از

خدمات برجسته او آگاهی ندارند آنانهم که او را می‌شناسند تا کنون در حق شناسی و تعظیم و تجلیل او کوتاهی ورزیده‌اند بر ذمه ماست که ازین مرد بزرگ که خداوند ذوق و ابتکار بوده و عمر خود را در خدمت بزبان و ترویج ادبیات فارسی صرف کرده و تا آنجا که ما اطلاع داریم پیوسته دزبیر شکنجه و دانشمند آزاری روزگار سفله نواز بسر برده است در این محضر شریف و این انجمن بزرگ که از حامیان علم و ادب تشکیل یافته است قدردانی و سپاسگزاری کنیم. روان اینگونه را در مردان شاد و تربیتشان برحمت الهی سیراب باد.

نخستین کسی که کلمه دستور را برای نام کتاب قواعد زبان پارسی اختیار کرده و قواعد فارسی را از عربی جدا ساخته و از دائره ترجمه و تقلید عرب قدم بیرون نهاده و بالجمله برای زبان فارسی مستقلاً تا آنجا که میتوانسته اصول و قواعدی مرتب نموده میرزا حبیب اصفهانی است.

در دیباچه کتاب دستور فارسی که بنام دبستان پارسی نامیده است مینویسد: « من بنده شرمنده حبیب اصفهانی پس از نوشتن کتاب دستور سخن و چاپ کردن آن با اهتمام بندگان جناب مستطاب اجل اکرم حسنعلی خان امیر نظام مد ظلّه العالی چون دیدم که نسخه آن در کار انجام پذیرفتن است و بنظر پاره‌ئی نسخه آن قدری مطوّل مینماید خواستم تا جزو قواعد پارسی آن را با همان زبان باز کتابچه سازم که پارسی زبانان عموماً از آن بهره اندوزند و کودکان کتاب و دبستان از آن دستور زبان خویش آموزند. در عبارت قدری از نسخه پیش مختصر ترولی در معنی بسیار مکمل تر نوشتم و جزو عربی آن را طرح کردم و این محصول چندین ساله تعلیم خود را مسمی باسم دبستان پارسی گردانیدم ».

میرزا حبیب سالیان دراز در اسلامبول معلم زبان و ادبیات فارسی بوده و چون دور از وطن خود میزیسته و در کشور غیر فارسی زبان بسر میبرده احتیاج فارسی را بتدوین قواعد خوب احساس کرده است. میرزا حبیب دارای ذوقی سرشار و سلیقه‌ئی بسیار مستقیم بوده، زبان فارسی و ترکی و عربی و بعض السنه اروپائی

را هم خوب میدانسته و از آنها در تدوین قواعد فارسی استفاده کرده^۱ - قدمت بیشتر عمر خود را در تعلیم و تألیف و تصنیف و تتبع و تمرین زبان و ادبیات فارسی گذرانده و از همه بالاتر درد و عشق کار داشته و فارسی را برای فارسی دوست میداشته. پس محصول چندین سال رنج و کار و کوشش خود را بنام دستور سخن و دبستان فارسی در دسترس همگان گذارده است.

کتاب دبستان پارسی که برای نوآموزان و شاگردان مدارس نوشته در سال ۱۳۰۸ (هزار و سیصد و هشت) در استامبول بطبع رسیده و بدبختانه در ایران که وطن اصلی اوست نه خود چندان مشهور و شناخته شده و نه کتابش مورد استفاده همه کس قرار گرفته است. اتفاقاً نسخه این کتاب در ایران فراوان نیست و کتاب اول یعنی دستور سخن او را که مفصل تر بوده اصلاً کمتر کسی از فضیلاب ایران دیده است تا بطبقات دیگر چه رسد. میرزا حبیب کلمات فارسی را بده قسم تقسیم کرده است: اسم - صفت - ضمیر - کنایات - فعل - فرع فعل - متعلقات فعل - حروف - ادوات - اصوات. خود را مبتکر این تقسیم نمیشمارد بلکه میگوید دیگران اینطور تقسیم کردند ما نیز همین شیوه را اختیار کرده ایم. مرحوم میرزا حبیب مصدر را اصل فعل میداند و شش قسم مصدر تصویر میکند بدین طریق:

- ۱ - مصدر اصلی مانند دانستن و جستن و ترسیدن و تاختن.
- ۲ - مصدر جعلی از قبیل فهمیدن و طلبیدن و غارتیدن و هراسیدن.
- ۳ - مصدر بسیط همچون گفتن و شنیدن و رفتن و آمدن.
- ۴ - مصدر مرکب مثل پیام آوردن و برخاستن و بگناه رفتن.
- ۵ - مصدر تخفیفی که آن را مصدر مرآخم نیز گویند از قبیل گفت و شنید و رفت و آمد.

(۱) اگر بخواهیم دستور کاملی برای زبان فارسی بنویسیم امروز همه باید از زبان عربی و زبانهای اروپایی و همچنین از زبانهای فارسی بیش از اسلام و شعبه های بومی و ولایتی و همچنین از زبان سانسکریت استفاده و استمداد کنیم.

۶ - مصدر دوّمی . درباره این مصدر میگوید : قاعده کلی است که در بیشتر افعال امر حاضر را بگیرند و با افزودن « بدن » در آخر آن مصدری دیگر سازند و بیشتر افعال اینگونه مصادر را معنی تعدیه باشد مانند (بازیدن و تازیدن و خوابیدن و جهیدن) در باختن و تاختن و خفتن و جستن . و این قاعده را در حقیقت از برای وسعت زبان نهاده اند .

و در وجوه اشتقاق گوید جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق است یا از امر و آنچه از امر مشتق باشد پاره بی غیر قیاسی است .

این بنده درباره مصدر و مشتقات و وجوه اشتقاق فارسی عقیده دیگر دارم که در جای خود بتفصیل نوشته‌ام اینجا خواستم عقیده و طرز فکر مرحوم میرزا حبیب را بیان کرده باشم .

۲ - کتاب لسان العجم . این کتاب در اوائل قرن ۱۴ هجری در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و وزارت علوم علیقلی خان مخبرالدوله برای کلاسهای دارالفنون در سنه ۱۳۰۵ قمری تألیف شده و در سال ۱۳۱۶ هجری قمری بطبع رسیده و در آنوقت جمفر قلیخان نیرالملک ناظم دارالفنون بوده است . مؤلف این کتاب مرحوم میرزا حسن بن محمد تقی طالقانی است و تاریخ اتمام تألیف در آخر کتاب عربی مغلوط نوشته (وکان الفراغ فی عشر الثانی من شهر رمضان المبارک سنه خمس و ثلاثائه بعدالالف من الهجرة النبویة علیه وعلی آله آلاف التحية) کتاب لسان العجم ترجمه و تقلید گونه بی از کتب نحو و صرف عربی است . بعض قواعد و اصطلاحات مخصوص بفارسی هم دارد اما هیچوجه همسنگ دستور میرزا حبیب نیست .

کلمات فارسی را بتقلید عربی سه قسم : اسم و فعل و صرف تقسیم کرده و در وجوه اشتقاق درست مثل عربی ماضی را از مصدر و مضارع را از ماضی گرفته و از این جهت خود را سخت بزحمت انداخته و بقلب و تبدیل بسیار قائل شده است . این صیغه سازی در عربی هم واقعاً مضحک است . ببینید يك نوآموز عربی مطابق ترتیب شرح امثله چقدر زحمت میکشد تا « ضربتن » را بسازد حال اگر بخواهند این

اصول را در فارسی اعمال کنند فهم مشتقات برای نوآموزان بی اندازه دشوار خواهد بود. صاحب‌الان‌العجم پنج‌قسم ماضی در فارسی تصور کرده است بنام: ۱ - ماضی محدود (فروختم و گفتم). ۲ - ماضی مؤخر (رفته ام و گفته ام) ۳ - ماضی سابق (گفته بودم و رفته بودم) ۴ - ماضی اسبق (گفته بوده ام و رفته بوده ام). ۵ - ماضی مستمر (میگفتم و میرفتم). و مضارع را سه قسم کرده است: ۱ - مضارع مخلوط (میگویم) ۲ - مضارع قریب (میخواهم بگویم) ۳ - مضارع بعید (خواهم گفت).

۳ - دستور کاشف تألیف غلامحسین کاشف از دستورهای مفصل معروف است که در قرن ۱۴ هجری تألیف شده. مؤلف این کتاب قواعد فارسی را درست از روی زبان ترکی گرفته و برای فارسی صیغه‌ها و افعال مخصوص قائل شده و اصطلاحات وضع کرده است. چون این دستور مطابق روح فارسی زبانان وضع نشده است پیش ارباب ادب رونق و اعتباری ندارد و ازین جهت کمتر بدان رجوع میکنند اما صاحب این دستور هم زحمتی کشیده است و نوشته‌های او خالی از فوائد نیست.

۴ - زبان آموز فارسی تألیف مرحوم میرزا علی اکبر خان ناظم‌الاطباء پدر فاضل ارجمند عالی‌مقدار آقای سعید نفیسی حاضر دامت توفیقاته‌العالیه که از اطبای بزرگ و فضیله‌ای واقعی دوره ناصرالدین شاه بوده و بزبان فارسی خدمت‌های قابل ستایش انجام داده است از قبیل تألیف فرهنگ و دستور زبان فارسی و نوشتن پزشکی نامه که واقعاً از کتب مهم و باقیمت عهد ناصری است. مرحوم ناظم‌الاطباء ظاهراً خواسته است دنباله کار مرحوم حاج محمد کریم خان را بگیرد و آن را تکمیل کند. کتاب مرحوم حاج محمد کریم خان چنانکه گفتم اصلاً برای یاد دادن صرف و نحو عربی تألیف شده و در ضمن قواعدی راجع به فارسی نوشته است اما مرحوم ناظم‌الاطباء قواعد فارسی را از عربی مجزا ساخته و کتاب خود را بدستور زبان فارسی اختصاص داده. تألیف این دستور در سال ۱۳۱۶ قمری هجری است.

۵ - دستور فارسی آقای قریب یکی از دستور نویسان بزرگ و معروف

عصر حاضر جناب ادیب ارباب استاد معظم آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب گرکانی دانشمند مکرم حیّ و حاضرند که فضائل و مناقب ایشان بر همه شنوگان کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار است و بی نیاز از اعاده و تکرار .

سه دوره دستور زبان فارسی که ایشان برای سه کلاس متوسطه تألیف کرده‌اند و سالیان دراز است که در مدارس ایران خوانده میشود شاید همه آقایان دیده و شنیده‌اید تألیفات هیچیک از دستور نویسان باندازه دستور فارسی آقای قریب شهرت نگرفت و باین اندازه (بیست بار یا متجاوز) در زمان حیات مؤلف چاپ نشد. استاد عالی مقدار ازین جهت گوی اشتها را از همه مؤلفان دستور فارسی ربوده‌اند .

آقای قریب کتب دستور فارسی را از نظر گذرانیده و دنباله کار مرحوم میرزا حبیب را گرفته و از گرامرهای اروپائی هم استفاده کرده‌اند آنچه بنظر ایشان در دستور میرزا حبیب درست آمده پذیرفته و نادرست را رها کرده و بالجمله بنقد و تزییف و جدا کردن سره از ناسره کتابی نوشتند که اکنون مشهورترین کتب دستور فارسی در آموزشگاههای ایران است .

مثلاً مرحوم میرزا حبیب اقسام کلمات فارسی را چنانکه گفتیم ده قسم برشمرده و آقای قریب پیروی از گرامر فرانسه نه قسم کرده‌اند (اسم - صفت - کنایه - عدد فعل - قید - حرف اضافه - حرف ربط - اصوات .) و در اینکه اصل فعل مصدر است پیروی از میرزا حبیب کرده‌اند. میرزا حبیب مینویسد: « بدانکه اصل فعل مصدر است ص ۵۷ چاپ اسلامبول » و آقای قریب هم مینویسند: « اصل فعل مصدر است - دستور دوم و سوم ». در فعل التزامی میرزا حبیب میگوید: « التزامی آنست که در وی معنی لزوم و ایجاب باشد چون » رفتیم و ماندیم ص ۶۲ « و آقای قریب مینویسند: « وجه التزامی با وابسته و تبعی آنست که کار را بطریق شك و تردید و دو دلی و مانند آن بیان کنند مانند خوبست بروید ، نباید دروغ گفت ». در فعل مضارع « میرود » را اخباری و « برود » را التزامی گرفته‌اند. دبری است که گفته‌اند در وضع اصطلاح مشاحه نیست اما کلمه التزام در اینمورد شاید اصطلاح مناسبی نباشد .

مرحوم میرزا حبیب اسماء عدد را پنج قسم کرده است :

- ۱- اصلی (يك و دو سه) .
 - ۲- کسری (نیمه و سه يك و پنج يك و چهار يك) .
 - ۳- ترتیبی (دوم و سوم و چهارم) .
 - ۴- توزیعی (دو دو ، سه سه ، چهار چهار) .
 - ۵- مجموعی یا همگانی (یکانه و دوگانه ، نمازینج گانه ، بروج دوازده گانه)
- اما آقای قریب چهار نوع کرده اند : اصلی و ترتیبی و کسری و توزیعی .

بخش دیگر از کتب قواعد و دستور فارسی

کتبی را که ذکر کردم برای این بود که رشته تاریخ دستورنویسی بهم پیوسته شود و کتابهای مهم و معروف را یاد آور شده باشم . مقصودم استقصای کامل نبود زیرا کتابهای دیگر هم تألیف و چاپ شده و همچنین نسخه های خطی از بعضی مؤلفات در دست داریم که چندان قابل ذکر نیست و شاید کتابهایی در این زمینه تألیف شده باشد که ما اطلاع نداریم .

مثلاً از جمله تألیفات قدیم که نسخه خطی آنها در دست میباشد و نظیر کتاب المعجم است ازین جهت که پاره بی از قواعد صرف و اشتقاق را از روی آن میتوان استخراج کرد کتابی است بنام *لسان القلم* در شرح الفاظ عجم تألیف عبدالقهار بن اسحق ملقب بشریف که در قرن نهم هجری بنام سلطان ابوالقاسم بابربهادر خان متوفی ۲۶ ربیع الثانی ۸۶۱ تألیف شده و نسخهی از آن بضمیمه کتاب میزان الاوزان در فن عروض و قافیه تألیف همین مؤلف و بنام همان پادشاه در تملك این جانب است که تاریخ کتابت نسخه ۱۰۱۲ (هزار و دوازده هجری) میباشد . در مقدمه کتاب *لسان القلم* از کتاب المعجم شمس قیس نام میبرد و رساله خود را مکمل و ملخص کتاب المعجم می شمارد ، ازین صنف تألیفات بسیار داریم که چون مستقلاً مربوط بدستور و صرف و نحو فارسی نیست نام بردن آنها لزومی ندارد .

و آنکه گفتیم راجع بخود ایرانیان بود که غالب برای نوآموزان دستور فارسی نوشته اند و در مدارس و پیش فضیای ایران معروف است از کتب فراوانی که در هندوستان راجع بصرف و نحو فارسی و همچنین قواعد املاء و خط و بدیع و معانی بیان بهمت خود هندیها یا ایرانیان مقیم هندوستان تألیف و طبع و نشر شده است چیزی نگفتم . چه این خود فصل مهمی است که باین مختصر حقش ادا نمیشود . در هندوستان کتابهای بسیار در این مواضع تألیف شده که احصاء و معرفی بک بیک آنها عجله در این مختصر برای بنده میسر نیست . این مطلب را بوقت و فرصت دیگر واگذار میکنم . اتفاقاً موضوع مهم جالب توجهی است . با اینهمه دریغ آمد که از تعریف و نام بردن مهمترین و بزرگترین کتبی که در صرف و نحو فارسی در هندوستان تألیف شده و بنظر اینجانب رسیده است صرف نظر کنم .

کتاب نهج الادب

کتاب نهج الادب تألیف مولوی محمد نجم نجم الغنی خان رامپورست که در زمان حیات خود مؤلف در سال ۱۹۱۹ میلادی در مطبعه نول کشور واقع در لکهنو طبع شده و بخط نستعلیق نسبتاً ریز و بهم پکیده در ۸۲۲ صفحه است ، مؤلف این کتاب برآستی در تألیف رنجی برده و اثری بسیار بزرگ و عالی از خود بیاد کارگذارده است . بیش ازین مقدار تحقیق در زبان فارسی از یک نفر هندی انتظار نباید داشت . مؤلف این کتاب عمده توجهش بصرف و نحو عربی بوده و غالب قواعد فارسی را از روی اصول عربی استخراج و با یکدیگر تطبیق کرده است این کتاب هم خالی از عیب و نقص نیست چه خوب بود که فارسی زبانان فاضل اگر بزبان و ادبیات و ملیت خویش علاقه مند میباشند عمل این گونه مردمان زحمتکش را سرمشق قرار بدهند و دستور کامل بی عیب و نقص بنویسند . حمل بر خودستائی نشود من خود در این باره بسیار زحمت کشیده و یادداشتهای فراوان جمع کرده ام و نیز میخونم که بعض دیگر از علاقه مندان بادبیات و زبان فارسی هم در این باره کار میکنند اما از این زحمات قدردانی نمیشود و ازینرو غالب بی نتیجه میماند . اینجانب در سهم خود از هیچکس

مزد و اجری توقع و انتظار ندارم اما « الفین فی العلم اشجی محنة علمت » باری مؤلف کتاب نهج الادب مأخذ بسیار داشته و تتبع فراوان کرده است . در آخر کتاب قریب سه صفحه مأخذ خود را نوشته که در حدود سیصد کتاب میشود . بسیاری از این کتابها اصلاً در ایران نیامده و بنظر ما نرسیده است .

معایب و نواقص کتب قواعد و دستور

فارسی که تا کنون نوشته شده است

مقصود کتابهایی است که نوشته شده و بنظر من رسیده است . در آنچه ندیده ام نمیتوانم حکم کنم .

بیشتر از اینکه وارد مطلب شوم بعنوان مقدمه عرض میکنم که قواعد یک زبان باید دارای چه خصوصیات باشد تا درست مقصود و منظور ما را برآورد و این نکات تا حدی مربوط است باینکه قواعد فارسی را چگونه باید تدوین و مرتب کرد .

۱ - قواعد زبان هر قدر شامل تر و مختصرتر باشد بهتر است و حتی الامکان باید قواعد و ضوابط را طوری ترتیب داد که بفهم نوآموزان خواه ایرانی و خواه غیر ایرانی ، خواه فارسی زبان و خواه غیر فارسی زبان نزدیکتر باشد تا سهولت تعلیم و تعلم را نتیجه بدهد .

۲ - قواعد و دستور یک زبان بیشتر بدست اهل همان زبان باید تدوین شود زیرا کسی که اهل زبان نباشد هر قدر هم که رنج متحمل شود باز از لطائف و دقائق آن زبان آگاه نیست و هر قدر خود داری کند باز هم دریافت های فطری او بی اختیار در فهم و نظم مطالب تأثیر خواهد کرد چنانکه فکر و ذوق ایرانی در فنون ادبیه عرب اثر کرد و چیزی بوجود آورد که ساخته و ریخته و پرورده ذوق و فکر ایرانی است .

۳ - دستور فارسی را اینطور تعریف میکنند که عبارت از قواعد کلی است

که بوسیله آنها بتوانند درست بگویند و درست بنویسند. با این مقدمات که عرض کردم دیگر محتاج نیستم که معایب و نواقص دستورها که تا کنون تألیف شده است جزء بجز صورت بدهیم. بزرگترین عیب و نقص این دستورها این است که از روی آنها نه درست حرف زدن را میآموزند و نه درست نوشتن. بهترین دلیلش همین است که ملاحظه میفرمائید در مدارس ما همه شاگردان دستور فارسی میخوانند و قواعد آن را خوب یاد میگیرند اما در نوشتن انشاء هزار گونه دشواری دارند که از روی این دستورها حل نمیشود. بالجمله بزرگترین نقص و عیب این دستورها این است که هیچ فابده بی برخواندن آنها مترتب نیست و زبان فارسی فعلی با آنها درست تطبیق نمیشود و بسا جمل و عبارات که در تجزیه و ترکیب مورد اختلاف و حیرت است.

عیب این دستورها از آنجاست که قواعدش درست و صحیح مدون نشده و بزرگترین نقصش این است که مطالب ضروری و دانستنی را ندارد یا کم دارد. مثلاً قواعد جمله بندی که اساس درست نویسی است یا اصلاً ندارد تا باندازه بی کم است که در حکم معدوم میباشد. طرز استعمال افعال و مورد استعمال هر يك از آنها و همچنین محل و مورد استعمال فاعل و مفعول و قیود و حروف اضافه از روی این دستورها دانسته نمیشود. موارد تقدیم و تأخیر اجزاء جمله از روی این دستورها معلوم نمیشود. هرگاه در يك جمله چند قید داشته باشیم خواننده نمیداند که هر کدام از قیود را کجا و چگونه بکار ببرد، اینگونه قواعد را باید در دستور نوشت تا مردم یاد بگیرند و درست چیز بنویسند.

پاره بی از معایب و نقائص این دستورها را محض نمونه یاد آور میشویم :

۱. حروف تجهی فارسی

حروف هجای فارسی را بعضی ۲۴ و برخی ۲۵ نوشته اند. کسانی که بیست و پنج نوشته اند همزه و الف را دو حرف شمرده اند. و میگویند هشت حرف است آنکه اندر فارسی نباید همی یعنی « تا ، حا ، صاد ، ضاد ، طا ، ظا ، عین ، قاف » و میگویند هرگاه یکی از این هشت حرف در کلمه بی دیده شود باید حکم کرد که

آن کلمه عربی است یا ترکی یا فارسی که از اصل خود تغییر یافته . اولاً باید دانست که آهنگها و حروف فارسی منحصر بیست و چهار یا بیست و پنج نیست چه بعضی آهنگها هم اکنون در زبان فارسی داریم که برای هر يك از آنها علامتی ممتاز لازم است .

مرحوم میرزا حبیب بعنوان تبصره مینویسد در مقدمه دستور اللغة ادیب نظری مسطور است که در زبان پارسی دو حرف دیگر بوده است بدین شکل « خو » ، « قو » که یکی را مانند « خ » و دیگری را مانند « ق » تلفظ مینمودند و اکنون هم در میان شیرازیان و لران و کردان تلفظ آنها باقی است .

ثانیاً اینکه همزه و الف را دو حرف شمرده اند باید دانست که الف در امثال کلمه « دانا ، شایا » و امثال آنها از حرف مصوّته (Vovelle) و در حقیقت جزء حروف اعراب کلمات فارسی است و با واو و با تفاوت دارد زیرا واو و باء گاهی غیر مصوّته (Consonne) میباشد مانند واو در « هنرور » و یاء در « یابندان » و در بعضی موارد جزو حروف مصوّته و در حقیقت جزء حروف اعراب کلمات فارسی اند مانند « یولاد ، بیدار » . اما همزه همه جا حرف بی صدا « کنسن » است .

ضمناً این نکته را یاد آور میشوم که همزه در کلمات فارسی جز در اول کلمه وجود ندارد و امثال کلمات « آیین ، آینه ، پایین » ، که تصور میکنند همزه در وسط کلمه واقع شده اشتباه است و صحیح این کلمات باء است نه همزه . و همچنین کلمه « موبذ » صحیح واو است نه همزه . و اینکه در رسم الخط های قدیم گاهی دیده میشود که روی یا علامت « همزه » بشکل « ء » گذارده اند در اصل یاء کوچک ابتری است که بشکل همزه نوشته میشود و این علامت برای تعیین آهنگ حرف بوده و تدریجاً اشتباه شده و کم کم بآهنگ همزه عربی تلفظ کرده اند .

و نیز این نکته را متذکر میشوم برخلاف آنچه توهم میشود که کلمات فارسی حروف اعراب ندارد اتفاقاً اعراب بمعنی آهنگ تلفظ کلمه جزو کلمات فارسی است مثلاً کلمه « دانا » از دو آهنگ یا دوسیلاب (Syllabe) ترکیب شده (دا + نا) و همچنین « دارو » و « یاری » و امثال آنها . پس کلمه دانا در حقیقت دو حرف

دال و نون است با حرف اعراب یعنی الف که از حروف مصوته میباشد. اما اعراب بدان معنی که علمای نحو عرب گویند (اختلاف او آخر کلمه باختلاف عوامل) اصلاً در زبان فارسی مورد ندارد. و بالجمله کلمات فارسی هم عیناً مثل کلمات فرانسه از کنسن (Consonne) و وویل (Voyelle) تشکیل میشود.

ثالثاً اینکه میگویند هشت حرف در کلمات فارسی نیست معلوم نیست مأخذ این عقیده و مبدأ آن چه بوده است.

در مقدمه کتاب جمهره ابن درید^۱ شرحی راجع بحروف نوشته و حروف مخصوص و مشترك عرب و عجم را معین کرده است و عین عبارت او را چون طولانی است نمیخوانم خلاصه بی از آن بدینتقرر است. میگوید حروفی که عرب استعمال میکنند ۲۹ حرف است که برکشت آنها به ۲۸ حرف میشود از آنجمله دو حرف «ح» و «ظ» مختص بعرب است. و شش حرف «ع» «ص» «ض» «ق» «ط» «ث» مشترك میان عرب و اندکی از عجم است. و حروف دیگر مشترك میان عرب و عجم است جز اینکه همزه در کلام عجم جز در ابتدای کلمه نیاید^۲.

۱ - ابوبکر محمد بن حسن بن درید از دی بصری تولدش در بصره ۲۲۳ و فانش در بغداد ۳۲۱ هجری قمری.

۲ - در مقدمه جمهره ابن درید (ج ۱ ص ۴ - ۵ چاپ حیدرآباد مینوید: اعلم ان الحروف التي استعملتها العرب في كلامها في الاسماء والافعال والحركات والاصوات تسعة وعشرون حرفاً مرجعها الى ثمانية وعشرين حرفاً. منها حرفان يختص بهما العرب دون الخلق وهما الحاء والظاء. و زعم آخرون ان الحاء في السريانية والبرانية والعبسية كثيرة وان الظاء وحدها مقصورة على العرب. و منها ستة اخرى للعرب ولقليل من العجم و هن العین والصاد والضاد والقاف والطاء والثاء و ماسوى ذلك فللخلق كلهم من العرب و العجم الا الهمزة لم تأت في كلام العجم الا في الابتداء. و هذه الحروف تزيد على هذا العدد اذا استعملت فيها حروف لا تتكلم بها العرب الا ضرورة فاذا اضطروا اليها حولوها عند التكلم بها الى اقرب الحروف من مضارجه. فمن تلك الحروف الحرف الذي بين الباء والفاء مثل (بور) اذا اضطروا اليه قالوا (فور) و مثل الحرف الذي بين القاف والكاف والجيم والكاف و هي لفة سائرة في اليمن مثل (جبل) اذا اضطروا اليه قالوا (كبل) بين الجيم والكاف و مثل الحرف الذي بين اليا و الجيم و بين الباء و الشين مثل غلامى فاذا اضطروا قالوا (غلامج) فاذا اضطروا التكلم قال (غلامش) و كذلك ما اشبه هذا من الحروف المرهوب عنها.... و مثل الحرف الذي بين اليا و الجيم اذا اضطروا قالوا (غلامج) و كذلك اليا المشددة تحول جيما فيقولون (بصرج) و (كوفج) ... الخ.

رابعاً باید دانست که در تغییر الفبای پهلوی بالفبای عربی بسیاری از آهنگهای مشترك که در زبان دشوار پهلوی بود واضح و نمایان گشت. اما بعضی مخارج حروف کم کم از میان رفت. شاید علت اینکه پاره‌یی از کلمات از قبیل اصفهان، طهران، طبرستان و امثال آنها را از قدیم بصاد و طاء نوشته‌اند این باشد که مخرجی و آهنگی مخصوص داشته که تلفظ آن نزدیک بمخرج صاد و طاء بوده است از این جهت است که ما معتقدیم املاء این کلمات را امروز هم محفوظ باید داشت.

برخی تصور میکنند که نوشتن امثال صد و شصت « عدد » و اصفهان و طهران و طبرستان بصاد و طاء از تصرف عربی زبانان با عرب ما بان بوده اما این تصور کاملاً خالی از دلیل است چه اگر تعریب علت این تغییر بود چرا کلمات ترشیز و تبریز و ساوه و ساری و امثال آنها را بصاد و طاء نوشته‌اند و فقط در بعضی کلمات این عمل را اجرا نمودند. وانگهی مگر « ت و س » در عربی نبود یا در زبان عربی ثقیل بود که آنرا بصاد و طاء بدل کنند و بعلاوه چه احتیاجی بتعریب کلمه صد و شصت داشتند با آنکه هیچ عربی زبانی بجای کلمه مائة و ستین صد و شصت استعمال نمیکند.

پس معلوم میشود که خصوص این کلمات در لهجه فارسی قدیم شاید آهنگی مخصوص داشته که میان صاد و سین و تا و طاء تلفظ میشده بطوری که بیشتر نزدیک بصاد و طاء بوده است و خواسته‌اند این آهنگ را نگاه داشته باشند. نظیر اینکه بعد از حروف خاء در پاره‌یی از کلمات و او معدوله مینویسم « خواستن - خواهش - خوار - خوش - خواب » که اکنون و او معدوله تلفظ نمیشود و برخی بهمین جهت شاید معتقد باشند که اصلاً و او معدوله را از کلمات فارسی برداریم و مثلاً « خوار » بمعنی ذلیل و زبون را « با خار » مقابل گل یک جور بنویسیم غافل از اینکه این کلمات را عیناً بهمین شکل که تاکنون سنت جاریه بوده است باید حفظ کرد زیرا این کلمات بخصوص که و او معدوله دارند در اصل فارسی تلفظ خاصی داشته‌اند باینگونه که حرف خاء پیش از و او معدوله حرکتی مابین ضمه و فتحه داشته و و او معدوله خود یکی از حروف اعراب و علائم آهنگهای فارسی است که جزو کلمه نوشته میشود.

تعجب میکنم از يك طرف میگویند املاء کلمات فارسی از این جهت ناقص است که حرکات و حروف ویل ندارد و از يك طرف و او معدوله را که یکی از حروف اعراب ویژه فارسی است میگویند باید در کتابت انداخت! باز از نظائر کلمات اصفهان و طهران که گفتیم آهنگ مخصوصی میان صاد و سین و تا و طاء داشته کلمه «توت» است که «توذ» و «توث» هم در عربی استعمال شده چنانکه شاعر گوید:

احلی واشهی لعینی ان مررت به من کرخ بغداد ذی الرمان والتوث

اینکه توت را بشاء مثلث یعنی «توث» آورده اند بهمین علت است که حرف تاء در لهجه فارسی آهنگی نزدیک بشاء مثلثه داشته و ازین جهت بشاء تبدیل شده است و گرنه چنانکه گفتیم حرف «تا» در عربی کمیاب یا برزبان سنگینی نیست تا تبدیل بحرف دیگر شده باشد.

معمولاً در تعریب کاف عربی را بجیم و کاف فارسی را بقاف مبدل کنند. مگر کاف عربی بالهجه عربی سازش نداشت که آن را بجیم تبدیل کردند؟ علت این تبدیل ناسازگاری نبود بلکه سبب اصلی این بود که مخارج این حروف را بهمان آهنگ که در لهجه فصیح صحیح فارسی بگوش می شنیدند مأخذ قرار میدادند و نزدیکترین حرف عربی را بجای آن میکذارند. بدین قیاس میتوان حدس زد که حرف کاف در اواخر کلمات «بنفشک» و «فیروزک» و «موزک» آهنگی نزدیک بجیم عربی داشته و ازین جهت تبدیل بجیم شده است و «بنفشج» و «فیروزج» و «موزج» نوشته و گفته اند اما کلمات «کاک» و «چک» را چون در لهجه فارسی کاف شنیده بصورت کاف ضبط کرده و در تعریب آنها «کهک» و «صک» گفته و نوشته اند. و کلمه «نیزک» و نظایر آنرا نیز باهنگ کاف شنیده و بهمین آهنگ پذیرفته و ضبط و استعمال کرده اند.

املاء کلمات اصفهان و طهران و امثال آنها شاید اصلاً مربوط بعربی زبانها نباشد بلکه خود فارسی زبانها موقعی که الفبای عربی را اختیار کرده برای آهنگها و لهجه های خود علائمی را انتخاب کردند که آهنگ آنها با عیناً آهنگ فارسی است یا نزدیکترین علامات و حروف الفبای عربی بفارسی باشد.

بیش ازین در این مورد مصدع نمی‌شوم اگر بخواهم در این موضوع یعنی در باره تأثیری که الفبای عربی در آهنگهای فارسی و تلفظ فارسی کرده است وارد شوم سخن بدرازا میکشد. ملالت خاطر شنوندگان محترم را بیش ازین جایز نمیدانم.

۴. آهنگها و حروف گویای فارسی

بیشتر دستور نویسان میگویند که برای تلفظ حروف در زبان فارسی سه حرکت (زبر و زیر و پیش) و سه حرف داریم (و. ا. ی). مرحوم میرزا حبیب هاء بیان حرکت را نیز علاوه کرده و نوشته است که «الف و واو و یا گاهی بیان فتحه و ضمه و کسره را باشد و» «بیان فتحه و کسره هر دو را چون نگونار، سبکسار شمار، سپار، دو، تو، چو، غور، زور، نی، کی، چی، دبه، اهریمن، نه، نموده» بوده. در دستور آقای قریب مینویسد سه حرف عبارت است از «و ای» یعنی واو ماقبل مضموم و الف ماقبل مفتوح و باء ماقبل مکسور همچون «باغ» و «بود» و «بید». آهنگهای فارسی و حروف مصوتة بیش از سه یا چهار تا است. درست است که واو و یاء در کلمات فارسی گاهی برای بیان حرکت یعنی از حروف مصوتة است اما کیفیت آهنگ آن تفاوت دارد. مثلاً واو معروف در کلمات «نوروز» «فروز» «آموز» با واو مجهول در امثال «شور» «کور» «مور» و همچنین باء مجهول در کلمه «سیر» ضد کرسنگی و همچنین «شیر» درند با یاء معروف در «سیر» مرادف بیاز و «شیر» خوردنی در قدیم دو آهنگ داشته و هم اکنون هر دو آهنگ در بعضی لهجه های بومی از قبیل لهجه کرد ها باقی مانده است. بنابر این واو معروف و واو مجهول و همچنین باء معروف و باء مجهول دو آهنگ ممتاز است که از مختصات زبان فارسی شمرده میشود و باید در حروف مصوتة کاملاً شرح داد. و همچنین واو در کلمات «نو» «خسرو» «آهنگ مخصوصی است که با واو «بو» «مو» تفاوت دارد و بنابر این هم آن را یکی از آهنگهای مخصوص فارسی باید شمرد و همچنین آهنگ واو در امثال «دو» «نو» «چو» خود حرف مخصوص و آهنگ مخصوصی است و همچنین باء در کلمه «پیک» «کیک» با یا در امثال کلمه «باریک» «تاریک»

آهنکش تفاوت دارد. و همچنین تلفظ کلمه «دی» بمعنی ماه زمستانی و «می» بمعنی باده و شراب و «نی» بمعنی نای نواختن، آهنک و تلفظ مخصوصی دارد که با کلمه «دی» بمعنی دیروز و «می» در (همی) و «نی» بمعنی نیست کاملاً ممتاز است. و او معدوله را نیز پیش از این گفتم که از حروف مصوتة مخصوص فارسی میباشد. اینها که گفتم و جز اینها که این بنده در محل خود بقدر وسع استقصاء کرده ام همه جزو آهنکها و حروف مصوتة (ویل) زبان فارسی است که باید در دستور برای نوآموزان کاملاً تشریح شود.

۴. تقسیمات کلمات

قسمت بندی کلمات اساس دستور است چه هر قدر تقسیم کلمات صحیحتر و روشنتر باشد فصول و ابواب و مطالب دستور منظمتر و فهم و ضبط آن برای نوآموزان آسانتر خواهد بود پس در قسمت بندی کلمات کاملاً دقت باید کرد.

پیش گفتیم که مرحوم میرزا حبیب اقسام کلمات فارسی را ده قسم برشمرده است (اسم، صفت، ضمیر، کنایات، فعل، فرع فعل، متعلقات فعل، حروف، ادوات، اصوات).

اسم عدد را داخل اقسام اسم شمرده و مقصودش از «فرع فعل» اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبیه و صیغه مبالغه و اسم آلت و نظائر آنهاست. و غرض از «متعلقات فعل» نعت و توكید و حال و تمیز و ظرف زمان و ظرف مکان و قیود است و از حروف، حروف بسیطه و ساده یعنی حروف نهجی را از الف تا یاء اراده کرده و از ادوات امثال کلمه «از» و «تا» و «اندر» و «اگر» و نظائر آنها را خواسته. مرادش از اصوات کلمات «آه» و «آخ» و «وه» و «آوه» است.

در باره تقسیم کلمات گفتگوی بسیار داریم که تفصیل و شرح آنها موجب اطالۀ سخن و ملالت خاطر مستمعین میشود. همین اندازه عرض میکنم که قسم شیئی با قسم شیئی تفاوت دارد. و اقسام متداخله را نباید جدا جدا نوع متقل و قسم بکدیگر شمرد. مقصود از تقسیم کلمات تقسیم بحسب نوع است نه بحسب شخص

و اگر بخواهند تقسیم بحسب شخص و مورد کنند و طرز استعمالات هر کلمه‌یی را در نظر بگیرند و هر کدام را قسمی جدا گانه بشمارند اقسام کلمات فارسی از صد قسم هم متجاوز خواهد بود.

پس باید کلمات را بطور کلی در نظر گرفت و آنها را دسته بندی کرد بطوریکه کاملاً از یکدیگر جدا باشند آنکاه هر نوعی بخصوص را نامی مخصوص باید داد نه اینکه اقسام متداخله و احوال استعمال يك کلمه را اقسام و انواع کلمات قرار بدهند. مثلاً می‌بینیم که قید و صفت را با نعت نحوی دو نوع جدا گانه از اقسام کلمات قرار داده‌اند و کلمه خوب را در یکجا داخل نوع صفت و در یکجا داخل قید وصف شمرده و آنرا دو نوع از کلمات فارسی بحساب آورده‌اند.

با اینکه نعت نحوی که بیان چگونگی موصوف را میکند باقید وصف و حالت دو طرز استعمال است نه دو نوع مستقل کلمه مثال میزنم: کلمه خوب بحسب صرف و اشتقاق وصف صرفی است که گاهی در استعمال بصورت صفت و نعت نحوی در می‌آید مانند این جمله که گوئیم « علی کاری خوب کرد » و گاهی قید حالت واقع میشود چنانکه بگوئیم « علی خوب کار کرد ». بنابر این نمیتوان گفت که لفظ « خوب » دو نوع کلمه است و حال اینکه در دستورهای فعلی مراجعه کنید چگونه کلمه خوب و بد و زشت و زیبا و امثال آنها را یکجا داخل قسم صفت و در جای دیگر داخل قسم قید شمرده‌اند. نمونه دیگر از اشتباهات این تقسیم بندی که قسم شیئی را قسم آن شمرده‌اند این است که حرف اضافه و حرف ربط را دو نوع جدا گانه شمرده‌اند با اینکه هر دو قسم داخل نوع حرف‌اند و مطابق تقسیم طبیعی بایستی اینطور گفته باشند که یکی از انواع کلمه نوع حرف است آنکاه حرف را دو قسم کنند یکی حرف ربط و دیگر حرف اضافه.

اگر مقصود این است که معنی آنها و تعریف آنها فرق دارد و ازین جهت دو نوع شمرده شده است بنا بر این لازم بود که اسم عام و خاص و ذات و معنی و اسم معرفه و نکره و اسم مفرد و جمع و همچنین نظائر آنها را جدا گانه بشمارند

و اقسام حروف ربط مثل شرط و تعلیل و نظائر آنها را نیز هر کدام نوعی جداگانه بشمارند. وانگهی موصول و عدد هم بحسب حقیقت و هم بحسب تعریف منطقی داخل نوع اسمند با اینکه هر کدام جداگانه نوعی بخصوص شمرده شده اند. در مبحث اصوات کلمه « زینهار - مرحبا - آفرین » جزو اصوات شمرده شده با اینکه این کلمات در حقیقت اسم فعلند و اگر مناط این است که این کلمات از آهنگها تشکیل شده باید همه کلمات فارسی را جزو اصوات شمرد زیرا همه آنها در جنس صوت که از دهن گوینده خارج میشود مشترك اند.

بعضی بتقلید عربی کلمات فارسی را بر سه قسم اسم و فعل و حرف تقسیم کرده اند. این تقسیم اگر چه در محل خود کاملاً صحیح و منطقی است زیرا تقسیم عقلی است باین طریق که کلمه یا بخودی خود معنی دارد یا نه. آنکه بخودی خود معنی ندارد حرف است. و آنکه بخودی خود معنی دارد یا مقترن بزمان است و یا مقترن بزمان نیست - آنچه مقترن بزمان است فعل و آنچه مقترن بزمان نیست اسم گویند. این تقسیم چون دائر میان نفی و اثبات میشود تقسیم عقلی است - اما این نوع تقسیم برای کلمات فارسی خوب نیست و باید کلمات فارسی را با روح زبان فارسی تقسیم کرد.

بنظر این بنده ممکن است کلمات فارسی را شش قسم کنند: اسم، صفت، فعل، حرف، صوت، اسم فعل.

کتابیات و قیود و عدد بحسب موارد استعمال و طرز استعمال داخل نوع اسم یا صفت خواهند شد. و حروف ربط (پیوند) و حروف اضافه (بهر این است که بجای حروف اضافه حروف صله بگویند زیرا مناسبت کلمه صله در این مورد بیشتر از اضافه است) داخل نوع حرف میشوند.

مقصود از اسم فعل کلماتی است از قبیل آفرین، دریغ، زینهار و نظائر آنها و اینکه اسم فعل را يك نوع جداگانه شمرده ایم از این نظر است که این کلمات در حقیقت برزخی است میان اسم و فعل، و چون از حیث خاصیت نه کاملاً داخل

اسماء و نه بتمام جهت داخل افعال میشوند باید نوعی جدا گانه شمرد و اگر اسم فعل را نوعی جدا گانه در مقابل اسم و فعل ندانیم نیز ممکن است که این نوع کلمات را داخل اقسام اسم یا فعل و انواع کلمات فارسی را پنج نوع قرار بدهیم .

هر يك از این انواع را که گفتیم نیز اقسامی است . مثلاً اسم و فعل هر کدام بجهانی چند قسمت بندی میشوند نظیر اسم عام و اسم خاص و معرفه و نکره و ماضی و مضارع و امثال آنها .

حرف نیز بيك نظر تقسیم میشود بحروف مبانی و حروف معانی . حروف مبانی حروف هجائی است که کلمات از آنها تشکیل میشود و بخودی خود معنی ندارند و حروف معانی حرفی است که چون بکلمه دیگر می پیوندند معنی و مفهوم می ایجاد میکنند مانند حرف « ب » در جمله « بدو گفتم » و حرف « الف » در « خوشا بسا - گویا - دانا - بینا » و امثال اینها . . و همچنین حرف « ی » در مورد تنکیر و نسبت و نظائر آنها .

حروف معانی ممکن است يك حرف از حروف مبانی باشند مانند « الف » و « ب » و « ی » که گفتیم . و ممکن است از چند حرف تشکیل شده باشند مانند « از » ، « بر » ، « اگر » ، « آيا » ، و امثال آنها .

پس اوونها و پيش آوندها نیز هر کدام قسمی از اقسام حروف شمرده میشوند .

۴ - اشتقاق کلمات فارسی

یکی از موارد مهم که در حقیقت جان دستور شمرده میشود مبحث اشتقاق و کیفیت مشتقات فارسی است اگر این مبحث درست بنیاد شود و طرحی که در آن میریزند خوب باشد در حقیقت رکن عمده دستور کامل شده است ، اینجاست که باید دقت کرد و هر قدر که ممکن است قواعد کم اشتباه و نزدیک بفهم طرح نمود تا اساس دستور بر بنیاد صحیحی استوار شود ، متأسفانه در دستورها که تا کنون نوشته شده بهیچوجه رعایت این نکته را نکرده اند آنچه در باره اشتقاق کلمات فارسی گفته اند هم بی دلیل است و هم دشوار و هم پراستثناء ، يك طفل نوآموز برای یاد گرفتن

افعال بیقاعده و با قاعده و سماعی و قیاسی و تبدیل حروف بیکدیگر با آنهمه بی انضباطی که در دستورها دیده میشود عمر خود را تباه میکند و عاقبت کیفیت اشتقاق کلمات فارسی را یاد نمیگیرد.

برخی بتقلید عربی اصل مشتقات فارسی را مصدر گرفته و همانطور که صیغه‌های عربی با آنهمه طول و تفصیل مضحك از مصدر ساخته میشود مشتقات فارسی را با حذف و ابدال و تغیر و تبدیل از مصدر میسازند و چون اساس را بفلط گذارده اند هر چه پیش میروند اشتباهات و دشواریها و بیقاعدهگیها بیشتر میشود. در دستور مرحوم میرزا حبیب و آقای قریب هم چنانکه پیش گفتیم اصل مشتقات فارسی را مصدر گرفته اند، اما برای تسهیل کیفیت اشتقاق قدمی برداشته و مبداء اشتقاق را با وجوه اشتقاق فرق گذاشته اند بدین معنی که اصل مشتقات را مصدر میدانند اما در وجوه اشتقاق مرحوم میرزا حبیب میگوید: جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق است یا از امر، و آنچه از امر مشتق است پاره بی غیر قیاسی است (ص ۷۰ چاپ استامبول) و آقای قریب مینویسد: جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق اند یا از اسم مفعول یا از فعل امر (ص ۱۲۹ دستور سوم چاپ ۱۷). اینکه مبداء اشتقاق را با کیفیت اشتقاق یعنی اصل مشتقات را با طریقه صیغه سازی فرق گذاشته اند بد نظری نیست اما بهیچوجه دردی را در آن نمیکند زیرا بنا بر هر دو طریقه باز افعال تام و با قاعده و بیقاعده و موارد استثناء در کیفیت اشتقاق بقدری است که زبان فارسی را از اعتبار میاندازد. مثلاً میگویند: حرف «خ» به «ز» تبدیل میشود مانند انداختن و بینداز و اندوختن و بیندوز، و در موارد استثناء گاهی به «سین» تبدیل شود مانند شناختن و بشناس، و گاهی به «شین» تبدیل میشود مانند فردختن و بفروش و گاهی در اصل کلمه تغیر حاصل میشود مثل کسیختن و بگسل و یختن و بپز.

و همچنین گویند واو بالف بدل شود و بعد از آن بیشتر یاء زیاد کنند مانند «سودن» و «بسای» و «پیمودن» و «بیمای» و موارد استثناء آن هم بسیار است مانند «بودن» و «باش» و «غنودن» و «بغنو» و «درودن» و «بدر» و «شنودن» و «بشنو».

و همچنین در ذیل هر قاعده بی چند مورد استثناء پیدا میشود با اینکه ممکن است وجوه اشتقاق و طرز صیغه سازی کلمات فارسی را طوری طرح کنند که هم نو آموز زودتر یاد بگیرد و هم قاعده کم استثناء باشد. مثلاً برای صیغه سازی مشتقات فارسی بگویند نو آموز دو صیغه را یاد بگیرد یکی فعل ماضی و دیگر فعل امر سپس همه مشتقات را باین دو صیغه برگرداند. مثلاً در فعل رفتن دو صیغه «رفت، رو» را یاد میدهند آنگاه میگویند کلمات «رفتن و رفتار و رفته» از «رفت» ساخته میشود و «رونده و میروود و روش» را از کلمه «رو» میسازند. و همچنین «دانست و دان» را یاد میدهند و میگویند «دانستن و دانسته» از هیئت «دانست» و «داننده و دانا و داند و دانش» از هیئت «دان» ساخته میشود.

اینکه گفتم نظرم بمبدء اشتقاق و ریشه مشتقات فارسی نیست زیرا این معنی خود مورد اختلاف عقاید است و دقت بسیار لازم دارد منظورم تنها کیفیت اشتقاق است که بقول صرفیان عرب صیغه سازی میگویند. و اینکه گفتم «دانا و داننده و داند و دانش» از «دان» ساخته میشود نه منظور این است که این کلمات از فعل امر بمعنی امری مشتق اند بلکه مقصود هیئت و ریخت کلمه است.

اگر بیان بنده در این موقع قاصر باشد بحمدالله فهم شنوندگان بلند است و مرا در ادای مقصود یاری میکند.

چون سخن بمبحث اشتقاق رسید بد نیست که یاره بی از عقاید علمای ادب را در باره جامد و مشتق و کیفیت اشتقاق مخصوصاً در کلمات فارسی یادآور شویم.

جامد و مشتق و ادوات مختلف در باب اشتقاق

معروف این است که لفظ را بجامد و مشتق قسمت میکنند. مثلاً در عربی گویند ناصر و منصور مشتق از «نصر» است اما اسد و رجل جامدند نه مشتق. و حروف همگی جامدند و در فارسی هم مثلاً نشسته و مینشینند را مشتق و «از، در، بر» و دیگر ادوات را همگی جامد می‌شمارند.

غالب نحویان عرب از قبیل خلیل و سیبویه و اصمعی و ابو عبیده و قطرب همگی قائل به همین تقسیم اند اما نفظویه که یکی از نهجات مشهور است منکر این تقسیم شده است و گوید تمام الفاظ جامدند، هیچ لفظی از لفظ دیگر مشتق نیست و هر کلمه بی خود وصفی خاص دارد. و برعکس زجاج و در ستویه که دوتن از نحو دانان و ادبای معروفند معتقدند که همه الفاظ مشتق اند و حتی حروف نیز هر کدام اصل و ریشه اشتقاق دارند. معروف است که زجاج در این باره تألیفی کرده و ابن جنی هم کتابی نوشته و اشتقاق حروف را در آن بیان کرده است کسانی که معتقد باصل اشتقاق میباشند درباره اشتقاق فعل و وصف از مصدر اختلاف دارند. کوفیان معتقدند که مصدر مشتق از فعل است زیرا مصدر فرع است و فعل اصل و مصدر از فعل انزاع میشود از این جهت میگویند «نصرته نصرأ و اعنته اعانة». اما بصریان میگویند فعل مشتق از مصدر است میان علمای نحو و ادب و فن اصول فقه عقیده بصریان شهرت دارد و عقیده کوفیان مهجور و متروک میباشد ازینرو این معنی تقریباً جزو اصول مسلم شمرده شده که فعل از مصدر مشتق است. در باره اشتقاق فعل از مصدر در مبحث الفاظ کتب اصول سخنها و قبیل و قالهاست برخی میگویند که هیئت مصدر اصل مشتقات است یعنی مثلاً هیئت «نصر» بفتح نون و سکون صاد مبداء اشتقاق میباشد و همین مبداء بصور وصفیه های مختلف تصریف میشود. و گروهی معتقدند که هیئت مصدر مبداء اشتقاق نیست بلکه ماده مصدر یعنی مثلاً «ن ص ر» مبداء اشتقاق میباشد نه هیئت مصدر. بعضی گویند ریشه مشتقات مفهوم بسیط اسم مصدری است که بصور کونا کون درمیآید. عقاید دیگر نیز در این باره هست و برای هر عقیده دلائل و استحساناتی ذکر کرده اند که نقلش فعلاً لزومی ندارد.

عقاید مختلف در اصل مشتقات فارسی

در اینکه اصل مشتقات فارسی چیست اینجانب تا کنون بهفت عقیده مختلف بر خورده ام که بطور فهرست نقل میکنم.

۱ - اصل مشتقات مصدر است و تمام مشتقات از مصدر باز میگردند عیناً

بطوری که در صرف عربی گفته اند.

این عقیده بهیچوجه درست نیست زیرا برای ارجاع مشتقات بمصدر آنقدر حذف و ابدال و قلب و احتیاج داریم که در تحت قاعده در نیاید، و انکهی هر قاعده که با این اصل طرح کنیم باندازه بی موارد استثنا دارد که مستثنیات بیش از مصادیق خود قاعده میشود.

۲ - اصل مشتقات مصدر است اما در کیفیت اشتقاق صیغه سازی بعض مشتقات از مصدر و برخی از فعل امر ساخته میشوند. بعضی اسم مفعول را هم علاوه کردند که پیش شرح دادیم.

۳ - اصل مشتقات فعل امر است. این عقیده اگرچه با روح زبان فارسی سازگارتر از عقیده اول است اما باز قاعده کم استثناء در این مورد نتوان یافت و باز در وجوه و کیفیت اشتقاق و صیغه سازی محتاج بحذف و ابدال و تغییرات خلاف قاعده خواهیم شد.

۴ - برخی گویند اصل مشتقات فارسی دو چیز است: مصدر و اسم مصدر و جمیع مشتقات یا از مصدر ساخته میشوند یا از اسم مصدر - مثلاً در فعل « رفتن » صیغه مصدر (یعنی رفتن) و اسم مصدر (روش) اصل است و بعض مشتقات مانند « رفت، رفته » از مصدر و برخی از قبیل اسم فاعل (رونده) و فعل مضارع (رود) و فعل امر (رو) از اسم مصدر ساخته میشود.

این عقیده از عقیده های پیش صحیحتر و بهتر است اما یک عیب بزرگ دارد و آن این است که همه افعال فارسی مصدر و اسم مصدر ندارند مثلاً اسم مصدر بردن و بستن و نشستن استعمال نشده و ازین جهت یاد دادن این قاعده بنوآموزان دشوار میشود و اگر این عقیده مطابق روح زبان درست باشد از جنبه تعلیمی و شمول ضابطه که در آغاز این مبحث شرح دادیم ناقص است.

بعض کسانی که دارای این عقیده میباشند میگویند که مصدر پاره‌یی از افعال فراموش شده و متروک و مهجور مانده است و ازین مصادر مهجور گاه هیچ کجا در محاوره و نظم و نثر فعلی اثری یافته نمیشود و گاه هست که نمونه‌یی از استعمال

آنها در بعضی زبانهای محلی یافته میشود مانند اسم مصدر آمدن بصیغه «آیش» که در نظم و نثر فصیح فعلی استعمال ندارد اما در بعضی زبانهای محلی (نواحی اصفهان و کرمان و غیره) متداول است.

۵ - بعضی گویند که اصل مشتقات فارسی دو چیز است: ماضی و فعل امر صیغه مصدر را نیز مشتق از فعل دانند و گویند پاره‌یی از مشتقات از قبیل اسم مفعول و صیغه مبالغه و صیغه مصدر از فعل ماضی ساخته میشود. و بعضی مشتقات از قبیل اسم مصدر و اسم فاعل و فعل مضارع از فعل امر مشتق اند.

۶ - بعضی معتقدند که هر فعلی ریشه‌یی دارد که آن ریشه گاهی بصورت هیئت امر در می‌آید نه بمعنی فعل امر. مثلاً ریشه فعل رفتن و گرفتن کلمه «رو» و «گیر» است که در ترکیب «گبراکبر» و «روارو» ظاهر میشود. و این صیغه معنی امر ندارد بلکه بهیئت امر درآمده و ریشه مشتقات فارسی است.

این عقیده از روی گفتار صاحب المعجم استنباط شده است که پیش گفتیم و برای صرف و اشتقاق افعال بهیچ وجه از جنبه تعلیمی و تهییل مناسب نیست زیرا بنابراین فرض نیز ناچاریم که معتقد بحذف و ابدال و قلب و تغییرات و استثناءهای بی قاعده بشویم.

۷ - برخی قائل بدو قسم مصدر شده‌اند یکی «مصدر معمول» و دیگر «مصدر مهجور». پس در مشتقات هر کجا که مناسب با مصدر معمول استعمال نشده است گویند از مصدر مهجور مشتق است. مثلاً در فعل «گفتن» گویند صیغه‌های «گفت» گفته، گفتار «از مصدر معمول یعنی «گفتن» مشتق است. و صیغه‌های «گوینده» گوید، گویا «از مصدر مهجور یعنی «گویدن» مشتق شده است. و همچنین از فعل «زدن» گویند مصدر مهجور و فراموش شده‌اش «زیدن» است که «زند» و «زنده» از آن مشتق است.

گاهی هست که برای يك فعل بیش از دو مصدر داریم مثلاً «گیختن» و «گستن» و «کلیدن» که مهجور است. اما غالب افعال دارای دو مصدرند یکی

مصدر دالی و دیگر مصدر تائی از قبیل « خفتن ، خوابیدن » و « شنفتن ، ستودن » و « هشتن ، هلبیدن ». صاحب نهج الادب مصدر را بمتصرف و غیر متصرف و کامل و مقتضب تقسیم کرده و مصدر معمول را بنام « مصادر متداوله » و مصدر مهجور را « مصادر اصلیه » نامیده است .

این عقیده هم قطع نظر از اینکه واقعاً فرض صحیحی است یا نه از نظر تعلیمی چندان مناسب نیست . زیرا فرض کردن و فهمیدن مصادر مهجوره برای نوآموزان تا حدی دشوار است . این بود خلاصه بی از عقاید مختلف در باره مشتقات فارسی که باختصار عرض کردم هر کدام از این عقاید توضیح فراوان دارد اما فعلاً چاره بی جز خلاصه گوئی ندارم .

بنظر بنده درباره مشتقات و کیفیت اشتقاق کلمات فارسی و همچنین در دیگر قواعد بطوری که عرض کردم باید همواره سه اصل را در نظر داشته باشیم :

۱ - ناممکن است دقت و غوررسی کنیم که فرض و قاعده مابصواب و حقیقت نزدیک باشد نه اینکه بحدس و تخمین عاری از حقیقت و خالی از دلیل ریشه تراشی و اشتقاق سازی کنیم .

۲ - بقدر امکان در تسهیل بکوشیم و از دشواریها بکاهیم تا تعلیم و تعلم زبان آسان گردد .

۳ - قواعد را طوری طرح کنیم که بحد امکان تعمیم و اطراد داشته باشد نه اینکه احیاناً موارد استثناء بیشتر از مصادیق اصل قاعده درآید .

با این مقدمات بنظر بنده اینطور میرسد که در باره مشتقات فارسی جنبه فقه اللغه و ریشه شناسی را از جنبه تعلیم و تعلم دستور جدا کنیم .

از جنبه فقه اللغه و ریشه شناسی ، شکی نیست که هر دسته از مشتقات عموماً از اصل و مبدأ واحدی اشتقاق یافته اند . و این ریشه گاهی بصورت اصلی خود در مشتقات باقی مانده و گاه در تحت قانون تحول و تبدل که لازمه هر زبان زنده است و نیز در اثر اختلاف لهجه ها و آهنگها بمرور زمان تغییر و تبدیل یافته و بصور

کونا کون درآمده است. آنچه را که بنام مصدر واسم مصدر مینامیم هم یکی از مشتقات آن اصل واحدند. اگر از نظر تقدم و تأخر وجودی بنگریم باید گفت که نخست مبدأ و ریشه اشتقاق وجود گرفته پس مصدر و اسم مصدر و سپس دیگر مشتقات از مصدر و اسم مصدر یا مستقیماً از خود مبدأ اصلی بنا شده‌اند. مثلاً فرض میکنیم که کلمه « جنگ » ریشه اشتقاق است که « جنگیدن » از آن مشتق شده و مشتقات فعلی و اسمی نیز از همان ریشه یا از مصدر جنگیدن ساخته شده‌اند و بالاخره بازگشت همه مشتقات بر ریشه اصلی است. این طرز اشتقاق از روی کلمات دخیله که در اصل از عربی گرفته و مشتقات از آن ساخته شده است خوب واضح میشود. مثلاً لفظ « فهم » و « طلب » را از عربی گرفته و نخست مصدر « فهمیدن » و « طلبیدن » و سپس افعال و مشتقات دیگر را از آن ساخته‌ایم.

باری از نظر فقه‌اللفه و ریشه شناسی درست این است که بگوئیم مشتقات يك فعل عموماً از يك ریشه آمده‌اند. و این ریشه خود گاهی استعمال دارد مثل « جنگك » و « پیچ » در جنگیدن و پیچیدن و گاه از استعمال افتاده و کم کم فراموش شده اما در ضمن مشتقاتش موجود است.

مثل مبدأ اشتقاق نسبت بمشتقات عیناً مثل وحدت و کثرت و واحد و کثیر است در این جهت که مبدأ وحدت بیط عددی در تمام مراتب اعداد هر کجا بشکل و گونه‌بی موجود است. از اینرو میگوییم که اعداد همگی مظاهر واحد مطلق‌اند پس ریشه اشتقاق بمنزله واحد مطلق است که در سلسله مراتب اعداد هر کجا بصورت و هیئت خاصی وجود دارد. بقیه دارد

فرهنگستان نامه

سال اول مرداد و شهریور ۱۳۲۲ شماره سوم

طرح نظامنامه بازیابی در اصطلاحات علمی

برای اجرای ماده دوم اساسنامه فرهنگستان ایران

مصوب بهمن ماه ۱۳۱۵

ماده اول - فرهنگستان ایران برای اجرای بند های ۲ و ۳ و ۵ و ۶ از ماده دوم اساسنامه خود باصلاح و تهذیب و بازیابی و قبول و وضع اصطلاحات علمی بنا بر مندرجات این نظامنامه اقدام میکنند .

ماده دوم - از میان علمی که اصطلاحات آنها محتاج بازیابی باشد در وهله اول اصطلاحات علمی که بیش از همه مورد حاجت است و در دبستانها تدریس میکنند مانند ریاضیات و فیزیک و شیمی و علوم طبیعی و تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی مقدم خواهد بود و در وهله دوم اصطلاحات علمی که در دبیرستانها تدریس میشود مانند روان شناسی و مقدمات فلسفه و هیئت و جراثقال و غیره و در وهله سوم اصطلاحات علوم عالی مانند طب و حقوق و ثروت و غیره که در دانشکده ها تدریس میشود مورد بازیابی قرار خواهد گرفت .

ماده سوم - برای اصطلاحات هر علمی يك تن عضو فنی که دارای شرایط ذیل باشد انتخاب و در دبیرخانه فرهنگستان استخدام میشود و شماره اعضای فنی در آغاز کار کمتر از شش نخواهد بود :

- الف - پایه معلومات آنها باید لا اقل معادل لیسانس در همان فن باشد .
- ب - باید یکی از زبانهای فرانسه یا انگلیسی را علاوه بر زبان فارسی و مخصوصاً اصطلاحات علمی فن خود را خوب بداند و از عهده ترجمه کتاب از زبان خارجی بفارسی برآید .
- ج - شش تن عضو فنی مزبور که در وهله اول بکار گمارده میشوند باید هر يك در یکی از این شش رشته تخصص داشته باشند . ۱ - ریاضیات . ۲ - فیزیک و شیمی و علوم فنی . ۳ - علوم طبیعی . ۴ - تاریخ و جغرافیا . ۵ و ۶ - ادبیات فارسی و عربی و فلسفه .

ماده چهارم - برای هر يك از علوم سابق الذکر يك تن از پیوستگان فرهنگستان که در آن فن تخصص داشته باشد داوطلب میشود که مابین هیئت عمومی فرهنگستان و اعضاء فنی دبیرخانه رابط بوده و اعضای فنی را از مقاصد و نظریات فرهنگستان مستحضر ساخته و با آنها در ادای وظایف شرکت و مساعدت کند و ممکن است که برای چند فقره از علوم مزبور يك نفر از پیوستگان معین شود .

ماده پنجم - عضو فنی با موافقت عضو رابط صورت کاملی از تمام کتابهایی که در قدیم و جدید در آن فن تألیف یافته و اعتبار کاملی برای اخذ اصطلاحات دارد ترتیب خواهد داد و خود مکلف خواهد بود که از کتابهای مزبور معادلی در قدیم یا در زمان حاضر برای اصطلاحات علمی فن خود بیابد و رئیس دبیرخانه فرهنگستان تمام وسایل کار عضو فنی را از کتابهای قدیم و جدید و غیره فراهم خواهد ساخت و در کاری که عضو فنی میکند حق نظارت و رسیدگی خواهد داشت .

ماده ششم - اعضاء فنی مکلفند با موافقت عضو رابط نخست صورت کاملی از تمام اصطلاحات فنی خود بزبان فرانسه یا انگلیسی ترتیب دهند و در يك ستون اصل

آن اصطلاح را بنویسند سپس در ستون دوم اصطلاح معمول امروزی آنرا که در کتابهای درسی و مدارس متداول است ثبت کنند و در ستون سوم اگر اصطلاح قدیمی در کتابهای سابق فارسی و عربی معمول در ایران بوده است بنویسند و در ستون چهارم اگر خودشان پیشنهادی در تغییر و تهذیب و اصلاح آن اصطلاحات قدیم یا کنونی دارند یا عقیده خود را در باره مواد هر يك از ستونهای قبل ذکر کنند و اگر آن اصطلاح اروپائی بهیچوجه معادلی در ایران نداشته است خود پیشنهادی در آن باب بکنند .

ماده هفتم - از صورت مذکور در ماده ۶ نسخه های متعدد بوسیله دبیرخانه فرهنگستان فراهم و برای هر کس که در آن فن اطلاعی داشته باشد فرستاده خواهد شد که نظر خود را در باره هر يك از آنها نوشته بدبیرخانه فرهنگستان پس فرستد و چنانچه لازم باشد ممکن است آن صورت در مطبوعات برای جلب توجه تمام کسانی که ممکن است در این کاریاری بکنند انتشار یابد و توجه داده شود که دبیرخانه فرهنگستان مدت دو ماه منتظر رسیدن پیشنهاد ها خواهد بود .

ماده هشتم - عضوفنی باتفاق عضو رابط هرگونه پیشنهادی را که از خارج برای تهذیب و اصلاح و تغییر اصطلاح قدیمی یا کنونی و یا برای وضع کلمه جدیدی در برابر اصطلاحی که تا کنون بزبان فارسی نیامده است برسد با نظر خود در آن باب در صورت مذکور در ماده ۶ ضمیمه نموده برای جلب موافقت پیوستگان بهر يك نسخه ای خواهد فرستاد که موافقت خود را با آن پیشنهاد بدبیرخانه فرهنگستان بفرستند یا اگر پیشنهاد و نظری در آن داشته باشند در محل مخصوص آن ورقه یادداشت کنند و این عمل را در ظرف یکماه انجام دهند و هر يك از پیوستگان که در این مدت نظری اظهار نکرد سکوت او موافقت با پیشنهاد دبیرخانه تلقی خواهد شد .

ماده نهم - پس از انقضای مدت یکماه که ورقه های مزبور مشتمل بر موافقت پیوستگان یا پیشنهاد تازه ای از جانب ایشان بدبیرخانه فرهنگستان برگشت دبیرخانه فرهنگستان باتفاق اعضاء رابط در آن باب اتخاذ نظر نموده نتیجه را باختصار در جلسه

عمومی فرهنگستان اطلاع خواهد داد. و هرگاه فرهنگستان رای مخالفی اظهار نکرد استعمال این اصطلاحات از طرف فرهنگستان توصیه خواهد شد.

ماده دهم - در قبول یا اصلاح و یا وضع اصطلاحات جدید این ترتیب باید رعایت شود که اگر در برابر هر اصطلاحی لفظ فارسی مانوسی که متداول و مسلم و معتبر و ریشه آن معلوم و اشتقاق آن درست باشد بیابند بر هر لفظ دیگر ترجیح دهند و گرنه برای معانی نزدیک بذهن الفاظ مانوس یا مصطلح عربی یا الفاظ مرکب از عربی و فارسی را و برای معانی دور از ذهن کلمات فارسی مهجوری بهمان معنی یا بمعنی نزدیک آن که در کتابهای لغت یا در استعمالات زبان عمومی مردم کشور یا در یکی از نواحی فارسی زبان ایران و خارج از ایران بکار رفته است بیابند ترجیح دهند و در درجه سوم اگر بدین وسائل هم چیزی بدست نیامد از ریشه فارسی مطابق قواعد قطعی و حتمی زبان فارسی اشتقاق تازه‌ای بسیط یا مرکب که موافق طبع مردم ایران باشد بسازند چنانکه آن مفهوم از آن لفظ بیرون آید در صورتیکه معنی منظور چیز مادی باشد، و بالاخره اگر از این وسیله هم چیزی فراهم نشد همان اصطلاح خارجی را بشرط آنکه اصطلاح بین‌المللی بوده و بزبان خاصی منحصر نباشد اختیار کنند.

ماده یازدهم - ورقه‌های اصطلاحات که بنابر مواد این نظامنامه برای پیوستگان فرستاده میشود دو نسخه خواهد داشت یک نسخه بدبیرخانه فرهنگستان بر میگردد و نسخه دیگر نزد پیوستگان میماند.

ماده دوازدهم - دبیرخانه فرهنگستان نمونه‌هایی از صورت و ورقه‌ای که در ماده ۶ این نظامنامه پیش‌بینی شده است ترتیب خواهد داد و باعضاء فنی میدهد که آن صورتها و ورقه‌ها برای اصطلاحات تمام علوم یکسان باشد.

ماده سیزدهم - صورتها و ورقه‌ها و تمام اسناد و مدارک که برای اصطلاحات علمی فراهم میشود در دبیرخانه فرهنگستان در بایگانی مخصوص خواهد ماند ولی کتابها و رسائلی که برای اخذ اصطلاحات تهیه شده پس از پایان کار بکتابخانه فرهنگستان داده میشود.

ماده چهاردهم - اعضاء فنی از بودجه فرهنگستان دست مزدی بمیزان وطریقی که هیئت رئیسه فرهنگستان تشخیص داده و بااطلاع فرهنگستان برساند دریافت خواهند داشت .

ماده پانزدهم - طبع و انتشار اوراق و بابگانی و توزیع مطالب و اسناد و مدارك و تهیه وسائل کار و هرگونه امور اداری که در اجرای مواد این نظامنامه فراهم میشود بمهده دبیرخانه فرهنگستان خواهد بود و اعضاء فنی گذشته از تحقیقات علمی هر يك متصدی امور اداری فن مخصوص بخود خواهند بود و در اینگونه کارها در تحت اختیار رئیس دبیرخانه فرهنگستان اند .

اثر جناب آقای سمیعی (عطا)

نالۀ نی

فقیهی گذشت از در هیفروش	خروش نیی آمد او را بگوش
بر آشت کابین ناله از نای کیست	چومن هتم این ناپسندیده چیست
مگر دست من بسته باشد بیند	که گردد ز شهر این صداها بلند
شنیدم نی زار با زیر و بم	جوابش چنین داد کای محتم
میندار کز مردم این دیار	صدائی برآید که آید بکار
نفس ها همه بسته لبها خموش	دگر ناید از کس خروشی بگوش
همین نالۀ من بجا ماند و بس	که که که بدان تازه سازم نفس
تو خواهی که این نالۀ زار نیز	برون ناید از حلق اهل تمیز
ترسی که يك نالۀ دردناك	ز حلق شبی برکشد جان پاك

خطابه و رودی آقای دکتر رعدی استاد دانشگاه
در فرهنگستان (جله دهم اسفند ماه ۱۳۴۳)

رستاخیز ادبی ایران

کنتم ای بخت بخسیدی و خورشید دمید
گفت با اینمه از سابقه نومید مشو
« حافظ »

- ۱ -

هنگامه تحول فکری و ادبی

این همان چشمه خورشید دانشمندان کرامی در ایران امروز مانند ایران هزاران سال
جهان امروز است ...
پیش آفتاب از مشرق می تابد و در مغرب ناپدید می شود .

ابر و باد و مه و خورشید و زمستان و تابستان و بهار و خزان نیز همچنان در کار است .
دماوندی که کاوه و ضحاک و سیمرغ و زال را دید اکنون هم با همان برز و بالا در
برابر ما ایستاده است و با سپهر راز میگوید و از ماه و مهر راز میجوید . البرز همان
البرز است و کارون همان کارون .

ولی ملتی که از دیر باز این سرزمین را مسکن و مأوای خود ساخت بگواهی تاریخ
کهن سال ، مانند همه ملل ، بارها دچار تحولات کونا کون گردید و در هر تحولی اوضاع
زندگانی ظاهری و معنوی او بنسبت شدت و ضعف علل و وقایع ، کما بیش دیگر کون شد .

تایک قرن پیش ، غالب این تغییرات و تبدلات و بلکه تمام آنها توأم بالشکر کشی
و خونریزی و پیروزی ها و شکست های نظامی و حتی نتیجه و ثمره آنها بود . مثلاً
در هنگامه انقراض شاهنشاهی هخامنشیان و ساسانیان و خوارزمشاهیان و در کشمکش
میان تمدن ایران و یونان و در مبارزه آئین زردتشی و اسلامی شمشیر و نیزه خونفشان
سپاهیان اسکندر و سعد و قاص و چنگیز و تیمور از میان کرد و غبار تاریخ میدرخشد

و در مسیر هرتحول عظیمی که در نتیجه تأثیر عوامل خارجی در اوضاع اجتماعی ایران پدید آمده است آثار جنگها وصف آرائی ها بکثرت دیده میشود.

..... اما ایرانی امروز با این همه در این صد سال اخیر بی آنکه میان کشور ایران با ایرانی صدسال و هزار سال پیش فرقا دارد و يك کشور بیگانه جنگی درگیرد که منتهی بشکستی مانند شکست داریوش از اسکندر شود بانفوذ تدریجی و ملایم تمدن و آداب و رسوم اروپائی انقلابی در طرز زندگانی ملت ایران آغاز شده است که شاید از حیث اهمیت نظیر آنرا در تاریخ این کشور نمیتوان پیدا کرد.

البته هنوز صد يك نتایجی که این تغییر وضع در پی دارد آشکار نگردیده است ولی اگر بدقت بنگریم آنچه نیز تا کنون واقع شده در جای خود بی نهایت مهم و قابل توجه میباشد تا آنجا که میتوان گفت: فرق بین ایرانی امروز با ایرانی صد سال پیش بمراتب بیشتر از تفاوتی است که ایرانی قرن سیزدهم هجری با ایرانی قرن سوم داشت.

در تحول مادی و معنوی خود فرمانبر قواعد طبیعی و قوانین اجتماعی هستیم درست است که اروپائیان بملاحظات کوشیده و میکوشند که تمدن خود را در همه اقطار کیتی منتشر سازند و ایرانیان نیز در غالب موارد بطوع و رغبت میخواهند که مغرب زمین را سرمشق خود قرار دهند ولیکن از این نکته غافل نتوان بود که در عصر ما پیشرفت علوم و ترقی صنایع و ازدیاد و تکمیل وسائل حمل و نقل و مخابره و توسعه دایره احتیاجات مادی و معنوی انسان ضرورتی پدید آورده است که ایرانیان و اروپائیان چه بخواهند و چه نخواهند تحولی که در زندگانی ظاهری و باطنی ملت ایران آغاز شده است همچنان ادامه خواهد یافت.

مردم این سرزمین نیز در این تبدیل و تغییر بیش از هر چیز محکوم حکم قواعد طبیعی و قوانین اجتماعی خواهند بود.

بهمان دلیل که در این کشور مرد لشکری پس از آشنائی با توپ و تفنگ، نیزه و شمشیر و کمرز و کمان را بیکسو نهاد و خط جاده های « با قلم پانوشته » و شبیه به متون و حواشی چم اندرچم جنگهای قدیم بشاهراه های عربضتر و طوبلتر و مستقیم تر از ستونهای جرابد مبدل گردید، بهمان دلیل، دبستان جای مکتب و سینما و کافه

جای چارسو و قهوه خانه را گرفت. دختران و زنان نیز پرده از رخ برافکندند و بازار سخنگوی رادیو گرمتر از نفس معرکه گیران و قصه پردازان چرب زبان شد. دبیری نخواهد کشید که پنجه آهنین ماشین خود کار کشت و درو نیز کیوان طلائی خرمنهای گندم را از کف ابزار باستانی کشا ورزی خواهد ربود و مثلاً روستائی خرد سال هنگامی که معنی کلمه داس را از پدر خواهد پرسید دهقان سالخورده نقش ماه نو را در مزرع سبز فلک بوی نشان خواهد داد*

بعضی چنان میپندارند که در این صد سال اخیر تنها صورت ظاهر زندگانی ایرانی کما بیش دگرگون شده ولی در افکار و عقاید وی هیچگونه تغییری روی نداده است. البته این تصور بحکم منطق واهی و باطل است زیرا از طرفی تأثیر اوضاع و احوال مادی انسان در حیات معنوی وی امری مسلم می باشد و از طرف دیگر همچونکه « میان مسجد و میخانه راهی است » در عوالم اجتماعی نیز میان صور و معانی و مبادی و غایات روابط متعددی از قبیل رابطه لازم و ملزوم و علت و معلول و مقدمه و نتیجه وجود دارد. گاهی تبدلات ظاهری نشانه دواعی باطنی و هنگامی استحاله های درونی مؤید و محرک نمایشهای خارجی است.

در مرزهای جبر و اختیار
البته ایرانی صد در صد اروپائی نشده و نخواهد شد و نباید بشود ولیکن هیچ قومی چه آسیائی و چه اروپائی از پذیرفتن تصرفاتی که دست روزگار بمدد کیمیا گران علم و تجربه و ذوق و صنعت و احتیاج و اختلاط، در احوال و اوضاع جسمانی و روحانی فرزندان آدم میکند گریز و گریزی ندارد.

با این همه، اختیاری با این اجبار آمیخته است و ملل هوشمند آنهاست هستند که مرزهای جبر و تفویض را بزودی تشخیص دهند و در هر رشته از شئون حیاتی در فرا گرفتن و پدید آوردن آنچه فرا گرفتنی و پدید آوردنی است تأخیر و تأمل روا ندارند و در نگاهداشتن آنچه نگاهداشتنی است بجان بکوشند.

* - مزرع سبز فلک دادم و داس « نو بادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

تحولات و جریانهای گوناگونی که در چنین مواقع بحرانی در ادبیات ملل ایجاد میشود دلکش‌ترین و گاهی دشوارترین مباحث را برای اهل تحقیق فراهم می‌سازد.

امروز ادبیات ایران نیز در نتیجه عللی که بدانها اشارت رفت ادبیات ما هم نامزیر دیگرگون میشود دچار چنین تحولی است و اگرچه هنوز در سطح دربای افکار و ذوقیات فارسی‌زبانان طوفانی برخاسته است ولی در اعماق این لجه بیکران سیل‌ها روان است و برفراز آسمانش توده‌های ابر در جولان و نگران.

یکی از مشخصات این دوره تحول افراط و تفریطی است که غالباً در امور ذوقی و داوریه‌های ادبی خودنمایی میکند. گروهی از مردم این کشور ادبیات پرمایه ایران دیروز را مورد طعن و طنز قرار داده‌اند و تنها آسمان مغرب زمین را مطلع خورشید هنرهای زیبا میدانند. جمعی نیز با اعتراف بلزوم پیروی از اروپائیان در صنایع و علوم جدید، مختصر عدول از طرز فکر و بیان پیشینیان و اندک توجه بسلیقه‌ها و طریقه‌های ادبی امروز را جرمی عظیم و کاری بیهوده می‌شمارند.

در فاصله بین این دو گروه افراطی دسته‌های متعددی نیز جا گرفته‌اند که گاهی مانند خطوط سایه و روشن و زبیق میزان الحرارة از حدی بحد دیگر می‌لغزند و زمانی چون شاخه پرکار از نقطه‌ای بنقطه دیگر گریخته و در جستجوی راه راست و در بیچ و خم سرگردانی کرد خود می‌چرخند.

از انصاف نباید گذشت و هیچکدام از این طبقات را نباید سرگردانی را با واقع ابهام بخستی سرزنش و ملامت کرد زیرا همگی عنری دارند و چون چاره باید کرد در طاس گردان و لغزان تحول افتاده‌اند هر کدام فراخور دانش و تجربه خود از گوشه‌ای بگوشه دیگر میدوند و از شاخی بشاخی می‌پروند.

از همین تشتت و تنوع عقاید بخوبی میتوان دریافت که در افکار ایرانیان تغییراتی پدید آمده است و هر کسی در سلوک ادبی روی بمقصد نویسی دارد ولی چون باریک است و افق تاریک، بیراهه‌های پر خار و خس و سنگلاخهای انحراف غالباً نیروها را

تلف و کوششها را هدر میکند. با اینهمه چون از رسیدن بسر منزل گزیری نیست و عاقبت « جمال کعبه عنبر رهروان را خواهد خواست » باید دامن همت بر کمر زد و در اول کار با احتیاط تمام راه از چاه باز شناخت و سپس در شاهراه صواب دو اسبه بسوی مقصد شتافت.

پیداست که بزرگترین علت این سرگردانی و افراط و تفریط همان وضع مبهمی است که در تعریف ادبیات و تشخیص مقاصد و وظائف امروزی آن و از مقایسه نادرست ادبیات ایران با ادبیات خارجه و از عدم توجه به مقتضیات زمان و مکان در افکار و اذهان ایجاد شده است. باید هرچه زودتر این پرده ابهام را درید و ادبیات را آنچنانکه بوده و هست و باید باشد وصف و تعریف کرد و سازگار بودن ادبیات گذشته را با احتیاجات ادوار گذشته و لزوم هم آهنگی ادبیات امروز را با زندگی و نیازمندیهای امروزی باز نمود.

- ۲ -

دفاع از ادبیات گذشته ایران

البته در این هیاهو و بازار آشفته از زمزمه های مخالف نباید اره باهو نباید ترسید
هراسید و حتی تصور کانی را که بسبب غافل بودن از معنی حقیقی ادبیات، شعر و شاعری را بیهوده میپندارند و بر سعدی و حافظ عیب میگیرند و اعتراض بر اسرار علم غیب میکنند باید هم بزبان حافظ عنرنهاد و یقین داشت که در باب شعر و ادب در اشتباهند و هنوز بتفاوت طرز فکر و بیان شاعرانه با روش و گفتار فلسفی و دینی و اخلاقی و علمی پی نبرده اند و چون نبینند حقیقت ره افسانه زنند.

شاید اگر امروز بلبلان سخنگوی شیراز هم زنده میشدند و همه همه مخالفان را میشنیدند بجای آنکه خشمگین شوند بر کمرهای آنان دروغ میخوردند و از راه شفقت در هدایت گمشدگانی که دعوی پیشوائی دارند میکوشیدند.

سنائی هم اگر سر از خاک برمیآورد و بعضی از فرزندان ایران را میدید
که از آسیب تند باد انقلاب و گرم و سرد دوره تحول اعتدال ذوقی خود را از دست
داده و از درك لذات معنوی محروم شده اند بامهربانی آهسته در گوش آنان میگفت:
جان پدر

چه شوی با کلاه بر منبر چه روی بازگام در گلزار!

منهم در این گفتار قصد معارضه با آنان ندارم و اگر احتیاجی
باحتجاج و استدلال باشد این کار را بموقع دیگر میگذارم
ولی چون از دردشان آگاهم فقط بنام غمگساری و بانهایت ادب بآنها میگویم که اگر
واقعا هم نیت پاک و قصد اصلاح دارید در انتخاب وسیله بخطا میروید زیرا ایرانیان
و بیگانگان چند تن مرد نامی را از نوابغ و مفاخر ادبی ایران می‌شمارند و کسیکه
در انتقاد آثار و افکار آنان حد ادب و انصاف و احترام را نگاه ندارد مردم حتی
بشنیدن سخنان حق او رغبتی نخواهند داشت. آیا جایز است که در مقام نصیحت
پسری سخن خود را بادشنام و ناسزا در باره پدر او آغاز کنید؟ بهوش باشید و در
این هوای مه آلود باچشم نزدیک بین و بازوی لرزان قلب مادر و یا پیشانی فرزندان
خود را آماج تیر خطا قرار ندهید.

اگر خدای نخواسته با وسوسه اهریمن خودپرستی چنان می‌پندارید که تاریخ
جهان افتخار این مخالفت و شهرت را برای اولین بار بنام شما ثبت خواهد کرد بدانید
که در دفتر کهنه روزگار این بحث تازه نیست و میتوانید سرگذشت و سرنوشت اینگونه
طفیانها و عصیانهای ادبی را از تاریخ ادبیات هر کشوری بی‌رسید و جواب بشنوید و
آنگاه در باره خود نیز داوری کنید.

دانشمندان گرامی دو باره روی سخن را بشما که در این
مجلس حاضرید بر میگرددانم و تمنی میکنم با توجه به سوالی که خواهم
کرد بر من منت بگذارید. آیا گوینده و نویسنده عقاید و عباراتی را که اینک نقل
میکنم میشناسید:

سرمدت
دو همراه

« شاعری مکتب بد اخلاقی است »^۱ شعر با خرد سازگار نیست «^۲ من از کار خنده آور مردمی در شکستم که عمداً دست بشیوه‌ای زدماند که نتوانند مقاصد خود را بدرستی و آسانی بیان کنند.»

سروران من امروزها گوش شما بجدی باینگونه عبارات آشناسده است که شاید فوراً گمان برید من آنها را از مقالات بعضی از روزنامه‌ها و مجلات تهران در این چند سال و چند ماه اخیر استخراج کرده‌ام. ولی چنین نیست.

جمله اول که شنیدید خلاصه عقاید مردی است انگلیسی بنام «استفن گاسن»^۱ که چهار قرن پیش و بسال ۱۵۷۹ میلادی در باره شعر و شاعری لب بناسزا گشود. و دو عبارت دیگر از «آنتوان هودار دولاموت»^۲ فرانسوی است که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم میلادی میزیست. امیدوارم در باره این دویاغی انکار پیشه نیز که دیربست لب از گفتار فرو بسته‌اند باشتاب و بیرحمی داوری نفرمایید و اوضاع زمان و محرومی آنها را از سرهایه ذوق و هنرمندی عذرخواه آنان بدانید. استفن گاسن از کسانی بود که در تاریخ انگلستان بنام «پوریتن» خوانده میشوند و عقاید آنان از حیث خشکی و پای بندی. بظاهر احکام دینی و مخالفت با امور ذوقی بافکار کسانی شبیه بود که در ایران بنامهای مختلف از قبیل قسری و متعصب و زاهد ظاهر پرست و مدعی غافل از اسرار عشق و مستی و غیره معروف بودند. زبانهای نیز که با نشر عقاید این طایفه بر شعر و هنر انگلستان وارد آمد مشهور است. گذشته از این در سده شانزدهم و هفدهم که عهد رستاخیز معنوی و دوره تحول عظیم ادبیات انگلیس بود شعر و شاعری مورد توجه خاص قرار گرفته و این افتخار دیگک حسد مخالفان و مدعیان حمایت از اخلاق حسنه و خاصه بیخبران از رموز هنرهای زیبا را بجوش آورده بود.

نغمه مخالفی نیز که يك قرن بعد در طبله ساز بد آواز «لاموت» فرانسوی بیچید ظاهراً با انگشت آن بیچاره ولیکن با مضراب حوادث و علل اجتماعی و در

بزم افسرده شعر آن روز فرانسه نواخته میشد. زیرا دیرگاهی بود که بین پیروان ادباء قدیم یونان و روم و طرفداران برتری معاصرین برقدما و همچنین میان اهل ذوق و ارباب علم نزاع بزرگی در گرفته و کرد و غبار اعتراض و انتقاد وطنز پهنه پهناور سخن را تیره ساخته بود. از سوئی در نتیجه رواج فلسفه « دکارت »^۱ فرانسویان در هر مقوله ای ب جستجوی برهان عقلی افتاده بودند و مزاجهای افراطی این بحث را تا سرحد لطیفه های نهانی « که شعر از آن خیزد » میکشاندند* از سوی دیگر شعل پرفروغ آثار و هنرهای یونان و روم قدیم هنوز بر دل و جان شیفتگان زیبایی پرتو فشانی میکرد و با آنکه منطق و تجربه در اثبات تفوق متأخران بر پیشینان میکوشید ولی در دیده اغلب هنردوستان هنوز سحر فرانسوی با معجزه یونانی یارای پهلوی زدن نداشت. در این کشمکش پهلوانان نام آوری مانند « راسین »^۲ و « بوالو »^۳ و « لافونتن »^۴ از طرفی و « پرولت »^۵ و « فونتئل »^۶ و « سنت او رموند »^۷ از طرف دیگر دست و پنجه نرم کرده و بجائی نرسیده جان بجان آفرین سپرده بودند.

در چنین گیروداری که هنوز تند باد انقلاب فکر و ذوق در دامنه های آلپ بسختی میوزید و چند صباحی میدان از حریر قوی دست خالی بود لاموت اسب دعوی میناخت و سر سرسام گرفته را بر در و دیوار میزد و اشتلم میکرد. اما این کشمکش دبری نپائید. عاقبت حق مطلب ادا شد و هر دو گروه سر بفرمان داور انصاف نهادند. شعر و شاعری نیز پایدار ماند بزودی « ولتر »^۸ پدید آمد و شعر فرانسه رونق نوینی بخشید و لاموت از زبان « روسو »^۹ جوابها و هجوها شنید. از آن روز تا کنون نیز چشمه زاینده ادبیات فرانسه خشک نشده است و گویندگانی

۱ - Descartes ۲ - Racine (Jean) 1639 ۳ - Boileau (Nicolas) 1639-1711 ۴ - La Fontaine (Jean de) 1621-1695 ۵ - Perrault (Charles) 1628-1703 ۶ - Fontenelle 1657-1757 ۷ - Saint-Evremont 1610-1703 ۸ - Voltaire 1694-1778 ۹ - Rousseau (Jean-Jaques) 1712-1778

* - لطیفه ایست نهانی که عشق از آن خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است

مانند «لامارتین^۱» و «هوگو^۲» و «وینی^۳» «بودلر^۴» و «رمبو^۵» و «پوال والر^۶» و «کلودل^۷» آتش آسمانی شعر را در سینه خود و هم میهنان فروزان نگاه داشته‌اند.

امروز هم فرانسویان هنگام یاد از لاموت روان آزرده او را با عذرهای مقبولی شاد میکنند و میگویند: بر او رحمت آرید زیرا گذشته از اینکه یکی از فرزندان نفرین کرده دوره تحول بود و با آنکه خودش در اوایل حال شعر میگفت از موهبت ذوق سلیم نصیبی نداشت و درست مانند مرد نایبانی که در باره رنگ گلها اظهار عقیده کند او هم از رموز شعر سخن میراند.

در باب شکست و رسوائی همکار انگلیسی لاموت یعنی «استفن گاسن» نیز که ذکرش گذشت همین بس که بگوئیم آن بیچاره هم تالب با اعتراض کشود خامه توانای «سیدنی^۸» در رساله دفاع از شعر مثبت بردهانش کوفت و «اسپنر^۹» در کتاب موسوم به «شاعر انگلیسی» شاعری را هم پایه بیغمبری و برتر از همه علوم شمرده^{*} خدای انگلستان نیز خاموش نشست زیرا در همان روزها آتش فشان طبع «شکسپیر^{۱۰}» بزرگ خروشیدن گرفت و پس از وی نیز تا امروز ملت انگلیس با شکسپیر و شعرای بزرگ دیگر مانند «شلی^{۱۱}» و «تورد بایرون^{۱۲}» و «کیپلینگ^{۱۳}» همچنان نرد ارادت میبازد.

ناگفته نگذارم که منظور من از اشاره باین دو مثال تطبیق کامل اوضاع ادبی انگلیس و فرانسه قرون ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ با اوضاع امروزی ایران نیست بلکه

۱ - Lamartine (Alphonse de) 1790-1869 ۲ - Hugo (Victor) 1802-1885
 ۳ - Vigny (Alfred de) 1797-1863 ۴ - Baudelaire (Charles) 1821-1867
 ۵ - Rimbaud (Arthur) 1854-1891.
 ۶ - Valéry (Paul) 1871 ۷ - Claudel (Paul) 1868 ۸ - Sidney (Philip) 1554-1586
 ۹ - Spencer (Edmond) 1552-1599
 ۱۰ - Shakespeare (William) 1554-1616 ۱۱ - Shelley 1792-1822
 ۱۲ - Byron 1788-1824 ۱۳ - Kipling (Rudyard) 1865.

یش و بستی بست صف کبریا بس شعرا آمد و پیش انبیا

مقصود نشان دادن نمونه‌ای از انحرافهای ذوقی و طغیانهای فکری در ادوار تحول و اشاره بسرنوشت رقت انگیز مظاهر این انحراف میباشد .
در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد



پس اگر در ایران فقط گاهگاهی سخن از بهبودی شعر و شاعری
آینده ادبیات
می‌رود دور نیست که فردا در بارهٔ بهبودی بودن ادبیات و همهٔ
هنرهای زیبا نیز زمزمه‌هایی بگوش برسد زیرا دامنهٔ این بحث که تازه آغاز شده
است دراز است . ولیکن شکی نیست که تا جهان برجا و تاهنگامهٔ حتی پیاست آدمیزاد
برای بیان دردها و آرزوها و امیدها و شادی‌ها و غمهای خود با هنر و ادب سروکار
خواهد داشت و این چنگ دلاویز و تسلی بخش را هرگز از کف نخواهد هفت .
البته ممکن است که با دیگرگون شدن اوضاع زندگی آرزوهای دیرین برآورده
و دردهای کهن فراموش شوند ولی بی درنگ رنجها و خوشیهای دیگری جای آنها را
خواهد گرفت و اگر دست حوادث و سائل امروزی بیان لذت و الم را از ما بگیرد
و سائل دیگری را جانشین آنها خواهد کرد .

کسانیکه خیال میکنند با پیشرفت علوم طبیعی و ریاضی ادبیات و هنرهای
زیبا از گیتی رخت بر خواهد بست بخطا می‌روند زیرا حکمتی که در نهاد آدمیزاد
خودپرست مهرپدزی و مادری را وسیلهٔ بقاء نسل انسانی کرد آرزوهای دور و دراز
هنرمندان و شوق رسیدن بکمال و جمال را مقدمه و محرك پیدایش هر پیشرفتی در علم
و صنعت قرار داد و اگر چنین نبود هیچ مخترع و کاشفی آرام و آسایش خود را که
عقل و اعتدال بر آن حکم میکند برهم نمیزد و در آرزوی درک نکته‌ای و یا کشف
محمولی خور و خواب را بر خود حرام نمیساخت . در اینجاست که عقل و عشق و
علم و هنر بهم میرسند و روابط محکم بین خیال و عمل و خواهش و کوشش
پدیدار میگردد و هنرمند و عالم در کار یکدیگر بدیدهٔ احترام و آشنائی و
یگانگی مینگرند .

آشکارا باید گفت که امروز غالب ایرانیانی که پی‌بیاطن تمدن
و فرهنگ اروپائی نبرده‌اند در این اشتباهند که اروپائیان طومار

زهر و باد زهر

معنویات و تفکرات و تخیلات را بکباره درهم پیچیده و صرفاً در دریای مادیات و زندگانی بهیمی غوطه میخورند. از اینرو گروهی بیم آن دارند که ملت ایران باتوجه بادیات دنیای معاصر از اوج روحانیت بحضیض حیات پست حیوانی بگراید، غافل از اینکه بر فرض محقق بودن چنین وضعی در اروپا با بزرگترین عاملی که امروز در مغرب زمین بنفع معنویات با مادیات درجنگ است همان ادبیات میباشد و ایران که امروز ناگزیر ظواهر تمدن اروپا را فرا میگیرد اگر از توجه بفرهنگ اروپائی سرباز زند برنوشت کسی دچار خواهد شد که جام زهر را بی تأمل بر کشیده و از خوردن پاد زهر خودداری کند.

البته در این تمثیل جای مناقشه نیست و بی شک هرگونه عقیده زهریاشی که در شاهراه مدنیت جدید دست و پای ما را دچار تشنج کند بمراتب کشنده تر و جانکزاتر از زهریست که داروگر تازه کار علم و صنعت در شربت آسایش اروپائیان فرو چکانده است.

اکنون باید دید ملت ایران در این دوره تحول چه وظائفی دارد و چگونه میتواند در چنین برزخ پر آشوبی اجبار را با اختیار و اقتباس را با ابتکار بیامیزد تا در ضمن همرنگی با جمعیت ملل شخصیت فکری و ادبی و خصوصیات قومی خود را از دست ندهد.

هزار نکته باریکتر
زمو اینجاست

در اینجا دشوارترین بحثها بمیان میآید و از مختصر لغزش افراط زیان مقایسه های غلط و یا تعصب بیجایانهای بی شمار میزاید. چنانکه در پیش گفته شد بزرگترین خطری که امروز ارکان فکر و ذوق ایرانیان را می لرزاند همان داوری های سطحی در خصوص ادبیات ایران و اروپا و عقاید ناسنجیده است که در پیرامون آن دو و با بعنوان دفاع و انتقاد از آنها برزبانها میگذرد.

غالباً کسانی که آثار ادبی زبان فارسی و زبانهای خارجی را میسنجند لزوم توجه بکیفیات زمانی و مکانی را فراموش میکنند مثلاً هنگامیکه از خواندن آثار گویندگان و نویسندگان نامی قرن نوزدهم و بیستم اروپا لذت میبرند در صدد مقایسه آنها با گویندگان و نویسندگان بزرگ ایرانی که لااقل شش هفت قرن پیش از این میزیسته اند

برمیآیند و چون احساسات و عواطف حاکی از روحیات قرون جدید را در آثار خارجی بیشتر و در آثار قدماء خودمان کمتر میبینند لب بنکوهش قریحه ادبی ملت ایران میکشایند زیرا از رودکی قرن چهارم هجری توقع دارند که مانند «پول وورلن»^۱ قرن نوزدهم میلادی مغالزه کند و از بیهقی چشم دارند که مانند «میشله»^۲ تاریخ بنویسد. میخواهند محمد عوفی در نوشتن شرح حال شاعران از حیث تحقیق و تتبع و تحلیل و تجزیه و انتقاد روش «سنت بوو»^۳ و «بیلینسکی»^۴ و «برونتیر»^۵ و «لانس»^۶ را بکار بندد و عمید زاکان در انتقادهای اجتماعی با «آنا تول فرانس»^۷ و «برنارد شاو»^۸ برابری کند همه این توقعات نابجا ناشی از این است که مقتضیات گوناگون ادوار مختلف ادبی و رابطه مقدمه و نتیجه را در ادبیات فراموش میکنند و بعبارت دیگر درهمه حال و درهمه جا از همه کسی همه چیز میخواهند.

البته برای مقایسه صحیح کافی نیست که کسی آثار ادبی ملتی را در زمان معینی با آثار ادبی ملت دیگر در همان زمان بسنجد زیرا اصل عمده در چنین سنجشی برابر بودن و یا نزدیک بودن و یا مربوط بودن اوضاع و احوال و طرز زندگانی و طرز فکر دو قوم با یکدیگر است و دو ملت ممکن است از این جهات در زمان واحد فرسنگها از هم دور باشند.

بسیاری از اعتراضاتی که امروز بادیات ایران میشود از این غفلت ها و اهمالها آب میخورد و البته غالباً عدم معرفت کافی بحقیقت ادبیات ایران و بیگانه و بفرموده مولوی «آفت ناشناخت»^{*} هم مزید بر علت میگردد.

آیا تنها ایرانی ملاحظه جوانی که مدیحه سرائی را مخصوص شاعران ایران دانسته و ادبیات ایران را از این جهت مورد ملامت قرار میدهند فراموش میکنند که نه تنها در میان اغلب ملل قدیم بلکه در اروپای آزاد منش نیز تازمانی که

۱ — Verlaine (Paul) 1844 — 1896 ۲ — Michelet (Jules) 1798 — 1874 ۳ — Sainte — Beuve 1804 — 1869 ۴ — Bieliniski ۵ — Bruntiere ۶ — Lanson ۷ — Anatole France ۸ — Bernard Shaw

* تو بر بار و ندانی عشق باخت / آفتی نبود بتر از ناشناخت

دربار های پادشاهان و امرا تنها یناهکاه علم و هنر بود شاعران و نویسندگان برای تأمین آسایش و یا بمنظور دفع شر از مدیحه پردازان خود داری نمیکردند.

نه تنها شکسپیر بزرگ و اسپنسر و «گورنی»^۱ و راسین در باره پادشاهان نام آوری مانند الیزابت و لوئی چهاردهم مدیحه های پرداختند بلکه با صرف نظر از مثالهای معدود و نادر چه در فرانسه و چه در آلمان و روسیه و انگلستان و ایتالیا هنرنویسندگان و متفکر و شاعر و فیلسوفی با مدح و یا خوش آمد گوئی و یا اهداء و تقدیم آثار خود راه تقریبی بدربار پادشاه و یا مجلس شاهزاده و بزرگی میجست و حتی اگر میخواست خود را از حمایت دربار مستغنی سازد دست توسل بدامان پاپ و یارو حانیان با نفوذ میزد.

گذشته از این نه در مشرق و نه در مغرب زمین مدح و تملق تنها عادت شاعران و نویسندگان نبود. هنگامی که مرد توانائی روز را شب میگفت همه مردم و همه درباریان در نشان دادن ماه و بر وین بر یکدیگر پیشی میگرفتند ولی گفته های آنان برخلاف نوشته های گویندگان و نویسندگان بر صحائف کارنامه روزگار ثبت نمیشد و مدرك و سندی برجای نمی ماند. تاریخ ادبیات ملل گواه است که فقط از آن روزیکه تشویق و عنایت جامعه نسبت به ارباب فضل و هنر جانشین حمایت ارباب قدرت شد مدح سلاطین و بزرگان منسوخ گردید و شاعران و نویسندگان که در هر حال نیازمند به مشوق و مدافعند روی سخن را از ارباب دولت با افراد ملت متوجه ساختند.

نمونه دیگری از اعتراضات اینست که میگویند شاعران ایران شکوه
 آیاتکات از روزگار
 مخصوص هنرمندان
 ایران است؟
 و ناله را شعار خود ساخته بانگ کوهش روزگار و اشاره به بیوفائی
 و ناپایداری آن مردم را بستنی و تنبلی و بدبینی و هوسرانی و باده کاری

کشانده اند.

این هتراضین شاید چنان پنداشته اند که گویندگان و نویسندگان اروپا دنیا را بهشت موعود و اهل دنیا را فرشتگان بی عیب و نقص خوانده زندگانی را جاودانی و حیات انسانی را فارغ از دغدغه نگرانی و پریشانی و پشیمانی شمرده اند

چنین تصویری و چنان ادعائی پایه‌ای جز عدم معرفت بروحیات و افکار و عواطف بشری اعم از آسیائی و اروپائی نتواند داشت.

آدمیزاد از روز نخست فراخور تصورات و نیازمندیهای خود کمال مطلوبی فرض کرد و چون خود را همواره از آن دور دید متناسب ساختمان بدنی و روحی خود احساساتی حاکی از امیدواری یا نومیدی، صبر و یا بی‌تابی خوشبینی و یابدبینی ظاهر ساخت و غالباً نفرینها و نکوهشها بیش از ستایشها و آفرینها فرزندان آدم را بنقائص موجود و لزوم رفع آنها متوجه کرد. البته در چنین جهانی ارباب ذوق و هنر که حساسترین و باریک بین ترین افراد خانواده بشری هستند عیب‌ها و زشتی‌ها و زبونیها را مانند زیباییها و هنرها و لطافت‌ها زودتر و بهتر از دیگران در می‌یابند و بگردار آئینه روشن نقش خوب و بد را در برابر بینندگان می‌نهند چه با ناله‌های جانگداز و حتی فریادهای یأس و یزاری نویسنده‌گان و شاعران هر دان کار را بچاره جویی بر انگیزنده و بدین طریق معنی «در نومیدی بسی امید است» آشکار گردیده است.

صاحب نظران دانند که در ادبیات دنیا از قدیمترین آثار تا جدیدترین ^{بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است} آنها حزن و ملالی نهفته است که حاکی از شوق نهانی و وصول بکمال و مبنی بر مصلحت اجتماعی و فلسفی و ادبی خاصی میباشد. همچنانکه داروگر دانا تلخ و شیرین و زهر و تریاق را بهم می‌آمیزد و شربت‌ی علاج بخش می‌سازد دست طبیعت نیز برای گرداندن دستگاه عظیم اجتماع از دوی منفی و موجب که یکی بیزاری و ناخرسندی و مشکل پسندی هنرمندان آرزو پرست و دیگری خوشبینی و امیدواری و نشاط مردان عمل باشد بحد مساوی استفاده میکند.

در میان اقوام جهان عزم و اراده و کوشش ملل انگلیس و روس و آلمان سرمشق و ضرب المثل است با اینهمه شاید در ادبیات هیچ ملتی باندازه ادبیات این ملل افکار حزن‌آمیز پیدا نشود. مگر در آثار شکسپیر و «گوته»^۱ جانگدازترین فریادهای روح انسانی بگوش نمیرسد؟ مگر انگلستان و آلمان مهد پیدایش ادبیات «رومانتیک»

با آنهمه سرمایه درد و اندوه و وصف و برانه ها و گورستانها و نا کامیها و نومیدیهاییست؟ مگر نمره های وحشت زنا و نفرین های زهریبار « هاملت »^۱ شکسپیر مانع از این شد که انگلستان « ماصر شکسپیر در نبرد دریائی »^۲ « آرمادا »^۳ پیروزمند شود و سیطره خود را بر جهان بگستراند یا مگر وصف نا کامی « ورتر »^۴ و حیرت و عصیان روحانی « فاوست »^۵ گونه سد راه تشکیل وحدت ملی آلمان گردید؟

حس رحم و شفقت بی مانند ای که مایه افتخار و امتیاز ادبیات روسیه است بیش از هر چیز مرهون ناله های اندوهباری است که نویسندگان و گویندگان روسی هنگام توصیف بدبختیها و تیره روزیهای بیچارگان از دل دردمند بر آورده اند. شاعر نامدار روسی « پوشکین »^۶ با آنکه خوش بینی را شعار خود ساخته بود می گفت: « سرودهای شاعران بزرگ و دختران نو خاسته ما آمیخته بانده است اما شنیدن این نغمات حزن انگیز برای مالذتی بی پایان دارد... »

در آن روزگار نیز که سپاهیان فرانسه زیر فرمان « ناپلئون اول » از پیرنه تا مسکو و از وادی نیل تا بلژیک و هلند می تاختند « شاتو بریان »^۷ در داستان « رنه »^۸ می نوشت: « در هر کشوری ترانه های طبیعی انسان غم انگیز است - قلب ما بسان سازی ناقص و مانند چنگیست که چند تار آن گسیخته است و چون بنخواهیم از این چنگ نغمه شادی برآوریم باید زخمه بر تارهای مخصوص بیان غم و اندوه بزنیم. »

شاتو بریان چنان میگفت و پیش از او « کورنی » و « راسین » و سایر پیشوایان سبک کلاسیک نیز با آنکه رعایت وقار و اعتدال در بیان احساسات را خمیر مایه صنعت میدانستند غالباً داستانها را که حاکی از سرگذشت غم انگیز پهلوانان عشق و وظیفه بود موضوع نمایشنامه های خود قرار میدادند و با ایجاد حزن و رقت در قلوب تماشاگران بتهدیب و تزکیه نفوس میکوشیدند. مولیر هم که جهانی را می خنداند با تازیانه هائی که

۱ - Hamlet ۲ - Armada ۳ - Faust ۴ - Pouchkine
 (Alexandre) 1799-1837 ۵ - Chataubriand 1768 - 1847
 ۶ - René

در نمایشنامه های فکاهی بر سروروی خود خواهی و آرزو و دروغ و رشک و دورویی
میزد زهر خندها در گفتار خود نهفته داشت .

مگر در ادبیات عهد جاهلیت عرب که وصف مردانگی و دلاوری پهلوانان موی
بر تن شنوندگان راست میکرد رثاء و ندبه و زاری بر ریع و اطلال و دمن تاب و توان
از دلها نمیربود ؟

پس شاعران و نویسندگان ایران که با داشتن طبع حساس و قلب از برگ گل
نازکتر شاهد آنهمه مصائب تاریخی و آلام اجتماعی بودند چگونه میتوانند از بیان
درد ها و غم ها خاموش باشند و دم در کشند ؟ با این همه کسانی که در آثار سعدی
و حافظ جز فریاد و فغان و نومیدی نمی بینند چرا آنهمه پندهای راجع به کوشش
و پایداری و گذشت و وفاداری را فراموش میکنند ؟

مثال را انصاف بدهید آیا در بجهوه خونریزی مغول و ماتمزدگی و مایوسی
ملت ایران کدام وحی آسمانی نسلی بخشی بهتر از این چند بیت حافظ میتواندست
در دلهای افسرده آتش امید برافروزد :

یوسف کما گشته باز آید بکنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

هان مشونومید چون واقف نه ای ز اسرار غیب

باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

در بیابان گربشوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار مفیلان غم مخور

گرچه منزل بس خطرناکت و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کورانیست یابان غم مخور

در مقام مقایسه ایراد های دیگری نیز بر ادبیات ایران میکنند
مثلاً میگویند در آثار ادبی فارسی تنوع از حیث شکل و معنی
بسیار کم است و تقلید بر تصرف و اغراق بر تناسب و تکلف

آیا ایراد های دیگری
نیز بر ادبیات ما وارد
است ؟

و تصنع بر ساده گوئی و عشق مجازی و ساختگی بر عشق طبیعی و حقیقی و زیور و پیرایه بر زیبایی و لطف واقعی غلبه دارد.

همچنین گفته میشود که شاعران و نویسندگان ایران بوصف مناظر طبیعی و دقایق مربوط به عواطف انسانی از لحاظ روانشناسی آنچنانکه باید توجه نکرده‌اند و از اهمیت تمثیل و تجسم وقایع و فن نمایش غافل بوده‌اند. گروهی نیز از مشرب عرفانی غالب ارباب ذوق ایرانی سخت برآشفته‌اند.

شماره کسانی هم که بگمان خود ادبیات فارسی را از حیث ضعف جنبه اجتماعی و ندرت اشارات راجع به مین پرستی و مناعت و غرور ملی نمی دست می‌بندد و نکوهش میکنند کم نیست.

اغلب این ایرادات ناشی از عدم اطلاع و معرفت کافی بتاریخ و حقیقت ادبیات و کاملاً غیر وارد است. بعضی از آنها که از مقایسه سطحی و نادرست بین ادبیات ایران و خارجه حاصل شده است پس از تأمل شایان و آشنائی با سابقه سیر و تحول ادبیات خارجی از میان میرود زیرا همان کیفیاتی که خاصه و یا عیب منحصر ادبیات ایران شمرده میشود در ادبیات کشورهای بیگانه نیز مشهود میگردد. پس از تجزیه و محاکمه صحیح مطالبی باقی میماند که صحت آنها را منکر نمیتوان شد ولی اگر در چگونگی و دلایل وجود آنها نیز دقت شود معلوم میگردد که اگر در ادبیات گذشته ما نواقصی از حیث دور افتادن از کمال ممکن و نگاهل نسبی موجود است مسئول آن تاریخ ایران است نه ادبیات ایران.

مثلاً انکار نمیتوان کرد که فن نمایش بمنظور تقلید حوادث واقعی و یا خلق و تصور وقایع در عالم خیال و تصویر آنها در خارج جز در مراحل ابتدائی و کاملاً عامیانه در ایران رواجی نداشته است لیکن پس از درک موجبات ترقی این فن در اروپای پیش از قرون وسطی و بعد از آن و باتوجه بموانع پیشرفت آن در ایران خاصه بعد از اسلام بخوبی ثابت میشود که در اینگونه مباحث هم ادبیات گذشته ایران را باسانی مقصر نمیتوان شناخت.

اعتراضاتی که بعضی از آنها را شمردم باید هر يك در جای خود مورد بحث و مطالعه کامل قرار گیرد و پس از تحقیق کافی جواب آنها داده شود و اگر من بیم آنرا نداشتم که شما در این محضر شریف همه آن اعتراضات را کنار گذاشته و اطناب مرا مورد اعتراض قرار دهید عقاید و دلالتی را که در باره هر کدام از آنها دارم بیان می‌کردم و اگر در آینده مجال باشد قیام باین واجب را از وظائف خود خواهم دانست زیرا معتقدم که یکی از جهات سرشکستگی ادبیات کنونی ایران و بزرگترین علت حس تحقیر و انکاری که در بعضی از کوته نظران نسبت بمواهب ادبی قوم ایرانی پدید آمده است اینگونه ایرادات کور کورانه است.

نا گفته نماند کسانی هم که بی محابا در طریق انکار قدم می‌زنند باید هر چه زودتر خود و دیگران را بشناسیم و باسانی اظهار عقیده میکنند آنها هم هستند که ادبیات ایران را بخوبی نمی‌شناسند و در باره ادبیات اروپا نیز جز نمونه های شکسته بسته و یادگار های جسته گریخته ای از معاشرتهای زمان توقف در فرنگ و یا تماشاخانه های مخصوص بیگانگان در پس کوچه های پایتخت های مغرب زمین چیزی بدست ندارند و یا کسانی میباشند که بعضی از ترجمه های نارساو پیریشان و یا مطالعات و یادداشت های نفنن آمیز بی نظم و ترتیب را اساس دعاوی ست خود قرار داده اند.

پس اگر معرفت اولین شرط احراز حقیقت است ملت ایران هر چه زودتر باید در صدد شناختن خود و دیگران بر آید و تا این مهم انجام نگیرد ادبیات ما مانند سایر امور بازیچه عقاید افراطی و تفریطی از قبیل حقیر شمردن خود یا دیگران و یا غلو در حق یکی از این دو خواهد بود. بدیهی است که اگر در جاده معرفت با چشم باز و فکر بیدار قدم زنیم خود شناسی و بیگانه شناسی هر دو مؤید یکدیگر خواهند شد و با شناختن خود بوسیله دقت در احوال دیگران و با شناختن دیگران در ضمن رجوع باحوال خود بحقیقت مطلق انسانی نیز که ادبیات همه ملل پرتوی از آن است پی خواهیم برد.

-۳-

بسیوی آینده

بجمل آنچه در پیش گفته شد این است که خواه در مقام قضاوت
 گذشته برای ما کافی تنها افتخارات ادبی نفس الامری و خواه در ضمن مقایسه نقص مهمی که حاکی از ضعف
 نیست قریحه ادبی و استعداد فکری و ذوقی ملت ایران در روزگار گذشته
 باشد مشهود و نمیکردد اگر ادبیات دیروزی ما از پدید آوردن بعضی از انواع و آثار
 محروم مانده سبب آن وجود موانع و فراهم نبودن مقتضیات بوده است، حتی میتوان
 گفت که ادبیات ایران چون احتیاجات روحی پدران ما را بخوبی بر میآورد و کاملاً
 متناسب با اخلاق و عقاید و طرز زندگانی آنان بوده هیچگونه بحثی بر آن وارد نیست.
 همچنین نباید فراموش کنیم که قسمت بزرگی از این آثار چون سر و کار با عوالم جاودانی
 و عواطف و حالات تغییر ناپذیر انسانی دارد مانند غزلیات حافظ و رباعیات خیام همواره
 ورد زبان و زبان حال ایرانیان و جهانیان خواهد بود.

ولیکن با همه این افتخارات نمیتوانیم ادعا کنیم که ادبیات دیروزی
 صد در صد برای بیان افکار و آرزو ها و تصویر حیات امروزی ما کافی
 و وافی می باشد.

در ادوار گذشته هر فرد فارسی زبان که با ادبیات آشنائی داشت فراخور مسلك
 و مشرب و آئین زندگانی بانوع مخصوصی از آثار ادبی مأوس میشد و غالباً نمونه و مثال
 خارجی توصیفاتی را که شعراء و نویسندگان از نشأ های گوناگون اجتماعی و اخلاقی
 میکردند بچشم میدید.

مثلاً کسی که در عالم طریقت قدم میزد همینکه در غزلهای مولوی از پای کوبی
 و دست افشانی و خروش های مستانه اشارتی می شنید بیشتر از يك تن ایرانی عرفان
 دوست امروزی منقلب و متوجه میشد زیرا خود او بقول اروپائیان در عوالم عرفانی
 « زیسته » و بارهادر مجالس ورود و سماع صوفیان راه یافته « نمره ها زده » و « وقتها
 خوش داشته » بود. برای چنین کسی هر غزل و هر بیت و هر کلمه ای معنی دیگر

داشت و حکایت از سرگذشتی و اشاره بیک امر واقعی میکرد. چنانکه از روحانیان مسیحی نیز کسانی که دم از تهذیب نفس و تعذیب جسم میزدند و باین گفتار عمل میکردند معنی سخنان و چگونگی حالات پاسکال را در این مورد بهتر از ناز پروردگان درباری در می یافتند زیرا خود آنان نیز سالها در دیرهای تار بک معتکف شده و جامه های خشن پوشیده بودند و اگر می شنیدند که پاسکال در راه ریاضت زنجیر سرد آهنین بر پیکر برهنه می بست بآسانی باور میکردند.

همچنین وصفی که فردوسی از صف آرائی ها و جنگهای تن بتن و نبرد همگروه و نیزه بازیها میکرد در مرد لشکری دیروز هیجان خاصی ایجاد مینمود زیرا خود آن مرد منظره میدان نبرد را آنچنانکه فردوسی نشان میدهد بارها بچشم دیده و تماشاگر و بابازبگر این میدان شده بود.

بزم هائی هم که نظامی در منظومه های عاشقانه میآزاست و طرز گفت و شنود و پیغام و رفتاری که برای دلدادگان می اندیشید با صرف نظر از اغراق ها و شاخ و برگهای شاعرانه چندان دور از عادات و آداب زمانهای گذشته نبود خلاصه آنکه ادبیات گذشته ما بازندگانیشین هم آهنگی داشت.

ولی ایرانی امروز بهمان اندازه که باشنائی با طرز فکر و چگونگی ادبیات معاصر ما باید
احوال پدران خود نیازمند است، حتی بیشتر از آن، بوصف حالات بازلدگالی حاضر ما
هم آهنگی کند
و تصویر اوضاع و بیان روحیات کنونی خود احتیاج دارد.

این تکتکه مسلم است که در برابر چشم و روح ما زندگانی مادی و معنوی رنگ و معنی دیگر گرفته است و آثار این تغییر ناگزیر باید در عالم ادبی و هنری ما ظاهر شود. اگر بخواهیم بهنر و ادب گذشته خود اکتفا کنیم غالب لذتها و آرزوهائی که برای پیشینیان ما کاملاً طبیعی و حقیقی بود برای مامصنوعی و مجازی خواهد شد.

اگر خواستاریم که ایرانی امروز بادیات راغب ترو از برکات و نوازش های خداوند فیض و الهام و امید و تسلی بهره مندتر شود باید کودالی را که بین عواطف و افکار دیروزی و امروزی دهن باز کرده است هرچه زودتر پرکنیم. ادبیات معاصر

ما باید آئینه زندگانی حاضر ما باشد تا اگر نقش زیبایی در آن دیدیم شادمان شویم و اگر تصویر ناپسندیده‌ای مشاهده کردیم بجای شکستن آئینه در صدد اصلاح وضع خود برآئیم .

در زمانهای پیشین ادبیات مانند علوم اختصاص بصنف معینی داشت که طبقه ممتاز و یا خواص قوم نامیده میشدند و چون سر نوشت آثار ادبی بسته برد و قبول و مخالفت و با حمایت آنان بود نویسندگان و شاعران غالباً در خور مشرب و مرام و فکر و سلیقه آنان سخن میگفتند . ولی از روزی که بیرکت معجزه « گوتنبرگ »^۱ باران علم و ادب در شهرها و دهکده‌ها بیدریغ بر کاخهای با شکوه و کلبه‌های محقر بیکسان باریدن گرفت و بتدریج خواندن و نوشتن حق و تکلیف همگانی شد ورق برگشت و ادبیات مورد احتیاج و استفاده همه افراد ملت واقع گردید . گویندگان و نویسندگان نیز ناگزیر شدند در گفتار خود با آمیختن سادگی بیان و لطف معنی چنان هنرنمایی کنند که هر خواننده با ذوقی از هر طبقه و صنفی باشد بتواند از آن لذتی ببرد و بهره‌ای برگیرد .

باید انضای زمان
و احتیاج زبان را
دریابیم

در اینجا بود که آسان نویسی دشوارترین کارها شد و راز صنعت سهل و ممتنع بوجهی دیگر آشکار گردید بعضی از گویندگان پیشین ما هم که سعدی سرآمد آنان میباشد با آنکه الزامی نداشته‌اند این نکته را بخوبی دریافته و بکار بسته‌اند و بهمین جهت آثار خود را ورد زبان خاص و عام ساخته و سرمشق گرانبهایی بدست آیندگان داده‌اند .

ادبیات کنونی ایران نیز چنین وظیفه دشواری در پیش دارد و تنها با انجام آن خواهد توانست شایسته عنوان ادبیات ملی بمعنی حقیقی و معاصر شود .

البته نمیخواهم بگویم که نویسندگان و گویندگان امروز با استقبال غزلهای سعدی و تقلید از گلستان و بوستان او بر مشکلات چیره خواهند شد بلکه منظور

اینست که اگر مانند سعدی اقتضای و احتیاج زمان و زبان را دریابند درد جدائی بین مردم و ادبیات را چاره خواهند کرد و مرغان رمیده را بار دیگر بشاخسار ذوق و هنر خواهند کشاند.

نکته باریک و جان کلام در اینجاست که چگونه میتوان نظریه همکاری ادبی بین المللی و فواید آن با حفظ افتخارات دیرین، ادبیات نوی پدید آورد و با کدامین هنجار دلپسندی ممکن است نغمه‌های دیروز و امروز و فردا را در بزم جاودانی جهان هم‌آهنک ساخت؛ البته کسانی که در این باب فکر کرده اند هر کدام در خور سلیقه و مشرب خود جوابی برای این سؤال آماده ساخته‌اند. مثلاً شاید یکی از آن جوابها این باشد که ایرانی باید بحساب دارائی گذشته و امروزی خود رسیدگی کند و شاهکارهای ادبی گذشته را مانند آثار عتیقه گرانبها در کیسه برمه‌ری بگنجینه افتخارات بسپارد و برای امروز و فردا ادبیاتی مطابق احتیاجات جدید پدید آرد.

همچنین ممکن است گفته شود که چون امروز اروپائیان در علم و ادب برجهانیان پیشی گرفته‌اند مردم ایران در امور ادبی و سایر شئون زندگی باید صرفاً از کشورهای مغرب زمین پیروی کنند و از افکار و آثار گذشته خود تنها آنچه را که اروپائیان می‌پسندند نگاهداشته‌نی و باقی‌را فراموش کردنی بدانند. جوابهای دیگری نیز میتوان فرض و یا نقل کرد که از حیث معنی کمابیش در زمینه یکی از دو جواب مذکور باشد.

عیب بزرگ چنین جوابهایی این است که با وجود اشاره بیعضی از حقایق خطاهائی در بردارند و از لحاظ روانشناسی ادبی و اجتماعی هرگز صلاح نیست روح ملتی را با چنین تعبیراتی آزرد و افزوده ساخت. هیچ فرد و جماعتی راضی و قادر نیست که گذشته خود را یکباره فراموش نماید و یا اختیار قضاوت در باره آنرا بدیگری واگذار کند یا اینکه در عرصه آزادی فکر و جولانگاه خیال و اندیشه طوق تقلید از دیگران را برگردن نهد.

پس شاید مناسب‌ترین جواب این باشد که در زندگانی جدید جهانی که آسیا و خاصه ایران کهن سال باندازه اروپای جوان در فراهم آوردن آن

سهیم بوده اند ایرانی امروز نیز باید با چشم و گوش باز شرکت و با جهانیان همکاری کند.

اگر این قاعده کلی که ناظر به همه اوضاع اجتماعی و فردی است در مورد ادبیات نیز رعایت شود نتایج و فوایدی که ذیلاً بعضی از آنها اشاره می‌رود حاصل خواهد شد.

فرهنگ جهانی از آن همه جهانیان است
اول - ملت ایران با هیچگونه تجدد و تنوعی که اوضاع دنیای معاصر ایجاب کند مخالفت نخواهد کرد و تمدن جهانی را دارائی مشترکی خواهد دید که هر قومی از دیرباز در راه فراهم آوردن آن رنجی برعهده گرفته است و معتقد خواهد شد که هر ملتی در حال حاضر و آینده باید برای حفظ و آسایش این ثروت دنیائی صرف همت کند.

آینده و گذشته ما
بازمند یکدیگرند
دوم - چون در هیچ حال آینده از گذشته بی نیاز نیست بر شیفتگان ادبیات پیشین ایران مسلم خواهد شد که فارسی زبانان تنها با شرکت در جریانهای فکری و ادبی کنونی دنیا خواهند توانست که قدر و منزلت و فوائد پایدار معنویات ایران دیروز را بجهانیان باز نمایند. مثلاً هنگامی که ایرانیان از میزان عشق و علاقه ملل بیگانه نسبت با ادبیات قدیم و حتی اساطیر و افسانه های باستانی آگاه شوند تنها حکایات و روایات بعد از اسلام و بلکه ادبیات و داستانهای مذهبی قبل از اسلام را مانند تازه ترین آثار مورد بحث و تحقیق قرار خواهند داد و بهمان اندازه که توجه با آثار یونان و روم قدیم و قرون وسطی در تقویت و تحریک قریحه ادبی اروپای جدید سودمند افتاد ادبیات پر مایه و گرانبهای ایران قبل از اسلام نیز برای فکرهای جوان و ذوق های مستعد بهترین زمینه دست نخورده هنر نمائی و زاینده ترین چشمه الهامات ادبی خواهد گردید.

معجزه خوردید
« جنبه های ملی »
« و بین المللی ادبیات »
سوم - کسانی که میترسند قوم ایرانی در این گیر و دار خصوصیات ذوقی و اصالت فکری خود را از دست بدهد بهانه‌ای برای نگرانی نخواهند داشت زیرا وحدت مقصود هیچگاه مخالف با تعدد طرق و وسائل نیست و بلکه در غالب موارد مؤید و حتی مستلزم آن

است. تمدن حقیقی بشری مانند نور آفتاب مرکب از رنگهای مستقل و اجزاء مختلف میباشد و کمال هر قومی در این است که همواره رنگ و مایه اصلی و نابت خود را بتمام معنی دارا باشد و در همان حال با دیگران چنان هم رنگی و هم آهنگی کند که در آسمان ذوق و هنر جهانی معجزه خورشید مکرر شود.

در چنین آسمانی رنگ و بیرنگی و یا رنگ و هم رنگی اسیر یکدیگر نخواهند بود و روح یاک مولوی بر این شاهکار آفرین خواهد خواند. گونه آلمانی نیز که در ۱۸۲۷ هنگام گفتگو با دوست خود «اکرمان»^۱ ادبیات دنیائی را مجموعی از ادبیات ملل مختلف میخواند و شرط اصلی آنرا رعایت اعتدال در آمیزش عناصر ملی و بین المللی میدانست این آرزوی خود را برآورده خواهد دید.

چهارم - روزی که فرزندان ایران چشم و گوش خود را باز کرده و با وسعت نظر و علو خیال در عوالم ذوقی و معنوی ترجمه شاهکارهای خارجی واجب فوری است بنگرند افق بینش آنها پهناورتر خواهد شد و در سایه حس بگانگی نوجه بادیات سایر ملل را از مقوله تفنن و یا الزام اکراه آمیز خارج دانسته کاری سودمند و واجبی فوری خواهند شمرد. برای این منظور با کوششی فراوان دست بترجمه آثار بی شمار ادبی و فلسفی و علمی اقوام مختلف خواهند زد و بزودی عصر ترجمه را که مرحله ای بینهایت مهم و مقدمه ای بسیار واجب است در نور دیده وارد مرحله تصرف و ایجاد خواهند شد. در ضمن آشنائی با تاریخ فرهنگ و ادبیات کشورهای دور و نزدیک خواهند دید که ترجمه شاهکارهای ادبی چگونه حس رقابت مدوح و غبطه مطلوب خوانندگان کنجکار و مستعد را برانگیخته است.

همچنین باین نکته معترف خواهند شد که عصرهای ترجمه پیش آهنگ تمدنهای یونانی و لاتینی و ساسانی و اسلامی و مسیحی بوده و مخصوصاً در دو قرن اخیر دو ملت بزرگ روس و ژاپن با زبردستی بیمانندی از خیزگاه ترجمه برخاسته و در دریای افتخارات علمی و ادبی غوطه زده اند تا آنجا که سایر ملل بسیار متمدن امروزی نیز با آنها سرفرازی خود را از این کار هنوز بی نیاز نمیدانند.

تازه بتازه در ایران امروز غالباً این سؤال بخاطر هر شاعر و ادیب و نویسنده و محقق نو میگذرد که چگونه میتوان در طرز فکر و بیان تنوع و تجدیدی پدید آورد که متناسب با احتیاجات و روحیات زمان و موافق با سابق و سنن ادبی باشد و جالب توجه ایرانیان و بیگانگان گردد.

روزی ملت آلمان نیز چنین سؤالی میکرد و از «گوتفرید هردر^۱» این جواب را میشنید:

« آنچه را که بیگانگان پدید آورده اند فرا نگیرید ولی از آنان صنعت ابداع معانی و شیوه ابتکار دریان رایاموزید ».

آلمانیهای این سخن بر معنی را بکوش هوش شنیدند و پیاداش آن دامان خود را از درهای شاهواری مانند آثار گوته و «شیلر^۲» و «کلوپستوک^۳» و «لاینگ^۴» پر کردند. مردم هوشمند ایران نیز اگر در آثار ادبی نیاکان نامدار خود و همچنین در شاهکارهای زبانهای بیگانه جستجوی این معنی پردازند و رمز ابداع و تصرف را دریابند هر چه بر آیند نو بنوو هر چه بنویسند تازه بتازه خواهد بود. ازین رو سزاوار است که مخصوصاً در ترجمه و قرائت کتب خارجی گذشته از لذت مطالعه در صدد کسب و یا تمرین ملکه ابتکار بر آئیم. زیرا در همه موارد خاصه در امور ذوقی تنها آشنائی با قواعد و شناختن اصول سبکها کفایت نمیکند و غالباً يك صدم فائده ای که خواننده با ذوق از خواندن چند نمونه دلکش و از الفت باچند سر مشق عالی میبرد با فرا گرفتن صدها قاعده بدست نمی آرد.

شاعر و نویسنده روزی که چنین نمونه هائی بدست فارسی زبانان بیفتد خواهند امروز دید که چگونه شاعر و نویسنده امروز در همه اوضاع جهانی از ساده ترین عوالم حیات ناپیچیده ترین مباحث معنوی بچشم دقت مینگرد و از همه آنها برای هنرنمایی و لذت بخشی و تنبیه و تسلی مایه میگیرد.

۱ - Johan Gottfried Herder 1744 - 1803 ۲ - Schiller (Frédéric)
1759 - 1805 ۳ - Klopstock (Frédéric) 1724 - 1803 ۴ - Lessing
1729 - 1881

در چنان روزی دانشمندان ما توجه بزندگانی عادی و وصف روحیات و عواطف مردم دهکده و بازار را عیب و عار نخواهند شمرد و مطالعه در ترانه های زیبای دهقانی و حکایات دلکش عامیانه را از حیث قدر و قیمت با عالیترین تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی برابر خواهند گرفت.

مقام داستان نویسی در آن روز منزلت عظیم فن داستان نویسی معاصر که گرامی ترین «رومان» در ادبیات جدید شاهکار ادبیات جدید و بلیغ ترین زبان عواطف گوناگون بشری است آشکار خواهد شد و کلمه «رومان» که امروز حتی اغلب خواص ما با شنیدن آن روتوش میکنند و ابرو درهم می کشند فردا ورد زبان خاص و عام خواهد بود زیرا اقوامی که دارای عالیترین ادبیات هستند باین نکته پی برده اند که داستان نویسی میتواند مردم را از حقایق اجتماعی آگاه کند. دست توانا و ذوق آفریننده داستان نویسی هر زیبایی و هر اطف و حقیقتی را که از خامه خداوندان شعر و نمایش و تاریخ و اخلاق و فلسفه و علوم اجتماعی و طبیعی تراوریده است گرد می آورد و در جامه ساده و بی پیرایه داستان بر همه اصناف جامعه از دانشمند تا دانشجو و از کارگر تا کارفرما و پیر و جوان و مرد و زن عرضه میکند. داستان امروز عظمی حقیقی افکار و عقاید و عواطف ملل و تاریخ زنده و جامع و موشکاف و خالی از ریا و غرض روح انسانی است.

در اینجا است که هر کسی خود را در همه و همه را در خود می بیند. باز در همین جا است که فقیر و غنی و توانا و ناتوان بهم میرسند و زمینه کامل آشنائی میان طبقات مختلف افراد بشر فراهم میشود و یکی از وظایف و مقاصد مهم ادبیات انجام میگیرد. البته در آن روز منکرین این فن شریف اقرار میکنند که بزرگترین قریحه های ادبی قرون اخیر از قبیل «بالزاک»^۱ و «دیکنس»^۲ و «تولستوی»^۳ و «داستانه یوسکی»^۴ و «توماس مان»^۵ عمر خود را بیهوده صرف داستان نویسی نکرده اند و صاحب نظرانی

۱ - Balzac (Honoré de) 1799 - 1850 ۲ - Dickens (Charles) 1812-1870
 ۳ - Tolstoï (Léon) 1828 ۴ - Dostoiewski (Fédor) 1821 - 1881
 ۵ - Thomas-mann

مانند « ادمون ژالو^۱ » بی‌جهت افسانه‌ها را و یکسب را یکی از بزرگترین یادگارهای ادبیات مشرق زمین شمرده اند.

در منگفتار جلال الدین مولوی هم در آن روز آشکار تر خواهد شد. آنجا که فرماید:

ای برادر قصه چون پیمانه است معنی اندر وی بسان دانه است
دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را کر گشت نقل

بمجاهدان دوره امیدوارم این «حدیث آرزومندی» که بر زبان من گذشت موجب تحول
آن نشود که تصور فرمائید زنج‌های گرانبهای کسانی را که چندیست
در این راه کوشش میکنند ضایع میکنم و نابوده و نابدیده می‌انگارم و باکمان برید
که منکر فضائل شاعران و نویسندگان و استادان هنرمندی هستم که از چندین سال
پیش خواسته‌اند روح تازه‌ای در پیکر ادبیات فارسی بدمند و مقدمات بر آوردن
آرزوها را فراهم فرمایند. منظور من از بسط مقال این بود که همه ارباب ذوق و قریحه
شیوه پسندیده این مجاهدان دوره تحول را پیروی کنند و نهال نوحاسته معانی آنان را
بشمر برسانند.

البته تاریخ ادبیات ایران هم قدر زحمات آنان را خواهد شناخت و فراموش
نخواهد کرد که در زمان ما برداشتن يك قدم دشوار تر از پیمودن فرسنگها راه در
جاده‌های کوبیده‌آینده بوده است. در همین دوره مشروطیت که غالباً با چشم بی‌اعتنائی
در آن می‌نگریم کویندگان و نویسندگانی پیدا شده اند که مسلماً تاریخ قرون اخیر
این کشور نظیر آنها را بیاد ندارد ولی دنیا و ایران امروز انتظار بیشتری از
فرزندان فردوسی و مولوی و حافظ دارد و چشم امید و آرزوی همه بنوابغی
دوخته است که شاید هنوز در شکم مادر و پست پدرند.

یقین دارم فضلاء نامدار و محققین بلند پایه نیز از اشاراتی که در باب
اهمیت ابداع و ابتکار کردم برآشفته نخواهند شد زیرا خود آنها بهتر
از هر کس واقفند که «جناب عشق را در که بسی بالاتر از عقل است»
حیف است که
هنرمندان بگیرند
و هنر و هستان جای
آنان را بگیرند

و میدانند که « بر بسته دگر باشد و بر رسته دگر ». بی شک مقام تحقیق و تتبع هر چه شامخ و والا باشد بازبیبای هنر بمعنی اخص که جلوه ای از ایجاد و نمونه ای از آفرینش است نمیرسد.

بر محققین واقعی و باانصاف نیز فرض است که در بحث تعریف و تمیز و بیان شرائط هنرمندی و هنر دوستی وارد شوند و حق این دو مطلب جداگانه را ادا فرمایند تا کسانیکه از موهبت ابداع بی بهره اند بیپوده در این راه نکوشند و آنهایی هم که دارای قریحه خلاق و طبع سخن آفرین هستند ناگزیر نشوند که برای اظهار وجود و جلب توجه و بدست آوردن حق حیات دست بدامن کنیت و نام و لقب و سال ولادت و وفات مؤلفان گمنام بزنند یعنی مشعل فروزان استعداد خود را خاموش کنند و در روشنائی لرزان چراغی نیم مرده بخود نمائی پردازند

چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا !



بقیه از شماره های پیش

گفتار در صرف و نحو فارسی

اینکه گفتیم از نظر ریشه شناسی بود . اما از جنبه تعلیم و تعلم با رعایت اصل تسهیل و تعمیم هیچ ضرری ندارد که بگوئیم همه مشتقات از دو صیغه ماضی و امر ساخته میشوند . یعنی بشا کرد نو آموز نخست از هر فعلی دو صیغه ماضی و امر را یاد بدهیم آنگاه بگوئیم که همه جا مصدر از ماضی ساخته میشود بعلاوه کردن نون ماقبل مفتوح در آخر ماضی (رفت - رفتن) . و اسم مفعول و ماضی نقلی ساخته میشود بعلاوه کردن هاء غیر ملفوظه در آخر ماضی مطلق (رفت - رفته) . و ماضی استمراری ساخته میشود بعلاوه کردن لفظ « می » در اول ماضی مطلق (رفت - میرفت) . پس همه جا صیغه مصدر و اسم مفعول و صیغه مبالغه محتوم به « ار » و اسم مصدر رانی (گفتار و کردار) و ماضی نقلی و استمراری و غیره از هیأت ماضی مطلق بنا میشوند . و همچنین میگوئیم همه جا فعل مضارع و اسم فاعل و صفت مشبیه و اسم مصدر شینی از صیغه امر ساخته میشود .

خود فعل ماضی و امر نیز بیک اصل واحد برمی گردند چنانکه در قسمت ریشه سازی گفتیم بنا بر این همه جا اشتقاق افعال و اسماء در تحت يك ضابطه منظم بی استثنا و لا اقل کم استثنا داخل میشود و نو آموزان بیچاره بزحمت حفظ کردن افعال با قاعده و بی قاعده و تغییر و تبدیلهای بی انضباط گرفتار نمی شوند . و نیز در این حال سادگی و متانت قواعد فارسی که یکی از مزایای برجسته آن است از دست نمیرود و يك قسمت بی فایده از دستور های بیمورد حذف و بجای آن قواعد مهمتر و لازمتر نوشته میشود .

باز این نکته را اعاده میکنم : اینکه گفتیم مشتقات را از دو فعل ماضی و امر میسازند مقصود هیأت ماضی و امر است نه معنی آنها و غرض کیفیت اشتقاق و صیغه سازی است با رعایت سهولت در تعلیم و تعلم .

در پایان این مبحث عرض می‌کنم یکی از معایب مترتب بر کتب فعلی که بنام دستور و قواعد زبان فارسی در مدارس خوانده میشود این است که هر کجا قواعد زبان بطرز و نوعی خاص تدریس میشود. مثلاً شاگردان يك شهر میخوانند که کلمات فارسی سه قسم و اصل و ریشه مشتقات مصدر است. در شهر دیگر می‌گویند کلمات نه قسم است و اصل مشتقات فعل امر حاضر است. مشتقات فارسی را هر کس موافق سلیقه خود بشکلی مخصوص صیغه سازی می‌کند. و هر معلمی بذوق و سلیقه و اندازه تبحر و تتبع خویش قواعدی شفاهاً بشاگردان یاد میدهد و چون این قواعد درجائی ثبت نشده است هم فراموش میشود و هم آن را تحریف می‌کنند. وانگهی در مدارس اعتنا بدرس انشاء و املاء و قواعد فارسی نمیشود. در این ایام هم روابط ولایات بیشتر است و بواسطه اختلاف لهجه ها دارد اسالیب فارسی بهم آمیخته میشود. از طرف دیگر ترجمه کتب خارجی روزافزون است و غالباً می‌بینیم که مترجمان از صحت و عدم صحت جمله بی سؤال میکنند و از دست نداشتن کتاب قواعد فارسی مینالند. اینها همه از علل بدبختی و اسباب ضعف و انحطاط ادبی ماست. ما تا کنون دستور کامل جامعی که مورد قبول و اتفاق باشد در دسترس همگان نگذارده ایم. پس باید هر چه زودتر و بیشتر کوشش کنیم و بی ربا کار کنیم تا باین هرج و مرجها که در زبان فارسی راه بافته است انشاء الله خاتمه داده شود و این کار خود یکی از وظایف مهم فرهنگستان است که باید صرف و نحو کامل جامعی بتوسط فضیای عالی مقدار این مجمع علمی تهیه شود. علما و فضیای دیگر نیز در خارج فرهنگستان داریم که باید از آنها استفاده کرد و از زحماتشان قدردانی نمود. فضیلت از هر کسی است که در این باره بیشتر کار کند و کتابی بهتر و جامعتر تهیه نماید اما فرهنگستان نباید از وظیفه خود غفلت داشته باشد و چنانکه اشاره کردم در این کار عجله از یکطرف و تعصب از طرف دیگر بی اندازه خطرناک است باید همه یکدله در راه زبان و ملیت خویش خدمت کنیم.

نحو فارسی و نمونه پارسی از قواعد که این بنده در دست تألیف دارد

بعضی اشخاص که انس کامل بزبان عربی دارند و صرف و نحو را فقط از روی عربی یاد گرفته اند شاید اینطور توهم کنند که چون در زبان فارسی مثل عربی مبحث مرفوعات و منصوبات و مجرورات نیست پس فارسی اصلاً نحو ندارد. غافل از اینکه نحو و صرف هر زبانی متناسب با همان زبان است و هر چیزی که در يك زبان دیده میشود عين آن را از زبانهای دیگر توقع نباید داشت چه هر زبان دارای مزایا و مختصات است که در زبانهای دیگر یافته نمیشود.

عمده اساس نحو قواعد جمله بندی است که در فارسی بحد کامل وجود دارد اما متأسفانه هنوز تدوین نشده است و تمام سخن ما بر سر تدوین همین قواعد است و آنکه اگر بنای تطبیق هم باشد بیشتر مطالبی که در نحو عربی و زبانهای دیگر نوشته اند از فعل و فاعل و مبتدا و خبر و حال و تمیز و توابع و غیره در زبان فارسی هم موجود است.

در اینجا مثالی عرض می کنم: یکی از مباحثی که در نحو عربی میخوانند و مبتدیان غالباً دیر میفهمند باب تنازع است که آنرا توارد دو عامل بر معمول واحد یا باب (اعمال فعلین) میگویند و یکی از موارد مهم اختلاف نحویان بصره و کوفه می باشد.

گاهی که در باره نحو فارسی و عربی گفتگو شده است از بعضی عربی دانان شنیده ام که میگویند زبان فارسی مانند عربی نحو ندارد و بیاب تنازع مثال میزنند که در فارسی کجا باب تنازع وجود دارد؟ من تعجب میکنم زیرا اتفاقاً بچیزی مثال میزنند که اصل و ریشه اش در زبان فارسی است و بعقیده من اصلاً ایرانیان قدیم که برای زبان عربی نحو و صرف و دیگر علوم ادبیه را ساخته اند بتقلید فارسی خواسته اند باب تنازع را در عربی بیاورند.

باب تنازع یعنی توارد دو عامل بربك معمول در استعمال فصحا و بلغای عربی چندان زیاد نیست با اینکه در زبان فارسی باندازه بی شیوع و وفور دارد که موارد استعمال آن را شماره نتوان کرد و این نوع استعمال در زبان فارسی بی حد متداول است که برای دو فعل یا سه فعل و بیشتر يك معمول می‌آورند .

مثلاً در این دو بیت سعدی :

گر بگریبی رود از شهر خویش	سختی و محنت نبرد پاره دوز
ور بخرابی فتد از مملکت	گر سینه خسبدملك نيمروز

در هر دو بیت همان باب تنازع است که در عربی میگویند چه لفظ « پاره دوز » در بیت اول فاعل و مسند الیه دو فعل است (رود - محنت نبرد) . و همچنین در بیت دوم « ملك نيمروز » فاعل دو فعل است (فتد - خسب) و در این بیت : آمد و بنشت و لب گشود و سخن گفت آن بت شکر دهان شیرین گفتار يك مسند الیه برای چهار مسند آمده است .

اگر بخواهیم نظیر اعراب و بنای عربی را در فارسی پیدا کنیم هم ممکن است از جمله کسره اضافه (کتاب من) و کسره وصف (کتاب خوب) و کسره اخباری که در کتب منطق مثال میزنند (زید دبیر) . این کسره درست مانند علامت جر است در مضاف الیه و صفت و موصوف عربی در حالت جر .

مبحث هاء بیان حرکت یکی از مباحث معرب و مبنی عربی است . سیبویه در الكتاب (جلد دوم صفحه ۲۷۷) فصلی دارد در الحاق هاء در وقف برای حرکت آخر کلمات (اِخْشَه - لَمْ يَقْضِه - لَمْ يَغْزُه) و نیز در صفحه ۲۷۸ در تحت عنوان « ما تلحقه الهاء لتبيين الحركة » فصلی در باره هاء بیان حرکت دارد از قبیل : مسلمونه و آبنه و هلمه در شعر راجز (يا أَيُّهَا النَّاسُ الْإِلَهْلُمه) - و همچنین « آتِه » در این بیت :

وَيَغْلَنَ شَيْبٌ قَدْ عَلَكَ وَقَدْ كَبُرَتْ فَقُلْتُ يَا آتِه

هائ بیان حرکت در فارسی نیز فصل مخصوص و نمونه های بسیار دارد (برزویه کا کویه سیبویه - بابویه و نظائر آنها) و همچنین لاله - ژاله - خامه - نامه بیض احتمالات .

در مبحث اعراب و بنای عربی میگویند ماقبل تاء تانیث و پیش از نون تا کید در مفرد مضارع غایب همه جا مفتوح است، یا فلان کلمه در فلان حالت مبنی بر کر یا مبنی بر فتح میشود .

در فارسی نیز نظیر آنرا داریم چنانکه آخر کلمه پیش از کاف تصغیر و نسبت مفتوح میشود (پسرک - دخترک - لبک - دندانک -) .

و همچنین آخر کلمه پیش از شین مصدری و شین ضمیر مطابق تلفظ و استعمال قدیم صحیح همه جا مکسور است چنانکه در این ابیات :

خورشید و گل گرفته در آغوش	هر شب بر آید از در بنا گوش
آنک همی برد دو سیه پوش	رخسار او ز باغ سمن دزدید
با چرخ بر شده که کند گوش	باعشق او صبوری که تواند

گریان شدم از هجر تو و جایش بود	در شب همه درد در افزایش بود
با نسبت شبها شب آسایش بود ^۱	و بنظر فیه که با اینهمه محنت شب دوش

شاید بیشتر نوآموزان هنوز ندانند که پیش از شین ضمیر در کلام فصیح قدیم همه جا مکسور بوده است . این نکات را باید در دستورها نوشت .

اینکه گفتیم راجع بحرکت آخر کلمات بود اما حرکت حروفی که در اول و وسط کلمات فارسی میآیند غالباً بوسیله حروف حرکت یا حروف اعراب یعنی حروف مصوتة از قبیل « وای » مشخص میشوند . و اتفاقاً حروف صدا دار فارسی چنانکه گفتیم مانند زبانهای اروپائی جزو کلمه نوشته میشوند مثلاً کلمه « آزادی »

از سه سیلاب تشکیل یافته است (آ+زا+دی) و این خود یکی از امتیازات و مزایای زبان فارسی است نسبت به زبان عربی.

پس اعراب و بنا بدان معنی (در تعریف اعراب گویند که اختلاف او آخر کلمات است باختلاف عوامل) و بدان وسعت که در زبان عربی وجود دارد در زبان فارسی نیست. اما آنطور هم نیست که اصلاً و ابداً نظیر نداشته باشد.

صاحب نهج الادب زبان عربی را مقیاس و مأخذ اصلی قرار داده و گفته است: «نحویان فارسی را احتیاج معتد به بیعت از اعراب و بنای کلمات نیست چه کلمات فارسی همه مبنی اند مگر آنکه مضاف باشند با موصوف در آن صورت بحرکت کسره اعراب خواهند گرفت چون اسپ من و اسپ خوب یا آنکه حروف مبانی و حروف معانی و جلگی افعال در فارسی مبنی اند و باقی جمله اسماء در حالت ترکیب معرب الا آنکه مضاف و موصوف اعراب لفظی دارد و بواقی اعراب تقدیری مثلاً در عبارت «زدزید» زید فاعل است پس مرفوع است و صلاحیت آن دارد که اگر شرط لحوق حرکت متحقق شود متحرك گردد و شرط آن اضافه یا صفت اوست پس در اصطلاح نحاة عرب فعل ماضی و امر حاضر و حروف را مبنی اصل گویند و در فارسی جمیع افعال و حروف مبنی الاصل خواهند بود.»

این مؤلف بواسطه انس کامل به زبان عربی گوئی چنان پندارد که اعراب و بنا جز مطابق اصول عربی نباید باشد و هر جا کلمه مسند الیه و فاعل دیدیم قطعاً باید مرفوع باشد و اگر در لفظ مرفوع نبود باید اعراب او را مقدر دانست و معتقد با اعراب تقدیری شد.

این نوع قیاسها در دستور نویسی درست نیست. چه قواعد هر زبانی متناسب با خصوصیات و مزایای همان زبان است. صرف و نحو هر زبانی را باید با روح همان زبان نوشت نه بقیاس و تطبیق با صرف و نحوهای زبانهای دیگر. منشأ بیشتر اشتباهات از همین جاست که میخواهند نحو و صرف عربی یا ترکی یا فرانسه و یا زبان دیگر را عیناً در فارسی بیآورند و چون همه این قواعد کاملاً همه جا قابل تطبیق نیست (البته

در بعضی قواعد مطابقت دارد) به مشکلات و دشواریها بر خورد میکنند و مطالب بی قاعده نا هنجار مینویسند.

نمونه دیگر از این قیاسهای نابجا که صاحب نهج الادب کرده این است که جمله های فارسی را بهمان قیاس و مأخذی که در عربی جمله را بفعلیه و اسمیه تقسیم می کنند قسمت کرده و مثلاً جمله « هوا گرم است » را جمله اسمیه و « هوا گرم شد » را جمله فعلیه شمرده است. با اینکه با مأخذ تقییمی که او در دست دارد در زبان فارسی جز جمله فعلیه نداریم زیرا علامت رابطه فارسی یعنی کلمه « است » خود فعلی است از افعال عموم مانند فعل بودن و شدن که قائم مقام رابطه میشوند.

پس جمله های فارسی را بمأخذ و مقیاس عربی تقسیم نباید کرد و اگر بنای تقسیم باشد مأخذ و مناط دیگر باید بدست داد.

نمونه بعضی قواعد که این بنده در دست تألیف دارد

این بنده سالهاست که در طی تدریس و مطالعه قسمتی از قواعد زبان فارسی را التقاط و یادداشت کرده ام. خواندن همه این یادداشتها در يك جلسه و دو جلسه ممکن نیست این است که نمونه بی ازین یادداشتها را بعرض آقایان میرسانم. نکته بی را که در آغاز گفتار خود عرض کردم اینجا باز تکرار می کنم که این بنده خود را از سهو و خطا و نسیان که ملازم وجود نافص بشری است مبرا نمی دانم.

عمده در نحو فارسی قواعد جمله بندی است و گرنه معرب و مبنی و اقسام اعراب و بنا که در عربی دیده میشود هرگز گو مباحث.

زبان فارسی در حقیقت سه نوع است که هر کدام خاصیت و احکامی جدا گانه دارند: یکی زبان محاوره که در مکالمات فارسی متداول است. دیگر نظم. سه دیگر نثر فصیح که کتب قدیم بدان نوشته شده است.

قواعد و قوانین این سه نوع هم از حیث لغت و ترکیب کلمات و هم از حیث

قواعد نحو و جمله‌بندی تفاوت دارد. چه بسا کلمات و استعمالات که در محاورات فارسی وجود دارد اما در نظم و نثر فصیح استعمال نمیشود. این خود یکی از امتیازات زبان مکالمه است نسبت به نظم و نثر.

پاره‌بی از قواعد نظم و نثر نیز با یکدیگر مختلف است. مثلاً در ترکیب فعل و فعل در نثر فصیح آزاد غالب است که فاعل را بر فعل مقدم دارند مانند: استاد آمد، شاگرد رفت، مرغ آواز داد، پلنگ نا بیکاهای نشست. اما در نظم بسیار باشد که فعل را بر فاعل مقدم دارند مانند: «آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان» و «نماز شام که پنهان شد آتش اندر آب» و

آمد نسیم سنبل با مشک و با قرنفل و آورد نامه گل باد صبا بصها

پس در تدوین قواعد فارسی باید این نکات را کاملاً توجه کرد و در تقدیم و تأخیر اجزاء جمله شرح داد که مطلب از چه قرار است.

ترکیب و نظم جمله - ترتیب طبیعی جمله در نثر آزاد فارسی است که مسند الیه پیش از مفعول، و مفعول صریح پیش از مفعول بواسطه باشد و فعل در آخر جمله ذکر شود. این مصراع نمونه خوبی برای نظم و پیوند طبیعی جمله است: «پادشاهی پسر بمکتب داد».

مثال: «بخشایش آلهی گمشده بی را در مناهی چراغ توفیق فرا راه داشت» و «یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد بنزد من آورد» و «حکیمی پسر را با اندرز گفت». اما قیود و دیگر متعلقات فعل نسبت به بارکان جمله گاهی مقدم شوند و گاه مؤخر مثلاً ظرف زمان و ظرف مکان گاه پیش از مسند الیه در آیند و گاه بعد از مسند الیه مانند: امروز منوچهر وارد مدرسه شد، و «منوچهر امروز وارد مدرسه شد» و «آنجا زرنداشتم اینجا زردارم» (چهارمقاله) و «تو اینجا آمدی» (نصیحة الملوك) و «همانجا که هستی میباش - من فلانجا ای متواری نشسته ام» (قابوسنامه)

تنبیه: در نظم فارسی بسیار باشد که فعل را بر فاعل مقدم دارند و در اجزاء دیگر جمله نیز تقدیم و تأخیر بسیار واقع شود.

اینک پاره‌یی از قواعد مربوط بنظم و ترکیب جمله را در نظم و نثر برسبیل نمونه ذکر میکنم :

۱ - هرگاه مسند الیه ضمیر متصل بفعل باشد تقدیم مسند بر مسند الیه واجب است مانند: « سرهنک زاده بی را بر در سرای اغلشر دیدم » (گلستان) و « عهد کردیم که بیدوست بصحرا نرویم » (سعدی) .

۲ - هرگاه فاعل و مفعول هر دو ضمیر متصل بفعل باشند تقدیم فعل بر فاعل و تقدیم فاعل بر مفعول لازم است مانند: « گفتم حکایت آن روبراه مناسب حال تست که دیدنش گریزان و بیخویشتن افتان و خیزان » .

دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
و اندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد
گفتمش سلسله زلف بتان از بی چیست
گفت حافظ کله بی از شب یلدا میکند

۳ - هرگاه مسند فعل سوم شخص غایب و مفعول ضمیر متصل باشد تقدیم فعل بر مفعول لازم است چنانکه سعدی گوید :

یکی گفتش ابن خانه خاق نیست که چیزی دهندت ، بشوخی مایست

۴ - در موقع حصر واجب است که محصور فیه مؤخر از محصور باشد . مثلاً هرگاه مقصود گوینده منحصر ساختن کسی بصفی باشد باید صفت را بعد از ادوات حصر بیاورد مانند: « فلانکس جز شاعر نیست » یعنی هنر او منحصر بشاعری است . و در صورتی که مقصود منحصر ساختن صفی بکسی باشد باید شخص را بعد از ادوات حصر آورد مانند: « شاعر مگر فلانکس نیست » یعنی شعر و شاعری منحصر باوست . این قاعده اختصاص بمسند و مسند الیه ندارد بلکه در همه ارکان و اجزاء کلام جاری است چنانکه حافظ فرماید :

حدیث دوست نکویم مگر بحضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگهدارد

تبصره ۱: ادوات حصر کلمانی است که معنی انحصار و اختصاص از آنها معلوم شود از قبیل 'جز - مگر - الا' و نظائر آنها.

تبصره ۲: تقدیم و تأخیر گاهی مفید حصر و اختصاص باشد چنانکه گوئیم 'سعدی شاعر است' یا 'شاعر سعدی است'.

تبصره ۳: گاهی تقدیم و تأخیر در اجزاء کلام محض ضرورت شعر یا رعایت صنعتی از صنایع ادبی مخصوصاً صنعت - جمع و ترسیع است پس اجزاء کلام را مقدم و مؤخر دارند تا اثر - جمع و کلام مرصع گردد.

۵ - ظروف زمان را از قبیل 'روزی - بکروز - امروز - در روزگار - وقتی - در عهد' و امثال آنها در نثر فصیح قدیم غالباً پیش از مسند و مسندالیه میآورده اند: سالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم (چهار مقاله) 'در روزگار عیسی سه مرد بر راهی میرفتند (نصیحة الملوك) ' روزی بقیستان جمعی از باران نشسته بودند (قابوسنامه) ' وقتی دو صوفی بهم میرفتند (قابوسنامه) ' در عهد ملک‌کشاه و بعضی از عهد سنجر فیلسوفی بود بهرات (چهار مقاله) ' بکروز ابو عثمان خادم خود را گفت (تذکره الاولیاء) ' روزی شیخ ابوسعید و شیخ ابوالقاسم گرگانی در شهر طوس بهم نشسته بودند (اسرار التوحید) ' در آن وقت که شیخ ما ابوسعید از ریاضت و مجاهدت فارغ شد (اسرار التوحید) ' امروز بزه که آن بگذرانم (کلیله و دمنه) ' امروز چون از قوت باز ماندم بنای کار خود بر حیلت باید نهاد (کلیله و دمنه) ' در این روزها دزدی بصورت درویشان برآمد (گلستان) ' وقتی در بیابانی مانده بودم (گلستان) '.

اینکه گفتیم در نثر قدیم فصیح بود اما امروز در دستورها مینویسند که ظرف زمان گاهی مقدم بر مسند الیه و گاهی بعد از آن درآید.

۶ - قیود وصف و حالت و چگونگی را هر قدر نزدیکتر بفعل بیاورند جمله فصیحتر و شیواتر میشود. مثلاً 'نیریزی خوب مینوشت' و 'چنگیز بد کرد' و 'فرخی از سیستان بود طبعی بغایت نیکو داشت و شعر خوش گفتی و چنگ نرزدی (چهارمقاله)

هرگاه فعل مرکب باشد و قید وصف و حالت نیز داشته باشد بهتر این است که قید را پیش از فعل مرکب در آوریم: علی مردانه جنگ میکند - حسن خوب کار میکند - محمد عاقلانه رفتار کرد. ممکن است که جزء فعل را پیش از قید بیاوریم و در اینصورت قید مبدل بوصف و جزء اول فعل مبدل بمفعول میشود: علی جنگی مردانه کرد - حسن کاری خوب میکند - محمد رفتاری عاقلانه دارد.

۷ - ممکن است که يك کلمه در يك جمله چنان واقع شود که نسبت بيك قسمت از جمله مسندالیه و نسبت بقسمت دیگر مفعول باشد و بعبارت دیگر يك لفظ هم بحالت مفعول باشد و هم بحالت مسندالیه و اینگونه ترکیب از خواص جمله بندی فارسی است و آن را « مسندالیه مفعولی » یا « مبتدای مفعولی » توان نامید مانند « آنرا که خدای خوار کرد ارچند نشود ». کلمه « آنرا » نسبت به ارچند نشود فاعل و مسندالیه و نسبت به خوار کرد مفعول صریح است.

در اینصورت ممکن است علامت مفعول صریح ذکر شود چنانکه مثال زدیم و نیز مانند « آنرا که بگور باید خفت بخانه توان خفت ». و ممکن است که علامت مفعول صریح نباشد مانند « کسی که تو دیدی امروز رفت ».

احتمال اینکه در این جمله ها مسندالیه یا مفعول بقرینه حذف شده تکلفی است بدون حاجت و بی دلیل.

۸ - اجزاء فعل مرکب را هر قدر نزدیکتر بهم آورند جمله روانتر و شیواتر است مثلاً جمله « بازرگان در معامله سود برد » و « فلان کس در تجارت زیان کرد » و « فلانکس خانه خود را بیباغ تبدیل کرد » بهتر و فصیح تر است از « بازرگان سود در معامله برد » و « فلانکس زیان در تجارت کرد » و « فلانکس خانه خود را تبدیل بیباغ کرد ».

۹ - در مرکب وصفی اگر بیا نکره در آخر موصوف زیاد شود در بسیاری از موارد بهتر از آنست که در آخر صفت بیفزایند (مردی دانا - مرد دانائی).

۱۰ - مسند الیه تبدیل بمفعول شود در جائی که جمله بفعل « داشتن » تمام شده باشد و آن را بفعل بودن و استن تبدیل کنیم در این صورت مسند الیه مبدل بمفعول صریح گردد و فعل داشتن بفعل بودن و استن تبدیل شود . مثلاً در این عبارت : « عنصری اشعار بسیار داشت » گوئیم « عنصری را اشعار بسیار بود » - و در این جمله : « جهان سختی و سستی فراوان دارد » گوئیم « جهان را سختی و سستی فراوان است » و در صورتی که عمل مذکور را عکس کنیم مثلاً هرگاه جمله بفعل « بودن » تمام شده و فعل دارای مفعول باشد و بخواهیم فعل « بودن » را بفعل « داشتن » مبدل کنیم مفعول مبدل بمسند الیه گردد . پس در جمله « او را بر من حق استادی بود » می گوئیم « او بر من حق استادی داشت » . این قاعده را در دستور های فعلی نیز نوشته اند .

۱۱ - ممکن است که يك کلمه در صورت مفعول صریح و در معنی مسند الیه باشد و این ترکیب مخصوص جایی است که مفعول ضمیر باشد مانند :

ساربان گو - و خبر از دوست بیاور که مرا

خبر از دشمن و اندیشه ز بدگویان نیست

یعنی من خبر از دشمن و اندیشه از بدگویان ندارم . ممکن است این قاعده را از فروع قاعده پیش شمرد .

۱۲ - هرگاه بخواهیم مضمون جمله بی را بکسی یا چیزی نسبت بدهیم ممکن است آن کس و آن چیز را بصورت مسند الیه بیاوریم چنانکه : « مللمان جان و مالش محترم است » و « آدمی عمرش عزیز است » و ممکن است بصورت مفعول بیاوریم و در این صورت مرسوم نویسندگان این است که ضمیر را از جمله مسند حذف کنند و علامت مفعول صریح را بر مسند الیه فزایند « مللمان را جان و مال محترم است - آدمی را عمر عزیز است » این تعبیر شیوا تر و فصیح تر از عبارت اول است .

۱۳ - هرگاه مسند متعدد باشد علامت رابطه را در آخر باید آورد در صورتی که ممکن است که رابطه در میان چند مسند ذکر شود مانند :

ترك دنیا و شهوت است و هوس یارسائی نه ترك جامه و بس

۱۴ - هرگاه مسندالیه در اقتفای ضمیر مختلف باشد ضمیر را تابع اخص باید آورد (متکلم اخص از مخاطب و مخاطب اخص از غایب است) مثلاً میگوئیم: «من و او اینکار را کردیم» و «تو و او اینکار را کردید»

من و تو غافلیم و ماه و خورشید بر این کردون گردان نیست غافل

۱۵ - مفعول غیر صریح که با علامت «را» اختصاص ذکر شود غالب در صدر جمله و پیش از مسند و مسندالیه درآید مانند: «اندرز را پدر پسر چن گفت - اتفاق را اندر بن میانه صاحب را عارضه بی پدید آمد - اتفاق را طراری از پس این مرد همی آمد تا بگرما به رود.»

۱۶ - ممکن است که جواب شرط در جمله حذف شود مانند شعر سعدی:
اگر بشرط وفا دوستی بجای آرد و گرنه دوست نباشد تونیز دست بدار
و عبارت کلیله و دمنه «اگر ما را بصلاح اجابت کنند و گرنه در شهرها پیرا کنیم» .
۱۷ - ممکن است يك کلمه مسندالیه یا فاعل چند فعل باشد نظیر باب تنازع که در نحو عربی است و پیش مثال زدیم .

در اینصورت مسندالیه را بعد از مسندها یا پیش از آن آورند .

و ممکن است يك کلمه مفعول دو فعل باشد خواه مفعول بواسطه مانند:

بساط سبزه لگد کوب شد بیای نشاط زبسکه عارف و عامی برقص برجستند

«بیای نشاط» هم متعلق است به «لگد کوب شد» و هم متعلق است به «برقص برجستند»

در اینصورت قاعده این است که مفعول بواسطه میان دو فعل ذکر شود .

و خواه مفعول بیواسطه مانند:

مرا يك درم بود برداشتند بکشتی و درویش بگذاشتند

تبصره: ممکن است يك کلمه جزو در جمله شمرده شود مانند:

و گرنه ترابسته در چاه یای برخش اندر آرم شوم باز جای

این نوع استعمال و همچنین مسندالیه مفعولی را میتوان از فروع باب تنازع

و نوارد دو عامل بر معمول واحد شمرده. این بیت نیز ممکن است از قبیل مسندالیه مفعولی باشد:
 بکارهای جهان مرد کار دیده فرست که شیر شرز در آرد بزیر خم کمند
 باین احتمال که بگوئیم « مرد کار دیده » مفعول است برای فعل « فرست » و فاعل است
 و مسندالیه برای فعل « در آرد ».

۱۸ - رابطه جمله را ممکن است باقرینه یا بدون قرینه حذف کنند.

مثال حذف رابطه باقرینه: پرویز دانشمند است و فریدون هنرمند. یعنی فریدون
 هنرمند است. کلمه « است » از جمله دوم بقرینه جمله اول حذف شده است.
 اما حذف رابطه بدون قرینه در چند مورد قیاسی است و در باقی موارد سمعی
 از جمله موارد قیاسی:

الف - بعد از علامت اختصار. مانند: گفتم سپاس و منت خدایرا عز وجل که
 از برکت درویشان محروم نماندم (گلستان).

منت خدایرا که ز تیر خدایگان من بنده بی گنه نشدم کشته رایگان

ب - بعد از صیغه تفضیل مخصوصاً کلمات بهتر، مهتر، کهتر، به، مه، که. مانند:
 نه هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر (گلستان)، اندر آب مردن به که از ملاح حقیر
 زینهار خواستن (قابوسنامه)، مرگ به از آن که نیاز بهم چون خودی برداشتن
 (قابوسنامه)، يك ساعت اندیشه از نیستی خویش بهتر از یکساله عبادت باندیشه هتی
 خویش (اسرار التوحید)، بنزدیک من صلح بهتر که جنگ،

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست از آدمی به که در او خاصیتی نیست.

ج - بعد از کلمه « نه هر که » مانند: نه هر که در مجادله چست در معامله درست

نصره: بعد از حرف نفی (نه) رابطه و همچنین افعال دیگر قیاسی حذف میشوند
 مانند: نمک بقیمت بستان نه بقوت.

اما حذف رابطه در غیر موارد قیاسی مانند: جمله بگذشت و تو غافل

(نصيحة الملوك) ، یعنی تو غافل هستی . فردوسی فرماید :

وی اندر شتاب و من اندر درنگ ز کردارها تا چه آید بچنگ .

در کلیله و دمنه مینویسد : « روباه گفت مخلص و مهرب مهیا بچه ضرورت این محنت اختیار کردی » یعنی مهیاست .

۱۹ - در موقع فك اضافه گاه مضاف الیه مقدم بر مضاف و مبدل بصورت مفعول گردد چنانکه جمله « عمر آدمی عزیز است » را مبدل کنیم باین جمله « آدمی را عمر عزیز است » . جمله « بامکس را پای بندد یاعسل را سر بیوشد » هم ممکن است داخل این مقوله باشد .

گاه باشد که مضاف الیه را بر مضاف مقدم ندارند اما در صورت فك اضافه علامت مفعول در آخر مضاف الیه بیاورند . شعر حافظ شاید ازین مقوله باشد .

صوفی بیا که آینه صاف است جامرا تا بنگری صفای می لعل فامرا
یعنی آینه جام صاف است .

مقصود از فك اضافه این است که دو کلمه را از حالت اضافه خارج کنیم و بصورت دیگر درآوریم .

۲۰ - کلمه « را » بمعنی اختصاص با « از برای » و « از بهر » و امثال آن از نثر و نظم قدیم استعمال میشود مانند : از بهر توالدرا (حدود العالم) ، و بیت انوری :
هر آن مثال که توفیق تو بر آن نبود زمانه طی نکند جز برای حنی را

اما امروز در نثر متداول فارسی این نوع استعمال متروک است .

نظیر اینگونه استعمال آنست که علامت مفعول صریح را گاهی با ضمیر هردو می آوردند مانند : هر سالی را طالع او بیرون آرند هر یکی را اندر فلک تدویرش دو گونه عرض افتد (کتاب التفهیم) .

و نیز در قدیم مرسوم بود که جمله شرط و جزا را بصیغه خاص استمراری ناقص می‌آوردند و اکنون این نوع استعمال در نثر فارسی متداول نیست. مثالش:

اگر شمشیر و قلم نیستی این جهان بیای نیستی (نصیحة الملوك). اگر این می‌نبایدی گفتن بهترستی (اسرار التوحید). اگر تمامی مرغان نامدار هلاک شدند و طاس و باز و غیره مفقود گشته واجب بودی (کلیله و دمنه). این بیت را بفردوسی یا دقیقی نسبت داده ایم:

شبی در برت گر برآودمی سر فخر بر آسمان سودمی
و این بیت از مسعود سعد سلمان است:

اگر مملکت را زبان باشی ثناگوی شاه جهان باشی

از اینگونه استعمالات که از خواص جمله بندی قدیم میباشد بسیار است. محض نمونه چند مورد را یاد آور شدم.

۲۱ - گاه در چند جمله متوالی ادوات شرط را تکرار کنند و بعد از آنها يك جمله جواب آورند. در این صورت شرط دوم یا جزاء مجموعاً جواب شرط اول است مانند:

اگر خشم گیرد ز کردار زشت چو باز آمدی ماجرا در نوشت
حافظ فرماید:

من اگر نیکم اگر بد نوبر و خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
قواعدی را که در ضمن مطالب پیش اشاره کردم دیگر تکرار نمی‌کنم و فعلاً چون حال و فرصت مقتضی نیست بهمین مقدار قناعت میکنم و بمطالب دیگر میپردازم.

فحو و صرف و دیگر علوم ادبیه عرب ساخته و پرورده دست ایرانیان است - اگر نحو بصری و اخوذ از سریانی باشند نحو کوفی و اخوذ از قواعد فارسی است

علما و مورخان اسلامی که در قضا یا انصاف دارند همگی در این مطلب اتفاق دارند که علوم و فنون ادبیه عرب از لغت و نحو و صرف و معانی و بیان و غیره ' عموماً ساخته و پرورده دست ایرانیان است . امثال سیویه و کسائی و عبدالرحمن ابن هرمز و معاذ هراء و ابن سکیت اهوازی متوفی ۲۴۴ و محمد بن عمران سرزبانی خراسانی متوفی ۳۸۴ و عبدالقادر جرجانی متوفی ۴۷۱ و امثال اینگونه دانشمندان که فنون ادبیه عرب را ایجاد یا تدوین و تکمیل کردند همان ایرانیان بودند که در سده های اول اسلام بنام موالی خوانده میشدند و نبوغ همین موالی و امثال آنها علوم و ادبیات و فرهنگ اسلامی را بوجود آورد و آنرا بجائی رسانید که در ملل دنیا نظیر نداشت .

مداخله ایرانیان سبب شد که زبان و ادبیات عرب از وضع خشن و ناهنجار جاهلی بیرون آمد و بشکل و گونه مطبوع دایمندی جلوه گر شد که در میان ادبیات جهان ممتاز است .

تأثیر ذوق سرشار و سلیقه بی مثال ایرانیان ، هم مایه لطف و ظرافت و حکمت و معرفت بادیات عربی داد و هم زبان عربی را از حیث لغت و تعبیرات گوناگون توانگر ساخت .

نه تنها صرف و نحو و دیگر فنون ادبیه بلکه اسلوب و طرز نگارش عربی نیز ساخته روح و طبع ایرانی است . و از این جهت اسلوب ابن مقفع از اوائل قرن دوم هجری بحدی تازه و دلپسند افتاد که سرمشق نویسندگان عربی گردید . بعد از اوهم بسیاری از شعرا و نویسندگان بزرگ که سبک آنها را شعرا و مترسلان پیروی و تقلید کرده اند از قبیل بشار و ابونواس و مهیار دیلمی و صاحب بن عباد

و قابوس و شمسیر و ابوبکر خوارزمی و امثال آنها همه ایرانی بودند و باطبع و ذوق ایرانی چیز می نوشتند و شعر می ساختند .

اینجا ممکن است يك نکته را حدس زد و آن این است که ترجمه های قدیم که از روی کتب عربی ایرانیان فارسی زبان بعمل آمده است شاید نزدیکترین سبکها بزبان فارسی قدیم باشد چرا که نویسنده با روح فارسی فکر کرده و کتاب نوشته عبارت دیگر طرز فکر و اسلوب جمله بندی را موافق طبع و اقتضای فکر اصلی خود ترتیب داده ، آنگاه جامه الفاظ نازی بدان پوشانیده است . پس اگر جامه را عوض کنیم و قالب الفاظ را کنار بگذاریم جان مطالب و مغز افکارش نماینده روح و فکر ایرانی است .

در این باره که ترجمه های قدیم نزدیکترین یا دورترین اسلوبها بزبان فارسی است سخن بسیار است . چون بحث ما برسر این موضوع نیست و از تحقیق در این مسأله نمی شویم .

مطالبی را که در بالا ذکر کردم همه درجای خود مسلم است . اما باین نکته باید متوجه باشیم و خوب دقت کنیم که زبان عربی پیش از اسلام بهیچوجه دارای کتاب قواعد نحو و صرف نبوده سهل است که اصلاً مردم با سواد که از عهد خواندن و نوشتن ساده برآیند در سراسر جزیره عربستان انگشت شمار بود . کتبی که بعد از اسلام برای زبان عربی نوشته شد بهیچوجه در زبان عرب سابقه نداشت . مثلاً در صرف و نحو عربی تا پیش از اسلام حتی يك سطر نوشته و يك قاعده هم مطرح نبود چه جای اینکه مدون شده باشد . از طرف دیگر ملاحظه فرمائید زبانهای زنده دنیا که متعلق بممل راقیه است با اینکه اکثر مردمش با سوادند و فضلا و دانشمندانش شب و روز کار میکنند و در تدوین قواعد زبان خود فوق العاده کوشش و اهتمام دارند و از ملل دیگر نیز سرمشقها در دست آنهاست چند قرن طول می کشد تا يك زمان دارای گرامر کامل و منظم شود .

حال درست دقت کنید بعد از اسلام در مدت قلیلی کمتر از یک قرن که هنوز

علوم و فنون یونانی و هندی و ایرانی بزبان عربی نقل و ترجمه نشده و در دست مسلمین نیفتاده و هنوز دولت دانش پرور فرهنگ گسترى مثل دولت هارون و مأمون و برامکه روی کار نیامده بود ، چه شد که زبان عربی دارای صرف و نحو و قواعد مدونی شد که هنوز هم اساس ثابت و پایدار است ؟

ملاحظه کنید یکنفر جوان ایرانی از مردم فارس یعنی سیبویه که وفات او را در حدود ۱۸۰ و کمتر یا بیشتر ضبط کرده اند (رجوع شود باین خلکان) و بنوشته این جوی سی و دو سال بیشتر نداشت و دست بالا بقول بعضی چهل و اندی سال داشت و جز زبان فارسی و عربی هم زبان دیگر نمیدانست چگونه توانست در اندک زمانی در صرف و نحو عربی کتابی بآن خوبی و جامعیت تألیف کند (مقصود الکتاب سیبویه است که در دو جلد بچاپ رسیده و شروع و تعلیقات بسیار بر آن نوشته شده است) که از زمان تألیفش تا کنون حدود دوازده قرن میگذرد و علما و ادبا و فضیلابسیار در این مدت آمده و در صرف و نحو کتاب نوشته اند و هنوز الکتاب سیبویه بزرگترین مأخذ صرف و نحو عربی است ؟

معروف است که هر کس میخواست الکتاب سیبویه را بخواند ابو العباس میرد می گفت (هل رکت البحر) و این تعبیر را برای تجلیل و تعظیم کتاب و دشواری فهم آن برای مبتدیان میگفت .

جاحظ میگفت که هیچکس نتوانست مانند سیبویه کتابی در صرف و نحو تألیف کند کسانی که بعد از او کتاب نوشته اند همه ریزه خواران خوان وی میباشند . ابو عثمان مازنی میگفت « من اراد ان يعمل کتاباً کبیراً فی النحو بعد کتاب سیبویه فلیستح » یعنی هر که بخوهد پس از سیبویه کتابی بزرگ در نحو بپردازد گو شرم کند . ابن خلکان در قرن ۷ هجری میگوید تا کنون کتابی همسنگ کتاب سیبویه تألیف نشده است .

من در این باره بسیار فکر کردم و احتمالاتی بخاطرم آمده است از جمله اینکه : ایرانیان از زبان فارسی قدیم نمونه ها و سرمشقها برای قواعد در دست داشته و از روی

این سرمشقها صرف و نحو عربی را ساخته‌اند؛ این سرمشقها یا بصورت کتاب مدون بوده که از میان رفته یا سینه بسینه و زبان بزبان بدانها رسیده بوده است. درست است که سیبویه واقعاً یکی از نوابع ایرانی بود، نبوغ او را بهیچوجه انکار نتوان کرد اما ترتیب کتاب قواعد طوری نیست که از روی حدس و احتمال بتوان انجام داد اگر سرمشقی در دست نبود ممکن نبود که صرف و نحو بدان تفصیل و اتقان که در الکتاب سیبویه دیده میشود برای زبان عربی که نسبت بایرانیان کاملاً اجنبی و بیگانه بود نوشته شود. ملاحظه کنید امروز اگر یکنفر ایرانی بخواهد بی سابقه وبدون هیچگونه سرمشقی برای زبان فرانسه صرف و نحو بنویسد چه خواهد نوشت! بالجمله بنده در این باره حدس میزنم که ایرانیان از روی سرمشقها که برای زبان خود داشته صرف و نحو عربی را تدوین و تکمیل کرده اند. و بر فرض اینکه سرمشق کتابی یا شفاهی در دست نبوده قدر مسلم این است که باقتضای ذوق و سلیقه و روح فارسی فکر کرده و آنچه از قواعد زبان خود بفطرت و غریزه فارسی زبانی در می‌یافته در قالب قواعد و ضوابط عربی میریخته اند. چه این نکته محقق است که خواص جبلی و دریافتهای فطری که در نهاد هر کس نهفته است خواه و ناخواه در فهم و ترتیب مسائل ادبی بروز میکند و آنچه در اذهان مرکوز است خود بخود ظاهر میشود. مثلاً شخص فارسی زبان چون بخواهد عربی بنویسد طبق فارسی فکر میکند و دریافتهای معنوی و فطری او بدون اینکه خودش هم متوجه باشد ناگزیر در عربی نویسی وی اثر میگذارد، از این جهت است که میگویند ادبیات مطلقاً نماینده روح ملی است و خواص روحی و فطری هر کسی را از روی آثار ادبی و تألیفات او میتوان کشف کرد. بالجمله هرچه در روح شخص متفکر مرکوز است خواه و ناخواه در مظاهر فکری و ذوقی او اثر خواهد داشت. (از کوزه همان برون تراود که در اوست).

سیبویه و کسائی و مرزبانی و جرجانی و امثال آنها که نحو و صرف و معانی و بیان عربی را درست کردند ایرانی و فارسی زبان بودند و طبعاً ایرانی و فارسی زبانی اثر

داشته و ازین جهت است که من عرض میکنم در قواعد نحو عربی بویژه نحو کوفی روح دستور فارسی نهفته است .

نمودار این معنی از اصطلاحاتی که وضع شده و کاملاً ترجمه لغات و مفاهیم فارسی است خوب محسوس میشود و از روی این اصطلاحات مطالب تازه لغوی و ادبی را میتوان استنباط کرد .

باری اگر درست پی جوئی کنیم و دنباله دستور قواعد فارسی را بگیریم و بیش بزویم و ببخواهیم بدانیم که زبان فارسی نزد ایرانیان قدیم که در صدر اسلام میزیستند چه نوع قواعد و ضابطه ها و اصطلاحاتی داشته است ، اثر این مقصود و بقول معروف رد پای آن را در نحو و صرف عربی پیدا می کنیم که ایرانیان مطابق روح زبان فارسی فکر کرده و زبان عربی را با زبان فارسی مطابقت داده و بیشتر قواعدی را که در زبان فارسی در می یافته اند با چاشنی زبان عربی بخورد زبان عرب داده اند .

بر فرض که صرف و نحو عربی را بطور کلی مأخذ قرار ندهیم قدر مسلم این است که نحو کوفی اثری از آثار دستور زبان فارسی است زیرا پیشوایان فن نحو کوفی غالباً ایرانی بودند . و شاید یکی از علل مهاجرت شدن نحو کوفی و رواج گرفتن نحو بصری همان باشد که نحو کوفی چون از روح ایرانی و سرچشمه قواعد فارسی تراوش کرده بود کاملاً مطابق زبان عربی در نیامد .

البته منظورم همه قواعد نحو عربی نیست بلکه مقصود قسمتی ازین قواعد است که پیاره بی از آنها بعد ازین اشاره خواهیم کرد .

آنچه عرض کردم هیچ منافات ندارد با اینکه واضح نحو عربی حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام بود زیرا آنچه مسلم است آنحضرت مفتاحی بدست ابوالاسود دؤلی دادند اما تکمیل و تدوین نحو و صرف بدست ایرانیان انجام گرفت .

نحو بصری و کوفی

ریشه قواعد فارسی در نحو کوفی

ابن قتیبه در کتاب المعارف مینویسد که بصره از سال ۱۳ هجری و کوفه در سه سال بعد یعنی از سال ۱۷ هجری رو بآبادی و اهمیت گذاشت و کم کم از بلاد معظم اسلامی گشت .

در عهد خلفای راشدین مکه و مدینه عاصمهٔ مسلمانان و مرکز علما و فضلاء آنوقت یعنی قرآء و حفاظ صحابه بود .

در عهد بنی امیه پایتخت اسلامی بدمشق منتقل شد اما مرکز علمی و ادبی آنوقت شهر بصره و کوفه بود . مکه و مدینه بواسطهٔ وجود کعبه و قبر پیغمبر صلوات الله علیه چنان مورد توجه مسلمانان بود که شهر دیگری نمی توانست قائم مقام آنها باشد اما از جهات دیگر بصره و کوفه جانشین مکه و مدینه گردید . عبدالملک مروان مخصوصاً بصره توجه داشت و آنجا را دار العلم آن زمان ساخت .

بالجمله بصره و کوفه در عهد اموی بزرگترین مراکز علم و ادب و سیاست شد بویژه بصره که مجمع شعرا و ادبا و قرآء و حفاظ آن عهد بود . مرید بصره که معروف بسوق الابل است جانشین سوق عکاظ گردید . فحول شعرا در این شهر انجمنها و مجامع شعری و ادبی داشتند از آنجمله فرزذق و راعی الابل که در اغانی بتفصیل نوشته شده است .

در زمان بنی عباس و وزارت برامکه برعکس توجه بکوفه بیشتر شد باین سبب که در آن دوره عنصر ایرانی زمامدار دولت گشت و کوفیان بیشتر ایرانی و طرفدار ایران بودند .

بصره در عهد اموی بر کوفه تقدم داشت و از اینرو فضلاء بصره در وضع فن نحو بر کوفیان پیشقدم شدند .

ابو الاسود دؤلی که واضع معروف علم نحو شمرده میشود و مفتاح وضع ابن علم را حضرت علی بن ایطاب علیه السلام بدست او داد از مردم بصره بود .

ابو الاسود دؤلی بتلقین حضرت علی بن ایطاب علیه السلام قواعد مختصری تأسیس کرد این قواعد بدون ذکر علل و اسباب بود و طالبان آن زمان بتقلید و تلقین آنها از یکدیگر فرا میگرفتند .

نخستین کسی که علل و اسباب اعراب را بیان کرد عبد الله بن ابی اسحق حضرمی است متوفی ۱۱۲ - و نخستین کس از فضلاء بصره که در نحو کتاب

مستقل نوشت عیسی بن عمر ثقفی بود متوفی ۱۴۹ - و نخستین کس که ضبط قواعد کرد هرون بن موسی است - و نخستین کس که حق تألیف صرف و نحو را ادا کرد سیبویه فارسی است. پیش از سیبویه کتاب مهمی که قابل اعتماد و مرجع همه فضلا باشد در این فن تألیف نشده بود فضلا و ادبا که بعد از سیبویه ظهور کردند غالب متوجه الکتاب او بودند و بتدریس و حفظ و نوشتن شرح و تعلیقات بر آن کتاب میپرداختند آنچه کردند در حقیقت دنباله کار سیبویه بود که الکتاب را مآخذ قرار داده قواعد آن را کامل کردند کمتر ابداع و اختراعی از خود بروز دادند.

از جمله نحّات معروف پس از سیبویه ابو عثمان مازنی است (متوفی ۲۴۹) و ثعلب نحوی صاحب کتاب الفصحیح (متوفی ۲۹۱) و ابواسحق زجاج (متوفی ۳۱۱) و ابوبکر سراج (متوفی ۳۱۶) و ابن انباری (متوفی ۳۲۸) و ابن ولاد (متوفی ۳۳۲) و ابوالقاسم زجاجی (متوفی ۳۳۹)^۱

سیبویه بزرگترین نحوبان بصره بود و نحوی که او تدوین کرد بمنوان نحو بصری معروف است.

پس از بصریان فضلائی کوفه دنبال نحو را گرفتند. سیاست عباسیان و برامکه هم این بود که از کوفه و کوفیان طرف گیری و جانب داری میکردند. چیزی نگذشت که فضلائی کوفه در نحو و صرف عربی مسلک تازه بی اختیار کردند که با طریقه بصریان اختلاف داشت و از اینرو دو مسلک مختلف در نحو و صرف عربی وجود گرفت یکی عقیده بصری و دیگر عقیده کوفی.

اولین کس از ادبا و فضلائی کوفه که نحو کوفی را وضع و مطابق این مسلک کتابی بنام فیصل تألیف کرد ابوجعفر رؤاسی^۲ است که استاد کسائی و فراء و

۱ - رجوع شود بطبقات النحاة و طبقات الادباء و ابن خالکان و الفهرست ابن الندیم و معجم الادباء و تاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان.

۲ - ابوجعفر محمد بن ابی ساره معروف به ابوجعفر رؤاسی. در کتاب الزهر سیوطی ج ۲ ص ۲۴۸ مینویسد: > هو اول من وضع من الکوفیین کتاباً فی النحو و کان رجلاً صالحاً و بقیة باورفی در صفحه ۵۷

پسر برادر معاذ هراء متوفی ۱۸۷ اولین واضع فن تصریف بود. و کتاب فیصل پیش از الکتاب سیبویه تألیف شد.

گروهی از فضلاء ایرانی نژاد مقیم کوفه از قبیل کسائی^۱ متوفی ۱۸۹ و مفضل ضبی متوفی ۱۶۸ و شرقی بن قطامی و ابو عمرو شیبانی متوفی ۲۰۶ و فراء دیلمی متوفی ۲۰۷ و ابوبکر احمد بن حسن بن فرج متوفی ۳۱۷ و بقولی ۳۱۵ از بزرگان مسلک کوفی بودند که غالب در دستگاه خلفا و امرای عباسی سمت معلمی و مؤدبی داشتند.

پیش عرض کردم که جرجی زیدان حدس میزند و در حدس خود اصرار میورزد که نحو عربی از سربانی اقتباس شده و ابوالاسود دؤلی لغت سربانی را یاد گرفته یا بقواعد آن راه یافته و نحو عربی را از روی قواعد نحو سربانی ترتیب داده است.

درباره شکل یعنی حرکات و علائم فتحه و کسره و ضمه که در ابتدا بصورت نقطه گذاری معمول شده و بنا بر مشهور آنها نیز ابوالاسود وضع کرده است نیز میگوید ارجح این است که این کار را نیز از سربانیها و کلدانیها اقتباس کرد. اما اعجاب یعنی نقطه گذاری برای امتیاز حروف مشبیه از قبیل سین و شین دو ال و ذال در زمان حجاج مرسوم شد که از طرف عبدالملک بن مروان والی عراق بود. و ابن خلکان میگوید که نصر بن عاصم در زمان حجاج نقطه گذاری را وضع کرد (تاریخ آداب اللغة العربیه ج ۱ ص ۲۲۹).

اصرار جرجی زیدان ناشی از بی اطلاعی است یا تعصب خام که نمی خواهد حق را بصاحب حق برگرداند. جرجی زیدان در اثر تعصب زیر این بار نمی رود که

قیل ان کل ما فی کتاب سیبویه و قال الکوفی کذا انما عنی به الرؤاسی و کتابه یقال له الفیصل > و در طبقات الادباء ابن انباری از ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب نقل میکند > ان اول من وضع من الکوفین کتاباً فی النحو الرؤاسی > . و در وجه تسمیه رؤاسی میگوید بسبب بزرگی سرش باین نام معروف شد. در صحاح منویسد: > الاراس الرجل العظیم الرأس و کذا الرؤاسی > .
۱ - در اللهمست ابن الندیم میگوید: تلی بن حمزة بن عبدالله بن عثمان و قیل بهمن

اقتخار وضع نحو عربی را برواضع حقیقی یعنی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مسلم دارد و مداخله ایرانیان را نیز در ابداع و تکمیل قواعد نحو و صرف عربی روا نمیدارد. نمیخواهد بیک حقیقت مسلم تاریخی اعتراف کند که مجاورت و آمیزش ایرانیان با عرب در تمام رسوم و آداب و علوم و معارف اسلامی اثر کرد از آن جمله هم وضع قواعد نحو و صرف عربی بود که قواعد و اصول زبان فارسی در آن اثر نمایان گذاشت.

نحو عربی بچه علت وضع شد و مرکز رواج این علم کجا بود و پیشوایان و استادان این فن از کدام ملت بودند؟

باتفاق سبب وضع نحو این شد که اسلام میان عجمان رواج یافت و فارسی زبانان که در قلمرو اسلام داخل شدند زبان عربی نمی دانستند و قرآن و احادیث ماثوره را غلط میخواندند از این جهت حضرت علی علیه السلام راهنمای وضع نحو عربی گردید و مرکز رواج و نضج این علم قلمرو عراق بود میان اقوام مجاور سربانی و کلدانی و ایرانی و بیشتر استادان و پیشوایان این فن ایرانیان بودند.

پس اگر حدس جرجی زبدان صائب باشد که نحو بصری از سربانی گرفته شده باشد این حدس بصواب نزدیکتر است که نحو کوفی از فارسی مأخوذ است و نحویان کوفه که غالب ایرانی بودند قواعد نحو را از فارسی گرفته اند و قدر مسلم این است که ابداع و نظم و ترتیب این قواعد از سرچشمه روح و ذوق ایرانی تراویده و بی شبهه آثاری از طرز فکر و نوع ذوق و سلیقه فارسی زبان در آن بجا مانده است. و کل اناء بالذی فیه برشح.

مشاجرات و مناظرات نحات بصری و کوفی که نمونه‌یی از آنها قصه زنبوریه سیبویه و کسائی است و در باب اول از کتاب مغنی اللیب در بحث «اذا» بتفصیل نقل شده و همین واقعه بقول بعضی باعث آوارگی و مرگ سیبویه گردید، همگی روی این اساس است که نحویان بصره و کوفه در نوع فکر و سبک و اسلوب قواعد صرف و نحو بایکدیگر اختلاف داشته و همین اختلاف باعث مشاجرات و مناظرات بوده است.

مسائل اختلافی نحو بصری و کوفی

در نحو و صرف عربی دو مسلک ممتاز شهرت دارد: یکی بصری و دیگری کوفی. نحویان بصره و کوفه در موارد بسیاری از مسائل صرف و نحو با یکدیگر اختلاف دارند که بعنوان **خلافیات بصری و کوفی** معروفست. مسائل خلافی نحو و صرف مانند خلافیات فقه شافعی و حنفی با فقه شیعه و سنی خود فن خاصی بوده که علمای قدیم تحصیل میکرده و بر سر هر مسأله بی قیل و قالها و اجتهادها داشته اند.

در میان قراء مشهور نیز دو مسلک کوفی و بصری از یکدیگر ممتاز است^۱. در باره خلافیات نحو و صرف کتابها تألیف شده است. از جمله کتاب **الانصاف فی مسائل الخلاف** تألیف کمال الدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد انباری متوفی ۵۷۷ که بمقیده من بهترین کتاب جامع و نافع این موضوع است و خوشبختانه بهمت شرق شناسان در نهایت صحت و خوبی در لیدن بچاپ رسیده و نسخه بی از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی است که مورد استفاده این بنده بوده و بیشتر مسائل

۱ - هفت قاری مشهور عبارتند از: ۱ - عبد الله بن کثیر که اصنش از ابناء فارس بود که از شیروان یمن گسیل داشت در مکه سال ۱۲۰ وفات یافت. ۲ - نافع بن عبدالرحمن اصنش از مردم اصفهان بود و در مدینه ساکن ۱۶۹ وفات کرد. ۳ - عاصم بن ابی النجود متوفی ۱۲۸ از موالی اهل کوفه. ۴ - حمزة بن حبیب زیات متوفی ۱۵۶ که او را نیز از موالی شمرده اند. ۵ - ابو عمرو بن علاه متوفی ۱۵۴ یا ۱۵۵. ۶ - عبد الله بن عامر که از طبقه اول تابعان بود در دمشق (متوفی ۱۱۸). ۷ - کائی علی بن حمزة بن عبد الله بن بهمن بن فیروز که ایرانی نژاد بود و بقولای در سال ۱۸۹ و بقولای در ۱۸۳ وفات یافت.

در اصطلاح نجوید و فن قرائت قرآن هر گاه «مدنی» گویند مراد نافع است. بزییدن فمقاع هم مدنی بود اما از هفت قاری مشهور نیست. و چون «مکی» گویند مراد عبدالله بن کثیر است. و چون «مدنیین» یا «حرمیان» گویند مراد نافع و ابن کثیر است. و چون «کوفی» گویند مراد عاصم و حمزه و کسائی است. خلف بن هشام هم کوفی بود اما در جزو قراء سبعة مشهور شمرده نمیشود. و هر گاه «بصری» گویند مقصود ابو عمرو بن علاه است و هر جا که کوفی و بصری متفق باشند «عراقی» گفته میشود. رجوع شود بکتاب الفهرست ابن ندیم و کتاب المعارف ابن قتیبه و بجمع البیان طبرسی.

خلافی در فهرستی که ملحق باین خطابه ساخته ام از همین کتاب نقل شده است . در این کتاب روی هم رفته یکصد و بیست و یک (۱۲۱) مسأله از مسائل اختلافی بصری و کوفی را آورده و دلائل دو طرف را کاملاً شرح داده و سپس خود ابن انباری میان آنها داوری کرده است .

دیگر کتاب التییین فی مسائل الخلاف بین البصریین و الکوفیین تألیف ابوالبقاء عکبری متوفی ۶۱۶ . سوم کتاب الاشباه والنظائر سیوطی قسمت نحو که در حیدرآباد دکن چاپ شده و در جلد دوم از ص ۱۴۰ تا ص ۱۴۶ مسائل خلافی را تا یکصد و دو (۱۰۲) مسأله باختصار بر سبیل فهرست بر شمرده و دو مسأله هم از مستدرکات ابن ایاز را بر کتاب ابن انباری نقل کرده که مجموع ۱۰۴ مسأله میشود . این کتاب را نیز بنده در تملک دارم و تا آنجا که وسع و طاقت داشته کوشش کرده ام تا مسائل خلافی را تا یکصد و بیست و هفت مسأله ۱۲۷ بر شمرده و برای مزید فائده در خاتمه گفتار خود آورده ام .

شرح و تفصیل همه این مسائل فعلاً ضرورت ندارد . فقط پاره بی از آنها را که بنظر بنده بسیار اهمیت دارد و کاملاً مبهم‌ماند که روح قواعد فارسی در نحو کوفی مندرج است بعرض میرسانم تا معلوم شود که در طرح قواعد صرف و نحو کوفی چه اندازه روح قواعد فارسی و فکر و غریزه و ذوق و سلیقه فارسی زبانان دخیل و مؤثر بوده است .

۱ - بصریان معتقدند که فعل مشتق از مصدر است . اما کوفیان گویند که مصدر مشتق از فعل است . دلیل کوفیان این است که مصدر از فعل انتزاع میشود و فعل اصل است و مصدر فرع .

ملاحظه کنید که این عقیده یعنی اشتقاق فعل از مصدر چطور کاملاً مطابق با روح اشتقاق فارسی است که مصدر را هیأت از فعل بنا کنند و هیأت فعل امر را مبدأ اشتقاق بگیرند چنانکه پیش بتفصیل در این باره گفتگو کردیم .

کسانی که دستور فارسی را از عربی تقلید کرده اند چون نحو بصری شایع تر است

آنها مأخذ قواعد فارسی قرار داده و از این نکته غفلت داشته‌اند که اگر بنای تقلید و اقتباس هم باشد نحو کوفی را هم در نظر باید داشت بلکه روح قواعد فارسی را در این ملک جستجو باید کرد.

ب. بصریان میگویند که کلمه ذا و ذی و هو و هی اسم است که از دو حرف تشکیل شده و کوفیان گویند که يك حرف بیشتر نیست.

این عقیده ظاهراً از روی حروف مصونه و آهنگهای فارسی برخاسته است که ذا و ذو و ذی در حقیقت يك حرف آهنگ دار یعنی يك سیلاب است.

ج. کوفیان میگویند که تقدیم حال بر عامل در جایی که عامل مقترن بضمیر باشد جایز است مانند را کبأ جئت و در صورتیکه فاعل فعل اسم ظاهر باشد تقدیم حال بر عامل جایز نیست مثل را کبأ جاء زید. کوئی درست موافق جمله بندی فارسی این عقیده را اظهار کرده‌اند. چه در فارسی جمله «سواره آمد» درست است اما «سواره آمد علی» معمول نیست بلکه میگویند «علی سواره آمد».

بصریان گویند تقدیم حال بر عامل در هر دو صورت جایز است.

د. کوفیان میگویند نکره قابل تأکید معنوی است مانند «قعدت یوماً کله» درست قیاس بفارسی است که «روز همه روز» «شب همه شب» صحیح است. اما بصریان گویند برای نکره تأکید معنوی نشاید آوردن.

ه. کوفیان میگویند خبر مبتدا بر مبتدا مقدم نمیشود و بصریان گویند مقدم میشود. عقیده بصریان موافق استعمالات عربی است اما عقیده کوفیان مطابق ترکیب جمله های فارسی است که در نثر آزاد بدون ضرورت نمیگوئیم «خوب آدمی است علی» بلکه میگوئیم «علی خوب آدمی است».

و. کلمه «من» بعقیده کوفیان هم در ابتداء غایت زمان استعمال میشود و هم در مکان درست مثل کلمه «از» در فارسی که هم میگوئیم «از بام تا شام» و هم میگوئیم «از اصفهان تا طهران». اما بصریان مطابق ذوق عربی یا سربانی میگویند من فقط در مکان استعمال میشود. (بقیه دارد)

وقایع فرهنگستان

چون در خرداد ماه گذشته آقای دکتر ریئالد نیکلسن خاور شناس معروف انگلیسی عضویت وابسته فرهنگستان پذیرفته شده بود برای اجرای تشریفات رسمی در روز پنجشنبه ۲۶ آبان ۱۳۲۲ از جناب آقای سرریدر بولارد وزیر مختار دولت انگلیس و چند نفر از دانشمندان انگلیس مقیم تهران دعوت و با حضور چند تن از آقایان وزیران پذیرائی بعمل آمد.

دانشمندان انگلیسی عبارت بودند از آقایان: ترات (Tratt) (نخست دبیر سفارت انگلیس)، بینکلی (Bingley) (نماینده شورای بریتانیا در ایران)، هورنبی (Hornby) (رئیس انجمن فرهنگی ایران و انگلیس)، گرینوود (Greenwood) (کارمند اداره انتشارات سفارت انگلیس)، الولستن (Elwell Suttan) (نویسنده و مؤلف کتاب «ایران نو»).

نخست جناب آقای سمیعی رئیس فرهنگستان در باب اهمیت روابط فرهنگی ملل و سابقه ارتباط فرهنگی ایران و انگلیس شرحی فرمودند که بوسیله آقای دکتر رضا زاده شفق بزبان انگلیسی ترجمه شد. آنگاه جناب آقای دکتر عیسی صدیق نایب رئیس فرهنگستان شرح احوال و خدمات علمی دکتر نیکلسن را بیان نمودند. در پایان مجلس نامه عضویت دکتر نیکلسن که بخط خوش تحریر و با کمال نظافت و سلیقه تجلید شده بود با آقای وزیر مختار تسلیم گردید که برای دکتر نیکلسن ارسال نمایند.

خطابه جناب آقای سمیعی

پس از تشکر از آقایان معظم که دعوت فرهنگستان را پذیرفته و این مجلس را بفر تقدوم خود مزین و مشرف فرموده اند اجازه میخواهم که بمناسبت این محضر چند کلمه عرض کنم. فرهنگهای دنیا همیشه با هم يك ارتباطها و اتصالاتی حقیقی و معنوی داشته اند و گاهی نیز بواسطه همان روابط صورت هم بیکدیگر مربوط و نزدیک میشده اند و چون مبدأ و منشاء این اتصالات روح فرهنگی بوده است میتوان گفت که فرهنگ

عمومی جهان یک چشمه و آبشار بزرگ است که نهرها و جویهای بسیاری از آن منشعب گردیده در اطراف و جوانب عالم جاری و ساری شده است.

این معنی بخوبی روشن و آشکار میشود وقتی که با آثار دانشمندان بزرگ دنیا برمیخوریم و می بینیم که در میان آن آثار و افکار اگرچه بزبانهای مختلف ادا شده يك وجه اشتراك و وجه تشابهی وجود دارد و در حقیقت عروس زیبای فرهنگ و معرفت جمال دلربای خود را از آینه های مختلف نشان میدهد و بصورت های گوناگون جلوه گری میکند عشق در همه جا همان عشق است و عاشقان در هر جا که باشند دلی خسته دارند و سری پرشور و خاطری پریشان اما این يك حال عشق را بطرزی مخصوص بیان میکند و آن يك درد عاشقی را بنحوی جدا گانه شرح میدهد.

هر کس بزبانی سخن عشق سرايد بلبل بفزاخوانی و مطرب بترانه

بنابر این نمیتوان اصول و حقایق فرهنگ عمومی را از یکدیگر جدا کرد منتها مجامع علمی و دانشمندان متفکر و صاحب نظر در هر جا وظیفه دارند که سر چشمه اصلی و حقیقی ارتباط هائی را که در میانه موجود است پیدا کرده و آن جویها و لهرهای منشعب و متفرق را بیکدیگر ربط و اتصال بدهند و لب تشنگان وادی معرفت را از شربت گوارای حقیقت سیراب سازند.

خوشبختانه فرهنگستان ایران از آغاز پیدایش خود همین معنی را در نظر گرفته و جزو وظایف اصلی خود قرار داده و به پیشرفت این منظور همت گماشته است چنانکه در این مدت يك عده از دانشمندان معروف ممالك مختلفه دنیا را بعضویت خود پذیرفته و بوسیله انجمن روابط فرهنگی بین المللی خود که از یکسال پیش تشکیل یافته با بعضی از مجامع علمی و ادبی دنیا راه ارتباط را باز کرده است و از آن جمله دانشمند عالیمقام دکتر رینالد نیکلسن انگلیسی را در جلسه ۳۰ خرداد ۱۳۲۲ خود بعضویت وابسته فرهنگستان انتخاب نموده است.

بنده خیلی خوشوقتم و از طرف خود و همکاران محترم خود اظهار مسرت میکنم که امروز در خدمت آقایان عظام و دانشمندان محترم برای استحکام اساس این رابطه

فرهنگی در این مجمع گرد آمده و با حضور جناب آقای سرریدر بولارد وزیر مختار دولت انگلیس و چند تن از دانشمندان کرامی که نماینده فرهنگی انگلستانند اتصالات فرهنگی و معنوی دو کشور دوست و متفق قدیم الارتباط را بهم نزدیک میکنم.

بدیهی است که انجمن روابط فرهنگی انگلیس و ایران نیز که از چندی باینطرف بریاست آقای بینگلی در تهران تشکیل یافته است میتواند کمکهای خیلی شایان باین منظور فرهنگستان ایران بکند و ما از وجود چنین انجمنی که مال مسرت و خوشوقتی را داریم، اینک بنده موقع را غنیمت شمرده بانهایت احترام نامه کارمندی آقای دکتر رینالد نیکلسن را که جناب آقای دکتر صدیق نایب رئیس فرهنگستان ایران مختصری از احوال ایشانرا بیان خواهند فرمود خدمت جناب آقای وزیر مختار تسلیم و از ایشان خواهش میکنم که این نامه را برای ایشان بفرستند و احساسات سرشار فرهنگستان ایران را بآن مرد عزیز تبلیغ فرمایند.

امیدوارم این رابطه فرهنگی طلعبه و مقدمه يك ارتباطات و مفاوضات وسیع و کامل در میان مجامع و بنگاههای علمی و ادبی ایران و انگلیس بوده و از برکات وجود دانشمندان هر دو کشور نتایج خیلی بزرگ و سودمند بدست آید.

خطابه جناب آقای دکتر صدیق

دکتر رینولدالین نیکلسن Reynold Alleyne Nicholson که برای تجلیل او در فرهنگستان ایران جلسه امروز برپا شده یکی از دوستان حقیقی کشور و خدمتگزاران صمیمی فرهنگ و ناشران پرشور آثار ادبی و عرفانی ایران است.

این دانشمند بزرگ که هفتاد و پنج سال از روزگارش میگذرد در خانواده علم و ادب پرورش یافته پدرش استاد دانشگاه ابردین Aberdeen بود بهمین مناسبت تحصیلات خود را در همان دانشگاه آغاز کرد سپس بدانشگاه کیمبریج رفت و بگرفتن درجه دکتری در ادبیات نائل آمد. تا آنجا که این جانب آگاهم علاوه بر زبان انگلیسی و یونانی و لاتین زبان فرانسه و آلمانی و هندوستانی و فارسی و عربی و ترکی را میداند. زبان فارسی را از مرحوم پروفیسور برون آموخت و چنانکه در نوشته های

خود مینویسد در او ان جوانی از آن منبع فیض و از آن کانون عشق نسبت بکشور ما شاداب شد و شوق مفرط بتحقیق و پژوهش در آثار بزرگان ایران بویژه عارفان و متصوفان این سرزمین در وی پدید آمد .

در ۱۹۰۱ یعنی در سی و سه سالگی به علمی زبان فارسی در دانشگاه لندن منصوب گشت و یکسال بعد همین سمت در دانشگاه کیمبریج بوی تفویض گردید و این مقام را تا فوت مرحوم پروفیسور برون دارا بود . در ۱۹۲۵ هنگامیکه آن فقید سعید بیمار بود به نیابت او کرسی زبان عربی را اشغال نمود و پس از درگذشت استاد آنرا متقلاً بعهدہ گرفت و در سن شصت و پنج سالگی باز نشته شد و اکنون سمت استادی افتخاری دانشگاه را داراست .

از این شرح حال مختصر بر حضار محترم هویداست که زندگانی این مرد شریف بسیار ساده و آرام و بدون سانحه و حادثه بوده است . اخلاق و شخصیت او نیز اینگونه زندگانی را برای وی ایجاب و ایجاد میکرد .

در ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ که افتخار معاونت مرحوم پروفیسور برون را در دانشگاه کیمبریج داشتم گاهگاهی دکتر نیکلسن را ملاقات میکردم و از مذاکرات او بهره مند میشدم . شخصی است بلند قامت با سیمای گشاده و مهربان بسیار ساکت و بی حرف و در همان حال فوق العاده پرکار و پر حوصله و با همت . تمام اوقاتش صرف تحقیق و تتبع میشد و بهیچ کار دیگر توجه نداشت و بیش از اندازه بمطالعه و تحریر عشق و دلستگی میورزید .

در ۱۹۱۶ که دولت بریتانیای کبیر میخواست آموزشگاه زبانهای خاوری را در لندن برپا کند نخست ریاست آنرا به پروفیسور برون تکلیف کرد . وی بواسطه اشتغال بتألیف تاریخ ادبیات ایران معذرت خواست و اگر حافظه ام بخاطر نرود در نظر داشت دکتر نیکلسن را معرفی کند و او نیز بواسطه همین دلستگی به پژوهش در آثار ایران بپوزش طلبید تا آنکه بر حسب پیشنهاد آن مرحوم - ردینسن راس Sir Denison Ress بدین سمت گماشته شد و مدرسه در همان سال در پیشگاه اعلیحضرت جرج پنجم گشایش یافت .

در ۱۹۲۹ که بسمت نمایندگی دولت شاهنشاهی در کنفرانس بین‌المللی پرورش سالمندان بدانشگاه کیمبریج رفته بودم و آن استاد بزرگوار را زیارت کردم رسماً از طرف دولت بایران دعوت نمودم. با وجود میل فراوانی که بدیدن ایران داشت پاسخ داد تا تألیف سلسله کتابهایی که راجع به مثنوی آغاز کرده ام پایان نرسد از پشت این میز تحریر برخاستن نتوانم.

در اینصورت شگفت آور نیست که از این پژوهنده عالی مقام آثار متعدد و گرانبها بوجود آمده باشد.

این آثار را میتوان بچهار دسته تقسیم کرد که برای خسته نکردن حضار محترم فقط به مهمترین آنها اشاره میشود.

دسته اول راجع است بزبان عرب از قبیل تاریخ ادبیات عرب بانگلیسی و کتابهای درسی عربی (در سه جلد) و متن و ترجمه ترجمان الاشواق ابن عربی و متن و ترجمه ملخص کتاب اللع.

دسته دوم کتابهایی است که دکتر نیگلن راجع به تصوف اسلامی رأساً بزبان انگلیسی تألیف کرده که از آن جمله است کتاب «عرفای اسلام» و کتاب «معنی شخصیت در تصوف» و «مطالعات در باره تصوف اسلامی».

دسته سوم و چهارم مستقیماً مربوط بزبان و ادبیات فارسی است و جا دارد در این محضر شریف چند کلمه در این باب معروض افتد.

چنانکه سابقاً اشاره شد در آغاز جوانی دکتر نیگلن عشق مفرط به عرفان پیدا کرد و قسمت اعظم اوقات خویش را بمطالعه در این خصوص گذراند. از جمله آثاری که از عرفای ایران توجه او را جلب کرد یکی متن دیوان شمس تبریز است که منتخبات آنرا در ۱۸۹۸ انتشار داد و دیگری متن تذکرة الاولیای فریدالدین عطار است که در دو جلد با مقدمه مفصل و مشروح بزبان انگلیسی چاپ و منتشر کرد. سومی متن مثنوی مولوی است که سالیان دراز از عمر شریفش را در تصحیح

و تنقیح و مقابله نسخه‌های قدیمی این کتاب صرف کرد و بهترین وجه در سه جلد «قرآن فارسی» را بچاپ رسانید.

طبع متون مذکور دسته سوم از آثار دکتر نیکلن است.

دسته چهارم ترجمه‌هایی است که از متون عرفانی از فارسی بانگلیسی کرده و با شرح‌هایی است که در این خصوص برشته تحریر درآورده است. جزو این دسته یکی ترجمه کشف‌المحجوب هجویری را باید ذکر کرد و دیگر حکایاتی از مثنوی، ولی مهمترین تألیف در این قسمت ترجمه متن مثنوی است بانگلیسی در سه جلد و حواشی بر مثنوی است بانگلیسی در دو جلد که جلد دوم آن آخرین کتابی است از استاد بزرگوار که در دومین سال جنگ کنونی یعنی در ۱۹۴۰ طبع و نشر یافته است.

چنانکه عرض شد برای اینکه موجب ملالت خاطر نگردم متعمداً بعضی از آثار دکتر نیکلن را ذکر ننمودم و رنه میبایستی عنوان چندین کتاب دیگر را چون متن فارسنامه ابن‌البختی که با کمک لوسترنج Le Strange طبع کرد یا کتاب ملاحظاتی که راجع بترجمه رباعیات خیام (از طرف فیتز جerald Fitzgerald) منتشر ساخته یا فهرست کتب خطی کتابخانه مرحوم پروفیسور برون را که در ۱۹۳۲ تدوین و چاپ نموده و رساله‌ها و مقالات متعددی که در مجله انجمن پادشاهی آسیائی منتشر کرده در اینجا متذکر شوم. ولی همین اندازه که تذکر دادم نشان میدهد که دکتر نیکلن در ظرف چهل و پنج سال اخیر بیش از سی مجلد کتاب تألیف و ترجمه یا متونی را تصحیح و چاپ کرده است که از حیث کمیت بسیار مهم و قابل توجه است و از حیث کیفیت و ارزش لا اقل ساعتی بایسته است تا یکی از همکاران محترم من که در رشته تصوف و عرفان دست دارند در این خصوص حق استاد ارجمند را ادا کنند ولی هر کس که جزئی زحمت بخود دهد و مثلاً هشت مجلد کتاب مثنوی و ترجمه و حواشی ۲۵۷۰۰ بیت آنرا که هیچ‌ده سال تمام صرف تهیه آنها شده مطالعه کند در خواهد یافت ناچه اندازه این دانشمند عالیقدر به کینه زبان و ادبیات و فلسفه و اخلاق و تاریخ ایران و مذهب و اخبار و احادیث اسلامی برده و چه دقت و حوصله فوق‌العاده

برای تطبیق متون خطی قرن هشتم و نهم هجری بکار برده و چه تعمق و تبصره‌ساز برای درک کردن مشکلات بسیار و روشن ساختن ابهامات بیشتر و پیدا کردن اصطلاحات گوناگون انگلیسی بعمل آورده است زیرا نباید فراموش کرد چنانکه گفته اند «حضرت مثنوی کتابی است مشکلتر از مشکل و آسانتر از آسان - آن بر عاقل و این بر نادان».

بالاخره این نکته ناگفته نماند که از لحاظ شناساندن فرهنگ ایران بدنی و آشنا ساختن مردم مغرب زمین یکی از گرانبهاترین ذخائر ادبی ایران یعنی مثنوی معنوی دکتر نیکلسن بزرگترین خدمت را بکشور ما نموده و از این حیث باید او را در ردیف دانشمندان نادر باهمتی مانند ژول مهل Jules Mohl فرانسوی قرار داد که عمری را بطبع و ترجمه شاهنامه صرف کرد با این تفاوت که کار دکتر نیکلسن بمراتب دشوارتر و دامنه تحقیقاتش بالضروره وسیع تر از مترجم شاهنامه بوده است. اگر بانظری که مرحوم یروفور برون در ۱۹۱۸ در فرهنگستان بریتانیا اظهار کرد موافق و معتقد باشیم که در قسمت ادبیات خدمت مخصوص ایران بفرهنگ عالم ایجاد اشعار آمیخته به تصوف است بزرگترین و عالی‌ترین و مهمترین مجموعه این اشعار را دکتر نیکلسن بشکل بسیار دلپسند تصحیح و با ترجمه و حواشی طبع کرده در دسترس جهانیان گذاشته و فرهنگستان ایران با انتخاب او بعضویت خویش خواسته است مراتب قدردانی و حق شناسی خود را نشان دهد و یاسداری و سپاسگزاری ملت ایران را بدینوسیله بآن استاد بزرگوار تقدیم دارد. از جناب آقای سرریدر بولارد نماینده بریتانیای کبیر که خود از دانشمندان انگلستان بشمار و بفرهنگ ما دلبستگی وافر دارند خواهشمندیم مترجم احساسات فرهنگستان شده قدرشناسی و سپاسدانی ما را بدکتر نیکلسن لطفاً ابلاغ فرمایند. بدید آمدن علمای بزرگ انگلیسی چون مرحوم یروفور برون و دکتر نیکلسن علامت بارزی است بر علاقه بریتانیای کبیر بفرهنگ ما و با این سوابق متین و درخشان امیدواریم روابط ادبی و علمی دو کشور روز بروز عمیق تر و محکم تر شود و از نتایج آن هر دو مملکت مستفیض و بهره مند گردند.

مجلد اول

فرہنگ نامہ شمال

سال ۱۳۲۲

شیدائی مدیر

حبیب نیمائی سرور

فهرست مندرجات «نامه فرهنگستان»

دوره اول - سال ۱۳۲۲

شماره اول :

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	—	اساسنامه فرهنگستان
۳		اساسنامه انجمن روابط فرهنگی ایران
۵	—	اساسنامه نامه فرهنگستان
۶		تاریخی از فرهنگستان ایران
۱۸		اسامی اعضاء وابسته فرهنگستان
۲۰	مرحوم محمد علی فروغی	فرهنگستان چیست
۳۹	آقای رشید یاسمی	سه شعر
۴۰	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۶۴	—	وقایع فرهنگستان

شماره دوم :

۱		آئین نامه داخلی فرهنگستان
۶	آقای سعید نفیسی	فرهنگستان فرانسه
۲۶	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی

شماره سوم :

۱		طرح نظامنامه بازیینی در اصطلاحات علمی
۵	جناب آقای حسین سعیدی	ناله نی (شعر)
۶	« دکتر رعدی	رستاخیز ادبی ایران
۳۴	« آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۶۲		وقایع فرهنگستان

شماره چهارم :

۱	جناب آقای دکتر صدیق	توضیح در تاریخچه فرهنگستان
۶	آقای جلال همائی	گفتار در صرف و نحو فارسی
۲۰	« رشید یاسمی	تأثیر سخن (نظم)
۲۱	« محمد قزوینی	چند کتاب مهم فارسی
۳۵	« حبیب یغمائی	ترجمه فارسی تفسیر طبری
۴۱	گرشاسب نامه حکیم اسدی	فرزند جان (شعر)
۴۲	آقای احمد بهمنیار	املائی فارسی
	خطابه جناب آقای سمیعی	سال فوت فروغی
۶۷	رئیس فرهنگستان	

—
 ۷۰ گراور یکصفحه از کتاب ترجمه تفسیر طبری
 گراور عکس مرحوم فروغی که در تالار فرهنگستان نصب است

نامه فرهنگستان

دوره اول نامه فرهنگستان (سال ۱۳۲۲) در چهار شماره پایان رسید و دوره دوم آن از آغاز سال ۱۳۲۳ شروع میشود. چون این نامه بتعدادی معین و محدود چاپ میشود از آقایانی که مایل باشند اشتراک کنند خواهشمند است تقاضا نامه خود را در اولین فرصت بدیبر خانه فرهنگستان بفرستند.

جایگاه فروش در طهران :

کتابفروشی ابن سینا (چهار راه سعدی)،

کتابفروشی دانش (خیابان سعدی)،

کتابفروشی پروین (اول لاله زار)،

و دیگر کتابفروشیهای معتبر است.

بهای هر شماره ۱۵ ریال است (دوره اول شصت ریال)

جای اداره دیبر خانه فرهنگستان است.

فرهنگستان نامه

شماره چهارم

آبان ۱۳۲۲

سال اول

بقلم جناب آقای دکتر عیسی صدیق

توضیح

در تالیف و چاپ فرهنگستان

در شماره اول این نامه «تاریخی از فرهنگستان ایران» درج شد که برای خوانندگان بسیار سودمند است زیرا تاریخچه هر بنگاه فلسفه ایجاد آن را بدست میدهد و اشخاصی را که در کارهای آن مؤثر بوده اند معرفی میکند و اقداماتی را که انجام گرفته می نمایند و بدینسان میتوان آینده آن بنگاه را تا اندازه ای پیش بینی نمود. چون نگارنده آگاه است که پیش از تأسیس فرهنگستان در دوره مورد اقدامات اساسی در پی افکندن چنین بنگاهی بعمل آمده لازم دید اطلاعات خود را برای تکمیل مقدمه مذکور بنویسد تا روشن شود که فرهنگستان از مؤسسه‌ای است که احتیاج آن را بوجود آورده نه هوی و هوس و تا زمانی که این احتیاج باقی است فرهنگستان نیز وجود خواهد داشت.



در ۱۳۰۳ خورشیدی که در سازمان نظام ایران تجدید نظر میشد و باقتباس از تشکیلات نظام مغرب زمین مؤسسانی برپا میگشت نیازمندی با اصطلاحات نو ظاهر شد و وزارت جنگ با وزارت فرهنگ مذاکره و مکاتبه کرد و قرار شد انجمنی از نمایندگان دو وزارتخانه تشکیل شود تا بوضع لغات و تثبیت معانی آنها بفارسی اقدام کنند. مرحوم بحیی دولت آبادی و آقای غلامحسین رهنما و نگارنده بنمایندگی وزارت فرهنگ معین شدیم. دیگر اعضاء انجمن آنچه بنده بخاطر دارم و از حافظه آقای سرتیپ غلامحسین مقتدر که خود نیز کارمند انجمن بودند استمداد جسته ام عبارت بودند از:

شادروان سرلشکر جلاپیر (سردار مدحت) - شادروان سرلشکر غفاری (سردار مقتدر) - شادروان سرهنگ مهندس رضا شیبانی - سرهنگ کریم معاون نظام - آقای رشید یاسمی - سرهنگ حاج محمد رزم آرا - سرهنگ علی کریم قوانلو.

نخستین جلسه انجمن در ۲۸ آبانماه ۱۳۰۳ در وزارت جنگ منعقد شد و تا آخر همان سال هفته ای یکبار مرتباً تشکیل می یافت و بر طبق اوراقی که نزد نگارنده است در این مدت بالغ بر سیصد لغت وضع گردید. طرز کار بدینسان بود که اصطلاحات مورد نیاز بزبان فرانسه نوشته و قبلاً برای هر يك از اعضا ارسال میشد و آنان بذوق و سلیقه خود کلماتی که بنظرشان میرسید در مقابل الفاظ فرانسوی مینوشتند و بانجمن میآوردند. هر واژه جدا گانه مطرح و نظریات مختلف گفته و تصمیم مقتضی گرفته میشد. اصطلاحات مذکور عموماً مربوط بود به هواپیمائی، مهندسی نظام، توپخانه، سازمان نظام، ماشین آلات و افزار جنگی و مانند آن که اکنون بدون هیچگونه توجه بطوری که آن انجمن تصویب کرده در کشور رایج و معمول است. برای اینکه نمونه ای از کار انجمن در دست باشد چند واژه و اصطلاح تصویب شده را در اینجا نقل میکنم:

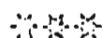
Avion

هواپیما

Aéronaute

هوانورد

Aérodrome	فرودگاه
Aéromètre	هواسنج
Anémomètre	بادسنج
Pilote	خلبان
Monoplane	یک باله
Biplane	دو باله
Ballon	بالون
Carnet de route	رهنامه
Livre du bord	گزارشنامه
Agent de liaison	رابط
Angle de projection	زاویه پرتاب
Batterie	آتشبار
Barre à mine	دبلم
Bataillon	گردان
Attaché militaire	وابسته نظامی
Bagage	بُنه
Bombe	بمب
Charge	بورش
Char de combat	ارابه جنگی



در سال ۱۳۱۱ که نگارنده افتخار تصدی دارالمعلمین عالی را داشت، برای پرورش ملکات فاضله و خصائل پسندیده انجمنهایی در آنجا تأسیس کردید و آنها عبارت بود از انجمن ورزش، «النامه»، کتابخانه، «نطق و مناظره»، و از آنجمله انجمن وضع لغات و اصطلاحات علمی. این انجمن در اسفند ۱۳۱۱ پدید آمد و تا مهرماه ۱۳۱۹ وجود داشت. هفته ای یکبار عده ای از دانشجویان از ۲۵ تا ۵۰

تن (بر حسب سال) گرد هم آمده بدین کار صرف وقت میکردند و از طرف رئیس دانشرای عالی یکی از استادان برای راهنمایی (نه بعنوان ریاست) در جلسه حاضر می شد . (در مدت نه سال آقایان دکتر محمود حسابی ، دکتر رضا زاده شفق ، حسین کل گلاب سمت راهنمایی داشتند) .

این انجمن شعبات مختلف داشت (شعبه علوم طبیعی ، علوم ریاضی ، فیزیک و شیمی ، ادبیات و فلسفه) و طرز کار بدینسان بود که هر شعبه پس از مراجعه بکتابخانهی که دانشرای عالی برای این منظور گرد آورده بود واژه های مربوط برشته خود را مورد بحث قرار و نتیجه را بانجمن گزارش میداد . انجمن نیز در جلسه رسمی پیشنهاد شعب را مطرح میکرد و پس از آنکه لغت و اصطلاحی بتصویب میرسید ، آن را در جمعه مخصوصی که در عمارت مرکزی دانشرای عالی نصب شده بود در معرض افکار عموم دانشجویان قرار میداد که نظریات خود را در باره آن بنویسند ، و گذشته از این اوراق چاپی هم تهیه شده بود که مصوبات انجمن در آنجا نقل و برای معلمان و مؤلفان نامی فرستاده می شد تا در صورتیکه نظری دارند در مدت معینی اعلام فرمایند . همینکه مدت پایان میرسید نظریات مختلف راجع به هر واژه از نو در انجمن خوانده و تصمیم قطعی اتخاذ می شد و کلماتی که بدین ترتیب پذیرفته میگشت در دفتر مخصوص ثبت میگردد .

پس از تأسیس فرهنگستان هم این انجمن کار خود را ادامه داد اما مصوبات دبیرخانه فرهنگستان فرستاده میشد که در کمیسیونها مورد استفاده واقع شود . در اساسنامه انجمن دانشرای عالی اصولی برای وضع و تدوین لغات منظور بود که چند تای آن در اینجا ذکر میشود :

- ۱ - رعایت دستور زبان فارسی .
- ۲ - رعایت سادگی و اختصار .
- ۳ - انتخاب لغات بین المللی در جایی که نتوان برابر آن بفارسی پیدا کرد .
- ۴ - حفظ اصطلاحات معمول باستانی لغاتی که نادرست باشد و واژه های مناسبتر برای آنها بنظر رسد .

بموجب اساسنامه مذکور هر ماه یکبار از طرف استادانی که در رشته زبان شناسی وارد بودند در انجمن سخنرانی میشد و دانشجویان نیز بایستی لغات محلی زادگاه خود را گرد آورده بانجمن تسلیم کنند .

از کارهای مفید این انجمن (هنگامی که آقای دکتر محمود حسابی نظارت داشتند) فراهم کردن فرهنگی از فرانسه بفارسی بود که با وسایل و روش مخصوص تمام اطلاعاتی که راجع بیک واژه در کتابهای مختلف و بزبانهای مختلف بدست میآید در یکجا گرد آمده بود و دانشجویان در وضع لغت و دیگر موارد از آن استفاده شایان میکردند .

برطبق مندرجات سالنامه های دانشسرای عالی انجمن اصطلاحات علمی هر سال در حدود ۳۵۰ لغت گرد آورده و در حدود ۴۵ اصطلاح علمی در جلسه های عمومی خود تصویب کرده بطوریکه از ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۹ خورشیدی رویهمرفته نزدیک ۳۰۰۰ واژه وضع و طبقه بندی شده که از میان آنها چهارصد لغت توسط استادان و دیران در کتابها و درسها بکار رفته است .

در پایان مقال برای نمونه بعضی از لغات مصوب انجمن در اینجا نقل میشود :

Calorimètre	گرما سنج
Osmose	تراوش
Mélange	آمیخته
Isomorphe	همریخت
Moteur	گردونه
Continu	پیوسته
Discontin	ناپیوسته
Moment	گشت آور
Adiabatique	بی دررو
Gravitation	گروش
Pulsation	نپش

گفتار در صرف و نحو فارسی

ز - کوفیان گویند اسم مبهم یعنی اسماء اشاره اعراف از علم است و بصریان گویند علم اعراف از مبهم است. ملاحظه کنید در فارسی اگر بخواهیم معارف را درجه بندی کنیم اسم اشاره مثل «این شخص حاضر» در تعریف بالاتر از نام مطلق است.

ح - کوفیان گویند حرف استثناء در اول کلام در آید مانند «الاطعامك ما اكل زید» ، عیناً مثل فارسی که گوئیم «جز این گنه گنه دیگری نداری تو» . اما بصریان گویند استثناء در آغاز کلام نیاید.

ط - معمول کلمات اغراء بعقیده کوفیان مقدم شود مانند «زیداً علیک» و «عمرأ عندك» عیناً موافق ترکیب فارسی که گوئی «دوست را دریاب» . اما بصریان تقدیم معمول کلمات اغراء را بر آنها جایز نشمارند.

ی - کوفیان در باب اشتغال گویند که اسم سابق منصوب بفعل بعد است و بصریان گویند منصوب بفعل مقدر است. عقیده کوفیان موافق ذوق فارسی است که در جمله «حسین را دیدمش» و «علی را گفتمش» گویند حسین و علی بحسب ظاهر مفعول فعل بعد است و احتیاجی بتقدیر فعل نیست. و کسانی که در این موارد قائل بتقدیر فعل شده پیروی از نحو عربی بعقیده بصریان کرده اند.

یا - کوفیان گویند خبر مبتدا اگر اسم محض هم باشد متضمن ضمیر رابطه است اما بصریان آنرا متضمن ضمیر ندانند. عقیده کوفیان مطابق ترکیبات فارسی است که میگوئی «علی شیر است» یا «علی شیر» بکسرۀ رابطی و در هر صورت رابطه در خبر موجود است. پس باین قیاس در عربی هم گفته اند که در خبر اسمی مثل «زید اخوك» ، عمر و غلامك» ضمیر رابط وجود دارد.

یب - منصوب بعد از کان و ظن و اخوات آنها یعنی افعال ناقصه و افعال قلوب بعقیده بصریان خبر و بعقیده کوفیان حال است. درست دقت کنید که عقیده

کوفیان کاملاً موافق ذوق و دریافت فارسی است که در جمله « بود علی ایستاده » و « علی ایستاده بود » کلمه ایستاده بحسب ترکیب حال یا قید حال و کیفیت است .
این دوازده مسأله که گفتم محض مثال بود . همچنین است در بسیاری از مسائل دیگر ، بعقیده کوفیان از قبیل آوردن کلمه لکن در ایجاب و تقدیم خبر لیس و مازال و مابرح و اضافه شیئی بنفس و عطف بر مجرور بدون اعاده حرف جار و عطف بر ضمیر مرفوع متصل بدون اعاده منفصل و تقدیم معمول جواب شرط بر حرف شرط و نظایر آنها که در مسائل خلافاً نقل کرده ام .

علل و اسباب اختلاف نحو و صرف بصری و کوفی

مسائل خلافاً نحو و صرف بصری و کوفی بنظر کلی دو قسم است :
۱ - اختلافات نظری که هیچ اثر در گفتن و نوشتن ندارد از این قبیل که کوفی گوید مبتدا بخبر مرفوع است و خبر بمبتدا و اینگونه عمل را « ترافع » گویند .
و بصری گوید مبتدا بعامل معنوی یعنی در ابتدا بودن مرفوع است . و رافع خبر بعقیده بعضی مبتدا و بعقیده برخی ابتدا و مبتدا با یکدیگر است .
و همچنین در عامل جزم جواب شرط اختلاف دارند . کوفیان گویند جواب شرط مجزوم است بجوار . و جزم بجوار نظیر خفض بجوار است در جمله : هذا جحر نصب آخر ب . و بصریان یکدسته گویند حرف شرط عامل جزم است در جواب شرط ، و بعضی گویند حرف شرط با فعل شرط مجموعاً عامل جزم جزاء شرط اند ، و برخی گویند که حرف شرط عامل است در فعل شرط و فعل شرط عامل است در جزاء شرط .
و همچنین در نصب مفعول معه مثل « استوی الماء و الخشب » کوفیان گویند نصب بخلاف است . و در نصب فعل مضارع در جواب امور سه (امر و نهی و استفهام و نفی و تمنی و عرض) هم کوفیان گویند نصب بخلاف است . اما بصریان در مفعول معه گویند منصوب است بفعل سابق و در فعل مضارع گویند منصوب است بکلمه « ان » مقدره .

و همچنین در عامل رفع فعل مضارع و نصب فعل بعد از لام بمعنی « کی »

در جمله: جئت لتكرمنى، وجرّ اسم بعد از واو بمعنی «رُب» اختلاف دارند چنانکه در فهرست مسائل خلافتی ذکر کرده ام.

اینگونه اختلافات هیچ اثری در تلفظ و کتابت ندارد و منشأ تغییر علائم رفع و نصب و جرّ یا تقدیم و تأخیر کلمات نمی شود. اختلاف تنها در نظر و ذوق و سلیقه است.

۲ - قسم دوم اختلافاتی است که در قول و کتابت مؤثر است از این قبیل که کوفی میگوید خبر مبتدا بر مبتدا مقدم نمی شود خواه خبر مفرد باشد و خواه جمله. اما بصری تقدیم آنرا جایز می شمارد.

و همچنین کوفی میگوید فعل تعجب از بیاض و سواد ساخته میشود و «هذا الثوب ما ابيضه» و «هذا الشعر ما اسوده» صحیح است. اما بصری میگوید صیغه تعجب از الوان بنا نمیشود و «ما ابيضه» و «ما اسوده» غلط است.

کوفی جمله «بُطعامك ما زید آ كلاً» را صحیح و «ما طعامك اكل» زید را غلط میدانند. و بصری برخلاف جمله اول را غلط و دوم را صحیح می شمارد.

کوفی جمله «ما كان زیدُ دارك ليدخل» را بتقدیم مفعول فعلی که بعد از لام جحد است بر لام جحد جایز و بصری ناروا میدانند.

کوفی میگوید تمیز «کم» خبری در جایی که ظرف و جارو مجرور فاصله شده باشد مجرور است مانند «کم فی الدار رجل». «کم عندك غلام» و بصری گوید منصوب است و رجلاً و غلاماً باید گفت.

اینگونه اختلافات در گفتن و نوشتن اثر واضح دارد و قواعد زبان را درست تغییر میدهد. اختلاف سیبویه و کسائی در قصه زنبوریه بر سر جمله «فاذا هو هی» یا «فاذا هو اياها» جز این نبود که سیبویه بصری مذهب بود و کسائی طریقه کوفی را پیروی میکرد. کوفیان هر دو وجه را جایز دانند و بصریان جز «فاذا هو هی» جایز ندانند.

حال ببینیم منشأ و علت این اختلافات چیست؟ اما قسم اول از خلافتیات

که اثری در لفظ و کتابت ندارد علتش در غالب اختلاف ذوق و سلیقه و طرز فکر و استدلال است. در این قسمت بنده معتقدم که کاملاً ذوق و سلیقه و طرز فکر ایرانی در قواعد عربی کار کرده و در هر جا بنحوی اثر از خود باقی گذارده است. ایرانیان بتناسب روح و نوع ذوق و فکر خود برای اصول و قواعد عربی علل و اسباب تراشیده و دستگامی موافق طبع و وجدان ادبی خود بوجود آورده اند.

اما قسم دوم از اختلافات علاوه بر اختلاف در ذوق و سلیقه که در قسم اول گفتیم علت دیگری هم دارد. و آن اختلاف در لهجه ها و تلفظ های عربی است چه خود عربها در لهجه و تلفظ با یکدیگر اختلاف دارند. عربهای حوالی کوفه که گفتارشان مستند مذهب کوفی بوده برای آمیزش با ایرانیان و علل و اسباب دیگر عربی را طوری تلفظ میکردند که با لهجه و تلفظ عربهای حجاز که مقتدای طریقه بصری بودند اختلاف داشته و شبیه فارسی معرب بوده است. پس نجات کوفه همانطور که عربی را یاد گرفتند برای آن قاعده و ضابطه ساختند.

ممکن است علت و سبب دیگری نیز بخاطر بیاید. و آن این است که ایرانیان شعوبی مسلک عمداً خواسته باشند در زبان عربی ایجاد اختلاف کنند چنانکه در سیاست و مذهب اختلاف انداختند. اما این احتمال مقرون بدلیل نیست و نمی توان آنرا جزو اسباب و علل واقعی خلاقیات شمرد.

فهرست خلاقیات نحو و صرف بصری و کوفی

اینک فهرست مسائل خلاقی را برای مزید فائده ملحق بگفتار خویش میسازم و خطابه خود را همین جا ختم میکنم.

مأخذ من در نقل این مسائل کتاب الانصاف ابن انباری و الاشباه و النظائر سیوطی است با مراجعه بکتاب نحو و اعراب از قبیل کتاب مغنی و شرح کافی و شروح الفیه ابن مالک.

عقاید کوفیین

عقاید بصریین

- ۱ - کلمه «اسم» مشتق از وسم بمعنی سلامت و نشانه است
- ۱ - مشتق از سمو یا سَوَّ بمعنی علو و بلندی است .
- ۲ - اسماء سته معرب است از دو محل . یعنی ازدوجبهت اعراب دارند .
- ۲ - از يك جا معرب اند و الف و واو و ياء حروف اعراب است .
- ۳ - حروف الف و واو و ياء در تنبيه و جمع اعراب کلمه اند بمنزله فتحه و ضمه و کسره .
- ۳ - حروف اعراب اندنه خود اعراب کلمه .
- ۴ - اسمی که آخرش تاء باشد در حال علمیت بواو و نون جمع سالم جمع بسته میشود مثل *أَطْلَعَة* و *أَطْلَعُونَ* .
- ۴ - جمع بواو و نون جایز نیست بلکه فقط بالف و تاء جمع بسته میشود .
- ۵ - مبتدا رافع خبر و خبر رافع مبتداست و بتصیر خودشان مبتدا و خبر ترافع دارند .
- ۵ - مبتدا بعامل معنوی یعنی ابتدا مرفوع است و خبر بقول بعضی بابتداء تنها و بقول بعضی ابتدا و مبتدا .
- ۶ - ظرف چون مقدم شود رافع اسم باشد و آن را ظرف محل گویند مثل *أَمَامَكَ* زید و فی الدار عمرو .
- ۶ - ظرف رافع اسم نیست بلکه اسم بعد مرفوع بابتداء است .
- ۷ - خبر مبتدا چون اسم محض باشد متضمن ضمیری است که بابتدا برمیگردد مثل *زید اخوك* و عمرو غلامك .
- ۷ - متضمن ضمیر نیست .
- ۸ - هرگاه اسم فاعل جاری بر غیر من هوله باشد ابراز ضمیرش واجب نیست مانند *هند زید ضاربتة هی* .
- ۸ - در اینصورت ابراز ضمیر واجب است و چون بر من هوله جاری باشد ابراز ضمیر واجب نیست .
- ۹ - تقدیم خبر مبتدا بر مبتدا جایز نیست خواه مفرد باشد و خواه جمله .
- ۹ - تقدیم خبر جایز است خواه در مفرد و خواه در جمله .
- ۱۰ - کلمه «لولا» اسم بعد را رفع میدهد مثل: *«لولا زید لا کرمتك»* . و اسم مرفوع بعد از لولا مرفوع است بخود لولا و بعضی گویند رفعش بفعل مقدر است .
- ۱۰ - اسم بعد مرفوع بابتداءست .
- ۱۱ - فعل و فاعل با هم عامل نصب مفعولند .
- ۱۱ - فعل تنها عامل است هم در فاعل و هم در مفعول .
- ۱۲ - اسم منصوب در باب اشتغال مثل *«زیداً ضربت»* منصوب بفعل ظاهر است که بعد از اسم واقع شده .
- ۱۲ - منصوب بفعل مقدر است .
- ۱۳ - در باب تنازع افعال فاعلین عمل فعل اول اولی است (اکرمنی و اکرمت زیداً) و (اکرمت و اکرمنی زیداً) .
- ۱۳ - عمل فعل دوم اولی است (اکرمنی و اکرمت زیداً) - اکرمت و اکرمنی زیداً) .

عقاید کوفیین

عقاید بصریین

- ۱۴ - کلمه «نعم و بنس» اسند و مبتدا .
- ۱۵ - صیغه «افعل» در تعجب (ما احسن زیداً) اسم است نه فعل .
- ۱۶ - صیغه تعجب از الوان ساخته نمیشود مگر از بیاض و سواد که گویند «هذا الثوب ما ایضه - و هذا الشعر ما اسوده» .
- ۱۷ - خبر «مازال» و اخوات آن مثل مادام و ما برح و ما انفك برخود آنها مقدم میشود مانند «باکیاً مازال زید» .
- ۱۸ - خبر «لیس» برخود لیس مقدم میشود (باکیاً لیس زید) .
- ۱۹ - ما، حجازیه عامل در خبر نیست بلکه خبر منصوب بتزاع خافض است .
- ۲۰ - گفتن «طأ، امكّ ما زید آكلآ» جائز است بتقدیم مفعول بر عامل اسم فاعل و بر کلمه ما نافیه .
- ۲۱ - گفتن «ما طأ، امكّ آكلّ زید» بتقدیم حرف نفی با مفعول بر فعل جایز نیست .
- ۲۲ - اِنّ و اخواتش (حروف مشبّهه با لفظ) رافع خبر نیستند .
- ۲۳ - عطف بر محل اسم «ان» پیش از استكمال خبر جائز است مانند «انّ زیداً و عمرو قاتمان» .
- ۲۴ - کلمه «انّ» مخفف «آن» در اسم عمل نصب ندارد .
- ۲۵ - دخول لام بر سر خبر «لکن» جائز است مثل خبر «ان»
- ۲۶ - در کلمه «لعلّ» لام اول حرف اصلی است .
- ۲۷ - معمول کلمات اغراء مانند «علیک - دونک - عندک» ممکن است بر کلمه اغراء مقدم شود و بگوئیم «زیداً علیک - عمرواً عندک - بکراً دونک» .
- ۲۸ - مصدر فرع فعل و مشتق از فعل است .
- ۱۴ - فعل ماضی غیر منصرفند .
- ۱۵ - فعل ماضی است نه اسم .
- ۱۶ - از هیچیک از الوان صیغه تعجب ساخته نمیشود نه در بیاض و سواد نه در رنگهای دیگر .
- ۱۷ - مقدم نمیشود .
- ۱۸ - خبر «لیس» برخود لیس مقدم نمیشود .
- ۱۹ - عامل در خبر است و خبر منصوب بکلمه «ما» میباشد .
- ۲۰ - جائز نیست .
- ۲۱ - جائز است .
- ۲۲ - عامل در خبر و رافع خبرند .
- ۲۳ - عطف بر محل اسم «ان» قبل از تمام شدن خبر جائز نیست .
- ۲۴ - ان مخفف از تقیله عامل نصب است .
- ۲۵ - دخول لام بر سر خبر «لکن» جائز نیست .
- ۲۶ - حرف زائد است .
- ۲۷ - معمول الفاظ اغراء بر آنها مقدم نمیشود بلکه تأخیرش واجب است .
- ۲۸ - فعل فرع مصدر و مشتق از مصدر است .

عقاید کوفیین

عقاید بصریین

- ۲۹ - ظرف چون خبر مبتدا واقع شد نصب برخلاف دارد مثل «زید امامك - عمرو وراهك» .
- ۲۹ - ظرف منصوب بفعل مقدر است (یعنی استقرار امامك) و نصبش بخلاف نیست .
- ۳۰ - مفعول معه در منصوب برخلافست (استوی الیاهو العشیة)
- ۳۰ - مفعول معه منصوب بفعل سابق است بواسطه واو معیت .
- ۳۱ - تقدیم حال بر عامل خواه فعل باشد و خواه نباشد با اسم ظاهر جایز نیست (راکباً جاء زید) و با ضمیر جایز است (راکباً جئت) .
- ۳۱ - در هر دو صورت تقدیم حال بر عامل جایز است .
- ۳۲ - ممکن است که فعل ماضی بدون کلمه «قد» حال واقع شود .
- ۳۲ - فعل ماضی حال واقع نمیشود مگر با کلمه «قد» ، ظاهر یا مقدر یا درجانی که وصف محذوف باشد .
- ۳۳ - هرگاه ظرف تام خبر مبتدا باشد و آنرا بمداز اسم فاعل تکرار کنند صیغه وصف یعنی اسم فاعل نصبش واجب است و ظرف در این صورت خبر مبتداست مثل «فی الدار زید قائماً فیها» .
- ۳۳ - نصب اسم فاعل در این صورت واجب نیست بلکه رفعش نیز جایز است «زید فی الدار قائماً فیها - یله قائماً فیها»
- ۳۴ - عامل در مستثنی بنا بر مشهور خود کلمه «الا» است . بعضی اقوال دیگر نیز از کوفیان منقول است . چنانکه بعضی گویند نصب مستثنی بنا بر مشابَهت بفعول میباید .
- ۳۴ - عامل در مستثنی فعل یا معنی فعل است بتوسط کلمه الا .
- ۳۵ - حرف استثنا ممکن است که در اول کلام در آید مثل «إلا طعامك ما اكل زید» .
- ۳۵ - تقدیم حرف استثنا در اول کلام جایز نیست .
- ۳۶ - کلمه «حاشا» در مورد استثناء فعل ماضی است .
- ۳۶ - حرف جر است نه فعل .
- ۳۷ - کلمه «غیر» در هر جا ممکن است مبنی بر فتح استعمال شود .
- ۳۷ - اگر بفیر متسکن اضافه شود جایز است که مبنی بر فتح باشد مثل «ما نفنی غیر ان قام زید» . و در صورتی که با اسم متسکن اضافه شود مبنی بر فتح نمیشود مثل «ما نفنی غیر قیام زید» .
- ۳۸ - کلمه «سوی» - بضم سین و کسر آن - هم اسم میآید وهم ظرف .
- ۳۸ - فقط ظرف است نه اسم .
- ۳۹ - کلمه «کم» در معنی عدد مرکب است از ما و کاف .
- ۳۹ - کلمه بسیط است .

عقاید کوفین

عقاید بصریین

- ۴۰ - اعداد کمتر از عشره را ممکن است بلفظ عشره اضافه کنند (خمس عشر) .
- ۴۱ - گفتن «الخمس العشر درهما» و «الخمس العشر الدرهم» جایز است .
- ۴۲ - کلمه «انسان» بوزن افغان است .
- ۴۳ - اسم بیشتر از سه حرف اصلی نداریم و آنچه بیشتر باشد حرف زائد است مثلاً در کلمه «جهر» يك حرف و در «سفرجل» دو حرف زائد است .
- ۴۴ - مدود کردن کلمه مقصور در ضرورت شمر جایز است .
- ۴۵ - نقل حرکت همزه وصل بساکن ما قبلش جائز است .
- ۴۶ - اسم مبهم مثل هذا و ذاك اعرف از اسم علم است .
- ۴۷ - نکره را تا کید معنوی توان آورد و ممکن است بغیر لفظ تا کید کرد (قعدتُ يوماً کله) .
- ۴۸ - اضافه شیء بنفس اگر بدو لفظ مختلف باشد جائز است .
- ۴۹ - هرگاه میان کم خبری و نیزش ظرف و حرف جر فاصله شود نیز را مجرور کنند مثل : کم عندک رجُل و کم فی الدار غلام .
- ۵۰ - گفتن «ثالث عشر» ، «ثلاثة عشر» جایز نیست .
- ۵۱ - اسم منادای مفرد معرفه معرب است برقع بدون تنوین ، نظیر اسم «لا» که بعقیده کوفیان معرب منصوب است بی تنوین
- ۵۲ - اسم محلی بالف و لام در حال اختیار هم ممکن است که منادی واقع شود (یا الفلام - یا الرجل)
- ۵۳ - کلمه «من» برای ابتداء غایت است هم در زمان و هم در مکان .
- ۵۴ - هطف بکلمه «لکن» در ایجاب هم جایز است مثل «اتانی زید لکن عمرو»
- ۴۰ - جایز نیست .
- ۴۱ - جایز نیست .
- ۴۲ - بوزن فعلان است .
- ۴۳ - اسم رباعی و خماسی هم وزن مستقلی است مانند اسم ثلاثی نه اینکه حتماً حرف زائد داشته باشد .
- ۴۴ - در هیچ مورد جایز نیست حتی در ضرورت شعر .
- ۴۵ - در همزه وصل جایز نیست اما نقل حرکت همزه قطع با قبلش جایز است . (من أبوک - کم ابلک)
- ۴۶ - اسم علم اعرف از اسم مبهم است .
- ۴۷ - برای نکره تا کید معنوی نشاید آوردن .
- ۴۸ - جایز نیست .
- ۴۹ - جر تمیز جایز نیست بلکه نصب واجب است .
- ۵۰ - جایز است .
- ۵۱ - مبنی بر ضم است نه معرب بحرکت و محلس منصوب است بنا بر مذهب ولایت .
- ۵۲ - اسم با الف و لام ضادی واقع نمیشود .
- ۵۳ - فقط در مکان استعمال میشود و در زمان استعمالش جایز نیست .
- ۵۴ - در ایجاب جایز نیست و فقط در نظمی میآید .

عقاید کوفین

عقاید بصریین

- ۵۵ - مفعول فعل جزا بر حرف شرط مقدم می‌شود مثل «زیدا ان تضرب اضرب» و در باره تقدیم مفعول فعل شرط بر حرف شرط اختلاف دارند .
- ۵۵ - تقدیم مفعول جواب شرط و همچنین فعل شرط بر حرف شرط جایز نیست و در جایی که اسمی پیش از فعل شرط بیاید مرفوع است بنابراینکه مبتدا باشد .
- ۵۶ - در کلمه «ذا» و «الذی» اسم ذال است بتهائی و حروف دیگر زائد است برای تکثیر .
- ۵۶ - تمام حروف جزو اصلی اسم است نه ذال بتهائی .
- ۵۷ - در کلمات «هو - هی» هاء اسم است نه تمام کلمه .
- ۵۷ - تمام کلمه اسم است نه حرف هاء بتهائی .
- ۵۸ - «كنت اظن ان المقرب اشد لمة من الزبور فاذا هواياها» جایز نیست و فقط «فاذا هومی» صحیح است .
- ۵۸ - گفتن «فاذا هواياها» جایز نیست و فقط «فاذا هومی» صحیح است .
- ۵۹ - میم مشدده در کلمه «اللهم» عوض از یاء ندا و حرف تنبیه نیست بلکه در اصل «یا الله اُم» بوده و قسمتی حذف شده و میم مشدده بکلمه «الله» چسبیده است .
- ۵۹ - میم مشدده عوض از یاء است و ضم هاء «اللهم» برای آنست که منادای مبنی بر ضم است .
- ۶۰ - ترخیم مضاف جائز است باینطور که آخر مضاف الیه را حذف کنند و مثلاً گویند «یا آل عام و یا آل مال» یعنی عامر و مالک .
- ۶۰ - ترخیم مضاف جائز است .
- ۶۱ - ترخیم اسم ثلاثی متحرك الوسط جائز است مانند «یا عن و یا حج» یعنی عنق و حجر .
- ۶۱ - بهیج حال جائز نیست .
- ۶۲ - در ترخیم اسم چهار حرفی که ما قبل آخرش ساکن باشد دو حرف آخر حذف می‌شود چنانکه در «قطر» بگوئیم «قم» .
- ۶۲ - دو حرف حذف نمی‌شود بلکه فقط یک حرف از آخر حذف می‌شود .
- ۶۳ - ممکن است که علامت ندبه پیش از صفت درآید (و ازبد الظریفاه) .
- ۶۳ - جائز نیست .
- ۶۴ - اسم لاه نفی جنس هرگاه مفرد نکره باشد معرب منصوب است بدون تنوین .
- ۶۴ - مبنی برفع است .
- ۶۵ - واو «رب» در نکره عمل جرّ میکند و «امل جرّ» خود واو است .
- ۶۵ - واو رب خود عامل نیست بلکه کلمه «رب» مقدر است .
- ۶۶ - اسم مرفوع بعد از کلمه «منذ - منذ» مرفوع است بفعل مقدر .
- ۶۶ - مرفوع است باینکه مبتدا باشد و مذومندخبر مبتدا اند و در صورتی که حرف جرّ باشند ما بعدشان مجرور باشد .

عقاید کوفیین

عقاید بصریین

- ۶۷ - حذف حرف قسم و باقی گذاردن عمل جر بدون عوض جائز است .
- ۶۸ - حرف لام در جمله «لَزِيدٌ اَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو» لام جواب قسم مقدر است .
- ۶۹ - کلمه «آيِنُ اللهُ» که در قسم استعمال میشود جمع «بين» است .
- ۷۰ - میان مضاف و مضاف الیه در ضرورت شمره ممکن است چیزی جز حرف جرّ و ظرف هم فاصله شود پس مفعول هم ممکن است میان مضاف و مضاف الیه فاصل شود .
- ۷۱ - واو عاطفه ممکن است زائد باشد .
- ۷۲ - کلمه «کلا - کلتا» تنه اند هم در لفظ و هم در معنی و اصل «کلا» کلّ بوده و تغییر یافته و در «کلتا» علامت تأنیت علاوه شده است .
- ۷۳ - عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار جائز است مثل «مَررتُ بِكَ وَزَيْدٍ» .
- ۷۴ - عطف بر ضمیر مرفوع متصل بدون اعاده منفصل نیز جائز است مانند «قمتُ وَ زَيْدٍ» .
- ۷۵ - کلمه «او» بمعنی واو و بل هم میآید .
- ۷۶ - جواب شرط مجزوم بر جوار است (جزم جوار نظیر خفض جوار)
- ۷۷ - کلمه «حتی» هم حرف نصب است که فعل مستقبل را نصب میدهد بدون تقدیر کلمه «آن» ناصبه مانند «أَطع الله حتى يدخلك الجنة» و هم حرف جرّ واقع میشود بدون احتیاج بتقدیر خافض .
- ۶۷ - بدون عوض جائز نیست .
- ۶۸ - لام ابتداء است نه جواب قسم .
- ۶۹ - جمع نیست بلکه مفرد است و مشتق از «بین» .
- ۷۰ - جز ظرف و حرف خفض جائز نیست فاصله شود .
- ۷۱ - واو عاطفه زائد نمیشود .
- ۷۲ - در لفظ مفرد و فقط در معنی تنه اند .
- ۷۳ - جز با اعاده حرف جر جائز نیست .
- ۷۴ - جائز نیست مگر بلعاده منفصل مثل «قمت انا و زید» و اگر در ضرورت شعر واقع شود قبیح است .
- ۷۵ - نه بمعنی واو میآید و نه بمعنی بل .
- ۷۶ - بعضی گویند عامل حرف شرط است و برخی گویند حرف شرط است با فعل شرط و بعضی برآند که حرف شرط عامل در شرط است و شرط عامل در جواب شرط .
- ۷۷ - همه جا حرف جر است و اگر فعل منصوب بمداز او واقع شد نصبش نه «آن» مقدره است .

عقاید کوفیین

عقاید بصریین

- ۷۸ - هرگاه اسم مرفوعی میان فعل شرط و *ان* شرطیه واقع شد رفعش بفعل بعد است که بدو عاید میشود نه بفعل مقدر مانند *ان* زید *ان* تانی *آ* نه).
- ۷۹ - کلمه *ان* شرطیه گاه بمعنی *اذا* میآید.
- ۸۰ - کلمه *ان* که بعد از *ما* واقع میشود (*ما* *ان* زید قائم) بمعنی *ما* و مؤکد آنست.
- ۸۱ - هرگاه حرف لام بعد از کلمه *ان* بیاید (و *ان* کادوا لیستفرونک) کلمه *ان* بمعنی *ما* نافیه و لام بمعنی *الا* است.
- ۸۲ - کلمه *کیف* هم مثل *منی* - *ما* - *اینا* جواب و جزا میگیرد.
- ۸۳ - حرف *س* که بر سر فعل مستقبل در میآید اصلش *سوف* است.
- ۸۴ - اسم منصرف را ممکن است که در حال ضرورت غیر منصرف استعمال کنند.
- ۸۵ - در جایی که دو حرف *تاء* در اول فعل مضارع درآید مثل *تتکلم* *تاء* مضارعه حذف میشود.
- ۸۶ - نون تأکید خفیفه بفعل تنبیه و جمع مؤنث ملحق شود مثل *افعلان* و *افعلنان*.
- ۸۷ - صرف کردن صیغه تفضیل (*افعل منک*) جائز نیست هرچند در ضرورت شعر باشد.
- ۸۸ - کلمه *الآن* فعل ماضی مبنی بررفع است (مشتق از *آن* *یثین*) و الف و لام داخل فعل ماضی شده است.
- ۸۹ - فعل امر حاضر معرب مجزوم است زیرا صیغه *افعل* دراصل *لتفعل* میباشد.
- ۹۰ - فعل مضارع معرب است برای اینکه معانی مختلف و زمانهای مختلف برآن وارد میشود.
- ۷۸ - مرفوع است بفعل مقدر و فعل بعد مفسر فعل مقدر است.
- ۷۹ - *ان* شرطیه بمعنی *اذا* استعمال نمیشود.
- ۸۰ - کلمه *ان* زائده است اما در زیادت فایده تأکید نیز هست.
- ۸۱ - کلمه *ان* زائده است و لام ابتدائیه است که بر سر فعل مضارع در میآید.
- ۸۲ - کیف از کلمات مجازات نیست و جواب و جزا نمیگیرد.
- ۸۳ - خود کلمه مستقل اصلی است.
- ۸۴ - غیر منصرف را در ضرورت منصرف استعمال کنند اما اسم منصرف را در هیچ حال غیر منصرف استعمال نشاید کرد.
- ۸۵ - *تاء* دیگر (اصلی) حذف شود نه *تاء* مضارعه.
- ۸۶ - در این مورد نون تأکید خفیفه نیاید.
- ۸۷ - صرفش در ضرورت شعر جائز است.
- ۸۸ - اسم مبنی است بمشابهت اسم اشاره.
- ۸۹ - مبنی بر سکون است.
- ۹۰ - در علت اعراب سه وجه گفته اند: شیوع و تخصیص - دخول لام ابتدا - جاری شدن بر اسم فاعل.

عقاید کوفیین

عقاید بصریین

- ۹۱ - فعل مضارع مرفوع میشود بمامل معنوی یعنی تعری از عوامل نصب و جزم و گروهی گویند رفع فعل مضارع بحروف مضارعه است .
- ۹۲ - نصب فعل مضارع در جمله «لاتأكل السمك وتشرب اللبن» و نظائر آن نصب بصری است .
- ۹۳ - نصب فعل مضارع در جواب امورسته (امر - نهی نفی - استفهام - تنبی - عرض) نصب بخلاف است .
- ۹۴ - ممکن است «ان» ناصبه حذف شود و عمل نصب در مضارع باقی بماند بدون آنکه چیزی بدل و جانشین «ان» شده باشد .
- ۹۵ - کلمه «کی» حرف جر نیست و جز عمل نصب ندارد .
- ۹۶ - لام بیمنی «کی» خود ناصب فعل است و احتیاج بتقدیر «ان» ندارد (جئت لتکرمنی) .
- ۹۷ - اظهار کلمه «ان» بعد از «کی» جائز است هر چند لام برسر «کی» داخل شده باشد (جئت لکی ان اکرمک) .
- ۹۸ - کلمه «کما» بیمنی «کیما» میآید و ممکن است مابعدش را منصوب کند چنانکه رفع نیز جائز است .
- ۹۹ - «لام جعد» خود ناصب است و جائز است که برای تأکید بعد از او کلمه «ان» بیاید . (ماکان زید لان یدخل) .
- ۱۰۰ - معمول فعلی را که منصوب بلام جعد باشد جائز است بر آن مقدم دارند و بگویند «ماکان زید دارک لیدخل» .
- ۱۰۱ - در کلمات «ایاک - اباه - ایای» کاف و هاء و یاء ضمیرند و کلمه «ایا» عماد است .
- ۱۰۲ - آنچه پیش از نعت و خبر فاصله میشود عماد است و محل اعراب دارد .
- ۹۱ - مرفوع است برای آنکه قائم مقام اسم فاعل است .
- ۹۲ - منصوب است بتقدیر «ان» ناصبه .
- ۹۳ - منصوب است باضمار «ان» ناصبه .
- ۹۴ - هرگاه «ان» ناصبه حذف شد عملش باقی نیماند مگر اینکه بدل و جانشین داشته باشد .
- ۹۵ - حرف جر و حرف نصب هر دو میآید .
- ۹۶ - فعل بعد از لام کی منصوب به «ان» مقدره است .
- ۹۷ - اظهار «ان» در این صورت جائز نیست .
- ۹۸ - «کما» بمعنای «کیما» نیآید و جائز نیست که مابعدش را نصب بدهد .
- ۹۹ - ناصب فعل کلمه «ان» مقدر است که اظمارش جائز نیست .
- ۱۰۰ - تقدیم معمولی که منصوب بفعل بعد از لام جعد باشد بر لام جعد مقدم نمیشود .
- ۱۰۱ - کلمه «ایا» ضمیر است و کاف و هاء و یاء حروفند که محلی از اعراب ندارند .
- ۱۰۲ - ضمیر فصل نامیده میشود و محل اعراب ندارد .

عقاید کوفیه

عقاید بصریه

- ۱۰۳ - کلمه «ایهم» چون بمعنی «الذی» باشد وعائد صله حذف شود معرب است مانند «لانصرن» ایهم افضل .
- ۱۰۴ - کلمه «الا» ممکن است بمعنی واو باشد مانند این آیه: «انلابکون للناس علیکم حجة الاالذین ظالموا منهم» .
- ۱۰۵ - ظرف و جار و مجرور در اسم بعد عمل کنند در هر حال .
- ۱۰۶ - ظرف و جار و مجرور با وجود مفعول هم قائم مقام فاعل شوند .
- ۱۰۷ - منصوب بعد از «کان - ظن» بمعنی افعال ناقصه و قلوب در ترکیب حال است .
- ۱۰۸ - تقدیم تیز بر عامل جائز است در صورتی که عامل متصرف باشد .
- ۱۰۹ - ندمه نکره و موصول جائز است .
- ۱۱۰ - کلمه «رب» اسم است .
- ۱۱۱ - کلمه «منذ» مرکب است از «من و ذو - یا - من و اذ» .
- ۱۱۲ - همزه بین بین ساکن است .
- ۱۱۳ - کلمه «هذا» و «ذاك» و دیگر اسما اشاره ممکن است که موصول هم بیایند .
- ۱۱۴ - اعراف معارف مبهمات است .
- ۱۱۵ - در اسم و فعل هر دو اعراب اصل است .
- ۱۱۶ - حذف نون تشبیه در غیر مورد اضافه نیز جائز است .
- ۱۱۷ - یاء و کاف در «لولای - لولاک» در موضع رفع است .
- ۱۱۸ - اسم ظاهری که الف و لام داشته باشد ممکن است مثل کلمه «الذی» صله بگیرد .
- ۱۰۳ - کلمه «ایهم» در این مورد مبنی برضم است .
- ۱۰۴ - کلمه «الا» بمعنی واو نیاید .
- ۱۰۵ - در صورتی که معتقد بما قبل نباشند عمل نکنند .
- ۱۰۶ - با وجود مفعول قائم مقام فاعل نشوند .
- ۱۰۷ - خبر است نه حال .
- ۱۰۸ - در هیچ حال جایز نیست .
- ۱۰۹ - جائز نیست .
- ۱۱۰ - حرف است نه اسم .
- ۱۱۱ - بسیط است نه مرکب .
- ۱۱۲ - ساکن نیست بلکه متحرك است .
- ۱۱۳ - اسما اشاره بمعنی اسم موصول نیابند .
- ۱۱۴ - اعراف معارف ضمیر است .
- ۱۱۵ - اعراب در اسما اصل و در افعال فرع است .
- ۱۱۶ - جز در حال اضافه حذف نشود .
- ۱۱۷ - در موضع جر است .
- ۱۱۸ - جائز نیست .

عقاید کوفیه

عقاید بصریه

- ۱۱۹ - در حال وقف ممکن است ما قبل آخر کلمه منصوب را فتحه بدهند و در «ر آیت البکر» بگویند :
البکر
- ۱۲۰ - اصل در همزه وصل آنست که آنرا تابع حرکت عین الفعل کنند .
- ۱۲۱ - کلمه «خطایا» جمع خطیه بروزن فعالی است .
- ۱۲۲ - وزن «سید» و «بیت» و امثال آنها در اصل «فعل» است مثل «سويد و موبت»
- ۱۲۳ - کلمه «صمصح» و «دمکک» بروزن فاعلی است .
- ۱۲۴ - واو در «بعد» و «بزن» برای فرق میان فعل لازم و متعدی حذف میشود .
- ۱۲۵ - علامت تأنیث در «طالق» و «حائض» و نظیر آنها بدان سبب حذف میشود که از صفات مخصوص بیؤنث است .
- ۱۲۶ - الف مقصور و مدود جایز است که در تشبیه حذف شود در صورتی که حروف کلمه بسیار باشد .
- ۱۲۷ - وزن کلمه «اشیا» بمقیده گروهی «افعا» و بمقیده بعضی «افعال» است .
- ۱۱۹ - در حال نصب جائز نیست اما در حال رفع و جر جائز است که مابقی آخر را مضموم و مکسور کنند .
- ۱۲۰ - اصل در همزه وصل کسره است و اینکه در «ادخل» مضموم کنند برای آنست که خروج از کسره بضه در کلام عرب ثقیل است .
- ۱۲۱ - بروزن فاعلی است .
- ۱۲۲ - و زنش فیعل است .
- ۱۲۳ - بروزن فاعلی است .
- ۱۲۴ - بدان جهت حذف میشود که مابین کسره و یاء واقع شده است .
- ۱۲۵ - چون قصد نسبت شده و جاری بر فعل نیست تاء تأنیث را حذف کرده اند .
- ۱۲۶ - حذف الف مقصور و مدود در تشبیه جایز نیست .
- ۱۲۷ - وزن (لغاء) است مقلوب (فعلاء) .

پایان گفتار

از شنوندگان محترم که وقت گرانبهای ایشان را بعراض ناقابل خود مشغول داشتم پوزش می طلبم . امید است که از هرگونه خطا و لغزشی که در گفتار من رخ داده است درگذرند .

در پایان گفتار باز عرض میکنم که زبان فارسی در این زمان که ما در آن

زندگانی میکنیم احتیاج شدید بتدوین صرف و نحو کامل دارد. و این کار باید بهمت و سعی و توجه مجامع علمی و ادبی در درجه اول فرهنگستان باشد و در درجه دوم مجامع فرهنگی دیگر بی درنگ و بدون فوت وقت انجام بگیرد. از خداوند کریم بدعا میخوام که در این برهه از زمان که بصدق آیه وافی هدایه (کظلمات فی بحر لاجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض) تاریکی و حشت بار جهل همه جا را فرا گرفته و در این میانه علوم و معارف و دیگر شئون ملی و اجتماعی ما در چهار موج طوفان حوادث افتاده است، و از هر گوشه دست جاهلی در تخریب پایه و بنیاد ملیت ما و بویژه زبان و ادبیات فارسی کار میکند و از هر طرف نابخردی نیشه بریشه حیثیات ملی و اساس دوام و بقا قومیت ما میزند، یکی از افراد شایسته را برانگیزد و چراغ توفیق فراراه او بدارد تا بمدد آن نور در این تاریکی راه سرچشمه حیات جاویدان یابد. و برخی از عمر کرانمایه را خرج کند و خدمتی بزرگ بکشور خود و زبان و ادبیات فارسی انجام دهد.

بهدی الله لنوره من یشاء.

دوشنبه ۱۹ بهمن ماه ۱۳۲۱ شمسی هجری
جلال - همانی

قائمه سخن

بگوی آنچه پسندیده باشد و هرگز	کمان مدار که قول تو بی اثر گردد
ز بهر سود کسان گونه بهر شهرت خویش	که قول بی غرضان در جهان سمر گردد
سخن بگونه سنگی است کافکنی در آب	زمان زمان اثر آن عظیم تر گردد
	رشید یاسمی

چند کتاب مهم فارسی

در سال ۱۳۱۷ فرهنگستان ایران از استاد اجل آقای محمد فروزینی عضو فرهنگستان که آنوقت در پاریس بودند خواهش کرد با اطلاع وسیع و دسترسی که بفهرست های کتب خطی اروپا دارند برخی از کتب ادبی و تاریخی فارسی را انتخاب و معرفی فرمایند که در چاپ آنها اقدام شود .

جوابی که آن استاد داده اند چون دیگر آثار ایشان متضمن تحقیقات جامع و اطلاعات مفیدی است که اداره نامه فرهنگستان سزاوار دانست آنها را انتشار دهد .

پاریس - ۲۰ بهمن ۱۳۱۷

آقای رئیس کمیسیون راهنمایی فرهنگستان مراسله شریفه شماره ۵۶۱ چندینی قبل زیارت گردید ، در خصوص انتخاب بعضی از کتب فارسی که از حیث انشا سرمشق و از لحاظ مطلب سودمند و نسخه آنها هم کمیاب یا منحصر بفرد باشد و وزارت فرهنگ در صورت امکان متصدی طبع آنها گردد رأی اینجانب را استفسار فرموده بودید ، البته بر رای انور عالی یوشیده نیست که در خصوص شرط اول یعنی اینکه کتاب از حیث انشا سرمشق بتواند واقع گردد و در عین حال از حیث مطلب نیز مفید باشد باید اندکی مساهله و اغماض بکاربرد یعنی مقصد اصلی و وجهه نظر را همان سودمندی مطالب کتاب و اهمیت موضوع آن قرار داده جنبه انشاء آنها را تا درجه امری ثانوی و فرعی انگاشت چه بسیاری از کتب مؤلفه قدما مشکل است که وضع انشاء آنها با ذوق و سلیقه امروزه کاملاً وفق دهد و چه بسا کتب است که از حیث اشمال آنها بر مطالب بسیار مفید بکر تاریخی در درجه اهمیت بسیارند مثلاً مثل تاریخ و صاف و تاریخ آل مظفر از معین الدین بزدی موسوم به مواهب الهی و تاریخ عالم آرای امینی در تاریخ سلسله آق قویونلو تألیف فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی و ممدک حال انشاء آنها از حیث فرط اشمال آنها بر تعبیرات و امثال و اشعار عربی و استعارات عجیبه و عبارت پردازی با تصنع و تکلف معلوم است که

بکلی منافق ذوق و سلیقه امروزی ایران است. معذک کله در صورتیکه ذیلاً از اسامی بعضی کتب بعرض عالی خواهد رسید جهد کرده ام که حتی المقدور کتبی را انتخاب کنم که انشاء آنها نسبتاً سهل و ساده و بی تکلف باشد.

و نکته دیگر آنکه پرواضح است که سودمندی کتاب امری نسبی و اضافی است و بر حسب عقاید و سلیقه اشخاص فرق میکند و ای بسا کتاب که بعقیده کسی بغایت مفید و بعقیده دیگری بکلی بی فایده و بعقیده شخص ثالثی متوسط بین امرین است، و لهذا چون مقیاس منجز مشخصی برای سودمندی کتاب بنحو مطلق از خارج بدست نیست در صورتیکه ذیلاً از اسامی بعضی کتب بعرض عالی خواهد رسید چون چاره دیگری نبود مقیاس سودمندی کتاب را از لحاظ عقیده و سلیقه شخصی خودم قرار دادم که اگر مطابق سلیقه حضرتعالی یا سایر اعضاء محترم فرهنگستان درآمد فعم المطلوب والا عذر اینجانب همانست که در فوق بعرض رسانیدم.

قبل از همه چیز بعقیده اینجانب دو کتاب بسیار نفیس بزبان فارسی است که یادگار عهد سامانیان است و تا کنون در ایران گویا کمتر کسی باهمیت فوق العاده این دو کتاب برخوردارده هم از حیث مطلب و موضوع و مندرجات و هم از حیث خوبی انشاء زبان فارسی و نهایت سادگی و روانی و سلاست و عذوبت و فصاحت آن و از جمیع حیثیات دیگر فی الواقع سرمشق چیز نویسی امروزه ایرانیان میتواند واقع گردد و با سلیقه امروزی جامعه ایرانی در تقلیل از استعمال کلمات و تعبیرات عربی فوق العاده متناسب و کاملاً وفق میدهد و بنحو قطع و یقین شایسته آنست که طرف توجه و اهتمام جدی اعضاء محترم فرهنگستان و وزارت فرهنگ قرار گیرد و بدستیاری عده از فضلالی مبرز درجه اول از روی نسخ بسیار قدیمی مقابله و تصحیح شده و سپس بطبع و انتشار آن اقدام شود و آندو عبارت است یکی از ترجمه تاریخ طبری و دیگری ترجمه تفسیر همان طبری که هردو در اواخر دولت سامانیان در عهد منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۶) بزبان فارسی ترجمه شده است و هردو بهترین و سلیس ترین و ساده ترین نمونه انشاء زبان فارسی است، نسخ کتاب اولی یعنی ترجمه تاریخ طبری نسبتاً کمیاب ولی باز در بعضی کتابخانه های عمومی یا خصوصی

تمام آن با قطعانی از آن بدست می‌آید، ولی نسخ ترجمه تفسیر طبری در نهایت ندرت و دوره کامل آن در هیچیک از کتابخانه های معروف دنیا گویا موجود نیست ولی در طهران در چند سال قبل شش مجلد از این تفسیر از بقایای کتابخانه مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی در اردبیل بدست آمده است^۱ و یک مجلد بسیار نفیس قدیمی از آن هم در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است و یک مجلد دیگر در کتابخانه ملی پاریس و یک مجلد دیگر در کتابخانه موزه بریتانیه در لندن که با احتمال بسیار قوی از مجموع این مجلدات یک دوره کامل از این کتاب را میتوان استخراج نمود.

ترجمه تاریخ طبری در چهل پنجاه سال قبل در هندوستان از همان چاپهای بسیار زشت مغلوپ فاسد سقیم یکی دو مرتبه بطبع رسیده است ولی اولاً نسخ آن چاپها فعلاً در ایران در نهایت ندرت است و ثانیاً در مورد این دو کتاب قدیمی بسیار مهم که اساس انشاء نثر فارسی است باید فوق آنچه تصور شود در تصحیح آن از روی نسخ قدیمه و مقابله آن بدستیاری جمعی از فضلاء درجه اول با نهایت اهتمام و دقت کوشیده شود و واضح است که چاپهای سقیم خراب سطحی سرسری هندوستان بهیچوجه من الوجوه واجد این شرایط نیست و این کاریست که در خود ایران و بدست خود ایرانیان بالاخره باید انجام داده شود^۲.

و دیگر از کتب مهمه قابل چاپ کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ابوریحان بیرونی است که از چندین لحاظ اهمیت فوق العاده دارد یکی از حیث انشاء که مانند دو کتاب سابق الذکر (یعنی ترجمه تاریخ طبری و ترجمه تفسیر طبری) در نهایت سادگی و روانی و سلاست و تقلیل ارکلمات و تعبیرات عربی است و دیگر از حیث اصطلاحات علم هیئت و نجوم که بسیاری از آنها را بزبان فارسی خالص بیان کرده است، و دیگر از لحاظ قدمت که پس از ترجمه تاریخ طبری و ترجمه تفسیر طبری و حدود العالم در جغرافی کتاب التفهیم یکی از قدیمترین کتبی است که بنثر در

۱ - بفرمان اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی این نسخه نفیس گراور میشود و مقدمات انتشار آن از طرف وزارت دربار شاهی فراهم شده است.

۲ - ترجمه تاریخ طبری بوسیله آقای محمد تقی بهار (ملك الشعرا) تصحیح شده و ظاهراً برای چاپ آماده است.

زبان فارسی بعد از اسلام تألیف شده است چه تألیف آن در سنه چهار صد و پنجاه یا چهار صد و بیست و پنج هجری بوده است، و مخفی نماند که از این کتاب خود مؤلف یعنی ابوریحان بیرونی دو نسخه برشته تحریر در آورده است یکی بفارسی که مورد بحث ماست و دیگری بعربی و نسخ هر دو در نهایت ندرت است و از متن عربی آن از روی نسخه کتابخانه موزه بریتانیه در لندن در چهار سال قبل چاپ عکسی در نهایت زشتی و ناخوانایی با ترجمه انگلیسی در مقابل هر صفحه منتشر کرده اند ولی متن فارسی آن تا کنون هیچ جا چاپ نشده و نسخ آن هم چنانکه عرض شد در نهایت ندرت و کمیابی است: از جمله در کتابخانه مجلس نسخه جدیدی از این کتاب مورخه سنه ۱۲۷۲ موجود است، و در لندن نسخه بسیار متقن مصحح مضبوطی مورخه سنه ۶۸۵ بخط نسخ درشت با املاهای قدیمی فارسی که در عالم خود بی نظیر است موجود است، و در کتابخانه ملای پاریس نیز نسخه دیگری از این کتاب مورخه ۶۶۸ محفوظ است که با اهمیت نسخه لندن نیست^۱.

دیگر از کتب مفیده کتاب سَمَطُ الْعِلْمِ لِلْحَضْرَةِ الْعُلَمَاءِ است در تاریخ سلسله ملوک قراختائیان کرمان تألیف ناصر الدین بن منتجب الدین منشی کرمانی در حدود ۷۱۶ هجری و کتاب بسیار نفیس سودمند حاوی بسی فواید تاریخی است که در هیچ کتابی دیگر نتوان یافت و نسخه عکسی از آن که از روی نسخه لندن برداشته شده در کتابخانه ملای طهران موجود و نسخه دیگری نیز در کتابخانه ملای پاریس و نسخه دیگری هم در کتابخانه ایاصوفیا در استنبول محفوظ است و رو به مرفته نسخ این کتاب در نهایت ندرت و کمیابی است، و کتاب مزبور در حقیقت ذیل کتاب معروف عقده العلی للموقف الاعلی است در تاریخ امراء غز کرمان تألیف افضل الدین ابوحامد احمد بن حامد کرمانی در حدود ۵۸۴ که دو مرتبه تا کنون بچاپ رسیده است.

دیگر از کتب بسیار مفید کتاب مناقب العارفین شمس الدین احمد افلاکی است که در شرح حال و مقامات مولانا جلال الدین رومی و پدر او و فرزندان او

۱ - کتاب التفهیم بتصحیح آقای جلال همایی بچاپ رسیده است.

و اساتید و مشایخ او بتوسط یکی از مریدان آن خاندان تألیف شده است و شروع وی بتألیف کتاب درسنه ۷۱۸ بوده و در ۷۵۴ بانعام رسانیده و دارای بسی فواید تاریخی و جغرافی و ادبی و غیره است و عجب است که این کتاب تاکنون نه در ایران و نه در ترکیه و نه در هندوستان و نه در هیچ جای دیگر تا آنجا که این حقیر اطلاع دارد بچاپ نرسیده است. نسخ خطی این کتاب گرچه نسبتاً کمیاب ولی در ایران قطعاً بدست آمدنی است زیرا که آقای بدیع الزمان فروزان فر در شرح احوال مولوی آنرا بدست داشته و از آن استفاده کرده اند و البته اگر وقتی وزارت فرهنگ درصدد طبع این کتاب افتاد باید حتماً بتوسط فاضل معزّی الیه این عمل انجام گیرد چنانچه ایشان بواسطه تألیف نفیس سابق الذکر خودشان در این موضوع و در این کتاب تحقیقات عمیق نموده اند، در کتابخانه های پاریس و لندن و دیوان هند و برلین نیز نسخی از این کتاب موجود است که در مورد احتیاج عکس میتوان برداشت.

دیگر از کتب سودمند کتاب بسیار نفیس تاریخ سلطان اولجایتو است (یعنی سلطان اولجایتو محمد خدا بنده پسر ارغون بن اباق بن هولاکوبن تولی بن چنگیزخان از سلاطین مغول ایران که از سنه ۷۰۳-۷۱۶ سلطنت نمود) تألیف ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی از معاصرین سلطان مزبور، از این کتاب مهم تا آنجا که این حقیر اطلاع دارد فقط يك نسخه قدیمی مورخ سنه ۷۵۲ در کتابخانه ایاصوفیا در استنبول وجود دارد و نیز نسخه دیگری که از روی همان نسخه برای کتابخانه ملّی پاریس سواد برداشته اند و دیگر در تمام دنیا غیر این دو نسخه از کتاب مزبور کوبا وجود ندارد.

دیگر از کتب بسیار مفید مهم کتاب جوامع الحکایات و اوامع الروایات نورالدین (یا سدیدالدین) محمد بن محمد عوفی بخاری حنفی مؤلف تذکره الشعراء معروف لباب الالباب است که در حدود سنه شصده و سی تألیف شده و منقسم است بچهار قسم و هر قسمی به ۲۵ باب که مجموعاً صد باب میشود و هر بابی محتوی است بر عده کثیری از قصص و حکایات بسیار دلکش اخلاقی و تاریخی و ادبی و غیره که رویهمرفته عده حکایات مجموع کتاب به دو هزار و صد و سیزده (۲۱۱۳) حکایت میرسد

و از همین جا اهمیت فوق العاده این کتاب بسیار نفیس دلکش را که فی الواقع یکی از شاهکارهای کتب زبان فارسی است حدس توان زد، و فوق العاده عجیب است که این کتاب باین اهمیت و بدین دلکشی تا کنون نه در ایران و نه در هندوستان و نه در سایر بلاد فارسی زبان و نه در اروپا بطبع نرسیده است، و مرحوم ادوارد برون مستشرق انگلیسی مشهور در صدد طبع این کتاب بود و گویا مقدمات آنرا نیز فراهم آورده بود ولی عمراو با تمام آن عمل وفا ننمود. از این کتاب نسخ متعدده موجود است ولی نسخ قدیمه آن نسبتاً نادر است و اگر وقتی در ایران وزارت فرهنگ یا کسی یا شرکتی دیگر بطبع آن اقدام نماید البته باید از روی نسخ قدیمه که حتماً از قرن هشتم یا فوق آن از قرن نهم هجری مؤخر نباشد این عمل انجام گیرد زیرا که نسخ جدیده این کتاب بواسطه فرط شهرت و مرغوبیت و انتشار آن مابین مردم الحاقات زیادی در آن شده است که ربطی باصل کتاب ندارد و هرکسی بهوای نفس چیزی بر آن افزوده یا دستی در آن برده لهذا اولین شرط طبع آن جمع عده از نسخ قدیمه است که در حدود هفتصد هشتصد هجری یا اندکی بعد از آن کتابت شده باشد و در هر صورت از حدود نهمصد هجری مؤخر نباشد. دکتر محمد نظام الدین از فضلالی حیدرآباد دکن چندی قبل فهرست بسیار مفصل جامع مبسوطی از مخنویات جمیع ابواب و حکایات این کتاب و مآخذ آن و عده نسخ موجوده آن بزبان انگلیسی منتشر ساخته است (جلد هفتم از نشریات دوره جدید اوقات کبیب، لندن ۱۹۲۹ م)، فاضل مزبور در صفحه ۱۰۷-۱۲۴ از آن فهرست وصف کاملی از اغلب نسخ موجوده جوامع الحکایات در کتابخانههای مشهور اروپا و ترکیه نموده که حتماً باید در مورد احتیاج رجوع بدان فصل شود و در ایران نیز بدون شك نسخی از این کتاب باید به سهولت بدست بیاید. کتابخانه مجلس دارای مجلدی از این کتاب است که فقط مشتمل بر قسم اول آنست و در کتابخانه آستان قدس رضوی نیز مجلدی از آن موجود است که اینجانب از تمام یا ناقص بودن آن اطلاعی ندارد، همچنین در کتابخانه ملی طهران نیز نسخه مورخه ۹۰۲ هجری موجود است که از قرار وصف فهرست کتابخانه مزبوره باید تمام باشد.^۱

۱ - این کتاب نیز بوسیله آقای بهار تصحیح و منتخبانی از آن چاپ شده است.

دیگر از کتب بسیار سودمند کتاب *مزارات شیراز* معروف بهزار مزار است در شرح احوال اکابر علما و فقها و عرفا و ادبا و شعرا و سایر مشاهیر که در شیراز مدفون اند، اصل این کتاب بزبان عربی است تألیف معین الدین جنید بن محمود بن محمد شیرازی در حدود سنه هفتصد و نود هجری و سپس پسر مؤلف عیسی بن جنید آنرا بفارسی ترجمه کرده و بعضی فواید و زیادات دیگر نیز از خود بر آن افزوده است، نسخه از اصل عربی این کتاب در کتابخانه مجلس و نسخه دیگری که از روی نسخه موزه بریتانی در لندن عکس برداشته شده در کتابخانه عمومی طهران موجود است، و از ترجمه فارسی آن نیز که محل گفتگوی ماست يك نسخه در همان کتابخانه موزه بریتانی در لندن و نسخه دیگر از قرار مذکور در شیراز در کتابخانه آقای محمد حسین شعاع (شعاع الملك سابق) شیرازی موجود است و چه بسیار مناسب است که وزارت فرهنگ این هر دو کتاب را یعنی هم اصل عربی و هم ترجمه فارسی آنرا یکی را در تلوید دیگری در يك مجلد چاپ نماید نام و رداستفاده عموم علاقه مندان بتاريخ این قطعه ایران گشته هر يك تمد نصیح دیگری باشد، و فوق العاده عجب است که این کتاب تا کنون بچاپ نرسیده است.

و دیگر از کتب بسیار مفید هم از لحاظ ادبی و هم از لحاظ تاریخی و جغرافی کتاب معروف *هفت اقلیم امین احمد رازی* است که در سنه هزار و دو هجری تألیف شده و در شرح احوال علما و فضلا و ادبا و شعراست و مرتب بترتیب بلاد اقلیم هفت گانه است نه بترتیب حروف تهجی یا بترتیب سنوات و بهمین مناسبت آنرا هفت اقلیم نام نهاده و فوق العاده کتاب نفیس مفید مهمی است، نسخ این کتاب نیز نسخه نادر ولی در ایران از قرار مذکور در بعضی کتابخانه های خصوصی اهل فضل نسخی از آن موجود است، و کتابخانه مجلس نیز دارای نسخه از آن میباشد، در بیست سال قبل چند جزوه از اوایل این کتاب در کلکته بطبع رسیده ولی نمیدانم در نتیجه چه علل و اسبابی بدبختانه طبع کتاب همچنان ناتمام ماند، امید است که وزارت فرهنگ نظر التفات خود را از احیای این کتاب مستطاب دریغ ندارد.

دیگر از کتب بسیار سودمند ولی فوق العاده کمیاب کتاب *محمل فصیحی*

خوافی است تألیف فصیح الدین احمد بن محمد بن بحیبی الخوافی که در سنه هشتصد و چهل و پنج هجری بنام شاهرخ بن امیر تیمور کورگان تألیف شده و حاوی وقایع تاریخی و شرح احوال مشاهیر رجال است از هر قبیل بترتیب سنوات از ابتدای هجرت الی سنه ۸۴۵ و فوق العاده کتاب نفیس مفید مهمی است ولی نسخ آن چنانکه عرض شد در نهایت درجه ندرت است و تا آنجا که اینجانب اطلاع دارد فقط پنج نسخه از این کتاب در خارج ایران در کتابخانه‌های مختلف موجود است: یک نسخه متعلق باوقاف خیریه کیب^۱ که فعلاً در کتابخانه مدرسه السنه شرقیه لندن است و نسخه دیگر که سابق متعلق بمرحوم براون بود در کتابخانه عمومی کمبریج در انگلستان و یک نسخه در کتابخانه موزه آسیائی در لندن گراد^۲ و یک نسخه در کتابخانه انجمن آسیائی در کلکته^۳ و یک نسخه در کتابخانه عمومی برقیور (هندوستان)^۴ و بدون شك در خود ایران هم نسخه یا نسخی از این کتاب باید موجود باشد ولی چون غالب کتابخانه‌های ایران فهرست ندارد تحقیق این مطلب عجاله برای اینجانب ممکن نشد. دیگر از کتب مفیده کتاب فزّهت نامه علانی است که دایرة المعارف مانندای است بزبان فارسی در علوم طبیعی و معرفت جواهر و احجار و اشجار و نباتات و حیوانات و علم نجوم و منطق و ریاضی و طب و غیره و انشاء آن در نهایت سلاست و روانی و سادگی است تألیف شهردان بن ابی الخیر رازی که آنرا در حدود سنه چهارصد و هفتاد و هفت هجری یا اندکی بعد از آن بنام علاء الدوله ابو کالیجار گرشاف بن علی بن فرامرز بن علاء الدوله محمد بن دشمنزیار معروف بابن کاکویه (ابن محمد بن دشمنزیار مخدوم ابو علی سینا و صاحب اصفهان و مضافات بوده است) تألیف نموده است و نسخ این کتاب فوق العاده نادر است و آنچه اینجانب اطلاع دارد یک نسخه از آن در کتابخانه مجلس و نسخه دیگر از قرار مذکور در کتابخانه آقای حاج حسین آقای ملک^۵ و در خارج ایران یک نسخه در کتابخانه بدلیان در اسکفورد (انگلستان) و نسخه دیگر در کتابخانه گوتا در آلمان موجود است.

دیگر از کتب بسیار سودمند کتاب تاریخ جهان آرا است تألیف قاضی احمد

غفاری در حدود سنهٔ نهصد و هفتاد و دو هجری و محتوی است بر تاریخ جمیع طبقات سلاطین اسلام از خلفا و ملوک معاصر از ابتدای خاققت الی اواخر عهد شاه طهماسب صفوی یعنی تا حوادث سنهٔ ۹۷۲ سابق الذکر ولی نه بترتیب سنوات بلکه بترتیب طبقات ملوک مثلاً بنی عباس و سامانیه و غزنویه و سلجوقیه و غوریه و هکذا، و فوق آنچه بوصف بیاید کتاب مفیدی است و برای هر کس که سر و کاری با تواریخ ملوک اسلام دارد وجودش از ضروریات و اسباب کار بسیار سودمندی است و انشاء آن نیز در نهایت سادگی و روانی و سهولت و سلاست است ولی نسخ آن فوق العاده کمیاب است، آنچه اینجانب اطلاع دارد دو نسخه از کتاب مزبور در موزهٔ بریتانی در لندن، و سه نسخه که برخی از آنها غیر کامل است در کتابخانهٔ دیوان هند در لندن، و یک نسخه در کتابخانهٔ دار الفنون کمبریج (انگلستان)، و یک نسخه در کتابخانهٔ بدلیان در اکسفورد در انگلستان، و یک نسخه در استانبول در کتابخانهٔ ولی الدین افندی، و یک نسخه در کتابخانهٔ ملی وینه در اطریش موجود است، و بدون شك در ایران هم نسخی از آن باید موجود باشد ولی چنانکه مکرراً عرض شد چون غالب کتابخانه‌های ایران فهرست مرتبی ندارد تحقیق این مسئله برای اینجانب میسر نشد، و بدیهی است که در مورد احتیاج عکس برداشتن هر یک از نسخ مزبوره در نهایت سهولت است. دیگر از کتب بسیار نفیس سودمند با انشاء سهل ساده بی تکلف کتاب **مطلع المهدین و مجمع البحرین** کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی متوفی در سنهٔ هشتصد و هشتاد و هفت هجری است که حاوی وقایع تاریخی ایران و خراسان و ماوراءالنهر است در مدت صد و هفتاد و یک سال از سنهٔ هفتصد و چهار هجری الی سنهٔ هشتصد و هفتاد و پنج هجری، و کتاب مزبور مجزی بدو جلد مستقل است: جلد اول حاوی وقایع تاریخی است از سنهٔ هفتصد و چهار الی سنهٔ هشتصد و هفت، یعنی از تاریخ ولادت سلطان ابوسعید بن اولجایتو بن ارغون بن اباقا بن هولاکوبن تولی بن چنگیز خان در سنهٔ ۷۰۴ الی وفات امیر تیمور کورکان در سنهٔ هشتصد و هفت، و جلد دوم مشتمل است بر وقایع تاریخی از سنهٔ هشتصد و هفت الی سنهٔ هشتصد و هفتاد و پنج، یعنی از جلوس شاهرخ بن امیر تیمور کورکان در سنهٔ ۸۰۷ الی قتل سلطان ابوسعید

ابن سلطان محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بدست امیر حسن بیک آق قویونلو در سنه هشتصد و هفتاد و سه در صحرای مغان ، و در حقیقت کتاب شروع میشود بتاریخ ابوسعید نامی یعنی ابو سعید مغول و ختم میشود بتاریخ ابوسعید نامی دیگر یعنی ابو سعید تیموری ، ولی پس از آن سلسله وقایع را تا دو سال دیگر پس از قتل ابوسعید و جلوس سلطان حسین بن سلطان منصور بن بایقرا میرزا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان امتداد داده است الی سنه هشتصد و هفتاد و پنج .

و مخفی نماند که دوره کامل این کتاب یعنی مجموع هر دو جلد اول و دوم آن با هم بغایت نادر است و غالباً آنچه در دست مردم باسم مطلع الممدین معروف است و نسخ آن هم نسبتاً فراوان است فقط جلد دوم این کتاب است و بس ، پس در صورت تصمیم بچاپ باید ملتفت این بود که دوره کامل آنرا بدست آورد نه فقط جلد دوم آنرا ، کتابخانه مجلس و کتابخانه ملی طهران از حسن اتفاق هر کدام دارای يك دوره ظاهراً کامل تمامی از این کتاب میباشند و در کتابخانه آستان قدس رضوی نیز نسخه از آن موجود است که از نشانیهای که فهرست کتابخانه مزبوره بدست میدهد باید دوره کامل آن باشد ، و در کتابخانههای عمومی اروپا نیز نسخ متعدده از هر دو جلد موجود است .

و دیگر از کتب مفیده کتاب زبدة التواریخ ابو القاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی است که عبارت است از تاریخ عام عالم از بدو خلقت الی حدود هفتصد هجری و مؤلف آن معاصر غازان خان و اولجایتو و از معارین رشید الدین فضل الله صاحب جامع التواریخ مشهور بوده است ، نسخ این زبدة التواریخ در منتهی درجه ندرت است و تا آنجا که اینجانب اطلاع دارد دوره کامل این کتاب جز در طهران در کتابخانه خصوصی آقای اسمعیل افشار در هیچ نقطه دیگر دنیا موجود نیست ، و فقط يك نسخه ناقص دیگر که عبارت است فقط از جلد اول آن و محتوی است بر تاریخ عالم از بدو خلقت تا سنه شصت و پنج هجری در کتابخانه دولتی برلین موجود است و بس (رجوع شود بفهرست - پرچ نمره ۳۶۸) و دیگر غیر این دو نسخه ظاهراً در هیچ کتابخانه از کتابخانههای دنیا هیچ نسخه دیگری از این کتاب بسیار

نفیس که یکی از شاهکارهای کتب تاریخی فارسی است موجود نیست، پس بسیار بجاست که وزارت فرهنگ سعی نماید که در صورت امکان سوادى یا عکسى از این نسخه منحصر بفرد آقای اسمعیل افشار برای یکی از کتابخانههای عمومی طهران بردارد که در هر آن ممکن است در نتیجه یکی از حوادث زمان از حرق یا غرق یا غیر آن که نسخ منحصر بفرد همیشه در معرض آن می باشند این نسخه آقای اسمعیل افشار خدای نخواستہ از میان برود و بکلی تلف شود، قیمت متعلق بتاریخ اسمعیلیّه مصر و ایران این کتاب را آقای عباس اقبال از روی همین نسخه آقای اسمعیل افشار نوبانیده و لطفاً بعنوان عاریه باینجانب امانت داده اند که فعلاً در نزد این حقیر موجود است. دیگر از کتب نفیسه زبان فارسی کتاب دیگری است در تاریخ عمومی که آن نیز اتفاقاً موسوم به زبدة التواریخ است تألیف عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید خواری معروف بحافظ ابرو متوفی در سنه ۸۳۴ و از معاصرین شاهرخ بن امیر تیمور گورکان و پسرش بایسنغر، و این کتاب منقسم بچهار ربع است و دوره کامل آن در نهایت ندرت است و فقط در استانبول موجود است لاغیر، و آنچه در فهرست کتابخانه مجلس ص ۱۴۴ مسطور است که نسخه کامل این کتاب در پطرزبورغ موجود است سهو است و اصل این سهو از ربو مؤلف فهرست نسخ فارسی موزه بریتانی است، باری دوره کامل این کتاب چنانکه عرض شد در منتهی درجه ندرت و ظاهراً جز در استانبول آنهاهم بنحو تلفیق از چندین نسخه از مجلدات متفرقه آن کتاب در کتابخانههای مختلف آن شهر در هیچ نقطه دیگر وجود ندارد. ولی بعضی مجلدات متفرقه آن و مخصوصاً ربع اول و دوم آن ندرت در رخی کتابخانههای عمومی موجود است، مثلاً در کتابخانه موزه بریتانی ربع اول آن و در کتابخانه مجلس و کتابخانه دار الفنون کبریج ربع ثانی آن و در کتابخانه عمومی لندن گراد ربع اول و دوم آن و در کتابخانه ملی پاریس ربع اول و چهارم آن محفوظ است.

دیگر از کتب بسیار سودمند کتابی است معروف بتاریخ راقم تألیف یکی از اهالی سمرقند موسوم بمیر شریف راقم که در حدود سنه ۱۱۱۳ آنرا تألیف نموده و کتاب مزبور مشتمل است بر ضبط تواریخ وقایع مشهوره که ما بین سنوات ۷۳۶

(یعنی سال ولادت امیر تیمور گورکان) الی سنه ۱۰۵۴ در ایران و خراسان و وراء النهر از بخارا و سمرقند و آن نواحی روی داده و بنحو خصوصی محتوی است بر شرح احوال و سوانح سلاطین شیبانی و خوانین ازبک ماوراء النهر و روابط صلح و جنگ آنها با تیموریه و صفویه و از این لحاظ در باب خود بی نظیر است و تفصیل و جزئیاتی که راجع بتواریخ آن طبقه از سلاطین در این کتاب یافت میشود در هیچ مأخذ دیگری بدست نمیتوان آورد، و علاوه بروقايع مشهوره تاریخی این کتاب مشتمل است بر تواریخ و فیات اغلب مشاهیر ایران و ترکستان از علما و ادبا و شعرا و ملوک و امرا و وزرا و غیرهم بترتیب سنوات در ظرف مدت مذکوره با شرح اجمالی احوال هر يك از ایشان، و اگر بطبع برسد اسباب کار فوق العاده مفیدی خواهد بود برای مشتغلین بتاریخ و مخصوصاً تاریخ شرقی ایران و خراسان و ترکستان، نسخ این کتاب نیز نسبتاً نادر است از جمله در کتابخانه ملی پاریس دو نسخه و در کتابخانه انجمن همایونی آسیائی يك نسخه و در لندن گراد چهار نسخه موجود است ولی بدون شك در ایران نیز باید نسخی از آن بدست بیاید.

دیگر از کتب فوق العاده نفیس عديم النظیر کتاب کیهان شناخت است تألیف عین الزمان حسن بن علی بن محمد قطان مروزی متوفی در سنه ۵۴۸ هجری که کتابی است بزبان فارسی بسیار سلیس روان ساده در عالم هیئت و در حدود سنه چهار صد و نود و هشت هجری (۴۹۸) تألیف شده است، در ورق ۹ در فصل اوجهای کواکب گوید: «و اوجهای کواکب بیک موضع نیست بلکه مختلف است و این تاریخ را که ما این یادگار نوشتیم حساب کردیم اوجهها را و اندرین جدول نهادیم و تاریخ ما اول محرم سنه ثمان و تسعین و اربعمائه هجری بوده است»، از این کتاب تا آنجا که اینجانب اطلاع دارد فقط يك نسخه منحصر بفرد در تمام دنیا وجود دارد و آن نسخه است در نهایت یا کیزگی بخط نسخ خوش قدیم متعلق بکتابخانه آقای ضیاء الدین نوری در طهران که لطفاً مرحمت فرموده مدتی نزد اینجانب بعنوان عاریه امانت داده بودند و اینجانب با فحص شدید بلیغ در هیچیک از کتابخانه های عمومی یا خصوصی اروپا یا هندوستان با ترکیه و غیره که فهرس مطبوعه دارند اثری و نشانی از این کتاب

نفیس نیافت . در کتابخانه مجلس در طهران نسخه دیگری از روی همین نسخه آقای ضیاء الدین نوری نویسنده اند که سوادى از عین همان نسخه است و نسخه ثانوی محسوب نمیشود .

باری نظر با اهمیت فوق العاده این کتاب که از هر حیث و لحاظ از تفایس تألیفات زبان فارسی است هم از حیث موضوع و مطلب و اصطلاحات علم هیئت و نجوم که اغلب را بزبان فارسی خالص بیان کرده است و هم از لحاظ انشا که در نهایت روانی و سادگی و سلاست است از جنس کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی و هم از حیث قدم نسخه که تا آنجا که اینجانب اطلاع دارد چهارمین یا پنجمین نسخه قدیمی است که بزبان فارسی نوشته شده و تا کنون باقی مانده است . بغایت سزاوار است که وزارت فرهنگ نظر توجه مخصوص خود را باین نسخه منحصر بفرد معطوف داشته در صورت امکان و اجازه مالک يك چاپ عکسی یا اقلأ دوسه دوره عکسی از روی همین نسخه آقای ضیاء الدین نوری برداشته که اصل نسخه عیناً همانقسم که هست با همان خط و املاهای قدیمی و سایر خصوصیات کتابتی عیناً برای اخلاف محفوظ بماند؛ و اینکه عرض کردم که این نسخه کیهان شناخت بر حسب اطلاع اینجانب یکی از چهار پنج نسخه بسیار قدیمی زبان فارسی است اسامی آن سه چهار نسخه دیگر که از این نسخه قدیمتر است از قرار ذیل است : اول کتاب الابنیه عن حقائق الادویه تألیف ابومنصور موفق بن علی هروی که بخط اسدی طوسی شاعر معروف است و در سنه ۴۴۷ هجری کتابت شده و در کتابخانه ملی طهران دو دوره عکسی از آن که از روی نسخه اصلی منحصر بفرد آن در کتابخانه ملی وینه برداشته شده موجود است ، دوم کتاب السامی فی الاسامی میدانی است که در سنه ۵۲۸ کتابت شده و در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است ، سوم و چهارم دو مجلد مختلف از تفسیر ابوالفتوح رازی است که یکی در سنه ۵۵۶ و دیگری در سنه ۵۵۷ کتابت شده و در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است .

و دیگر از کتب بسیار سودمند از لحاظ تواریخ محلی ایران کتاب جامع هفیدی است در تاریخ یزد تألیف محمد مفید مستوفی ابن نجم الدین محمود بافقی یزدی از مستوفیان عهد شاه سلیمان صفوی که در سنه ۱۰۸۲ شروع بتألیف آن نموده و در سنه ۱۰۹۰ با تمام رسانیده است . اصل این کتاب سه مجلد بوده است : جلد اول

در تاریخ یزد از عهد اسکندر کبیر الی امیر تیمور گورکان ، جلد دوم در تاریخ صفویه الی شاه سلیمان ، جلد سوم که از دو مجلد دیگر بسیار مهم تر و مفیدتر است و نسخه ظاهراً منحصر بفردی از آن که گویا بخط مؤلف است در موزه لندن موجود است محتوی است بر جغرافیای یزد و نواحی آن و وصف ابنیه و خطط و آثار آن از مساجد و مدارس و خانقاهها و آب انبارها و دهات و باغها و قنوات و شرح احوال مشاهیر علما و فضلا و قضاة و وعاظ و منجمین و خطاطان و اطبا و شعرا و عرفا و سادات و اعیان و اکابر و وزرا و مستوفیان که از آن ناحیت برخاسته اند ، و این مجلد سوم که چنانکه گفتیم در موزه بریتانی در لندن موجود است نیز منقسم بدو جلد است جلد اول دارای ۳۷۶ ورق و جلد دوم دارای ۳۰۲ ورق که من حیث المجموع ۶۷۸ ورق میشود . از جلد اول کتاب جامع مفیدی نیز نسخه در کتابخانه ملی پاریس موجود است ، ولی از جلد دوم آن گویا هیچ جا خبر و نشانی نیست .

و دیگر از کتب بسیار مهم سوئمنند کتاب تاریخ طبرستان است تألیف محمد بن الحسن بن اسفندیار که در حدود سنه ۶۱۳ تألیف شده و از نفایس کتب تاریخی فارسی و انشاء آن نیز در نهایت سلاست و شیرینی و روانی است ولی چون از قرار مذکور وزارت فرهنگ قرار چاپ کتاب مزبور را با آقای عباس اقبال آشتیانی داده است لهذا از خوض در وصف این کتاب و توضیحات راجع بنسخ موجوده آن صرف نظر کرده با کمال بی صبری منتظر انجام این عمل خطیر بتوسط فاضل معزّی الیه میباشم^۱ .

در خاتمه توضیحاً بعرض میرساند که چون از مضمون مراسله شریفه چنین استنباط کردم که مقصود سرکار عالی از استیضاحی که از اینجانب فرموده بودید فقط کتب نثر فارسی بوده از اشاره بکتب شعری فارسی از قبیل بعضی مثنویات و دواوین شعرا و کتب تواریخ منظوم ونحو ذلك بکلی صرف نظر کردم و از طول مفرط این مکتوب که بیش از حد پیش بینی خود اینجانب مفصل شده کمال معذرت میخواهد .

با تقدیم احترامات فایقه

محمد قزوینی - بهمن ۱۳۱۷

۱ - جلد اول این کتاب بتصحیح آقای عباس اقبال در سال ۱۳۲۰ انتشار یافته و جلد دوم زیر چاپ است .

ترجمه فارسی تفسیر طبری

در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۷۶) و فرمان او دو کتاب تاریخ و تفسیر محمد بن جریر طبری (متوفی سال ۳۱۰) بفارسی ترجمه شده که از آثار مهم ادبی قرن چهارم و از قدیمترین یادگارهای نثری فارسی است که امروز بدان دسترس داریم، چه بعد از مقدمه شاهنامه ابومنصوری که در سنه ۳۴۶ نوشته شده^۱ این دو کتاب نفیس بفاصله اندک تألیف گشته است.

تاریخ طبری چنانکه در مقدمه آن کتاب مصرح است^۲ بوسیله ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله بلعمی (متوفی سال ۳۸۶ هـ) وریر منصور بن نوح پادشاه سابق الذکر ترجمه شده (۳۵۲ هجری) و بعضی ترجمه تفسیر طبری را هم باو نسبت داده اند ولی در مقدمه این کتاب نامی از بلعمی نیست و تصریح شده که علما و فقهای ماوراء النهر فرمان منصور بن نوح بترجمه آن همت گماشته اند، و اینکه آیا بلعمی در این امر محرک و مشوق بوده و با مداخله دیگر داشته باید تحقیق و کاوش کرد مگر با پیدا شدن نسخ متعدد و مقابله آنها بایکدیگر و مطالعه دقیق حقیقت مطلب آشکار گردد.

ترجمه تاریخ طبری فعلاً مورد بحث نیست فقط در اینجا اجمالاً اشاره میشود که متن عربی آن دوبار چاپ شده و ترجمه فارسی آن بکبار درلکهنو (هندوستان) بطبع رسیده که از روی همین نسخه فارسی بترکی و فرانسه نیز ترجمه و چاپ کرده اند^۳

۱ - بیست مقاله قزوینی جزء دوم ص ۱۷

۲ - بدانکه این تاریخ نامه بزرگست که گرد آورده ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمه الله علیه که در شهر خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد که دستور خویش ابوعلی را که ابن محمد بن البلعمی را که این نامه تاریخ محمد بن جریر که عربیست پارسی گردان هرچه نیکوتر چنانچه اندروی نقصان نیفتد. پس گوید که چون اندروی نگاه کردم طمها دیدم و بسیار حجتها و آبتهای قرآن و اشعار نیکو و امثال خوب و سرگذشتهای بیغبران و ملوک ماضی و دروی فواید بسیار دیدم پس رنج بردم و جهد بر خود نهادم و پارسی گردانیدم بقوت ایزد عز وجل ...

۳ - نقل از مقدمه ترجمه تاریخ طبری - نسخه خطی مدرسه عالی سبهاالار

۳ - بیست مقاله قزوینی جزء اول ص ۴۹

چند سال پیش هم وزارت فرهنگ مقرر داشت که با تصحیح دقیق تجدید طبع شود و این کار بست که باید بشود و تأخیر در آن روا نیست .

واماتفسیر طبری، متن عربی آن یکبار طبع شده (در بولاق مصر درسی جلد) ولی ترجمه فارسی آن نه تنها تا کنون جامعه چاپ نپوشیده بلکه دوره تمام و کامل آن که در هفت مجلد است علی الظاهر در دنیا وجود ندارد . آنچه بتحقیق پیوسته جلد اولی از یکدوره این کتاب که در حدود سال ۶۲۴ کتابت شده در کتابخانه یاریس ، و جلد اول دیگر از دوره دیگر مورخ بسال ۸۸۳ در کتابخانه موزه بریتانیا ، و جلد پنجم از دوره دیگر در کتابخانه آستانه رضوی علیه السلام است که نسخه اخیر را خود بنده زیارت کرده ام و چنانکه آقای سعید نفیسی می فرمایند یکدوره تمام دیگر هم در هندوستان وجود دارد .

کاملترین و قدیمترین نسخه این ترجمه نفیس که از هفت مجلد فقط مجلد چهارم را ندارد نسخه ایست که در تهران در کتابخانه سلطنتی است و بفرمان اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی مقرر است چاپ گراوری آن انتشار یابد .

بیاس حفظ نام خیر اندیشان یادآوری میکند که اوراق آشفته و درهم دوره این کتاب شریف را مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی از بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی در میان توده ای از اوراق مصاحف و کتب مذهبی که معمولاً در مساجد و بقاع متبرکه جمع میشود پیدا کرده و بطهران آورده ، و بعداً اوراق هر جلد جدا گانه منظم و مرتب و بامداد نمره گذاری شده است .

از کلیه اوراق ، پنجاه برگ را که جای آنها معلوم نشده علی حده تجلید و صحافی کرده بودند که اخیراً با دقت و تأمل بسیار محل هر یک معلوم و بجای خود گذاشته شد . هیچیک از این اوراق متفرقه (چنانکه قبلاً تصور کرده بوده اند) متعلق بمجلد چهارم نیست ، و چون از آن مجلد حتی يك ورقه هم بدست نیامده معلوم میشود در زمانهای پیش از میان رفته است . این نکته هم نا گفته نماند که برکهای اول و آخر هر مجلد تذهیب و خانمتی مخصوص دارد که در تفکیک و انقسام مجلدات هفت گانه جای هیچگونه شك و تردید نمی ماند .

إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي هَدَىٰكَ اللَّهُ وَمَا

مگر بر آنکس که راه نمود خدای دهنده

كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّحَ لِي مَآئِنَكُمْ

بود خدای گشاینده ضایع کند ایسان نشا



أَنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ

کی خدای مهربانانست و بخشاینده و مهربانانست

فَلَنُرَىٰ نَقْلَ جَهَنَّمَ فِي

کی بیبینیم کردارندن تو روی شرا اندر

السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا

اسمان بگردانیم شرا خدای که پسندی بانها

در ورق آخر مجلد هفتم که دوره تفسیر بیابان میرسد نخست کاتب و بعد مذهب نسخه خاتمی نوشته اند که غالب کلمات آن متصل بیکدیگر و بدون نقطه و اعجام است بعبارتی که عیناً نقل میشود:

« تمت بحمد الله تعالى و حسن توفيقه و وقع في سبعة اجزا و فرغ من كتابه جميع القرآن و تفسيره و القصص العبد الضعيف الراجي المحتاج الى رحمة الله تعالى و غفرانه المقر بذنوبه اسعد بن محمد بن ابي الخير بن احمد بن ابي الخير بن سهلويه اليزدي غفر الله لصاحبه و لكاتبه و لقارئه و لمن نظر فيه و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات برحمتك يا ارحم الراحمين في ربيع الاول من سنة ست و ستمائة »
 « فرغ من تذهيب هذا المصحف و تنقيشه ضحوة يوم السبت العاشر من شهر الله الاصم رجب من سنة ثمان و ستمائة العبد المذنب الراجي الى رحمة الله و غفرانه احمد بن ابي نصر بن ابي العمر بن عتيق حامداً لله تبارك و تعالى و مصليا على نبيه غفر الله لمن نظره استغفر الله لصاحبه و كاتبه و مذهبه » .

تمام این دوره از تفسیر بخط يك نفر است و در همه مجلدات متن قرآن بقلم جلی و درشت بخط نسخ خوب، و ترجمه کلمات میان سطرها بقلم دودانک بطور اریب نوشته شده که هر صفحه شامل پنج سطر متن و پنج سطر ترجمه است.

شماره سطور صفحاتی که فقط تفسیر نوشته شده معمولاً و در تمام مجلد اول سیزده سطر می باشد، اما در مجلدات دیگر گاهی خط ریزتر و بر شماره سطور افزوده میشود بی اینکه تناسب مقدار حواشی و متن مکتوب بهم بخورد و تغییر کند. (طول هر صفحه از حاشیه و متن مکتوب ۳۸/۵ در عرض ۳۱ سانتی متر، و طول متن مکتوب تنها ۲۷/۵ در عرض ۲۴ سانتی متر است - در نسخه گراوری که نمونه آن ملاحظه میشود عرض سطور ۱۵ سانتی متر اختیار شده که بهمان نسبت از نسخه اصل کوچکتر میشود.)
 گذشته از این اختلاف ظاهری کتابتی، در مجلد سوم از سوره انفال بیعد در روش ترجمه تحت لفظی متن قرآن هم اندک اختلافی هست باین معنی که در این قسمت سبک عبارت تغییر یافته، ترجمه کلمات مبسوط تر و غالباً متضمن توضیحات و اشاراتی است که اینگونه توضیحات و اشارات در ترجمه مجلد اول سابقه ندارد، همین

تفصیل کاتب را مجبور نموده که جلات فارسی را در زیر کلمات عربی بفشارد و در دوسطر بگنجانند. گاهی هم لغاتی در ترجمه بکار رفته که پیش از آن استعمال نشده چنانکه از مجموع این نکات میتوان دریافت که چون جماعتی از علمای بلاد مختلفه برای این کار انتخاب شده‌اند (بطوریکه در مقدمه کتاب تصریح شده) و ظاهراً هرچند نفر ترجمه قسمتی از کلام الله را برعهده گرفته‌اند در نتیجه اختلاف ذوق و سلیقه آنها این گونه تفاوت‌ها پیدا شده است.

توجه دقیق باین مطلب اهل فن و تحقیق را موقی میسر تواند شد که لااقل سه جلد از این دوره منتشرشود تا محل و مورد آیات را در نظر گیرند و بسنجند معذک برای نمونه ترجمه کلماتی چند همانند را از مجلد اول و سوم در اینجا نقل میکنم:

الله عزیز حکیم: خدای بی همتاست و با حکمت * خدای است بی همتای بکینه کشیدن از دشمنان درست کاری خداوند بشوایب دادن دوستان.

والله غفور رحیم: و خدای امرزگارست و بخشاینده * و خدای است زودامرزی آن را کی بگرود بخشاینده بر آنکس کی توبه کند.

ان الله بما تعلمون بصیر: کی خدای بدانج می کنید بیناست * حقا خدای است بدانج می کنید از نیک و بدبینای و دانای.

اولئك هم الظالمون: ایشانند ایشان ستمکاران * ایشانند ایشان ستمکاران و بی دادگران برتن خویش.

يا ايها الذين آمنوا: ای آنکسها کی کرویدید * ای آنکسها کی کرویدید بخدای و بمحمد.

خلاصه، در ترجمه تحت لفظی متن قرآن شریف (که بنده نصف از آن را بشوق و عقیده تمام با نهایت امانت استنساخ کرده و امیدوارم باتمام رسانم) در مجلد اول و سوم این گونه تفاوت‌ها هست، حالا در متن تفسیر هم این تغییر سبک منعکس شده باشد محتاج بتأمل و دقت بسیار است، و اجمالا عرض میکنم که متن تفسیر بیشتر متضمن نکات و حکایاتی است که بوجه اتم و اکمل در سایر تفاسیر و کتب مذهبی بیان شده اما انشاء این کتاب باندازه‌ای ساده و لطیف و روشن است که هر فارسی خوان

و فارسی زبانی نه تنها از مطالب آن استفاده میکند بلکه از عبارات شیرین و دلکش آن لذت می برد و بسیاری از لغات نژاده و اصیل فارسی را میآموزد .

و مزیت خاصی که این کتاب بر سایر کتب قدیم از نظم و نثر دارد اینست که چون کلمات قرآن مجید ترجمه تحت لفظی شده بخوبی آشکار میشود که در برابر لغات فصیح عربی چه کلمات دقیق پرمغزی در فارسی وجود داشته و دارد که غالباً بدان توجه نمیشود و بجای خود بکار نمیرود .

چنانکه گفته شد جلد اولی از این تفسیر در کتابخانه پاریس است که مقدمه آن را استاد اجل آقای قزوینی در مقدمه مرزبان نامه نقل فرموده اند ، چون از نسخه کتابخانه سلطنتی ظاهراً دو ورق اول که گویا سه صفحه آن مذهب بوده از میان رفته است مقایسه مقدمه این دو نسخه بالتمام بایکدیگر امکان ندارد ، اما از همین مقدار و نمونه ای که بدست است و در ذیل برابر هم قرار میدهیم برمیآید که عبارات این دو نسخه مطابق نیست و ممکن است اینگونه اختلافات نه تنها در این دو نسخه بلکه در هر یک از نسخ نسبت بیکدیگر وجود داشته باشد .

مقدمه نسخه کتابخانه سلطنتی

مقدمه نسخه پاریس

د و این کتاب تفسیر بزرگت از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده بزبان پارسی و دوی راه راست و این کتاب را بیاوردند از بغداد جهل مصحف بوذ این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بوذ و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین بس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عمارت کردن آن بزبان تازی و جنان خواست کی سرین را ترجمه کنند بزبان پارسی بس علماء ماورا النهر را کرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد کما این کتاب را بزبان پارسی کردانیم گفتند روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن بیارسی سر آن کسی

را که او تازی نداند از قول خدای عزوجل کی
گفت و ما أرسلنا من رسول الاّ بلسان قومه
گفت من هیچ بیفامبری وافرستادم مگر بزبان
قوم او و آن زبانی کایشان دانستند و دیگران
بود کابن زبان پارسی از قدیم باز دانستند از
روز کار آدم تا روز کار اسمعیل علیّ همه بیفامبران
و ملوکان زمین پارسی سخن گفتندی و اول کسی
کی سخن گفت بزبان تازی اسمعیل بیفامبر بود
علیّ و بیفامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمد
و این قرآن بزبان عرب بر او فرستادند و اینجا
بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان اینجا
ملوک عجم اند بس بفرمود ملک مظفر ابوصالح
تا علمای ماوراءالنهر را کرد آوردند از شهر بخارا
جون ۱۰۰۰۰

۰۰۰۰ و هم ازین گونه از شهر سمرقند و از شهر
اسیجاب و فرغانه و از شهری کبود بماوراالنهر
اندر همه را یاوردند و همه خطها بدادند بر ترجمه
این کتاب کابن راه راستت بس بیرون آمد
فرمان امیر سید ملک مظفر بردست کسهای او و
نزدیکان او و وزیران او بر زبان خاصه او و
خادم او ابوالحسن فایق النخاسة سوی این جهات
سردمان و این علما تا ایشان از میان خویش هر کدام
داناتر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند
و از جمله این مصحف اسنادهای دراز بیفکنند
و اقتصار کرد بر متون اخبار ۲۰۰ الخ

[۱- الف] ... کرد کردند از شهر بخارا چون فقیه
ابوبکر بن احمد بن حامد و جون خلیل بن احمد
السجستانی و از شهر بلخ ابوجعفر محمد بن علی
از باب المهند و قبه الحسن بن علی مندوس را و
ابوالجهم خالد بن هانی المتفقه را و از شهر سمرقند
و از شهر سیجاب و فرغانه و از هر شهری کی بود
در ماوراالنهر و همه خطها بدادند بر ترجمه این
کتاب کی این واه راست است بس بفرمود امیر
سید ملک مظفر ابوصالح ابن جماعت علمارا تا ایشان
از میان خویش هر کدام فاضلتر و عالتر اختیار
کنند بس ترجمه کردند و این را بیست مجلد ساختند
از جمله این چهارده مجلد فرو نهادند هر یکی نیم
سبع تا جمله همه تفسیر قرآن باشد از بس وفات
بیفامبر علیه السلام تا آن که کی محمد بن جریر ازین
جهان بیرون شد و ان اندر سال سیصد و چهل
و پنج بود از هجرت بیفامبر علیه السلام و شش
مجلد دیگر فرو نهادند تا این بیست مجلد تمام شد

۱ - اسامی در موقع - استنساخ از روی نسخه
اصل برای اختصار حذف شده .
۲ - نقل از مقدمه مرزبان نامه ذیل صفحه
به - و بو مطبعه بریل در لیدن از بلاد هلاند
۱۳۲۷ هجری .

۱ - در حاشیه بخط دیگری نوشته شده : > صد
هشتاد و چهار سال است از آن زمان تا باین عصر
یکانه دهر سلطان المشایخ و العارفین شیخ
صلى الحق والملة والدين دام برکاته <

و تفسیر قرآن ۱ بیامبر کی بوذند
از بس او و قصها امیران مومنان کی بوذند تا بدین
وقت [۱-ب] یاد کردیم اندر هفت مجلد هر مجلدی
بک سبع تغنیف را و با الله التوفیق والمعصه .

باری، عکس برداری نسخه هائی که از این کتاب در دنیا نام و نشان دارد و تطبیق و مقابله آنها با یکدیگر و سنجش دقیق با متن عربی آن کارهائی است که بتدریج و بموقع باید انجام شود، فعلاً سخن در چگونگی و عظمت نسخه منقح حاضر است که در تصحیح آن نیازی بنسخ دیگر نیست، و برای اینکه خصوصیات آن از هر جهت بیشتر نموده شود هر یک از مجلدات را جدا گانه و بترتیب موضوع بحث قرار میدهیم. مطالبی که بیان آن در نظر است از این قرار و از این قبیل خواهد بود:

فهرست مطالب - لغات و اصطلاحات نادره - نمونه ترجمه بعضی کلمات و آیات -
منتخباتی از تفسیر - اشتباهات کتابتی و توضیحات دیگر .

فرزند جان

بسازم یکی بوستان چون بهشت	که خندد ز خوشی بار دیبهشت
بستانی آرایم از خوش سخن	که هرگز نگارش نگردد کهن
بیافم یکی دیبه شاهوار	زمعیش رنگ و زدانش نگار
کزو نام را خوب کاری بود	زمن در جهان یادگاری بود
ز نیکو سخن نیست پاینده تر	نه زو خوشتر و زو فراینده تر
سخن همچو جان زان نگردد کهن	که فرزند جانست نیکو سخن

مقدمه گرشاسبنامه حکیم اسدی

خطابه‌ی ورودی آقای احمد بهمنیار
استاد دانشگاه در فرهنگستان
بهمن ماه ۱۳۲۱

اهلای فارسی

پیشنهاد بمقام فرهنگستان

گرامی نامه‌ی فرهنگستان! تعلق این بنده در تقدیم خطابه‌ی ورودی خود که در آن گرامی نامی درج شود برای این بود که میخواستم مطالب و مواد پراکنده‌ی آنرا بروشی که در تدوین علوم و فنون معمول است ترتیب و تقسیم و بصورت رساله‌ی منظم و مبوب در فن املا تقدیم کنم، و چون اقدام بدین منظور بسته بمجال و فرصتی است که برای این بنده دیر بدیر دست میدهد در تقدیم و تسلیم خطابه تأخیر شد و اینک بهمان صورت که در فرهنگستان ایراد و الفا شده است ارسال میدارد تا در آن گرامی نامه درج شود و ترتیب و تنظیم آنرا بوقت دیگر میگذارد.
اینک عین خطابه:

...

آقایان! پیش از پرداختن بموضوع سخن لازم است دینی را که بر ذمه دارم و تا کنون موقع مناسبی برای ادای آن نیافته‌ام ادا کنم و از طرف خود و دو دوست فاضل و معظم آقایان همایی و دکتر رعدی از اعضای محترم فرهنگستان در برابر حسن ظنی که درباره‌ی ما اظهار داشته و ما را در انجام وظیفه‌ی مهمی که بر عهده دارند یعنی حفظ زبان فارسی و سعی در ترقی و توسعه‌ی آن شایسته‌ی همکاری با خود تشخیص داده اند سپاسگزاری کنم و امیدوارم که در این لطف نظر با اشتباه نرفته باشند و در همکاری با آن آقایان محترم یار شاطر باشیم نه بار خاطر.

شخص خود را هم بمرض تشکری مخصوص موظف و مدیون میدانم و از اینکه آقایان معظم حاضر شده اند ساعتی از وقت گرانبهای خود را بگوش دادن بسخنان

این بنده که شاید جز مایه‌ی دردسرنباشد مصروف دارند سیاست‌گزاری میکنم و مستدعیم که اگر بسبب نا استواری دندان مصنوعی بتوانم بدانگونه که مطلوب است ایراد سخن کنم معفو و معذورم دارند که پذیرفتن عذر قصور یا تقصیر نشان کمال مروت و کرم است و از قدیم گفته اند: العذر عند کرام الناس مقبول.

موضوع رساله‌ی بی که بعنوان خطابه‌ی ورودی بعرض میرسد چنانکه پیشتر اعلام شده املای فارسی است، انتخاب این موضوع بنا به اشاره‌ی حضرت اجل آقای حکمت وزیر معظم دادگستری بوده است که در مجلسی بمناسبت بحثی که از املای فارسی بمیان آمد فرمودند خوب است همین را موضوع خطابه‌ی بی که باید در فرهنگستان ایراد کنی قرار دهی و بنده هم بجهانی چند این اشاره‌ی جناب معظم له را که برای بنده در حکم حکم بود اطاعت و امتثال کردم، یکی از آن جهات اهمیت خود موضوع بود که بعد ها بان اشاره میشود، جهت دیگر این بود که بموجب ماده‌ی پنجم از آیین نامه‌ی داخلی فرهنگستان ناگزیر بودم که در موضوعی علمی یا ادبی ایراد خطابه کنم و هر موضوعی که برای ایراد در این مجمع دانش و فرهنگ اختیار میکردم در حکم زیره بکرمان و قطره بعمان بردن و بقول عربها خرما بیصره یا هجر حمل کردن و بنا بمثل معروف میان انگلیسها ذغال بنیو کاسل بردن بود و برای اینکه آقایان معظم را بشنیدن آنچه خود بهتر از من میدانند زحمت افزا نشوم بهترین راه این بود که از کارهایی که در رفع نقایص زبان یا خط فارسی باید انجام داد یکی را در نظر بگیرم و پیشنهادی چند در چگونگی اقدام بدان تقدیم دارم تا هم بوظیفه‌ی خود رفتار کرده‌وم در موضوعی ادبی سخن رانده‌وم خطابه‌ی خود را مورد توجه ساخته باشم و خوشبختانه همینطور هم شد و اشاره با حکم دستور معظم قرعه را بنام بند دوازدهم از ماده‌ی دوم اساسنامه‌ی فرهنگستان (مطالعه در اصلاح خط فارسی) بیرون آورد و در خصوص املای فارسی و طرز نوشتن کلماتی که نوشتن آنها مورد تردید و اشکال است قواعدی چند بعنوان « پیشنهاد بمقام فرهنگستان » ترتیب دادم و اجازه میخواهم که پیش از معروض داشتن قواعد پیشنهادی مقدمه‌ی بی را که برای گرفتن دو نتیجه در نظر گرفته‌ام بعرض برسانم.

...

انسان حیوانی متفکر است و اگر بچشم حقیقت بین بنکریم جز فکر و اندیشه

نیست و در آنچه علاوه بر تفکر و تعقل دارد حیوانات دیگر هم شریکند، این حیوان متفکر باغریزه با تمایل فطری با اجتماع و تعاون آفریده شده و زندگی اجتماعی مستلزم این بود که بر اظهار آنچه در ضمیر دارد توانا باشد و معانی و افکاری را که در ذهنش نقش می بندد با سانی بیان کند، بدین جهت آفریدگار حکیم او را با سباب و آلات نطق و تکلم مجهز گردانید و بفضیلت سخنگویی بر سایر حیوانات و بلکه بر بیشتر مخلوقاتش برتری و سروری بخشید.

سخن نماینده‌ی فکر است و فکر انسان است، پس اگر بگوییم انسان جز سخن نیست سخنی مطابق با واقع و حقیقت گفته ایم و چه خوب میگوید نظامی گنجوی:

در لغت عشق سخن جان ماست ماطللیم این سخن ایوان ماست

عارف رومی با بلخی هم در باره‌ی فکر و اندیشه که سخن سمت نمایندگی آنرا دارد عین این عقیده و نظر را اظهار کرده و این بیت مثنوی او را که «ای برادر تو همه اندیشه بی» اغلب شنیده ایم و بخاطر داریم.

انسان پس از توفیق یافتن بر وضع الفاظ در برابر معانی (که چگونگی خود موضوعی قابل شرح و بسط است) و بوجود آوردن امری که آنرا لغت یا زبان میگویند سالها و قرنهای تصور و تصدیقهای خود را بوسیله‌ی نطق و تکلم بمعاشران و مصاحبان خود و بتعبیری که اهل تحقیق در این مورد آورده اند «باشخاص حاضر» ابلاغ کرد و در ضمن احتیاج خود را بسخن گفتن با کسانی که بمکان یا زمان از او دور بودند (اشخاص غایب) احساس میکرد، و این احتیاج که روز بروز شدیدتر و محسوستر میشد او را بشرح و تفصیلی که از موضوع خطابه‌ی ما بیرون است باختراع خط و کتابت موفق ساخت، و خط بانوشته همان نطق و تکلم با سخن است که بصورتی مشهود و مرئی درآمده و همچنانکه نطق نماینده‌ی افکار و معانی ذهنی است کتابت هم نماینده‌ی نطق است و اتحاد این دو فضیلت بحدی است که اگر انسان را بحیوان کاتب بالقوه تعریف کنیم مفهوم و مصداقش با مفهوم و مصداق انسان حیوان ناطق یکی و هر دو تعریف طرداً و عکساً درست و از هر جهت جامع و مانع خواهد بود.

اندیشه‌ی آدمی که جهان کوچکش خوانده اند از جهان بزرگ مایه میگیرد و از

شناختن اعیان موجودات سفلی و علوی و دریافتن خواص و صفات و آثار موالید سه گانه، معانی و صورتی در ذهنش نقش می بندد و تنها چیزی که این صور و معانی را با کمال دقت و درستی حکایت میکند سخن است، و بهترین و کاملترین نماینده‌ی سخن خط یانوشته است، پس اگر بردو مضمون که از نظامی و مولوی نقل شد مضمون سوم بیفزاییم و بگوییم انسان جز نوشته نیست باز هم سخنی مقرون بحقیقت و صواب گفته ایم. دانشمندان در مقایسه‌ی گفتن و نوشتن یا قول و کتابت و تفضیل یکی بردبگری سخنان بسیار گفته اند و آنچه نقلش در اینجا مناسب دارد اینست که سخن هنگامی پایدار ماند که بصورت نوشته درآمد یعنی انسان وقتی زندگی جاوید یافت که توانست دریافته و دانسته و شناخته های خود را که حاصل حیات انسانی وی است بصورت نوشته در جهان باقی گذارد، حیات اجتماعی ملت‌های جهان از کوچک و بزرگ زمانی تأمین شد که آرا و افکار علمی و ادبی علما و ادبای ایشان بقید کتابت مقید و در صفحه‌ی روزگار مخلد گردید، اگر کتابت نبود انسان بشناختن اقوام و اشخاصی که پیش از او در جهان بوده اند موفق نمیشد و در هر عصر و زمان که زندگی میکرد بمثابه‌ی شخص بی اصل و نسبی بود که از وجود پدر و مادر اطلاعی نداشته و فاقد هر گونه آبرو و شرف و حیثیت باشد، تاریخ هر قوم و ملت از روزی شروع میشود که بباقی گذاردن آثار وجودی خود بوسیله‌ی کتابت موفق شده است و پیش از آنرا هر ملت نسبت بخود زمان پیش از تاریخ و عصر تاریکی و جهل و ابهام میداند و امروز بهترین معرف کهنه و تازگی تمدن اقوام کهنه و تازگی نوشته‌هایی است که از قدیم در دست دارند، کیفیت زندگی و درجه‌ی ترقی و وسعت تمدن هر ملت را هم از بسیاری و کمی و درستی و نا درستی نوشته‌هایش معلوم میتوان داشت.

در اینجا اجازه می‌خواهم یکی از دو نتیجه‌ی منظور را در ضمن چند جمله بعرض برسانم: بنا بر آنچه گفتیم ملت ایران هم جز مجموع آثار فکری نویسندگانش نیست و خدمت باین ملت کوشش در حفظ آثار فکری یعنی کتب و مؤلفات علمی و نظم و نثرهای ادبی او و سعی در رفع نقایص و ترقی و تکمیل آنست چنانکه خیانت باین

ملت هم تحقیر آثار مذکور و اقدام بیدنام ساختن صاحبان آن و تصرف ناروا کردن در زبان و خطی است که بوجود آورنده و نماینده‌ی آنست.

فرهنگستان ایران برحسب ظاهر عهده دار حفظ و سعی در ترقی و توسعه‌ی زبان و آثار علمی و ادبی فارسی و در معنی و واقع نگهبان و حافظ حیات واقعی و حقیقی و زندگی انسانی ملت ایران و کفیل و ضامن بهداشت و نیرومند ساختن قوای معنوی اوست و در میان هیئتهایی که برای اداره‌ی زندگی اجتماعی و حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی این ملت تشکیل یافته است مقامی بس بلند و وظیفه و تکلیفی بس مهم دارد، و حد من نیست که در محضر بزرگانی که نخبه‌ی رجال علم و ادبند از علو مقام و اهمیت وظیفه و مسئولیتی که بر موز و دقایقش آگاهتر از امثال این بنده اند سخنرانی کنم، نکته‌یی که در اینجا می‌خواهم بعرض رسانم مانند فکر خودم کوتاه و مختصر و آن اینست که مهمترین بلکه یگانه شرط موفقیت فرهنگستان در انجام وظایفی که بر عهده دارد اینست که ساختش در انوار حق و حقیقت مستغرق و از شوب هر نظر و نیتی که حاکی از صفای محض نباشد منزّه و مقدس باشد و خدا را سپاس که همین طور هم هست و اساس مذاکراتی که در خصوص مسائل ادبی و اقدامات مربوط بوظایف دوازده گانه میشود جز بر حسن نیت و صفای عقیده و وحدت نظر و مقصد اصلی مبتنی نیست، و هر کس عقیده و نظر خود را با نهایت آزادی و اطمینان کامل از اینکه مایه‌ی دلتنگی و تکدر مخالف آن نخواهد بود اظهار میکند و امیدوارم که این بیان بنده که بظاهر بی اهمیت و ناچیز مینماید مورد تعجب نشود زیرا چنانکه همه میدانیم در این کشور کمتر مجمع علمی و ادبی و مجلس بحث و مناظره و حتی درس و مباحثه تشکیل یافته است که منتهی بکدورت‌های شخصی نشده باشد و تنها فرهنگستان است که بشهادت آثاری که از اقدامات خود مشهود ساخته و بتصدیق کسانی که در تصدیقات خود نظر و غرض شخصی ندارند در انجام وظایفی که بر عهده دارد چون شخص واحد که دارای فکر و عقیده‌ی واحد و نقشه و خط سیر واحد است قدم‌های بلند و استوار برداشته است، و روشنتر دلیل اینکه اعضای محترم آن برای گوش دادن بسخنان این بی‌مقدار مجتمع شده و مرا بحسن توجهی

که مبذول میدارند بر اظهار عقیده و تقدیم پیشنهادهایی که در ضمن چند قاعده برای اصلاح املای فارسی تهیه کرده ام دل و جرات میبخشند و یقین کامل دارم که اگر در ضمن عرایض برخی از نقایص و معایب که دیگران بدان توجهی ننموده اند اشاره کنم تحمل بر خود نمایی و خود خواهی یا نظر تعرض باشخاص داشتن العیاذ بالله نخواهند فرمود و آنچه را بعرض میرسانم اگر درست و صواب است بحسن قبول تلقی و اگر نادرست و خطاست بطریق صواب دلالت خواهد فرمود و امیدوارم که مرا در برابر حق و حقیقت از عبد ذلیل در برابر مولای جلیل خاضعتر و خاشعتر یابند.

نتیجه‌ی دیگر که از مقدمه‌ی معروض در نظر داشته ام و اکنون بعرض میرسانم لزوم فوری وضع قواعد برای املای فارسی است یعنی مرتفع ساختن عیوب و نقایص همین خط که امروز بدان کتابت میکنیم و بداشتنتش افتخار و مباهات داریم. من در اصل خط سخنی ندارم و از کسانی هستم که تغییر آنرا نه تنها غیر لازم بلکه بسیار زیان آور میدانم. خط امروز ما از فروع خطی است که عرب اندکی پیش از ظهور اسلام از مردمان نیمه ایرانی حیره و انبار فرا گرفته اند و نیاگان ما پس از غلبه‌ی اسلام این خط را بسبب کمال سهولت و اختصاری که نسبت بخط خودشان داشته است بمیل و رغبت اتخاذ کرده و وسیله‌ی کتابت زبان ملی و مادری خود قرار داده اند. این خط دارای امتیازی است که روی تمام عیوب و نقایص آنرا میپوشاند و آن صرفه در وقت و صرف کاغذ و لوازم تحریر است که در نوشتن با این خط عاید ما میشود و عیب و نقصهای این خط را هم که برخی با آب و تاب مخصوص شرح میدهند بمختصر اقدامی که اکنون مجال بیانش نیست با نهایت آسانی میتوان مرتفع ساخت.

سخن من در رفع نقایص و اصلاح طریقه و رسم نوشتن همین خط است و برای اثبات اینکه تحت قاعده و قانون در آوردنش لزوم فوری دارد عرض می‌کنم. بطوری که از مقدمه‌ی سختم استفاد کردید نوشته نماینده‌ی گفته و گفته نماینده‌ی اندیشیده و اندیشیده نماینده‌ی وجودی حقیقی یا حقیقتی واقع است که ذهن انسان از دریافتن و شناختن آن مایه گرفته است، این نمایندگی بحدی کامل است و یا باید کامل باشد که حکما هر کدام را مرحله‌ی از مراحل وجودی اشیا شمرده و هر يك از اعیان موجودات را دارای

چهار مرتبه‌ی وجودی دانسته اند: نخست وجود حقیقی آن چیز و بتعبیر روشنتر خود آن چیز است که در جهان خارج در محل و مقام خود ثابت و واقع است، دوم وجود ذهنی آن چیز یعنی صورت و مثالی که از معرفت و ادراک آن در ذهن آدمی نقش می‌بندد و از هر جهت مطابق با وجود خارج است (البته در صورتی که در آلات حس و قوای ذهن نقص و عیبی نباشد)، وجود اشیا در این دو مرحله نسبت به تمام افراد بشر یکی است و همه کس اشیا را بیک طریق و با یک قسم آلات و ادوات ادراک می‌کند و صورتی که از ادراک هر چیز در ذهن آنها میماند یکی است و مختصر اینکه در زبان روح و لغت فکر اختلافی بین افراد انسان دیده نمی‌شود چنانکه مولوی فرماید:

روح را با عقل و با علم است کار
روح را با تازی و ترکی چه کار

سوم وجود لفظی آن چیز یعنی لغتی که بازای آن وضع شده و این مرحله از وجود نسبت باقوام و ملل، متفاوت و مختلف است و اشیا را هر کدام بنامی میخوانند و فی المثل جانور شیهه زننده را یکی اسب و دیگری فرس و دیگری آت و دیگری هرس و دیگری شوال میخوانند، چهارم وجود کتبی آن چیز یعنی همان نام ملفوظ که بصورت کتابت درمیآید و در این مرحله هم اشیا نسبت بملائی که خطوط مختلف دارند مختلف و متفاوت میشود.

وجود ذهنی بمنابهی عکسی است که از وجود خارج واقع و نفس الامر برداشته میشود و عکس هنگامی بی‌عیب و ممتاز است که صاحب عکس را چنانکه هست نشان بدهد و بهمین قیاس وجود لفظی یا ملفوظ بمنزله‌ی عکس و تصویری از وجود ذهنی و وجود کتبی یا مکتوب هم عکس و مثالی از وجود لفظی است، و اگر این خاصیت در نطق و کتابت نبود الفاظ جز آوازه‌های مهمل و بی‌حاصل و نوشته‌ها جز نقوش بی‌هوده و باطل نبود، و بسبب نمایندگی فکر است که عرفا و ادبای ما سخن را بطرق گوناگون ستوده و آنرا بالقباب و صفاتی از قبیل: نخستین جنبش قلم ابداع، مایه‌ی ایجاد عالم، علت غایی آفرینش آدم، نغمه‌ی بلبل‌عرش، مطلع خورشید ضمیر، ستاره‌ی آسمان جان، باز ملایک شکار، گوهرکان دل، موج دریای عقل، کف موسی، دم عیسی، نفخه‌ی روح، آب حیات، واسطه‌ی امر کن، آب روان و هزاران چیز دیگر یاد کرده اند.

واهل شرع و حدیث هم از نخستین آفریده گاهی بخرد و گاهی بقلم که آلت نوشتن است تعبیر آورده اند تا یکی بودن خرد و سخن اشاره کرده باشند .

نمابندگی از وجود ذهنی که بگانه فضیلت گفته و نوشته است میزان سنجیدن دو باچند سخن یا نوشته‌ی مختلف نیز هست ، و در محل خود ثابت شده است که آنچه مایه‌ی برتری و بهتری نوعی از انواع است مایه‌ی تفاضل اصناف یا افراد آن نوع هم خواهد بود ، پس برای سنجیدن دو نوع سخن باید طرز حکایت آن دورا از افکار و معانی ذهنی میزان و مقیاس قرار دهیم و همچنین در سنجیدن خطها و کتابتهای مختلف و یا معلوم داشتن کمال و نقص يك رسم الخط نمابندگی از نطق و قول را باید میزان قرار داد زیرا خط برای همین نمابندگی اختراع شده و کمالش بسته بکمال این نمابندگی است .

آفریدگار حکیم بما قدرت بر کتابت داده است تا بتوانیم الفاظ و عباراتی را که از ضمیر ما حکایت می کند بصورتی مرئی و مشهود در آوریم و بدین وسیله و تدبیر سخنان خود را باشخاصی که بمکان یا زمان از ما دور و غایبند ابلاغ کنیم ، و بنابراین کمال و زیبایی سخن مکتوب باینست که سخن ملفوظ را چنانکه هست نشان دهد و همچنانکه سخن را باید طوری ادا کنیم که حروف و کلماتش بهم مشبه نشود برای نوشتن هم باید شیوه و رسمی اختیار کنیم که هیچ حرف و کلمه اش بحرف یا کلمه‌ی دیگر مشبه نگردد و اگر جز این کنیم چنانکه باید و شاید دلالت بر مطلوب نمیکند و بیننده و خواننده بنحو مطلوب از آن بهره نمبرد و کتابت یا نوشته را عیب و نقصی بدتر از این نیست ، خط مشبه بازبان الکن و خط ناخوانا بازبان گنگ تفاوتی ندارد و بلکه خط الکن و گنگ زشت تر از زبان الکن و گنگ است زیرا لکنت یا گنگی زبان عیب و نقص خلقی است که علاجش از قدرت شخص بیرون است لیکن گنگی یا لکنت خط را بسعی و تدبیر چاره میتوان کرد و چاره نکردنش دلیل سستی خرد و پستی همت صاحب خط است .

مطابق اصل فضیلت و تفاضل که بدان اشاره شد ، از خطوط دنیا آن خط کاملتر و تناسبش با زندگانی در عصر دانش و فرهنگ بیشتر است که شیوه و رسم نوشتنش

مضبوطتر و دلالتش بر زبان و لغتی که نماینده‌ی آنست کاملتر و روشنتر باشد. نخستین قدمی که ملت‌های زنده و مترقی عالم در حفظ و اصلاح زبان و خط خود برداشته‌اند تدوین قواعد خواندن و نوشتن و بوجود آوردن قنون صرف و اشتقاق و نحو و املا و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و دیگر علوم لفظی یا ادبی است که فایده‌ی بعضی حفظ زبان از تصرفات ناروای جهال و عوام و نتایج زبان آور امتزاج با السنه و لغات دیگر، و فایده‌ی بعضی نیکو ساختن زبان و افزودن مزایا و محسنات آنست. دانشمندان اروپا که بلزوم وضع قواعد برای طرز نوشتن خط بیش از ما متوجه بوده‌اند دستور‌هایی را که برای زبان خود نوشته‌اند به قسمت صرف و نحو و املا که بانگلیسی اتمال‌جی و سینتکس و آرثاگرافی گفته می‌شود تقسیم کرده‌اند، نویسندگان صرف و نحو عربی هم بعضی بلزوم و اهمیت املاپی برده و برخی از قواعد کتابت عربی را در ذیل علم صرف بعنوان «الخط» افزوده‌اند، اما دستور‌هایی که برای زبان فارسی تا کنون تألیف شده است متأسفانه فاقد این قسمت است در صورتی که فارسی بسبب اختلاط و امتزاج با لغات نازی و تصرفات ناروایی که نویسندگان بی اطلاع در شیوه و طرز نوشتن آن کرده و میکنند نوشتنش دشوار و احتیاجش بقواعدی که خط بر طبق آن نوشته شود محسوس است، و این هم یکی از نقایص صرف و نحوهای فارسی است که باید مرتفع شود، و دستور زبان ما مشتمل بر سه فن صرف و نحو و املا باشد. راجع بصرف و نحو و اشتقاق کلمات فارسی هم در آثار دانشمندان متقدم ما (با اینکه کمتر در فکر تدوین صرف و نحو کاملی برای فارسی بوده‌اند) مطالب سودمند یافته می‌شود و هم دانشمندان متأخر و معاصر در تدوین قواعد آن و تألیف صرف و نحو کامل رنج برده‌اند، اما املاپی فارسی را هیچکدام اهمیت علمی نداده و در خور اینکه از قواعدش فنی خاص بوجود آید نهمرده‌اند، و در مورد این فن هم تنها مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی (متوفی در سال ۱۲۸۸) است که رساله‌ی مستقلی بنام علم املاپی فارسی بنا بخواهرش فرزند بزرگ خود مرحوم حاج محمد رحیم خان در سال ۱۲۷۳ تألیف کرده است ولی این رساله مشتمل بر کلیاتی چنداست که قواعد املا بر طبق آن باید وضع شود و ذکری از خود قواعد در آن نرفته است.

اختلاف حیرت آوری که در رسم الخط کتابها و رسایل فارسى از قرن چهارم تا بدین عصر و حتى در رسم الخط يك كتاب که در يك زمان و بقلم يك كاتب نوشته شده است مشاهده می‌کنیم نتیجه‌ی مضبوط و مدون نبودن قواعد املا و طرز کتابت است که نویسندگان خود را در تصرف در املا و رسم الخط آزاد دیده و هر کدام بی‌آنکه فکر اصلاحی داشته باشند شیوه و رسمى اختیار کرده و مقداری بر هرج و مرج و اشکال کتابت افزوده اند، در عصر حاضر هم که فکر اصلاح رسم الخط در بعضی سرها پیدا شده است هر کس میتواند قلمی بدست بگیرد خود را صالح برای اصلاح می‌پندارد و در رسم الخط تصرفی می‌کند، و برخی از این مصلحان که مختصر اطلاعی از رسم الخطهای مختلف قدیم دارند پیروی یکی از آنها را طریقه‌ی رفع نقایص دانسته و آن شیوه‌های کهنه و متروک را بصورتی ناقص معمول داشته و مقداری هم این دسته از نویسندگان بر اشکال خط افزوده اند بقسمی که امروز اغلب را می‌بینیم که در طرز نوشتن پاره‌یى از کلمات مردد و متحیر میمانند و فی‌المثل نمیدانند که مبتلى را بیا باید نوشت یا بالف، و قضاة را بباء گرد باید رسم کرد یا بباء کشیده، و هكذا.

در قدیم عده‌ی اشخاص باسواد کم بود ولى امروز بى‌رکت عموم یافتن تعلیمات عده‌ی آنها رو بفرزونی است و هر نویسنده هر قدر که بی اطلاع باشد مایل است که درست و بی غلط بنویسد و درست و نادرست املا باید از روی قواعدی که شخص یا هیئتی صلاحیت دار وضع کرده باشد معلوم گردد، و متأسفانه چنین قواعدی در دست نیست و همه منتظرند که فرهنگستان که امروز بگانه مرکز با هیئت صالح برای این امر و بصورت رسمی موظف بر رفع نقایص زبان و خط فارسى است در این زمینه اقدامی کند، و بعقیده‌ی این بنده در شروع باین اقدام هر قدر عجله شود باز هم دیر است زیرا عده‌ی باسواد روز بروز افزونتر میشود و بهمان نسبت تنوع و اختلاف یا هرج و مرج رسم الخط فرزونی مییابد. سبب وجهت دیگر که سرعت در اقدام بدین امر را ایجاب میکند اشکالاتی است که هر سال در موقع امتحانات نهایی مدرسه‌ها در امتحان املاى فارسى پیش میآید، و بطوری که مشاهده کرده ایم از یکطرف امتحان دهندگان در نوشتن کلماتی که با اشکال مختلف نوشته شده یا میشود مردد و متحیر میمانند و از

طرفی هم امتحان کنندگان در رسیدگی باوراق املا در طرز نوشتن بعضی کلمات اختلاف نظر و عقیده پیدا می‌کنند و در مقایسه‌ی اووراق املا که در دو حوزه‌ی امتحانی تصحیح شده است اختلاف‌های شگفت آور دیده میشود و يك رسم الخط و فی المثل مبتلا و هوای بالف و فایده و مایل بیداء را می‌بینیم که ممتحن يك حوزه غلط گرفته و ممتحن حوزه دیگر صحیح انگاشته و هر يك مطابق عقیده‌ی خود بوقه‌ی امتحانی نمره داده است و این با عدالتی که مهمترین شرط خوبی و درستی جریان امر امتحان است منافات تمام دارد و عجیبتر از این اختلاف نظری است که در اهمیت دادن بغلط‌های املائی بین آنها دیده میشود و يك غلط مسلم را می‌بینیم که در يك حوزه‌ی امتحانی يك نمره و در حوزه‌ی دیگر نیم نمره و در حوزه‌ی دیگر ربع نمره محسوب داشته اند و مختصر اینکه امتحان دهندگان این ماده رد و قبولشان بسته بسلیقه و ذوق و میزان معلومات ممتحن است نه قاعده و میزان واحدی که پیرویش محقق و مسلم باشد.

بنده برای رفع این بی‌عدالتی در چند سال پیش پیشنهادی در این خصوص تهیه و بوزارت فرهنگ تسلیم کردم لیکن اثری بر آن مترتب نشد، در امتحانات اخیر هم بسبب اختلاف نظری که منتهی بشکایت برخی از ممتحنین شده بود کمیونی برای رفع این نوع اختلافها تشکیل و طریقه‌ی واحدی برای طرز نمره دادن باوراق املا معین و قرار شد که بصورت بخشنامه با ادارات فرهنگ کلیه‌ی شهرها ابلاغ شود، و بهر حال برای رفع این اشکال هم باشد لازم است که هر چه زودتر قواعدی برای املائی فارسی از طرف فرهنگستان وضع و مقرر گردد.

فرهنگستان ایران نسبت بهر يك از وظایف دوازده گانه که در ماده‌ی دوم اساسنامه برایش تعیین شده است اقداماتی کرده و قدم‌های تند یا کند برداشته لیکن هنوز با اقدامی نمایان که مورد قبول و رضامندی قاطبه‌ی اهالی باشد موفق نگردیده است و تصور میرود که اقدام او بوضع قواعد املا مورد قبول و رضامندی همگان گردد.

در اینجا ذکر این نکته را بمورد میدانم که خط فارسی بعضی دشواریهای اصلی و جوهری دارد که با دشواریهای عرضی دست بهم داده و آنرا مشکلتر از آنچه هست نموده و بدست اشخاصی که حسن نیتشان محل تأمل است بهانه و وسیله‌ی بی‌برای

انتقاد شدید و لازم شمردن تغییر و تبدیل خط داده است، در صورتی که مرتفع ساختن هر دو قسم اشکال (در صورتی که نخواهیم گرهی را که بادت باز میشود بادن بادن باز کنیم) در نهایت آسانی است و مختصر بذل توجه و صرف وقت و همت لازم دارد.

مهمترین اشکال اصلی و جوهری خط ما اینست که برای تمام حرکتهای حرف مخصوص ندارد و مقصودم حرکتهایی است که در لهجه‌ی عام یعنی لهجه‌ی بی که اساس تعلیمات ما بر آن نهاده شده است بکار می‌رود، و آن‌ها حرکت است که شش نایب حرف مخصوص دارد و جزو کلمه نوشته میشود و سه حرکت دیگر بجای حرف مخصوص علامت معین دارد که باید در بالا یا زیر حروف رسم شود و چون رسم این سه علامت معمول نیست خواندن برخی از کلمات برای کسانی که معلومات کافی ندارند دشوار می‌آید و بزرگتر عیب و نقص خط که با آب و تاب بسیار شرح میدهند و برای آن مثلها از قبیل اینکه «کرد» یا «مرد» بچندین وجه خوانده میشود زده اند و می‌زنند همین است.

اشکال اصلی و اساسی دیگر اینکه در خط فارسی حروف هر یک کلمه متصل بهم نوشته میشود و شکل برخی از قبیل عین و غین و فاء و قاف در وقت اتصال تغییر کلی مییابد، و این امر با تعدد حروف متواخیه که بداشتن و نداشتن نقطه یا بشماره‌ی نقاط باید تشخیص داده شود، و بصورت دندانهای کوچک در آمدن بعضی حرفها، مایه‌ی دشواری خواندن و نوشتن شده است مخصوصاً با سهل انگاری بیشتر نویسندگان در نقطه گذاری و درست نوشتن حرفها و دندانها که دشواری را چند برابر ساخته است. و اما دشواریهای عرضی و فرعی یکی که از همه مهمتر بشمار میرود و از تصرفات خود سرانه‌ی موسومین بخوشنویسی و استادی خط مخصوصاً خط شکسته پیداشده است، خوشنویسها خودشانرا بیدانه‌ی زیبا ساختن خط در هر گونه تصرف در خط از قبیل متصل نوشتن حروف مفصوله (پیوند نایب) و با اشکال مختلف نوشتن يك حرف در حال اتصال و سرهم نوشتن کلماتی که باید جدا از هم باشد و روی هم یا در شکم هم نوشتن کلمات و پیش و پس کردن آنها بر خلاف ترتیبی که در جمله و عبارت دارد، آزاد میدانند و باین تصرفات بی قاعده بعضی کلمات را بصورتی که هیچ مشابهتی بصورت اصلی ندارد در آورده اند و بنام خوشنویسی و زیبا ساختن خط نقاشی میکنند نه نویسندگی، غافل

از اینکه خط برای خواننده شدن اختراع شده و کمال زیبایی و جمالش اینست که در کمال آسانی خوانده شود و زیبایی که سبب دشواری خواندن خط شود زشتی است نه زیبایی. دشواری دیگر وجود رسم الخطهای مختلف است که در نوشتن برخی از کلمات معمول شده و هرج و مرج غریبی در خط ایجاد کرده است، مثلاً طهران را بعضی بتاء و بعضی بطاء؛ مبتلی را یکی بیاء و دیگری بالف، نامه را یکی برسم علامت همزه در بالای هاء، و دیگری بافزودن الف و بیاء (خانه‌ای)، و دیگری بالحاق همزه و یا (ئی)، «است» را بعد از خدا و نیکو و آهو و امثال آن برخی با الف و برخی بدون الف مینویسند، و نویسندگی مبتدی که مفید بدرست نوشتن هم باشد در تشخیص اینکه کدام يك از این املاها درست است فرو میماند و از استادان هم که می‌رسد جواب‌های مختلف میشوند. بالجمله دست بهم دادن اینگونه اشکالهای اصلی و عرضی که نظیر و بلکه بالاتر از آن در خط متمدنترین ملتها هم یافته میشود بهانه و دستاویزی بدست يك عده که نیت اصلیشان معلوم نیست داده و آنرا دلیل لزوم تبدیل خط می‌شمرند، در صورتی که همه و لا اقل قسمت اعظم این اشکال با عیب و نقصها را با آسانی و بی احتیاج بتبديل خط که مفاسد و مضراتش بیرون از حد تصور است میتوان برطرف کرد.

از دو اشکال اساسی که یاد شده اشکال اول را هیچ ضرر ندارد که بگذارند پیش وزیر و وزیر رفع کنیم، و اینکه میگویند اعراب گذاردن حروف دشوار و در حکم دو مرتبه نوشتن خط است جز مغلطه و اشتباه کاری نیست، زیرا بطوریکه پیشتر گفته شد از نه حرکت که در فارسی فصیح تعلیمی موجود است نش حرکت حرف مخصوص دارد و جزو کلمه نوشته میشود، حرف ساکن یا مجزوم هم بهتر علامتش بی علامتی است، باقی میماند حرفهای مضموم و مفتوح و مکسور که در بیشتر کلمات جز يك یا دوتای آن وجود ندارد، و فی المثل کلمه ی «کرد» که پیش آهنگ مخالفین خط برای اثبات دشواری خط بآن تمثل بسته است بگذارند يك زبر در بالای کاف و کلمه ی «رستم» بگذارند يك پیش در بالای راء و يك زبر در بالای تاء بخوبی مشخص و از کلمات «کرد» بضم کاف و «رستم» بمعنی رها شدم ممتاز میشود، و کلماتی که محتاج برسم سه حرکت یا بیشتر باشد در فارسی بسیار کم است.

و اما اشکال دوم که متصل نوشته شدن حروف کلمات باشد، اگر از روی دقت و انصاف حکم کنیم تأثیر مهمی در دشوار ساختن تشخیص و خواندن کلمات ندارد، اگر حروف بهم چسبیده راهمیشه بیک شکل آن هم واضح و روشن بنویسیم و نقطه ها را درست و در جای خود و دندانها را مطابق قواعدی که دارد ممتاز از هم رسم کنیم کلمات باسانی خوانده خواهد شد، و در صورتی که باین اصل که خط باید مطابق لفظ باشد معتقد باشیم این طرز کتابت را که حروف هر یک کلمه متصل بهم نوشته شود از محسنات و مزایای خط خود خواهیم شمرد، زیرا در سخن گفتن و تلفظ حروف هر کلمه متصل بهم و مانند یک صوت که از چندین صوت مرکب باشد ادامه می شود پس اگر در نوشتن هم متصل بهم باشد مطابق با اصل تطابق ملفوظ و مکتوب خواهد بود.

و اما دو اشکال فرعی و عرضی آنکه ناشی از تصرفات ناروای خوشنویسان است بتوسط خود آنها باید مرتفع شود، و اگر وزارت فرهنگ قواعدی برای طرز نوشتن مقرر و بآموزگاران و استادان خط ابلاغ و آنها را موظف کند که نو آموزان و شاگردان را بر رعایت آن قواعد عادت دهند این هر سه اشکال بتدریج مرتفع و خط فارسی از سه عیب و نقص مهم که مایه انتقاد شدید مخالفان آن شده است مبرا خواهد شد، و شرط اقدام بچنین امر علاقه مند بودن بحفظ خط زیبای فارسی و رفع نقایص آنست، و بعقیده ای این بنده در این مورد هم فرهنگستان که مطالعه در اصلاح خط فارسی از وظایف اوست باید پیشقدم شود، پیشنهادی چندم در این زمینه دارم که در موقع خود یعنی در وقتی که فرهنگستان بدین موضوع توجهی نماید بعرض خواهم رسانید.

باقی میماند اشکال چهارم که مرتفع ساختنش بشرحی که عرض شد از وظایف فرهنگستان است که برای کلماتی که با املاهای مختلف نوشته میشود يك املا مقرر و بعنوان قواعد املای فارسی توسط وزارت فرهنگ بعموم مدرسه ها و بوسایل مقتضی دیگر بقاطبهای اهالی کشور ابلاغ کند، و بدیهی است که آن قواعد را چون از طرف هیئتی صلاحیت دار وضع و ابلاغ شده است همگان محترم و مطاع و تخلف از آنرا ناروا خواهند شمرد.



در وضع قواعد برای املای فارسی چندین اصل بطریق الأهم فالأهم باید

رعایت شود. (اول) تطابق مکتوب و ملفوظ که آنچه بتلفظ صحیح می آید همان هم نوشته شود، مثلاً آنچه در لفظ الف است در خط هم الف باشد و آن مقدار از حروف که متصل بهم و بصورت يك کلمه تلفظ میشود در نوشتن هم متصل بهم باشد و هكذا. (دوم) احتراز از اشتباه که حروف یا کلمات مشتبّه بیکدیگر نشود، مثلاً کتابت جامه‌ها و جامها بیک صورت نباشد. (سوم) اطراد قاعده که قواعدی که برای نوشتن کلمات وضع میشود ناممکن است استثنانداشته باشد. (چهارم) رعایت اصل که از دور رسم الخط صحیح آنرا که اصل کلمه را نشان میدهد اختیار کنند، مثلاً شب پره را شیپره هم میتوان نوشت و هر دو صحیح است لیکن اگر شب پره نوشته شود اصل کلمه را هم نشان میدهد که مرکب ازدو لفظ شب و پره است. (پنجم) اختیار اشهر که از دور رسم الخط صحیح آنرا که بیشتر معمول است اختیار کنند. (ششم) حفظ استقلال خط که لغاتی که از زبانهای دیگر داخل فارسی شده است مطابق قواعد املائی فارسی نوشته شود. (هفتم) ملاحظه‌ی زیبایی که در وضع املا و رسم الخط زیبایی کلمه و لااقل زشت و ناهنجار نمودن آنرا بقدر امکان در نظر بگیرند. (هشتم) ترجیح اسهل که از دو رسم الخط مختلف و صحیح آنرا که نوشتنش آسانتر و حرکت دست و جنبش قلم در کتابتش روانتر و سریعتر است اختیار کنند.

رسم الخط فارسی با رعایت این هشت اصل باید تحت قاعده و قانون در آید و این بنده در تهیه‌ی قواعدی که برای پیشنهاد تهیه کرده ام کلماتی را که املائی آنها مورد اختلاف یا تردید و اشکال است تا آنجا که حافظه یاری میکرد بنظر آورده و برای نوشتن آنها با رعایت اصول یاد شده رسم الخط و املائی واحدی اختیار کرده ام و خلاصه‌ی نظریات خود را بصورت چندین قاعده بمقام محترم فرهنگستان تقدیم میدارم و متوجه ساختن خاطر آقایان معظم را باین نکته بسیار بسیار لازم میدانم که يك مقصود از وضع قواعد املا اینست که اختلاف املائی قسمت مهمی از کلمات مستعمل در فارسی که مایه‌ی دشواری تعلیم و تعلم و حیرت و سرگردانی طبقات عامه در نوشتن بعضی کلمات شده است مرتفع گردد، و بنده هم قواعد پیشنهادی را بامنظور داشتن همین مقصود مهم تهیه کرده ام، و هر کجا از دو یا چند املا که همه صحیح است یکی

را اختيار و در ضمن قاعده‌ى مربوط بدان تصريح کرده ام که نوشتن ساير املاها بايد متروک گردد مقصودم اين نبوده که آن املاها درست نيست و يا دانشمندان با اطلاع بدان کتابت نکرده اند، و اميدوار بلکه مستدعيم که بعض آقايان معظم در مورد اينگونه قواعد مورد اعتراض و ملامت نمازند و نگويند فلان املا را که ميکويى بايد متروک شود فلان نويسنده‌ى فاضل در فلان کتاب بکار برده است. بلى، اگر در انتخاب املا وقت ننموده و از چند املاى مختلف که همه درست است آنرا که مناسبتر و با اصول هشتمگانه که معروض شد موافقت است ترجيح نداده باشم آقايان معظم حق اعتراض و همه گونه جرح و تعديل دارند. بنده در تهييه‌ى قواعدى که بعرض ميرسد از تجارب يك عمر درس و بحث و خواندن و نوشتن و مطالعه‌ى کتب و ممارست بر زبان و ادبيات فارسى و عربى استفاده کرده ام و بر درسى و رجحان هر قاعده ادله‌ى دارم که برعايت اختصار از ذکر آن در بيشتر موارد صرف نظر ميکنم و هر جا ايراد دليل لازم نمايد بمختصر اشاره‌ى اکتفا مينمايم، (در رساله‌ى که بخواست خدا در فن املاى فارسى چاپ و نشر خواهم کرد ادله‌ى درسى و مزايا و محسنات هر رسم خط را که پيشنهاد شده است در ضمن قاعده‌ى مخصوص بدان ايراد ميکنم) و با اين همه خود را معصوم و مصون از خطا نميدانم و فريفته و دلباخته‌ى افکار و عقايد خود نيستم و اى بسا اشتباهات ناشى از غفلت يا کمى معلومات که در تهييه‌ى قواعد مرکب گرديده و خود بدان متوجه نشده ام، و بهمين سبب قواعد را بصورت پيشنهاد بعرض ميرسانم و قبول يا رد آنها را بنظر آقايان معظم که احاطه و اطلاعاتشان از اين بنده بيشتر و کاملتر و نظرشان در تشخيص بهترين و مناسبترين راه اصلاح خط و زبان دقيقتر و صايب تر است و اى گذارم.

و پيش از آنکه بذکر قواعد بپردازم بيان اين نکته را بطور مقدمه لازم ميدانم که دانشمندان ما تا حدود يك قرن پيش علوم ادبيه را منحصر بعلوم لفظى عربى مى دانستند و فارسى داني در نظرشان فضيلتى محسوب نميشد، و بدين سبب تمام همت وسعى خود را در تدوين و تکميل و تعليم و تعلم قواعد زبان عربى مصروف داشته و آن زبان را در صرف و نحو و قواعد اشتقاق و معانى و بيان و بديع و عروض و قافيه و

رسم الخط و املا و تجوید و دیگر علوم لفظی بی نیازترین زبانها ساخته اند، در صرف و نحو عربی هزارها کتاب و رساله‌ی مبسوط و مختصر و متوسط بترتیبات و اشکال مختلف تألیف کرده و در استقصای قواعد و تعریف مصطلحات و شرح و بسط مطالب این فن دقتها و موشکافیهای عجیب نموده اند، و اگر صد يك این زحمات را برای زبان فارسی کشیده بودند فارسی هم از جهت صرف و نحو و دیگر علوم لفظی و ادبی زبانی ثروتمند بود، لیکن فارسی را متأسفانه در خور اینکه چنین رنجی برایش تحمل شود نمیدانستند، و اگر شعر و شاعری در ایران اهمیت خاصی پیدا نکرده بود این چند رساله و کتاب هم که در بدیع و عروض و قافیه‌ی فارسی در دست داریم بوجود نمی‌آمد. از انهماک این دانشمندان در عربیت و اصراف ذهن آنها از فارسیت نتایجی بظهور رسیده است که در شرح آن باید کتابها نوشت، از جمله اینکه اگر بر حسب اتفاق توجهی بفارسی کرده و برخی از قواعد آنرا بالعرض و بعنوان مقدمه‌ی مطالب دیگر نوشته اند اولاً آن دقت و توجهی را که در تحقیق مطالب ادبی و علمی لازم است ننموده و مطالب را سهل و ساده و بیش پا افتاده انگاشته اند، ثانیاً همان قواعد عربی را که تنها همان در نظرشان اهمیت علمی داشته تا آنجا که میسر بوده است بر فارسی منطبق ساخته و زحمت وضع قواعدی که در خور فارسی باشد بخود نداده اند، و در نتیجه‌ی سهل انگاری در بیان مطالب و تقلید از قواعد عربی مرتکب اشتباهاتی شده اند که نامه بنامه و سینه بسینه بما رسیده است، و ما هم که در این قرن اخیر بفارسی اهمیت داده و در صدد تدوین قواعد صرف و نحو و اشتقاق و معانی و بیان آن بر آمده ایم نتوانسته ایم گریبان خود را از آن اشتباهات رها سازیم و آن سهو و اشتباهها بقسمی در مغز ما رسوخ یافته و ذهن ما بتصورش عادت کرده است که خلاف آنرا نتوانسته ایم فرض و تصور کنیم، برای نمونه یکی دوتا از آن اشتباهات را که بموضوع خطابه ام بستگی دارد به عرض میرسانم:

در قواعد عربی حرکتها منحصر بفتح و ضم و کسر است که هر يك بدو صورت منون و غیر منون در الفاظ و کلمات بکار میرود، و سه حرکت یا آواز (آ - او - ای) را الف ساکن بعد از فتحه و وا و ساکن بعد از ضم و یاء ساکن بعد از کسر شمرده

و لقب حرف مد بآنها داده اند، دو حرکت «او - آى» راهم و او و ياء بعد از فتحه دانسته و حرف لين ناميده اند، محققين ما عين اين قاعده را با تمام جزئياتش بر فارسى تطبيق کرده و بفكرشان نرسيده است که اين حرفهاى مدّ و لين يا الف و واو و ياء هاى ساکن، خود حرکاتى هستند که حروف ديگر بوسيله ي آنها تلفظ ميشود، و در فارسى مناسبتر آنست که جزو حروف آواز يا حروف مصوتة محسوب گردند، و عجبتري اينکه راضى نشده اند حروف نماينده ي حرکت در فارسى بيش از عربى باشد و همان «آ - او - آى» را بعنوان سه حرف مد و «او - آى» را بعنوان دو حرف لين براى اين زبان اثبات کرده اند، و از يك حرف آواز که در فارسى بسيار بکار ميرود يعنى هاء بيان حرکت که در آخر بسيارى از کلمات اين زبان وجود دارد و بقاعده بايد يکى از حروف لين فارسى محسوب شود غافل مانده و وقتى که بتحقيق در خصوص اين حرف رسيده اند فکر و نظرشان متزلزل شده و هرکس آنها را بنوعى وصف کرده و بنامى از قبيل هاء خفى و هاء بيان حرکت و هاء غير ملفوظ خوانده است، و از همه شگفت تر اينکه در بيان قواعدى که مرتبط بهرشش حرف آواز است، بهمان سه حرف مد و دو حرف لين عربى متوجه بوده و هاء را حرفى جدا و تابع قواعدى جدا گانه انگاشته و در تطبيق قواعد بر آن دو چار اشتباه شده اند، مثلاً در قاعده ي جمع کلمات بالف و نون (ان) ميگويند: اگر کلمه منتهى بالف يا واو حرف مد باشد پيش از علامت جمع باء ميافزاييم و دانا بان و مهرويان ميگويم، و اگر کلمه منتهى بهاء خفى يا بيان حرکت باشد هاء را بدل بکاف مى کنيم و بندگان ميگويم، اين تبديل هاء بکاف اشتباهى است که چندين قرن خلف از سلف گرفته و احدى متوجه نشده است که هاء بحرف ديگر بدل نشده و بر خاصيت خود که آواز دادن بحرف پيش باشد باقى است و کافى که پيش از علامت جمع مى آورند نظير بائى است که در جمع کلمات «بينما و مهر» پيش از علامت مذکور آورده ميشود، و اگر در کلمات بينايان و مهرويان جايز است که بگويم الف و واو بدل بيا شده است اينجا هم جايز است بگويم هاء بدل بکاف شده است، سبب افزودن ياء و کاف پيش از علامت جمع اينست که الف و واو مد و هاء هر سه حرف آوازند، علامت جمع «ان» هم مبدو بحرف آواز است

و دو حرف آواز که در يك کلمه پهلوی هم واقع شود قابل تلفظ نیست، بدین سبب فاصله‌بی میان آن دو می‌آورند، و فاصله در مورد واو و الف، یاء، و در مورد هاء، کاف است، عین این اشتباه را در قاعده‌ی الحاق با آخر کلمات نیز مرتکب شده‌در مورد بینابی و نکوبی و صوفی می‌گویند میان حرف آخر کلمه و یاء مصدری یائی فاصله شده و در مورد بندکی و خواجگی بجای اینکه بگویند میان آن دو کاف فاصله شده است می‌گویند هاء بدل بکاف شده است، دلیلی هم که برای غلط بودن بنده گی و بنده گان می‌آورند اینست که میان بدل و مبدل منه جمع نباید کرد، و ظاهراً صیب تقویت این اشتباه حذف شدن هاء در کتابت بوده است که چون نوشته نمی‌شود تصور کرده اند که کاف بدل آنست و ملتفت نشده اند که اگر در خط افتاده در تلفظ باقی است، و اگر باقی نبود بحرف پیش از خود حرکت و آواز نمیداد و آن حرف را ساکن تلفظ میکردیم نه متحرك.

از نتایج این اشتباه دو گونه شدن اصطلاحات مربوط بزبان است که عیبی فاحش بشمار میرود، توضیح اینکه بنیاد تعلیم خواندن و نوشتن فارسی بر آن نهاده است که «آ - او - ای - آو - ای - اه» همگی حرف آواز و برای بیان حرکت است لیکن بدستور زبان که میرسیم اصطلاح بیکمرتبه تغییر می‌کند و متحرك و ساکن را که تعریف می‌کنیم الف و واو و یاء بیان حرکت را مطابق اصطلاح معمول در عربی حرف ساکن می‌شمریم و فی‌المثل دانا و آهو و بازی را از کلماتی که آخرشان ساکن است محسوب میداریم، خانه و نامه و امثال آنها هم از همین نوع کلمات می‌شمریم و می‌گوییم حرف آخرش هاء ساکن و ماقبلش مفتوح یا مکسور است. این تعریف نزد همه مسلم است که ساکن حرفی است که متحرك بحرکتی نباشد بلکه حرف متحرك دیگر بآن زده شود مانند نون «من» و دال «شد»، متحرك هم حرفی است که بوسیله‌ی یکی از این حرکتها یا آوازها (ضمه - فتحه - کسره - آ - او - ای - آو - ای - اه) تلفظ شود، و اگر این تعریف درست باشد کلمات «دانا - آهو - بازی - نو - می - خانه» را نمیتوانیم ساکن الا آخر بدانیم، و بهر حال سخن در اینجا بی‌پایه است و

از این بیش در این مبحث که شرح و بسط دیگری لازم دارد اطلاعاتی سخن نمیکنم و بنتیجه میپردازم.

بنده در نوشتن قواعدی که بعرض خواهد رسید بچند قاعده برخوردیم که بتقسیم حروف فارسی بحروف آواز و آواز پذیر و شناختن هاء بیان حرکت ارتباط داشت و در ضمن باشتباهاتی که عرض شد متوجه و ناچار شدم بنای آنها را بر دو تقسیم که مقتضیات و خصایص حروف و کلمات فارسی در آن رعایت شده است (و اگر وقتی برای زبان فارسی صرف و نحوی نوشته شود باید جزو قواعد آن شود) نهادم، و برای اینکه ذهن آقایان معظم مسبوق باشد و اگر در ضمن قاعده بی نامی از صحیح و معتدل برده ام بنظرشان بی سابقه و عجیب ننماید آن دو تقسیم را بطور اختصار ذکر میکنم:

۱ - در زبان فارسی شهری یعنی فارسی که بنیاد تعلیمات ابتدایی بر آن نهاده شده است نه حرکت یا آواز وجود دارد که سه تایی آن حرف مخصوص ندارد و برای هر يك علامتی مقرر داشته اند که در بالا یا زیر حرف رسم میشود، و آن ضمه و فتحه و کسره یا پیش و زبر و زیر است، و شش تایی آن بصورت حرف مخصوص جزو کلمه نوشته میشود و آن «آ- او- ای- او- آی- اه- است» از کشش فتحه و «او» از کشش ضمه و «ای» از کشش کسره پیدامیشود و حروف این سه آواز «ا- و- ی» است مانند «باد» بود، بید، و اما «او» نماینده ی آوازی نظیر آواز «و» در کلمات «سو» و «گو» انگلیسی است، و «آی» نماینده ی آوازی همانند آواز «a-c» در کلمه ی «made» انگلیسی است و این دو آواز بدون کشش و بنرمی و ملایمت ادا میشود، و حرفهای آن «و-ی» است مانند «خرو» فرخ پی، و «اه» آوازی میان فتحه و کسره است که بحرف آخر برخی از کلمات داده میشود و حرف آن «ه» است مانند «بنده» خانه، سایه.

مطابق این بیان حروف نهجی فارسی را بدو قسم: «آواز» و «آواز پذیر» تقسیم میکنیم، حروف آواز که حرفهای دیگر بوسیله ی آنها تلفظ میشود چهار است: الف و واو و یاء و هاء که حروف علت هم نامیده میشوند. حروف آواز پذیر باقی حروف الفباست که حروف صحت هم خوانده میشوند.

الف همیشه حرف آواز است، اما سه حرف دیگر (و - ی - ه) گاهی هم آواز پذیرند مانند واو «ورزش» و بیا «بکران» و هاء «کلاه» و این سه حرف در این خاصیت نظیر w و y انگلیسی است که گاهی Vowel و گاهی Consonant است و Semi Vowel بمعنی نیم و 'یل' نامیده میشود و بنده آنها را حروف دو آواز نامیده ام.

واو و بیا آوازی در صورتی که نماینده ی آواز کش دار باشند محدود در صورتیکه نماینده ی آواز بی کش باشند ملین مینامیم، و اما الف همیشه نماینده ی آواز کش دار و محدود است و هاء همیشه نماینده ی آواز بی کش و ملین است.

پس حروف آواز محدود سه است: الف و واو و بیا، و حروف آواز ملین هم سه است: واو و بیا و ها،

۲ - کلمات فارسی دو قسم است: صحیح و معتدل، صحیح کلمه بی است که منتهی بحرف آواز پذیر باشد مانند: شی، آب، اسپ، دست، وارث، باج، بیج، فلاح، رخ، مرد، کاغذ، برادر، مرز، دژ، الماس، دانش، رقص، غرض، رباط، واعظ، مانع، مرغ، برف، برق، کودک، بزرگ، یال، اندام، برزن، کلاه.

معتدل کلمه بی است که منتهی بیکی از شش حرف آواز که جزو کلمه نوشته میشود باشد مانند: دانا، پهلوی، ماهی، خسرو، می، خانه. با این دو تقسیم کاربری قواعد هم آسان و هم مرتب و هم مناسب بازبان فارسی میشود. مثلاً در بیان قاعده ی جمع بالف و نون (ان) میگوییم اگر کلمه صحیح باشد همان الف و نون با آخرش افزوده میشود و اگر معتدل باشد چون دو حرف آواز را با هم تلفظ نمیتوان کرد حرفی در میان علامت جمع و حرف آخر کلمه فاصله میآورند، و آن حرف در صورتی که آخر کلمه الف باشد بیا و در صورتیکه هاء باشد، کاف است و در صورتیکه واو مد باشد قاعده اینست..... الخ، و بهین ترتیب قواعد افزودن بیا یا کاف تصغیر را با آخر کلمات بیان می کنیم و دیگر این اشتباه را نمیکنیم که هاء آواز بدل بکاف میشود و با کمال روشنی بدین نکته متوجه میشویم که همان طور که «آ - او - ای» در اتصال بعلاقت جمع و تصغیر و غیره بجای خود باقی میمانند و بدل بحرفی دیگر نمیشوند، هاء هم بجای خود باقی میماند و بدل بحرفی نمیشود منتهی در کتابت آنرا حذف می کنند، و نوشتن آن هم اگر

انصاف بدهیم بطوری که در رسم الخط برخی از دانشمندان هم دیده میشود صحیح است نه غلط، و با طرفداری که از داخل کردن تمام حرکاتها در رسم الخط داریم اگر این حرکت را که خود داخل است بیرون نکنیم بهتر است و مطابقت آن با اصل تطابق مکتوب و ملفوظ هم بیشتر.

امیدوارم آقایان معظم باین قسمت از عرایض توجه مخصوص فرمایند و چنانکه ذوق سلیم و فکر صایب و نظر دقیقشان که متکی بیک جهان معلومات ادبی است اقتضا میکند حکم کنند.

اکنون قواعدی را که برای املای فارسی بنظر قاصر رسیده است بمقام محترم فرهنگستان پیشنهاد میکنم و بملاحظات قواعدنوشتن همزه را در کلمات فارسی و پس از آن کلمات عربی مستعمل در فارسی مقدم میدارم.

همزه در کلمات فارسی

یکی از خصایص و مزایای زبان فارسی در برابر عربی اینست که در فارسی مانند دیگر زبانهای هند و اروپایی همزه جز در اول کلمات وجود ندارد و لفظی فارسی که یکی از حروف حشو یا حرف آخرش همزه باشد نمیابیم و بهمزه نوشتن بعض کلمات از قبیل مؤبد و پائیز و آئین و پائین و نظایر آن از غلطهای مشهور و صحیحش موبد و پاییز و آیین و پائین و نظایر آنست.

این مزیت یا خصیصه یکی از دلایل فصاحت زبان فارسی است، زیرا تلفظ بهمزه دشوار و شنیدنش بر گوش صاحبان ذوق و احساس لطیف گران و ناگوار است، در آغاز کلمات هم که یافته میشود بمثابهی همزه وصل در عربی است و در اتصال بکلمات دیگر تخفیف میشود بدین طریق که حرکتش را بحرف آخر کلمه بی که پیش از آن و متصل بآنست میدهند و خودش را گاهی در تلفظ آنها و گاهی در تلفظ و در کتابت حذف میکنند مانند «کو» «کز» بجای «که او» «که از» و مانند «در افتادن» بر انداختن باز ایستادن» که «در فتادن» بر نداشتن «باز ایستادن» تلفظ میشود، و در بعض مواضع هم آنرا بحرف دیگر بدل میکنند مانند (بدان - بدین - بدو) بجای (بآن - باین - باو) و در شعر که حافظ خوشترین لهجهی فارسی و نمایندهی قواعد اصلی صرف و نحو

واملاست تخفیف همزه‌ی اوایل کلمات رواج و شیوع کامل دارد و در اغلب اشعار و سبلیه‌ی حفظ وزن است.

در دشواری تلفظ وزشتی آواز این حرف کافی است که در عرب هم طوایفی که بفصاحت لهجه ممتازند بتلفظ آن، خاصه در وسط و آخر کلمات معتاد نشده اند و آنرا تخفیف میکنند و تخفیف همزه در دستور زبان عربی عنوان مخصوص دارد و طریقه‌اش اینست که همزه را یا بکلی حذف میکنند و فی المثل بجای « اسئل - اءکل - اءخذ - برای » « سل - کل - خذ - یری » میگویند، و با صدای الف یا واو یا یاء ادامی کنند و بجای « رأس - بوس - ذئب » « راس - بوس - ذیب » میگویند، و یابین بین یعنی صدایی میان همزه و الف یا میان همزه و واو یا میان همزه و یاء ادا میکنند.

نظام الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری معروف بنظام اعرج در شرح شافیه‌ی ابن حاجب (ابو عمر و عثمان بن عمر متوفی در سال ۶۴۶) میگوید: « همزه چون از بیخاینخ حلق گفته میشود و آوازش با آواز تهوع کننده مشابعت دارد تلفظ بدان برگزیده سنگین و دشوار میآید و قومی از عرب آنرا بتخفیف ادا می کنند و ایشان بیشتر اهل حجاز و مخصوصاً قریشند. » و از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که قرآن بزبان قریش نازل شده و قریش بهمزه تلفظ نمیکند و اگر جبرئیل همزه را از آسمان بر پیغمبر نازل نکرده بود ما تلفظ بهمزه نمیکردیم، تا اینجا سخن نظام تمام شد، و دره آخذ دیگر از خود پیغمبر ص روایت شده است که باصحاب فرمود قرآن را بعربیت بیاموزید و در خواندنش از تلفظ بهمزه خود داری کنید، و از ابوالاسود نقل کرده اند که اعرابی پیغمبر ص را آواز داد و گفت یا نبی الله پیغمبر فرمود من نبی الله نیستم نبی اللهم.

مختصر اینکه همزه در عربی هم در اول و هم در حشو و هم در آخر کلمات واقع میشود و با وجود این فصحای عرب از تلفظ بدان جز در اول کلمه خود داری دارند، اما در فارسی همزه جز در ابتدای کلمات یافته نمیشود، لیکن نویسندگان فارسی این حرف را بتقلید از خط عربی در اواسط و اواخر الفاظ فارسی وارد و تلفظ بدانرا بر خوانندگان خط خود تحمیل کرده اند.

رسم علامت همزه (ه) در دو قسم از کلمات فارسی رواج و شیوعی عظیم یافته

و بقسمی معمول و مصطلح شده است که بعضی رسم آنرا از قواعد مسلم خط و زبان فارسی پنداشته و برای آن حدود و شروطی هم وضع کرده اند، یکی در کلمات منتهی بهاء ملین از قبیل خانه و نامه و خواجه و بنده در ترکیباتی از قبیل خانه تو و نامه من و خواجه بینده گفت، و دیگر در کلمات منتهی بحرف مد از قبیل دانا و بینا و نیکو و آهو در ترکیباتی از قبیل دانائی آهوئی دید - اگر بینائی نیکوئی کن، و برخی از نویسندگان کلمات « پاییز و آیین و بیناییم و داناییم » و نظایر آنرا بر کلمات مذکور قیاس کرده اند و « یائیز و آئین و بینائیم و دانائیم » مینویسند.

رسم این همزه که در اصل همزه نبوده و بتصرف کاتبان بی اطلاع یا بی فکر بصورت همزه درآمد است تلفظ بهمزه در وسط کلمات را هم رایج و معمول و خوانندگان را بدان معتاد و مأنوس ساخته و امروز اشخاصی را می بینیم که در خواندن کلمات یاد شده لهجه‌ی شیرین فطری و مادری را فراموش و حرفی را که باید بصدای یاء تلفظ شود بصدای همزه که بگفته‌ی نظام اعرج باواز تهوع کننده شبیه است تلفظ می کنند، و امر بر بعضی چنان مشتبه شده است که این تلفظ تحمیل شده را تلفظ فطری و عادی پنداشته و در اثبات همزه بودن و بصدای همزه ادا شدنش پافشاری و اصرار غریبی بخرج میدهند، در صورتی که اگر بمجاورات عامه‌ی مردم بدقت گوش دهند بخوبی ملتفت میشوند که عامه‌ی فارسی زبانان این هارا باواز یاء تلفظ میکنند و خانه‌ی من و خانه‌ی بی خریدم میگویند و حتی خود این اشخاص هم در گفتگوی روزانه که اغلب بطور فطری و طبیعی است خانه‌ی تو و نامه‌ی بی نوشتم میگویند، عجب اینکه بعضی از نویسندگان هم که خواستند رسم این همزه را موقوف و متروک دارند و بخیال خود یکی از نقایص املای فارسی را رفع کنند بجای آن رسم الف و با را معمول داشتند و خانه‌ی ای و نامه‌ی ای و امثال آن نوشتند و باختیار این رسم الخط لزوم تلفظ همزه را مسجل کردند، زیرا الف خانه‌ی ای و نامه‌ی ای و امثال آنرا هیچکس جز بصدای همزه تلفظ نخواهد کرد.

حال ببینیم این همزه یا همزه نما از کجا و بچه ترتیب داخل رسم الخط فارسی شده است؟ فارسی نویسان قدیم یعنی سده‌ی چهارم و پنجم هجری که هم با اطلاع و هم بدرست نویسی مقید بودند در پهلوی هاء بیان حرکت در حال وصف و اضافه یائی

کوچک و بی نقطه (خانه ی من - نامه ی شریف) و در اتصال بیاء نکره و وحدت و خطاب و نسبت «بی» کوچک و بی نقطه (خانه یی خریدم - نامه یی خواندم) رسم میکردند، پس از چندی این دو حرف را که جز دو علامت برای نشان دادن طرز تلفظ نبود اندکی بالاتر و در جلوها نوشتند، رفته رفته کاتبان بی اطلاع این دو حرف را علامت کوچک را بسبب مشابهتی که بهمزه داشت همزه پنداشتند و در کتابت بصورت همزه درآوردند و جای آنرا هم تغییر دادند و درست در بالای هاء نوشتند. و اما کلمات بینایی و نکوبی و نظایر آن، کاتبان قدیم یاء اول این کلمات را که بصورت بآخر کلمه الحاق شده است بی نقطه مینوشتند و برخی بکلی نمی نوشتند و برای اینکه تلفظش محفوظ و معلوم باشد در بالای آن یا بجای آن در بالا، یائی کوچک و بی نقطه رسم میکردند و این یاء هم بتصرف کاتبان و ناسخان بعد بصورت همزه درآمد، و رفته رفته کار بیسواد و آزادی در رسم خط فارسی بالا گرفت و کلمات پاییز و آیین و امثال آن هم بقیاس بر کلمات دانایی و بینایی و امثال آن با علامت همزه نوشته شد، و در عصر اخیر لفظ «موبد» را هم بقیاس بر مؤمن عربی «مؤبد» نوشتند و هنوز هم برخی مینویسند عجبت از همه اینکه در بعضی از کتابهای فارسی که با حفظ رسم الخط و املا چاپ شده است بترکیباتی از قبیل گرماء گرم و لشکرهه گرآن بر میخوریم و تعجب میکنیم که چگونه و بچه جهت بجای یاء مکسور همزه نوشته شده است، لیکن پس از مراجعه با املا و رسم کتابت برخی از کتابهای قدیم ملتفت میشویم که این همزه هم یائی بوده که با علامت اینکه از اصل کلمه نیست و برای اضافه یا وصف بآخر کلمه افزوده شده است کوچک و بی نقطه مینوشته اند، و آنرا هم کاتبان و ناسخان بی اطلاع بسبب مشابهتی که بهمزه داشته است بصورت همزه درآورده اند. مختصرا اینکه گروهی کاتب و ناسخ بیسواد یا بی فکر دست بهم داده علامت همزه را در رسم الخط کلمات فارسی وارد و تلفظ بدانرا در وسط و آخر کلمات بر فارسی خوانها تحمیل کرده اند، و از اصلاحات املا که نهایت لزوم دارد نوشتن این حرف بصورتی حاکی از تلفظ صحیح است و برای این مقصود قواعد ذیل را که از مطالعه ی رسم الخطهای مختلف استنباط شده است پیشنهاد میکنم.

(بقیه دارد)

سال وفات فروغی

بمناسبت حلول سال وفات مرحوم محمدعلی فروغی (شب ششم آذر ۱۳۲۱) فرهنگستان ایران در نظر داشت مجلس یادبودی برپا کند، ولی چون در همین موقع وزارت امور خارجه بیاس خدمات اجتماعی آن مرد بزرگ و نامی در تشکیل مجلس تذکری باشکوه اهتمام میفرمود فرهنگستان نوبت خود را بدان وزارتخانه باز گذاشت. در آن مجلس که بسیاری از بزرگان و دانشمندان ایران و کشور های دیگر حضور یافته بودند جناب آقای حسین سمیعی رئیس فرهنگستان نیز این خطابه را ایراد فرمودند.

گفت یکی خواجه سنائی بمرد مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد
در این سخن مبالغه نیست زیرا مردان و دانشمندان بزرگ دنیا که در جامعه بشری منشاء اثرهای جاوید و منافع گرانبها میشوند و هیئت اجتماع از علم و عمل و اخلاق آنان بهره مند و کامیاب می گردد البته در میان بشر مقامی ارجند دارند و مرگ و فقدان آنانرا نمیتوان بی اهمیت و بطور عادی تلقی کرد.

مرحوم محمدعلی فروغی در میان ماهمین مقام و منزلت را داشت و جامعه ایرانی در فقدان آن مرد عزیز و شریف حقیقه کوه گرانبھائی از دست داده و هیچوقت نمیتواند قدر و قیمت وجود او را از نظر دور کند.

چند چیز است که در تشخیص و اثبات بزرگواری اشخاص مدخلیت تام دارد از آن جمله یکی شرافت و فضیلت خانوادگی است دیگر معلومات و مزایای فضلی و دیگر مکارم و فضایل اخلاقی.

هریک از این سه اصل اگر بتنهائی در کسی موجود باشد بشخصیت او فر و بهائی میدهد و او را از دیگران ممتاز و متمایز میکند. پس اگر همه این چیزها در

یکنفر جمع شود بیداست که مقام و منزلت او را چه قدر بالا خواهد برد و چه نعمت و سعادت بزرگی در این جهان و آنجهان نصیب او خواهد کردید.

مرحوم فروغی چنانکه میدانیم در خانواده علم و ادب بوجود آمده و در محیط فضل و دانش نشو و نما یافته بود.

پدر وجد بزرگوار او مردانی فاضل و دانشمند بودند، خود آن مرحوم نیز باین سبب هم از عهد کودکی و آغاز جوانی با فضل و ادب خوئی گرفته و بافضیلت و شرافت بزرگ شده بود.

معلومات و اطلاعات علمی و ادبی مرحوم فروغی هم بر همه کس واضح بود، زحماتی که مرحوم فروغی در راه تحصیل دانش و آموختن فنون مختلفه کشید نتایج خوب هم بخشید و او را مردی بتمام معنی آراسته بجامعه تحویل داد. تألیفات و تصنیفات و افاضات و سخنرانیها و دانش پروریهای او چیزی نیست که بر کسی پوشیده و محتاج به بیان باشد.

فضایل اخلاقی مرحوم فروغی هم خیلی زیاد بود من خود از اوایل عمر خوشبختانه با این مرد بزرگوار آشنائی یافتم و آن آشنائی صوری رفته رفته بانس و الفت معنوی کشید و تا پایان زندگانش غالباً از فیض صحبت و معاشرت و مزایای علمی و اخلاقی او بهره مند میشدم و در وجودش بعضی صفات و ملکات میدیدم که مخصوص بخود او بود.

مرحوم فروغی با همه فضل و اطلاع و احاطه ای که داشت هیچ تظاهر و خودنمائی نداشت. بیشتر از آنچه میگفت میکرد و کمتر از آنچه میکرد نشان میداد. خیلی ساده حرف میزد و ساده چیز می نوشت و در گفتار و نگارش خود تصنع و تکلفی چندان بکار نمی بست و بهمین سبب هم سخنانش همیشه مطبوع و دلپسند اتفاق میافتاد.

مرحوم فروغی در معاشرت خیلی بی تکلف بود و در زندگانی شخصی درویش و آزادمش، برفقای خود راست می گفت و بدوستان خود صمیمی و وفادار بود. همین مزایای برجسته بود که در وجود این مرد شریف جمع شده و او را در جامعه عزیز و محترم ساخته بود.

مرحوم فروغی گذشته از خدمات مهمی که در رشته های مختلف سیاسی و فرهنگی و ملی و اجتماعی به میهن و ملت و مملکت خود انجام داد در سالهای اخیر هم که ریاست فرهنگستان ایران را بر عهده داشت نسبت به فرهنگ ایران و زبان پارسی خیلی زحمت کشید و مساعی جمیله بکار برد زیرا در موقمی بایجاد و تأسیس فرهنگستان کمر بست که يك انحطاط و تشنج و هرج و مرج عجیب و خطرناکی بزبان و ادبیات ما حمله کرده و آنرا پیرنگاه زوال و نیستی نزدیک ساخته بود، همت و جدیت مرحوم فروغی و چندتن از دانشمندان بزرگوار که با آن مرحوم در این مقصود توحید مساعی میکردند جلو آن حملات را گرفت و زبان پارسی را از آن ورطه هولناک نجات داد.

فرهنگستان ایران خود در صدد بود درین روز که یکسال از تاریخ فوت مرحوم فروغی گذشته است يك چنین محفلی در عمارت فرهنگستان فراهم ساخته و مراسم یاد بود روح تابناک آن فقید شاد روان را بعمل بیاورد ولی چون جناب آقای وزیر امور خارجه چنین تصمیمی گرفته بودند فرهنگستان نوبت خود را بایشان باز گذاشت و البته بعد هم بوظیفه خود رفتار خواهد کرد.

اینک من بنده از حضور خود در این مجمع عالی اغتنام کرده و بیاس مقام آن مرحوم از طرف فرهنگستان ایران بروان پاک آن استاد ارجمند درود فراوان می فرستم و بجناب آقای ابوالحسن فروغی برادر مکرم و دانشمند او و فرزندان ارجمندش که میوه های شیرین آن درخت برومندند و سایر اعضای خانواده اش بشارت میدهم که فروغی نمرده است و نخواهد مرد و هم اکنون روان تابناک او در حظایر قدس و عوالم ملکوت شاد و خندان نشسته و با روح و ریحان بما نظر میکند و می بیند که جماعتی از بزرگان و دانشمندان چگونه در یکجا گرد آمده و از او بنیکوئی نام میبرند و فضایل و مناقب او را موضوع ذکر جمیل قرار میدهند.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش بنیکوئی نبرند

گر اور عکس مرحوم فروغی که در تالار فرهنگستان ایران است



محمد علی فروغی (ذکاء الملك)

ولادت در ۲۲ جمادی الاخری ۱۲۹۴ - وفات در ۱۷ ذی القعدة ۱۳۶۱ (۵ آذرماه
۱۳۳۱ خورشیدی)
در سال ۱۳۱۴ خورشیدی فرهنگستان ایران را تأسیس نمودند و از دیماه ۱۳۳۰
تا تاریخ وفات ریاست فرهنگستان را عهده داشتند .

نامه

فرهنگستان

جنیب نیمائی سر دبیر

شیدایی مدیر

سال دوم - شماره اول

خرداد ۱۳۲۳

فهرست سفدرجات

<u>صفحه</u>	<u>نویسنده</u>	<u>عنوان</u>
۱	--	طرح تالیف و تدوین فرهنگ فارسی
۵	آقای احمد بهمنیار	املائی فارسی
۳۷	آقای دکتر شفق	بیاد مرحوم دکتر علی پرتو
۴۵	آقای جلال همائی	اشعار
۴۶	آقای رشید یاسمی	در راه هند (شعر)
		وقایع فرهنگستان (خطابه جناب آقای حکمت - خطابه آقای یاسمی - وابستگی فرهنگستان)
۴۷		نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود. بهای هر شماره پانزده ریال است.
		محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان، کتابفروشی ابن سینا، کتابفروشی دانش (خیابان شیخ)

تصحیح

... که صدا از ضمیر ...	۵	سطر	صفحه ۱۲
... بحرف دیگرش میکنند مانند ...	۱۱	سطر	۱۳

فرهنگ‌شناسانه

شماره اول

خرداد ۱۳۲۳

سال دوم

طرح تألیف و تدوین فرهنگ زبان فارسی

ماده اول - فرهنگستان ایران بتألیف و تدوین فرهنگ زبان فارسی بنا بر مقرراتی که در این لایحه پیش بینی شده اقدام مینماید .

ماده دوم - فرهنگ مزبور شامل تمام لغات معمول و تمام اصطلاحات علمی و فنی مستعمل در زبان فارسی خواهد بود اعم از اینکه اصلاً فارسی یا مأخوذ از زبانهای دیگر باشد و در زمانهای مختلف در کتابها و یاد در میان فارسی زبانان معمول بوده باشد .

ماده سوم - در رد و قبول الفاظ عربی احتیاج زبان را باید میزان قرار داد با قید باینکه استعمال فصحا و شیوع و ذوق را حاکم قرار دهند .

ماده چهارم - مأخذ جمع آوری لغات از این قرار است :

۱ - فرهنگهای فارسی که تا کنون در ایران و خارج تألیف شده و فهرست بعضی از آنها ضمیمه این لایحه است .

۲ - فرهنگهای فارسی بزبانهای بیگانه مانند فارسی عبری و فارسی بترکی و فارسی بفرانسه و انگلیسی یا روسی یا آلمانی یا ارمنی یا لاتینی و غیره و همچنین عکس آنها .

۳ - کتابهای معتبر نظم و نثر فارسی . فهرستی از این کتابها ضمیمه این لایحه است .
 ۴ - لغات و کلمات مفرد و مرکب که از ریشه فارسی بوده در نواحی مختلف ایران و ممالک فارسی زبان مانند افغانستان و ترکستان و هندوستان اینک متداول است و تا کنون در کتابها نیامده .

۵ - اصطلاحات پیشه و روان و سایر طبقات مختلف ایران و نواحی دیگر فارسی زبان .
 ماده پنجم - نسبت بهراقتی که در فرهنگ ضبط میشود امور ذیل (تا آنجا که ممکن باشد) مراعات میگردد .

الف - تلفظ کلمه و حرکات حروف آن .

ب - تعیین اینکه از چه زبانی است .

ج - نوع کلمه (اسم - فعل - حرف) .

د - اشتقاق .

ه - معانی لغوی و اصطلاحی .

تبصره ۵ - هر گاه معنی کلمه در طی زمان تغییراتی کرده باشد این تغییرات هم قید خواهد شد .

و - ترکیبات گوناگون که آن کلمه بمرور زمان در آنها داخل شده است .

در مقابل هر معنی و هر یکی از ترکیبات قدیمترین و بهترین جمله یا بیتی که آن کلمه در آن معنی بکار رفته و بدست آید با ذکر نام کتاب و گوینده استشهد خواهد شد .

تبصره ۵ - مقصود مرکباتی است که حکم کلمه مفرد پیدا نکرده باشد .

ماده ششم - در تعریف کلمات و معانی مختلفه آنها کوتاهترین و روشنترین تعبیر که ممکن است اختیار خواهد شد .

ماده هفتم - مثل های سائر زبان فارسی در ذیل کلمه ای که ماده آن مثل است ثبت خواهد شد و معنی و مورد استعمال آن نیز نوشته خواهد شد در صورتیکه ماده مثل متعدد باشد معنی و مورد استعمال در یکجا ذکر و در مابقی بدان ارجاع میشود .

ماده هشتم - در ذیل هر کلمه ای مترادفات آن کلمه نیز ذکر خواهد شد و اگر

آن کلمه ضدی داشته باشد در ذیل آن ضبط میشود .

ماده نهم - حروف عطف و ربط و ضمائر و غیره هر يك جدا گانه در جای خود ضبط میشوند.

ماده دهم - کلمات مرکب اعم از آنکه اجزاء تر کیب همه فارسی یا مختلف باشد حکم لغت جدا گانه داشته و در جای خود ضبط میشود .

ماده یازدهم - مصادر بسیط هر کدام حکم لغت جدا گانه دارند و از مشتقات آنها آنچه خلاف قیاس است یا بقاعده است ولیکن عمومیت ندارد در ذیل مصدر ضبط میگردد مشتقانیکه معنی اصطلاحی یا مجازی کسب کرده و یا بمعنی دیگر نقل شده جدا گانه نوشته میشود .

ماده دوازدهم - مصدرهای مرکب در ذیل کلمه اصلی که آن مصدر مرکب از آن ساخته شده است ضبط میگردد .

ماده سیزدهم - کلمات مشتق زبان عرب که در فارسی استعمال میشود اعم از مصدر و اسم فاعل و اسم مفعول و اسم مکان و زمان و مصادر مزید فیه و غیره هر يك لغت جدا گانه بشمار میرود و بترتیب حروف هجا در جای خود ضبط میشود .

ماده چهاردهم - جمع های مکسر عربی نیز که در فارسی بمعنی جمع یا مفرد استعمال شده لغات جدا گانه بشمار میرود و در جای خود بترتیب حروف هجا میآید و اگر در زبان فارسی بمعانی و در موارد خاص استعمال شده باشد بدانها اشاره میشود و در ضمن کلمه مفرد نیز جمع مکسر آن قید میگردد .

ماده پانزدهم - غلط های مشهور خواه غلط آنها در معنی باشد خواه در املاء ضبط میشود ولیکن هر يك از آنها که ناروا باشد بنا روا بودن آنها تعرض میشود .

ماده شانزدهم - از اعلام آنچه در زبان فارسی حیثیت ادبی پیدا کرده است نیز جزو لغت ضبط میشود .

ماده هفدهم - در کلمات مهجور و متروک و استعمالات خاص هر یکی از سرابندگان و نویسندگان ایران توضیح داده خواهد شد که این لفظ متروک است و در فلان دوره بکار رفته و فلان نویسنده یا گوینده آنرا بفلان معنی خاص استعمال

کرده است و اینکه استعمال آن مستحسن است یا نیست .
تبصره - مقصود از مستحسن نبودن در الفاظ فارسی استعمال غلطی است که شده باشد و در الفاظ غیرفارسی عدم احتیاج است .

ماده نوزدهم - در مقدمه فرهنگ مختصری از قواعد و اصول اشتقاق و ترکیب کلمات و ساختمان لغات و روشی که فراهم کنندگان این فرهنگ پیش گرفته اند نوشته می شود .

ماده بیستم - کلمات یا اصطلاحات جدید که در فرهنگستان اختیار می شود بجای خود بترتیب حروف هجا در فرهنگ ثبت و در مقابل آن معادل آن کلمه یا اصطلاح که پیش از آن معمول بوده است نوشته میشود و بوسیله علامتی قید میگردد که از تصویب فرهنگستان گذشته و نیز کلمه یا اصطلاحی که پیش از آن معمول بوده است در جای خود با قید اینکه متروک است ثبت میشود .

ماده بیست و یکم - کلماتیکه تلفظ معمول آنها با ضبط اصلی صحیح تفاوت دارد اگر در کتابت هم متفاوتند باید بهر دو وجه در جای خود نوشته شود ولیکن در جائیکه ضبط صحیح قید میشود باید ضبط معمولی آن و در جائیکه ضبط معمولی نوشته شده ضبط صحیح آن نیز ذکر شود .

ماده بیست و دوم - کلماتیکه در کتابت از اصل منحرف نشده ولیکن در تلفظ عامه تغییر حال پیدا کرده است باید ابتدا ضبط اصلی آن قید شود و بعد تعرض شود که عامه چگونه تلفظ میکنند .

ماده بیست و سوم - برای تعیین تلفظ و حرکات هر کلمه حروف ملفوظ آن در هلالین بطور مقطع و معرب ضبط میشود .

ماده بیست و چهارم - مشتقات و تصریفات شاذ و خلاف قیاس هر لغت در ذیل آن لغت و همچنین بطور مستقل قید میشود .

ماده بیست و پنجم - کنایات و استعارات و مجازات مشهور زبان فارسی هر لغتی در ذیل همان لغت میآید .

ماده بیست و ششم - کلمات زبان بیگانه مخصوصاً الفاظ عربی که در زبان فارسی بمعنی دیگری استعمال شده بهمان معنی معمول در فارسی ضبط میگردد .

املاي فارسي

قاعده (۱) - در زبان فارسی اسم مضاف با موصوف را که پیش از مضاف الیه یا صفت واقع شده باشد در صورتی که صحیح یعنی منتهی بحرف آواز پذیر باشد حرف آخرش را کسره میدهند مانند: «در خانه» در بزرگ، شاکرد دبستان، شاکرد زیرک، پادشاه ایران، پادشاه دادگر، و در صورتی که معتدل یعنی منتهی بحرف آواز باشد چون حرف آواز را با آواز دیگر (کسره در اینجا) نمیتوان تلفظ کرد قاعده‌ی ذیل را معمول میدارند:

اگر حرف آواز الف یا واو ممدود یا هاء ملین باشد یائی بآن ملحق و آن باء را بعوض آخر کلمه مکسور میکنند مانند **خدای جهان**، دریای بزرگ، آهوی ختن، ابروی باریک، خانه‌ی من، پروانه‌ی زیبا، و در شعر گاهی کسره‌ی باء بعد از هاء ملین بطور صریح تلفظ نمیشود لیکن باء را باید رسم کرد مانند عقده‌ی سخت است بر کبسه‌ی نهی. یائی که در این حال بآخر این کلمات ملحق میشود در رسم الخط صحیح قدیم کوچک و بی نقطه نوشته میشد تا معلوم شود که از اصل کلمه نیست و بضرورت بآخر کلمه ملحق شده است، لیکن بسبب مشابهتی که بهمزه داشت رفته رفته بتصرف کاتبان و ناسخان بی اطلاع بصورت همزه درآمد، و همزه بی که در برخی از رسم الخطها در ترکیبات: **خدای جهان**، دریای بزرگ، **گرماء تابستان**، **لشکره‌ها گمران** و نظایر آن مشاهده میکنیم، و همچنین همزه بی که در بالای هاء ملین در حال اضافه و وصف رسم میکنند (خانه‌ی من، پروانه‌ی زیبا) از اینجا پیدا شده است. رسم همزه در کلمات منتهی بالف و واو ممدود در این زمان متروک و موقوف است و بجایش همان باء را که مطابق با تلفظ است مینویسند، لیکن رسم همزه در بالای هاء رایج و معمول مانده

و بنا بدانچه گفته شد باید موقوف و متروک گردد و بجای آن هم باء بنویسند (خاله ی من ، خواجه ی بزرگ) تا هم قاعده مطرد و هم مکتوب مطابق ملفوظ باشد ، و این رسم الخط که پیشنهاد میشود وقتی معمول بوده و رسم تازه و مخترعی نیست .

و اما اگر حرف آواز باء محدود یا واو ملین یا باء ملین باشد همان باء و او را کسر میدهند بدین معنی که آن دو را بدل بحرف آواز پذیر و بکسر تلفظ میکنند مانند: ماهی شور ، خسرو ایران ، می تلخ و اینکه برخی خسروی ایران و جلوی اسب مینویسند غلط است .

قاعده (۲) - کلمه بی که باء نکره یا وحدت یا نسبت یا خطاب یا باء مصدری بدان متصل شود در صورتی که صحیح باشد حرف آخرش را با آواز همان باء که محدود است تلفظ میکنند و در کتابت هم متصل بهمان باء مینویسند مانند: راهی جستم ، اسبی خریدم ، جام گرمائی ، تو بزرگی ، سیاهی و سفیدی ، و در صورتی که معتل باشد پس اگر منتهی بالف باشد یائی میان آن و میان باء الحاقی فاصله میآورند مانند: دانایی که بانادان ستیزد ، کتاب زیبایی خریدم ، این جانور دریایی است ، تو در منزل مایی ، دانایی توانایی است ، و اگر منتهی بواو محدود باشد در صورتی که اصلش بیاء باشد باز هم یائی فاصله میآورند مانند « ناجویی و خوشخویی » و در صورتی که اصلش بیاء نباشد خود واو را بدل بحرف آواز پذیر و با باء الحاقی تلفظ میکنند و « هندوی و جادوی » میگویند و فاصله آوردن باء در « هندویی و جادویی » گفتن نیز جایز است . و اگر منتهی بیاء محدود یا باء ملین باشد همان باء را بدل بحرف آواز پذیر و با باء الحاقی تلفظ میکنند و در کتابت بصورت دلدانه بی (مرکز) کوچک بیاء الحاقی میچسباند مانند « صوفیی ، نی » . و اگر منتهی بواو ملین باشد او را بدل بحرف آواز پذیر و با باء الحاقی تلفظ میکنند و خسروی و پهلوی و نوبی و مسکوی میگویند . و اگر منتهی بهاء ملین باشد در اتصال بیاء مصدری کافی و در اتصال بسایر باء ها یائی فاصله میآورند و در موردی که کاف فاصله میشود هاء ملین را در کتابت حذف میکنند لیکن در تلفظ بحال خود باقی است مانند: نان خالگی ، رسم مردانگی ، خانه بی خریدم ، تو مرا خواجه بی ، فلان مکه بی است ، و اگر منتهی بواو بیان

ضمه باشد (تو و دو) هم بیا فاصله می آورند و **تویی** و **دویی** میگویند و مینویسند، و توی و دوی بدون بیا جز در شعر نیامده است چنانکه مولوی فرماید:

گفت هر يك را بدین عیسوی لایب حق و خلیفه‌ی من نوی

و برخی از مؤلفان نظر بدین بیت و نظایرش فاصله آوردن بیا را نا روا شمرده‌اند، لیکن اهل زبان تویی و دویی میگویند و این دلیل لزوم آوردن بیا و حمل ترك آن بر ضرورت شعری است.

نویسندگان با اطلاع قدیم که بدرست اویسی مقید بودند در کلماتی که بسبب تصریف مذکور (بی) در آخرشان پیدا میشود از قبیل: **زیبایی**، **دریایی**، **تودرخانه‌ی مایی**، **دانایی**، **توانایی**، **صوفی**، **قاضی**، **نی**، **خانه‌ی**، **خواجگی**، **مکه‌ی تویی**، **دویی**، بی را بی نقطه در آخر کلمه مینوشتند و بالای بیا اول یائی کوچک رسم میکردند که تلفظ آنرا نشان دهد، این بیا کوچک را که شبیه بهمزه بوده نویسندگان بعد بشرحی که در قاعده‌ی اول گفته شد بصورت همزه‌ی حقیقی نوشتند (دانائی، توانائی و غیره) و در کلمات منتهی بهاء ملین «بی» را از کتابت انداخته و همزه را در بالای هاء رسم کردند (خانه، خواجه، مکه) و این شیوه و رسم تا با امروز معمول و متداول مانده و نوشته‌های فارسی از آن پر است. خوانندگان در این گونه کلمات حرفی را که در تکلم و در قرائت بطور طبیعی بیا است بصورت همزه می‌بینند و در تلفظ صحیح آن مردد و متحیر میمانند، آموزگاران هم در تعلیم این حرف یا علامت دوچار اشکالند و باید نو آموز را مجبور کنند که همزه را بیا تلفظ کند یا آنچه را که در لهجه‌ی طبیعی و محاورات همگان بیا است در کتاب الفباء و قرائت بصدای همزه بشناسد و ادا کند، و این هر دو از نظر روان شناسی بحال نو آموز مضر و از نظر تعلیم مایه‌ی دشواری کار و پیریشانی افکار است، و بنا بدانچه در اینجا و در قاعده‌ی اول باختصار و در مقدمه‌ی قواعد بتفصیل گفتیم مقتضی بلکه لازم است که رسم این همزه متروک و بجایش در همه جا در آخر کلمه «بی» نوشته شود تا کتابت با تلفظی که نمونه‌ی بی از فصاحت فارسی و یکی از مزایای آن نسبت به عربی و از علایم هند و ارو پایی بودن اصل این زبان است مطابق باشد.

قاعده (۳) - در نوشتن است که فعل رابط و مخصوص مفرد غایب است دستور

ذیل را باید پیروی کرد:

هر گاه کلمه‌ی پیش از است منتهی بحرف پیوند پذیر (بجز هاء و یاء ملین که حکمش می آید) باشد بدو وجه نوشته میشود. یکی اینکه همزه‌ی «است» را که بصورت الف مینویسند باقی گذارند و آنرا جدا از کلمه‌ی پیش نویسند مانند شب است، هیچ است، خوش است، اندک است، آگاه است، بازی است، دیگر اینکه همزه را در خط بیندازند و «ست» را بکلمه‌ی پیش بچسبانند مانند شبست، هیچست، خوشست، اندکست، آگاهست، بازیست. و در انتخاب هر یک از این دو وجه اصل احترام از التباس را باید رعایت کرد، و بطور کلی جدا نوشتن «است» بهتر است زیرا کمتر مایه‌ی اشتباه میشود. و هر گاه کلمه‌ی پیش از «است» منتهی بحرف پیوند ناپذیر (بجز الف و واو مدود و واو بیان ضمه که حکمش می آید) باشد اثبات همزه‌ی «است» بر خلاف معمول برخی از کاتبان قدیم لازم است مانند بد است، کاغذ است، برادر است، سبز است، کز است، خسرو است.

اما اگر کلمه منتهی بهاء ملین باشد (بجز که و چه و نه که حکم خاص دارد) باید «است» را جدا از کلمه و باثبات همزه نویسند مانند: خابه است، گرفته است^(۱). و در «که و چه و نه» هاء ملین را بدل بیاء و همزه‌ی «است» را حذف میکنند و «کی و چی و نی» را بین و تاء رابط میچسبانند مانند کیست، چیست، نیست، و اگر منتهی بیاء ملین یا واو بیان ضمه (بجز کلمه‌ی تو) باشد اثبات همزه لازم است مانند می است، لی است، ده است، و اما «تو» در اتصال به «است» بدو طریق نوشته میشود، یکی اینکه واو بیان ضمه را از آخر آن و همزه را از اول «است» می اندازند و «ست» را بتاء ضمیر میچسبانند (ست) و دیگر اینکه هر دو حرف را باقی می گذارند و «تواست» مینویسند و بهتر اینست که در نوشتن بدین دو وجه پیروی از تلفظ شود^(۲). و اگر

۱ - نویسندگان قدیم ماضی نقلی مفرد غایب را که منتهی بهاء ملین و رابطش «است» است گاهی بقاعده‌ی مذکور مینوشتند و گاهی همزه‌ی اول «است» و هاء آخر فعل را در کتابت اسقاط میکردند و «ست» را در صورت امکان چسبیده بفعل مینوشتند بدین صورت رفتست، گفتمست، آهدست و این رسم اخیر متروک شده و چون در بعض موارد سبب اشتباه کلمات میشود متروک شدنش بجای و بوقع بوده است.

۲ - یعنی در آنجا که بر وزن گشت تلفظ میشود بوجه دوم و آنجا که بر وزن چست تلفظ میشود بوجه اول نویسند.

منتهی بالف محدود باشد نوشتن و نوشتن همزه ی « است » هر دو جایز است مانند: « خدا است خداست - دانا است ، دانا است ، دانا است ، » و نوشتن همزه جز در موردی که سبب اشتباه شود بهتر است^(۱). و اگر منتهی بواو محدود باشد نیز هر دو وجه جایز است مانند لیکواست و لیکوست ، و نوشتن همزه جز در مورد اشتباه و التباس بهتر است^(۲)، و در شعر گاهی برای درست آوردن وزن واو محدود را بدل بحرف آواز پذیر میکنند و فتحه ی همزه ی « است » را بدان میدهند و بر قیاس شب است و روز است تلفظ میکنند ، و در این صورت اثبات همزه واجب است .

و اما خواندن کلمات با است قاعده اش بطور کلی اینست که فتحه ی همزه ی « است » را بحرف آخر کلمه ی پیش بدهند و همزه را خواه نوشته بشود یا نشود تلفظ نکنند ، و چند مورد از این قاعده مستثنی است ، یکی در کلمات منتهی بالف که همزه ی « است » را بی آنکه حرکتش بمقابل داده شود از تلفظ ساقط میکنند (دانا است ، خداست) ، دیگر در کلمات منتهی بواو یا بباء محدود که در نشر چون کلمات منتهی بالف تلفظ میشود (قاضی است ، قاضیت - نیکو است ، نیکوست) و در شعر گاهی فتحه ی همزه را بواو یا بباء میدهند و در واقع واو و بباء را که حرف آواز است بحرف آواز پذیر مبدل و مفتوح میسازند و قاضی است و نیکو است میگویند .

دیگر در کلمات منتهی بهاء ملین و واو بیان ضمه که دو وجه معمول است : یکی اینکه خود همزه را بین بین^(۳) تلفظ میکنند. و دیگر اینکه آنرا بدون نقل فتحه از تلفظ می اندازند و این بیشتر در شعر می آید مانند اشك دیده است از فراق توراوان ، این صید دست و پازده در خون حسین تست . (بصره) در نوشتن و نوشتن همزه ی « است » در مواردی که هر دو وجه جایز است رعایت اصل احتراز از التباس پندیده و بلکه لازم است. مثلاً کلمه ی « جانی » را اگر بدینگونه « جانی است » بنویسیم بهتر است ، چه اگر بحذف همزه بنویسیم به جائیست بمعنی محل نیست مشتبه میشود .

قاعده^(۴) - اندو ای و ایدو ام و ایم را که ضمایر یا افعال رابط و برای جمع

۱ - مورد اشتباه مانند « ما است » که اگر « ماست » بنویسند بمات خوردنی مشتبه میشود .

۲ - مورد اشتباه مانند « در تک و بواست » که اگر « بوست » بنویسند بیوست بمعنی جلد ملتبس می شود . ۳ - یعنی باوازی میان فتحه و همزه .

غایب و مفرد و جمع مخاطب و متکلمند بدینگونه با آخر کلمات ملحق کنند که هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند پذیر (بجز هاء ملین) باشد حرکت همزه ی رابط را بحرف آخر کلمه دهند و همزه را در لفظ و در خط بیندازند و رابط را بکلمه بچسبانند مانند ما را هم مینند، تو شادمانی، شما حق را طالبید، من او را همبازیم، مادوست و بیم، و اگر حرف پیوند پذیر هاء ملین باشد رابط را جدا از کلمه نویسند و همزه ی آنرا در آنجا که مفتوح است (اند، ام) بشکل الف نویسند و بین بین تلفظ کنند^(۱) مانند فرزانه اند، افتاده ام، و در آنجا که مکسور است (ای - اید - ایم)، بیا بدل کنند هم در کتابت و هم در تلفظ مانند یگانه یی، دیوانه یید، در خانه ییم و در «که و چه و نه» بهتر اینست که هاء ملین را از آخر کلمه حذف و همزه ی رابط را بدل بیا و در کتابت با آخر کلمه متصل کنند و «کیند و چیند و نیند، کبی و چبی و نبی، کبید و چبید و نبید، کیم و چیم و نیم، کبیم و چبیم و نبیم» نویسند و خوانند، و در این مورد غالباً رابط را بصورت اصلی استعمال میکنند و کیتند و چیتند و نیتند... تا آخر میگویند و مینویسند. (بقاعده ی ۵ رجوع کنید).

و هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند نا پذیر باشد اگر آن حرف دال یا ذال یا راء یا زاء یا ژ یا واو ملین باشد همزه ی رابط را بعد از نقل حرکت حذف و رابط را در دنبال کلمه نویسند مانند: ایشان آزادند، تو مرا ملاذی، ما را برادرید، بدانش، سرافرازم، از اهل این دژم، ما حق را پیرویم. و اگر الف باشد همزه ی رابط را هم در لفظ و هم در خط بدل بیا کنند مانند دانایند، توانایی، زیباید، شکیبایم، بنده ی خداییم، و رسم همزه در بالای یاء توانایی، و زیباید و بنده خداییم و نظایر آن که امروز معمول است باید متروک شود تا هم رعایت اصل مطابقت شده و هم قاعده مطرد باشد. و اگر واو باشد پس اگر ممدود باشد همزه ی رابط را چون هنگام اتصال بالف بدل بیا کنند مانند نیکویند، بی آهوئی، خوشخوید، با آبرویم، در گفتگویم، و رسم همزه در بالای یاء بی آهوئی، و خوشخوید و در گفتگویم و نظایر آن باید متروک گردد، و اگر ملین باشد برای ممتاز بودن از واو ممدود

۱ - میان همزه و فته در «اند، ام» و میان همزه و کسره در «ای، اید، ایم».

برقیاس اتصال بدال و ذال و زاء و زاء و ژى نویسند مانند: **رهروند**، **سخن شنوی**، **خسروید**، **تراپیروم**، **درتک و دویم**، و اگر بیان ضمه باشد حکمش حکم هاء ملین است مانند **طرفدارشما دو اند**، **ارادتمند تو ام**، **دوست من تویی**، **یار من شما دوید**، **ما یار هر دویم**،

قاعده (ه) - فعلهای رابط که در قاعده‌ی پیش یاد شده‌ر گاه بصورت کامل استند، **استی**، **استید**، **استم**، **استیم**، استعمال شوند. در اتصال بکلمات (بجز آنچه یاد خواهد شد) حرکت همزه‌شان بحرف آخر کلمه نقل و خود همزه در خط و در لفظ، ساقط میشود و رابط را متصل بکلمه (در صورت امکان^(۱)) مینویسند، مانند **اهل دلستند**، **با هنرستی**، **خسروستید**، **دوست ویستم**، **مرد رهستیم**، و از این قاعده کلمات ذیل مستثنی است:

(اول) کلمات منتهی بهاء ملین (بجز که وجه و نه) یا او بیان ضمه که همزه‌ی رابط را در اتصال بدینگونه کلمات مینویسند و در تلفظ بینین^(۲) ادامیکند، مانند **درخانه استند**، **یار هر دو استی**، **فرزانه استید**، **دوست تو استم**، **یگانه استیم**، و اما «که و چه و نه» حکمشان در اتصال با این روابط همان حکم اتصال به «است» است، مانند **کیستند**، **چیستی**، **نیستید**، **کیستم**، **چیستم**، **نیستیم**. (دوم) کلمات منتهی بالف که همزه‌ی رابط در اتصال با نهایی آنکه حرکتش نقل شود هم در خط و هم در لفظ حذف میشود، مانند **دانا استند**، **یناستی**، **تو اناستید**، **شکیباستم**، **یهر و استیم**. (سوم) کلمات منتهی بو او محدود که حکمش چون حکم کلمات منتهی بالف است، مانند **نیکوستند**، **خوشخوستی**، **با آبروستید**، **دوست اوستم**، **در جستجوستیم**، جز اینکه در مقام ضرورت شعری نقل حرکت همزه هم جایز است، مانند **غلام آن دو زلف هندوستم**. (چهارم) کلمات منتهی بیاء محدود که همزه‌ی رابط در اتصال با آنها نوشته نمیشود لیکن در تلفظ نقل کردن و نقل نکردن حرکت همزه هر دو جایز است مانند **قاضیستم تا ز من راضیستی**. (تنبیه) استعمال روابط پنجگانه بصورت کامل جز در شعر معمول نیست و در شعر هم برخی از ترکیبات یاد شده جز بندرت استعمال نشده است و طرز کتابت آنها

۱- عدم امکان در وقتی است که حرف آخر کلمه پیوند ناپذیر (مفعول) باشد مانند برادرستند .
 ۲- «ابین فتحه و همزه» .

برای تکمیل قاعده یاد شد.

قاعده (۶) - در نوشتن کلمات با ضمیر متصل (ش، ت، م، شان، تان، مان)، هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند پذیر باشد چسبیده با ضمیر نوشته میشود مانند **اسبش، اسبشان، گفتت، گفتان، نگهم، نگاهمان، مگر** در صورتیکه حرف پیوند پذیر هاء ملین باشد که جدا از ضمیر نوشته میشود و در سه ضمیر مفرد میان آن و ضمیر همزه بی بصورت الف فاصله میآورند مانند **خانه اش، شانه ات، نامه ام**، و این همزه بین تلفظ میشود، و در شعر گاهی هم همزه و هم هاء ملین را در تلفظ حذف میکنند مانند «بنده ات» در این مصراع **تو شهنشاهی کمین بنده ات منم** که «بندت» تلفظ میشود، و در سه ضمیر جمع فاصله بی نمیآورند و **بنده شان، خانه تان، شانه مان** مینویسند؛ و در «که و چه» وجه دیگر هم جایز و در شعر مخصوصاً معمول و رایج است، و آن چنانست که در اتصال سه ضمیر مفرد هاء ملین را از آخر «که و چه» میاندازند و «ک» و «چ» را بی هیچ فاصله متصل با ضمیر مینویسند بدین شکل **کش، کت، کم، چش، چت، چم**، و در اتصال سه ضمیر جمع هم گاهی چنین **کنند و کشان، کنان، کمان، چشان، چتان، چمان**، نویسند و گاهی بر قیاس کلمات دیگر **که شان، که تان، که مان، چه شان، چه تان، چه مان** نویسند، و وجه دوم بهتر و از التباس دورتر است.

و هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند ناپذیر باشد پس اگر آن حرف «دال یا ذال یا راء یا زاء یا ژئی یا واو ملین» باشد آنرا جدا از ضمیر و بی هیچ فاصله نویسند مانند **دیدش، کاغذشان، برادرت، همرازتان، خط کژم، جامه ی نومان** و اگر الف یا واو مدود باشد هم بطرز مذکور نوشته میشود مانند **خدایش، نیکویشان، فردات، آبروتان، پام، روتان** و هم جایز است که باین میان حرف آخر کلمه و ضمیر فاصله آورند و **خدایش، نیکویشان، فردایت، آبرویتان، پایم، رویتان** نویسند و تلفظ کنند، و استعمال وجه دوم مخصوصاً در نثر اولی و اشهر است. و اگر واو بیان ضمه باشد در سه ضمیر مفرد همزه بی بصورت الف فاصله آورند و آنرا بین تلفظ کنند مانند **بدست تو اش سپردم، هر دو ات گفتند، بدست تو ام داده اند**، و در سه ضمیر جمع فاصله بی نیآورند مانند **هر دو شان صادقند، هر دو تان نادانید، هر دو مان آمده بودیم**.

همزه در آغاز کلمات

مانوس نبودن فارسی زبانان بتلفظ همزه ناسی است که همزه‌ی واقع در اول کلمات را (۱) هم‌صدای حقیقیش که چون آواز تهوع کننده است ادا نمی‌کنند و با آن همان معامله را می‌کنند که فصحای عرب با همزه‌ی واقع در آخر یا حشو کلمات، یعنی آنرا تخفیف میدهند بدین ترتیب که اگر در ابتدای سخن یا بعد از الف یا بعد از هاء ملین یا بعد از واو بیان ضمه باشد آنرا بین بین ادا می‌کنند (۲) مانند: امشب میروم، از خدا میطلبم، اشتر میچرد، ما امسال، همه از خدا، دو اشتر دارم، و اگر در میان سخن و بعد از غیر الف و هاء ملین و واو بیان ضمه باشد حرکتش را بحرف آخر کلمه‌ی پیش میدهند و خودش را گاهی در لفظ تنها و گاهی هم در لفظ و هم در خط حذف میکنند مانند در افتادن، برف انبار، يك امشب، و مانند کز، کو (مخفف که از، که او)، و در بعض موارد بدل بحرف دیگرش مانند بدان جهت، بدیشان گفت، بدو بگویند، و از این تخفیف همزه قاعده‌ی ذیل و بعض قواعد دیگر بدست می‌آید.

قاعده (۷) - فعلی که به همزه آغاز شده است هر گاه در اولش باء زینت و تأکید یامیم و باون نهی یا نفی در آید همزه‌اش اگر مضموم یا مفتوح باشد بدل بیامیشود و بیفتد و میندیش و نینداخت و نظایر آن مینویسند و تلفظ میکنند، و جمع میان یا و الف در کتابت جایز نیست و بیافتد و میاندیش و بیانداخت نباید نوشت. و اگر مکسور باشد آنرا بر حال خود میگذارند و بایست و مایست و لایستاد مینویسند و همزه را بین بین تلفظ می‌کنند.

قاعده (۸) - فارسی زبانان در کلمات مرکب در صورتی که کلمه‌ی دوم به همزه آغاز شده باشد حرکت همزه‌ی آنرا بحرف آخر کلمه‌ی اول نقل و خود همزه را در تلفظ ساقط میکنند چنانکه در تلفظ هر دافکن و تیر انداز و در افتادن و نظایر اینها مشهود است، و در شعر بر عایت وزن با همزه‌بی که در ابتدای کلمات مفرد است نیز غالباً همین معامله میشود و فی‌المثل بجای در آغوش، يك امشب، رفت اشتر - در اغوش،

۱ - حذف همزه‌ی اشتر و اشکم و استاره و مانند آنرا هم میتوان گفت که يك سبب احترام از تلفظ همزه است. ۲ - اگر مفتوح باشد میان فتنه و همزه‌ها اگر مضموم باشد مابین ضمه و همزه و اگر مکسور باشد مابین کسره و همزه.

يك مشب ، رفت شتر میگویند ، و کاتبان « که » را که موصول و رابط است وقتی که در شعر پیش از کلمه‌ی مبدو بهمزه واقع شود با حذف هاء ملینه متصل بآن کلمه مینویسند مانند کانبیا (بجای که انبیا) در این مصراع آن سببها کانبیارا رهبر است . بالجمله همزه را در اینگونه موارد با اینکه تلفظ نمیشود از کتابت ساقط نباید کرد زیرا اسقاطش در بعض موارد سبب التباس کلمات میشود ، و بنا باین نظر همزه‌ی « او ، ایشان ، این ، اینان » را بعد از کلمات « در ، بر ، از ، اندر » از کتابت نباید انداخت ، و برخلاف آنچه برخی از کاتبان معمول داشته و میدارند « در او ، بر او ، از او ، از ایشان ، اندر این ، از اینان » باید نوشت نه « درو ، برو ، ازو ، ازیشان ، اندرین ، ازینان » و در اختیار این املاصل عدم التباس که در این مورد تقدم دارد رعایت شده است نه اصل تطابق مکتوب و ملفوظ .

قاعده (۹) - کز - نر - وز - ور مخفف (که از، نه از، واز، واگر) جز در شعر نمی آید و باید بدون الف که نماینده‌ی همزه است نوشته شود تا بکلمات « کاز - ناز - واز - وار » مشبه نشود ، لیکن مخفف که این ، از این را بائبات الف (کاین ، زاین) باید نوشت تا به « کین ، بمعنی حقد و « زین ، بمعنی سرچ مشبه نگردد .

قاعده (۱۰) - همزه و الف را اگر در يك کلمه با هم جمع شود بشکل يك الف مینویسند و بالایش علامت مد میگذارند مانند آمد ، مآب ، لآلی ، آشتی و اگر همزه بسبب اتصال بکلمه‌ی پیش (بقاعده‌ی ۸ رجوع شود) تلفظ نشود رسم علامت مد در بالای آن روا نیست ، پس کلمات سیلاب ، و بدان سبب ، و پیش آمد و مانند آنرا بدون مد باید نوشت ، و بر این قیاس است الف و همزه‌ی « آدمی » در این مصراع : من ادمی بجمالت ندیدم و نشنیدم .

همزه در کلمات عربی مستعمل در فارسی

مطابق آنچه در مقدمه‌ی قواعد بعرض رسید ، میتوانیم همزه‌ی واقع در اواسط و اواخر کلمات را هم یکی از حروف مخصوص عربی محسوب داریم و بر هشت حرفی که گفته اند در فارسی نمیآید يك حرف علاوه کنیم و چنانکه از وجود حاء و عین و ضاد و ظاء فی المثل عربی بودن کلمه پی میبریم هر کلمه را هم که حرف آخر یا یکی از حروف میانه‌ی آن ، همزه باشد حکم عربی بودنش کنیم .

فارسی زبانان که لهجه ی فطری یا عادی شان مقتضی تلفظ بهمزه نیست همزه ی واقع در کلمات عربی را هم تا ممکن است تخفیف میدهند و این تخفیف نسبت بنوشتن همزه ی کلمات مأخوذ از عربی ایجاب املا و رسم الخطی کرده است که با املا و رسم الخط عربی مختصر تناوتی دارد، و طرز کتابت این همزه در فارسی در ضمن چند قاعده بیان می شود.

قاعده (۱۱) - در کلمات عربی که در فارسی استعمال میشود، کلماتی را میبایم که بعد از فاء یا عین (۱) آنها الفی زاید و پس از آن همزه یی مکسور است، مانند مسائل، قائل، فوائد، مسائل. در عرب آنها که لهجه ی فصیح دارند این همزه را تخفیف میدهند و بطوری که علمای صرف تصریح کرده اند تخفیف آن بطریق بین بین یا تسهیل است که همزه را بصدایی مابین همزه و با تلفظ میکنند، و حتی در بعضی از نوشته های قدیم عربی مشاهده میشود که در اینگونه کلمات بالای دندانها یا مرکزی که بعد از الف بجای همزه نوشته میشود علامت همزه و در زیر آن دو نقطه رسم کرده اند تا خواننده متوجه باشد که حرف را باید مابین همزه و با تلفظ کند.

اما در فارسی تا کنون برای نوشتن این قبیل کلمات قاعده ی مقرر و ثابتی در دست نبوده و هر کس بسلیقه ی خود این همزه را بشکلی نوشته و مینویسند، مثلاً بعضی «عواید و شمایل و مایل» را بیاء و مسائل و فوائد و زوائد را بهمزه و بعضی هم را بیاء و بعضی هم را بهمزه مینویسند، و برخی از متظاهرین بعربی دانی کاسه ی گرمتر از آتش شده در نوشتن این گونه کلمات بهمزه اصرار و یا فشاری عجیب بخرج میدهند و اگر کسی بمقتضای لهجه ی فطری «مایل یا شمایل» را فی المثل بیاء بنویسد او را تخطئه میکنند و بیسواد میخوانند، در امتحانات نهایی مدارس هم مشاهده کرده ایم که در رسیدگی باوراق املا، «مایل و شمایل» بیاء را فی المثل، يك متحرک غلط و دیگری صحیح شمرده است، و حتی اشخاصی را دیده و می بینیم که برای اثبات عربی دانی خود همزه ی این قبیل کلمات را برخلاف فطرت یا عادت غلیظ تر از آنچه در اصل عربی معمول است ادا میکنند و بنده چنین حدس میزنم که برخی از ناسخان و کاتبان

بیسواد کلمات « دانایی و بینایی و فرماییم » و نظایر آنرا بر قیاس بکلمات عربی (مراثی و هوائی و ثنائی و مانند آن) بهمزه نوشته اند و قرینه‌ی که بر این حدس دارم اینست که در کلمات پاییز و آیین و پایین و آینه هم بهمین اشتباه افتاده و یاء بعد از الف را بقیاس بر کلمات عربی بدل همزه کرده‌اند. و بهر تقدیر برای نوشتن این گونه کلمات عربی باید قاعده‌ی وضع و بدین وسیله اختلافات را رفع کرد.

و قاعده‌ی که مناسبتر مینماید اینست که همزه‌ی این کلمات را اگر اصلی (عین مهموز العین) باشد از قبیل « سائل و مسائل » مأخوذ از « سأل » و « وائل » مأخوذ از « وأل » بصورت همزه نویسد و بین بین تلفظ کنند و کلمات عبری جبرائیل و میکائیل و نظایر آنرا هم بهمین قیاس بنویسند، و در غیر این مورد یعنی در موردی که همزه بدل از او یا یاء (عین معتل العین) یا بدل از حرف مد زاید باشد بصورت یاء اوینسد و یاء تلفظ کنند مانند مایل، شمایل، سایل (مأخوذ از سیلان) قایل، عواید، زواید، مرایی، دلایل، رسایل و غیره، و در طرح این قاعده هم اصل تطابق و هم اصل رعایت اصل مراعات شده است.

قاعده (۱۲) - اسمهای ممدود عربی را فارسی زبانان عموماً بصورت مقصور ادا میکنند و همزه‌ی آخر آنها را بتلفظ در نمی‌آورند و فی المثل انبیا، وزرا، عبا، ردا، هوا میگویند نه انبیاء و وزراء و عباء و رداء و هواء و در خط هم بیشتر کاتبان پیروی از تلفظ میکنند و انبیا و وزرا و غیره مینویسند، برخی هم بر رعایت اصل عربی همزه را هر چند که تلفظ نمیشود بکتابت در می‌آورند، و در بسیاری از کتب فارسی قدیم که بقلم باک کاتب نوشته شده است هر دو قسم کتابت دیده میشود و چنین مینماید که خود را در نوشتن و ننوشتن این همزه آزاد میدانسته‌اند، و بهر تقدیر برای رفع این اختلاف باید قاعده‌ی وضع شود که همه پیروی کنند، و مناسبترین قاعده که اصل تطابق مکتوب با ملفوظ و اصل حفظ استقلال خط و زبان و اصل ترجیح اشهر و اصل احتراز از التباس در وضع آن منظور شده اینست که همزه‌ی آخر این نوع کلمات « یعنی ممدودهای عربی » در کتابت هم حذف شود خواه همزه اصلی و غیر مبدل باشد مانند ابتدا، ضیا، خطا، اجزا، البا، اطفا، اهتلا، اتکا، استهزا، وبا، و خواه اصلی و

مبدل باشد مانند کسا، ردا، عبا، بنا، استعلا، ارتشا، القضا، و خواه زاید و علامت تأیید باشد مانند حمرا، صفرا، بیضا، سودا، عمیا، صما، یا علامت جمع مانند اطبا، احبا، وزرا، حکما، انبیا، ادبا، فضلا، اتقیا، و تنها کلماتی که از این قاعده مستثنی است نامهای برخی از حروف نهجی است که بهمزه ختم میشود (باء - تاء - ناء - حاء - خاء - زاء - زاء - طاء - ظاء - فاء - هاء - یاء) حذف همزه ی آخر این چند اسم در کتابت غالباً سبب التباس کلمات میشود و باید در هر حال بر حال خود گذارده شود. و اما کلمات دیگر چنانکه گفته شد بدون همزه نوشته میشود و حکم آنها در حال اضافه و وصف و اتصال بیا، نکره و وحدت و خطاب و نسبت و یاء مصدری و اتصال بفعلهای رابط یا ضمیرهای متصل همان حکم کلمات منتهی بالف است بی هیچ تفاوت (بقواعد ۱-۲-۳-۴-۵-۶ رجوع کنید) مانند ابتدای کار، اشیای قیمتی، ردایی که بردوش داری، قواعد املائی، وی از اطباست یا اطباست، تو از حکمای، ایشان پیرو انبیایند - اگر صخره‌ی صماستی - اطبایش جواب گفتند، انبایش دعوت کردند - و هكذا.

قاعده (۱۳) همزه‌ی کلمات عربی را که در فارسی بکار میرود بدستور ذیل باید

نوشت :

همزه اگر در اول کلمه باشد خواه همزه‌ی وصل باشد مانند اسم و ابن یا همزه‌ی قطع مانند ادب و اذن بصورت الف و بدون علامت همزه (بر خلاف رسم الخط معمول در عربی) نوشته میشود خواه مضموم باشد چون امرا، اسرا یا مفتوح چون امیر و اسیر یا مکسور چون اذن و اسم، و در وقتی که مفتوح و بعدش الف باشد مطابق قاعده‌ی ۱۰ علامت مدی در بالای آن رسم میکنند مانند آمر و آخذ و آتی. تلفظ این همزه چون همزه‌ی ابتدای کلمات فارسی و تابع قاعده‌ی (۸) است. و اگر در وسط کلمه و ساکن باشد بصورت حرکت پیش (یعنی بعد از ضمه بصورت واو و بعد از فتحه بصورت الف و بعد از کسره بصورت باء) نوشته میشود، و تلفظش بعد از ضمه در بعض کلمات از قبیل موجرو موذی و شوم چون واو محدود و در بعضی از قبیل مؤمن و رؤیت و لؤلؤ چون ضمه‌ی تمد است، و بعد از فتحه در بعض کلمات از قبیل «تاریخ و ماتم و فال»

چون الف، و در بعضی از قبیل «رأس و دأب و تفأل» (۱) چون فتحه‌ی ممتد، در بعضی از قبیل «رأی و کأس» بهر دو وجه است، و بعد از کسره در بعضی کلمات از قبیل «ایذا و استیجار و استیذان» چون یاء ممدود و در بعضی از قبیل «ذئب و بشر و ظئر» چون کسره‌ی ممتد است، و چنانکه در امثله مشاهده میشود در وقتی که چون حرکت ممتد تلفظ میشود علامت همزه در بالایش رسم میکنند.

و اگر در وسط (۲) کلمه و متحرك باشد بجز مواردی که یاد خواهد شد بصورت حرکت خودش نوشته میشود یعنی اگر متحرك بضمه یا واو ممدود باشد بصورت واو مانند «نفاؤل، رؤس، رؤف، مشوم، و مؤل» (۳) و اگر متحرك بفتحه یا الف باشد بصورت الف مانند «نوام، متأسف، متأثر، متألّم، مرأی» و اگر متحرك بکسره یا یاء ممدود باشد بصورت یاء مانند «ائمه، رئیس، مرئی» و در هر سه حالت بطور بین بین ادا میشود و در بالایش علامت همزه میگذارند جز در کلماتی از قبیل «مایل و شمایل و زواید و فواید» که مطابق قاعده‌ی ۱۱ نوشته و تلفظ میشود و جز در وقتی که بصدای الف باشد که مطابق قاعده‌ی ۱۰ علامت مد در بالای آن رسم میشود مانند «لاّلی، مآب، شآمت، سآمت». و اما مواردی که از این قاعده تخلف میشود پنج است «اول» وقتی که همزه میان الف و تاء زاید باشد که با وجود مفتوح بودن بصورت یاء با علامت همزه نوشته میشود و این رسم الخط خاص فارسی است مانند «قرائت و دنائت و اسائت» (۴) و تلفظ همزه در این صورت بین بین است جز در کلمه‌ی بدایت که بطور استثنا و شدوذ با دو نقطه چون یاء نوشته و تلفظ میشود بی علامت همزه. «دوم» وقتی که میان واو ممدود و تاء زاید باشد که در این صورت بدل بواو و در واو ممدود ادغام میشود و دو واو بصورت يك واو مشدد و بی علامت همزه نوشته میشود مانند «مروت و نبوت». «سوم» وقتی که میان یاء ممدود و تاء زاید باشد که در بیشتر کلمات بدل بیاء و در یاء ممدود ادغام و دو یاء بصورت يك یاء مشدد بی علامت

۱ - در کلمه‌ی تفأل همزه مشدد و در واقع دو همزه است و آنکه چون فتحه‌ی ممتد تلفظ میشود همزه‌ی اول است.

۲ - مقصود از حروف وسط کلمه حروفی است که در میان حرف اول و حرف آخر (حشو) کلمه باشد.

۳ - طرز کتابت این کلمات در عربی در قاعده‌ی ۱۴ گفته شده است.

۴ - در عربی اینگونه کلمات را چنین مینویسند قراءه، و تاء، و اساءه.

همزه نوشته میشود مانند ' مشیت ' رزیت ذریت ' بریت بمعنی مخلوق ' و در معدودی کلمات از قبیل ' خطیئة و بریئة بمعنی پاک و بیگناه ' بصورت یاء جدا گانه با علامت همزه کتابت و بین بین تلفظ میشود . ' چهارم ' وقتی که مفتوح و بعد از کسره باشد که با وجود مفتوح بودن بصورت یاء نوشته میشود و در بعضی کلمات از قبیل ' تبرئة نخطة ' سیئة ' ذناب ' فته ' بین این ادا میشود و علامت همزه در بالای رسم میکنند و در بعضی کلمات از قبیل ' تعبیه ' تجزیه ' تهنیت ' ریاست ' ریاء ' ریه ' در تلفظ هم بدل یاء میشود و بجای علامت همزه دو نقطه در زیر آن مینهند ' و تنها کلمه‌ی ماء (۱) و جمعش مآت از این قاعده مستثنی است و مطابق قاعده‌ی اصلی نوشته میشود . ' پنجم ' وقتی که مفتوح و بعد از ضمه باشد که بصورت حرکت حرف یدش یعنی بصورت واو نوشته میشود و چون تلفظش بین این است علامت همزه در بالای رسم میکنند مانند ' رؤسا ' سؤال ' مؤثر ' مؤالف ' مؤلف ' مؤاست ' .

و اما همزه‌ی آخر کلمه ، اگر بعد از الف باشد مطابق قاعده‌ی ۱۲ بکلی حذف و ممدود بدل بمقصود میشود مانند ' ابتدا ' خطا ' اشیا ' دوا ' وبا ' امتلا ' استثنا ' بجز نامهای حروف تهجی که در قاعده‌ی ۱۲ ذکر شد .

و اگر بعد از واو ممدود باشد در کلمه‌ی سه حرفی بصورت همزه نوشته میشود مانند ' سوء ' و در کلمات چهار حرفی و بیشتر بدل بو او و در واو مد ادغام میشود مانند ' نشو ' مملو ' مبدو ' وضو ' و در کلمه‌ی اخیر او را مخفف ادا میکنند و وضو میگویند . و اگر بعد از یاء ممدود باشد بدل بیاء و در یاء ممدود ادغام میشود مانند ' جری ' نبی ' خبی ' دنی ' مضی ' ردی ' هنی ' و یاء اینگونه کلمات در بیشتر موارد بتخفیف ادا میشود .

و اگر بعد از واو یا یاء ملین یا بعد از حرف آواز پذیر ساکن باشد در بیشتر کلمات بصورت همزه‌ی حقیقی نوشته و بین تلفظ میشود مانند ' ضوء ' نوء ' شیء ' فیء (۲) ' مرء ' رزء ' برء ' و در کلمات ' کفو ' جزو ' بدو (۳) ' نشو (۴) ' بصورت واو

۱ - این کلمه را در عربی سه صورت (مائه - مئة - مائة) نوشته اند و برای فارسی صورت اول (مائه) اختیار شد .
 ۲ - همزه‌ی شیء ، و فیء ، گاهی در شعر حذف میشود هم در لفظ و هم در خط . ۳ - بفتح اول بمعنی آغاز است و در عربی بده نویسنده . ۴ - بفتح اول بمعنی بدید شدن است و در عربی نشء نویسنده .

بی علامت همزه، و در «بطو^(۱)» بصورت واو با علامت همزه نوشته میشود.

و اگر بعد از حرف آواز پذیر متحرکی باشد بصورت حرکت ما قبل نوشته میشود یعنی اگر حرکت ما قبل ضمه باشد بصورت واو با علامت همزه نویسد و چون واو بیابان ضمه «تو - دو - چو» تلفظ کنند مانند «تنبؤ، تکافؤ، تواطؤ، تجزؤ، تلاء^(۲)». و اگر فتحه باشد لفظاً و خطاً بدل بالف میشود مانند «متکا، مهنا، مهیا، مبدا، میرا، منشا، سبا، ملا، مبتدا»، و در برخی از این کلمات بین تلفظ کردن همزه هم معمول است و در این صورت علامت همزه در بالای آن رسم میکنند و «مبدأ و منشأ و سبأ و نبأ» مینویسند. و اگر کسره باشد در خط و لفظ بدل بباء میشود مانند «ناشی، قاری، طاری، مبتدی، متملی، متنبی، خاطی، مقبی، منکی، مساوی، بفتح میم».

قاعده (۱۴) در قاعده‌ی پیش گفته شد که همزه‌ی واقع در وسط کلمه‌ی عربی هر گاه متحرك بضمه یا واو محدود باشد بصورت واو نوشته میشود، اکنون باید دانست که همزه‌ی متحرك بواو محدود در این گونه مورد اگر بخواهند بصورت کامل بنویسند باید بدو واو بنویسند، یکی واو نماینده‌ی همزه و دیگری واو محدود، و در کتابت عربی هم گاهی بدو واو نوشته میشود بدین طریق «رؤوس، مرؤوس، مشؤوم، مسؤول» لیکن در خط فارسی واو محدود را برعایت اختصار نمی‌نویسند، بدین شکل «رؤس، مرؤس، مشؤوم، مسؤول» در کتابت عربی هم گاهی بیک واو نوشته میشود، و کتابت عربی هر چه باشد در فارسی همین شیوه و رسم که اختیار کرده‌اند (بیک واو نوشتن) باید پیروی شود، و بهر حال بصورت بباء نوشتن این همزه چون «مرئوس و رئوس و مسؤل» درست نیست.

دال و ذال فارسی

قاعده (۱۵) بیشتر دالها که در کلمات فارسی یافته میشود مطابق تحقیقاتی که کرده‌اند اصلش ذال بوده، و در تشخیص دال از ذال گفته‌اند که اگر حرف پیش از آن ساکن و غیر از حرف مد باشد دال است، مانند «مرد، زرد، کند، بود»، و اگر متحرك یا حرف مد باشد ذال است مانند «خذا، کذو، بذی، باز، بوذ، بیذ». متقدمین تفاوت این

۱ - بطو را در برخی از نوشته‌های قدیم فارسی بدین صورت (بطه) که مطابق رسم الخط عربی است می‌یابیم. ۲ - همزه این قبیل کلمات در شعر گاهی بدل بواو محدود میشود و در این صورت علامت همزه در بالای آن نمی‌گذارند.

دو حرف را بدقت رعایت میکردند و دو حرف را با این که تلفظش یکسان شده بود با هم قافیه نمیآوردند و اگر میآوردند عذر میخواستند چنانکه انوری گوید: قافیه گودال باش صاحب عباد، و از طرف دیگر ذال عربی را با دال فارسی که اصلش ذال است و فی المثل «ماخوذ» را با «بود» و «لذیذ» را با «شنید» قافیه میکردند. کاتبان هم اغلب دالی را که اصلش ذال است با نقطه مینوشتند لیکن چون تلفظ دو حرف یکی شده بود این شیوه ی کتابت هم رفته رفته متروک گردید و اکنون ذال جز در کلماتی معدود دیده نمیشود و در این کلمات هم صدای مخصوص خود که در فارسی این عصر صدای «زی» است تلفظ میشود، و یکی از این کلمات «گذاردن» و مشتقات آنست که در خط فارسی هم بذال و هم زی نوشته میشود و در نوشتنش رعایت این نکته را لازم شمرده اند که اگر بمعنی شرح و تفسیر و ادای سخن یا حق یا وام یا نماز و مانند آن باشد به «زی» و اگر بمعنای دیگر باشد به «ذال» نویسند.

(نصره) قاعده ی تشخیص دال و ذال که نقل شد بنا بر آنست که سه آواز ممدود فارسی را بقیاس بر عربی الف ساکن بعد از فتحه و واو ساکن بعد از ضمه و باء ساکن بعد از کسره شمرده اند، و در مقدمه گفتیم که این سه حرف نماینده ی سه آواز از نه آواز است که در فارسی تعلیمی (یا شهری) بکار میرود، و بنیاد تعلیم خواندن و نوشتن هم بر اینست که این سه حرف، سه حرف آواز است که در خود کلمه نوشته میشود، و زبان آموزان از ابتدا این سه حرف را باین سمت میشناسند و مقتضی بلکه بجهاتی لازم است که در دستور زبان و در هر موضع دیگر هم بهمین سمت بشناسند، و بنا بر این، تشخیص دال و ذال را بدینگونه تقریر باید کرد که حرف پیش از آن اگر متحرك بحرکت مقصور (فتحه و ضمه و کسره) یا بحرکت ممدود (الف و واو و باء) باشد ذال است و اگر متحرك بحرکت ملین «واو و باء» یا ساکن باشد دال است، و بعبارت دیگر ما قبلش اگر حرفی مضموم یا مفتوح یا مکسور یا حرف آواز ممدود باشد ذال است و اگر حرفی ساکن یا حرف آواز ملین باشد دال است.

واو معدوله

قاعده (۱۶) کلماتی را که دارای واو معدوله (واوی که اکنون تلفظ نمیشود) است از قبیل خواب و خورد و خویش و تنخواه، بنا باصل تطابق ملفوظ و مکتوب

میبايست بی واو (خاب، خرد، خیش، تنخواه) بنویسیم، لیکن بدو سبب باقی گذاردن واو در کتابت اولی است، یکی اینکه این واو نماینده‌ی تلفظی مخصوص است که وقتی رایج و معمول بوده و شاید هنوز هم نزد برخی از طوایف فارسی زبان معمول باشد و اصل رعایت اصل مقتضی است که آنها را با واو بنویسیم، دیگر اینکه بیشتر این کلمات بدو وجه با واو و بی واو آمده و هر وجه اختصاص بیک یا چند معنی خاص یافته و واو در آن کلمات علامت فارق است، و نظر باصل احتراز از التباس نوشتنش اولی و انطباق مینماید، و چون شماره‌ی اصول کلماتی که واو معدوله دارد از شماره‌ی انگشتان دست و پا تجاوز نمیکنند ضبط و حفظ آنها بطور استثنای اشکالی ندارد.

اما کلماتی که بدو وجه و هر وجه بمعنی خاص آمده مشهورتر آنها بدین قرار است:

« خواب » بمعنی نوم .	« خاب » بمعنی بازیس افکنده .
« خوار » ذلیل ، آسان ، خورنده .	« خار » ، شوک ، ناز ، کرشمه ، سنک خارا .
« خوازه » طاق نصرت .	« خازه » سرشته و خمیر کرده .
« خواستن » اراده .	« خاستن » قیام .
« خوال » خوردنی دوده که از آن مرکب سازند .	« خال » خالو ، خال معروف .
« خوان » مائده ، خواننده .	« خان » خانه ، کاروانسرای .
« آبخوست » جزیره .	« آبخست » میوه‌ی آب انداخته و تپاه شده .
« خویش » خود ، قریب .	« خیش » گاو آهن .
« خورد » از مصدر خوردن .	« خرد » کوچك ، ریزه .
« خورده » ، ، ،	« خرده » کوچك ، اندك .
« باد خوان » رزه گوی .	« باد خان » باد گیر .

معدودی کلمات هم بهر دو وجه آمده و در فرهنگها ضبط شده است لیکن بیک معنی، و مشهورتر آنها « آخور »، خواف^(۱)، خواگینه، نشخوار، است که « آخر »، خاف، خاکینه، نشخار، هم ضبط کرده‌اند، و در نوشتن این کلمات اصل ترجیح اشهر را باید پیروی کرد و بصورتی که معمول و متداول شده است باید نوشت.

و اما تلفظ خاء که پیش از واو معدوله است، در قدیم چنانکه اشاره شد باهنگی مخصوص بوده که اکنون متروک است، و در این زمان حرف مزبور را اگر بعد از واو معدوله یاء باشد (خویش، خویشان، خوید^(۱)) بصدای یاء مدود تلفظ میکنند جز در کلمه ی «خوی» بمعنی عرق که بصدای یاء ملین و «خوی» نام ولایتی از آذربایجان که بضمه تلفظ میشود. و اگر بعد از واو معدوله الف باشد (استخوان، باد خوان، بر خوار^(۲)، تخوار^(۳)، تنخواه، خواب، خواجه، خواجه، خوار، خوارزم، خوازه، خواستن، خواگ^(۴)، خوال، خوالیگر^(۵)، خوان، خوانچه، خوانسالار، خواه، خواهر، خواهش، هفتخوان) بصدای الف. و اگر بعد از آن حرف دیگر باشد (آبخور، آبخوست، آبخور، آخوند، برخوردار، خود، خور، خوراک، خورد، خوردن، خورده، خورش، خورشید، خوره^(۶)، خوش، خوند میر، درخور، دستخوش، سالخورده، فراخور، مبرخوند، نخود) بصدای ضمه تلفظ میشود، جز در کلمه ی «مخوند^(۷)» که بروزن همچند است. و در شعر گاهی برعایت قافیه بصدای فتحه آورند.

تلفظ معدودی از کلمات یاد شده را در فرهنگها بدو یاءه وجه ضبط کرده اند، و از آن جمله است «خوازه» بروزن غازه و ملازه و «خوال» بروزن مال و جوال و «خوید» بروزن دید و دوید و سید، و در تلفظ این کلمات وجه مشهورتر را باید اختیار کرد.

کاف و گاف

قاعدہ (۱۷) از ملاحظه ی خطهای مختلف فارسی که در زمانهای مختلف نوشته شده است چنین استنباط میشود که ایرانیان پس از اختیار الفبائی که اکنون معمول است در ابتدا چهار حرف «پ»، «چ»، «ژ»، «گ» را که در عربی نیست بصورت «ب»، «ج»، «ز»، «ک» مینوشتند، و چون این شیوه سبب التباس کلمات میشد رفته رفته در صدق وضع علامتی که مایه ی امتیاز این حروف باشد بر آمدند و بی وچی وژی را بسه نقطه نوشتند، کاف را هم بعضی بسه نقطه در بالا و بعضی بسه نقطه در زیر و بعضی بتکرار

۱ - گندم و جو سبز و نارس، غله زار. ۲ - بضم اول نام بلوکی از اصفهان. ۳ - بضم اول نام یادشاهی مبارز از حران سپاه کبک-رو. ۴ - تخم مرغ. ۵ - سفره چی، آشیز. ۶ - برتوی ایزدی، شهر یا کوره، جناب. ۷ - همدانند یا خواجه تاش، ضدونقبض، نقطه ی مقابل.

کشیده ممتاز داشتند و این هر سه طریقه در نوشته های فارسی دیده میشود ، لیکن رسم سه نقطه بتدریج موقوف و متروک شده و تکرار سر کثر معمول مانده و امروز یگانه علامت فارقه‌ی کاف و کاف است ، لیکن رعایت این فرق و امتیاز چنانکه باید معمول نگردید و عده‌ی بی از نویسندگان هر دو حرف را همچنان با يك کشیده نوشتند و هنوز هم بعضی مینویسند ، و بهر حال چون کاف و کاف دو حرف ممتاز است نظر باصل تطابق مکتوب و ملفوظ و اصل احتراز از التباس باید ممتاز نوشته شود و بنابراین کافی را که در فارسی و عربی هر دو هست باید با يك کشیده و کاف را که در عربی نیست باید با دو کشیده نوشت ، و تخلاف از این قاعده بهر صورت که باشد غلط است ، و همانطور که با دو کشیده نوشتن کاف (چنانکه بعضی در نوشتن کلمات لشکر و مشکل مرتکب میشوند) غلطی فاحش محسوب میشود با يك کشیده نوشتن کاف هم از غلطهای فاحش 'ملایی است .

کلماتی که بدو وجه نوشته میشود

قاعده (۱۸) برخی از کلمات در فارسی بدو وجه کتابت و بيك وجه قرائت میشود مانند دوچار که هم با واو و هم بی واو مینویسند ، و برخی بدو وجه هم نوشته و هم خوانده میشود مانند چهل و چهار که چل و چار هم میگویند و مینویسند ، در نوشتن اینگونه کلمات بهتر آنست که اصل رعایت اصل را منظور دارند و بوجهی که اصل کلمه را نشان میدهد بنویسند .

کاووس و نظایر آن

قاعده (۱۹) در نوشتن کلمات کاووس ، طاووس ، سیاوش ، ناووس ، پیشاور ، لهاور ، داوود ، باید اصل تطابق مکتوب و ملفوظ را رعایت کرد یعنی هر کجا باواو حرکت پذیر متحرك بواو مدود تلفظ میشود بدو واو بنویسند مانند : نوشتند نامه بکلوس شاه ، سیاوش را گفت بااو برو ، طاووس را بنقش و نگاری که هست خلق . و هر کجا بيك واو متحرك بضمه تلفظ میشود بيك واو بنویسند مانند : سیاوش چو او را پیاده بدید .

حروف عربی در کلمات فارسی

قاعده (۲۰) درباره‌ی بی از کلمات مانند: اصطخر، اصفهان، بسطام، شمت، شطرنج، صد، سندلی، طارم، طاس، طالش، طبرخون، طبرزد، طبرستان، طبس، طیبا، نچه، طپیدن، طراز، طرخان، طشت، طوس، طهران، طهماسب، طهمورث، طیلان، طاق، غلطیدن، قالی، قلیان، قهستان، حروف مخصوص بعربی از قبیل صاد و طا، و نا، و قاف دیده میشود، و این کلمات بیشترش معرب است و برخی محتمل است که در قدیم تلفظی خاص داشته و اکنون متروک شده است، و بهر تقدیر چون این حروف در این عصر بصورت عربی تلفظ نمیشود و چون بیشتر این کلمات در فرهنگها هم بصورت فارسی و هم بصورت معرب ضبط شده، مقتضی آنست که بنا باصل تطابق، حروف فارسی نوشته شود:

اصطخر، اصفهان، بسطام، شمت، شترنگ، سد، سندلی، تارم، تاس، تالش، تبرخون، تبرزد، طبرستان، طبس، تپانچه، تپیدن، تراز، ترخان، تشت، توس، تهران، تهماسب، تهمورس، تیلان، تاق، غلطیدن، عالی، غلیان، کوهستان.

حروف عربی در کلمات عربی مستعمل در فارسی

قاعده (۲۱) برخی از کلمات عربی مستعمل در فارسی مشتمل بر حروف مخصوص بعربی از قبیل ناء و حاء و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و قاف نیز هست و فارسی زبانان اینگونه حروف را بلهجه‌ی فارسی ادامی کنند نه عربی. در کتابت این قبیل کلمات پیروی اصل تطابق سبب اشتباه کلمات بی‌کدبگر میشود، و باید پیروی اصل احترام از التباس و اصل رعایت اصل و اصل ترجیح اشهر را مقدم شمرد و کلمات را بصورت اصل عربی باقی گذارد. و باید در نظر داشت که این قاعده مخصوص کلمات تازی است و کلمات اجنبی را که از زبانهای دیگر گرفته شده است باید مطابق قاعده‌ی ۲۲ و ۲۳ نوشت.

کلمات بیگانه‌ی غیر عربی در فارسی

قاعده (۲۲) - در نوشتن کلمات بیگانه که از غیر عرب گرفته شده است معمول برخی از نویسندگان اینست که ضمه و فتحه و کسره‌ی حروف را بصورت واو و یاء و الف جزو کلامه می‌نویسند، و این طرز کتابت گذشته از اینکه با اصل استقلال خط و زبان (فارسی زبانی زنده و مستقل است و هر لغت اجنبی که وارد آن میشود باید تابع مقررات

و قوانین آن باشد) منافات دارد منشأ دو عیب مهم نیز شده است، یکی اینکه در داخل کردن این سه حرف هر نویسنده فوق و سلیقه یا تشخیص خود را مأخذ قرار میدهد و کلمه را بدلتخواه خود بشکلی خاص در میآورد و يك کلمه که تلفظی واحد دارد بدو یا چند شکل مختلف نوشته میشود، چنانکه «اتمبیل» را در نوشته‌های فارسی باشکال «اوتوموبیل، اوتومبیل، اوتومبیل، اتومبیل، اتمبیل» و همچنین «پرفسر» را باشکال «پروفسور، پروفسر، پرفسور» میبایم و بدیهی است که این هر ج و مرج در شیوه‌ی کتابت پسندیده نیست. دیگر اینکه این سه حرکت به حرکت ممدود (آ- او- ای) و دو حرکت ملین «او- ای» که جزو کلمه است مشتبه میشود و خوانندگان گاهی که تلفظ اصلی کلمه را نمیدانند در تشخیص این دو نوع حرکت و طرز تلفظ کلمه متحیر و سرگردان میمانند.

برای رفع این دو عیب باید اصل استقلال خط و زبان و اصل احتراز از التباس را منظور داریم و بطور مطلق از داخل کردن و او بیان ضمه و الف بیان فتحه و یاء بیان کسره در کلمات بیگانه‌ی غیر عربی خودداری کنیم، و فی‌المثل بجای «یود» گرام، اوتومبیل، فورمول، که برخی مینویسند «ید، گرم، اتمبیل، فرمول» بنویسیم و هكذا.

قاعده (۲۳) برخی از نویسندگان پاره‌بی از کلمات بیگانه‌ی غیر عربی را بصورت معرب و با حروف مخصوص بعربی و فی‌المثل «ایتالیا» «رابطاء» و «مستکی» را بصاد وطاء، و «مغناتیس» را بقاف و طا، مینویسند، و این شیوه گذشته از منافات با اصل استقلال خط و زبان، ایجاد عیب باشکالی در خط کرده، و آن بدو یا چند گونه نوشته شدن برخی از کلمات است که اغلب در نوشته‌های فارسی مشاهده میکنیم، مانند «اتریش و اطریش - تنتور و طنطور - مقنطیس و مقنطیس» و امثال اینها.

برای رفع این عیب یا اشکال باید این گونه کلمات را از هر جهت تابع مقررات فارسی قرار داد و از کتابت آنها بصورت معرب و با حروف خاص بعربی خودداری کرد و فی‌المثل «ایتالیا» «مستکی»، «مغناتیس»، «اتریش»، «تنتور»، «جنتیانا» نوشت، نه «ایطالیا»، «مصطکی»، «مقنطیس»، «اطریش»، «تنطور»، «جنتیانا». تنها اسمهای خاص را که بحرف عربی اشتهاار تمام یافته است از قبیل افلاطون و ارسطو و سقراط میتوانیم

از این قاعده مستثنی و نوشتن آنها را بهر دو وجه جایز شمردیم، لیکن بهتر آنست که در این قاعده بهیچ گونه استثناء قایل نشویم و در اجرای آن اصل اطراد را بطور کامل مراعات نماییم.

کلمات عربی که در فارسی مستعمل است

قاعده - (۲۴) تاء زاید را که در آخر برخی از اسمهای عربی مستعمل در فارسی است مطابق تلفظ باید کتابت کرد، بدین معنی که اگر صدای تاء تلفظ میشود کشیده نویسند با دو نقطه مانند: **رَأْفَت**، **رَحْمَت**، **قَضَات**، **دَوَات**، **جَهْت**، و اگر صدای هاء ملین تلفظ میشود بشکل همان هاء نویسند بی نقطه، مانند: **مَکَه**، **مَدِیْنَه**، **فَاطْمَه**، **جَدَه**، **عَلِی العَجَالَه**، **البته**.

در اینجا بی مناسبت نیست که خاطر آقابان معظم را بموضوعی که از فوق لطیف و حسن تصرف ایرانیان در کلمات فارسی حکایت میکند متوجه سازم، و آن چنانست که عربها تاء زاید آخر این گونه اسمها را اگر بر آن وقف و سکوت کنند چون هاء ساکن بعد از فتحه، و در غیر این حالت چون تاء تلفظ میکنند مثلاً **رَحْمَت** و **رَفْعَت** را در حال وقف رحمه و رفعه در حالات دیگر رحمة و رعمه تلفظ میکنند، فارسی زبانان از این دو تلفظ استفاده لطیفی کرده و برخی از اسمهای عربی را که مخموم بقاء زاید است در دو معنی بکار برده و هر معنی را بتلفظی اختصاص داده اند، مثلاً **مَرَاجَعَت** را بمعنی بازگشت از مکان و **مَرَاجَعَه** را بمعنی رجوع باشخاص و اشیاء مخصوص ساخته اند، و همچنین **اِرَادَت** را بمعنی اخلاص و محبت و **اِرَادَه** را بمعنی خواستن و قصد کردن، **اِقَامَت** را بمعنی ماندن و توقف کردن و **اِقَامَه** را بمعنی برپایی داشتن تخصیص کرده اند، و بر این قیاس است **نَوْبَت** بمعنی دُفْعَه و باز و **نَوْبَه** بمعنی تب مخصوص، **رِسَالَت** بمعنی پیام و پیام بردن و **رِسَالَه** بمعنی کتاب و نامه، و **هَدَايَت** بمعنی راه نمودن و **كَفَايَت** بمعنی بسنده بودن و **هَدَايَه** و **كَفَايَه** نام دو کتاب، **آيَت** بمعنی نشان و علامت و **آيَه** بمعنی قطعه‌یی از قرآن مجید و خود این حسن صرف و لطف استفاده یکی از موجبات وضع این قاعده‌ی املائی است که تاء آخر این کلمات باید مطابق تلفظ نوشته شود.

قاعده (۲۵) - با کلمات عربی که تاء زاید آخر آنها صدای هاء ملین تلفظ میشود، در حال اضافه و وصف و اتصال بیاء و روابط و ضمایر همان معامله میشود که با کلمات فارسی مختوم بهاء ملین (بقواعد ۱-۲-۳-۴-۵-۶ رجوع شود) مانند **معلمه‌ی دبستان، مکه‌ی معظمه، قطعه‌ی زیبا، تو بیحوصله‌یی، قابلگی، فلان مکه‌یی است، وی از اعزه است، تو از عجزه‌یی، ایشان دارای صفات حسنه‌اند، من در کوفه‌ام، رساله‌اش، عریضه تان، تملیقه شان، و هکذا،**

قاعده (۲۶) - در عربی الف بسیاری از اسمهای مقصور بصورت بیاء کتابت و به صدای الف تلفظ میشود، مانند: **یحیی، موسی، مبتلی، اعلی**، در فارسی الف این گونه کلمات را باید مطابق با تلفظ یعنی بصورت الف کتابت کرد مانند: **مبتلا - هوا - مولا - فتوا - مصطفا - موسا - عیسا - مر تضا** و غیره. از این قاعده هم میتوان اسمها و لقب های خاص را که بیاء اشتهار یافته است از قبیل **موسی و عیسی و مصطفی مستثنی** و در نوشتن آنها هر دو وجه را جایز شمرد (موسی و موسا، عیسی و عیسا، مصطفی و مصطفا) لیکن بهتر آنست که قاعده را بطور اضراذ مجرا داریم و چیزی را از آن استثنا نکنیم.

قاعده (۲۷) یکی از تصرفات فرسیان در کلمات تازی اینست که بعضی از مصدر های باب تفاعل را که منتهی بیاء بعد از کسره است، گاهی مطابق اصل تازی بیاء تلفظ میکنند و «تمنی، تقاضی، تبری، تماشی» میگویند و گاهی بیاء آخر را بالف بدل میکنند و «تمنا، تقاضا، تبرا، تماشا» میگویند، این دو استعمال در فارسی هر دو صحیح است و در نوشتن اینگونه کلمات اصل تطابق را باید رعایت کرد یعنی هر کجا بالف تلفظ میشود بالف و هر کجا بیاء تلفظ میشود بیاء باید نوشت، و اصرار در غلط شمردن تقاضا و تماشا و نظایر آن تخطئه‌ی فصحا و بلفی فارسی زبان است.

قاعده (۲۸) در رسم الخط عربی با آخر کلمات منصوب و منون الفی الحاق میشود مانند: **عمداً، ابدأً، یقیناً، قطعاً** و غیره جز در صورتیکه حرف آخر کلمه تاء زاید یا همزه باشد که در این صورت بی الف مینویسند مانند **دفاة، غفلة، حقیقة، عادة**، و غیره برخی از این گونه کلمات در فارسی بهمان صورت نصب و تنوین چون حال یا

وصف الفعل بکار می‌رود و فارسی نویسان در کتابت آنها پیروی از رسم الخط عربی را لازم و تخلف از آنرا غلط می‌شمرند، در صورتی که کلمات عربی مستعمل در فارسی خواص عربی خود را از دست داده و در ردیف کلمات فارسی درآمده است رعایت این تفاوت که مبتنی بر اصلی و زاید بودن تاء آخر کلمه است لزوم ندارد و برای اطراد قاعده بهتر است که اینگونه کلمات را خواه منتهی بشاء باشد یا حرف دیگر و خواه تاء آخرش زاید باشد یا اصلی با الف بنویسند، مانند: عمدا، ابداء، قطعاً، ظاهراً، اصلاً، موقتاً، دفعتاً، غفلتاً، اثباتاً، نفیاً، حقیقتاً، عادتاً، و غیره.

قاعده (۲۹) کلمات اسماعیل و ابراهیم و اسحاق و رحمان و نظایر آن
آن که مطابق بعضی از رسم الخطهای عربی مخصوصاً رسم الخط قرآن مجید بحذف الف نوشته میشود (اسمعیل، ابرهیم، اسحق، رحمن) باید بالف نوشته شود تا مکتوب مطابق ملفوظ باشد، و تنها لفظ «الله واله» از این قاعده مستثنی است.

قاعده (۳۰) - کلمات «صلوة، زکوة، حیوة، مشکوة، توریة» را باید بهمان قسم که تلفظ میشود یعنی بالف و تاء کشیده نوشت (صلات، زکات، حیات، مشکات تورات) در عربی هم این کلمات بالف و تاء نوشته میشود و بواو نوشتن آنها رسم الخط مخصوص بقرآن مجید است که عرب آنرا خاص قرآن شمرده و بکار بردن آنرا در کتابت معمول و عادی ترک کرده‌اند، لیکن برخی از فارسی نویسان رسم الخط مطابق با تلفظ را متروک و رسم الخط قرآنی را معمول داشته‌اند و میدارند.

قاعده (۳۱) از حروفی که در عربی نوشته میشود و خواننده نمیشود و او می‌داند که با آخر عمرو می‌افزایند تا از عمر ممتاز باشد، در خط فارسی هم این تفاوت را بنا باصل احتراز از التباس باید منظور داشت، و عمرو را در همه جا با واو نوشت.

قاعده (۳۲) اسمهای مقصور عربی خواه در اصل زبان مقصور باشد چون «فتا، عصا، مبتلا، مرتجا» و خواه بتصرف فارسیان مقصور شده باشد چون «وزرا، صفرا، بیضا، اجرا، املا، انشا، مدارا، محابا» در حال اضافه و وصف و اتصال بضمایر و روابط و اتصال بیا، تابع کلمات منتهی بالف فارسی است و باید مطابق قواعد ۱-۲-۳-۴-۵-۶-۱۲ نوشته شود، ترکیبات عربی هم که منتهی بالف مقصور است و در فارسی

مانند اسم استعمال میشود از قبیل ماجرا و مامضا همین حکم را دارد مانند: استغفای من، موسای کلیم، انقضای سال، انبیای مرسل، وزرای فرزانه، علمای ایران، عبای سیاه، بنای عالی، صحرای وسیع، تراز فضایی، ایشان بی محابا، فلان ادعای عیسایی میکند، فلانی موسایی است، خطایش، قبایشان، املایت، ماجرایتان، بنایم، اشتهایمان، خطاش، قباشان، املاات، ماجراتان، بنام، اشتهامان.

و تنها تفاوتی که با کلمات منتهی بالف فارسی دارد اینست که الف این کلمات در شعر گاهی بدل بیا، میشود مانند «دیی آن قدر ندارد که بر او رشک برند» و در حالات اضافه و وصل و اتصال بیا، و روابط و ضمائر هم گاهی بدل بیا میشود، و حکمش در این حالات حکم کلمات فارسی منتهی بیا، محدود است، مانند «عیسی مریم، موسی کلیم، موسی باموسی دز جنک شد» و نوشتن آن در هر حال تابع تلفظ است که اگر چون یاء تلفظ شود بصورت یاء و اگر چون الف تلفظ شود بصورت الف نویسند.

قاعده (۳۳) جمله‌های کامل عربی که در محاورات فارسی بکار میرود از قبیل «رحمة الله، دام بقاؤه، زیدت شو کته، غفر الله له، خلد الله ملکه، العاقل یکفیه الاشارة» باید از هر جهت مطابق رسم الخط عربی نوشته شود. مثلاً «علیه رحمة الله» را بقاء کوچک نویسند نه تاء کشیده و در نوشتن «دام بقاؤه، متعنا الله ببقائه، ادام الله بقاءه» قاعده‌ی کتابت همزه را در عربی متبع دانند.

افزودن ادات باول کلمه

قاعده (۳۴) باء موحد که برای تأکید یا زینت بر سر فعل در میآید باید متصل بفعل نوشته شود، مانند: بگوید، برفت، بنیامد و جدا نوشتنش باهاء ملین بهیچ وجه و در هیچ حال جایز نیست، و همچنین بانی که برای افاده‌ی معنی ظرفیت یا معانی دیگر بر سر اسم در میآید باید چسبیده باسم نوشته شود و جدا نوشتنش جز در مورد ضرورت جایز نیست، و ضرورت هنگامی است که متصل نوشتن سبب اشتباه یا زشتی کلمه شود مانند «فلان موسوم بداد یا بکیخرواست» که باید به داود و بکیخرو نوشت.

قاعده (۳۵) نون نفی «ن» در اول افعال باید متصل نوشته شود و جدا نوشتنش

بصورت «نه» بهیچ وجه جایز نیست، و آنجا که جدا نوشته میشود در موردی است که نفی متوجه جمله است نه فعل، مانند «نه گفت و نه شنید» نه میآید و نه میرود» که نظیر «نه تو و نه من» در این مصراع است:

رمز این نکته‌ی پنهان نه تو دانی و نه من .

قاعده (۳۶) هر گاه در اول فعلی باء زینت و تأکید بانون یا میم نفی یا نهی جمع شود باراً مقدم برنون نویسند و تلفظ کنند، مانند «بنپرس» بنگویم» بمبند» و هر گاه با «می» جمع شود «می» را مقدم دارند مانند «می بیاید گنت» می بلرزد»

قاعده (۳۷) «می» علامت مضارع و ماضی استمراری و «همی» علامت ماضی استمراری راهم متصل بفعل وهم جدا از فعل میتوان نوشت، و بهتر در «می» انفصال در «همی» انفصال است مانند **میگفت**، **همی رفت** و در چسباندن و جدا نوشتن این ادات رعایت زیبایی و مشتمبه نشدن کلمه بمورد است.

قاعده (۳۸) یکی از تصرفات فارسیان در کلمات عربی اینست که همزه‌ی «ابو» را از ابتدای کفیه‌های عربی حذف میکنند و **ابوالحسن** و **ابوسعید** را فی‌المثل **بوالحسن** و **بوسعید** میگویند و مینویسند. و از اینجا جمعی در کلمات «بلهوس و بلعجب و بلفضول» باشتباه افتاده و آنها را مخفف «ابوالهوس و ابوالعجب و ابوالفضول» پنداشته‌اند و در کتابت «بوالهوس و بوالعجب و بوالفضول» مینویسند، غافل از اینکه عرب «ابوالهوس و ابوالعجب و ابوالفضول» نگفته است، و اگر تر کیب این سه کلمه عربی میبود در آثار نویسندگان دانشمند فارسی بصورت غیر مخفف هم دیده میشد، چنانکه بوالحسن و ابوالحسن و بوسعید و ابوسعید هر دو دیده میشود. و بهر حال جزو اول این کلمات که **بل** باشد فارسی و ادات تکثیر و نظیر «بل» در کلمات **بلکامه** (۱) و **بلغالک** (۲) و **بلغندمه** (۳) است و باید بدون واو و الف زاید و چسبیده بکلمه نوشته شود.

الحاق ادات با آخر کلمه

قاعده (۳۹) «را» علامت مفعول به و مفعول له راهم متصل بمفعول وهم جدا از آن میتوان نوشت، و در متصل یا منفصل نوشتنش اصل زیبایی و عدم التباس کلمات را باید رعایت (۱) - بسیار کام، یرمدعا. (۲) غوغاو آشوب بسیار. (۳) بالای هم نهاده، جمع کرده، فراهم آورده.

کرد . کلمات 'مرا - ترا - کرا - چرا' از این قاعده مستثناست .
قاعده (۴۰) واو بیان ضمه را از آخر **تو** و **هائ** ملین را از آخر **که** و **چه** در وقت متصل شدن به **را** در کتابت می اندازند و **ترا** ، **کرا** ، **چرا** مینویسند .

قاعده (۴۱) - 'ها' علامت جمع باید چسبیده بمفرد نوشته شود مانند **آنها** ، **زنها** ، **پیرهنها** مگر در صورتیکه مفرد منتهی بحرف بیوند ناپذیر باشد که بناچار جدا بایند نوشت مانند: **گداها** ، **مردها** ، **کاغذها** ، **برادرها** ، **بزها** ، **دژها** ، **آهوها** و مگر در صورتی که مفرد منتهی به **اء** ملین باشد که برای احترام از جمع **دو** **هائ** در کتابت (**هه**) که سبب اشتباه و یازشتی کلمه میشود جدا نویسند مانند **لالهها** ، **پیالهها** ، **پروانهها** ، **سایهها** ، و در صورت اخیر در موردی که اشتباه نشود جایز است که **هائ** ملین را از آخر کلمه در کتابت (نه در تلفظ) بیندازند و علامت جمع 'ها' را متصل بکلمه نویسند مانند **پیالها** ، **سایها** ، بر خلاف **لالهها** و **جامهها** که اگر **لالها** و **جامها** نویسند بجمع **لال** و **جام** مشتبّه میشود ، لیکن در این مورد هم بهتر اینست که اصل اطراد قاعده را رعایت کنند و **پیالهها** و **سایهها** نویسند .

قاعده (۴۲) عدد **دو** و **سه** را در اتصال به 'م' ادات ترتیب 'دوم و سوم' بدون تشدید باید نوشت و **دویم** و **سیوم** نوشتن درست نیست. مشدد نوشتن واو این دو کلمه هم (**دوم** ، **سوم**) از غلطهای مشهور است و عدد 'سی' را در اتصال بدین **میم** 'سیام' نویسند نه 'سیم' .

(تبصره) نوشتن 'هیجده یا هیزده و هیفده و هیجدهم یا هیزدهم و هیفدهم' بافزون **یاء** بعد از **هائ** از غلطهای مشهور و صحیحش 'هجده یا هژده و هفده و هفدهم یا هژدهم و هفدهم' بدون **یاء** است .

ترکیب دو کلمه باهم

وجوه ترکیب دو کلمه در فارسی شش است :

مزج ، **اسناد** ، **اضافه** ، **وصف یانفت** ، **عطف** ، **اتباع** یا **مزاجت** ، و مرکب نظر بدین وجوه مرکب مزجی و اسنادی و اضافی و وصفی و عطفی و اتباعی تقسیم میشود ؛ مانند: **درختستان** ، **درخت افتاد** ، **درخت هلو** ، **درخت بلند** ، **درخت و گیاه** ،

درخت مرخت ، یا دارو درخت .

در نوشتن برخی از این مرکبات قواعدی که بعرض میرسد باید مراعات شود .
قاعده (۴۳) مرکب مزجی در حکم مفرد است و مانند يك کلمه تلفظ میشود ،
 و بنا بر این در کتابت هم باید بصورت يك کلمه نوشته شود و از جدا نوشتن دو جزو
 جز در مواردی که در قاعده ی ۴۴ ذکر میشود خودداری باید کرد ، مانند **خاکسار** ،
گلستان ، **سنگلاخ** ، **پیشگاه** ، **شاهتره** ، **سیماب** ، **گلرخ** ، **دلبر** ، **غمگسار** ،
دستکش ، **همنام** ، **بیخرد** ، **پشتواره** ، **گوشواره** ، **شاهوار** ، **خوشروی** ، **دستیار** ،
بختیار ، **شیار** ، **جاندار** ، **دلدار** ، **پاسبان** ، **سگبان** ، **نگهبان** ، **همچنین** ، **همچنان** .
 و مرکب و صفی و اضافی را مانند مرکب اسنادی جدا می نویسند ، چون
سخن لطیف ، **راه نو** ، **دل من** ، **پای مور** ، مگر در صورتی که ترکیب مقلوب باشد
 که متصل نویسند مانند **کتابخانه** ، **نیکمرد** ، **کتبخدا** ، و لفظ « صاحب » را در اضافه
 بیعض کلمات بی کسری اضافه تلفظ میکنند و در نوشتن متصل بمضاف الیه مینویسند
 مانند **صاحبدل** ، **صاحبقران** ، **صاحبجاه** .

و مرکب عطفی را هرگاه واوش محذوف باشد متصل نویسند مانند « گفتگوی ،
 جستجوی ، رستخیز » و مرکب اتباعی در حکم مرکب عطفی است جز اینکه کمتر
 اتفاق می افتد که واوش حذف شود .

قاعده (۴۴) از متصل نوشتن لفظ مرکب در موارد ذیل خود داری باید کرد :
 اول وقتی که کلمه دراز شود مانند « سلیمان شکوه » که « سلیمان شکوه »
 نباید نوشت .

دوم وقتی که زشت و بد نما شود مانند « هم نخجیر » که « همنخجیر » نباید
 نوشت .

سوم وقتی که خواندنش دشوار گردد مانند « رستم صولت » که « رستمصولت »
 نباید نوشت .

(چهارم) وقتی که بسبب متصل نوشتن دو حرف همجنس پهلوی هم واقع شود
 مانند « هم مملک و بی یار » که « همملک و بی یار » نباید نوشت .

(پنجم) وقتی که کلمه بی را بر جزو دوم مرکب بوسیله ی واو عطف کرده باشند مانند «بی عارو ننگ و بی خورد و خواب» که اگر متصل (بیعار - بیخورد) نویسند چنان مینماید که «بی» تنها بر جزو اول داخل شده و مفادش تعلق بجزو دوم ندارد. (ششم) وقتی که کلمه مشتبّه بکلمه ی دیگر شود و این غالباً در موردی است که جزو اول «بی» و جزو دوم مبدو بهمزه باشد چون «بی آرام» که اگر «بیارام» نویسند بفعل امر مشتبّه گردد.

قاعدۀ (۴۴) - کلمه ی مرکب بمعنی شناخته میشود و علامت معنوی اینست که بتوانیم بجای آن کلمه ی مفردی چه از آن زبان و چه از زبان دیگر بگذاریم مانند **بیعلم** که بجای آن کانا یا جاهل میتوان گفت. بنا بر این، از متصل نوشتن دو کلمه که بصورت ظاهر لفظی مرکب مینماید لیکن در معنی مرکب نیست خود داری باید کرد، و این غالباً در دو مورد اتفاق می افتد.

(اول) در موردی که جزو دوم، کلمه بی باشد که هم بمعنی فعل اسروه بمعنی اسم فاعل میآید که در صورت اول جدا و در صورت دوم متصل باید نوشت، مانند «فرمانبر و نگهدار» که در این جمله: «فرمانبر خدا و نگهدار خلق باش» باید متصل نوشته شود و در این جمله: «خدا بر فرمانبر و دل نگهدار» باید منفصل نوشته شود و نظایر این بسیار است.

(دوم) - در موردی که دو کلمه گاهی برای وصف اسم (صفت مطلق) و گاهی برای وصف فعل (قید) استعمال شود که آن دو کلمه را در صورت اول متصل و در صورت دوم منفصل نویسند مانند **بیعلم** و **بیزر** که در این جمله: **مرد بیعلم** و **بیکره** و **شخص بیزر** بیچاره است، باید متصل نوشته شود، و در این جمله: **بی علم کاری** از پیش نرود و بی زر مرادی میسر نشود، باید منفصل نوشته شود، و رعایت این نکته ی دقیق در کتابت کمال لزوم دارد و اغلب بدان متوجه نیستند.

قاعدۀ (۴۵) - در خط فارسی تجزیه ی **یک** کلمه خواه مفرد باشد و خواه مرکب مزجی و خواه مرکب عطفی که واو حذف شده است جایز نیست، و مراد از تجزیه در اینجا اینست که نصف کلمه را با علامتی از قبیل «-» در آخر **یک** سطر و نصف دیگرش را با همان علامت در اول سطر بعد قرار دهند. در مرکبهای اضافی از قبیل

غم دل و در خانه و مر کبهای وصفی از قبیل «مرد بد و پیرزن و سره مرد» و مر کبهای عطفی با واو از قبیل «گفت و شنید و خورد و خواب» و مر کبهای بمزاجت با اتباع که نوعی از مرکب عطفی است از قبیل «خواروزار، تارومار» هم رعایت این قاعده پسندیده و مستحسن است.

قاعده (۴۶) - در کلمات مرکبی که حرف آخر جزو اول و حرف اول جزو دوم آنها همجنس یا متقارب المخرج است گاهی بجای دو حرف «يك حرف مشدد یا مخفف مینویسند» مانند «شبو، شیره، شباز، بتر، زوتر، سپیدبو، بادامغز، نیمن» که اصل آنها «شب بو، شب پره، شب باز، بد تر، زود تر، سپید دیو، بادام مغز، نیم من» است. این کلمات را بصورت اصل هم میتوان نوشت و در این صورت (چنانکه در قاعده‌ی ۲۳ گفته شد) باید منفصل نوشت نه متصل.

قاعده (۴۷) - برخی از نویسندگان قدیم هاء «که» را پیش از «چون» و هاء «چه» را پیش از بعض کلمات از قبیل «کنم و گویم» می انداختند و «ك» و «چ» را متصل بکلمه‌ی بعد مینوشتند، مانند «کچون، چکنم، چگویم» بجای «که چون، چه کنم، چه گویم» و امروز هم بعضی از مبتدیان «چه قدر» را «چقدر» مینویسند، این طرز کتابت چون سبب اشتباه کلمات میشود روا نیست، و که و چه را در همه جا (بجز مواردی که در ضمن قواعد پیش یاد شده است) جدا از کلمه‌ی بعد باید نوشت، مگر در دو کلمه‌ی «چگونه و چنان» که از بسیاری استعمال صورت ترکیبی آن فراموش شده و در حکم دو کلمه‌ی مفرد است.

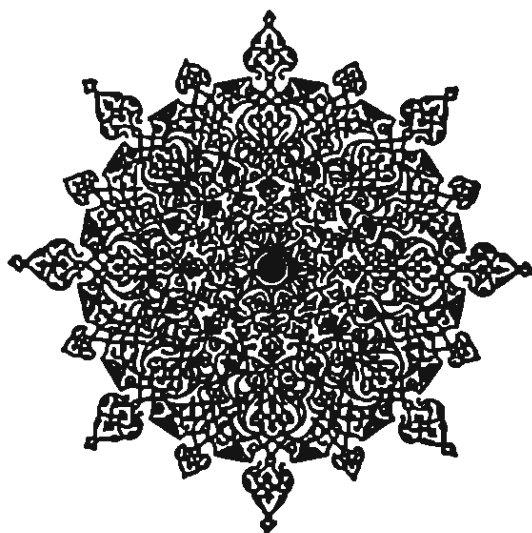
قاعده (۴۸) - «که و چه» رابط میان موصول و صله و رابط میان اسم نکره و جمله‌ی صفت را متصل بکلمه‌ی پیش نباید نوشت، مگر در صورتی که دو کلمه در حکم يك کلمه باشد و آن در مواردی است که نویسندگان قدیم هاء ملّین را از آخر «که و چه» می انداختند، و آن عبارت است از کلمات «آنکه، آنچه، بلکه، چنانکه، چنانچه، بدانکه، بدانچه» که در قدیم «آنک، آنچ، بلک، چنانک، چنانچ، بدانک، بدانچ» می نوشتند در غیر این چند کلمه متصل نوشتن «که و چه» بکلمه‌ی پیش جایز نیست و فی المثل «کسی که، مردی که، وقتی که، صورتی که» باید نوشت.

نه «کیکه» «مردیکه» «وقتیکه» «صورتیکه»

قاعده (۴۹) - چسباندن اسم اشاره بمشارالیه و اسم عدد بمعدود ناروا و از غلطهای فاحش کتابت است، جز در موردی که اسم اشاره با مدخولش و اسم عدد با معدودش تشکیل مرکبی مزجی داده باشد که در این صورت در حکم يك کلمه است و مطابق قاعدهی ۴۲ متصل نوشته میشود، مانند آنکه، آنچه، آنکس، اینچنین، آنچهان امال، امروز، امشب، و مانند «ششد» «هفتصد» «نهصد» «هجده» «هفده» و نظایر اینها. در غیر این مورد اسم اشاره را جدا از مشارالیه و اسم عدد را جدا از معدود باید نوشت و فی المثل «این مرد» «آن روز» «پنج روز» «شش ماه» باید نوشت نه «اینمرد» «آنروز» «پنجروز» «ششماه» و باید متذکر بود که اینگونه متصل نویسی از تصرفات برخی از خوشنویسان ناشی شده است که بجای نوشتن نقاشی کرده و برای زیبانمودن خط بعضی کلمات و حروف را که باید جدا نوشته شود متصل نوشته‌اند. و دیگران آنرا کتابتی جایز شمرده و بدون اراده و قصد معین پیروی کرده‌اند.

قاعده (۵۰) - از جملهی متصل نویسی‌ها که بتقلید از نقاشان خط معمول شده است چسباندن حرف ندا بمنادی است، مانند «ایدوست» «ایخدا» «ایفلک» که باید «ای دوست» «ای خدا» «ای فلک» نوشته شود و بطور کلی در نوشتن این قبیل کلمات باید اصل تطابق را رعایت کرد و آنچه را که در تلفظ دو کلمه است در کتابت هم دو کلمه نوشت.

پایان



خطابه آقای دکتر رضا زاده شفیق

بیادبود مرحوم دکتر علی پرتو

که در تاریخ یکشنبه ۱۷/۱۲/۱۲ در مجلس تذکری که فرهنگستان
بنام آن مرحوم منمقد ساخته بود در دانشکده معقول و منقول قرائت شده

مرحوم دکتر علی پرتو کارمند پیوسته فرهنگستان بسال ۱۲۵۶ شمسی در
طهران تولد یافت. پدرش میرزا ابوالقاسم شیرازی مردی متدین و خدایرست و از خانواده
شریف و اصیل بود و در طهران سمت منشی گری و حسابداری مرحوم حاج محمدحسن
امین‌الضرب را داشته و در کار خود ماهر و در خط و ربط فارسی و علوم اسلامی دارای
اطلاعات کافی بود.

مرحوم نسبت بخانواده و فرزندان علاقه و مهر بسیار داشته و یکی از تأثرهای
مرحوم دکتر پرتو چنانکه از چند ورق یادداشتهای او که خواندن آنها نصیب این
بنده شد برمیآید از این بوده است که نتوانسته است پدر را در اواخر عمر از حیث معاش
آسوده کند. سرانجام در مسافرتی که مرحوم دکتر پرتو برای معالجه پسر متولی قم
بانجا کرده و پدر را هم باصرار خودش همراه رده بود پدر در همانجا بسال ۱۳۳۰ یا
۱۳۳۱ هجری قمری در شصت و سه سالگی بمرض قلبی این جهان را وداع گفت و
برطبق آرزوی قلبی خود در حریم حضرت معصومه بخاک سپرده شد.

مادر آن مرحوم معصومه دختر آقا موسی تاجر بروجردی زنی بود با دیانت
و با تقوی و شوهر دوست و اولادپرست و خانه دار و او نیز ده سال پس از فوت شوهر به
مرض سکه وفات یافت و در قم مدفون گشت. این مادر دردمند در روزگار زندگی
گرفتار رنج و اندوه بود و از همه سخت داغ مرگ دو دختر و سه پسر جوانش را دید
و تلخی این جهان گذرانرا بشدت چشید.

آموزش و پرورش مرحوم دکتر پرتو نخست پیش آموز کاران خصوصی خانگی
بود و عربی و فارسی را از مرحوم آخوند ملارمضان شهید زادی و دیگران آموخت

و سیوطی و مغنی و مطول را دید و فرانسه را پیش آقای دکتر یونس خان حالیه و مرحوم دکتر اسدالله یاد گرفت و مقدمات طب و نسخه بندی را در مطب مرحوم سید حسین خان نظام الحکماء پدر آقای دکتر هنجن حاضر فرا گرفت و بعد داخل شعبه پزشکی دارالفنون شد از همشاگردانش در آنجا جنابان آقایان محمد علی فروغی و دکتر ولی الله نصر و دکتر ممتاز الاطباء و برادرش و آقای سلیمان میرزا و برادرشان و جمعی دیگر بوده اند .

مرحوم تا حدود بیست سالگی در دارالفنون بود و بعد بدستگیری رئیس التجار پسر عموی حاج محمد حسن امین الضرب و تشویق و کوشش سید ابراهیم خان منشی اتابک مخارج تحصیل او را مرحوم حاج امین الضرب متکفل شد و ایشان را برای تحصیل طب پیاریس فرستاد. در پیاریس تحصیلات خود را بخوبی خاتمه داد و پایان نامه خود را در موضوع وبا در ایران تألیف کرد . بعد از مراجعت بایران که در حدود ۱۲۸۶ اتفاق افتاد بمحض ورود بیابنتخت وطن عزیز داخل خدمات ملتی و دولتی شد و نخست بنمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب گردید سپس به استادی دانشکده طب رسید و تا پایان زندگی این شغل را داشت و در ضمن بمقام های مهم دیگر نائل شد و بمناصب بزرگ رسید که بترتیب نام از آنها برده میشود .

ریاست کل فرهنگ در زمان وزارت جناب آقای حکیم الملک - کفالت و ریاست مجلس بهداری - مدیریت به - داری - ریاست مدرسه علوم سیاسی - کفالت شهر داری طهران - کارمندی فرهنگستان و ریاست کمیسیون طبی فرهنگستان - استادی دانشکده معقول و منقول . گذشته از این کارها خدماتهای فوق العاده مانند ریاست میسیون های اعزامی بخوزستان و فارس و ارستان برای مبارزه برضد وبا و نایب رئیسی شیر و خورشید سرخ و امثال آنرا در عهده داشت . در ضمن این خدمات مرحوم دکتر پرتو مقالهای علمی و بهداشتی در مجله ها و روزنامه ها انتشار داد و سخنرانیهای سودمند در مطالب پزشکی و ادبی و از آن جمله در سالهای اخیر چند سخنرانی مهم در باب محمد زکریای رازی و فیزیولوژی قلب و شرح خدمات (پاولو) استاد نامی فیزیولوژی ایراد کرد . پایان نامه آن مرحوم که تحت عنوان وبا در ایران و طریق جلوگیری و تداوی

آن سال ۱۹۰۸ میلادی یعنی سی سال پیش در پاریس کتابی است سودمند و نمونه آزمایش فکری و استعداد مصنف و حاوی بهترین راهنماییهای علمی برای جلوگیری از يك مرض هولناکی است که اگر بفارسی اندر آید هنوز هم بحال بهداری کشور ما بسی سودمند خواهد بود. مرحوم در ضمن علم پزشکی معلوم دیگر و ادبیات هم میپرداخت چنانکه کتابی در زمین شناسی ترجمه و منتشر ساخت و مقالات شیوا در جرائد و مجلهها نوشت و قریحه شعری هم داشت و اخیراً کتابی سودمند و مستند با آخرین عقاید علمی بعنوان «کنجینه دارو و درمان» در امراض و اصول تداوی تألیف کرد که جلد اول آن در حدود ۵۰۰ صفحه و بدستکاری وزارت فرهنگ در زیر چاپست و یادداشتهای بقیه کتاب حاضر است که تدوین و طبع گردد. و از آرزوهای قلبی آن مرحوم که در آخرین دقیقههای زندگانی در حضور آقایان دکتر نجم آبادی و اکباتانی اظهار داشته تکمیل چاپ آن کتاب است.

میتوان گفت کار علمی اختصاصی آن مرحوم در فیزیولوژی بود با اینکه موضوعهای دیگر مانند تشریح مرض و طب قانونی هم در دانشکده طب تدریس میکرد بعد از تدریس بیست ساله در این فن و مطالعه و تحقیق در آن مقامی عالی احراز کرده و زهنش در آن موضوع ورزیده و فکرش بخته و خود صاحب سبک و عقیده شده بود. در تدریس این علم هم ماهر و زبردست بود و دانشجویان در حاضر شدن سردر سهای استاد بهم سبقت میجستند و آن مرحوم از آن نیکبختها بود که هم فکر و کنجکاو محصلین را با اطلاعات وافی که داشت اقناع میکرد و هم علاقه و عاطفه آنها را با روح مهر و الفتی که از خواص او بود جلب مینمود یعنی بتمام معنی استاد بود و نفسش تأثیر داشت و سخنش در دلها نفوذ میکرد و از اینرو عجب نیست که در روز وفاتش صدها دانشجو در پیرامون جسد او با چهره های پریده و چشمان اشک آلود گرد آمده و غرق بهت و ماتم شده بودند. مرحوم دکتر یرتو تنها عالم خوب نبود بلکه آدم خوب هم بود. علم تنها بشر را از تنگنای آفات زندگی رهائی نمیبخشد ممکن است طبیعی عالم باشد ولی سخاوت یا حس فداکاری یا دقت در کار نداشته باشد و مغرور و خود پرست و مادی و یا مؤل باشد ممکن است آموزگار و استادی عالم باشد ولی در تعلیم و تربیت جوانان بوظیفه

وجدان کار نبندد. ممکن است يك نظامی دانشمند و کارشناس باشد ولی در موقع عمل نقشه جنگ را بدشمن فرود د کتر یر تو مرحوم دارای انصاف و عدالت و حس وظیفه شناسی و دقت و احتیاط کامل بود .

ملکات فاضله که از تربیت يك خانواده خدا شناس حاصل کرده بود و عاطفه و مردم دوستی که جزو فطرتش بود و نجابت و تقوی و در فوق تمام اینها دیانت که پایه روحیات او بود او را در نظر مردم و بخصوص دانشجویان و پزشک‌یاران و بیماران و خدمتکاران که با وی تماس زیاد داشتند بسی محبوب و ارجمند و بزرگ‌منش جلوه داده بود و همه او را از دل دوست داشتند .

بحکم آنچه از بزرگ و کوچک شنیدم و از فرزندان و بازماندگان و دوستان و شناسندگان او پرسیدم و از دانشجویان تحقیق کردم و از همکاران محترم او مانند آقایان د کتر امیراعلم و د کتر لقمان ادهم و د کتر اعلم الدوله تقفی و کتر علاء و د کتر لسان و د کتر نجم آبادی استفاده کردم مرحوم شخصی دانشمند و نیک خواه و روشن ضمیر و صاحب‌دل بود و در همه عمر راه درستی پیمود و در شغل‌های مهم که داشت بدون غفلت و مسامحه کار کرده و نسبت بمیهن و شاهنشاه خدمت‌های بزرگ انجام داده آقای اعلم الدوله که سالها با آن مرحوم حشر داشته اند فرمودند آدم خوب کسی است موقعی که بتواند کاربرد بکند خودداری نماید و تا میتواند کار نیک انجام دهد و د کتر یر تو این دو صفت را داشت . در چندین مجلس انس و وفا که دوستان مرحوم د کتر علی یر تو جمعند و دلها از فقدان آن مرد نیک متالم است دریغ دارم از تأثراتی که از مطالعه چند ورق یاد داشته‌های آن مرحوم در دل حاصل شده است سخن بمیان نیاورم و دوستان او را از حال روحی او که باغلب ماها پوشیده بوده است آگاه نسازم .

د کتر یر تو که بظاهر آنچنان آرام و خاموش دیده میشد و شاید بنظر میرسید درون هم مانند بیرون مستریح و آسوده باشد روحی داشته همیشه در تلاطم و اضطراب و رنج و عذاب و گویا تنها علت آرامی ظاهری او همانا تسلیم و دیانت و توکل او بوده است . زندگي این مرد از نخستین روز کار جوانی به آلام و اگذار گذشته و بقول خودش از آغاز نایابان عمر دمی روی را حتی ندیده و اگر مانند شاعر میگفت .

محیط گریه و اندوه و غصه و محنم کسی که بکنفس آسودگی ندیدم
کاملاً حق داشته فاجعه زندگی او این بود که هم علاقه وافر داشت و هم دست تقدیر
آن علاقه‌ها را پشت سر هم کسینخت و طالع بهر بهانه ای قلب رقیق او را آزرده ساخت
و در هر فرصت دردی تازه برای او بار آورد.

سه برادر و دو خواهرش درزندگی پدر و مادر بتناوب جان بجان آفرین سیر دندهم
درد فراق آنها و هم غم بیچارگی پدر و داغدیدگی مادر که ده سال بیشتر از پدر عمر
کرده بود بار دل او شد و او را سالها گرفتار تب و تاب نمود پس از آن مرگ مادر
را دید خلاصه در نخستین نیمه عمر هر چند سال بمصیبتی تازه گرفتار و بدرددیگر
دچار گردید و شخصی که نسبت بافراد خانواده روابط قلبی داشت اینگونه بمرگ
آنها دلخون شد و بمانم سیاه نشست.

ولی چنانکه بوضوح تمام از یادداشتهای ایشان برمیآید تمام این واردات در
مقابل يك مصیبت دیگر بمثابة هیچ بود و آن عبارت است از مرگ همسر عزیزش.
یقین دارم هر که دلی داشته باشد و سطوریرا که آن مرحوم نسبت باین وقعه نوشته
بخواند تاب و قرار از دستش خواهد رفت و بی اختیار غرق ماتم خواهد شد و در برابر
راز آفرینش و کار جهان مبهوت خواهد ماند و از فرط درد ورنج يك فرد بشر که
جز نيك اندیشی و خدایرستی و نیکوکاری شعاری نداشته حیرت خواهد نمود.

بسال ۱۲۹۵ شمسی دکتر یرتو معصومه دختر مرحوم تقی مجدالملک خواهر جناب
آقای سینکی حاضر را بهمسری اختیار کرد. فرط علاقه و شدت محبت و همداستانی و
همدلی که در میان زن و شوهر پیدا شده بوده باور کردنی نیست و تنها در داستانهای
میتوان نظیر آنرا شنید. زنی که اینگونه در قلب شوهرش جا کرده بود و تمام هستی
او را باآتش انس و محبت مشتعل مینمود پس از شانزده سال عمر عاشقانه و فداکارانه
بسال ۱۳۱۱ که شش سال پیش باشد پس از بیماری سختی شوهر دلباخته را با چند
فرزند کوچک و جوان گذاشت و در گذشت.

دکتر یرتو از آن دقیقه تا دم مرگ که روز ۱۲ همین ماه اسفند حاضر اتفاق افتاد
و او را از فشار کمر شکن آلام راحت کرد شبان و روزان خون دل میخورده و بهر

فرصت خلوت کرده و اشک میریخته و هر دم آرزوی مرگ میکرده است تا زودتر بمعشوق خود برسد و از تنگنای این جهان سپری که در شکستن دلهای صاحب‌دلان دستی دارد خلاص گردد. اجازه می‌خواهم چند بیت از اشعار خود آن مرحوم را که یکی از ناله‌های سوزناک قلبی او را نشان میدهد بخوانم مگر سخن خود او میزان اندوه بیکران و برا نشان دهد :

چنان شکسته شد از مردن تو بال و پریم	که هر چه میل بیالا کنم فرود ترم
چراغ عمر مرا روزگار کرد خموش	از آن دقیقه که چشمت ندید چشم ترم
حیات وهستی و منظور و مقصد و مقصود	زدست رفت و نگون شد نهال پر ترم
تو ای عزیزم، آن نور آسمان بودی	که بود از تو درخشان همه شب و سحرم
شکفته نو گل من از چه باغبان اجل	باین شتاب ترا چید و کرد خون جگرم
به پنج کودک ما دهر پیر رحم نکرد	پدر نکشت ز مادر مگر عزیز ترم
کجاست مرگ که آسوده‌ام زرنج کند	بخاک قبر تو بنهد بافتخار سرم
علی ز بعد تو این عمر پر ملالت خویش	چسان بسر برد ایکس جان شدی بدرم.

این دلبستگی شدید و علاقه قلبی بحدی در حال آن مرحوم مستولی بود که در تمام مدت شش سال فراق همسر همه جهان با تمام علائق بنظر او بی‌قدر و اعتبار دیده میشد و هر چیز را بطور موقت میدید و زندگی بعد از فقدان شریک حیات ارزشی در نزد او نداشت و بدون مبالغه توان گفت با این مرگ بآرزوی شش ساله خود رسید و اکنون برای ما ها که این داستان عهد و وفارا بتألم میشنویم درسی بزرگ که هست اینست بدانیم در این جهان بی پایان صدق و وفای بی‌ریای خانواده‌گی ممکن است و عملی است و همیشه نتوان گفت :

یا وفا خود نبود در عالم یا مگر کس در این زمانه نکرد

خانواده کانون زندگانی یک ملت است و اگر پایه آن بصدق و صفا و مهر و وفا نهاده شود آن ملت رو برفاء و رستگاری خواهد رفت و اگر بالعکس سنیزگی و خود کامی و ستمکاری و خیانت در آن رواج داشته باشد جامعه هم رو به فساد خواهد نهاد .

بعد از اندوه عمیق جانگزای مرگ همسر دومین نگرانی که فکر دکتر پرتو را همیشه بخود مشغول میداشته همانا غم فرزندان و بی پرستار ماندن آنان و آرزوی حسن تربیت وسلوك آنان بود و پندهای مؤثر در ضمن چند بادداشت در خدا شناسی و درستی و تقوی بآنان داده و دعوت به یگانگی و همدستی و مهربانی کرده و امید است با تربیت صحیح روحانی که آن مرحوم فرزندان عزیز خود را بدان بار آورده آنها هم در بقیه عمر بموجب آرزوی پدر زندگی کنند روان او را شاددارند .

از خواص دیگر احوال مرحوم دکتر پرتو یکی نیز حس درستکاری و حب عدل و انصاف است که از هر جمله وی پیداست و معلوم است که اینهمه انعکاس ضمیر و نقش وجدان اوست و بحکم همین حس قدسی است که يك عمر بشر اقمندی و درستی بسربرد و کسی را در این مدت ندیدم ادنی نسبتی که خلاف اصول امانت باشد بآن مرحوم دهد دانشمندانی که در این مجلس حاضرند بهتر میدانند که درستی پی و بنیان رندگی اجتماعی است و اگر کسانی از راه نادرستی بجاه و توانگری رسیده باشند حتماً بضرر جامعه تمام میشود یعنی نادرستی قطعاً آئین اجتماع را برهم میزند و در دست آخر هر فرد زیان خیانت میبیند و پیداست اگر جنایت ها و گناه ها و نادرستیا در طول تاریخ بشر رون داده بود اکنون دنیا بهشتی بود و اینهمه آه و ناله و فقر و فاقه وجود نداشت. آخرین صفت بارز مرحوم دکتر پرتو که میخواهم معروض بدارم دیانت او بود از شرح زندگی و حکایت دوستان و خویشان و یادداشتهای خود او هویداست که آن مرحوم خدارا در همه عمر ناظر اعمال خود میدید و در روابط خود با افراد نوع میزانی داشت و وجدان او در هر مورد عمل او را بررسی و بازرسی میکرد و چراغ توفیق فرا راه او میداشت .

شماره زیادی از دانشمندان و بزرگان هستند که بر نهج پیمبران این جهان را جهان معنوی و الهی میدانند و زندگی ما را مرتبه از مراتب و مرحله از مراحل وجود میپندارند و برای روح سیری بیکران که انجام آن عالم جاویدان باشد قائلند و مرگ را خاتمه يك عالم و شروع عالم دیگر می شمارند و این حادثه را خاتم لماسبق و فاتح لماستقبل می انگارند. اگر بتوانیم این عقیده را مانند مسائل ریاضی حل و اثبات

کنیم در اینکه رد آن هم از عهده علوم و علمای ما بیرونست حرفی نیست. این جهان بیکران بزرگتر از آنست که شعاع فکر کوتاه ما پایان آن برسد و آنچه علم ما نسبت بعالم بیشتر میشود به بهت و حیرت مامیفزاید یک دوره های غرور علمی و تجربی در تاریخ کوتاه بشر رو داد که یکی از آن در نتیجه کشفهای عملی قرن نوزدهم میلادی بود و علمای آن قرن علومی را که طبیعی باشد علوم یقینی نام دادند و منطوق آنها را حقیقت و غیر آن را بی حقیقت تصور کردند ولی بی نگذشت که اهل تحقیق از همان طریق تجربه و کاشش در عالم ماده بتاریکی موحش بیکران و عظمت نامتناهی جهان رسیدند و کوچکترین ذرات مانند پروتون و الکترون در خاصیت و اسرار و مرکز و مدار چون عکس عالم بزرگ محسوس جلوه کرد و مصداق بیت

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

حاصل آمد و بزرگترین دانشمندان عصر مانند آئیشتاین و میکلسن و جینس در برابر سر عظیم عالم مبهور ماندند. . . . در چنین جهان پهناور بی پایان شاید عقیده و ایمان بزرگترین سرها که وجود کمال مطلق است در لطیف کردن فکر و توسیع نظر و اصلاح عمل بشر تأثیری عظیم داشته باشد بحدی که دانشمندی مانند ویلیام جیمس امریکائی که ملاک حقیقت و صحت هر قول را در نتیجه عملی آن میدانند دین را از همین لحاظ نتیجه بحال بشر سودمند میدانند شاید نه تنها برای توسیع نظر و تربیت روح خواص بلکه برای تربیت عوام و حفظ آنها از فساد و مآروراهنمائی جوانان و اصلاح خانواده دستوری بهتر از دیانت نباشد. در هر صورت در این موقع که یاد حالانی از مرحوم دکتر علی یرتو در میان بودذکری از دین و دیانت که شیمه خاص او بود و هم خود و هم خانواده و هم اجداد او بر این راه رفته اند بگمانم خالی از وجه نبود و اکنون که پایان سخن است از حاضرین محترم تقاضا دارم که توجه خود را بروح پیرفتوح او بدارند و رحمت خدا را بر او و همسر عزیز او و پدر و مادر او مسئلت کنند و بقا و حسن عمل و کامیابی فرزندان او را چنانکه آرزویش بود از خداوند درخواست کنند.

اثر طبع آقای جلال همایی استاد دانشگاه

اینک منم اسیر در این خانه
در راه مرگ نسته بنومیدی
گوئی نریخت ساقی دوراتم
دیری بود که باغم ورنج و درد
بر بسته روزگار در شادیم
گم کرده راه مرغ هراسانم
شمعی شدم که خاک سیه ریزد
اندر فراق روی حبیبانست
بابخت خوبشتن همه در جنگم
کی تا کتون همای شنیدستی
داده است خار خار غم سامان
مستی خیس مایه بگرد من
خلقی همه فون و فریب و ریو
آزار هر یکی بدگر گونه
در بر سیاه چادر مستوری
غره شده ز حسن پیرایه
باطن سموم بادیه عادند
چندم چومور بسته میان باید
مهمان آسمان بدو کف نام
از دولت سپهر مرا گویی
بشنو بگوش دل زدرو دیوار
آبجا که شمع چهره بر افروزد
سازد سپهر تا خود آرائی
گردون بکام مردم نادان است

رانده ز خویش و مانده زیگانه
چون آفتاب بر لب دندان
جز زهر از سیوی پیمان
مسکن گرفته ام بیکی خانه
وزرنج و غم فزوده بر او پانه
کاسیمه سر دود ز پی لانه
بر سر همی ز ماتم پروانه
نالان دلم چواستن حنانه
چون شوی زشت با زن آنانه
چون جغد نوحه ساز بوبرانه؟
چونانکه موی شیفته را شانه
چون کودکان که در پی دیوانه
کاری همه حکایت و افسانه
آسیب هر کدام جدا گانه
بر سر سپید جامه مردانه
قانع شده ز گنج بوبرانه
ظاهر عروس چین بت فرغانه
پامال هر خسی ز پی دانه؟
چونان گدای هول بترخوانه
خون دل است اجری و ماهانه
آواز یا صد ز صنمخانه
پروانه را چه حاجت پروانه
از مهر و ماه آینه و شانه
باور کنی حدیث مرا یا نه؟

این قصیده را آقای رشید یاسمی استاد دانشگاه و عضو هیئت فرهنگی اعزامی به هندوستان در راه هند ساخته و اولین بار در دانشگاه علیگر قرائت کرده‌اند

در راه هند

آورد دوش طوطی شکرستان هند
کابین هفته رفت باید از گلستان ری
برخوان فضل و دانش و اکرام و مردمی
زان مرده گفتی این دل بی‌بال و پرگشود
از هند سهم من خبری بود پیش از این
زین پیش از متون تواریخ و رازبان
آری همیشه کشور ایران برفته است
ایران و هند مسکن يك دودمان بدند
يك دین و يك تمدن و فرهنگ داشتند
جشید ما که؟ بود بمای بزرگ هند
دارا گرفت سند و ایکن نمیکذاشت
نوشیروان فریفته علم بید پای
زبان که خورزند فروغ افکنند بما
از همت امیران و ز نوق شاعران
زان سان که شیر باشکرو آب باشراب
مسعود سعد و بوالفرج و خسرو و حسن
نا که شرار آتش چنگیز خان بسوخت
تیمور لنگ آمد و خون ریخت تا شود
ایران چو بوته ایست که دروی لطیف گشت
بس خارها از ایشان چیدیم تا شدند

شیرین بشارتی سوی من از زبان هند
با آسمان نورد سوی بوستان هند
خواهی نشست قرب مهی میهمان هند
صد پر و بال شوق سوی آشیان هند
اکنون همیروم که به بینم عیان هند
دانسته بود خاطر من داستان هند
درشادی و ملال عنان بر عنان هند
باشد گواه من کتب باستان هند
هم مردمان ایران هم مردمان هند
گر شاسب کیست تهمتن هفتهخوان هند
فرقی میان کشور خویش و میان هند
بهرام کور شیفته لولیان هند
اسلام تافت ز ایران در آسمان هند
روئید لفظ پارسی از هر کران هند
آمیخت قند پارسی اندر لسان هند
گشتند در معانی خوش ترجمان هند
هم خانمان ایران هم خانمان هند
صاحب قران ایران صاحبقران هند
بعد از کدازها دل تیموریان هند
شایسته شکفتن در گلستان هند

بابر چو دور ماند ز اورنگ خویشان
 فرزند او همایون و آن اکبر کبیر
 وز بعد او جهانگیر آن شاه نامدار
 اورنگ زیب خسرو قهار دین پناه
 در عهد این شهان سوی ایران روان شدی
 بسیار نامراد بکام و امان رسید
 از بس سخن سرای از ایران بهند رفت
 از جور روزگار زمانی جدا شدیم
 اینک همی فرستد پیغام عشق و شوق
 ایران بران سراسر است که شمشیر علم او
 ایران بران سراسر است که سود و زیان او
 هند و جهان زر روی عدد گر چه چون همنند
 بر سر نهاد افسر گوهر نشان هند
 افزوده گشت از ایشان نام و نشان هند
 وان شهر یاز خرم شاه جهان هند
 کاندهر ره شریعت شد پاسبان هند
 با بارهای علم و هنر کاروان هند
 چون ز اصفهان برفت بدارالامان هند
 دهملی و اگره گشت ری و اصفهان هند
 از دوستان یکدله مهربان هند
 پیر و جوان ما سوی پیر و جوان هند
 برنده تر شود چو زند برفسان هند
 پیوسته بسته است بود و زیان هند
 در چشم ما ز هر دو جهان به جهان هند



وقایع فرهنگستان

روز ۲۵ اردی بهشت ۱۳۲۳ جلسه عمومی فرهنگستان ایران تشکیل گردید و آقای دکتر صدیق نایب رئیس فرهنگستان جلسه را افتتاح نموده در نطق مختصری بیان کردند که چون هیئت فرهنگی ایران از هندوستان مراجعت کرده اند و از جانب فرهنگستان نیز مأموریت هائی داشته اند این جلسه را به بیانات آقایان تخصیص میدهیم.

آنگاه جناب آقای علی اصغر حکمت رئیس هیئت فرهنگی شرح جالبی در باب کتابهای فارسی و کتابخانه های هندوستان، و بعد آقای رشید یاسمی استاد دانشگاه در باب زبان فارسی در هند خطابه سودمندی ایراد نمودند. سپس آقای محمد حجازی که قبلاً از جانب فرهنگستان ایران مأمور ایجاد روابط با مجامع علمی هندوستان شده بودند بیانات و پیشنهادهائی نمودند. اظهارات آقایان در فرهنگستان حسن تأثیر بسیار نمود و آقای دکتر صدیق از طرف فرهنگستان اظهار امتنان کرده از علاقه ایران دوستی مردم هند صمیمانه سپاسگزاری نمودند و بنا شد که خطابه جناب آقای حکمت و سایر آقایان بطبع برسد و در شماره های دیگر مجله فرهنگستان مطالب مربوط به هندوستان انتشار یابد و پیشنهاد هائیکه آقایان در ضمن سخن رانی خود نموده اند در هیئت رئیسه مطالعه شود و برای اجرا بتصویب فرهنگستان برسد.

خطابه جناب آقای علی اصغر حکمت

رئیس هیئت فرهنگی

البته خاطر آقایان محترم مسبوق است که در دیماه گذشته دولت هندوستان از دولت ایران دعوت نمود که هیئتی برای مطالعات فرهنگی و ایجاد روابط معارفی از کشور ایران به هندوستان گسیل گردد.

این بنده و آقایان رشید یاسمی و یورداد استادان دانشگاه برای انجام این

خدمت مأمور شدیم. ششم اسفند ۱۳۲۲ از تهران حرکت کرده ۱۷ اسفند بدهلی جدید که مبدأ برنامه مطالعات ما بود وارد شدیم و مدت بیست و پنج روز یعنی تا دوازدهم فروردین ۱۳۲۳ بر طبق برنامه مرتبی ده حوزه معارفی را بر اهنمائی اولیاء دولت هندوستان بازدید نمودیم که در ضمن آن نه دانشگاه بزرگ و متجاوز از بیست و شش آموزشگاه و بنگاههای علمی و کتابخانه ها و موزه ها و سایر مؤسسات مشاهده شد. با آنکه در عرض این مدت این هیئت از طرف دولت هندوستان پذیرائی میشد و اولیاء دولت هند ذره ای از لوازم میهمان نوازی فرو گذار نکردند معذک حسن استقبال و احساسات محبت آمیزی که از هر طرف مشهود بود اختصاص بمأمورین رسمی نداشت. عموم طبقات مسلمان و هندو و زرتشتی با آغوش باز در هر شهر و دیار از هیئت پذیرائی مینمودند، علماء و دانشمندان هر قوم بدون تفاوت نسبت بما با دیده محبت مینگریستند و با آنکه هندوستان جزو دول جنگجوست و سربازان آن با سربازان دیگر ممالک متفقہ در میدانهای جنگ و حتی در سرحد شرقی هندوستان دوش بدوش با دشمنان خود می جنگند و آثار شدائد و مصائب آن در تمام ظواهر اوضاع اقتصادی و اجتماعی مشهود بود با اینهمه بزرگان آن کشور و علما و دانشمندان و اساتید دانشگاه و جوانان دانشجو و ارباب قلم و جراید و اولیاء دولت و وکلای ملت همه جا و در هر موقع با احترام فرهنگ و دانش پذیرائی ما برخاسته با ارائه مؤسسات و تقدیم نثریات و بیان توضیحات وقت گرانبهای خود را مصروف پیشرفت کار ما میکردند، و در هر محفل و انجمن خطبا و شعرا و نویسندگان نظاماً و نثراً احساسات شریفه دلپستی فرهنگی و معنوی را ابراز میفرمودند. آنچه بر ما مشهود شد مردم هندوستان و بالخاصه جوامع اسلامی و پارسی و طبقات منور هندوها نسبت به مملکت ایران علاقه و محبت خاص دارند و با همه سوابق تاریخی که مشتمل بر جنگها و صلحها و آمد و رفت های سلاطین و علما و شعرا و بازرگانان است در طول مدت چندین هزار سال مجموعاً حس برادری و همسایگی و وحدت عقیده و مشرب و فکر را در نهاد جامعه هندوستان نسبت بایران و ایرانیان پرورش داده است، و همانطور که ما ایرانیان اهالی هندوستان را مردمان با هوش و متفکر و حکیم و دارای صفات عالیہ انسانیت میدانیم و ذوق صنعت و موسیقی و شعر و هنر را از خصائص ملی و ذاتی آن قوم میشماریم هندیها

نیز ایرانیان را دارای صفات شریفه و مکارم اخلاقی میدانند.

نظر باموریتی که از طرف فرهنگستان ایران باین هیئت ارجاع شده بود بیشتر توجه ما در این مدت معطوف بحیات علمی و معارفی فارسی در هندوستان بودو چنانکه مشهود گشت مملکت هند از حیث معارف و فرهنگ بترقیات عظیمی نائل گردیده است و توجه عامه و شوق و علاقه مردم بفرهنگ در همه جای هند رو بفرزونی نهاده و صد چند (پور ساتماژ) با سواد در مدت ده سال از ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ از صدی ۹/۵ بصدی ۱۴/۶ ترقی کرده است. مبلغی که در سال ۱۹۴۳ بمصرف تعلیمات ابتدائی و متوسطه و عالی و مهندسی و تجارت و سالمندان رسیده است نزدیک به سیصد میلیون روپیه میشود.

چون نسبت بموضوع زبان و ادبیات فارسی و همچنین نسبت بکیفیت السنه متداول در هندوستان همقطاران و همسفران عزیز توضیحات مفصلی بعرض فرهنگستان خواهند رسانید (مخصوصاً آقای رشیدیاسمی درباب خدمات فرهنگستان بزبان پارسی در مجامع مختلفه بیانات کافی و شافی نموده اند) بنده استثناء یک قسمت از گزارش خود را که در باب کتابخانه های هندوستان یادداشت شده در اینجا عرض میکنم.

کتابخانه ها

در هر يك از دانشگاه های آن مملکت کتابخانه عظیمی شامل بر کتب عربی و شرقی موجود است که عدد کتابها در قدیمترین آنها متجاوز از یکصد هزار مجلد است و هر يك از کتابخانه ها شعبه خاصی برای کتب خطی دارد. مثلاً در دانشگاه های پنجاب و علیگره و عثمانیه عدد بیشماری نسخ خطی فارسی و عربی موجود است که بعضی از آنها نادر و شاید در میان آنها بسیاری نسخ منحصر بفرد یافت شود.

مسئله عکس برداری از روی کتب خطی را این جانب با اولیاء دانشگاه های پنجاب و علیگره صحبت کردم و آنها با کمال میل حاضر شدند که با کتابخانه ملی ایران تبادل عکس کتاب نمایند. همچنین در اونیورسیتته های بنارس و میسور مقدار زیادی کتب خطی سانسکریت وجود دارد که برای مطالعه و تحقیق در تاریخ و لغت قدیم ایران بسیار نافع خواهد بود و اگر شعبه خاصی برای « هند شناسی » بانعلیم

سانسکریت در دانشگاه تهران تأسیس گردد از آنها استفاده شایان خواهند نمود. علاوه بر کتابخانه های اونیورسیته ها در هندوستان کتابخانه های عمومی بیشماری وجود دارد که در حد خود در درجه اول هستند از اینقرار:

کتابخانه امپراطوری در کلکته - کتابخانه معروف خدابخش خان در پاننا (در ایالت بهار) - کتابخانه دولتی رامپور و غیره که متأسفانه برای ما توفیق زیارت همه میسر نگردید ولی همه آنها دارای نسخ خوب فارسی و عربی میباشند. کتابخانه آصفیه حیدرآباد و کتابخانه جامع نظامیه در همان شهر مقدار زیادی آثار گویندگان شرق را محتوی میباشند.

از این کتابخانه های معروف که بگذریم تقریباً در هر شهر بزرگی در هندوستان کتابخانه عمومی وجود دارد و همچنین اشخاص ذیعلاقه و ثروتمند مجموعه های نفیس از کتب خطی در نزد خود ترتیب داده اند که از آنجمله است مجموعه کتب خطی نواب سالار جنگ بهادر در حیدرآباد ولی متأسفانه این گونه کتابخانه های شخصی در محل در دسترس و استفاده نمیباشد. در اینجا باید باطلاع آقایان برسانم که متأسفانه مسئله طبع کتاب فارسی در وقت حاضر وضع نامطلوبی دارد. تا پنجاه سال قبل از این شهرهای بزرگ هندوستان مخصوصاً بمبئی - لاهور - حیدرآباد - لکنهو - مدرس - کلکته - مرکز چاپ کتب نفیسه فارسی بود و همه آقایان مشاهده نموده اند که چقدر کتابهای ذی قیمت در رشته های شعر و تاریخ و تفسیر و رجال و تذکره و طب و نجوم و دیگر علوم در این شهرها بطبع میرسیده. ما خود در مدرسه اسلامی (محمدن کالج) در مدراس مجموعه کاملی مشاهده نمودیم از کتب فارسی که از صد سال قبل در آن شهر بطبع رسیده حتی قدیمترین روزنامه اخباری که در حدود ۱۸۴۴ در آن شهر چاپ میشده بزبان فارسی است و باهتمام اولیاء آن مدرسه این مجموعه نفیس با کمال کفایت نگاهداری شده. ولی در وقت حاضر طبع کتاب فارسی رونق و رواج سابق را ندارد چاپهای سنگی نستعلیق هند که در قرن سیزدهم بهترین و ظریفترین کتب مطبوعه فارسی را تشکیل میداد فعلاً جای خود را بکتب اردو داده است. برای خطاطان و خوشنویسان ایرانی مانند اولیا سمیع و فرزندان وصال اکنون جانشینی دیده نمیشود.

جای هزار افسوس است که در کتابفروشی های بمبئی پیدا کردن کتب چاپی فارسی برای طالبان این گونه آثار از کارهای دشوار میباشد حتی کتب جدید الطبع ایران که در سنوات اخیر در تهران بطبع رسیده و هندیهای فارسی دوست آرزومند دیدار و مشاهده آن هستند بندرت نسخی بدست میآید. بنظر فاطر این بنده برای جلوگیری از این سرفهقرائی که بدبختانه در هندوستان نصیب زبان فارسی شده توحید مساعی و مجاهده مشترک فضلا و دانشمندان هر دو مملکت را لازم دارد و مخصوصاً وزارت فرهنگ و فرهنگستان ایران باید هر چه زودتر بیاری هوا داران زبان فارسی در هندوستان بستانند و فرهنگستان ایران را شایسته است برای حفظ میراث ادبی زبان ملی در مملکت همسایه کوشش و مجاهده نماید و جماعتی از زبده فضلا و محققین و اساتید زبان فارسی را که عاشقان دلدادۀ این زبان شیرین اند بیاری و کومک دعوت کند و طوطیان شکرشکن سواحل بنگاله را از قند پارسی شیرین کام سازد.

در اینجا وظیفه خود میدانم که فهرستی از اسامی بعضی از رجال دانشمندانند که همه از علاقمندان صمیمی ادب فارسی هستند بمرض آقایان محترم برسانم تا اگر مقتضی بدانند ایشان را بعضویت وابسته فرهنگستان ایران دعوت نموده با ایشان همکاری کنند تا شاید بدین وسیله از خطر محو و اضمحلال زبان فارسی جلوگیری شود. چند تن اشخاصیکه شایستگی عضویت وابسته فرهنگستان ایران را دارند :

- ۱ - د کتر محمد اقبال استاد شعبه فارسی دانشگاه پنجاب
- ۲ - سر ضیاء الدین احمد و ایس چانسلر ، ، ، علیگره
- ۳ - پروفور هادی حسن استاد شعبه فارسی ، ، ،
- ۴ - سرتیج بهادر سپرو از رجال محترم هندو مقیم الله آباد
- ۵ - سر رستم مسانی از رجال محترم پارسیان ، بمبئی
- ۶ - د کتر محمد نظام الدین استاد شعبه فارسی دانشگاه عثمانی حیدرآباد
- ۷ - قاضی تلمذ حسین عضو دارالترجمه ، ، ،
- ۸ - د کتر سر جنان چندراکش مدیر بنگاه علوم در بنگلور
- ۹ - شمس العلماء کتر محمد عبدالحق رئیس مدرسه اسلامی در مدرس

همچنین باید بفوریت اعتبار کافی برای ارسال کتاب و مطبوعات و مجلات بنقاط مختلفه هندوستان منظور بفرمایند و لااقل از فرستادن نامه فرهنگستان دریغ نکنند. زبان و قلم بنده عاجز است از وصف علاقه و عشقی که در تمام دانشکده‌های ادبیات و مراکز ادبی نسبت بکتاب جدیدالطبع فارسی در هر موقع ابراز میشد و همچنین در مطبوعات و جراید اعم از انگلیسی و اردو و السنه محلی دلبستگی و شوق خود را بادبیات جدید ایران بیانات گوناگون اظهار مینمودند. بعضی از شعراء هندوستان که آثار ایشان بزبان اردو شهرت بسیار دارد قطعات بسیار بمناسبت ورود هیئت فرهنگی بزبان فارسی سرودند که بعضی از آنها را برای نمونه بعرض آقایان میرساند تا هم از درجه احساسات قلبی فارسی دوستان هند و هم از وضعیت کنونی شعر فارسی که نمایندگان برجسته آن امیر خسرو دهلوی و فیضی دکنی و این اواخر علامه اقبال لاهوری میباشند میزانی بدست بیاید.

۱ - خطاب هند به ایران

بقلم آقای سید محمد هادی مجهلی شهری

یاد وقتی که بایران سر و کارم بوده	از گلستان خوشش ذوق بهارم بوده
مشعل علم من از روغن آن روشن بود	دانه هم پیش من از حاصل آن خرمن بود
نفسم بود معطر ز شمیمش همه وقت	غنچه گل کرد مرا لطف نیمش همه وقت
مهر عرفان و کمالش بسر من می یافت	هر کسی پیش من از فضل سراغش می یافت
دست پرورده لطفش همه عرفانم بود	مصدر کیف و طرب بر اثرش جانم بود
خسروانم همه پابوس کمالش بودند	همه منقاد و هوا خواه مقالش بودند
سعدی و حافظ و رومی همه پیران مغان	بود آباد مرا میکند جان زایشان
گوهرانش که سر دامن من غلطان بود	هر کسی را که نظر خورد بران حیران بود
هر دو بالجمله بیک جان و دو قالب بودیم	در ره علم و عمل بر اثرش افزودیم
ناگهان بر اثر گردش روزان و شبان	رفت آن رابطه مهر و محبت زمینان
از مراعات و مودت نه نشانی مانده	از یکی بهر دگر وهم و گمانی مانده
تهی از باده دوشینه که پیمانہ شده	نغمه بلبل شیراز هم افسانه شده
آی تا این ره مسدود ز سر باز کنیم	در بسته بر رخ خویش دگر باز کنیم

ماضی من که شود بار دگر حال این جا بلبلائش بکشایند دگر بال این جا
 باده باز از رز شیراز مرتب سازم از زمین تا بفلک باز شود پروازم
 مرتفع از سر شوریده خمارم گردد باز با حافظ و سعدی سرو کارم گردد

۲ - نظم پذیرائی

بقلم آقای زبید احمد منشی فاضل و مولوی فاضل در الله آباد
 روز آدینه بتاریخ ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۶۳ مطابق ۱۷ مارس ۱۹۴۴

حیف آن رشته قدیم گست
 گشت ایران ز حال ما غافل
 شکر ایند که از ورود شما
 هند و ایران دگر بهم گشتند
 این و فراق اتم مبارک باد
 چشم داریم از خدای عباد
 این روابط که بین هر دو رود
 هندیان را بفارسی ربطیت
 فارسی خازن تمدن ما ست
 فارسی بس حبیب و مرغوب است
 فارسی را چو روح بشماریم
 ما پرستار فارسی هستیم
 ای زبید نیازمند و زبون
 تا ز مشرق طلوع مهر شود
 جاه و اقبالتان شود افزون
 عمرتان بس ز خضر افزون باد
 بند پاینده دولت ایران

بعد ازین هیچ امید نقش نبست
 همچنین هند ماند ازو جاهل
 گشت تجدید رسم صدق و صفا
 مورد برکت و کرم گشتند
 ارتباط اتم مبارک باد
 کاین تعلق مدام قائم باد
 باعث نفع جانبین شود
 نتوان گفت پاره از بیست
 فارسی نو بهار گلشن ما ست
 فارسی بس عزیز و محبوب است
 روح خود را چگونه بگذاریم
 زمی ذوق این زبان مستیم
 برد عاخم کن سخن اکنون
 تا ز مغرب جمن بشرق رود
 باد اعدای تان نکون و زبون
 روزتان فرخ و همایون باد
 باد محکم حکومت ایران

کامران باد و فد ایرانی شادمان باد و فد ایرانی

۳ - اثر استاد آقای رشید محمود

معلم اردو در « پرزید نسی کالج » مدراس

شهر مدراس تورا کار بسامان آمد ساز کارت فلک و طالع و دوران آمد
 دست خود قطع کن ای طمنه زن محو کمال که بصد ناز و ادا یوسف کنعان آمد
 فارسی مادر اردوست که اردو گوید بتهی قالب من روح ز ایران آمد
 مرحبا آمدنت باعث خشنودی ما بسکه منت کش تو هند و مسلمان آمد
 امیدوارم این عرایض مختصر بنده امروز در پیشگاه محترم دانشمندان فرهنگستان
 محل توجه قرار گیرد گزارش‌های مفصل خود را در وقت دیگر تقدیم خواهم نمود.



هیئت فرهنگی ایران در کتابخانه دانشگاه علیکرة

بیانات آقای رشید یاسمی

استاد دانشگاه تهران و عضو هیئت فرهنگی ایران

هر چند فرهنگستان ایران بهمه شئون علمی و ادبی هندوستان علاقه دارد و هر يك از جنبه های فرهنگ و تمدن آن سرزمین را بنخواهیم شرح دهیم بموقع و شایسته خواهد بود ولیکن بنظر میرسد که اگر این چند دقیقه وقت را منحصرأ بمسئله زبان واصطلاحات علمی آنجا مصروف بدارم نزدیکتر بمقصود خواهد بود .

مردم هندوستان بجمیع یادگارهای باستانی خود علاقه مذهبی و احترام دینی دارند. با اینکه در اخذ عمارت تمدن جدید و اختراعات گوناگون مغرب زمین هیچ قسم اگر اهی ندارند و برخلاف بعض ممالک شرق دروازه های خود را بر روی آثار تمدنی فرهنگستان بسته اند. معذک آنچه را هم که از دیر باز داشته اند از دست نداده و نگاه داشته اند چنانکه در واقع سرزمین هند بمنابۀ موزه عظیمی است که در طی پنج شش هزار سال نمونۀ همه ادوار تاریخی در آنجا باقی مانده است نه بصورت مخزن و موزه را کد و بی اثر بلکه مانند دستور العمل زندگی و روش حیاتی، بعبارت دیگر اگر کسی در احوال این ملت بزرگ چهارصد میلیونی دقت کند از ادنی مراتب مدیریت تا اعلی درجه حضارت را در آن رایج و متداول می بیند این نکته در طرز زندگی و آداب معاشرت و اسلوب لباس و انواع غذا و شیوه عبادات و شالوده معتقدات آنان آشکار است مثلاً در لباس و کفش و کلاه و دستار آنان چنان تنوعی دیده میشود که گوئی از روی عمد هر کسی میخواهد بوسیله پیچی جدید بر دستار یا رنگی تازه بر پای افزار یا رونقی مخصوص برگردن بند و گوشوار از سایر افراد ممتاز شود و ابدأ تقلید نکند. از این رو دانشمندان هند آن کشور را هند صد دستار و صد گفتار لقب داده اند. همین تنوعی که در لباس است در زبان نیز دیده میشود صرف نظر از صدها لهجه گوناگون که در این

اقلیم پهناور رواج دارد چندین زبان مستقل و بزرگ نیز میتوان شمرد که دارای مطبوعات و وسیلهٔ تعلیم و تعلم هستند و میلیونها مردم بآنها تکلم می نمایند از قبیل سانسکریت - پالی - تامیل - کنهیری - پنجابی - سندی - بنگالی - هندوستانی و اردو و غیره که اکثر روزنامه دارند و شعرا و نویسندگان مخصوص دارند و در مدارس تدریس هم میشوند. نمونهٔ محافظت آثار قدیم، نگاهداری لغت سانسکریت است و از اینجائ تفاوت هندوان و سایر اقوام در حفظ یادگارهای نیاکان معلوم میشود زیرا که سانسکریت لغت عتیق هنداست که با فرس قدیم و اوستائی برادریاخواهرشمرده میشوند در صورتی که ما هزاران سال است آن زبانها را ترك یا عوض کرده ایم هندوستان هنوز در نگاهداشت سانسکریت و استعمال آن برای مطالب علمی اصرار میورزد و این زبان را ورزیده و آماده برای ادای دقیقترین مطالب فلسفی و علمی شناخته است. شکی نیست که این اختلاف زبان یکی از عوائق بزرگ در راه یگانگی اقوام هند محسوب میشود و شاید بعضی اشخاص تعجب کنند که چگونه این ملت سعی نکرده است که با ایجاد يك فرهنگستان بزرگی در وضع اصطلاحات و ترویج يك زبان مشترك كوشش بنماید زیرا که در همه هندوستان انجمنی نظیر فرهنگستان ما که حافظ زبان و رافع حوائج علمی باشد وجود ندارد، جواب اینست که اولاً شدت تعلقی که اقوام هندی بزبان قومی خود دارند مانع از ترجیح یکی بر دیگری است. ثانیاً دو عامل بزرگ پیداشده است که تا حدی این احتیاج را رفع میسازد یکی زبان انگلیسی که در همه ایالات و کشورهای هند رواج دارد و زبان علمی محسوب میشود، دیگر زبان اردو که آن نیز در اکثر نقاط هند واسطهٔ تکلم شده و دوش بدوش زبانهای محلی سیر میکند و هر سال قدمی در راه تکمیل و تکامل بجلو بر میدارد و فعلاً يك زبان وسیع علمی شده است چنانکه دانشگاه عثمانیه حیدرآباد آنرا واسطهٔ بیانات علمی و آموزشهای خود قرار داده است پس در حالیکه زبانهای محلی و لهجه های بی شمار هند در قلمرو خودشان بر جای مانده و وسیلهٔ مکالمه هستند این دوزبان هم بدون تعلق بجائی، وسیلهٔ تفهیم و تفهم عموم هندیان بشمار آمده و اسباب سهولت مسافرت و معاشرت شده اند و الا دونفر هندی از شرق و غرب این کشور پهناور معلوم نبود که چگونه بدریافت مطالب

یکدیگر نائل میشوند. علت بقای زبانهای قدیم رنگ مذهبی است که بآن داده شده مثلاً سانسکریت از آنجا که زبان دینی بوده باقی مانده است و اساساً در هندوستان هر چیزی که در پناه دین درآمد (و همه چیز در پناه دین است) از زوال و تغییر و تبدیل مصون خواهد ماند.

اما زبان فارسی در هندوستان - این مبحثی است که در این مختصر نمیتوان حق آنرا اداء نمود اجمالاً عرض میشود که از عهد مهاجرت آریاییها که در هزاره دوم قبل از میلاد بوده تا عهد هخامنشیان که صاحب قسمت شمال غربی هند و سند بوده اند و دوره اسکندر و خلفای او و اشکانیان و ساسانیان گرفته تا عهدی که فتوحات اسلام در زمان بنی امیه راه سند را باز کرد همواره سیل لغات و اصطلاحات فارسی بجاناب هندوستان جریان داشته است. در شهر میسور رونوشتی از یکی از لوایح عهد آسوکا پادشاه معروف هندوستان که در قرن سوم قبل از میلاد میزیسته بنظر رسید که متن آن بیکی از خطوط هندی بود ولی امضاء آن بخط خروشتی بود که از خطوط رایجۀ ممالک ایران و ماخوذ از آرامی بوده است.

نفوذ زبان فارسی بعد از تسلط غزنویان و غوریان و تیموریان خود مبحثی بزرگ است و اگر اجازه فرمایند بعداً در آن باب عرایضی خواهم نمود بطور خلاصه عرض میکنم که این زبان شیرین فارسی چنان در هندوستان تأثیر بخشیده و با همه احوال روحی و مصطلحات محلی آمیخته شده است که بمراتب از عربی در فارسی ولاتین در السنۀ اروپائی قویتر و رایجتر است چنانکه امروز بسی از فضایی هند بزبان فارسی چیز می نویسند و شعر میگویند در صورتیکه در ایران کسی بعربی شعر نمی سراید و کتاب تألیف نمیکند و در ممالک اروپا بلاتین شعر و کتاب تدوین و سروده نمیشود. نکته دیگر که فارسی را از عربی ولاتین ممتاز میسازد محبت و عشق فوق العاده است که که فضلا و اهل فوق هندوستان نسبت بزبان ما ابراز میکنند و احترامی که نسبت بشعرا و معروف ما مولوی و حافظ و سعدی و غیره اظهار میدارند در بعضی احوال قریب بتعصب و پرستش میرسد. فرط علاقه دانایان هندوستان بزبان فارسی از این نکته معلوم میشود که در اکثر بلاد هندوستان دانشمندانی نزد ما آمده و از روی تأسف

میگفتند که «شما زبان فارسی را خراب کرده‌اید» و در این گفتار خود از روی کمال صمیمیت اظهار احساسات تأسف آمیز نسبت بزبان فارسی میکردند مثل اینکه آنها صاحب زبان هستند و ما بیگانه. دلیل آنها این بود که میگفتند زبان صحیح و اصیل فارسی همانست که سعدی و حافظ آنرا ساخته و مهر کرده‌اند و همین زبان در هندوستان آمده و باقی مانده است ما کلمات آن بزرگان را میخوانیم و میفهمیم ولی زبانی که الآن در ایران رایج است برای ما مفهوم نیست و بسیار بسیار از لسان سعدی دور افتاده است پس ما فارسی صحیح حرف میزنیم و شما فارسی فاسد شده و تحول یافته دارید. چرا زبان خودتان را این طور کرده‌اید؟

در پاسخ گفتم که کلام فصحا و نویسندگان بزرگ معاصر همان زبان شیرین قدماست ولی زبان مردم و زبان جراید طبعاً تحول یافته و تابع سیر افکار جدید شده است زبان فارسی در ایران ائت زنده متداول و رافع احتیاجات خلق است بنابراین با تبدیل احوال و ظروف و افکار و خیالات مبدل میشود تا بتوانند آنها را ادا کنند. علت اینکه شما محتاج نشده‌اید که فارسی قدیم را دست بزنید و عوض کنید اینست که زبان اردو را هم داشته‌اید هر تغییری و هر ترمیمی که لازم شده در آن زبان وارد کرده‌اید و فارسی را گذاشته‌اید. این جواب بنا بر تسلیم بقول شما است که میفرمائید زبان سعدی و حافظ را نگاه داشته‌اید در صورتیکه عملاً اینطور نیست و تغییرات بسیار در همان زبان از طرف شعرا و نویسندگان هندوستان وارد شده و فارسی را از روی الگوی هندی برش جدید داده‌اید. اما فارسی متداول در ایران کنونی هر چند برای شما غریب و عجیب باشد در نظر ایرانیان تحول قهری کرده است و البته میان نویسندگان فعلی ایران هم از این لحاظ تفاوت هست بعضی عمداً شیوه جدیدی گرفته‌اند و بعضی تابع تحول قهری زبان شده و طبیعی چیز مینویسند. این نکته را هم باید در نظر گرفت که کشور ایران از حیث موقع جغرافیائی غیر از هندوستان است این کشور معبری است که تمدنهای گوناگون از آن سیر میکنند و لغات مختلف در آن وارد میشود در صورتیکه هندوستان بر کنار افتاده و در دو بیست سال اخیر کاملاً حدود و نفوذش محفوظ مانده و فقط تابع اصطلاحات انگلیسی شده است.

بعضی از فضایی هند فرهنگستان ایران را درست نمیشناختند و آنرا علت عمده تحول زبان فارسی و اخراج کلمات عربی میشمردند این بنده در کنفرانس مطبوعات بمبئی و همچنین در تالار دانشگاه علیگر اهمیت مخصوص فرهنگستان را که برای صیانت زبان فارسی از تطاول اصطلاحات اجنبی تأسیس شده و خدمتی که این دستگاه علمی بزبان فارسی نموده است بیان کردم . چون اشخاص بد خواه چنین وانمود کرده بودند که ایرانیان میخواهند لغت عربی را از سخن خود خارج سازند و مردم هندوستان کمال تأثر را از این حیث داشتند . توضیح دادم که این امر نه ممکن است نه مطلوب . عدم امکان آن از این احاطاست که عربی در رگ و ریشه زبان فارسی چنان آمیخته است که فارسی در زبان اردو یا لاتین در زبانهای فرانسه و انگلیسی و در عالم هیچ قوه‌ای قادر باین تصفیه نخواهد شد .

عدم مطلوبیت از آن رو است که عربی از هزار سال بلکه متجاوز بوسیله اساتید زبان و فصحای ایران در لغت فارسی داخل شده و کتب و اسناد تاریخی و ملی ما همه با این لغت مهر شده است . بیرون کردن عربی اگر هم ممکن بود مثل خارج کردن نمک از طعام و فلفل از کاری (خورش هندی) است که پس از آن چیزی بیمزه بجای خواهد ماند . کسی بدست خود ثروت خود را تباه نمیکند . زبان ماسرمایه ماست و پشتوانه این ثروت لغاتی است که فصحای ما بکار برده و سکه ایست که بر آن زده اند خواه ریشه آن عربی باشد خواه ترکی و خواه فارسی .

بنا بر این ابدأ ایران در این صدد نیست . علت اشتباه شما اینست که فرهنگستان ایران در موقع اخذ اصطلاحات علمی سعی کرده است که از ریشه فارسی تا ممکن باشد لغت بسازد و اگر هم بعضی لغات عربی تبدیل بفارسی شده است هزاران دلیل داشته که چون فنی و ذوقی است مجال بحث آن را نداریم . این عرایض موجب رفع سوء تفاهم گردید و عموماً بعظمت و وظیفه و مأموریت فرهنگستان ایران پی بردند . در غالب دانشگاهها بحکم طبیعت محتاج وضع لغات جدید برای بیان علوم جدید شده اند ولی در دانشگاه حیدر آباد این کار صورت وسیع تری بخود گرفته است زیرا که تدریس در سایر دانشگاهها بانگلیسی است و در این دانشگاه بزبان اردو است پس باید اصطلاحات

نودرارد و وارد کنند و همین عمل موجب شده که هزاران لغت ساخته و در کتب اردوی علمی بکار برده اند. تصور میکنم ارتباط فرهنگستان ما با مجامع وضع لغت حیدرآباد برای طرفین سودمند باشد. مثلاً شنیدم که برای هیدروالکترونیک کلمه برق آبی را ساخته اند و حتی الکترونیکاسیون را «برقآیدن» کرده اند از این نمونه معلوم میشود که شیوه کار بر چه منوال است.

چون امروز مجال بیش از این نیست تصدیق را کم میکنم. در خاتمه معروض میدارم که این هیئت چند نفر از فضلاء هندوستان را در نظر گرفته اند که برای عضویت وابسته فرهنگستان پیشنهاد کنند و اکثر آنها از علما هستند و در دانشگاه لندن و غیره هم مقام علمی آنها محرز است. دانشمند محترم آقای حجازی عضو فرهنگستان ایران که قبل از مسافرت این هیئت در هندوستان بودند از دهلی سفری به حیدرآباد دکن کرده و در ضمن ملاقات رجال و فضلاء آن مملکت و در طی خطابه‌هایی که ایراد نمودند چنانکه باید بمعرفی فرهنگستان ایران پرداخته و توجه علمای آن سامان را بخدمات این بنگاه علمی جلب کرده اند. چنانکه مبلغی از طرف دولت دکن توسط ایشان فرستاده شده که بانظر فرهنگستان کتب سودمند خریدار سال شود همچنین در انجمن ادبی موسوم «به بزم» اقبال عضویت یافته و نظر با اهمیت فوق العاده‌ای که اقبال در میان مسلمانان هندوستان دارد و همچنین بمناسبت مقام عالی آن شاعر حکیم در ادبیات فارسی در نظر گرفته شده است که یک مجسمه تهیه و بهندوستان فرستاده شود و نیز در ساختمان مقبره اقبال مساعدت لازم از جانب دولت شاهنشاهی بعمل بیاید یا یک قطعه قالی ممتاز برای زینت مزار آن مرحوم تهیه و ارسال گردد.

بطور خلاصه عرض میکنم که هر تقدیر و تعظیمی نسبت بمرحوم اقبال بشود در قلوب یکصد ملیون مسلمان هندوستان تأثیر عظیم خواهد داشت و حقاً آن مرد بزرگ سزاوار این تکریم و تمجید هست و با اجازه فرهنگستان در جلسه خاصی شرح احوال و تفسیر اشعار او را بعرض خواهم رسانید.

وابستگان فرهنگستان

بمناسبت گزارش هیئت فرهنگی اعزامی به هندوستان و پیشنهادی که جناب آقای حکمت بفرهنگستان ایران تقدیم نموده بودند بموجب مقررات، از طرف سه نفر آقایان پیوستگان (فروزانفر، یاسمی، گل کلاب) پیشنهادی بفرهنگستان تقدیم و بموجب آئین نامه کمیسیونی مرکب از آقایان: بهار، دکتر غنی، حکمت، سیاسی، سعید نفیسی، تشکیل شد و سوابق معلومات و مراتب خدمات و شایستگی نه نفر از آقایان دانشمندان هندی که در عالم علم خدماتی انجام داده اند و بزبان و ادبیات فارسی علاقه دارند مورد تصدیق قرار گرفت و در سیصدمین جلسه مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۲۳ با رأی مخفی عضویت وابسته آقایان تصویب گردید.

اینک برای شناسائی کامل مراتب و سوابق علمی آن آقایان بطور خلاصه معرفی نامه ایشان نگاشته میشود:

۱ - **دکتر محمد اقبال**، استاد تاریخ قدیم ایران در دانشگاه پنجاب است. از دانشگاه پنجاب باخذ درجه M.A. و از دانشگاه کمبریج بمقام دکتری فلسفه Ph.D. نایل شده، در فارسی و عربی صاحب اطلاعات وسیعه است. کتاب *راحة الصدور* راوندی و *تاریخ الدولة السلجوقیه و تمه صوان الحکمه* را تصحیح و تحشیه و طبع نموده است. دو سال قبل تاریخ تمدن ایران در عهد ساسانیان تألیف استاد کریستن سن دانمارکی را بزبان اردو ترجمه و طبع کرده و حواشی گرانبها بر آن افزوده است. دکتر اقبال شخصاً مردی عمیق و متین است و بزبان فارسی علاقه بسیار دارد. در اواخر سال ۱۳۱۳ بتهران آمده است. در باب ادبیات فارسی تألیفات دیگر بزبان انگلیسی انتشار داده است.

۲ - **دکتر سر ضیاء الدین احمد**، رئیس دانشگاه اسلامی علیگر دارای نشان افتخار از امپراطوری هند و صاحب درجه M.A. از دانشگاه کمبریج (کالج نرینیته) و مقام دکتری در فلسفه از دانشگاه کوتین گن (آلمان) و دکتری علوم از دانشگاه الله آباد میباشد یکی از معروفترین علمای ریاضی هندوستان و از علمای مشهور آموزش و پرورش است. در پاریس و بولونی و الازهر مصر تحصیلات نموده است. فعلاً عضو شورای دانشگاه کلکته نیز میباشد کتابی که فعلاً از ایشان در دست است راجع است بطرز

های مختلف آموزش و پرورش در مالک هندوستان و انگلستان و فرانسه و آلمان که آخرین طبع آن در ۱۹۲۹ در لندن صورت یافته است .

۳. پرفسور هادی حسن استاد ادبیات فارسی در دانشگاه اسلامی علیگر است. از دانشگاه کمبریج باخذ درجه M.A و درجه M.Sc. و مقام دکتری فلسفه. Ph.D نایل آمده است از تألیفات او یکی کتابی است بانگلیسی بنام «مطالعات در ادبیات فارسی» و دیگر «کشتی رانی دولت شاهنشاهی ایران از قدیمترین ازمینه تا کنون» که بسیار مورد توجه دانشمندان اروپائی گردیده است. تحقیقات او درباره شعرای ایران از قبیل رضی الدین نیشابوری و فلکی شیروانی و قطران تبریزی معروف است و دیوان آنرا بطبع رسانیده. نطق و حافظه او و مقدار اشعار و امثال فارسی که از بردارد فوق العاده است. تا کنون دوبار بایران مافرت و مطالعات محلی کرده است. قسمتی از افسانه های تاریخی هندوستان را تحت عنوان سرگذشت شاکونتالا از سانسکریت بانگلیسی ترجمه و بنظم آزاد در آورده است که در نظر اهل اطلاع از دوزبان دارای مقام از جمند است.

۴. سر تییج بهادر سپرو - دارای درجه M.A از دانشگاه بنارس و حیدرآباد، و دکتری حقوق از آکسفورد دارای نشان ستاره هند و عضو عالیترین دادگاه لندن، و عضو مجلس مقننه امپراطوری انگلستان، و عضو سنای دانشگاه الله آباد و دانشگاه بنارس میباشد. در علوم اجتماعی و حقوقی و سیاسی تألیفات متعدد دارد و از طرفداران زبان فارسی و از مشوقین ادبیات ایران بشمار میآید.

۵. سر رستم سانی - از پارسیان محترم و دانشمند بمبئی و نایب رئیس انجمن ایران لیک است. در سال ۱۹۴۲ ریاست دانشگاه بمبئی را داشته است. دارای درجه M.A و صاحب تألیفات متنوع و سودمند است که بعضی از آنها ذیلاً ذکر میشود.

۱ - ترجمه منطق الطیر عطار بانگلیسی. ۲ - مذهب حیات نیک یا تحقیق در باب دین زردشتی. ۳ - تحقیق در باب مذهب آب پرستی. ۴ - ترجمه حال شعرای دربارهای ایران و هند با مقدمه مرحوم فروغی رئیس فرهنگستان ایران. ۵ - کتاب راجع بحفاظت اطفال. ۶ - مقدار زیادی کتب و رسالات بزبان انگلیسی و کجراتی دارند که مربوط بمعارف و بهداشت است. چندین رمان هم بزبان کجراتی تألیف و طبع کرده است.

سررستم‌سانی مدیریت دوروزنامه معروف قیصر هندو ایندین اسپکتاتور را داشته و نسبت بایران علاقه و محبت شدید دارد چنانکه اخیراً در حادثه زلزله کرکان برای جمع آوری اعانه در بمبئی مقدم شده و مبلغ سی هزار روپیه تهیه و بتهران ارسال داشته و چندین بار بایران آمده و مطالعاتی برای تأسیس بنگاههای صنعتی نموده است.

٦. آقای قاضی تلمذ حسین عضو دارالترجمه حیدرآباد دکن - یکی از علماء و دانشمندان معروف است که دارای مطالعات وسیع در ادبیات عربی و فارسی میباشد. یکی از کتب معروف او مرآة المثنوی است که خود شاهکاری محسوب میشود. کلیه مثنوی را بترتیب مواد و مطالب دسته بندی کرده و مجدداً بطبع رسانیده است و این خدمت او برای اشخاصی که طالب استفاده از معارف مثنوی باشند نظیر ندارد.

٧. سرجنان درالگهش - دکتر در علوم از دانشگاه لندن و دانشگاه کلکته و رئیس انجمن شیمیائی هندوستان میباشد در ١٩٣٩ ریاست کنکرة علوم را داشته و فعلاً رئیس بنگاه علمی بنکالور (ایالت میسور) است که مخصوص تحقیقات علمی عالی میباشد. در فیزیک و شیمی صاحب تألیفات معتبر است و علاقه فوق‌العاده بایران و زبان و ادبیات فارسی ابراز میدارد.

٨. دکتر نظام‌الدین استاد دانشگاه عثمانیه حیدرآباد - دارای دیپلم دکتر از دانشگاه کمبریج است. در جشن فردوسی نماینده دولت هندوستان بوده و بمشهد و تهران نیز آمده. از جمله خدمات عمده که بادیات فارسی کرده است جمع آوری مآخذ جوامع‌الحکایات عوفی است که سالها در باره آن قبول زحمت کرده است. برای ترویج زبان فارسی هم تألیفاتی در هندوستان منتشر ساخته و چندین خطابه سودمند در باب فرهنگستان ایران ایراد نموده و کمک بزرگی بمعرفی ایران در بلاد هندوستان کرده است.

٩. افضل العلماء دکتر محمد عبدالحق - دارای درجه M.A و مقام کتری در فلسفه PH.D و رئیس دانشکده محمدی مدرس هندوستان است. این دانشمند در ادبیات عربی و فارسی صاحب تحقیقات سودمند و معتبر است دیوان ابن سناء‌الملک را با تصحیح و تحشیه بطبع رسانیده و یک مجموعه نفیس از کتب خطی و چاپی قدیم فارسی فراهم آورده و نسبت به پیشرفت زبان فارسی دارای علاقه بسیار است.

فرهنگستان نامه

جیب نیمائی سردبیر

رشید یاسمی مدیر

سال دوم - شماره دوم

۱۳۲۳

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>نویسنده</u>	<u>عنوان</u>
۱	مرحوم حسن اسفندیاری	سخن رانی در فرهنگستان
۶	جناب آقای دکتر قاسم غنی	ترجمه احوال پرفسور بیکلسن
۱۳	آقای علی اکبر دهخدا	پژوهشنامه استاد محترم
۱۷	د د د	فرهنگ زبان فارسی
۳۷	ترجمه جناب سر تیپ مقتدر	بلبل و گل
۴۴	آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه	پساوندهای انصاف و مالکیت
۴۹	بیانات جناب آقای دکتر متین دفتری - خطابه جناب آقای حکمت	مجلس سوکواری (خطابه جناب آقای سمیعی -

نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود بهای هر شماره ۱۰ ریال است
 محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان - کتابفروشی های ابن سینا - دانش - آذر (خیابان سعدی)

صحیح

نیست که

باش

غلط

۱۳ سطر ۵ نیست

۱۴ سطر ۲۶ باش

فرهنگستان نامه

سال دوم

بهمن ماه ۱۳۲۳

شماره دوم

سخنرانی جناب آقای حسن اسفندیاری در فرهنگستان

این بنده خوب میدانم که سخنوری حق اشخاصی است که دارای معلومات عالیہ و فضائل کامله و اطلاع بمسائل مقتضیه بوده بعلاوه صاحب حافظه قوی و بیان شیرین و مؤثر باشند. بنده چون دست خود را از این مزایا خالی و چننه خویش را تهی میدانم همیشه از زحمت دادن با آقایان محترم احتراز داشته و با اینکه امر و اشاره آقای رئیس محترم فرهنگستان را بر خود مطاع میدانم میخواستم از خدمتشان تقاضا نمایم بنده را از این موضوع معاف فرمایند ولی مذاکرات سابق و لاحق فرهنگستان و بالخصوص اظهاراتی که اخیراً راجع بوظایف این مؤسسه بمیان آمد بنده را بواسطه علاقه که بهم آقاها و اعضای محترم فرهنگستان و وقت ذیقیمتشان دارم و حیف میدانم که تضییع اوقاتشان بشود بصدا آورد این است بابتی اسبابی نه برای سخنوری بلکه خواستم فقط چند کلمه محض تذکر آقاها گرامی خودم عرض نموده حق خود را در تذکر خاطر عزیزشان ادا کرد باشم.

همه آقاها مستحضرند و اشخاصی که از اول تأسیس فرهنگستان بعضویت آن معین شده اند خوب میدانند که مقصود از تأسیس این اساس چه بوده اگر زائد

نباشد برای یاد آوری قدری را که در نظر دارم عرض میکنم. از چندی باین طرف بعضی باین فکر وارد شده بودند که کلمات خارجی در زبان فارسی بخصوص لغات و عبارات عربی بطور اغلیبیت جای کلمات خود زبان را گرفته است و باید کوشش کرد که لغات فارسی باز جای خود را در زبان بدست بیاورد این فکر که در مقام سلطنت بی سابقه نبود اشخاص هم عقیده موقع را مناسب دیده در تقویت این قصد اهتمام میکردند اعلیحضرت هم قصد خود را پنهان نمیکردند یعنی منظورشان این بود که زبان فارسی حتی المقدور از لغات خارجی منقح باشد و تا بتوان عبارات فارسی را بی مداخله لغات خارجی بیان نمود و مسلم بود این نظر پادشاه اطرافیان را تشویق میکرد باینکه آنرا ترویج و بموقع عمل بگذارند و بلکه مقداری هم بمبالغه پردازند بهمین جهت بدخواه خود لغاتی بسازند بطوری که این عمل بجریان افتاده بکار خطرناکی مبادرت شد ولی از حسن اتفاق طولی نکشید خود پادشاه و اشخاصی که علاقه بزبان فارسی داشتند متذکر و اادار شدند این اقدام را تحت اصولی در آورند که از هر ج و مرج جلو گیری شود. بنا بر این انجمنی از اشخاص مستحضر در نظر گرفته شد تا کار انتخاب لغات و خارج کردن لغات خارجی و طرز بیان و کتابت را دستوری تدارک نمایند. در اینجا انصافاً باید اعتراف کنم که شخص پادشاه عقیده شان با فراط دیگران نبود زیرا خود بنده که با ایشان عیب کار را امضا کرده میکردم موافق بودند و ملاحظه میفرمائید از الفاظ اعلیحضرت و علیا حضرت و ولیعهد و وزیر و غیره با وجود پیشنهادهایی که تقدیم نموده بودند تغییر آنها را اجازه ندادند. باری باید تصدیق کرد این انجمن که بعد با اسم فرهنگستان نامیده شد با اینکه مقداری مجبور بود راجع بلغات نظر مقامات عالیه را رعایت کند خدمتی از جلو گیری این مفسده بعمل آورد که بایستی از مقاومت آقایان اعضای محترم آن همیشه قدردانی کرد بلی بسیاری از لغتهای موضوعه دیگران بفرهنگستان نسبت داده شد و بعضی لغات غیر مانوس که محل نظر بود در ضمن لغتهای فرهنگستان طبع و نشر گردید. ولی همینکه قدری حرارت مسببین فرو نشست و عیب کار روشن شد فرهنگستان در صدد اصلاح لغات موضوعه برآمده در آنها تجدید نظر کرد و مقداری هم این کار

پیشرفت ولی ناقص ماند. در ابتدا فرهنگستان خود را مکلف میدانست در جمع آوری لغات و تدارك فرهنگ جامعی اقدام مؤثر نماید و در اصلاح عبارات که رو به فساد می‌رود بطوریکه وظیفه این مؤسسه است قدم پیش گذارد چنانکه مردمان ذی نفع این انتظار را کاملاً داشته و دارند ولی متأسفانه هیچیک بانجام نرسید و این خدمت مهم که همه آرزومند هستند بی نتیجه ماند اما مثل اینکه همیشه فرهنگستان در جستجوی اقدامی است که خدمت مهمی با اساس علم و ادب در زبان شیرین فارسی بنماید هر چندی یکبار در اینکه چه باید کرد و چه برنامه باید تهیه نمود مذاکره می‌شود و مکرر وقت جلسات صرف شده انجام نیتی که در نظر آقایان است معوق میماند و گویا بواسطه یأس و بی تکلیفی در این موضوع بعضی از آقایان اعضاء که وجودشان نافع بود ترك حضور جلسات را ترجیح دادند.

بدیهی است هر کس علاقه بحیثیت این مؤسسه و مقام نبیل اعضای آن دارد متأسف میشود که هیئتی مانند اعضای محترم فرهنگستان که از منتخبین فضایی عصر و جز يك استثناء که در خود می بینم همه دارای معلومات عالی و اطلاعات کافی استاد بیان و بنان هستند و غالب آنها عمر خود را در ترویج علم و ادب صرف کرده اند و از روی استحقاق مقام معلمی و استادی را حائزند با این نیت مقدس که دارند هر هفته جمع شده و متفرق شوند بدون اینکه بطرف مقصود پیشرفتی بشود و حال آنکه در مقابل دیده میشود جریبان زبان بحال خود باقی احتیاج مردم بلغات رفع نشده کتابهای درسی موجب زحمت دانش آموزان و گمراهی دانشجویان بوده لغات طبع شده مورد اعتراض، و اهل صنعت و معارف با سیل کلمات خارجی در استعمال اصطلاحات علمی سرگردان، عبارات ناروا از بعضی قلمها جاری، و هنوز بدبختانه يك لغت بی عیب جامع وافی از زبان فارسی در دست کسی نیست و با همه عیب جوئی که میشود دستور مفید و هدایت نفعی برای طرز نویسنده کی نموده نشده است در صورتی که حقیقه همه انتظار و آرزو دارند کاری از فرهنگستان ظهور نماید که موجب انتفاع عمومی باشد. چون بنده احساس میکنم همه آقایان در این مقصد و منظور هم عقیده هستند عرض

میکنم بزرگترین تکالیفی که حیثیت و اعتبار و افتخار ایران و ایرانی را دربردارد باین فرهنگستان مرجوع است و اعضاء آن این بار بزرگ را برعهده دارند. امسال قریب ده سال است فرهنگستان تأسیس شده وقتی ملاحظه میشود چندان کار مفید و مؤثری برطبق اساسنامه بعمل نیامده و اگر گاهی اقدامی شده بانجام نرسیده. همه میدانند که شأن و حیثیت هر قومی بسته بزبان آن قوم است و وقتی درمیدان معارف و صنایع دنیا نتواند خود آرائی کند و وفای بمراد باشد از درجه اهمیت ساقط میشود. ایران بزرگترین سرمایه که دارد و در دنیا بدان معروف است آثار قلمی زبان است اگر این آثار از خطرات نقصان حفظ نشود و در تکمیل آن کوششی بسزا بعمل نیاید گناه بزرگی شده است، بنده تصور میکنم با وجود اساسنامه روشنی که برای فرهنگستان تنظیم شده و رسمیت دارد دیگر نباید در صدد تدارک برنامه جدیدی بود اگر همان ماده دو اساسنامه رعایت شود تکلیف کار روشن خواهد بود. این است که باز از باب تذکر عرض میکنم فرهنگستان باید اولاً کتابهای درسی مدارس را توجه نموده نقص و اشکال و اعتراض را از آنها مرتفع نماید که کتابهای درسی منقح بدست استاد و شاگرد داده شود. ثانیاً برطبق اساسنامه باید بطور جدی در فکر تدوین يك لغت جامع کافی بوده و نقص لغات را تکمیل ورد و قبول و صحیح و سقیم را روشن نمود دلایل و شواهدی اگر لازم باشد درج کرد که بتوان گفت زبان فارسی هم مثل سایر زبانهای زنده دنیا دارای لغت و قاموس است. ثالثاً در طرز نوشتن و تسهیل طرز آموزش آنچه مقتضی است دستورات مفیده صادر نمود و بترویج بهترین نسخ ادبی اهتمام شایسته کرد و مراقب بود که اساسنامه رسمی فرهنگستان بانجام رسیده تردیدی قائم مقام آن نشود البته برای کمک باین فرهنگستان مراجعه به لغت‌های طبع شده فرهنگستان و اصلاح ورد و قبول آن از لوازم است و برای تکمیل کتاب لغت جمع آوری لغت‌های منتشر در نواحی مختلفه کشور واجب است تا کار ولو مدتی تقاضا نماید بطور کامل و وفای بانجام برسد برای کمک بادبیات زبان و طرز نوشتن صحیح و جلو گیری از عبارات ناروا یکی از چیزهای لازم مجله فرهنگستان است که بایستی طوری ترتیب داد که لااقل ماهی يك نسخه طبع و نشر شده این عمل دوام داشته باشد با

داشتن رجال نامی فضل و ادب در فرهنگستان عجب است اگر ماهی یکبار نتواند مجله بیرون بدهد. این مجله لازم نیست سرایا از مقالات اعضای خود فرهنگستان تنظیم شود بلکه منافی نیست که از مقالات دیگران که سودمند بمقصود باشد ضمناً در آن درج نمایند مثلاً گفته میشود که آقایان هر يك روزی در موضوعی سخنرانی نمایند این سخنرانیها وقتی متعدی بخارج نباشد چه نتیجه از استفاده چند نفر اعضای حاضر خواهد داشت. مردم باید از مقالاتی که فرهنگستان مینویسد یا میگوید مستحضر و مستفیض شوند برای اینکه تصور قسوری بفرهنگستان نرود عرض میشود که مسلم است تدوین لغت جامع و طبع مجله و تدارك دستورات لازمه مقتضی مصارفی است که بدون کمک مادی بمقصود نمیشود رسید البته سزاوار است که وزارت فرهنگ در بودجه فرهنگستان توجه و اقدامی کرده و دولت و مجلس هم مساعدت کافی بفرمایند که این خدمت بزرگ قرین انجام شود.

امید است آقایان محترم عرابضی را که صمیمانه برای حفظ حیثیت فرهنگستان و اعضای محترم آن تقدیم می نمایم مورد توجه قرار داده و با اجرای اساسنامه رسمی فرهنگستان که محل انتظار عموم است زودتر مبادرت فرمایند.

بقلم جناب آقای دکتر قاسم غنی

پروفسور رنالد الین نیکلسن

یکی از مستشرقین دانشمند و بنام معاصر پروفسور رنالد الین نیکلسن مستشرق معروف انگلیسی است که مخصوصاً در تحقیقات تصوف اسلامی اطلاعات وسیع و تخصص بسزائی دارد و در این موضوع صاحب تألیفات عدیده است .

رنالد الین نیکلسن در ۱۹ اوت ۱۸۶۸ میلادی مطابق ۲۹ ربیع الثانی ۱۲۸۵ قمری متولد شده و از آغاز جوانی بتحصیل دو زبان بزرگ شرقی عربی و فارسی و فرا گرفتن علوم و آداب اسلامی پرداخته و تا بحال منظمآ و بدون انقطاع با نهایت دقت و شور و شوق و همت بطبع و ترجمه آثار عربی و ایرانی و بحث و تحقیق در آنها و تألیفات عدیده در مباحث اسلامی و تعلیم و تدریس آنها اشتغال داشته است .

پدر و جدّ این مستشرق دانشمند نیز از فضلاء معروف عصر خویش بوده اند . رنالد الین نیکلسن نخست در دانشگاه ابردین در اسکاتلند که پدرش در آنجا معلم تاریخ طبیعی بود سپس در دانشگاه کمبریج تحصیلات ادبی منظم و عمیقی کرد و ادب یونانی و لاتینی را بخوبی فرا گرفت و در این موضوع است که در کمبریج بامتیاز علمی نایل گردیده از منتسبین (کالج تری نیته) محسوب شد .

در همان اوان تحصیل بمطالعه و تحقیق در آثار و تمدن اسلامی پرداخت زیرا بواسطه آنکه جدش از مستشرقین عربی دان و از مورخین دول اسلامی غرب یعنی اندلس بشمار میرفت از ایام کودکی در مصاحبت جد خویش اندکی بلفت عربی آشنا شد و بان علاقه داشت .

نیکلسن در کمبریج نزد جمعی از مستشرقین عصر خود بآداب و آثار و معارف اسلامی آشنا شد و در سال ۱۸۹۲ میلادی باخذ گواهی نامه (دیپلم) در السنه هندی نایل گشت و سال بعد بعضویت هیئت مدیره تری نیته برگزیده شد و برای موضوع « رساله اجتهادیه » (تز) خود دیوان شمس تبریزی مولانا جلال الدین رومی را

انتخاب کرد و بعدها در سال ۱۸۹۸ همان رساله را که عبارت از منتخبی از غزلیات دیوان شمس تبریزی بود بانگلیسی ترجمه نموده متن و ترجمه آنرا با بعضی ایضاحات و حواشی بطبع رسانید .

از خوشبختی های پروفور نیکلسن تلمذ او نزد مرحوم پروفور ادوارد برون مستشرق معروف و دانشمند است که با کمال شور و شوق و حرارت عمری را در ادبیات عربی و فارسی گذراند و خدمات گرانبھائی بادب ایران و احیای کتب اسلامی کرد . آقای نیکلسن در سال ۱۸۹۱ از نعمت آشنائی با پروفور برون و تلمذ نزد او برخوردار شد و این در موقعی بود که مرحوم پروفور برون تازه از سفر یکساله بایران مراجعت کرده بود و از این تاریخ تا پایان عمر پروفور برون در سال ۱۹۲۶ یعنی مدت سی و پنج سال دوست و مصاحب و همکار او محسوب بود .

آقای نیکلسن نه فقط از اطلاعات وسیع ادبی مرحوم برون بهره مند شد بلکه از شور و شوق و همت و فعالیت و حقیقت جوئی و فضائل روحانی و معنوی او نیز بهره فراوان برد . خود نیکلسن در جائی نوشته است که : « اولین دفعه ئی که ادوارد برون را دیدم در ۱۸۹۱ بود و هیچوقت فراموش نخواهم کرد که قیافه جذاب و شخصیت قوی و فضائل معنوی او تا چه پایه در من مؤثر واقع شد . ادوارد برون انسان ممتازی بود و بصفات مردمی آراسته بود و اینکه در تعداد بزرگترین مستشرقین بشمار است بآن جهت است که کم کسی مانند او تمام عمر خود را وقف مطالعه زندگی و فکر و ادب شرق کرده است . »

پروفور رفالدالین نیکلس همینکه بزبان عربی و فارسی و آداب و آثار این دو زبان بزرگ احاطه یافت علاقه مخصوصی بتصوف و عرفان و آثار و آراء عرفا و متصوفه پیدا کرد و از آغاز جوانی بحث و تحقیق در آثار متصوفه را مورد علاقه مخصوص قرار داد و چنانکه اشاره شد در ۱۸۹۸ یعنی در سن سی سالگی منتخبی از اشعار دیوان شمس تبریزی را بانگلیسی ترجمه نموده متن و ترجمه آنرا بطبع رسانید و در باره این ترجمه است که پروفور ادوارد برون نوشته است که : « کمتر ترجمه شعر شرقی بنظم انگلیسی بخوبی وصحت اشعار نیکلسن دیده ام . »

نیکلسن بعد از طی مراحل تحصیلی و بعضی مطالعات تخصصی در ستراسبورگ ولیدن در سال ۱۹۰۱ میلادی در دانشگاه لندن بسمت استاد زبان فارسی برگزیده شد اما سال بعد بکمبریج مراجعت کرد و اندکی بعد یعنی در سال ۱۹۰۳ میلادی که مرحوم ادوارد برون بسمت استادی زبان عربی در دانشگاه کمبریج برگزیده شد استادی زبان فارسی هم در دانشگاه مذکور به نیکلسن محول گشت و این همکاری و همنشینی با برون برای تحقیقات و مطالعات مخصوصاً در رشته تصوف و عرفان که مورد علاقه شدید برون هم بود بسیار مفید واقع شد.

مرحوم ادوارد برون خود از شیفتگان مبحث تصوف و عرفان بود و نه فقط علماً با مواضع عرفانی و مسائل متصوفه آشنائی داشت بلکه با بعضی از بزرگان صوفیه عصر خویش و صاحب‌دانی امثال مرحوم حاج پیرزاده نشست و برخاست زیاد نموده بود و او است که اهمیت و زیبایی تصوف و عرفان اسلامی را به نیکلسن نشان داد و او را بتأثیر عمیق تصوف در ادب عرب و ایران متوجه ساخت.

آقای نیکلسن بعدها در این موضوع مهم از متخصصین عالمقام شد و بکارهای مفید و بزرگ توفیق یافت که یکی از آن کارها طبع و ترجمه کامل مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی است که از شاهکارهای علمی محسوب است و شاید قریب بیست سال عمر او صرف این کار مهم شده باشد.

از تصادفات شایان توجه یا از دلایل حسن انتخاب و سلامت ذوق و خوبی قریحه پروفیسور نیکلسن است که نخستین اثری که از او بطبع رسید منتخباتی است از دیوان «شمس تبریزی» مولانا جلال‌الدین رومی با ترجمه انگلیسی و آخرین اثر مهم او طبع و ترجمه مثنوی مولانا رومی است.

در فاصله بین این دو کار بزرگ مرتباً و منظمآ آثار دیگری در ادبیات عرب و ایران و مباحث و مواضع اسلامی از او بظهور رسیده ولی چیزی که بیشتر از همه جالب توجه او بوده تصوف و عرفان بوده است و می‌گفته که: «شعرای بزرگ ایران» باستثنای معدودی، فکر و فلسفه خود را از صوفیه اخذ کرده اند» و بعقیده او هر محصل زبان و ادبیات فارسی باید بخوبی بتاریخ صوفیه و عقائد و آراء آنها آشنا شود.

نیکلسن از ۱۹۰۳ تا ۱۹۲۶ در کمبریج بتعلیم زبان و ادبیات فارسی اشتغال داشت و در این مدت بیست و سه سال جماعتی را تربیت نمود و چون در سال ۱۹۲۶ ادوارد برون وفات یافت پروفسور نیکلسن جانشین او گردیده استادی زبان عربی را در کمبریج بعهدہ گرفت و تا سال ۱۹۳۳ باین سمت بر قرار بود و در این سال بحکم آنکه اساتید در شصت و پنج سالگی باید متقاعد شوند از کار تعلیم کناره جسته جای خود را بیکى از شاگردان فاضل خود « استوری » سپرد. ولى با سمت « پرفور افتخاری کمبریج » با کمال شور و حرارت و عشق و علاقه و دقت و کنجکاری که از خواص اهل علم و معرفت است در ارشاد و راهنمایی متعلمین بآداب و علوم شرقی و افاضه بآنان اهتمام داشته و دارد و پیوسته سرگرم تألیف و ترجمه و تصنیف بوده و هست.

پروفسور نیکلسن علاوه بر طبع و نشر مقالات مفیده و تحقیقات سودمند در مجلات مستشرقین و دائرة المعارف اسلامی و مقدمه و تقریظ بر کتب شرقی چندین کتاب مهم شرقی را از عربی و فارسی با مقدمه و حواشی و فهارس و تزییلات و ایضاحات مفیده بطبع رسانیده و دنیای علم و ادب را سپاسگزار همت بلند و دانائی وافر خویش ساخته است.

کار عملی و ادبی نیکلسن هم از حیث کمیت زیاد است و هم از حیث کیفیت کار شایان تحسینی است باین معنی که نیکلسن اضافه بر آنکه یکی از پرکارترین و زحمت کثرترین علمای معاصر است دارای ذوقی لطیف و قریحه و سلیقه پسندیده بوده است. کارهای علمی و ادبی آقای نیکلسن را بچند طبقه میتوان قسمت کرد: قسمتی عبارت از چند مجلد تألیف است بانگلیسی درمباحث مختلفه از قبیل « تاریخ ادبیات عرب » و « عرفای اسلام » و « مطالعات در تصوف اسلامی » و امثال آنها. قسمت دیگر عبارت است از ترجمه بعضی از کتب مهمه عربی و فارسی بانگلیسی از قبیل ترجمه « کشف المحجوب » هجویری غزنوی، و ترجمه کامل مثنوی مولانا جلال الدین رومی، و ترجمه منتخباتی از دیوان شمس تبریزی، و ترجمه دیوان محبیبی الدین ابن العربی موسوم به « ترجمان الاشراف ».

- قسمت دیگر از کارهای علمی او طبع و احیای بعضی از کتب مهمه عربی و فارسی است با مقدمه و حواشی و فهرس مفیده از قبیل طبع متن فارسی مثنوی مولانا رومی و طبع تذکرة الاولیای عطار و « کتاب اللع فی التصوف » ابونصر سراج طوسی .
- ذیلاً فهرستی از کتب و آثار او را تا آنجا که اطلاع حاصل کرده ایم ذکر میکنیم:
- ۱ - « منتخبات از دیوان « شمس تبریزی » مولانا جلال الدین رومی که متن و ترجمه آن بانگلیسی با مقدمه و حواشی و تعلیقات در ۱۸۹۸ میلادی در کمبریج بطبع رسیده است . (چاپ تازه آن چاپ بمبئی است در ۱۹۳۷) .
 - ۲ - شرح و ترجمه قسمتی از رساله الغفران ابی العلاء در روزنامه انجمن آسیائی همایونی انگلیسی در سال ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲ میلادی .
 - ۳ - « تذکرة الاولیاء » عطار در دو جلد که جلد اول آن در سنه ۱۹۰۵ و جلد دوم در سنه ۱۹۰۷ در لیدن با اضمام فهرس سه گانه و فرهنگ لغات نادره که در آن کتاب مستعمل است با اضافه مقدمه فارسی بقلم استاد علامه آقای محمد قزوینی در ترجمه احوال عطار بطبع رسیده است . (چاپ دیگر آن در طهران در ۱۳۲۱ هجری شمسی) .
 - ۴ - تاریخ خزر جی یعنی تاریخ ملوک رسولی یمن با مقدمه V. Redhouse که به اهتمام مرحوم ادوارد برون و نیکلسن و A. Rogers در دو جلد متن و ترجمه انگلیسی از ۱۹۰۶ بیعد بطبع رسیده است .
 - ۵ - ترجمه احوال عمر بن الفارض و ابن العربی در روزنامه انجمن همایونی انگلیسی در سال ۱۹۰۶ میلادی .
 - ۶ - « تاریخ ادبی عرب » بانگلیسی که در ۱۹۰۷ در لندن بطبع رسیده است .
 - ۷ - « رباعیات عمر خیام » ترجمه ادوارد فیتز جرالد با مقدمه و حواشی لیکلن (و تصاویر ژیلبرت جیمس) که در ۱۹۰۹ در لندن بطبع رسیده است .
 - ۸ - فهرس ثلاثه یعنی فهرست اسماء رجال و فهرست اسماء اماکن و قبائل و فهرست اسماء کتب تاریخ گزیده حمدالله مستوفی طبع عکسی اوقاف گیپ که در سال ۱۹۱۰ میلادی در لیدن بطبع رسیده است .
 - ۹ - ترجمه انگلیسی « کشف المحجوب » علی بن عثمان الهجویری الفزنوی

متوفی در حدود ۴۷۰ هجری که قویترین کتاب فارسی است در تاریخ تصوف و اقوال و آراء صوفیه در ۱۹۱۱ بخرج موقوفه کیپ در لندن بطبع رسیده است (چاپ مجدد آن لندن ۱۹۳۶).

۱۰ - ترجمان الاشواق متن و ترجمه ابن العربی لندن ۱۹۱۱ .

۱۱ - « عرفای اسلام » لندن ۱۹۱۴ میلادی.

۱۲ - « کتاب اللمع فی التصوف » تألیف ابو نصر عبدالله بن علی السراج الطوسی که در ۱۹۱۴ میلادی در لیدن در جزو سلسله کتب اوقاف کیپ با مقدمه انگلیسی در پنجاه صفحه و ترجمه ملخصی از متن کتاب در ۱۲۱ صفحه با انگلیسی با انضمام فهرستی از لغات و اصطلاحات خاص صوفیه و فرهنگی در توضیح لغات مشکله بعلاوه فهارس رجال و اماکن و قبائل و کتب و غیر ذلک .

۱۳ - ترجمه انگلیسی اشعار عارفانه محمد اقبال موسوم به « اسرار خودی » با مقدمه و حواشی که در ۱۹۲۰ در لندن بطبع رسیده است .

۱۴ - فارسنامه ابن البلخی که ۱۹۲۱ با اهتمام ژ. لسترانچ و پروفور نیلکن در جزو سلسله مطبوعات اوقاف کیپ در کمبریج بطبع رسیده است .

۱۵ - « مطالعات در باب شعر اسلامی کتابی است با انگلیسی که در ۱۹۲۱ در کمبریج بطبع رسیده است .

۱۶ - « مطالعات در باب تصوف اسلامی » تألیفی است که در ۱۹۲۱ در کمبریج بطبع رسیده و تحقیقاتی است درباره ابو سعید بن ابی الخیر و « انسان الکامل » جیلی و « قصیده عینیه » جیلی و « فصوص الحکم » ابن العربی و اشعار ابن الفارض .

۱۷ - ترجمه انگلیسی منتخباتی از نظم و نثر شرقی که در ۱۹۲۲ در کمبریج بطبع رسیده است و عبارت از جنگی است از اشعار عالی عربی و فارسی یا قطعات نثری این دو زبان از قبیل گفته های منظوم یا منثور ابو سعید بن ابی الخیر و عمیق بخارائی و انوری و فریدالدین عطار و بابا کوهی شیرازی و دقیقی و فردوسی و حافظ و جلال الدین رومی و کسایی و جامی و معزی و رودکی و سعدی و عنصری .

۱۸ - The idea of person ality in Sufisme کمبریج ۱۹۲۳ .

۱۹ - ترجمه انگلیزی « طبیبات سعدی » بقلم سر لوکاس ویت کینک با مقدمه

- پروفیسور نیکلسن که در ۱۹۲۶ در لندن بطبع رسیده است.
- ۲۰ - مثنوی مولانا جلال الدین رومی که متن فارسی آن با ترجمه انگلیسی در لندن در جزو سلسله کتب اوقاف کیپ بتدریج بشرح ذیل بطبع رسیده است :
- ۱ - جلد اول: متن فارسی مشتمل بر دفتر اول و دوم مثنوی ۱۹۲۵
- ۲ - جلد دوم: ترجمه دفتر اول و دوم ۱۹۲۶
- ۳ - جلد سوم: متن فارسی مشتمل بر دفتر سوم و چهارم ۱۹۲۹
- ۴ - جلد چهارم: ترجمه دفتر سوم و چهارم ۱۹۳۰
- ۵ - جلد پنجم: متن فارسی مشتمل بر دفتر پنجم و ششم ۱۹۳۳
- ۶ - جلد ششم: ترجمه دفتر پنجم و ششم ۱۹۳۴
- ۷ - جلد هفتم: شرح دفتر اول و دوم ۱۹۳۷
- ۸ - جلد هشتم: متضمن شرح دفترهای سوم و چهارم و پنجم و ششم بانضمام فهراس مجلد هفتم و هشتم ۱۹۴۰
- ۲۱ - Persian Lyrics. translated with brief preface and notes لندن ۱۹۳۱
- ۲۲ - فهرست نسخ خطی شرقی کتابخانه شخصی مرحوم ادوارد برون که خود پروفیسور برون شروع کرده بود و بانضمام نرسانده بود این فهرست را پروفیسور نیکلسن تکمیل و تنقیح نموده بانضمام شرح حال مرحوم ادوارد برون و فهرست تألیفات و مصنفات او در ۱۹۳۲ در کمبریج بطبع رسانید.
- اضافه بر اینها بطوری که اشاره شد مقالات بسیار در مجلات و دائره المعارف اسلام نوشته که بنوبه خود از آثار مهم بشمار است.
- در همه این کتب و مقالات احاطه علمی و تتبع فراوان و دقت بسیار او ظاهر و نمایان است.
- علاوه بر اینها معلم و مدرس بسیار دقیق و وظیفه شناس و پرشور و مفیدی بوده است و بتربیت شاگردانی امثال دکتر آربری (Dr A. Y. Arberry) که بنوبه خود از فضیلتی مستشرقین معاصر بشمارند شاهد صادق حسن تربیت و تعلیم او است.
- بیست و هفتم آذر ۱۳۲۳ هجری شمسی مطابق ۱۸ دسامبر ۱۹۴۴ میلادی
 طهران دکتر قاسم غنی

قسمتی از پژوهش نامه آقای دهخدا،

ما در شماره قسمتی از این منظومه را که بوستانی وسیع از ازارها را فکر
و نماینده نظری زرف بین است با اجازه از گوینده محترم آن بخوانند کان
عزیز خود وعده میکنم و چون محتویات آن از سنج افکار جاری و عادی
نیست الفاظ و کلمات آن زبانزد و گوش آشنا باشد ناگزیر در ذیل هر
صفحه شرح معانی پاره از انات و کنایات میپردازیم تا فایده اکتل و
اتم گردد. اینک قسمت اول،

آنکه او را از گذشته یاد نیست
صوفی است و وقت خود را پادشاه.
جامه دل خرقة داری ریش ریش.
جوور لالا (۱) و جفای اوستاد
آن بتیمه اوقیانوس وجود
ماندن آن شیر خواره طفل از او
دو کرت در شنت طوله (۲) و اوز جند
و آن کنیزك غرقه گشتن بر سری (۳)
نا رسیده رخشان در تك بگرد
و آن گرفتن بی سبب از تو کنار
زو همه عشوه ز تو خوش باوری.
• • • • •
که کند شیرینی عیش تو گت.
پاره ممکن که داند بود و نی؛
تیم و پالیز و ده و باغ سرای.

با بهیمه فرق تو دانی بچیت
هم بمستقبل نداند برد راه
لیک تو از یاد محنتهای پیش
و آن گذشته رنجها ندهی زیاد
مرک ما در مظهر اسم و دود
مردن آن همر پیشین تو
سوختن کالا ترا در شمت و اند
و آن زبان هند در سودا گری
آن سقط گشتن ترا شب دیز و ورود (۴)
بیوفائی آن بت چون صد نکار
سوختن در هجر آن رشک پری
• • • • •
هم زمستقبل تفرسهاست هست
پاره از آن قضا و بودنی
بودنی مرک تو و ماندن بجای

(۱) مری طفل که امروز «الله» گویند. (۲) یکی از شهرهای اسپانیا (۳) باضانه، بملاوه.
(۴) نامی از نامهای اسپان در عرب چنانکه شیرنگ و رخس و شب دیز در فارسی.

زیستن با غیر تو چهار خفا
مرگ یعنی آن قضای بی مرد (۲)
خواه دادش نام ده خواهی ستم
راه تاریک است و تو نوره سپر
سخت مجهول است و تو خصمش بدل
می رسد هر دم از او پیغامها
موی کافوری رخ مهتاب رنگ
آبت از آماق (۶) بی دردی روان
الصلوة! این صبح چو لادر گذشت
الصلوة! آن شاه باورنگ (۸) و بخت
الصلوة! اینک چو بچه مرده مام
مجدو محراب و منبر فقه و دین
الصلوة! امروز بی هیچ آکھی
دعوت حق را اجابت کرد این
جان بداد این رخت بر بست آن دگر
این فروشد بافت فرمان آن دوم
در نقاب خاک این رو در کشید
این بمرد او زندگی بدرود گفت

- (۱) اشاره باین مثل سایر است ، اسب و زن و شمیر وفادار که دید .
(۲) لامرد لقضاء الله ولا تبدیل لامره .
(۳) قال ما مکنی ربی خیر فاعینونی بقوة اجمل بینکم و بینهم ردماً (قرآن کریم)
(۴) جف القلم بما هو کائن الی یوم الدین .
(۵) المرء عدوله اجهله ، الناس اعداء ما جهلوا .
(۶) گوشه های چشم .
(۷) این الصلوة است که برای احضار به تشییع مردگان می گفتند بر بامها . والصلای دعوت
بآتش و طعام غیر این است .
(۸) دولت ، حسنه ، خوشبختی ، سعادت .
(۹) در اصطلاح درویشان ، مردن درویشی .
(۱۰) لا ایتها النفس المطمئنة ارجع الی ربک راضیه مرضیه .

این ندای ارجعی بشنید و رفت
خاله پردخت این و آن شد اسپری
این سخن شد آن فاسه او حدیث
ریک درزی نیز در کوزه قناد



وای اگر های تو باتلخی کبت
وای اگر این سیل زین سوره کند
وای اگر پیوسته شد این زلزله
وای اگر این موج البرزینه اوج
ره برد کس گر بدان بنهاده کنج
وای اگر تعبیر آن دوشینه خواب
وای اگر این سرفه های منفصل
گر چو عقرب قوس با خشکی هواست
ابر اگر هفته دوم آرد درنگ
وای اگر معزول آیم زین مقام
دشمن من گر بگیرد جای من
وای من گر آن ستیزه ماه و خور
بگسلد آن بند و آن پیوندها
وای اگر يك روز دژخیمان غیب
ناچنانکه من منم زفت وز کور (۴)

مرغ روحش تا فراز سدره تفت
در کشید او روی در تحت الثری
طیب ازین هر سه یارجس و خبیث (۱)
همرش اینک غمین هم پیشه شاد (۲)...

زان تفرسهات قسم ممکن است:
وای اگر این برق بر خرمن زند.
بگسلد از طاق و ایوان سلسله.
کشتی ما افکنند در چار موج.
وای من با برده پنجه ساله رنج.
آن چنان باشد که آمد در کتاب.
باشد انذاری (۳) ز بیماری سل.
بذر ما یگر هدر ربیع هب است
دانه در خوشه شود پوده بزنگ.
چون کنم بالوم این جمع لثام
نزد شاه زابلستان 'وای من'.
غبطه بت رشک سرو غتفر
بشکنند آن عهد و آن سوگندها.
پوست بکشایند از این انبان عیب
ظاهر آیم پیش خلقان لوت و عور.

(۱) هم سرخواهی شدن سازی زگردون گرسریر
جهد کن تا چون سخن گردی قوی باشد سخن
باری چو فسانه میشوی ای بخرد
فکن حدیثا حسنا ذکره

(۲) رجوع بامثال و حکم صفحه (۷۹۰) شود.

(۳) علامت که دلیل بر ردائت مرضی کند.

(۴) از اتباع است و در مثنوی مکرر آمده است یعنی بی چاره یا بی ارزا یا کور و پشیمان.

روفتن خواهد به دم این خاکدان
 بفسرد چون یخ، شود مظلّم بچهر
 باز با جانی بکلتی رکبتیه (۱)
 تا بداند من فلان ابن فلان
 چارتن با استخوان فك خر (۲)
 صخره کوبو که شکافوخاره سنب
 سلّم جو از جوع و برد آلفتگان
 سوخته لختی و لختی نیم سوز
 تا کنند از سوخته جزغاله ها (۵).
 اینت سبجه گر توانی می شمرد...
 جستن رامش ترا اندر جهان
 یا کلوخ خشک اندر رود نیل
 بر شدت تا ماه ناقص یا تمام
 که بفرزندانت بمانم زنده نام...

وای اگر يك ذوذب از ناگهان
 یا بیابان روزی این رخشنده مهر
 یا مصادم آید او ای غولویه
 کی بماند کس ز تُنبکتوئیان (۲)
 کشتم اندر وقعه رأس البقر
 یا بیک شب چارلك (۴) خروار بُعب
 ریختم بر شهر مثنی خفتگان
 دیدشات طیاره فردا نیمروز
 حمل شد بنزین بر این دوباله ها
 وای اگر های تو بیحد است و مر
 با چنین باد و تفرس بیگمان
 جستن اندر قریه نمل (۶) است پیل
 یا که استهلال را کوری بیام
 یا خصی را پختن این سودای خام

(۱) الجانی علی رکبتیه . (۲) شهری از سودان . (۳) رجوع به قصه جالوت در تورات شود
 یعنی به بدو تاریخ . (۴) صد هزار . (۵) یعنی در قرن بیستم . (۶) لانه مورچه .

فرهنگ زبان فارسی تألیف دانشمند اجل آقای دهخدا

این کتاب نتیجه سی و پنجسال رنج مستمر است که با تتبع دقیق در صدها جلد کتب علمی و ادبی و فنی از نظم و نثر فارسی و عربی تهیه شده و بصورت یک میلیون و نیم یادداشت الفبائی شده در آمده و پانصد صفحه آن تا حال از طبع خارج گردیده است (بقطع نیم ورقی در سه ستون، هر ستونی شامل ۵۰ سطر با حروف ۱۲) و برای این ۵۰۰ صفحه هنوز بیش از ۳۰ هزار از یکمیلیون و نیم یادداشت مزبور بکار نرفته است. این فرهنگ شامل لغات فارسی و عربی متداول و رایج و نیز شواذ و نوادر و معانی اصلی و مجازی هر کلمه است و برای هر یک از الفاظ و معانی شواهد کثیره از پیشوایان نظم و نثر فارسی تا زمان حافظ و ندره بعد از او دارد. این کثرت امثله که بفرهنگ مزبور وزن و ارزشی خاص داده است همه صور و اشکال استعمال کلمه را در تداول بزرگان نظم و نثر نشان میدهد و برای نویسنده و شاعر و مترجم میدانی فراخ در فهم طریقه استعمال و طرز بکار بردن کلمه باز میکند. از این کتاب (بعد از چاپ همه آن بی حذف حرفی و کلمه) لغت نامه های متوسط و کوچک کم شواهد و یا با استناد بفرهنگ وسیع مزبور بی شواهد تهیه میتوان کرد و هر چند مؤلف جلیل آن همیشه از راه خضوع از نامیدن کتاب بنام دائرة المعارف اباورزیده اند لکن در حقیقت پایه های نخستین يك دائرة المعارف فارسی بوسیله این کتاب ریخته و استوار شده است چه اکثر الفاظ علوم و فنون قدیم و جدید و اسماء رجال و اعلام جغرافیائی و اصطلاحات حرف و پدیده ها در این کتاب گرد آمده است و اینککه پاره از پدخبران امر لغت تألیف یک فرهنگ را بدست یکن از افراد دانشمند زبانی بعید شمرده اند بر هیچ اساس علمی و تاریخی نیست چه از لغت محدود جغتائی تا زبان فرانسه و انگلیس و آلمان همگی را همیشه يك فرد نوشته است. لغت زبان یونانی را در قرن سوم پیش از میلاد کالیماک در یکصد و بیست کتاب تألیف کرده لاتینی را اوریبوس فلاکوس بتهائی نوشت و لغت ادبی و علمی فرانسه را یکی از بزرگان علم و ادب فرانسه موسوم به لیتره نگاشت و این کتاب در نزد علما و ادبای حقیقی فرانسه چندین بار وزین تر و با ارزتر از لغت آکادمی فرانسه است و لغت نامه عظیم و کبیر

عام قرن نوزدهم را پیرلاروس تألیف کرد ولغت عرب را که درسه و کثرت کلمات شاید دوم زبان دنیاست خلیل بن احمد فراهیدی با ترتیب جدولهای ضرب تمام حروف در تمام حروف، خماسی و نمیز مهمل از مستعمل و ذکر کلمات مستعمله بی هیچ سابقه تهیه کرد بدان درجه که يك کلمه از زبان وسیع و بی سرحد عرب که تا آنروز کوتاه نظران عصر میگفتند جز خدا و رسول او بر آن احاطه نمیتوانند داشت از جداول و طیلسان های خلیل بیرون نماند چه حصر ریاضی و استقراء تام بود. در هر حال برای نوشتن يك دائرة المعارف وسیع فارسی پیش از هر کار يك فرهنگ ضروری و واجب است تا بدانیم چه کلماتی در زبان هست و هر لغت که محتاج بشرح تخصصی است پس از پیدا شدن متخصصین بمعنی تام کلمه تخصص نه مدعیان تخصص بآنان رجوع شده و شرح و تاریخ آن کلمه را بخواهیم و آنچه را که نداریم با گرفتن الفاظ علمی و فنی بین المللی یا با ترکیب کلمات فارسی با فارسی یا عربی با عربی یا فارسی با آنها نه بطور تصنع و ریشه سازی مشکوک و منفور و مکروه بلکه بدانگونه که بلعمی ها، بیرونیها، بیهقی ها، رودکی ها، فردوسی ها، مولویها و حافظ ها، ترکیب کرده اند (که فارسی زبان بدون مراجعه بلغت فقط از سوق کلام معنی آنرا درک کند) آماده سازیم و اینهم نا گفته نماند که امروزه دائرة المعارف نویسی در زبان ما میسر نیست چه متخصصین علم و فن هنوز در میان ما پیدا نشده و بر فرض وجود آنان چون لغتنامه که اساس کار است در دست نیست هر متخصص دانشمندی مانند گنگ خواب دیده از اداء هر مقصود و منظور و مفهومی عاجز خواهد ماند چه معلومات این متخصصین از زبان فارسی وقت همان مقدار است که در خانه از پدر و مادر فرا گرفته و در مدرسه های کنونی آموخته اند و این مقدار برای اداء مقاصد و منظورهای هیچ متخصصی کافی نیست. پس از طبع این فرهنگ وسیع فعلی باید لغت نامه های مترجم وسیع فرانسه، فارسی آلمانی، فارسی انگلیسی، فارسی بطوریکه يك کلمه هم از لغات این این فرهنگ وسیع بی معادل نماند تهیه کرد و آنرا در دسترس متخصصینی گذاشت تا متخصص بتواند مقاصد خود را بزبان ما در آورده و بما تعلیم کند اینها خلاصه بیانات شفاهی مؤلف محترم این لغت نامه است که ما اکنون از حافظه مقداری از آن نوشتیم

ما در این شماره و شماره های بعد نمونه هایی از این فرهنگ را درج خواهیم کرد و آنانکه توجهی بلفت دارند و به یکی از زبانهای راقیه آشنا هستند میتوانند معادل هر يك از نمونه ها را در کاملترین فرهنگ آن زبان اجنبی پیدا کرده و با نمونه های مسطوره در این مجله مقایسه کنند تا عظمت کار و حد فحش و پژوهش ودقت نظر مؤلف ورنج برده در این کار مشهود و سعه و انبساط و غنای زبان فارسی وقت (زبان مرکب از فارسی و عربی) هویدا و آشکار شود.

آمدن

آمدن . جیاء . جیثه . اتو . اتی . اتیان . آتوة . جی (دهار) . مجئی . ایاب .
قدوم . مقابل . رفتن و شدن .

با نعمت تمام بدرگاہت آمدم امروز با گرازی و چوبی همی روم .
فاخری . از فرهنگ اسدی خطی .

شیر خشم آورد و جت از جای خویش

آمد آن خر گوش را آلفده پیش (رودکی)

بدینجای از بهر او آمدم بکینه همی جنگجو آمدم (فردوسی)

سوی بیشه شهر چین آمدند بآمل بروی زمین آمدند (فردوسی)

شاهد که بارفغان آید بجفا کردن آمده است . (سعدی)

شنیده شدن بوی . استشمام رائحه . مشموم شدن . برخاستن . منتشر
گردیدن . ساطع بودن . فاتح گشتن . مرتفع گردیدن بوی . نفح . نفاح .
فوح . دمیدن بوی . دمیده شدن عطر و جز آن :

از زلف تو بوی عنبر و بان آید زان تنگ دهان هزارچندان آید (فرخی)

از دهان تو همی آید غساک (۱) یرگشتی ریخت مویت از هباک (طیان)

چه سود چون همی ز تو کند آید کر تو بنام احمد عطاری (ناصر خسرو)

ناید بوی عبیر و گل ز سما روغ . (عنصری)

از گیسوی او نسیم مشک آید و ز زلفك او نسیم نترول . (رود کی)
 « شدن . گشتن . گردیدن .

نامه ها نبسته آمد و نسخت پیش برد (استاد عبدالغفار) ابوالفضل بیهقی .
 لشکر منصور بارایت ما که بدین رباط رسد باید که وی اینجا بحاضر آید (ابوالفضل
 بیهقی .) باید نسخت آنچه با کدخدایش بگوزگانان فرستاده است از خزانه بدین
 معتمد داده آید . (ابوالفضل بیهقی .) فصلی بخط مادر آخر آنست که عبوس را
 فرموده آمد (ابوالفضل بیهقی .) و مصرح گفته آمده است که اگر آنچه مثال دادیم
 بنزد وی آنرا امضا نباشد ناچار ما را باز باید گشت (ابوالفضل بیهقی) و مثال این
 هم چنان است، که مردی در حد باوغ بر سر کنجی افتد . . . فرجی بدو راه یابد و در
 باقی عمر از کسب فارغ آید . (کلیله و دمنه .) و اگر مدت مقام دراز شود و بزیادتی
 حاجت افتد باز نمای تا دیگر فرستاده آید . (کلیله و دمنه) در جمله نزدیک آمد که
 این هراس فکرت و ضجرت بر من مستولی گرداند (کلیله و دمنه .) اما گاه که علف
 ستور است خود بتبع حاصل آید (کلیله و دمنه .) و معلوم شد که جگر بط چون پر
 طاوس وبال او آمد (مرزبان نامه) و کس ندانست که آن تیر از کجا آمد هر چند
 تجسس کردند پدید نیامد (نوروزنامه .) و این کتاب را از برای فال خوب بر روی نیکو
 ختم کرده آمد . (نوروزنامه) آنچه از خزانه برداشته اند . . . بدین معتمد سپارد تا
 بدان واقف شده آید . (ابوالفضل بیهقی) تدبیرهاش خطا آمد (نوروزنامه) مریابکشید
 که از گوشت من هریسه نیکو آید (چهارمقاله) تا حقیقت معنی بر صورت دعوی
 گواه آمدی (سعدی .) نه گرفتار آمدی بدست جوانی معجب خیره رای (سعدی .)
 از ایرا کارگر نامد خدنگم که بر بازو کمان سام دارم (بوطاهری)
 دانی که دل من که فکنده است بتاراج آن دو خط مشکین که پدید آمدش از عاج
 (دقیقی .)

که یزدان پاک از میان گروه
 بدان تا جهات از بد اژدها
 بیامد [سودابه] خرامان و بردش نماز
 همی چشم و رویش بیوسید دیر
 برانگیخت ما را [فریدون] ز البرز کوه
 بفرمان و گرز من آید رها (فردوسی .)
 [سیاوش را] ببرد در گرفتش زمانی دراز
 نیامد ز دیدار آن شاه سیر (فردوسی .)

قلم بساعتی آن کارها تواند کرد که عاجز آید از آن کارها قضا و قدر (فرخی) هر وعده و هر قول که کرد این فلک و گفت آن وعده خلاف آمد و آن قول مزور (ناصر خسرو) خواستم (سلطان مسعود) این شادی بدل امیر برادر رسانیده آید (ابوالفضل بیهقی) چون از سرای عدنانی بگذشته آید باغیست بزرگ (ابوالفضل بیهقی) آنچه فرمودنی بود در هر باب فرموده آید (ابوالفضل بیهقی) و خمار ناش حاجب را نیز فرموده آمد (ابوالفضل بیهقی) از چند سال باز گریخته از برادر بمکران نشانده آید (ابوالفضل بیهقی) و امید میداشتیم که مگر سلطان مسعود وی (امیر محمد) را بخواند سوی هرات و روشنائی پدیدار آید (ابوالفضل بیهقی) و وی را آرزوهای دیگر خیزد چنانکه فا داده آید يك ناحیت که خواست (ابوالفضل بیهقی) من که با کالنجارم تا بوقت اسفار سابقها بخواندیمی و در پی او نماز کردیمی و تا بیرون آمدمانی هزار سوار از مشاهیر و معارف و ارباب حوائج و اصحاب عرابض بر دسرای او گرد آمده بودیمی. (چهار مقاله) نهان بود چند از دم اژدها نیامد بفرجام هم زورها (فردوسی) که روی زمین از بد اژدها بشمشیر کیخسرو آمدرها. (فردوسی) قوت پیغمبران معجزات آمد یعنی چیزها که خلق از آوردن مانند آن عاجز آیند. (ابوالفضل بیهقی) در خواص چنان آورده اند که کودک خرد را چون بدارودان زرش شیر دهند (ابوالفضل بیهقی) آراسته سخن آید. (نو روزنامه) و سه روز تعزیت ملکانه برسم داشته آمد (ابوالفضل بیهقی) رسولی نامزد کرد سوی بو جعفر پسر کا کو علاء الدوله و فرستاده آمد (ابوالفضل بیهقی) امیرالمومنین بشفاعت نامه نوشته بود تا صفاهان بدو باز داده آید (ابوالفضل بیهقی) چند فائده ایشانرا اندر آن حاصل آمد (کلیله و دمنه)

هم از هر سه ارکان ز چرخ بلند (اسدی)	زمین آمد از اختران بهره مند
که آید در او خوب و زشتی پدید (اسدی)	کهر چهره شد آینه شد نبید
نه شیر و نه دیو و نه نر اژدها (اسدی)	نه بیرو نه گرگ آمد از وی رها
توانگر آمد چون کوهسار از آتش و آب (مسعود سعد)	زمهر و کین توای کوه کین و مهر جهان
و گر گفته آید بغورش برس (سعدی)	بسمع رضا مشنو ابدای کس

بهمه حال اسیری که زبندی برهد سرخ روتر زامیری که گرفتار آید (سعدی)
 و در افعال مرکبه ذیل نیز همه جا آمدن به معنی شدن باشد :
 بخشم آمدن . باز جای آمدن . خواستار آمدن . شاد آمدن . پدید آمدن .
 پر آمدن (قفیز) . پیدا آمدن . رها آمدن . کارگر آمدن . گرد آمدن . سود مند آمدن
 ستوه آمدن . غالب آمدن .
 کرده شدن :

یکچندی بود مال را طلب آمد از سبکری ، و سبکری دانست که چندان
 مال ممکن نگردد بحاصل آوردن (تاریخ سیستان)

ای شاه چه بود اینکه ترا پیش آمد دشمنت هم از پیرهن خویش آمد
 از محنتها محنت نو بیش آمد از ملک پدر بهر تو مندیش آمد (مکی)
 رفتن :

سر از بانوان برتر آید ترا جهان زیر پای اندر آید ترا (فردوسی)
 بزیر افتادن . فرو افتادن : آسمان بزمین نمی آید .
 بودن :

نه خوب آمدی با دو فرزند خویش که من جنگ را کردمی دست یدش
 کنون زان درختی که دشمن بکند برومند شاخی بر آمد بلند (فردوسی)
 پیاده به آید که جوئیم جنگ بکردار شیران بیازیم چنگ (فردوسی)
 کنون آن به آید که من راهجوی شوم پیش یزدان پراز آب روی (فردوسی)
 همان گوی و آن کن که رای آیدت بدان رو که دل رهنمای آیدت (فردوسی)
 قوت پیغمبران معجزات آمد (ابوالفضل بیهقی) . عیارش در ده درم نقره نه و
 نیم آمدی (ابوالفضل بیهقی) . امیر حسین گفت ، سخن صواب آمد (ابوالفضل بیهقی)
 و نزدیک آمد که پای از جای برود (کلیله و دمنه)
 زاده شدن . زادن . زائیده شدن . متولد گشتن :

و چون این پسرک آمده بود . (ترجمه طبری بلعمی) . پیادشاهی آن کشور بماند
 و فرزندان آمدش (مجمل التواریخ) بزرگان چون بنا زنی . . . نزدیک خواستندی

(۱) یکی چون معبد مطرب دویم چون زلزله رازی سیم چون سنی زرین چهارم چون علی مکی
 (منوچهری)

کردن کمر زرین بر میان بستندی گفتندی چون چنین کنی فرزند دلاور آید (نوروزنامه) آجره بار بر گرفت واخنوخ که ادریس بود بیامد (تاریخ سیستان). متوشلخ را کمک بیامد (تاریخ سیستان). قینوش . . . را بزنی کرد از او نوح بیامد (تاریخ سیستان) ارقحشد از او بیامد (تاریخ سیستان) یا قیدار بشارت باد ترا که ترا دوش پسری بزرگوار آمد. (تاریخ سیستان).

چونه ماه بگذشت از این ماه روی	یکی کودک آمد بیالای اوی (فردوسی)
ز ظایر یکی دختش آمد چو ماه	که گفتی که نرسیست با تاج و گاه (فردوسی)
چونه ماه بگذشت از آن خوبچهر	یکی کودک آمد چو تابنده مهر (فردوسی)
یکی کودک آمد زنی را بشب	از او ماند هر کس که دیدش عجب (فردوسی)
که را دختر آید بجای پسر	به از گور داماد ناید پیر (۱) (فردوسی)
چو فرزند آید بفرهنگ دار	زمانه ز بازی بر او تنگ دار (فردوسی)
چهل روز بگذشت از آن خوبچهر	یکی کودک آمد چو تابنده مهر (فردوسی)
از این دخت و از شاه ایرانیان	یکی دختر آید چو شیر زبان (فردوسی)
اگر دختر آیدش چون کرد شوی	زن آسا و جوینده رنگ و بوی (فردوسی)
یکی دختر که چون آمد ز مادر	شب دید جور را بزود چون خور (ویس و رامین)

سرزدن . صادر شدن :

من که بونصرم ضمانم که از آلتون تاش جز راستی نیاید (ابوالفضل بیهقی).
 خادم را نعلینی چند بر گردن زد و گفت شما ملک زادگان را چنین می پرورید
 کز ایشان بی ادبی می آید که اشکریه بر دست دارند و خیمو می اندازند. (نوروزنامه)
 اگر از کسی گناهی و تقصیری آمدی بزودی تأدیب فرمودندی از جهت حق خدمت
 اما او را بزندان فرستادندی (نوروزنامه).

بدل گفت موبد که بد روز کار	که فرمان چنین آید از شهریار (فردوسی)
ز دشمن نیاید مگر دشمنی	بفرجام اگر چند یکی کنی (فردوسی)
ز تر کلف یکی نام او ساوه شاه	بیامد که جوید نکین و کلاه

چنان خواست روشن جهان آفرین
بفر جهاندار بر دست تو
ترا آرزو کرد شامشهی
تبت یددا امامك روزی هزار بار
بکوبش گناه از تو آمد نخست
هر که از مهر و از وفا زاید
بدونیک از ستاره چون آید
گناه آید ز کیهان دیده پیران
گناه آید از بنده خاک کار
چنین مرتفع پایه جای تو نیست
اصابت کردن . رسیدن . خوردن .

خشت بینداخت (معود) و شیر خویشتن را دزدید تا خشت باوی نیاید .
(ابوالفضل بیهقی) تبری رسیده بود خوارزمشاه را و کار گرفتاده برجائی که از سنگهای
قلعتی که در هندوستان است سنگی برپای چپ او آمده بود (ابوالفضل بیهقی)
بر او آفرین کرد کای نیک نام
چو خورشید هر جای گسترده کام ...
گر آید بمژگانم اندر سنان
تتایم ز فرمان خسرو عنان (فردوسی)
سکی را گر کلوخی بر سر آید
ز شادی بر جهد کاین استخوانست (سعدی)
ندانم چه چشم بد آمد بر او
چرا پژمرد آن چو گلبرگ روی (فردوسی)
پس این عبیده بن الحرث که زخمش آمده بود بمرد (ترجمه طبری)
قیام ، اقدام کردن ، برخاستن چنانکه بجنگ :
و گر با من ایبد بیایی بجنگ
و اصل شدن ، رسیدن ، در بیشتر معانی آن :

چون حدیث ابن محبوس ... آخر آمد فریضه داشتم قصه محبوس دیگر کردن
(ابوالفضل بیهقی) این قصه پایان آمد و از نوادر و عجایب بسیار خالی نیست (ابوالفضل
بیهقی) سانگینی آوردند و نشاط تمام رفت و آن شراب خوردن پایان آمد (ابوالفضل
بیهقی) این فصل نیز پایان آمد (ابوالفضل بیهقی) اگر شب نیامدی فتح بر آمدی

(ابوالفضل بیهقی) دهم ماه محرم خواجه احمد حسن نالان شد نالانی سخت قوی که قضای مرگ آمده بود . (ابوالفضل بیهقی) چون وی در آخر کار دید که آن دولت بآخر آمده است حیات آن ساخت که چون گریزد (ابوالفضل بیهقی) خبر وفات امیرالمؤمنین آمد از بغداد (تاریخ سیستان) چون خبر خجستانی بگرگان آمد (تاریخ سیستان)

آمد آن نو بهار توبه شکن پرنیان گشت باغ و برزن و کوی (رود کی)
 توشه خویش زود از او بر بای پیش کآیدت مرگ پای آکیش (رود کی)
 می سوری بخواه کآمد رش مطربان پیش دارو باده بکش (خسروی)
 مهرگان آمد جشن ملک افریدونا آن کجا گاو نکو بودش بر ما یونا (دقیقی)

یکی حال از گذشته دی دگر ز آن نامده فردا

همی گویند و پنداری که و خشورند یا کندا (دقیقی)

بازم خبر آمد که یکی توبان کرده است

مر خفتن شب را زدبیقی نکو و پاک (منجیک)
 آمد نوروز و بردمید بنفشه برما فرخنده باد و بر تو فرخسه (منجیک)
 چه زینگونه آگاهی آمد ز راه بنزدیک آن زینهارى سپاه . (فردوسی)
 چو پیران بیامد بنزدیک رود سپه بد پراکنده بی تار و پود (فردوسی)
 چو آمد بنزدیکی تخت شاه بسی آفرین کرد بر تاج و گاه . (فردوسی)
 ستاره شمر گفت بهرام را که در چارشنبه مزین گام را
 و گرزین به پیچی گزند آیدت همه کار نا سودمند آیدت (فردوسی)
 و گر آنکه رستم شود درد مند ز درد وی آید بایران گزند (فردوسی)
 کس این گنج نتواند از من ستد بد آید ب مردم ز کردار بد (فردوسی)
 بمان تا بیاید مه فرودین که بفراید اندر جهان هور دین (فردوسی)
 چو هنگامه تیر ماه آمدی که میوه و جشنگاه آمدی
 سوی میوه و باغ بودیش روی بدان تا بیاید زهر میوه بوی . (فردوسی)
 چو دیدار یابی بشاخ سخن بدان که دانش نیاید به بن . (فردوسی)

نه این نخمه را کرد بزدان زمین	که آمد که برخیزد این آفرین . (فردوسی)
کنون یا فتم هر چه جستم ز کام	بباید بسیجید کامد خرام . (فردوسی)
پس آگاهی آمد با فراسیاب	از ایشان شب تیره هنگام خواب (فردوسی)
باخر ترا رفتن آید بدان	اگر چند ایدر بوی سالیان (فردوسی)
پس آگاهی آمد سوی اردوان	ز فرهنگ و زدانش آن جوان (فردوسی)
چو آمد بیرح حمل آفتاب	جهان گشت با فرو آیین و آب (فردوسی)
کرا یار باشد سپهر بلند	برو بر ز دشمن نیاید گزند (فردوسی)
پراکنند بر کرد کشور سوار	بدان تا مگر نامه شهریار
بباید بنزدیک ایرانیان	نه بنندند بیکار او را میان (فردوسی)
ز گفتار ایرانیان پس خبر	بکیخسر و آمد همه در بدر (فردوسی)
همان اسبش از تشنگی شد غمی	به نیروی مرد اندر آمد کمی (فردوسی)
چو جنگ آمدی نو رسیده جوان	برفتی ز درگاه با پهلوان (فردوسی)
درینا برادر درینا پر	چه آمد مرا از زمانه بر (فردوسی)
بدر در بکی جای تاریک بود	زدل دور و باد خمه نزدیک بود
بگریوز آمد چنان جای بهر	چنین است کردار گردنده دهر (فردوسی)
گزند آیدت زان سر بی گزند	که از تن بریدند چون کوسپند (فردوسی)
چو خورشید بر چرخ گردد بلند	به بینید نا بر که آید گزند (فردوسی)
آنرا که جای نیست همه شهر جای اوست	درویش هر کجا که شب آید سرای اوست

(سعدی)

وقت آن آمد که حیدر وار من ملک گیرم یا پردازم بدن (مولوی)
و در افعال مرکبه ذیل نیز ، آمدن در همه جا بمعنی رسیدن باشد :

بر آمدن . بدست آمدن . آگاهی آمدن . آواز آمدن . خروش آمدن . زمان
آمدن کسی را (مرگ او در رسیدن) . زبان آمدن . سود آمدن . شب آمدن .
شکست آمدن . گزند آمدن . گاه آمدن . هنگام آمدن . به بن آمدن . بیای آمدن .
خبر آمدن .

واقع شدن . اتفاق افتادن . حادث گشتن . رفتن . بیودن . روی دادن :
 سلطان چون از حجره خاص بیرون آمدی نخست روی او دیدی و مقصود سلطان
 آزمایش خجستگی دیدار او بود . سخت خجسته آمد ، چون بیرون آمدی از حجره
 چشم بروی افکندی (نوروزنامه)

چومن دوست بودی بایران ترا نه رزم آمدی با دلیران ترا (فردوسی)
 پس آگاهی آورد فروریوس بگفت آنچه آمد بقالینیوس (فردوسی)
 مشو در خط زخط کانهم زحن است دغا چوی چابک آید هم ز نرد است .
 (عمادی شهریاری)

بفرمود تا لشکر بهوش باشند تا سفید جامگان بیرون نیابند و بر ما شباخون
 نزنند و همچنان آمد که او گفت (تاریخ بخارای نرشخی)
 چنان آمد که روزی شاه شاهان که خوانندش همی مؤیدنیا کان . (ویرورامین)
 شرابی که نه تیره بود و نه تنک چون نیکو آید موافق ترین شرابه است .
 (نوروز نامه)

کردنگل آمد است پسر تا کی بر بندیش باخر هر مهتر (ابوالعباس)
 کیتیت چنین آمد گردنده بدین سان هم باد برین آمد و هم باد فرودین (رودکی)
 بمردان زهر گونه کار آیدا گهی بزم و گه کارزار آیدا (فردوسی)
 بیزم اندرون گنج پیرا کند چو رزم آیدش شیرو پیل افکند (فردوسی)
 بزیر اندرون تیز رو شولکی که ناید چنان از هزاران یکی (فردوسی)
 چنان آمد که آنکه چند مهتر ... همه بودند مهمان نزد و پرو (ویرورامین)
 سواران دشتی ز رومی سوار به آیند در کوشش کارزار (فردوسی)

دانم که دلت گرفته است از تنگی و بؤس حصار چه آید که روزی چند بدر
 طعام رویم تنزه و صید و تماشا را تا دلت بگشاید وزان کودکان ، امیر حسین گفت
 سخت صواب آمد (تاریخ سیستان)

نمودن . درك شدن . احساس گردیدن . مصور شدن :

باید که بیننده تأمل کند احوال مردمانرا هر چه از ایشان ویرا نیکومی آید
 بداند که نیکوست (ابوالفضل بیهقی) و در خواص چنان آورده اند که کودك خردرا

چون بدارودان زرش شیر دهند آراسته سخن آید و بر دل مردم شیرین آید.
(نوروزنامه .)

الاستعظام، بزرگ آمدن . (زوزنی) الاستملاح ، نمکین و شیرین آمدن (زوزنی)
الاستکتاز ، بسیار آمدن (زوزنی)

هر چند که درویش پر فغ زاید بدخشانى آید بچشم توانگران همه چغز آید (ابوالفتح بستی)
چون زمین کثیر کواز دور همچو آب آید و نباشد آب (منطقى)
وز انکشت شاهان سفالین نکین بدخشانى آید بچشم کهین (بوشکور)
همی از شما این شکفت آیدم همان کین پیشین بیفزایدم (فردوسی)
مرا جنگ دشمن به آید زنگک یکی داستان زد بر این بر پلنگک

بسی چیز دیگر نهانی بگفت وز این آگهی آمد اورا شکفت (فردوسی)
ز خشکی چو بانگ برادر شنید بدو بدتر آمد زمرک آنچه دید (فردوسی)
تا کجایش بودن کس خوشبوی طری که بچشم تو چنان آید چون در نگری
که ز دینار در آویخت کسی چند پری (منوچهری)

و گر صد باب حکمت پیش نادان بخوانند آیدش بازیچه در گوش (سعدی)
اگر خواجه شفاعت کند که بدو بخشد خوشتر آید که منت از جانب وی باشد
مستحق جایگاه ایشان باشد (ابوالفضل بیهقی)
که دشوار آید ایشان را دیدن کسی که

و از این قبیل است آمدن در فعل مرکب خوش آمدن .
مقدور شدن . مقدور بودن . ساخته شدن :

من یر شده ام و از من اینکار بهیچ حال نیاید (ابوالفضل بیهقی) عبدالله ... بر نائی ...
لیکو خط است و از وی دبیری نیک آید (ابوالفضل بیهقی) از بنده وزارت نیاید
که نکذارند چه هر کسی بادی در سر گرفته است (ابوالفضل بیهقی) از نفس پرور
هنر وری نیاید و بی هنر سروری را نشاید (سعدی)

بدین نامه چون دست کردم دراز یکی مهتری بود کردن فراز ...
مرا گفت کز من چه آید همی که جانت سخن بر گراید همی

- بچیزی که باشد مرا دسترس
کنون باید آئین نو ساختن
که بامن نیا بود کافکنند خون
(گفتار کیخسرو پس از کشتن او افراسیاب جد مادری خویش را)
- نیاید همانا بد و نیک از اوی
ناید زشهان صدیک آن کاید از شاه
ناید زور هر بر و پیل زپشه (عنصری)
- نیاید از تو بخیلی چو از رسول دروغ
ز گاو و کژدم و خرچنگ و ماهی
آنکه که مجرد شوی نیاید
کندهر کس آن کاید از گوهرش
کار تو جز خدای نگشاید
- از تو غبر تو ننگند چو بر خدای دوئی (منوچهری)
نیاید کار کردن زمین نکوتر (ناصر خسرو)
از تو نه تولا و نه تبرا (ناصر خسرو)
که هر شاخ چون تخمش آرد برش (اسدی)
بخدا گر ز خلق هیچ آید (سنائی)
از تن بیدل طاعت نیاید ویوست بی مغز بضاعت را شاید (سعدی)
- بد و نیک از ستاره چون آید
در تداول عامه ، حرکت دادن و جنبانیدن و اشارت کردن ، بناز و غمزه
باشوخی و بی شرمی :
چشم و ابرو آمدن . کردن آمدن :
- صموع شدن ، شنیده ، شنوده گشتن . بگوش رسیدن :**
- چون لطیف آمد بگناه نوبهار
باز کرد از خواب زن رانرم و خوش
و آن شب تیره کاف ستاره برفت
بزد نای روئین و روئینه خم
غودیده بان آید از دیده گاه
از دل و پشت مبارزمی بر آید صد تراک
کس ندانست که منزل که معشوق کجاست اینقدر هست که بانگ جرسی میآید (حافظ)
آمد بانگ خروس مؤذن میخوار گاه
صبح نخستین نمود روی بنظارگان (منوچهری)
- بانگ رود بانگ کبک و بانگ تر (رودکی)
گفت دزدانند و آمد پای پش (رودکی)
و آمد از آسمان بگوش تراک (خسروی)
خروش آمد و ناله گاو دم . (فردوسی)
که از دشت برخاست گرد سپاه (فردوسی)
کز زه عالی کمان خسرو آید یک تر نک (عجدی)
کس ندانست که منزل که معشوق کجاست اینقدر هست که بانگ جرسی میآید (حافظ)
صبح نخستین نمود روی بنظارگان (منوچهری)

شاد باشید که جشن مهرگان آمد بانک و آوای درای کاروان آمد (منوچهری)
گذشتن . سپری شدن . بر آمدن . منقضی گشتن:
پس از آن پس روزگار نیامد که بمراد و ملک از خاندان او برفت (نوروزنامه)
مجازاً، گنجیدن :

نمی گردد دل سرگشته ظرف کبریاى تو شکوه بحر کی در خلوت تنگ حباب آید
(از بهار عجم)

پدیدار گشتن . مرئی شدن . ظاهر گردیدن . پیداشدن . پدید گشتن
دهی خرم آمد ز پیشش براه پراز باغ و ایوان و پیر جشنگاه (فردوسی)
پیاده همی رفت [رستم] جویان شکار به پیش اندر آمد یکی مرغزار
همه بیشه و آب های روان بهر جای دراج و قمری روان (فردوسی)
اخترانی که بشب در نظر ما آیند پیش خورشید محال است که پیدا آیند
عجب آید مرا ز تو که همی چون کشی آن کلان دوخایه فنج (منجیک)
طفل را چون شکم بدرد آمد همچو افعسی زرنج او پرییخت
(پروین خاتون) از تحفه او بهی .

اگر در مردم یکی از این قوی [ق و ا] بردیگری غلبه دارد آنجانقصانی آید.
(ابوالفضل بیهقی) آن جوان بادوزارت درس کرد، امیر را بروی طمع آمد. (ابوالفضل
بیهقی) حاجت آمد بمعاونت بلان غور (ابوالفضل بیهقی) .

همان به که مارا بدین جای جنگ شتابیدن آید بجای درنگ
(فردوسی)

مگر آن درویش صالح که بر قرار خویش مانده بود و تغییر در او نیامده
(. سعدی) .

واز این قبیل است آمدن در:

آرزو آمدن . خواب آمدن . درنگ آمدن . دریغ آمدن . رای آمدن . شتاب
آمدن . ننگ آمدن . نیاز آمدن .
گرد شدن :

اگر کسی را وامی آمدی بدادندی (تاریخ سیستان .)

آمدن خمیر ، رسیدن آن ، مخمر شدن آن ، و آمدن آن . اختمار
پرداختن . مشتغل گشتن :

بگریوز آمد [کیخرو] زکار [کشتن] نیا [یعنی افراسیاب]
دورخ زردویکدل پراز کیمیا (فردوسی)

جمع شدن . فراهم گشتن :

آزادگی و طمع بهم ناید (ناصر خسرو)
الگیخته شدن . جنبش کردن :

که ماراجز این بود در جنگ رای بدانکه که لشکر بیامد ز جای (فردوسی)
گر اییدن . مایل شدن :

درخت انگور دید چون عروس آراسته ، خوشه ها بزرگ شده ، و از سبزی
بسیاهی آمده ، چون شبه میتافت و یک یک دانه از او همی ریخت (نوروزنامه)
مقبول ، مسموع ، پذیرفته شدن :

ما نصیحت بجای خود کردیم روز گاری درین بر بردیم
گر نیاید بگوش رغبت کس بر رسولان پیام باشد و بس (سعدی)
تولید شدن . زادن . خاستن :

ز نیرو بود مرد را راستی رستی دروغ آید و کاستی (فردوسی)
چون دو قدح بخوردم نشاطی و طربی در دل من آمد که شرم از چشم من برفت
(نوروزنامه) کزی از تیر نیاید .

دخول . ورود . وارد شدن . در آمدن . داخل گشتن . راه یافتن :

کسی را که بدز آمدنش آگهی پذیره برفتند با فرهی (فردوسی)
یکی روز کلاس کی با پر نشسته که سودابه آمد ز در (فردوسی)

جوانی چست ، لطیف خندان ... در حلقه عشرت ما بود که دردش از هیچ
نوع غم نیامدی (سعدی)

وارد شدن ، چنانکه در حدیث و خبر :

و در خبر آمده است ، من اصبح آمناً فی سربه معافی فی بدنه ... (ابوالفضل

بیهقی) و در خبر چنان آمده است که... (نوروزنامه) و در حدیث آمده است،
 کز دل دوست بدل دوست رهگذر باشد (تاج‌الدین آبی)
 در شدن . در آمدن :

ولایت غور بطاعتی آمدند (ابوالفضل بیهقی) پیرزن گفت... امیرامیران
 غور بگیرد و غوریان بطاعت آیند (ابوالفضل بیهقی)
 بازگشت . بازگشتن . مراجعت کردن . عودت کردن . رجوع . رجعت
 کردن :

چو آمد بر میهن و مان خویش ببردش بصد لابه مهمان خویش (اسدی .)
 باخود آمدن ، بهوش آمدن . (افاقه)
 رضادادن . روانی دادن :
 دلم نیامد او را بیدار کنم .
 افتادن . براقادن . گرفتن . دست دادن :

اشارت فرمای تا من وزیر را بکشم و بعد از آن بقصاص خون وزیر مرا بکش
 تابع کشته باشی ملک را خنده آمد (سعدی .)

حاصل شدن . بدست شدن . بدست آمدن . بحاصل گشتن . دست دادن :
 افشین... از جنگ بابک خرم دین چون بپرداخت و فتح بر آمد بیفداد رسید.
 (ابوالفضل بیهقی) و ابراهیم بعزیمت سوی محمد بن طاهر شدو گفت با این مرد [یعنی
 یعقوب لیث] بحرب هیچ نیاید که سپاهی هولناک دارد و از کشتن هیچ باک نمیدارند و
 بی تکلیف و بی نکوش همی حرب کند (تاریخ سیستان) پس طغرل بحصار طاق شد و آنجا
 روزی چند دیگر حرب کرد و هیچ نیامد ویرا . (تاریخ سیستان) آنجا یکروز جنگ
 را آغاز کرد و هیچ نیامد ویرا چند کس از آن وی بگرفتند [و] خسته کردند
 (تاریخ سیستان) بسا کسا که ندیم حریره و بره است و بس کس است که سیری نیاید
 از ملکش (ابوالمؤید)

هر چند حقیرم سختم عالی و شیرین آری عمل شیرین نایدمگر از منج (۱) (منجیک)
 اگر بخت کم شد کجا شد ثراد نیاید ز گفتار بیداد داد (فردوسی)

(۱) از این بیت ظاهر آن چنین برمیآید که تخلص ابن شاعر منجک بوده است یعنی نعل خرد و یا
 اینکه منجک نیز صورتی دیگر از تصغیر منج بوده است .

- بکشید چندی نیامدش سود
پشیمانی آید ترا زین سخن
براهی روم کم تو فرمائ دهی
گرچه سیم و زر زسنگ آید همی
امال قبصی نیامد.
- بمشت آمدن ، بچنگ افتادن:
ز خوبی نگه کن که پیران چه کرد
همی بود خامش چو آمد بمشت
آمدن شکم : اسهال
برابری ، مقابلی کردن:
- دولتی بزرگ دارد و مردی مرد است و کسی براو بریاید (تاریخ سیستان)
بر دادن ، ثمر آوردن، حاصل آوردن:
گفت خداوند زمین را بگویند که دهقانان چون خواهند که جو نیکو آید بدین
وقت باسبان دهند . (نوروزنامه)
انجام یافتن ، پذیرفته شدن :
- مرا نیز هنگام آسودن است
بگر دون کردان رسد نام تو
رفتن :
- ترا رزم بدخواه پیمودن است
گر آید مرا ینکار با کام تو (فردوسی)
- برشت آن کجا برده بد پیش از آن
مکن، میسر بودن:
نه هرج آن بر زبان آید توان گفت (نظامی)
موجود گشتن
- چون آمیختگی آمد ... بازار مضربان و مفسدان کاسد گردد . (ابوالفضل بیهقی)
افتادن :
- اگر آید حاجت مردم گرم مزاج را بخوردن این شراب، با آب و کلاب ممزوج
کنند (نوروزنامه).
- گر خدو را بر آسمان فکنم
تو ایدر به تنها بدام آمدی
بیگمانم که بر چکاو آید (طاهر فضل)
نه برجستن تنگ و نام آمدی (فردوسی)

هر آنکس که آن تخمه‌ش آمد بمشتم بخنجر هم اندر زمانش بکشت (فردوسی)
 ملك را در دل آمد جمال لیلی مطالعه کردن (سعدی) صاحب‌دلی بشنید و گفت ختمش
 بعلمت آن اختیار آمد که قرآن بر سر زبانست و زر در میان جان (سعدی) هر چیز را
 که خرد و فضل آنرا سجل کرد بهیچ گواه حاجت نیاید (سعدی) زاهد را این سخن
 قبول نیامد و روی بر تافت (سعدی).

افتادن ، باریدن :

و در این سال برف بسیار آمد . درین ناحیت بتابستان باران کمتر آید .

رویدادن ، واقع شدن :

احمد آخر زمانرا انتقال در ربیع الاول آمد بی جدال (مولوی)

آغازیدن به ... در شدن در ... مشغول گشتن به :

گر در حکایت آید بانك شتر کند آروغها زند چو خورد ترب و کندنا .
 (لیبی یا منجیک)

امیر محمد ... نیز اختی خوردند گشت و شراب خوردن آمد و پیوسته میخورد .
 (ابوالفضل بیهقی)

چون در آواز آمد آن بر بط سرای کدخدا را گفتم از بهر خدای ... (سعدی)
 آماهیدن . آماهیدن . ورم کردن :

گلوش از دو طرف آمده است . بجر ناف بیامده (خلاص نظری) و شاید در
 این معنی مخفف آماهیدن باشد .

نشأت کردن ، انگیزخته شدن :

چو بنیاد ما از گل آمد درست چنان دان که گل بود آدم نخست (اسدی)
 اگر طاعنی گوید ... که اصل بزرگان این خاندان بزرگ [ساسانیان] از

کودکی آمده است شامل ذکر ، جواب وی آست که ... (ابوالفضل بیهقی)
 وزیدن گرفتن . برخاستن . (باد) . جستن . وزیدن . هبوب :

واندروی [اسکندریه مصر] یکی مناره است که گویند دوستارش است و

اندر میان آب نهاده بر سر سنگی و هر که که بادی آید آن مناره بجنبند . (حدود العالم)
 واندروی [ویشکرد] دائم باد آید (حدود العالم) .

اگر تند بادی بر آید ز کنج بخاک افکند نا رسیده ترنج (فردوسی)

روی بر خاک عجز میگویم هر سحر که که باد می آید . (سعدی)

باد آمد و بوی عنبر آورد بادام شکوفه بر سر آورد (سعدی)
 هم آنکه بیامد یکی باد خوش ببرد ابرو روی هوا گشت کش (فردوسی)
بارث منقل گشتن . چون میرائی رسیدن .

اگر تور بد کرد بد دید باز گذشت اندر آن روز کار درار
 بافراسیاب آمد آن خوی بد از آن نامداران اندک خرد (فردوسی)
 زضحاک بد گو هر بد منش که کردند شاهان ورا سر زنش
 بافراسیاب آمد آن بد خوئی همی غارت و کشتن و جادوئی .
 هر آنکس که او تاج شاهی بود بر آن تخت [طاقدیس] چیزی همی بر فرود
 چو آمد بکیخرو نیکبخت فراوان بیفزود بالای تخت (فردوسی)
نزول . نازل شدن تنزل :

کلبی گفت آیه در جهودان و ترسایان آمد (تفسیر ابوالفتح رازی)
رنج رسیدن :

ندانی کز ایران چه آمد بمن از آن لشکر شاه و آن انجمن (فردوسی)
خطور کردن . گذشتن :

آید بدلم کز خدا امین است بر حکمت اقمان و مملکت جم (ناصر خسرو)
ذکر ، مذکور شدن . گفته شدن . نوشته شدن :

خاندان ایندولت برزگرا آن اثر و مناقب بوده است که کسی را از دیگر
 ملوک نبوده چنانکه در این تاریخ بیامد (ابوالفضل بیهقی)

طفل بودم که بزرگی را پرسیدم از بلوغ گفت در مسطور آمده است .

(سعدی)

بر خاستن . (بالگ و آواز)

چو رستم درفش سر افراز شاه نگه کرد کامد پذیره براه
 فرود آمد و خاک را داد بوس خروش سپاه آمد و بوق و کوس (فردوسی)
 با وجودت زمن آواز نیاید که منم (سعدی)
 تبیره بر آید زدرگه شاه باسب اندر آیند یکسر سپاه (فردوسی)
بر خاستن ، گرفتن ، (خشم ، غضب) :

مرد را نهمارخشم آمد از این غاوشنگی بر کف آوردش گزین (طیابن)

سر فرو بردم میان آبخور	از فرنج منش خشم آمد مگر (رود کی)
خشمش آمد و همانکه گفت و بیک	خواست کورا بر کند از دیده کیک (رود کی)
رفتن :	
چو آ باد شد زو [از شاپور] همه مرزوبوم	چنان آرزو کرد کاید بروم (فردوسی)
چنین تا دو هفته بر او بر گذشت	سپهدار از ایوان بیامد بدشت
بیرون شدن . خارج گشتن . بر آمدن :	
چو گفتار موبد بیاد آمدش	زدل بر ، بر یکی سرد باد آمدش (فردوسی)
سوار شدن :	
وزو بر تر اسباب جنگی بیای	بدان تا کی آید بیلای رای (فردوسی)
نیاید . مبادا :	

امیر خلف مکار است و محنت او را در یافته است و فرزند تو ماده بیاید که
خطا رود . تاریخ سیستان . و رجوع به نباید ، در بایستن ، شود ،
آمدن یکی یا نیامدن باو ، باو ز بیدن یا نزی بیدن ، باو بر از بیدن یا نبر از بیدن
با او وفق دادن یا ندادن . با او متناسب بودن یا نا متناسب بودن . برای او
بمبمنت و شگون نیک بودن یا نبودن :
این قبا بتو نمی آید . سر که انداختن بمانمی آید
سزیدن شایستن . سزاوار بودن :
از آزاد مردی آنچه آمد گفتم و کردم و تو حرمت من نگاه نداشتی .
(ابوالفضل بیهقی)

گفته شدن . نظم شدن :

شعر دراو [در موعود غز نوی] نیکو آمدی و حاجت نیامدی که دروغی گفته آید .
(ابوالفضل بیهقی)

در کلمات ذیل و نظایر آن رجوع بکلمات مرکبه با آمدن شود :
اندر آمدن . باز آمدن . بر آمدن . بیابان آمدن . بیرون آمدن . پدید آمدن .
پیش آمدن . پسند آمدن . در آمدن . سر آمدن . فرا آمدن . فراز آمدن . فروز آمدن .
فزون آمدن . کار آمدن . نیاز آمدن . یاد آمدن . کنار آمدن با . بچشم آمدن .
بدست آمدن . بکشن ، بفجل آمدن . بیار آمدن . بزبان آمدن . بجان آمدن و مانند آن .
و مصدر دوم غیر مستعمل آن آیش است ، آمدم ، آی .

بلبل و گل

راجع بعشق ورزی بلبل با گل چکامه سرایان و نویسندگان نامی ما داد سخن داده‌اند و داستانهای شیرین و غزل‌های دلنشینی دارند که شهرة آفاق است و در اثر همین نغمه سرائیها بوده که کشور ما را برخی از گویندگان خارجی « سر زمین گل و بلبل » خوانده‌اند .

اما از نویسندگان مغرب زمین در این باب آثار بدیعی نظیر آثار نویسندگان ما کمتر دیده شده و اگر در کتابهای خود گاهی از بلبل و گل نامبرده‌اند وقتی بدقت بنگریم افکار آنان بیشتر از شعرای ایرانی ریشه گرفته و آمیخته بتخیلات شرقی است .

برای تفسیر بار در نوشته‌های « اسکار وایلد » سخن سرای نامی انگلیس داستان نغزی راجع به بلبل و گل دیده شد که حاوی مضامین بکر و دلکش و شامل نکات اخلاقی بس سودمند است و بدینجهت ترجمه آنرا بر خود لازم دیدم .

موضوع این داستان سرگذشت دانش آموزی است که عاشق دلباخته دختر استاد خویش میباشد و دختر از او خواهش کرده گل سرخی برایش بیاورد تا در شب میهمانی این گل را بسینه خود زده با جوان بر قصد . چون فصل زمستان در پیش و گل سرخ نایاب بوده جوان از پیدا کردن آن مأیوس و برای این ناگامی آه و ناله آغاز میکند .

بلبلی که بر روی درخت باغ او لانه داشته از اسرار دل وی آگاه میشود و عزم میکند بهر قیمتی شده گل سرخ را برای او فراهم کند و به تفصیلی که در داستان ذکر شده با خون دل خود گل سرخی بوجود میآورد . نکته‌ای که لطف کلام گوینده را میرساند در همین جاست که بعقیده او تا شیره بدن درخت گل به خون دل بلبل آمیخته نشود قلب گل سرخ فام نمیکردد .

اینک ترجمه داستان ۱- کاروایلد

سرخی روی گل از خون دل بلبل بود؟

دانش آموز: دوش بمن گفت اگر گل سرخی برایش بیرم در مجلس ضیافت با من خواهد رقصید اما افسوس که در این فصل گل سرخ پیدا نمیشود و من نمیتوانم آرزوی او را بر آورم بلبل از روی شاخه درخت این ناله هاراشنید و از خلال برگها بروی جوان خیره شد.

جوان درحالی که سرشک اشک در گوشه چشمان پر فروغش حلقه زده بود باز ناله بر آورد که آه! سعادت و نیک بختی بشر بسته بچه چیزهای کوچکی است. تمام نوشته های دانشمندان و بزرگان را خوانده ام و باسرار و رموز آنها پی برده ام با اینهمه امروز باید به نامرادی خود بنالم زیرا نمیتوانم يك تحفه كوچك یعنی گل سرخی برای محبوبه ام بدست بیاورم.

بلبل از شنیدن این ناله ها گمان کرد این همان عاشق صادقی است که شبهای دراز راز دل او را میسروده و داستان عشق وی را برای ستارگان میخوانده تا اینکه امروز او را بچشم دیده و شناخته است و چون بدقت باو نگرست با خود گفت سیاهی زلف و شادابی چهره وی بهترین گواه شباب است اما کوئی در عین جوانی غبار اندوه بصورتش نشسته و رنگ رخساره اش را زعفرانی کرده است.

در همان وقتی که بلبل باین فکر بود جوان دو باره ناله سر کرد: « فردا شب مجلس رقصی در کاخ شاهزاده برپاست و محبوبه من در آنجا دعوت دارد و اگر بتوانم گل سرخ را برایش بیرم تا سپیده دم در آغوش من خواهد رقصید والا باید در گوشه کز کنم و رقص او را با دیگران بدیده حسرت بنگرم و اگر اتفاقاً عبورش بر من بیفتد البته توجهی نخواهد کرد و این درد مرا خواهد کشت! »

ایندفعه دیگر بلبل را در صداقت جوان تردیدی نماند و بر شکفتی عشق آفرین خواند و با خود گفت راستی گوهری گران بها تر از عشق در عالم وجود ندارد اما افسوس که چنین گوهری را از هیچ سوداگری نمیتوان خریداری کرد.

آه و زاری جوان دو باره بلبل را از این اندیشه بیرون آورد و ایندفعه جوان را

دید که صورت خود را در میان دو دست گرفته و بر روی سبزه ها میغلطد و با خود چنین زمزمه میکند: « در آن شب مهمانی محبوبه من با هنگ مهیج موزیک خواهد رقصید و چنان به مهارت و چالاکی قدم بر خواهد داشت که پاهای ظریفش بزمین نخواهد خورد و مهمانان برای تماشا بدور او گرد خواهند آمد. ولی چون گل سرخ ندارم البته بمن اعتنائی نخواهد کرد و بامن نخواهد رقصید و از این غصه خواهم مرد!»

گلها بصدای او از هر طرف سر کشیده و از یکدیگر میپرسیدند که این جوان چرا اینطور مویه میکند و بخود میپیچد؟

بلبل که زبان گلها را میدانست بآنها پاسخ داد که بی تابی این جوان فقط برای خاطر یک گل سرخ است!

گلها چشمکی بهم زده و بر ساده لوحی او لب بخنده گشودند.

اما بلبل که با سرار دل جوان واقف بود خاموشی اختیار کرد و دیری نکشید که ناگهان پرو بال بگشود و از فراز جنگل بجانب گلستانی که در آن نزدیکی بود پیرواز در آمد و بروی شاخه درخت گل زیبایی که در میان چمن واقع بود نشسته باو گفت اگر گل سرخی بمن کرم کنی در عوض شیرین ترین نغمه های خود را برای تو خواهم سرود.

درخت بانکان سربوی پاسخ داد که گلهايش برنگك شير و سپيد تر از برفي است که بر سر کوه می نشیند. شاید درخت دیگر که در آنسوی باغ است بتواند حاجت او را بر آورد.

بلبل بلا درنگ بجانب آن درخت پرگشود و همینکه بر روی شاخه آن نشست خواهش خود را تکرار کرد و از پاسخ او دانست که گلهايش برنگك آفتاب و زرد تر از زر ناب است اما درخت دیگری سراغ دارد که درست در جلوی خوابگاه جوان دانش آموز واقع و گویا گل سرخ بار می آورد.

بلبل بجانب آن شتافت و بدرخت گفت رفیق اگر گل سرخی بمن عنایت کنی بهترین نغمه های خود را که تا بحال نشنیده ای برایت خواهم خواند.

ایندفعه جواب موافق شنید و از تکان سر درخت فهمید که گلهايش برنگك

خون و گلگون تر از شفق است . اما سرمای زمستان او را نیمه جان کرده و طوفان باد شاخه های ظریفش را درهم شکسته و تا پایان سال دیگر گلی از وی نخواهد روئید . بلبل در تمنای خود پا فشاری کرد که من از تو بیش از يك گل نمیخواهم و از هر راهی باشد باید مقصود مرا بر آوری .

گلبن پاسخ داد که رسیدن بمقصود يك راه بیشتر ندارد و آنهم باندازه ای دهشتناك است که یارای گفتن آنرا نمیکند .

بلبل چه چهی زد که من از هیچ چیز باك ندارم و هر چه دلخواه تو است بی محابا بگو .

درخت پس از اندکی تأمل چنین آغاز سخن کرد :

« اگر برآستی خواهان گل سرخی باید در پرتوماه بر روی شاخه من بنشینی و سینه خود را باین خاری که بر تنم روئیده تنك بچسبانی و از سرشب برایم نغمه سرائی کنی و اینقدر چه چه بزنی تا این خار از سینهات گذشته بدرون قلب تو راه یابد و بوسیله آن خون قلب تو به بدن من جریان پیدا کند و با شیره تن من بیامیزد تا رنگ گل بهمان سرخی که تو آرزو داری در آید .

بلبل از این جواب دچار حیرت شد و پیش خود اینطور فکر کرد :

« مرگ خیلی تلخ تر از آنست که برای خاطر يك گل بتوان بآن تن در داد و کی است که باین آسانی از جان شیرین دست بشوید ! »

« برای پرنده ای مانند من هیچ آرزویی بالاتر از این نیست که بر روی شاخه درختان سبز و خرم بنشینم و سحر گاهان طلوع خورشید را تماشا کنم یا شباهنگام قرص ماه را در فضای آسمان بنگرم یا در بهار از دیدار روی گلها برخوردار و از بوئیدن آنها سرمست شوم »

« اما چیزی که هست زندگانی با تمام لذات آن در برابر عشق قدر و قیمتی ندارد و قلب پرنده ای مثل من با همه این آرزوها در مقابل قلب آن جوانی که از درد عشق در سوز و گداز است چه ارزشی میتواند داشته باشد ؟ »

پس از این اندیشه ها بلبل با تصمیم راسخ بطرف باغ پیرواز درآمد و ایندفعه باز

چشمش بجوان افتاد که هنوز بر روی چمن ها میغلطید و دانه های اشک بر گوشه چشمانش میدرخشید. بی اختیار چه چهی زده با زبان دل باو اطمینان داد که گل سرخ را بقیمت خون خود برایش فراهم خواهد نمود اما بشرط آنکه در راه عشق ثابت باشد و بداند که هیچ چیز در عالم پبای عشق نمیرسد .

جوان هم باچشمهای اشك آلود پرواز بلبل را دید و آواز دلنواز او را شنید اما از این آواز چیزی نفهمید زیرا هزار دستان بزبانی باوی سخن می سرود که در هیچیک از کتابها چنین زبانی را ندیده و بیاموخته بود !

از آنطرف درخت بلوطی که بلبل بر روی آن آشیانه داشت مقصود پرنده کوچک را دریافت و بس متأثر شد و چون باوی اس و علاقه داشت خواهش کرد که آخرین نغمه های خود را بگوش دلت بخواند تا مایه تسلی روزهای تنهایی باشد . بلبل با صدای لرزانی که شبیه بززمه آب بود برای درخت بلوط نغمه سرائی آغاز کرد جوان هم به شنیدن این نغمه ها با خود گفت چه آهنگ دلفریبی دارد . اما با اینهمه پروبال زدن و ناله بر آوردن تصور نمیرود جز جلوه دادن صدای خویش سودای دیگری در سر داشته باشد !

عاقبت از فرط ناامیدی بخوابگاه رفته بر روی تخت خویش دراز کشید و دیری نپائید که با فکر محبوبه اش بخوابرفت . بلبل هم بانتظار طلوع ماه دم فرو بسب . پاسی از شب نگذشته بود که ماه تابان در صحنه آسمان نمودار شد و در پرتو نقره فام آن پرنده کوچک خود را بدرخت گل نزدیک نمود و سینه خویش را بخار تن او بچسباند و برای ماه نغمه سرائی آغاز کرد .

تانیمه شب بلبل سرمست آواز بود و در هر چه چهی خار تن گل بیش از پیش بسینه اش فرو میرفت و برسوز دل وی میافزود . هنگامی که بلبل اسرار عشق را با آهنگ سوزناکی بگوش دل سرد ماه میخواند آهسته آهسته درنوگ درخت گل غنچه سحر آمیزی پدیدار شد که رنگ آن در ابتدا شبیه برنگ مه رقیق بود . شب که از نیمه گذشت درخت گل به بلبل بانگ زد که سینه خودش را بیشتر بخار بچسباند زیرا شب دارد بی پایان میرسد و اگر قبل از سپیده صبح غنچه گل شکفت کار از کار خواهد گذشت .

بلبل سر باطاعت فرود آورد و هر قدر که سینه را بیشتر به خار میفشرد آهنگ اوسوزناک تر میشد تا اینکه کم کم رنگ نوك برگهای گل رو سرخی نمود ولی چون خار هنوز به قلب بلبل تخلیده بود قلب گل بازم سپید مینمود. چه بطوری که گفته اند جز خون دل بلبل چیز دیگری نمیتواند قلب گل را رنگین بکند.

بلبل که میخواست لختی از درد دل بیاساید دوباره به بانگ درخت با آخرین قوه‌ای که برایش باقیمانده بود سینه را بخار فشار داد و در اثر این کوشش عاقبت خار بقلبش خلید و دل کوچکش را سخت بدرد آورد و بیایی چه چه زد اما ایندفعه صدای بلبل با نغمه عشق و نوای مرگ آمیخته شد.

در همین حال غنچه گل کاملاً بشکفت و سرخی برگهای آن باندازه‌ای زیاد شد که برنگ شفق در آمد و رفته رفته این سرخی سرتاسر قلب گل را فرا گرفت.

مرگ بلبل

صدای لرزان و ضعیف بلبل دیگر بزحمت شنیده میشد و چند لحظه بعد قلب کوچک او هم که تمام خون خود را نثار گل کرده بود برای همیشه از کار افتاد! آخرین نوای پر سوز و گداز بلبل باندازه ای ماه را فریفته بود که طلوع خورشید از یادش برفت و مدتی در کنار آسمان حیران و سرگردان ماند!

گل نوشکفته هم از شنیدن این نوا طوری متأثر شد که داغ دل بلبل برای همیشه در قلبش نقش بست و آنرا برنگ سرخ آتشی در آورد!

درخت گل شتابان به بلبل مژده داد که حاجتش بر آورده شد و گل سرخی که آرزوی آنرا داشت به ثمر رسید. اما از وی پاسخی نشنید چه جثه کوچک او از شاخه‌ای که بر آن نشسته بود بروی چمن افتاد و خارتن گل هنوز در قلبش استوار بود.

سر لوشت گل

نزدیک ظهر دانش آموز جوان سر از خواب گران برداشت و همینکه پنجره اطاق را کشود ناگهان چشمش بگلی افتاد که در تمام عمر سرخ تر و شاداب تر از آن ندیده بود. بی اختیار بطرف درخت دوید و گل را از تن آن در ربود و دوان دوان بخانه استاد رفت. در راهرو خانه دخترک را دید که در کناری نشست و بدوختن لباس

ابریشمی آبی رنگی اشتغال دارد و سگ کوچکش در جلوی پای او خوابیده است .
جوان جلو رفته با يك دنیا امید گل سرخ را تقدیم وی نمود و وعده‌ای که
برای رقصیدن داده بود باد آوری کرد و باو گفت سرخ ترین گلی را که در عالم
میتوان سراغ نمود برایت آورده ام و باید امشب این گل را بسینه خود نصب کنی
و باهم برقصیم .

دختر با نظر بی اعتنائی بگل نگریسته و بجوان پاسخ داد که میترسم این
گل برنگ لباسم نیاید و بعلاوه چند قطعه جواهری که بتازگی برایم فرستاده اند
خیلی زیبا تر از این گل است و آنها را بسینه خود خواهم زد .

جوان از این جواب سرد و نامهربان دختر سخت بر آشفت و گل را بوسط
خیابان پرتاب کرد . در همین وقت اربابه‌ای که از خیابان میگذشت گل نو شکفته را
در زیر چرخ خود طوری پایمال نمود که جز لکه‌های کوچک سرخ رنگی اثر دیگری
در روی سنگ فرش خیابان از گل بجا نماند .

این گستاخی جوان دخترک را ناپسند آمد و با درشتی بوی گفت : « اگر من
نامهربانم توهم خیلی بی ادبی و فراموش کرده ای که دانش آموزی بیش نیستی و
هرگز باور نمیکنم که بتوانی حتی يك جفت کفش نقره‌ای برای من بیاوری که با آن
برقصم و با حال آشفته از روی صندلی برخاسته بدرون خانه رفت .

جوان مدتی دچار بهت بود تا اینکه رفته رفته بخود آمد و ناگهان فریاد
برآورد :

« آبا حماقتی بالاتر از عاشقی میتوان سراغ نمود ؟ آبا لذت عشق با آنهمه
داستانهایی که در اطراف آن شنیده شده با لذت خواندن کتابی برابری میکند ؟ »
هنگام بازگشت از خانه استاد یکسره باطوق خود رفته و کتاب بزرگ کرد
آلودی را از قفسه بیرون کشید و طوری غرق خواندن آن شد که بلبل و گل و محبوبه
هرسه از ضمیر خاطرش محو شد !

نگارش آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه

پساوندهای اتصاف و مالکیت

برای پساوندهائی که بر اتصاف و مالکیت دلالت میکند و تعیین موارد استعمال آنها که بتوان در موقع حاجت و اژههائی مطابق قیاس وضع نمود و بر وسعت و بسط زبان افزود پیشنهاد ذیل تقدیم میشود:

(۱) ناک - بر اتصاف بعیب و آلودگی و آغشتگی و نفرت و کراهت و مانند آنها دلالت کند یعنی بآخر و اژههائی پیوسته شود که شامل معانی فوق باشد: دردناک غمناک . بویناک . چسبناک . بیمناک .

پساوند فوق عموماً بآخر اسم معنی در آید یا اسم ذاتی که بتوان عیب و نفرت و آلودگی از آن حاصل کرد.

(۱) آسببناک . خوفناک . اندوهناک . خطرناک . هوسناک . سهمناک .

(۲) ریمناک . کلناک . مکس ناک . ریگناک . شیرناک .

برای روشن شدن مقصود شاهی از استعمال بلغا و دانشمندان درج میشود:

از نفسی چند خلیلناک شد	روی جهان کاینه پاک شد
پاک بشویند بهفت آب و خاک	دامن از این چنبره دودناک
داد بضاعت بامینان خاک	پیر در آن بادیه بیمناک
زهرچه از بهر یک مشت خاک	جهانکر دز آشوب خود دودناک
که از نوک خاری در آید بخاک	بسا شیر درنده سهمناک
بقلطید در خون تن زخمناک	درخت کیانی در آمد بخاک
بدوگفت بر خیز از این خون و خاک	فرو بسته چشم از تن خوابناک
(نظامی)	

تن ز آب حوض تنه‌پاک شد (مولوی)	دل ز بار حرص تن کلناک شد
روی همه گیتی کند از خار و خمان پاک	امسال که جنبش کند این ابر شعبناک
هست بقول و عمل همیشه مجرد	خواجه چنان ابر بانگک دار مطرناک
(منوچهری)	

ساخت بدامان رخش از کرد پاک	یافت بره آینه ای کرد ناک
بیر آلابش از آلابش ناک (جامی)	باش چون بحر از آلابش پاک

ابوریحان در کتاب تفهیم گوید :

کوهها و قلعه‌ها و بناهای بلند و کوشکهای ملوک و بیابانها و سنگریزه‌ها و زمینهای شیرناک .

صاحب کتاب صراح‌اللفه در ترجمه ارض‌مذبه مینویسد :

زمین مکس ناک . صاحب منتهی‌الارب در ترجمه ارض ماسده مینویسد : زمین شیرناک . و در ترجمه ارض مسبعه مینویسد : زمین ددناک و در ترجمه ارض مذبوبه می‌نویسد : زمین مکس ناک .

این پساوند گاهی با آخر صفات نیز افزوده شود: بیمارناک . درشتناک . شادناک . ساحرناک .

ابوریحان در کتاب التفهیم مینویسد . اولش قویست بافزوی و آخرش ست بکمی و بیمارناک . منوچهری گوید :

بیرم این درشتناک بادیه که کم شود خرد در انتهای او

این پساوند قیاسی است و میتوان کلمات دیگری را نیز بالحاق آن با آخر آنها وضع نمود : طوفان ناک . بادناک . آفت ناک . بیرناک . زبورناک . . پشه‌ناک . چرک ناک . علف‌ناک . اما کلمات تابناک . شادناک . فرحناک . طربناک یا باید از جمله شواذ و مستثنیات شمرده شود و یا اینکه باید چنین تصور شود که بمرور زمان در معنی اصلی آنها تغییر حاصل شده .

مثلاً تابناک در اصل بمعنی دارای حرارت و آلوده بگرمی بوده و بعد بمعنی درخشان استعمال شده ، و طربناک بمعنی مست‌کننده و مستی‌آور بوده و بعد بمعنی شادمان یا شادی و طرب آور بکار رفته .

(۲) آکین - کین . بربری و آمیختگی دلالت کند : شرم آکین . سهمگین یارکین - کرکین - آزرم آکین - کهر آکین . شواهد از استعمال بلغا و فصحا : جهان را همه ساز و چوبین بود همه آبدانهای یخکین بود (نظامی) سهمگین آیکه مرغابی در او ایمن نبودی کمترین موج آسپاسنگک از کنارش درر بودی (سعدی)

قمربان چشم درد کین بود سپیده دم شود چو نوتیای او (منوچهری)

مرد که فردوس دید کی نگردد خاکدان و آنکه دربار رسید کی طلبد پار کین
(خاقانی)

آب چون آتش عود افروز است باد چون خاک عبیر آکین است (انوری)
گشته زین نکته های مشک آکین روی کاغذ نگارخانه چین (نظامی)
چو کشور شود پر زبیداد و کین شود همچو بیماری اندوهگین (اسدی)
خواجه عبدالله انصاری هر وی گوید : دانت که با سینه غمگینم و با
دیده نمکینم .

این دو پساوند را گاهی مخفف کنند و گویند . آکن . کن
گفت دینی را که این دینار بود کاین فزا کن موش را پروار بود
ای آنکه غمگنی و سزاواری و ندر نهان سرشک همی باری (رودکی)
سال امسالین نوروز طربنا کتر است یار و پیرار همیدیدم اندوهگنا
(منوچهری)

این پساوند نیز قیاسی است و میتوان در موقع حاجت کلمات و واژه هائی از آن
ترکیب و وضع نمود .
دود آکین . گل آکین . بیم آکین . زرا آکین . چرك آکین . خطر آکین .
مهر آکین . قهر آکین .

شاید این پساوندها از واژه « آگندن » بمعنی پر کردن و برهم نهادن مأخوذ باشد .
(۱) یار : ملازمت و اقتراف و دارندگی را می رساند و عموماً با آخر کلمانی
پیوسته میگردد که بر خوبی و نیکی و مانند آن دلالت کند : بختیار . خرد یار . دوستیار
هوشیار . کوشیار . سعادت یار . داد یار . شواهد از استعمال فصحا .

ناسزائی را که بینی بختیار عاقلان تسلیم کردند اختیار (سعدی)
چورزم آیدت پیش هشیار باش تنت را ز دشمن نگهدار باش (فردوسی)
آچه ندارد عوض ای هوشیار عمر عزیز است غنیمت شمار (بهائی عاملی)
پساوند فوق قیاسی است و عموماً با آخر اسم معنی در آید مگر در جائیکه از آن
معنی یار و یاور و معین اراده شود .
دستیار . آبیار . باز یار .

بهرچه روی بهم یا بهره رای کنم قوی است دست مرا تا تو دستیار منی
 (۴) مند - عموماً با آخر اسم معنی در آید و دارائی و مالکیت را می‌رساند
 مانند : دردمند . خردمند . هوشمند . سودمند . نیازمند . آزمند . زورمند . آبرومند .
 شواهد از استعمال بلغا و فصحا

بروز نیک کسان گفت غم مخور زنهار با کسا که بروز تو آرزومند است
 (رودکی)

علاج دردمندان کن بهره درد که هر کس کوچراحت کرد بد کرد
 (سعادت نامه)

هر که با اهل خود وفا نکند نشود دوست روی و دولت مند
 دشمن هوش است می‌ای هوشمند دوست را مغلوب دشمن کم پسند
 (جامی)

انصال ابن پسانند با آخر اسم معنی قیاسی است و میتوان در هنگام حاجت
 واژه‌هایی با آن ترکیب و وضع کرد :

مهرمند . زبان مند . آزرمند . کلمات مأخوذ از عربی غالباً با واژه مند مرکب
 شود : سعادت مند . شرافتمند . دولت مند . حاجتمند . عقیده مند . گاهی قبل از واژه مند
 وار افزوده شده : دانشمند . تنومند . نیازمند . برومند .

برومند باد آن همایون درخت که در سایه آن توان بردرخت

گاهی با آخر صفت نیز افزوده شود : شادمند . یارمند :

همان دوستی با کسی کن بلند که باشد بختی ترا یارمند (فردوسی)

(۵) آور . ور . برحاصل کردن و بردن و پیشه و شغل دلالت کند .

دلاور . کندآور . جنگاور . نام آور . بارور . هنرور . کینه ور . تاجور . بهره ور .

حیله ور . پیشه ور .

شواهد از سخنان باغا و ادبا :

از آن بهره ورت در آفاق کیست که در ملک رانی با ناصاف زیست

هنرور که بختش نباشد بکام بجائی رودکش ندانند نام (سعدی)

بسته وخته روند تاجوران پیش او بسته بتیغ سبک خسته بگرزگران (خاقانی)

ز نام آوران گوی دولت ربود که در گنج بخشی نظیرش نبود (سعدی)
 دامن تو دیده وری داشتی تخم هوایت دکری کاشتی (جامی)
 اصل این پساوند بعقیده نگارنده از «آ» آوردن مأخوذ است و شاید از مصدر بردن
 نیز مشتق باشد و در زبان پهلوی غالباً این پساوند با باء موحده بجای واو دیده میشود.
 این دو پساوند نیز قیاسی است و میتوان از آن کلماتی وضع کرد: کامور . کارور
 مهرور . هوشور . شادی ور . سودور . گاهی بجای پساوند (ور) (آور) و اوساکن
 ماقبل مضموم استعمال کنند: رنجور . گنجور . مزدور . آزور . استعمال پساوند (ور)
 (آور) تا حدی نزدیک بواژه (مند) است و غالباً بجای یکدیگر بکار میروند:
 تناور . تنومند . هنرمند . هنرور . بهره ور . بهره مند . خردور خردمند .
 دانشور . دانشمند . کارور . کارمند . سازور . سازمند .

مجلس سوگواری

روز دوشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۲۳ مجلس تذکر مرحوم حسن اسفندیاری (حاج محشم السلطنه) عضو بیوسنه فرهنگستان در تالار فرهنگستان ایران برپا گردید از ساعت چهار بعد از ظهر مدعوین که عبارت بودند از وزراء و نمایندگان مجلس و دانشمندان و رجال محترم حضور بهم رسانیدند. نخست جناب آقای حسین سمیعی رئیس فرهنگستان مجلس را افتتاح نمودند و بنا بر تقاضای ایشان حاضران با احترام فقید مرحوم يك دقیقه بحال خاموشی ایستادند آنگاه جناب آقای دکتر متین‌دفتری بذکر فضایل و مقامات اخلاقی مرحوم اسفندیاری و تذکر اوقاتی را که در خدمات رسمی یا در مسافرتها در مصاحبت ایشان گذرانده بودند پرداختند . سپس جناب آقای علی اصغر حکمت شرح حال و مقامات ادبی و علمی مرحوم اسفندیاری را بیان نمودند .

خطابه جناب آقای سمیعی

کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام مرگ برای همه آفریدگان امری مقرر و محتوم است و هیچکس نمیتواند از این حکم کلی و فرمان عمومی مستثنی باشد چیزی که هست این است که مرگها اگرچه بصورت یکسان است اما در معنی بایکدیگر تفاوت دارد و نسبت باشخاص فرق میکنند چنانکه می بینیم از مرگ پاره‌ای اشخاص در جامعه تأثیر و تألمی شدید پیدا میشود .

مرحوم حسن اسفندیاری (محشم السلطنه) از اشخاصی بود که مرگ او را نمیتوان کوچک شمرد بلکه تأثیر آن در جامعه خیلی بزرگ است .

مرحوم اسفندیاری در مکارم اخلاق خیلی افراط کرده بود بهمین واسطه در میان مردم محبوبیتی بی اندازه داشت . من خود از اشخاصی بودم که خوشبختانه با خاندان جلیل اسفندیاری از آغاز جوانی آشنائی پیدا کرده و با بزرگان این سلسله مربوط شدم و بالاخص با مرحوم اسفندیاری از همان اوایل که در وزارت امور خارجه بخدمت دولت وارد شدم ارتباطی یافتم و شاید نیمه آخر عمر خود را با او صرف کردم و هرچه بر مدت الفت و معاشرت با این مرد بزرگوار بیشتر میگذاشت بر اوصاف ستوده و ملکات فاضله او بیشتر واقف میشدم و عقیده و علاقه ام باو بیشتر میشد يك صفت بزرگ این مرد

تواضع و فروتنی و خوشروئی و مهربانی بود که تا دم مرگ با او توأم بود و با آنکه در دستگاه دولت و جوامع ملی مقامات ارجند و مراحل شامخی را احراز کرده بود هیچ تفاوتی در حال و رفتار او پیدا نشد سهل است روز بروز بر حسن اخلاق و مهر و ملاطفت او نسبت بمردم افزوده میشد و چیزیکه هرگز در وجود او راه نیافته بود کبر و نخوت و خودنمائی بود.

مرحوم اسفندیاری مردی بتمام معنی خداپرست بود و بمبانی و حقایق دیانت اسلامی ایمان ثابت داشت کمتر اتفاق میافتاد که من با او بنشینم و از سخنان او بوی خدا نشنوم.

مرحوم اسفندیاری يك ایرانی خالص بود و بوطن خود خیلی علاقه داشت و هر وقت که برای ایران يك پیش آمد ناگوار روی میداد میدیدم که چطور آشفته و پریشان خاطر میشد و چه تلاش‌ها و فداکاریها میکرد.

مرحوم اسفندیاری در اعمال خود نیت پاک داشت و نسبت بهمه کس خیرخواه بود و بیشتر اوقات خود را صرف انجام حوائج مردم میکرد از فقرا و بیچارگان دستگیری مینمود از حمایت مظلومان و ستمدیدگان مضایقه نداشت.

هنوز در خانه و خانواده او جماعتی از زن و مرد و کوچک و بزرگ هستند که ابا عن جد در این خانواده نشو و نما یافته و در کنف حمایت و سرپرستی این مرد بزرگوار اعاشه میشدند.

مرحوم اسفندیاری گذشته از فضایل نفس و مکارم اخلاقی که داشت مردی فاضل و ادیب و دانشمند بود و ارباب فضل و نوق و معرفت غالباً در محضر او جمع بودند.

مرحوم اسفندیاری از آغاز تأسیس فرهنگستان ایران بعضویت پیوسته فرهنگستان انتخاب شد و در اینمدت برای پیشرفت مرام فرهنگستان مساعی جمیله بکار برد و علاقه و توجه او باین بنگاه علمی و ادبی بقدری زیاد بود که بنده در اینمدت کمتر دیدم که مرحوم اسفندیاری از حضور در جلسات هفتگی فرهنگستان غیبت کند. باهمه ضعف مزاج و کهولت سن که داشت همیشه در سر وقت حاضر میشد و تا آخر جلسه می‌نشست و در کارهای علمی و ادبی شرکت میکرد بیاس همان بزرگوار بهاست که فرهنگستان ایران امروز این مجلس تذکر را فراهم ساخته و از این فقدان عظیم

و ضایعه بزرگی که بعالم فرهنگ و اخلاق و انسانیت وارد آمده است اظهار تأسف میکند و بفرزندان ارجمند و گرامی و اعضاء محترم خانواده اوصیما نه تسلیت میگوید و بروان پاك آن مرحوم مبرور درود فراوان میفرستند .

چون بعضی از آقایان محترم در شأن آن مرحوم بیاناتی خواهند فرمود بنده بیش از این مزاحم نمی‌شوم و فقط از حضار محترم خواهش میکنم که با احترام روح آن مرحوم بقدر يك دقیقه با حال سکوت قیام فرمایند .

خلاصه بیانات جناب آقای دکتر متین دفتری

آقایان محترم !

با اینکه این اوقات از تظاهر در محاسن عمومی احتراز میکنم وقتی که جناب آقای سمیع رئیس محترم فرهنگستان تکلیف کردند که من هم راجع بمرحوم اسفندیاری چند کلمه بعرض آقایان برسانم نتوانستم مقاومت و امتناع کنم برای اینکه شانه خالی کردن از ایفاء آخرین تکلیفی که بیک دوست عزیز فقید دارم خلاف مروت و انصابت میدانم . قبل از ورود در مطلب باید متذکر شوم که قصد من نه مرثیه خوانی است و نه شرح زندگانی (بیوگرافی) مرحوم اسفندیاری و تجزیه و تحلیل شخصیت سیاسی او . مرثیه در مورد ستم‌دیدگان یا کسانی جا دارد که زندگانی آنان دچار ناکامی‌ها شده باشد نه فقید سعید که دوره عمرش سراسر کامیابی‌ها و افتخارات بوده است و در واپسین روز حیاتش شاهنشاه مملکت بیالین او تشریف فرما شده و او را مورد تفقدات ملوکانه قرار داده اند و امروز برای ما کمال مباهات است که برای تجلیل يك دوست جلیل القدری که ازین مآرفته و همه ما را برای همیشه غرق تأثر نموده است جمع شده ایم . شرح زندگانی و کاربرد سیاسی مرحوم حاج محشم السلطنه هم بناتق محترم بعد جناب آقای حکمت محول شده است و ایشان این وظیفه سنگین را ادا خواهد کرد من فقط بذکر مکارم اخلاق فقید سعید میپردازم و آنچه خود از روش پسندیده او درك کرده ام و نمونه‌هایی که از ملکات فاضله او دیده‌ام میگویم و اداء چنین شهادتی را در محضر آقایان محترم خود عرض میدارم .

سالیان دراز است که من بمرحوم حاج محشم السلطنه ارادت می‌ورزیدم و

ارادت من موروثی است که از قدیم بین پدر و سایر بستگان من باخاندان اسفندیاری روابط و دادیه برقرار بوده. ارادت شخص من بآنمرحوم از زمانی شروع شد که من در اوایل جنگ بین المللی اول وارد خدمت دولت و کاربر وزارت امور خارجه شدم و همچنین چند بار دیگر باین مقام نائل شدند ولی تعلیمات ایشان انجام وظیفه میگردم و در آن اوان مرحوم حاج محشم السلطنه وزیر امور خارجه بودند و بر من انصافاً حق تربیت دارند. روابط ارادت و دوستی من بامرحوم اسفندیاری محفوظ و درتزايد بود و چنین اتفاق افتاد که پی در پی سعادت همکاری ایشان نصیب من میشد. چند سالی در جمعیت طرفدار جامعه ملل با مشارکت عدّه از حضار محترم بامرحوم اسفندیاری تشریک مساعی میگردیم و وقتی که من وارد در هیئت دولت شدم مصادف با ریاست ایشان در مجلس شورای ملی بود و در دوره های قانونگذاری دهم یازدهم و دوازدهم با ایشان همکاری میگردیم و در همان اوان يك سفر هم در التزام ركاب والا حضرت ولایت عهد یعنی اعلیحضرت همایون شاهنشاه فعلی بمعیت مرحوم اسفندیاری بمصر رقیم. در سالهای اخیر هم از لذت مجالست آنمرحوم در فرهنگستان ایران محظوظ بودم در تمام این مراحل از همکاری آنمرحوم بهترین خاطره ها را دارم و از مساعدت های معنوی و مهربانی هائی که در هر مورد مبذول میداشتند همیشه شکر گذار بوده و خواهم بود. مرحوم حاج محشم السلطنه نمونه بارزی از رجال قدیم ایران بود که نظایر او بسیار نایاب شده و دیگر جامعه از نوع او تربیت نمیکند. مرحوم اسفندیاری واجد تمام صفات رجال قدیم بود: سخاوت - فتوت - ثبات در رفاقت و دوستی - حمایت از ضعفا و دستگیری از مستمندان و بسیاری از خصائل ممدوحه دیگر که من در طی سالیان دراز تمام این مراتب اخلاقی را در آنمرحوم آزموده ام و خاطره های فراموش نشدنی در هر يك دارم. از جمله: همه بخاطر داریم که مرحوم اسفندیاری در نوع پروری مخصوصاً مساعدت بحاجتمندان و اشخاصی که در دوائر دولتی گرفتاری داشتند تا چه حد سعی بود. برای نوشتن توصیه بنفع مردم دستگامی داشت که ضرب المثل بود. یاد دارم روزی که من لایحه قانون مجازات توصیه و اعمال نفوذ را بمجلس بردم مرحوم اسفندیاری بمن بانعجب اظهار داشتند: فلانی میخواهی دکان مرا ببندی - جواب گفتم: خیر توصیه های شما ناشی از خیرخواهی و حسن حمایت از ضعفا است مادکان کار چاق کن ها را

میخواهیم ببندیم که بقصد انتفاع خود سعی میکنند. دامهائی برای قضات گسترده و آثار را از اجراء عدالت منحرف نمایند و قوه قضائیه را از اعتبار بیندازند.

مرحوم اسفندیاری مردی با انصاف و مخصوصاً نسبت بمصالح کشور تسلیم بود در سفر مصر پیش آمدی کرد که امتحانی از این صفت خود داد: شبی مهمان اعلیحضرت ملك فاروق بودیم قبلاً بما اطلاع رسید که قرار است سفیر کبیر ایران در سر میز شام مقدم بر ما بنشیند با این توضیح که مطابق قواعد تشریفات دربار مصر سفراء کبار برنخست وزیر و وزیران مصر مقدم هستند و نقشه میز ضیافت سلطنتی چنین طرح شده بود که پس از اعلیحضرت ملك مصر (میزبان) و مهمان معظم او والا حضرت ولایت عهد و بترتیب ابتدا سفراء کبار ایران و انگلیس بعد مرحوم محتشم السلطنه و من و سپس هیئت دولت و درباریان مصر و بقیه کور دیپلوماتیک قاهره و ملتزمین رکاب مخلوطاً علی قدر مراتبهم جلوس نمایند.

البته برای شخصی مثل اسفندیاری رئیس مجلس ایران ملتزم رکاب ولیعهد ناگوار بود زیرا دست کسی بنشیند که سالها در وزارت امور خارجه مأمور و تابع او بوده است و صریحاً می گفتند: خیر خیر! محال است سر این میز حاضر نخواهم شد!....

شراره پاشا مأمور پذیرائی ما بمن متوسل شد که این مشکل را حل نمایم و توضیح میداد که اگر اصرار داشته باشید بر سفیرتان مقدم باشید مانعی ندارد اما نتیجه این خواهد شد که سفیر کبیر انگلیس از حق تقدم خود استفاده میکند و سفیر ایران در ردیف وزراء مختار پس از هیئت دولت خواهد نشست و فاصله او با سفیر کبیر انگلیس زیاد و موجب تحقیر او خواهد بود. من مصمم شدم اسفندیاری را بهر زبانی است قانع نمایم ولی بمحض اینکه آغاز سخن نموده و خاطر نشان کردم که موضوع بحث اشخاص نیستند بلکه حیثیت و مصلحت ایران است فوراً سر تسلیم فرود آورد و من گذشت او را بسیار تحسین کردم.

دیگر از صفات برجسته مرحوم اسفندیاری جوانمردی و ثبات او در دوستی و رفاقت بود که در موقع بسیار مهمی فتوت خود را بمن نشان دادند: بعد از اینکه از مقام نخست وزیری معاف و چندی هم گرفتار شدم مدتها در منزل و تحت نظر مأمورین شهربانی بودم و از ترس آن مأمورین - که بعدها فهمیدم همانها قتله مرحوم مدرس و

سایرین بودند - هیچکس حتی نزدیکان من جرئت نداشت پابمنزل من بگذارد در آن زمان چنانکه معروف شده بود مغضوبین شاه مانند جذام گرفته‌ها میشد و هیچکس نزدیک آنان نمیرفت - در چنین ایام تیره یکروز صبح عید غدیر بود ناگهان مرحوم حاج محترم السلطنه رحمه الله علیه بدیدن من آمد و اسباب تعجب شد بطوریکه مأمورین نگاهبان من خیال کرده بودند رئیس مجلس با شاه بملاقات من آمده و چون احتمال میدادند که از من رفع غضب شود چند روزی هم رفتار خود را تعدیل کردند - باری آنروز مرحوم اسفندیاری بمن نوازشها کرد که تا عمر دارم فراموش نخواهم کرد و شرحی در مذمت حسادت همکمان اظهار نمود و بالاخره بمن تکلیف کرد که در فرهنگستان حاضر شوم و چندی بعد خود ایشان آمدند و من را اینجا آوردند. قبل از آن من عضویت فرهنگستان انتخاب شده بودم ولی در کارهای فرهنگستان عملاً شرکت نمی‌کردم از آن تاریخ است که من افتخار حضور در این مجمع علمی را حاصل کرده و از مجالست مرحوم اسفندیاری که مرتباً و با علاقه تام در اینجا حاضر میشدند خوشوقت بودم و اکنون از فقدان ایشان بی نهایت متأثرم!

مرحوم اسفندیاری در این اواخر از تبلیغاتی که بر علیه فرهنگستان میشود دلتنگ و مکدر بودند: بسیاری لغات جدید در بین مردم معمول شده است که شهرت میدهند فرهنگستان آنها را وضع کرده است در صورتیکه چنین نیست و همچنین بعضی از لغات که در فرهنگستان تصدیق شده بی سوادان در غیر مورد و بدون رعایت سلیقه استعمال میکنند که بموجب استهزاء ظرفا شده است. مرحوم اسفندیاری از این شهرت‌ها متأثر بودند و لازم میدانستند از طرف فرهنگستان مجالس سخنرانی دائر بشود و این اشتباهات را از اذهان خارج و طرز استعمال لغات را بمردم تعلیم نمایند.

آقایان! - این بود بعضی از خاطره‌های گرانبها که از رفیق فقید خود دارم و او را در نظر من همواره زنده و بزرگوار نگاه خواهد داشت. از خداوند متعال برای بازماندگان و ارادتمندان او صبر و شکیبائی و برای خود او مغفرت و رحمت بی پایان مسئلت میکنم.

خطابه جناب آقای حکمت

این کهن باغ که گل پهلوی خارا است در او نیست یکدل که نه ز آن خار فکار است در او
 برک راحت مطلب میوه مقصود مجوی برک بی برگی و میوه غم و بار است در او
 ناله مشک که با این همه عطر افشانیت خون افسردۀ آهوی تار است در او
 فیانا دما قد طیب الله ذکره فاضحی و طیب الذکر عمر له ثان
 کریم المعیا باسم متهلل متی جتته لم تلقه غیر جذلان
 یمن لمن بر جوه من غیر منة فان قلت منان فقل غیر منان
 و ما الناس الا راحل بعد راحل الی العالم الباقی من العالم الفانی
 (بهاء الدین زهیر)

در این عالم بزرگترین حکم مسلم وجود و قویترین سنت واجب طبیعت قضیه موت است که آدمی را از دام او گریزی نیست و نه از اطاعت فرمان او گزیری. اکنون یکی از رجال بزرگ مملکت ما بر این حکم حتمی کردن نهاده و بدرود زندگانی گفته است. بزرگی که سراسر عمر پر افتخارش مجموعی است از خدمات شایسته بملک و ملت و دانشمندی که دقائق ایام حیاتش مشحون است بکسب فضائل و نشر معارف و مکارم اخلاق و محاسن اوصاف این مرد بلند رتبه اینک چند روزی است که از میان ما رفته و همه ما را بفقدان خود غمگین و ملول ساخته است. امروز بیاد بود او در این انجمن کرد آمده ایم.

فرهنگستان ایران که همکاری دانشمند مانند مرحوم حسن اسفندیاری را از دست داده به بنده امر کرده اند که از تاریخ زندگانی وی سخنی چند بسمع این جمع برسانم و از درگاه الهی برای روح پرفروش وی طلب مغفرت نمایم.

و برای این بنده انجام این امر بسیار تألم انگیز است زیرا فقدان آن رادمرد بزرگوار که با گوینده این سخنان بسالیان دراز انواع لطف و عنایت داشت اینک چندان خاطر

را آشفته و دل را پریشان می‌سازد که مجال سخن نمیکذارد .

معذلك بحکم همان ارادات دیرین من و غایت قدیم او اتیان بساین وظیفه را که تکلیف اخلاقی و فریضه روحانی است چند کلمه باختصار بعرض میرسانم .
 يك شمه از شمایل او گریبان کنم جمع آید از مکرّم اخلاق دفتری
 مرحوم حسن اسفندیاری . حاجی محتشم السلطنه مطابق یادداشتی که بخط
 مرحوم میرزا محمد صدیق‌الملک در پشت نسخه قرآن مجید ثبت کرده است روز چهار
 شنبه هیجدهم ذی‌الحجه یعنی عید غدیر سال ۱۲۸۲ هجری قمری متولد شده و بسال
 قمری هشتاد سال و چند ماه زندگانی کرد و در روز شنبه دهم ربیع‌الاول ۱۳۶۴
 مطابق پنجم اسفند ۱۳۲۳ شمسی وفات یافت .

وی پسر سوم مرحوم میرزا محمد صدیق‌الملک مذکور است وجد او میرزا عبداللّه نوری مازندرانی در آذربایجان سکنی اختیار نموده و جزو منشیان عباس میرزای ولیعهد بوده است. در بدو سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه که میرزا تقی خان امیر کبیر تأسیس وزارت خارجه مبادرت کرد و میرزا سعیدخان بدیبری مهام خارجه انتخاب گشت میرزا محمد صدیق‌الملک را که امانت و کاردانی و درستی او مورد وثوق امیر کبیر بود برای ریاست وزارت خارجه و همکاری با مرحوم میرزا سعیدخان برگزید . و ازین تاریخ به بعد میرزا محمد با کمال صداقت و امانت در خدمت وزارت خارجه بسر برد . پس از چندی که میرزا سعیدخان مرحوم صدیق‌الملک چندی از کار کنار گرفت بهر حال خدمات آن مرد در تأسیس و تکمیل وزارت خارجه فراوان و احکام و فرامین و اسنادی که از او باقی مانده است همه مؤید این معنی است .

مرحوم میرزا حسن خان فرزند او از فارغ‌التحصیل‌های مدرسه دارالفنون است لیکن تحصیلات او محدود بمبادهای تعلیمات دارالفنون قدیم نبود تحصیلات او بطور قدیم نیز بسیار بود با آنکه در ادبیات و عربیت بمنتهای کمال و براعت رسید در رسوم حسن خط و انشاء و شعر و ادب و تاریخ و السنه فرانسوی و انگلیسی از همکنان سبقت گرفت . در فقه و اصول و علوم تفسیر و حدیث نیز فضائل و کمالات بسیار حاصل نمود .

وجود شریف او مصداق دستور « اطلبوا العلم من المهدالی اللحد » میباشد زیرا از بدایت ایام عمر تا آخر عهد کهنوت هیچوقت از مطالعه و درس و تحقیق فارغ نشست در همین اواخر در خدمت مرحوم ادیب پیشاوری شرح اشارات و مبادی ریاضیات قدیم را مطالعه میکرد و نزد مرحوم میرزا لطفعلی صدرالافاضل در علوم ادبی استفاده مینمود و ایندوتن که هر دو از اجله ادباء و دانشمندان عصر خود بودند با مرحوم اسفندیاری دائماً محشور و انیس و جلیس او بودند. در سنوات اخیر بمطالعه عرفان و ترجمه خصوصاً محیی الدین بن العربی اشتغال میورزید ولی موفق باتمام نگردید.

کتابخانه او که مجموعه نفیسی است از کتب ادب و فقه و حدیث و تاریخ و حکمت و فلسفه و شعر و عرفان و ریاضیات همه گونه کتابهای نادر و نسخهای ذیقیمت و کمیاب در آنجا یافت میشود که همه تمام ایام عمر بهترین مصاحب او بودند. باری پس از اتمام تحصیل در سال ۱۳۰۲ هجری قمری رسماً بخدمت در وزارت امور خارجه که شغل پدری او بود داخل شد و در زیر دست برادر اکبر خود مرحوم میرزا عبدالله خان مستشارالوزاره که از تحصیل کرده های فرانسه بود و سمت ریاست اداره «ممالک غیرمجاوره» را داشت مشغول کار گردید.

سال بعد یعنی در ۱۳۰۳ که مرحوم میرزا رضاخان گرانمایه که او نیز از محصلین قدیم ایرانی در اروپا بود بدرجه و مقام سفارت ایران در آلمان منصوب گردید.

وی میرزا حسن خان را که جوانی نوحاسته و بفضائل و کمالات آراسته بود همراه خویش به برلن برد. و در آن زمان که تخت امپراطوری آلمان بوجود کیلوم اول و صدارت پرنس بیسمارک مزین بود مسافرت مرحوم اسفندیاری بآن دربار بزرگ بسیار سفری نافع و در حقیقت مربی او گردید و وی از آن سلطان بزرگ و وزیر معروف خاطره های بسیار داشت.

پس از طی دوره خدمت در آلمان و مراجعت بایران از طریق اسلامبول بمکه معظمه مشرف گشت و در ۱۳۰۷ بر ریاست دول غیرمجاوره منصوب گردید در این اداره مدت پنج سال یعنی تا ۱۳۱۲ باقی و برقرار بود.

در سال ۱۳۱۲ ناصرالدین شاه که استعداد ترقی و علائم فرزانهگی در او مشاهده

میکرد اورا بر گزید و بلقب «محتشم السلطنه» ملقب ساخت و بسمت ژنرال قنصل ایران در هندوستان مأمور کلکته و بمبائی ساخت .

و در آن سال است که مرحوم اسفندیاری بشیراز آمده و خویشاوندان و بستگان خود را در آن شهر ملاقات فرمود که از آنجمله حاجی میرزا محمد حکیم باشی جد اعلای این بنده است که در آن تاریخ عهد دوستی قدیم را با آن مرحوم برقرار نمود و فقید سعید همیشه با اولاد آن مرحوم مانند برادر و فرزند نظر میکرد و این حب موروث همیشه در خاطر اعقاب از آن مرد بزرگ برقرار و پایدار است .

بازی مأموریت هندوستان او در ۱۳۱۵ پایان رسید و بطهران مراجعت کرد و چون در آن زمان مرحوم میرزا محمد صدیق الملک بواسطه کبرسن از کار کناره نموده بود شغل پدری یعنی ریاست وزارت امور خارجه باو محول گشت و پیوسته در خدمات دولتی مصدر مشاغل مهمه بود چنانکه در ۱۳۲۲ در سفر سوم مرحوم مظفرالدین شاه بفرنگستان جزو مأمورین و ملتزمین خدمت ملوکانه شد .

بعد از صدارت شاهزاده عین الدوله در زمانی که مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله صدر اعظم و مرحوم علاء السلطنه وزیر امور خارجه گشت درین موقع مرحوم حسن اسفندیاری مترجم حضور شاهی و واسطه بین وزارت امور خارجه و دربار بود .

در اوائل مشروطیت که مرحوم اتابک بتهران آمد اسفندیاری را بسمت معاونت خود برگزید و کارهای دولت در مجلس اول بوسیله او حل و فصل میگشت - در ۱۳۲۵ که مابین دولتین ایران و عثمانی اختلافات سرحدی شدت یافت هیئت هائی از طرفین برای حل اختلافات بمرز اعزام شدند . هیئت اعزامی ایران بریاست مرحوم اسفندیاری بسرحد غربی آذربایجان رفت و بعد از آن در همان ناحیه حکومت ارومیه و خوی و سلماس که امروز بنام آذربایجان غربی معروف است باو محول گردید .

این مأموریت خطیر را که از لحاظ موقعیت سیاسی و سختگیری عثمانی ها و اغتشاش و انقلاب عشار کرد بسیار خطرناک و پر زحمت بود با کمال امانت و صداقت و مهارت انجام داد .

در مشروطیت دوم یعنی در سال ۱۳۲۸ که مرحوم حسن مستوفی الممالک تشکیل دولت داد مرحوم محتشم السلطنه نخست بسمت وزارت عدلیه و سپس بسمت وزارت امور خارجه منصوب گردید .

و از آن تاریخ ببعده یعنی تا سال ۱۳۵۱ شمسی قمری دائماً متصدی وزارت های گوناگون بخدمات مهمه میکشت و متوالیاً در کابینه های مختلف عهده دار وزارت های خارجه و مالیه و عدلیه و داخله بود و چهار نوبت متصدی شغل وزارت خارجه گردید در خرداد ۱۳۰۱ شمسی بسمت وزارت معارف معین شد و در این تاریخ بود که این بنده را افتخار خدمت در زیر نظر او نصیب گردید و مدت یکسال تا خرداد ۱۳۰۲ باین سمت اشتغال داشت .

و در این مدت با آنکه بواسطه فقدان بودجه و قلت عایدات مضیقۀ بسیار در کار دولت وجود داشت در امور معارف بذل مساعی فراوان میفرمود و بخدمات ذیقمت موفق گردید که از جمله تنظیم برنامه دوره متوسطه بدو دوره علمی و ادبی از یاد کارهای زمان اوست .

در تمام ایام خدمت او بوطن پرستی و شجاعت و استقامت در برابر اجانب و بیگانگان موصوف بود . چنانکه در اولین موقعی که سمت وزارت خارجه داشت با فشار عمال روسیه تزاری و خودسریهای سفارت روس مصادف گردید و مخصوصاً در قضیه قتل مرحوم صنیع الدوله که سفارت علنا از قتل او حمایت میکرد - استقامت و استحکام مرحوم اسفندباری موجب تحسین همه وطن پرستان گشت . در اواخر جنگ بین المللی که محمد حسن میرزا ولیعهد به آذربایجان رفت و مرحوم محتشم السلطنه بایالت آذربایجان مأمور شد در آن موقع نیز که در اثر جنگ بزرگ و تحریکات همسایگان آذربایجان پراز فتنه و آشوب بود با کمال متانت و عقل رفتار فرمود .

در سال ۱۲۹۸ شمسی مط-ابق ۱۹۱۹ که قرارداد معروف ایران و انگلیس منعقد شد مرحوم محتشم السلطنه از رجالی بود که آن قرارداد را بضع ایران نشناخته و باوجود همه مشکلات سیاسی با آن مخالفت کرد و در نتیجه همین مخالفت با چهار نفر از رجال بزرگ بکاشان تبعید شد و در راه دچار حادثه ای گشت که بچشم چپ او آسیبی

وارد آمد ولی این سدمات و زحمات را در راه خدمت بمملکت خود بچیزی نیشمرد .
از سال ۱۳۰۹ دوره هشتم تقنینیه بوکالت طهران انتخاب گردید و در سال
۱۳۱۴ دوره تقنینیه بریاست مجلس شورای ملی منتخب و تا پایان دوره سیزدهم یعنی
سال ۱۳۲۲ پیوسته مقام ریاست مجلس را اشغال می فرمود .

در این مدت که سمت نمایندگی و ریاست در مجلس مشغول خدمت بود
درب خانه او بزرگترین مطاف ارباب حوائج و مقصد صاحبان مقاصد شمرده میشد
هر مستمندی را در ادارات دولتی و وزارتخانه ها حاجتی بود و چاره میجست وی با
کرم عمیم و لطف شامل از او پذیرائی کرده بی مزد و منت با سعاف حاجت او همت
میگماشت و باقتضای فطرت پاک کرده از کار هزاران بندگان خدا میکشود .

در سال ۱۹۳۷ برای شرکت در مراسم تاجگذاری اعلیحضرت زرژ ششم از طرف
دولت ایران انتخاب و بلندن رفت و تمام بزرگان و اولیاء دول اروپا مانند پادشاه
انگلیس و رئیس جمهور فرانسه و رئیس دولت آلمان از او باحترام بسیار پذیرائی
نمودند .

همچنین ریاست هیئتی که برای انجام عروسی اعلیحضرت شاهنشاهی با علیا
حضرت ملکه فوزیه بمصر رفتند به مرحوم حاجی محشم السلطنه محول گردید و این خدمت
را با کمال متانت و شایستگی بطوریکه شایسته یکنفر از رجال کهن سال مملکت است
انجام داد . از اغاب و اکثر ممالک خارجه نشانهای درجه اول بوی اعطاشده است که
شرح فهرست آنها تطویل کلام است . باری دوره عمر سراسر افتخار و سر بلندی او امسال
پایان رسید و از او جز نام یک و آثار خیر و نصایح سودمند و فرزندان بارور و هنرمند
چیزی باقی نماند .

تا اینجا فهرست مختصری از مقامات رسمی و خدمات اداری دولتی آن مرحوم
بود اکنون مناسب است که چند کلمه هم از مراتب علمی و فضائل ادبی ایشان
عرض کنم .

هیچکس از حضار نیست که از خط زیبا و انشاء بلیغ و شیوای آن مرحوم
خاطره نداشته باشد . وجود شریف او نمونه از بهترین تربیت شدگان اسلوب تربیت

قدیم شرقی بود که از دیرباز صاحبان بیوت قدیم و خداوندان خاندانهای شریف اولاد خوش را بآن سبک تربیت می نمودند. جوان با کمال و با تربیت آن بود که در سرخانه نزد بهترین معلمین فنون و فضائل مختلفه را بیاموزد مخصوصاً در عربیت و ادبیت و خط و انشاء دارای سر رشته و اطلاع بشود.

بر جسته ترین نمونه این سبک تربیت مرحوم حسن اسفندیاری بود. علاوه بر این مدارج و کمالات در فقه و اصول و ادب و تفسیر و حدیث و فلسفه و عرفان و ریاضیات معلومات بسیار اندوخته بود.

مقالات بلیغی که در جلسات رسمی فرهنگستان از وی یادگار است هم چنین خطبه غرای فصیحی که در کنگره مستشرقین بمناسبت هزاره فردوسی که کرسی ریاست آن بزا باو محول بود در آن مجلس ایراد کرد یکی از نمونه های کامل نثر فارسی محکم و منسجم و سلیس است که از این عصر بیادگار مانده است.

از تألیفات آن مرحوم یکی کتاب تجارت در فقه است که جلد اول آن در تهران چاپ شده و جلد دوم آن نیز پاك نویس شده ولی بطبع نرسیده است و دیگر رساله نفیسی است بنام «اخلاق محتشمی» که شرح فارسی است از دعای اخلاق صحیفه سجادیه «اللهم انی اعوذ بك من هیجان الحرص و نورالغضب» که دعای کوچکی است مشتمل بر معانی بزرگ و دستورهای عالی اخلاقی. و آنرا با عبارتی ساده و روان و با کمال سلاست و اسهام تحریر فرموده است و آنرا بایات فارسی که بعضی زائیده طبع خود آن مرحوم است و بعضی دیگر از شعرا و اساتید سخن زینت کرده و یادگاری جاوید از خود باقی گذاشته است طبع شعر و سلیقه و ذوق لطیف که از خصایص خدادادی مرحوم حاج میرزا حسن بود از او موجد قطعات و اشعار بسیار نغز و شیوا گردیده است که جمع آوری آنها موکول و وابسته بهمت بلند فرزندان نامی و پسران گرامی آن مرحوم است که زادگان طبع غرای پدر بزرگوارشان را جمع آوری کرد و از آفت احتراق و فراموشی حفظ فرمایند بعضی از کلمات آن مرحوم را بیادگار در اینجا عرض میکنم:

قطعه : در تشویق بطلب علم و دانش .

رو تو از ملک اروپا علم و صنعت یاد گیر گفت پیغمبر که علم آموزشوحتی به چین
کی روا باشد بجای صنعت و علم شریف تا ستوده عادت آری تحفه و آنهم چنین

قطعه : در همان معنی .

ترا بهر بازی نیاورده اند برای تباهی نپرورده اند
چو طفلان چرامت بازی شدی سوار نی و اسب تازی شدی
مکن عمر خود را فدای هوس که بنیاد خود را نکنده است کس

قطعه : در معنی اینار الباطل علی الحق .

آنکه باطل را بحق ترجیح داد خویش را در چشم حق باطل نمود
حق بجوی و حق بین و حق گذار راست رو خود را بحق مایل نمود

قطعه : در سلوک :

هر که دنبال دیو رفت براه عاقل او را سفیه میخواند
و آنکه اهریمنش نبرد ز راه در دو عالم وجیه می ماند

قطعه : در فضیلت نیکی و احسان .

حق همی فرمود بگذره اگر نیکی کنی یا اگر بگذره بد بینی جزای واپسین
هر کسی باشد رهین فعل خود نا کرده کار یا بیدکاری کجا یابی مقام عاملین

قطعه : در فضیلت فتوت و جوانمردی .

فتوت هر کسی را رهبر آید مروت با کسی گر همسر آید
فرو نشینند از شکر نکوئی که در مردان جز این خصلت نجوئی

قطعه : دیگر در فضیلت دیده عبرت بین و نظر دقیق در امور دنیا

چشم عبرت بین اگر بودی ترا کی جهان در دام افکندی ترا
آنکه عیشش تلخی و کامش بلاست کی بدو دلبستگی زینسان رواست
تا نشسته بر سر خواتش زیسی بانگ خیزد که باطت گشت طی
هر کسی کور اسعادت یار گشت این جهان در پیش چشمش خوار گشت

قطعه ۴ : در فضیلت اقتصاد و میانه روی .

هر که درزندگی میانه رو است
وانکه بیرون رود ز خط وسط
بخت با او موافق افتاده است
از برای فلاکت آماده است

قطعه ۵ : در مناجات بدرگاه الهی .

قفلها را از تو میباشد کلید
هر کسی جز از تو خواهد حاجتی
دردها را از تو درمان شد پدید
راه را گر بی چراغ تو روند
گر دد آن حاجت بجانش آفتی
خویش را اندر ضلالت افکنند

قطعه ۶ : درستایش دستگیری از ارباب حوائج .

بر آور حاجت درویش دلریش
جوانمردی سعادت را دلیل است
بترس از روز حاجتمندی خویش
زهر کس این صفت ناید بخیل است

رباعی : ایضاً در فضیلت قنوت و جوانمردی .

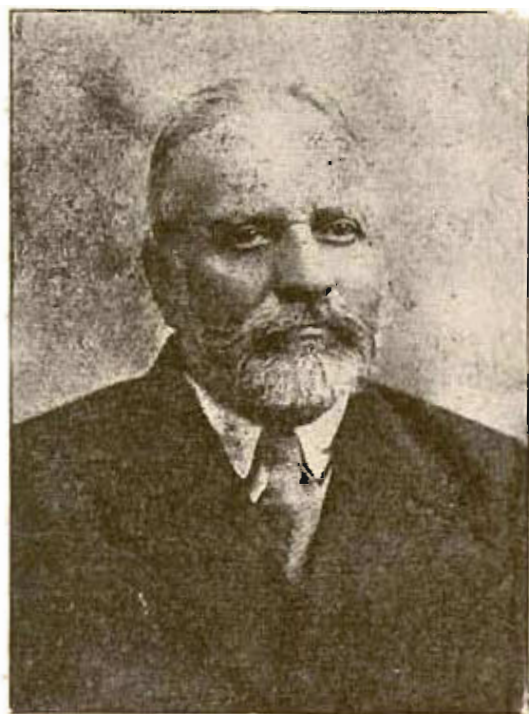
یتیمان را نوازش چون پدر کن
که این رسم جوانمردان دنیاست
بحال و کارشای نیکو نظر کن
تو خود را در جوانمردی سمر کن
کتاب « اخلاق محتشمی »

در این قطعه در فضیلت قدر عمر شناسی ختم می شود . ما هم سخنان خود را

بهمین قطعه ختم می کنیم:

عمر بود نعمتی بوزن نیاید
قدر چنین نعمتی هر آنکه نداند
نعمت دیگر ورا بکفّه میزان
قدر شناسد کسی که صرف نماید
خواری باشد جزاش وانده و حرمان
نفس چو طفل است گر ادب نمائیش
عمر بکسب کمال و حکمت و عرفان
سخت ریاضت دهش که می پذیرد
باز نیارد مگر که ذلت و حرمان
بارۀ نا کشته رام کردنش فرمان

در خاتمه مقاله نام او را بخیر و نیکی یاد کرده و همگی از درگاه منان مغفرت و رضوان را در عالم روح و ربّحات برای روان او مسئلت مینمائیم رحمة الله علیه رحمة واسعة .



مرحوم اسفندیاری
(حاج محتشم السلطنه)
(۱۲۸۳ - ۱۳۶۴ قمری)

فهرست سندرجات

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	--	طرح تالیف و تدوین فرهنگ فارسی
۵	آقای احمد بهمنیار	املائی فارسی
۳۷	آقای دکتر شفق	بیاد مرحوم دکتر علی پرتو
۴۵	آقای جلال همائی	اشعار
۴۶	آقای رشید یاسمی	در راه هند (شعر)
		وقایع فرهنگستان (خطابه جناب
		آقای حکمت - خطابه آقای یاسمی -
۴۷		وابستگی فرهنگستان)
نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود. بهای هر شماره پانزده		
ریال است.		
محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان، کتابفروشی ابن سینا، کتابفروشی دانش		
(خیابان شیخ)		

تصحیح

... که صدا از ضمیر ...	۵	سطر	صفحه ۱۲
... بحرف دیگرش میکنند مانند ...	۱۱	سطر	۱۳

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>نویسنده</u>	<u>عنوان</u>
۱	مرحوم حسن اسفندیاری	سخن رانی در فرهنگستان
۶	جناب آقای دکتر قاسم غنی	ترجمه احوال پرفسور بیکلسن
۱۳	آقای علی اکبر دهخدا	پژوهشنامه استاد محترم
۱۷	» » »	فرهنگ زبان فارسی
۳۷	ترجمه جناب سرتیپ مقتدر	بلبل و گل
۴۴	آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه	پساوندهای انصاف و مالکیت
۴۹	بیانات جناب آقای دکتر متین دفتری - خطابه جناب آقای حکمت	مجلس سوگواری (خطابه جناب آقای سمیعی -

نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود بهای هر شماره ۱۰ ریال است
محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان - کتابفروشی های ۱ ابن سینا - دانش - آذر (خیابان سعدی)

صحیح

نیست که

باش

غلط

نیست ۱۳ سطر ۵

باش ۱۴ سطر ۲۶

فرہنگستان نامہ

جیب نیمائی سر دبیر

رشید یاسمی مدیر

سال سوم - شمارہ یکم

۱۳۲۴

.....
چاپخانہ مجلس

فهرست مندرجات

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	دانشمند محترم جناب آقای علی اصغر حکمت	برهان قاطع
۲۴	آقای احمد اشتری	گل و بلبل
۲۵	جناب آقای دهخدا	آراستن
۳۷	آقای پروفور ماسینیون	خطابه آقای پروفور ماسینیون
۴۱		ترجمه خطابه آقای اون نماینده شورای بریتانیا
۴۶	جناب آقای دهخدا	پژوهش نامه
۴۹	آقای ملك الشعراء بهار	درانجمن روابط فرهنگی ایران و هند

نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود بهای هر شماره ۱۵ ریال است
محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان - کتابفروشیهای ابن سینا - دانش - آذر
(خیابان سعدی)

فرهنگستان نامه

شماره اول

خردادماه ۱۳۲۴

سال سوم

سیصدمین سال تألیف کتاب «برهان قاطع»

چون کتاب برهان قاطع در سال ۱۰۶۲ هجری تألیف شده و این ایام
مقارن سیصدمین سال تألیف آن بود، در سیصد و نهمین جلسه فرهنگستان
در تاریخ ۲۴ ذیحجه الحرام ۱۳۶۳ مطابق با بیستم آذر ۱۳۲۳ شمسی جناب
آقای علی اصغر حکمت کارمند بیوسه فر هنگستان برای ذکر خیر و تجلیل نام
مؤلف نامی آن و شرح نسخه خطی جامعی که در سال ۱۰۶۳ کتابت شده
و در کتابخانه ملی موجود است خطاباً ذیل را ایراد فرمودند:



آنچه بنده ضعیف را بر عرض این سخنان در محضر شریف فرهنگستان اجازت
داد همانا ذکر نسخه ایست که اینک در مد نظر محترم قرار دارد.
این نسخه که یک سال بعد از تألیف اصل کتاب (برهان قاطع) تحریر شده
اینک درست سیصد سال قمری از عمر آن میگذرد. فرهنگ نگاری ایرانی سیصد
سال قبل از این عمر عزیز را در اقصای دکن هندوستان در حال دوری از وطن مصروف
نگارش چنین کتابی در لغت مادری خود نموده است اکنون جا دارد که فرهنگستان
ایران نیز چند دقیقه از اوقات گرانبهای خود را تذکار نام او و اثر گرانبهای او
مصروف فرماید.

این نسخه برهان قاطع در تاریخ ۱۰۶۳ هجری در شهر حیدرآباد دکن قلمی شده

و محتوی بر ۱۰۸۲ صفحه است، بطول ۳۱/۸ و بعرض ۱۸ سانتیمتر و در آخر آن چنین ترقیم شده است: «تمام شد این کتاب مستطاب بعنایت ملک وهاب، بتاریخ بیست و هشتم ماه شوال روز یکشنبه سال هزار و شصت و سه هجری دربلده حیدرآباد دکن، حفظه الله عن الافات والفتن، کاتبها عبدالحمین عبدالله عفی الله عنه ولوالدیه ولجميع المؤمنین».

نوع خط کتاب نسخ، و با مرکب سیاه، و گفتارها با قلم خیلی درشت و مرکب سرخ، و بیانها و لغت‌ها با قلم ریزتر ایضا با مرکب سرخ نگارش یافته است. این نسخه سابقاً جزو کتابخانه مرحوم میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی بوده که بعداً بکتابخانه ملی تهران منتقل شده و اینک بشماره ۷۱ در آن کتابخانه ضبط است.

تاریخ تألیف کتاب برهان قاطع در سال ۱۰۶۲ هجری در حیدرآباد دکن نگاشته شده و ماده تاریخ تألیف در صدر کتاب چنین آمده است:

چو برهان از ره توفیق یزدان
میر این مجموعه را گردید جامع
بی تاریخ انماش قضا گفت
«کتاب جامع برهان قاطع»

بنابر این نسخه حاضر که یکسال بعد از اتمام تألیف در همان شهر حیدرآباد تحریر شده، علی التحقیق با برای مؤلف نوشته شده و با از نظر او گذشته است و بهر صورت در صحت و اصالت آن تردیدی نیست.

مؤلف مؤلف کتاب محمد حسین بن خلف التبریزی متخلص به «برهان» است و از ترجمه احوال و تاریخ زندگانی او نظر بقلت منابع تاریخی موجود، اطلاع جامعی در دست نیست. نویسندگان فهرست‌ها و کاتولکها نیز شرح احوال او را بتفصیل ننوشته‌اند و این بنده در این مدت کوتاه بمنابعی که در دسترس داشتم مراجعه نموده بقدر مقدور تجسس کردم اما اطلاعاتی مفصل تحصیل نشد، باید در موقع فرصت کتابهایی را مانند: تاریخ مائر قطب شاهیه محمودی تألیف محمود بن عبدالله النیشابوری، حدیقه السلاطین تألیف عبدالله الشیرازی الصعیدی (در شرح احوال عبدالله قطب شاه معاصر مؤلف) ، تاریخ قادری تألیف

میرزا قادر خان منشی، تاریخ **هاله قطیبه** با تاریخ سوانح دکن، و دیگر کتب که در باب رجال علم و ادب دکن نوشته شده است مطالعه نمود و تفحص و تجسس کرد شاید بتوان اشاراتی در ترجمه احوال مؤلف بدست آورد ولی متأسفانه دست‌رسی باین کتب برای این بنده فعلاً میسر نبود.

بنابر آنچه در مقدمه کتاب مصرح است، **محمد حسین بن خلف توشیح کتاب**

التبریزی متخلص بیرهان کتاب برهان قاطع را بنام سلطان

عبدالله قطب شاه پادشاه شیعی، مذهب کلکنده مصدر کرده است و مینویسد: « امید که چون بنظر فطرت آئینان معنی شناس و دریافتگان زمین بوس درگاه خلیق پناه پادشاه یوسف سیرت سلیمان سریرت خادم اهل بیت رسول الله

شهی که در صف شاهان هند ممتاز است چو در میانه باران علی ولی الله، سلطان عبدالله قطب شاه بن سلطان محمد قطب شاه خلدالله ملکه برسد مرتبه استحسان پذیرد » و این سلطان عبدالله ششمین پادشاه است از سلسله سلاطین جنوب هندوستان که بعد از سلاطین بهمنی در پاره از ملک ایشان سلطنتی تأسیس نمودند و از سال ۹۱۸ هجری (۱۵۱۲ م) تا ۱۰۸۳ هجری (۱۶۷۲ م) در یک قسمت از فلات دکن حکمرانی میکردند، و این سلسله را ملوک کلکنده نیز میگویند از آن سبب که تختگاه خود را در قلعه کلکنده در چند کیلومتری خارج شهر حیدرآباد قرار داده بودند، که هنوز آن قلعه باقی و مقابر آن سلاطین در آنجا موجود است، و اکنون نظام دکن آن قلعه را برای زندان با مرکز یادگان نظامی حیدرآباد مقرر کرده است.

سلطان عبدالله (ممدوح و معاصر برهان تبریزی) در سال ۱۰۲۳ هجری (۱۶۱۴ م) متولد شده و در سال ۱۰۳۶ ه (۱۶۲۶ م) بر تخت سلطنت نشسته و بعد از ۴۷ سال سلطنت بسال ۱۰۸۳ هجری (۱۶۷۲ م) وفات یافته است. ایام سلطنت طولانی او چندی معاصر با روزگار ولیمهدی و چندی با ایام سلطنت اورنگ زیب عالمگیر پادشاه گورکانی بابر است که هم در زمان پدرش شاه جهان در سال ۱۶۵۶ م مکلکنده حمله نمود و بعد از چند ماه که نزدیک بود بر عبدالله غلبه نماید بحکم پدرش شاه جهان از آن مملکت باغنائم بسیار و فواید بی‌شمار بازگشت، و پس از آن سلطنت کلکنده هم در ایام سلطنت اورنگ زیب دائماً در معرض تهدید بود، بالاخره دامادش

ابوالحسن در برابر اورنگ زیب، در سال ۱۰۹۸ هـ (۱۶۸۷ م) مغلوب شد و دولت قطب شاهی دکن بکلی منقرض گردید.

صاحب برهان کتاب خود را با مراجعه بکتابهای لغت و فرهنگهای منابع برهان قاطع متعددی نوشته است، خود او چهار کتاب را نام میبرد و میگوید

« چون کمترین بندگان میخواست که جمیع لغات فارسی و پهلوی و دری و یونانی و سریانی و رومی و بعضی از لغات عربی و لغات زند و پازند و لغات مشترک و لغات غربیه و متفرقه و اصطلاحات فارسی و استعارات و کنایات به عربی آمیخته و جمیع فوائد فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری و سرمه سلیمانی و صحاح الادویه حسین الانصاری را که هر يك حاوی چندین کتاب لغات اند بطریق ابجاز بنویسد... » بنابراین اولین کتابی که محل مراجعه او بوده است فرهنگ جهانگیری است و میتوان گفت که نه تنها از لغات فرهنگ جهانگیری استفاده نموده بلکه در غالب مطالب و سبک و حتی عبارات همان مقالات صاحب فرهنگ جهانگیری را بعینه نقل و یا انتقال نموده است. بیفایده نیست بهر يك از این منابع اربعه اشاره ای شود:

اولاً این فرهنگ نفیس و ذی قیست تألیف میر جمال الدین حسین بن فرهنگ جهانگیری فخر الدین حسن انجوی شیرازی از رجال معروف هندوستان و ملقب به عضدالدوله است و شرح حال او در آئین اکبری و آثار الاسرا مسطور است این کتاب را در زمان شاهنشاهی اکبر در سال ۱۰۰۵ هجری شروع و در زمان فرزند او جهانگیر سال ۱۰۱۷ هـ پایان رسانید و این مصراع ماده تاریخ او شد « زهی فرهنگ نورالدین جهانگیر » و پس از آن باز در آن تألیف تجدید نظر نموده و چنانکه جهانگیر در تترک خود تصریح میکند در سال ۱۰۳۲ هـ مجدداً نسخه نوینی از آن بیادشاه هند عرضه داشته است.

این کتاب که صرفاً محتوی لغات فارسی الاصل است و برای هر لغت شواهد شعری ایراد کرده از بهترین و جامه‌ترین و دقیقترین فرهنگهای زبان فارسی میباشد و بطوریکه در مقدمه آن میگوید چهل و چهار فرهنگ و رساله لغت در اختیار مؤلف آن بوده، و از روی آنها کتاب خود را تألیف و تدوین کرده است.

چهل و چهار فرهنگ و رساله در لغت

این مجموعه کتب و رسائل که اسامی آنها در ابتدای فرهنگ جهانگیری آمده جامعترین فهرست مجموعه‌های لغت فارسی قدیم و جدید است و تا آن زمان کمتر کتاب و رساله‌ای در فن لکسیکوگرافی بزبان فارسی تألیف شده که در این مجموعه مذکور باشد.

در مقدمه همان فرهنگ این فهرست به ترتیب الفبائی آمده است و بلوشمن Blochmann در وصف دقیقی که از این کتاب نوشته و در روزنامه انجمن آسیائی بنکاله مجلد سی و هفتم مندرج است بعضی از این کتابها را که از قدیمترین فرهنگهای فارسی است و در این فهرست ذکر شده مشروحاً وصف کرده است.

فرهنگ ابو حفص در این فهرست نخست نام فرهنگ ابو حفص سفندی سمرقندی را ذکر میکند و آن ظاهرأ قدیمترین فرهنگ زبان فارسی میباشد و مؤلف فرهنگ جهانگیری آنرا فرهنگ ابو حفص و سروروی در مجمع الفرس رساله ابو حفص نامیده است و آن نسخه فعلاً 'لافل در ایران' قدیم الوجود میباشد. ظاهرأ در اوایل قرن بازدهم هجری که این دو فرهنگ نگاشته میشده در دست آنها نسخه از آن وجود داشته، و سروروی در متن فرهنگ خود پنج کلمه ورشیدی چهار کلمه از او بالصراحه نقل نموده‌اند. آیا این همان حکیم ابو حفص شاعر است که شمس قیس رازی در کتاب المعجم تاریخ وفات او را سنه ثلثمائه هجری ذکر کرده یا دیگری است؟ مو کول بتحقیقات بیشتری میباشد.

دیگر فرهنگی که در آن فهرست نام میبرد همان است که خوشبختانه باملحقاتی چند در سال ۱۳۱۹ در تهران بطبع رسیده و از خطر زوال و فنا محفوظ مانده است. در مقدمه آن اسدی گفته است:

« غرض اندرین لغت پارسی است که دیدیم شاعران را که فاضل

فرهنگ علی بن احمد بن منصور اسدی طوسی

بودند ولیکن لغات پارسی کم میدانستند و قطران شاعر کتابی کرده و آن لغتها بیشتر معروف بودند الخ »

هم چنین انجوی در مقدمه فرهنگ جهانگیری از فرهنگ حکیم قطران نام میبرد و ظاهرأ در نزد او نسخه موجود بوده است

فرهنگ قطران

و ممکن است که این همان فرهنگی باشد که برودکی نیز نسبت داده‌اند و حاجی

خلیفه در تحت اسم تاج المصادر رودکی ذکر کرده است .

دیگر فرهنگها که در آن فهرست آمده‌اند به‌ضی در منتهای اهمیت و نفاست‌اند و بعضی کمیاب و نادرالوجود می‌باشند و صورت جامع آنها که در مقدمه جهانگیری آمده‌است ذیلاً بهمان ترتیب ذکر میشود .

- ۱ - فرهنگ ابو حفص سفدی. ۲ - فرهنگ اسدی الطوسی. ۳ - فرهنگ ابراهیمی. ۴ - فرهنگ اداة الفضلا تصنیف قاضی خان بدر محمد دهلوی. ۵ - فرهنگ استاد عبدالله نیشابوری. ۶ - فرهنگ اسکندری. ۷ - فرهنگ تحفة الاحباب تصنیف اوبهی. ۸ - فرهنگ جامع اللغات منظوم نیازی حجازی. ۹ - فرهنگ حسین رفائی. ۱۰ - فرهنگ حنی. ۱۱ - فرهنگ حکیم فطران. ۱۲ - فرهنگ دستور. ۱۳ - فرهنگ دستور الافاضل. ۱۴ - فرهنگ دستور الفضلا. ۱۵ - فرهنگ رسالة النصیر. ۱۶ - فرهنگ زبان گویا و جهان یویا مشهور بهفت بخشی تصنیف بدرالدین. ۱۷ - فرهنگ سروری کاشی. ۱۸ - فرهنگ سنده بد بن نصر بن طاهر نمیم الغزنوی که بنام خواجه نظام‌الملک نوشته و آن یک هزار و دو بیت و پنج لغت است و مستی است بسخن نامه نظم می. ۱۹ - فرهنگ شرفنامه احمد منبری تألیف ابراهیم فاروقی. ۲۰ - فرهنگ شیخ زاده عاشق. ۲۱ - فرهنگ شیخ عبدالرحیم بهاری. ۲۲ - فرهنگ شیخ محمود بهاری. ۲۳ - فرهنگ ضمیری. ۲۴ - فرهنگ عاسمی. ۲۵ - فرهنگ عالمی. ۲۶ - فرهنگ عجائب. ۲۷ - فرهنگ علی نیک پی. ۲۸ - فرهنگ فوائد برهانی. ۲۹ - فرهنگ قاضی ظهیر. ۳۰ - فرهنگ فتنه الطالبین. ۳۱ - فرهنگ فتنه القتیان. ۳۲ - فرهنگ لسان الشعراء. ۳۳ - فرهنگ لغات دیوان خاقانی. ۳۴ - فرهنگ لغات شاهنامه. ۳۵ - فرهنگ محمد بن قیس. ۳۶ - فرهنگ محمد بن هندو شاه منشی که بنام خواجه غیاث‌الدین رشید تصنیف کرده. ۳۷ - فرهنگ مختصر. ۳۸ - فرهنگ میرزا ابراهیم بن میرزا شاه حسین اصفهانی. ۳۹ - فرهنگ معیار جمالی. ۴۰ - فرهنگ مولانا الله داد سر هندی. ۴۱ - فرهنگ منصور شیرازی. ۴۲ - فرهنگ مولانا مبارک‌کشا غزنوی مشهور بفخر قواس. ۴۳ - فرهنگ مؤید الفضلا تصنیف محمد دهلوی. ۴۴ - فرهنگ موائد الفوائد.

این جمله ۴۵ - فرهنگ است و علاوه بر آن نه فرهنگ دیگر بدون نام که مؤلف آن معلوم نبوده‌است نیز جمال‌الدین انجوی در دست داشته که آنها را بیش و کم

در کتاب خود فرو برده است و صاحب برهان قاطع سی سال پس از وی از او اقتباس کرده. بعضی از نسخ فرهنگ جهانگیری خاتمه ای دارد که کنایات و اصطلاحات و استعارات و لغات مرکبه و بعضی از لغات عربیه را محتوی است.

چنانکه گفتیم تقلید و پیروی صاحب برهان از فرهنگ جهانگیری بدرجه ایست که در بعضی موارد عیناً کلمات و عبارات و جمله جهانگیری را بیان و نقل کرده است برای اثبات این مطلب دو مثال از مقدمه هر دو کتاب در اینجا عرض میشود تا مقایسه گردد:

اولا - صاحب فرهنگ جهانگیری کتاب خود را به بیتی شروع می نماید که در آن نام خدای تعالی به زبان فارسی و عربی و ترکی مندرج است و آن بیت این است:

آنکه بر لوح زبانها حرف اول نام اوست

اوهمی گوید آله، آن ایزد، و آن تنگری

صاحب برهان نیز بتقلید او رباعی در افتتاح کتاب ذکر میکند که نام مبارك الهی بچهار لغت فارسی و عربی و یونانی و ترکی در آن مندرج است و آن رباعی این است:

ای راهنما بهر زبان در افواه از نام تو بردند زبانها بتو راه
یزدان و کرسطوس چو تنگری و آله لا حول ولا قوة الا بالله

کلمه کرسطوس از اصل Christo یونانی است که بمعنی تعمیم شده یا مسیح میباشد و آن لقب عیسی مسیح است که صاحب برهان بمعنای نام خداوند گرفته است.

ثانیاً این دو قطعه که از دو مقدمه این دو کتاب نقل میشود درجه تقلید برهان را از جهانگیری نشان میدهد:

فرهنگ جهانگیری

آئین دوم - در بیان چگونگی زبان پارسی

« بدان ایدك الله تعالی، که کلمه مرکب بود از حروف تهجی که گوینده و شنونده از آن معانی ادراک نمایند و اقل کلمه دو حرفی باشد نخستین متحرك تا بدایت ابتدا

توان کرد، دومین ساکن تابآن توقف نمود و خاموش توان شد، چه ابتدای کلمه جز بحرف متحرك امکان نپذیرد و وقف جز بحرف ساکن صورت نیندد چون سرودل، و يك حرف را کلمه نتوان گفت و از يك حرف معنی اراده نتوان نمود مگر آنکه حرفی را بجهت حصول معانی گوناگونان در اول یا میان و یا آخر در آورند چنانکه در آئین نهم مذکور خواهد شد

برهان قاطع - فائده دوم

در بیان چگونگی زبان فارسی

« باید دانست که آخر جمیع کلمات فارسی ساکن میباشد، و کلمه مرکبی بود از حروف تهجی که گوینده و شنونده از آن معانی ادراک نمایند، و اول کلمه دو حرفی باشد اولین متحرك تابدان ابتدا توان کرد دومین ساکن تابدان توقف توان نمود و خاموش توان گردید، چه ابتدای کلام بجز حرف متحرك امکان نپذیرد و وقف جز بر حرف ساکن صورت نه بنسد همچودل و سر و یا و امثال آن، يك حرف را کلمه نتوان گفت و از يك حرف معنی اراده نتوان نمود مگر آنکه حرفی را بجهت حصول معانی گوناگون در اول یا میان یا آخر کلمه در آورند چنانکه در فائده ششم بیاید .

با وجود اینهمه تقلید و پیروی از فرهنگ جهانگیری کتاب برهان قاطع از جهانی چند با آن اختلاف دارد از جمله در نظم و ترتیب ثبت کلمات: صاحب فرهنگ جهانگیری کتابرا به ۲۴ باب بترتیب حروف تهجی که نزد پارسی زبانان معمول است مرتب نموده و حروف دوم هراقت را باب و حروف اول را فصل قرار داده در صورتیکه صاحب برهان کتاب خود را به بیست و نه گفتار تقسیم کرده و هر يك از حروف عربی و فارسی را مأخذ يك گفتار قرار داده و نظم و ترتیب کلمات را بحروف اول و دوم و سوم مانند دبکیونترهای جدید قرار داده است:

دیگر از موارد اختلاف آن است که صاحب فرهنگ جهانگیری صرفاً لغات فارسی را ثبت کرده و از لغات عربی نام نبرده، و چنانکه گفتیم در خاتمه کتاب خود فصلی برای اصطلاحات و کنایات و لغات مرکبه افزوده است، ولی در برهان کلیه کلمات و اصطلاحات و لغات مرکبه مخلوطاً و یکجا ذکر شده اند.

دیگر اینکه از حیث عدد و کمیّت لغات کتاب برهان بر فرهنگ جهانگیری فزونی دارد. برای بنده مجال سنجش و شماره کردن لغات فرهنگ جهانگیری نیست ولی از حیث حجم و کمیّت مواد اختلاف و تفاوت این دو محسوس است.

ثانیاً
مجمع الفرس
سروری کاشانی
 دومین مأخذ صاحب برهان کتاب مجمع الفرس سروری کاشانی است که درست در همان زمان که فرهنگ جهانگیری در هند بنام جهانگیر تألیف میشده، این کتاب را هم در ایران بامر شاه عباس اول می نوشته اند. (تاریخ تألیف فرهنگ جهانگیری سال ۱۰۰۵، و تاریخ تألیف مجمع الفرس سال ۱۰۰۸ هجری است)

مؤلف این کتاب محمد قاسم بن حاج محمد کاشانی متخلص بسروری است که شرح حال او در تذکره تقی السدین کاشانی و سفینه خوشگو و ریاض الشعرا مسطور است خلاصه اینکه وی از اصفهان در حدود سال ۱۰۳۲ به هندوستان رفته و دربار شاه جهان را دریافته و بعداً در راه مکه فوت نموده. از تذکره نصر آبادی همچو معلوم میشود که وی در هندوستان پس از اطلاع بر فرهنگ جهانگیری فرهنگ خود را بسط و تفصیل داده است و عجب این است که صاحب فرهنگ جهانگیری کتاب سروری کاشانی را نیز در عداد مأخذ خود ذکر کرده است.

سروری هم در مقدمه مدارک و مأخذ فرهنگ خود را که شانزده کتاب است ذکر کرده و باید گفت که بعضی از این کتب در فهرست مدارک فرهنگ جهانگیری نیز هست و آن کتاب ها عبارات انداز:

۱ - شرف نامه احمد منیری تألیف ابراهیم قوام فاروقی موشح بنام شیخ شرف الدین احمد منیری از اهل منیر (منیر - بضم اول و سکون ثانی و فتح سوم) از دهات بهار هندوستان در حدود سال ۸۶۲ هجری.

۲ - معیار جمالی تألیف شمس الدین محمد فحری که بنام جمال الدین شیخ ابواسحق انجو ممدوح خواجه حافظ در سال ۷۴۵ هجری تألیف شده.

۳ - تحفة الاحباب تألیف حافظ ابوبهی (قریه ایست نزدیک هرات) که در سال ۹۳۶ بنام میرزا حبیب الله وزیر خراسان تألیف شده است.

- ۴ - نسخه حسین وفائی .
- ۵ - رساله ابونصر علی بن احمد الاسدی الطوسی که شرح آن گذشت .
- ۶ - نسخه میرزا ابراهیم بن میرزا شاه حسین وزیر معروف به فرهنگ میرزا ابراهیم که لغتی است فارسی و عربی و ترکی .
(شرح حال مؤلف باختصار در عالم آرای عباسی مسطور است و ظاهراً تاریخ تألیف در حدود سال ۹۸۰ هجری در زمان شاه طهماسب بوده است .)
- ۷ - رساله محمد هندوشاه .
- ۸ - مؤیدالفضلا تألیف محمد بن لاد دهلوی که در هندوستان سال ۹۲۵ هجری تألیف شده است .
- ۹ - شرح سامی فی الاسامی تألیف ابوالفضل احمد بن محمدالمیدانی متوفی سال ۵۱۸ که در طهران طبع شده است .
- ۱۰ - رساله ابو حفص سفدی که ذکر آن گذشت .
- ۱۱ - اداءالفضلا تألیف قاضی خان بدر محمد الدهلوی المعروف به دهاروال که در هندوستان در حدود ۸۲۲ هجری تألیف شده .
- ۱۲ - جامع اللغات منظوم نیازی حجازی .
و چهار رساله دیگر که نام مؤلف آن معلوم نبوده است .
- اختلافی که فرهنگ سروری بابرهان قاطع دارد از این جهت است که سروری لغات عربی و نیز لغات ساده فارسی را ذکر نکرده ، برای نمودن طرز تلفظ اسامی لغات حرکات حروف اول و دوم و سوم را تصریح کرده و نظیری از لغات مشهوره آورده ، و از اشعار و امثال متقدمین استشهاد نموده است .
- فرهنگ سروری از حیث کمیّت و لغات نیز بیای برهان نمیرسد و ظاهراً در حدود شش هزار لغت بیشتر نباشد . استعارات و اصطلاحات را در فصلی خاص و بنام باب استعارات در آخر آورده ، و طرز تنظیم و ترتیب لغات نیز با سبک برهان متفاوت است زیرا که حروف اول را باب قرار داده و حروف آخر را فصل .
- سروری بعدها کتاب مجمع الفرس را خلاصه و مختصر کرده است و آنرا در سال

۱۰۱۸ بنام حاتم ابیك عتقادالدوله مصدر ساخته ، و در مقدمه آن میگوید :
 «بندۀ مذهب جانی سروری کاشانی چون از تألیف مجمع الفرس باز پرداخت دید که
 بعضی از باران بواسطه اینکه ایجاز در کلام مطلوب است یا بجهت اینکه در اجرت
 کاتب تخفیفی شود در نوشتن آن ابیات استشهاد و اعراب که صحت لغت بدان منوط و
 مربوط است حذف میکنند و چهره شاهد این نسخه را از حلی ربط عاطل میسازند
 بنابراین تمهید این مقدمات بخاطر این ضعیف رسید که با تصحیح حروف مراعات خلاصه
 بنویسم و مجملی مرقوم گردانم از آن نسخه که مؤلف است از شانزده کتاب که اسامی
 ایشان این است : (پس از آن اسامی مأخذ را مجدداً ذکر کرده و چهار نسخه دیگر که
 در اینجا مکتوم بوده در اینجا بدینگونه نام میبرد :

۱ - معجم البلدان ، ۲ - فرهنگ زبان گویا ، ۳ - لسان الشعرا ، ۴ - ترجمه

صیدله ابوریحان بیرونی

تاجمیکه معانی آن لغات را مفصل و لغات را مستشهد خواهند به مجمع الفرس
 رجوع فرمایند و بعضی که بحمل و محذوف الاستشهاد خواهند باین خلاصه توجه کنند
 و این نسخه را به «خلاصه المجمع» موسوم ساختم»

صاحب برهان در فرهنگ خود در مقام بیان مأخذ بذکر نام این دو فرهنگ
 یعنی جهانگیری و سروری اکتفا کرده ، و از ذکر نام دیگر فرهنگها که مؤلفین
 این دو کتاب در دست داشته اند بحکم « کل الصيد فی جوف الفراء » تن زده و
 تکرار اسامی را لازم ندانسته است ، ولی علاوه بر این کتابها دو مأخذ دیگر داشته که
 ظاهراً در دسترس جهانگیری و سروری نبوده است و آن دو عبارت است از : سرمه
 سلیمانی و صحاح الادویه .

ثالثاً این کتاب بنا بگفته ریو تألیف تقی اوحدی است که در اصفهان
 سرمه سلیمانی متولد شده و در سال ۱۰۱۵ بهندوستان رفته ، و او نیز دربار
 جهانگیر را درک کرده است . و علاوه بر این سرمه سلیمانی در لغت کتاب دیگری دارد که
 معروف است به تذکره عرفات عاشقین (رجوع شود به ریاض الشعرا) .

رابعاً صحاح الادویه

پس از آن صاحب برهان از کتابی نام میبرد با اسم صحاح الادویه حسین انصاری. شرح این کتاب را بنده در فهرس کتابخانه‌های معروف که در دست داشتم نیافتم. ظاهراً جمال الدین حسین انصاری اصفهانی طبیعی معروف بوده که در سال ۷۱۵ در اصفهان میزیسته و پسرش علی بن الحسین مشهور به حاجی زین عطار در دربار شاه شجاع مظفری مقام و منزلتی حاصل کرده و مدت شانزده سال دائماً در خدمت او بوده و در سال ۸۰۶ وفات یافته و کتاب «اختیارات بدیعی» تألیف اوست که بنام شاهزاده خانمی موسوم به بدیع الجمال در سال ۷۷۰ تألیف کرده. و این کتاب اختیارات در تصحیحات نسخه چاپی برهان قاطع در ۱۸۱۸ طبع کلکته مورد مراجعه مصححین بوده است.

باری اقبالی که مردم ایران و هندوستان بکتاب برهان قاطع نموده اند از آنجا معلوم است که از آن کتاب بحد و فور در ایران استنساخ شده و دیگر کتابهای مصنفین مانند جهانگیری و سروری و غیره را تحت الشعاع قرار داده و کمتر کتابخانه‌ای در ایران و فرنگستان و هندوستان یافت میشود که نسخه متعدد خطی از برهان در آن موجود نباشد.

در ایران ظاهراً سه مرتبه بطبع سنگی لیتوگرافی و یکبار حروفی چاپ خورده است ولی قدیمترین چاپ آن کتاب در کلکته بسال ۱۸۱۸ م. واقع شده که طبع بسیار نفیس و جامعی است و چون از حیث صحت و قدمت و کمیابی دارای اهمیت مخصوصی است چند کلمه در باب آن عرض مینمایم.

این چاپ در ماه جولای ۱۸۱۸ میلادی (۱۲۳۴ هجری) بیابان رسیده، مصدر است بنام لرد هستنکس انگلیسی که از ۱۸۱۳ تا ۱۸۲۳ میلادی حاکم هندوسان بوده و مقدمه ای دارد بقلم سید کرم حسین الحسینی البلجرامی از خانواده سادات بلگرامی هندوستان که غالباً اهل فضل و دانش هستند.

برهان قاطع طبع کلکته

و این نسخه قبل از چاپ با سیزده نسخه مختلف خطی از برهان قاطع تطبیق شده که اقدم آنها بخط محمد هاشم کشمیری مورخ بتاریخ ۱۰۷۱ هجری و کتابت آن

له سال بعد از تألیف کتاب است (نسخه مورد بحث ما یعنی نسخه کتابخانه ملی هشت سال از آن قدیمتر است) و برای تصحیح آنرا با کتب تاریخ و لغت بشرح ذیل تطبیق نموده اند، و جمعی از فضلا به سی و چهار کتاب مختلف مراجعه کرده اند از اینقرار:

- ۱ - تاریخ مختصر الدول تألیف ابوالفرج بن هرون معروف بابن العبری .
- ۲ - کتاب المختصر فی اخبار البشر - تألیف ابوالفدا اسمعیل پادشاه حماة .
- ۳ - ممالک و ممالک تألیف ابن حوقل .
- ۴ - الفاظ الادویه تألیف نورالدین محمد عبدالله شیرازی .
- ۵ - اختیارات بدیعی تألیف ابن الحسین الانصاری المشتهر بحاجی زین عطار متضمن شرح مفردات و مرکبات طبی .
- ۶ - اشهر اللغات در لغت عربی و فارسی و ترکی تألیف غلام بهیکن صدیقی .
- ۷ - بحر الجواهر تألیف محمد بن یوسف الطیب الهروی در شرح لغات طبی .
- ۸ - بهار عجم مشتمل بر استعارات و محاورات حال و ضرب الامثال متأخرین عجم با ذکر شواهد از اشعار تألیف تیکچند متخلص به بهار در سال ۱۱۸۲ هـ .
- ۹ - با برنامه تصنیف ظهیرالدین محمد بابر که در عهد جلالالدین محمد اکبر عبدالرحیم خان ، خان خانان ، بفارسی ترجمه نموده .
- ۱۰ - تحفة المؤمنین مشتمل بر اصطلاحات و مفردات طبی تألیف محمد مؤمن الحسینی التنکابنی الدیلمی .
- ۱۱ - فرهنگ جهانگیری .
- ۱۲ - چراغ هدایت .
- ۱۳ - حل اللغات مقامات حریری تألیف مولوی جانعلی جهانپور .
- ۱۴ - دبستان المذاهب .
- ۱۵ - فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید بن عبدالفقور الحسینی در سال ۱۰۶۳ هـ .
- ۱۶ - سراج اللغات تألیف سراج الدین علیخان اکبر آبادی متخلص بآرزو ۱۱۴۱ هـ .
- ۱۷ - شمس اللغات .
- ۱۸ - الصراح من الصحاح تألیف ابوالفضل محمد بن عمر بن خالد المدعو بجمال القرشی در ترجمه مفردات لغات بفارسی .

- ۱۹ - الفاموس المحيط تألیف فیروز آبادی .
- ۲۰ - کشف اللغات تألیف عبدالرحیم بن سور مشتمل بر لغات عربی و فارسی و مصطلحات صوفیه .
- ۲۱ - کنز اللغات ۲۲ - کرلیس ۲۳ - کلادون ۲۴ - لسان السلاطین .
- ۲۵ - مجمع الفرس - روری . ۲۶ - منتخب اللغات رشیدی . ۲۷ - مدار الافاضل تألیف الله دادبن اسدالعلما علی شیر مشتمل بر لغات عربی و فارسی .
- ۲۸ - مینسکی لغت فارسی و عربی بزبان لاتین .
- ۲۹ - میکائیل کسری فهرس کتب عربی خزانه پادشاهی اندلس در سال ۱۷۷۰ م (طبع مادرید) .
- ۳۰ - تزهة المشتاق - فی ذکر الامصار والاقطار تألیف شریف ادرسی .
- ۳۱ - نشق الازهار فی عجائب الاقطار .
- ۳۲ - وارسته لاهوری .
- ۳۳ مرصداالاطلاع . ۳۴ - تقویم البلدان یا قوت حموی .
- اما اشخاصی که در تصحیح این نسخه مباشرت داشته اند :
- یکی سید علی شیرازی متخلص بنیاز که « از فصحای بی مثل و انباز است و بحسب اشاره بعضی امنای دولت انگلیس بجهت ترجمه انجیل در آغاز طبع این کتاب وارد هند گردیده بود » (شرح حال او در فارسنامه ناصری ذکر شده است .)
- دیگر فضل مولی خان ملقب به افضل الشعرا و متخلص بفضل است .
- دیگر حاجی میرزا محمد شفیح شیرازی « از شرفای عالی تبار و اذکیای آن دیار است . در میدان بلاغت گوی سبقت از اقران و امثال ربوده و در فهم و فراست ابواب کمال برویش گشوده ، آن زبده اولوالالباب از ابتدای تصحیح و مقابله کتاب و جمع لغات تمه الی الان که هنگام اختتام آنست از جمله مددکاران و شریک غالب باران بود »
- دیگر نظام الدین حیدر متخلص باوباش « که بحلیه علم و دانش آراسته و کوس مباحث در میدان فصاحت و بلاغت نواخته » .
- در آخر کتابی بنام « ملحقات برهان قاطع » بر آن اضافه شده که متضمن لغات بسیار

است و از این کتاب در سال ۱۲۴۸ هـ از روی نسخه طبع سربی کلکته بقلم مرادعلی نام کاتب نسخای استنساخ شده است که اکنون در کتابخانه عالی مدرسه سپهسالار وجود دارد. در اینجا بی‌موقع نمیداند از نسخه خطی برهانی که شاعر معروف قرن اخیر ابوالحسن یغمای جندقی بخط خود نوشته و بالارث به آقای حبیب یغمائی رسیده است اجمالاً اشاره ای شود.

مرحوم یغما چنانکه در خانمه کتاب اشارت کرده میگوید: من روزگارها طالب نسخه برهان قاطع بودم آنها که نسخه صحیح داشتند نمیدادند و نسخه های مفلوط را هم نمیخواستم بالاخره ناگزیر نسخه ای عاریت و «بربط ناتمام خویش تصحیح کرده باین خط خام که در نظرست مسوده شد استماعاً آنست که هنگام مطالعت و تمیز سقم و صحت آن زبان اعتراض در کام کشند که حقیر را در این مرحله گناهی و جزئی چند از یاران که کتاب مزبور را مکرر دیده اند گواهی نیست»

این نسخه در سال یکهزار و دوست و چهل در بنده کاشان آغاز شده و هم در بنده مذکوره پیاپیان رسیده.

این کتاب را که مرحوم یغما نوشته با نسخه های خطی و چاپی که از برهان قاطع دیده ایم تفاوت بسیار است:

اولاً - در آخر هر فصل و باب لغاتی بر آن بعنوان ملحقات افزوده شده.

ثانیاً - با ملاحظه اجمالی معلوم میشود که در سبک عبارت هم تغییراتی رام یافته هر چند که روش اصلی در تعریف کلمات و لغات محفوظ مانده است. و این نکته قابل توجه و شایسته دقت بیشتری است.

ثالثاً - در ضمن توضیح بعضی از کلمات چنانکه شیو! مرحوم یغماست ظرائف و لطیفه کوئی هائی بکار رفته از این قبیل:

آهمنند - کسی را گویند که دروغ گوید تا فریب دهد «مثل مادر زن من و درویش غلامعلی مبرم که آن درگدائی و این در یاوه سرائی نظیر ندارند حشر هر دو باهم و نام هر دو گم و کم باد!!»

پچل - بروزن کچل شخصی را گویند که پیوسته لباس خود را چرك و ملوث گرداند مثل میرزا حسین ییابانکی!

سفت - بروزن مفت دوش را گویند که عرب کتف خواند ماضی سفتن نیز باشد محکم و مطبوط و سخت را نیز گویند و هر - وراخ کوچك را گفته اند عموماً و چشم سوزن و دل یغمارا خصوصاً .

یکرنگ - بروزن فرهنگ کنایه از مردم صاحب عقیده است که یار بی نفاق باشد مثل یغمای جندقی



کتاب برهان در میان کتب فرهنگ دارای مزایا و خصائص
چند است و همچنین مورد اعتراضات و انتقادات عدیده شده
است . بعد از آنکه در اواخر قرن یازدهم هجری این کتاب

سخنی چند در باره
برهان قاطع

نخست در هندوستان و سپس در ایران شهرت و آوازه عظیم حاصل نمود . غرارت
محتویات و کثرت مواد آنرا محل توجه محققین و فضلا قرار داد . بعضی از دانشمندان از
هر طرف بمعایب و اغلاط آن نیز متوجه شدند از این رو بر له و علیه او مناظرات و
مباحثات بسیار بظهور پیوست . خاصه که قرن یازدهم در میان سایر قرون تاریخ ادبیات
فارسی به تعدد تألیفات در رشته لغت لکسیکوگرافی امتیاز دارد . و همچو معلوم
میشود که در آن عصر بسط و توسعه ادب فارسی در هندوستان و انتشار عظیم کتب
شعر و دیوانهای اساتید نظم در دربار اکبر و شاهجهان و جهانگیر بکمال رونق و رواج
رسیده مردم هند را بیش از پیش متوجه معانی بسیاری از لغات و اصطلاحات مشکله
نمود و حاجت خود را به کتاب لغتی که فارسی بفارسی باشد و ابیات مشکله را معنی
نماید زیاده تر از قرون سابقه احساس میکردند - و هر چند در زمان جلال الدین اکبر
شاهنشاه شعر دوست و ادب پرور هند يك چنین کتاب لغتی مورد علاقه شخص پادشاه
واقع گردید و جمال الدین حسین انجوی شیرازی در اوایل آن قرن چنانکه گفتیم
کتاب فرهنگ خود را در زمان او شروع بتألیف کرد ، ولی باید گفت که نوشتن کتب
لغت فارسی از آغاز قرن هفتم هجری (سیزدهم مسیحی) از عهد سلاطین غور که در

هندوستان سلطنتهای اسلامی فارسی زبان تأسیس شد تا زمان سلاطین مغول گور کانی. و بعدها تا قرن سیزدهم هجری پیوسته اهل فضل و دانش در آن دیار به کتاب لغت فارسی عنایت مخصوص ارزانی میداشته‌اند و فرهنگهای متعددی که از قرن نهم به بعد نگاشته‌اند همه برهان صدق و گواه محکم این دعوی است.

ذکر فهرست مختصری از نام بعضی از آنها و سنین تاریخ تألیف آنها در این مقاله مدلل میدارد که تا چه پایه تألیف کتب لغت در هندوستان و یا بلاد مجاور در غرب هندوستان معمول و محل حاجت بوده است. البته این فهرست کاملی نخواهد بود که تمام مؤلفات لغوی را قبل از زمان جلال‌الدین اکبر بابری گور کانی و بعد از او استقصا و احصا نموده باشد بلکه مقصود ذکر نمونه و استشهاد بمثال است از بعضی کتب لغت که قبل از برهان قاطع در هند تألیف شده‌اند:

- ۱ - کتاب اداة الفضا تالیف قاضی خان بدر محمد دهلوی معروف بدهاروال در حدود ۸۲۲ هـ.
- ۲ - مفتاح الفضا تالیف محمد بن داود شادی آبادی در ۸۳۷ هـ.
- ۳ - شرفنامه احمد منیری تألیف ابراهیم قوام فاروقی در حدود ۸۶۲ هـ.
- ۴ - مجمل العجم تألیف عاصم شعب عبدوسی در سال ۸۹۹ هـ.
- ۵ - تحفة السعاده تألیف محمود بن شیخ ضیا در ۹۱۶ هـ.
- ۶ - مؤید الفضا تألیف محمد بن لادالدهلوی در ۹۲۵ هـ.
- ۷ - تحفة الاحباب تألیف حافظ اوبهی در سال ۹۳۶ هـ.
- ۸ - فرهنگ میرزا ابراهیم پسر میرزا شاه حسین وزیر اصفهانی در حدود ۹۸۰ هـ.
- ۹ - فرهنگ شیخ عبدالرحیم بهاری تألیف عبدالرحیم بن احمد سور در اواخر قرن دهم.

۱۰ - مدارالافاضل تألیف فیضی بن اسدالعلما علی شیر سرهندی در سال ۱۰۰۱ هـ. از زمان جلال‌الدین اکبر که دوره جدیدی در تاریخ سیاسی و مدنی و ادبی هندوستان شروع شد نه تنها سلسله فرهنگ نگاری منقطع نکشت بلکه در این رشته بحکم احتیاج اهل زمان آثار مهم تر و بزرگتر بظهور پیوست که در رأس همه آنها

« فرهنگ جهانگیری » قرار دارد .

۱۱ - فرهنگ جهانگیری : تألیف جمال الدین حسین البجو شیرازی در سال ۱۰۱۷ هـ .

۱۲ - مجمع الفرس یا فرهنگ سروری کاشانی در ۱۰۳۲ هـ .

۱۳ - سرمه سلیمانی تألیف قی الدین اوحدی تولد در اصفهان در سال ۱۰۱۵ هـ .

۱۴ - فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی التتوی در سال ۱۰۴۶ هـ .

بعد از اینها در وسط قرن یازدهم نوبت به برهان قاطع میرسد که موضوع سخن ماست .

از آنجا که صاحب برهان به تمام یا اغلب آن مؤلفات فرهنگی قبل از زمان خود نظر داشته است و سعی نموده که کتاب او جامع و حاوی تمام آنها باشد ازینرو از حیث کمیّت و عدد الفاظ بر تمام مؤلفات سابقه افزونی گرفته است . مجموع عدد لغاتی که در آن کتاب قلمی شده در ضمن بیست و نه گفتار ظاهرأ به بیست هزار و دو یست و یازده کلمه بالغ میشود .

همین افزایش عددی لغات و حجم کتاب باعث رواج کامل آن گردید ولی در همان حال بحث وجدال و اثبات و ابطال بسیار در پیرامون آن کتاب ایجاد کرد . مرحوم محمد علی تربیت کتاب شناس معروف که نسخ فارسی بسیار دیده و جمع کرده بود در کتاب « دانشمندان آذربایجان » در ضمن شرح احوال مؤلف بجملی در این باب اشاره کرده و گفته است :

« برهان قاطع جامعترین فرهنگهای پارسی است و مؤلف آن بعضی کلمات اجنبی و غیر پارسی را نیز که در نظم و نشر فارسی معمول بوده و هست همه را جمع آوری کرده و در این مجموعه مندرج ساخته است ولی مانند سایر فرهنگها محتاج به تنقیح و تصحیح است و لذا بعضی از ادبای نامی هند مانند غالب دهلوی و غیر او در خصوص این کتاب حواشی و تعلیقات عدیده بمنابرین مختلفه مثل « قاطع برهان » و « ساطع

برهان، و «رافع هذیان»، و «محررق قاطع برهان»، و «تیغ تیز»، و «وتیغ تیزتر» و غیر آنها مشتمل بر رد و انتقاد یکدیگر نوشته و نشر کرده اند....»
 (توضیح آنکه قاطع برهان تألیف میرزا اسدالله غالب دهلوی شاعر معروف و ساطع برهان تألیف شیخ رحیم هندی است و رافع هذیان رد بر این رد است تألیف نجفعلی خان حجری...)

از روی انصاف بسیاری ازین اعتراضات بر صاحب برهان وارد است و او اشتباهات و سهوهای عظیم و متعدد مرتکب شده، ولی چون ما امروز در مقام بحث انتقادی نیستیم بلکه مقصود ما ذکر جیلوی و تقدیم سیاس نسبت بخدمت بزرگی که انجام کرده میباشد. از باب تمهید فایده فقط بذکر چند نمونه و شاهد از آن اشتباهات مطابق یاداشتهای بعضی اساتید محترم مانند آقای فروزانفر و آقای همائی در ختم این مقال اکتفا میکنیم. تا معلوم شود که ایرادات و اعتراضات بر این کتاب چگونه و از چه مقوله است:

باید دانست که اشتباهات برهان ظاهراً چند نوع است؛ یا سهو هائی است که در منابع لغات قدیمه نموده که بقول خودش از پهلوی و دری و لغات زند و یازند گرفته است و چون واقف به فقه اللغه زبانهای فرس قدیم و پهلوی نبوده او را در این زمینه اغلاطی روی داده و ریشه لغات فارسی را با لغات عربی مخلوط کرده. یا آنکه از «هزواردها» و اییگرامها که در خط پهلوی معمول و از ریشه لغات سامی بوده اند معنای صوری آنها را گرفته است. و یا آنکه لغاتی که از منابع یونانی و سریانی و لاتین در زبان فارسی داخل شده چون اصل آنها را نمیدانسته است در ذکر معانی آنها دچار اشتباهات شده. و یا آنکه در ذکر اعلام و اسامی خاص اشخاص و بلدان اغلاط تاریخی و جغرافیائی ارتکاب کرده است. یا آنکه در نقل کلمات از سایر فرهنگهای خطی که در دست داشته دچار تصحیفات و تحریفات گردیده. و یا آنکه در ضبط حرکات لغات اشتباهانی کرده است. و نیز از آنجا که در دائره اساطیر و عقاید خرافی که در نزد اهل آن عصر متداول بوده است محدود و مضیق بوده بسیاری از آن خرافات را مانند حقائق ثابت و مسلم در ضمن ذکر لغات وارد کتاب خود ساخته است، هر چند که ضبط این اساطیر از لحاظ علم بر معتقدات اهل زمان مفید بفایده باشد از لحاظ علم اللغه قیمت

وارزشی ندارد. و بزرگترین نقیصه که در کتاب او موجود است حذف شواهد است که برخلاف سایر فرهنگ‌نویسان متقدم که همه از اشعار و ابیات شعر استشهد کرده‌اند وی برای هیچ لغتی ذکر شاهد و مثال ننموده است، گرچه ظاهر امر دلالت می‌کند که وی ابتداء شواهدی در دست داشته است ولی بعد از بیم آنکه کتاب وی بسیار حجیم و ضخیم گردد آنها را حذف نموده است چنانکه خود او در مقدمه می‌گوید که قصد داشته است کتاب خود را بطریق ایجاز بنویسد و آن بهیچ وجه صورت نمی‌بست مگر باسقاط شواهد و زواید، بنا بر آن از آن‌ها دو دیده پوشیده بلغات و معانی آن اکتفا و اختصار نمود....»

اینک از هر یک انواع اشتباهات و اغلاط فوق چند مثال و نمونه ذکر میشود با نقل عین عبارت برهان و اشاره، اشتباهی که مرتکب شده است:

اولاً - اشتباهاتی که در ریشه عربی و فارسی لغات کرده.

مثال ۱ - «مجس» بفتح اول و ثانی بر وزن مکس جانی که طبیبان چیزها باینند. در صورتیکه مجس بمعنی نبض است.

مثال ۲ - «آبگیر» بر وزن بادگیر استغیر و تالاب را گویند و کوی که آب در آنجا ایستاده باشد و عبری شمر خوانند... در صورتیکه شمر فارسی است و اسدی آنرا ذکر کرده و استشهد بشمر دقبقی نموده است.

«جو آب اندر شمر بسیار ماند» ز هومت گیرد از آرام بسیار.

مثال ۳ - «متواری» بفتح بر وزن پرواری بمعنی ینهان شده باشد که مقابل آشکار است و در عربی هم باین معنی وهم بمعنی سرکشه و حیران باشد... در صورتیکه کلمه متواری بضم اول و کسر ثانی بمعنی ینهان شده صرفاً عربی است و در قرآن آمده است: «حتی توارت بالحجاب». و از این مقوله امثال فراوان است که ذکر آن موجب طول کلام میباشد.

ثانیاً: اشتباهاتی که در ضبط لغات و حرکات آنها مرتکب شده است

مثال ۱ - «دماغ» بفتح اول و سکون غ نقطه دار بر وزن رواق و در جای دیگر: «نباغ» بفتح اول بر وزن دماغ» در صورتی که محققاً دماغ عربی و بکسر اول است.

مثال ۲ - «فقاہیر» بر وزن مشاهیر صورت خوب و روی نیکو را گویند»

و ظاهراً این اشتباه از غلط خواندن شعر نصاب بر او عارض شده در این بیت:

«رہ شش قفا ہیرہ و وجہ روی» فغذ ران عقب پاشنه رجل پای»

که قفا بمعنی هیره یعنی پس کردن است و این لغتی است در فارسی قدیم و صاحب برهان هر دو کلمه را با یکدیگر ترکیب نموده و یکی پنداشته و آنرا به معنی صورت و روی خوب ضبط کرده است.

مثال ۳ - «جناب» بفتح اول بر وزن جواب شرطی و گروهی باشد و بضم اول درگاه و آستانه خانه را گویند و بعضی گویند این معنی عربی است «در صورتیکه جناب عربی است و بفتح اول بمعنی آستانه است».

ثالثاً اغلاطی که از تصحیف کلمات فاشی شده است .

مثال ۱ .. «ستوسر بفتح اول وسین بی نقطه بر وزن کبوتر هوائی باشد با صد که بی اختیار از راه دماغ بجهد و آنرا بحر بی «عطه» خوانند»
و باز در ذیل همان لغت میگوید: «ستوسه بفتح اول وسین بی نقطه بر وزن دبوسه بمعنی ستوسر است که عطسه باشد».

در صورتیکه صحیح کلمه را اسدی شنوشه قید کرده است و استشهاد باین دو بیت رود کی نموده:
رفیقا چند کوئی کو نشاطت بنگر یزد کس از گرم آفروشه
مرا امروز توبه سود دارد چنان چون دردمند ترا شنوشه

مثال ۲ - «ذیانبطس بکسر اول و یاء تحتانی بالف کشیده و نون به تحتانی رسیده به یونانی کوفتی است که آنرا بحر بی سلس البول گویند . . .»
در صورتیکه صحیح آن کلمه دیابیطس است و تانیماً مرض سلس البول نیست بلکه مرض قند است و از ریشه یونانی دیابیتیس Diabētēs گرفته شده .

مثال ۳ ، «بهترک با تاء قرشت بر وزن اسپرک نام سالی است ۱۳ ماهه که فارسبان پیش از ظهور اسلام از کیسه ۱۲۰ سال اعتبار میکردند . . .»
در صورتیکه کلمه بهیزک یا وهیزک است .

مثال ۴ ، «ریونیز بر وزن پیش خبز نام پسر کبکلاوس و داماد طوس باشد و او در جنگ یمن بردست برادران پیران و به کشته شد و بعضی گویند بردست فرود پسر سیاوخش»
ظاهرأ منشأ اشتباه این است که دو کلمه (ریو) و (نیز) را در شعر فردوسی یک کلمه خوانده است در آنجا که در وصف جنگ فرود گفته است:

بیامد دگر باره داماد طوس همبگرد گردون برو برفوس
بخاک اندر آمد سر ریونیز بیفتاد و برگشت از او اسب تیز

و تحقیقاً نام این بهلوان «ریو» بوده است چنانکه خود فردوسی در وصف جنگ یمن او را نام برده است:

نگهبان ایشان همی بود ریو که بودی دلیر و هشوار و نیو
بگاہ نبرد از بدی پیش کوس نگهبان گردان و داماد طوس

مثال ۵ ، «بربروشان باباه فارسی بر وزن برده پوشان مطلق امت را گویند از هر پیغمبری که باشد . . .»

باز در جای دیگر «بربروشان بر وزن برده پوشان بمعنی بربروشان است که مطلق امت هر پیغمبر باشد . . .»

باز در جای دیگر «بروسان با سین بی نقطه بر وزن عروسان مطلق امت را گویند از هر پیغمبری و گروههای مردم را از هر جنس که باشد»

و نیز در جای دیگر «بروشان‌باشین نقطه دار بروزن فروشان بمعنی بروسان است که امت پیغمبر باشد . . .»

و نیز در جای دیگر فروشان بفتح اول و ثالث بانون مشدد بروزن مکرمت‌خان مطلق امت پیغمبر را گویند . . .»

و نیز در جای دیگر ورشان بر وزن نمکدان امت پیغمبر را گویند مطلقاً ازهر پیغمبر که باشد . . .»

در صورتیکه صحیح کلمه هیچک ازین صور مختلف نیست و اینهارا بقلط از تصحیفات کلمه «برروشان» گرفته است. و اسدی آن کلمه را ذکر کرده با استشهاد از بیت دقیقی:

شبیخ باشر برشه مرا باین زلت جو مصطفی بر دادار برروشان‌را

رابعاً اغلاط تاریخی و جغرافیائی .

مثال ۱ - «زراشت» خادم یکی از ملاحظه بود و اهل فلسطین بسبب دروغ و خبیاتی که از او ظاهر شده بود او را اخراج کردند و او میروس بود و عاقبت باذربایجان آمد و دین مجوس احداث کرد . . .»

سخافات این کلام واضح‌تر از آن است که محتاج بتوضیح باشد .

مثال ۲ - سنگان - بفتح اول و کاف فارسی بالف کشیده نام شهری است در اهواز که دختر پادشاه آنجا را رسته خواست و سهراب از او بوجود آمد و در این زمان آن شهر را رامهرمز خوانند و عوام رامز خوانند . . .»

در صورتیکه اهواز نام بلد است نه نام ناحیه. و شاهنامه سنگان را در سرحد توران تصریح میکند و میگوید:

چو نزدیکی مرز توران رسید یابسان سراسر یر از کور دید .

مثال ۳ - صاحب رای بمعنی وزیر است چه رای در اصطلاح وزیر را گویند و کنایه از شیخ ابوعلی هم هست باعتبار اینکه وزیر فخرالدوله پادشاه ری بوده است . . .»

در این کلام چندین سهو کرده است اول آنکه صاحب رای لقب ابو حنیفه است نه ابوعلی ناصر خسرو گوید «می جوشیده حلال است بر صاحب رای» دوم آنکه رای در اصطلاح فارسی بمعنی وزیر نیامده است. سوم آنکه «صاحب ری» لقب صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله دیلمی است نه ابوعلی چهارم آنکه ابوعلی وزیر شمس‌الدوله فرزند فخرالدوله است .

مثال ۴ - «کریمان» بر وزن نریمان نام جد دوم زال است که پدر نریمان باشد «ظاهراً این غلط او را از شعر فردوسی دست داده که گفته است:

همان سام یور نریمان بود نریمان کرد از کریمان بود

مثال ۵ - «قسطن» بکسر اول و سکون ثانی و طاء حطی نام پسر لوقاست و ایشان دو حکیم بودند در یونان و او کتابی در دین آتش پرستی بنام پدر خود تصنیف کرده بود و بعضی گویند قسطن نام کتابی است که لوقا تصنیف کرده بود . . .»

«لوقا» بضم اول و قاف بالف کشیده نام پدر قسطن باشد و ایشان دو حکیم بوده اند در یونان و بعضی گفته اند که قسطن نام کتابی است که لوقا تصنیف کرده است در احکام آتش پرستی و آنرا قسطنی لوقا گویند.

در صورتی که قطابین لوقا البعلبکی از ریاضیون قرن سوم است (رجوع شود به
الفهرست ابن الندیم)

مثال ۱۶ «بلاش - بفتح اول پروزن لواش نام پسر فیروز است و او یکی از ملوک فرس
بوده و اورا سلطان ملک شاه میگفتند ...»

معلوم نیست این لقب مرکب از عربی و فارسی را برای بلاش از کجا فرض کرده است .
خامساً اساطیری که از مقوله خرافات است و در ذیل لغات بطور حقایق
را هنة علمی ذکر کرده که اگر از لحاظ افسانه و « فولک لور » قابل توجه
باشد از نظر فقه اللغه ارزش و بهائی ندارند ...

مثال ۱۱ «خر - بفتح اول و سکون ثانی معروف است و بعربی حمار اهلی گویند
و اگر کسی را عقرب گزیده باشد باید که باواز بلند بگوش خر بگوید که مرا عقرب گزیده
است و واژگونه بر آن سوار شود درد او زائل گردد و همانجای خر بدر آید که عقرب آن
کس را گزیده است . و اگر پوست پیشانی خر را بر کودکی بندنند که میترسد دیگر نترسد ...»

مثال ۱۴ «پرستوک ... گویند که اگر بچه اول پرستوک را بگیرند در وقتی که ماه در
فروزی بود و شکم او را بشکافند دوسنگ ریزه در شکم او بر آید یکی يك رنگک و دیگری
الوان چون در پوست کوساله یا بز کوهی بیچند پیش از آنکه گرد و خاک بر او نشیند و بر بازوی
مصروع بندنند یا بر گردنش آویزند صرع او زائل گردد . و گویند اگر دو پرستو بگیرند
یکی نر و یکی ماده و سرهای آنها را با آتش بسوزانند و در شراب بریزند هر کس از آن شراب
بخورد مست نگردد ...»

این بود نمونه و منالی چند از انواع اغلاط و سهوها که صاحب برهان را روی
داده و از این مقوله در کتاب او بفر اوایی یافت شود . ولی چون مقصود ما از این مقال
ذکر خیر از صاحب آن فرهنگ است که بزرگترین فرهنگهای لغت فارسی شمرده
میشود و در صدد انتقاد یا تصحیح اغلاط او نیستیم بهمین مختصر اکتفا میرود . و نباید
توقع داشت که کتاب برهان قاطع فرهنگی باشد در عرض یا شبیه بکتابهای لغت که
امروزه علماء « فیلولوژی » با سبک و متد جدید می نویسند و متضمن تحقیقات دقیق و
کامل در رشته لغات و ضبط آنها بلهجه های مختلف ، بلکه آنرا کتابی باید دانست که
در سیصد سال قبل مردی ایرانی در یکی از بلاد اقصای هندوستان با داشتن معلومات
معمولی آن عصر و با وسائل و اسباب محدود نگاشته است و بقدر امکان از لغات و
کلمات مختلفه که در زبان فارسی رواج داشته است در آن جمع کرده ، و کتاب وی
از مرتبه معلومات و ادب متداول عصر و زمان او پائین تر نیست . خود او عذر هر گوه

سهو و اشتباه سخنان خود را بدینگونه خواسته است و بنده نیز بهمان سخنان عذر تقصیر می‌خواهم و به عرایض ناقابل خود خانمه می‌دهم:

«استدعا از اهل تمیز و انصاف که عارفان انجمن دانائی و بینائی اند آن است که چون بلفظی از الفاظ یا اسمی از اسما یا معانی نقیصه و امثال آنها برخوردند زبان اعتراض را بکام خاموشی و دیده عیب ساز را سر مه پرده پوشی بکشند - چه فقیر جامع لغات و تابع ارباب لغت است نه واضع»

والسلام



گل و بلبلی

<p>که ای متفرق اندر شاده‌انی بیک حالت در آن هرگز نبودم بروز آمد شبم با نـامرادی لب از خنده نیارودی فراهم نبیند پر حسنت هیچکس حین نه فرقی می‌کند گلخن ز باغت ندانم تا که چون کیرم شمارت نمی‌ارزد جهان ای دوست چندان بما از چند روزی بیشتر نیست غلط گفتم نه مهمان کاروانیم اگر غمگین بود باری روانیست از این پندار کثر روزت سیاهست تو چون اندرشکی حالت چنین است</p> <p>احمد اشتری</p>	<p>کلی را گفت روزی باغبانی جهان را سالها من آزمودم اگر روزی بر بردم بشادی تو تا سر بر زدی از شاخ خرم اگر در دست بادی یا که گلچین نه پروائی ز بلبلی ز زانغت از این بیهوده خندی نیست عارت جوابش گفت کل با روی خندان اگر گنجست اگر رنج اینقدر نیست من و تو در زمانه میهمانیم کجا مردم بگیتی کاروانیست تو پنداری کت اینجا جایگاهت من ارپو بسته شادم از یقین است</p>
---	---

آراستن

آراستن (از بهلوی ، آروایستان ، برخاستن . در رشدن) زیب . زمین . تقیین .
نزیین . تجمیل . تحلیه . توشیح . تزویق . زبرجه . بزیز و زینت و مزین
کردن . تحسین کردن . متحلی کردن . آمودن . زیور کردن . آذین کردن .
بگلگوله و غازه کردن :

ایزد عزذ کره سبکتین رامسلمانی عطا داد و پس بر کشید تا از آن اصل درخت ... شاخها
پیدا آمد به بسیار درجه از اصل قویتر و بدان شاخها اسلام بیاراست . (ابوالفضل بیهقی)
اگر ملك تماشا گاه خویش را بیاراید منت بر کسی نباید نهاد . (نوروزنامه)

سرائی دبدم چون بهشت آراسته . (ابوالفضل بیهقی)

دومنشور نبشته آمد و بتوقیع آراسته گشت . (ابوالفضل بیهقی)

گفتی جهان عروسی آراسته را ماند . (ابوالفضل بیهقی)

و بمدد توفیق جمال حال ایشان بیاراست . (ابوالفضل بیهقی)

عباسه خویشتن را بیاراست و بنزدك جعفر شد . (تاریخ برامکه)

و افعال زافوال اورا بتائید آسمانی بیاراست . (کلیله و دمنه)

و بر آنجمله که در احیاء سوابق معدلت امیر عادل ناصرالدین ... سعی نمود تا آنرا

بلواحق خویش بیاراست . (کلیله و دمنه)

چون نیکوئی کند آن چیز را در چشم وی بیارایند ، تا زیادت فرماید . (ابوالفضل بیهقی)

شهر آذین بستند از در سرای ارتاش تا در بتان و همه بخود و مغفر وزره و جوشن و

دیبا بیاراستند . (تاریخ سیستان)

شاه دیگر روز باغ آراست خوب نختها بنهاد و بر گترد بوب . (رود کی)

یکی پهن کشتی بساف عروس بیاراسته همچو چشم خروس . (فردوسی)

زیاقوت سرخ است چرخ کبود بیچندان فروغ و بیچندان چراغ

بیاراسته چون به نوروز باغ (فردوسی)

- چوبشنید خافان بیاراست گاه بفرمود تا بر کشادند راه . (فردوسی)
- گر عیب سر زلف بت از کاستن است چه جای بغم نشستن و خاستن است
- جای طرب و نشاط و می خواستن است کآراستن سرو به پیراستن است .
- (عنصری)
- بدو داد فرخنده دخترش را بگوهر بیاراست اخترش را . (عنصری)
- آنکه خوبی از او نمونه بود چون بیارایش چگونه بود . (عنصری)
- روی گل سرخ بیاراستند ز لطف شمشاد به پیراستند . (منوچهری)
- هر که زوشت ستمگرفک آرایش باغ آراسته او را بچه کار آید .
- (ناصر خسرو)
- چو حورا که آراست این پیرزن را همانکس که آراست پیرار و پارش .
- (ناصر خسرو)
- گلستانی آرایم از نوسخن که هرگز نکارش نگردد کهن . (اسدی)
- بلؤلؤ ابر بیاراست روی صحرا را مگر نشاط کند شهر یارزی صحرا . (مسعود سعد)
- تخت شاهان چگونه آرایند کور تو همچنان بیارایم . (مسعود سعد)
- هنر از تیغ تیز پیدا شد که بزرشاه قبضه اش آراست . (مسعود سعد)
- زیور آسمان چو بکشایند کاه های هوا بیارایند . (مسعود سعد)
- فر کیخسروی از اینجا خاست که جهانرا بعدل و علم آراست . (اوحدی)
- خوب چون روی خود بیاراید از نماز و ورع چه کار آید . (اوحدی)
- آهنگ کردن . قصد کردن :**
- چو سو کند شد خورده برخاستند سوی خوابگاه رفتن آراستند (فردوسی)
- زین کردن . یراق و برگ پوشانیدن اسب و پیل را . بزین و برگ و یراق کردن یراق بستن . زین بر نهادن . دهنه و افسار کردن :
- سپهدش را گفت فردا بکاه بیارای پیلان بیاور سپاه . (فردوسی)
- تسویل . تمویه :
- زمانه بد هر جا که فتنه باشد چو نوعروسی در چشم من بیاراید مسعود سعد
- بیاراستی چون بیایست کار نکستی نهانش بشهر آشکار فردوسی -

اهل دنیا را چو دیو آرایدش لقمه‌های چرب و شیرین بآیدش فریدالدین عطار .

تمثیل . تصویر . تسویه . تشکیل . تمثیل . شکل . تصور :

جوانی بر آراست از خوبشتن [ابلیس] سخنگوی و بینادل و پا کتن ...

بدو [بضحاك] گفتا اگر شاه را در خورم یکی ناموز مرد خوالیکرم ...

فراوت نبود آن زمان پرورش که کمتر بد از کشتنیها خورش ...

پس آهر من بد کنش رای کرد بدل کشتن جانور جای کرد (فردوسی)

تهیه کردن . مهیا کردن . آماده کردن . حاضر کردن . اعداد :

بیاراستند از در جهن جای خورش با پرستنده و رهنمای . (فردوسی)

چو او باز گردد بیارای جنگ منم ساخته رزم را چون پلنگ . (فردوسی)

همی خورد يك هفته بر سوک درد پس آنکه بر آراست کار نبرد . (فردوسی)

چو نامه بخوانی بیارای ساو مرنجان تن خویش و با ما مکار . (فردوسی)

راه انداختن :

چیت بنگر ز آسیا با ترا ، غله گرنباستیش غله آسیا با راستی . (ناصر حرز)

چیدن (خوان را) نهادن . گستردن . راست کردن :

یکی خوان زرین بیاراستند خورشها بخوردند و می خواستند . (فردوسی)

وز آن پس چو از تخت برخواستند نهادند خوان و می آراستند . (فردوسی)

بیارای خوان و به پیمای جام ز تیمار گیتی مبر هیچ نام . (فردوسی)

بفرمود تا خوان بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند . (فردوسی)

بفرمود پس کابجمن را بخوان بایوان دیگر بر آرای خوان . (فردوسی)

پرستنده را بفرمود شاه که در باغ گلشن بیارای گاه . (فردوسی)

در دل راه دادن :

بحاجت ترا من از او خواستم جز این آرزو را نیاراستم .

(یوسف و زلیخای منسوب بفرودوسی)

در دل از شادی ساز دگر آراست همی چون رهی نوزدی آن ماه ، دگر کردی ساز .

(فرخی)

دل بکسی آراستن . دل بدو دادن :

تو پنداری دل بتو آراسته ایم ما ای بت از آن سرای برخاسته ایم . (فرخی)

آراستن رود و مانند آن کوه کردن آن، گوشمال دادن آن :

بیاورد جام دگر می گسار	چو از خوبرخ بستد آن شهریار	(فردوسی)
زنده دگر گون بیاراست رود	بر آورد ناگاه دیگر سرود .	(فردوسی)
هم آهنگ کردن :		
برامشگری گفت امروز رود	بیارای با پهلوانی سرود .	(فردوسی)
غنی ، مستغنی کردن :		
درم داد و دینار لشکرش را	بیاراست گردان کشورش را .	(فردوسی)
بیاراست دستان چنان دستگاه	شد از خواسته بی نیاز آن سپاه .	(فردوسی)
کردن :		

دگر آنکه گفتی که ، انبیده (۱) جنگ بر آراستی چون دلاور پلنگ
از آن بد کز ایران ندیدم سوار ... (فردوسی)

چو بارستم آیم بکین خواستن بیاید ترا نوحه آراستن . (فردوسی)
بسی خواهش و بوزش آراستیم همی زان - سخن داد (۲) او خواستیم . (فردوسی)

[گفتار یدر کیو برستم آنگاه که کیخسرو بار نمیداد]

افکندن . گستردن . پهن کردن . الداختن بستر را :

بخوردند بی نان فراوان کباب بیاراست هر مهتری جای خواب . (فردوسی)
خورشها ز شهد و ز شیرو کلاب بخوردی و آراستی جای خواب . (فردوسی)
گماشتن . مأمور کردن :

سپهدار توران بر آراست جنگ گرفتند کویال و زوبین بچنگ (فردوسی)
بیاراست بر میمنه کیو و طوس سواران بیدار با بوق و کوس .

بر آمد خروشیدن بوق و کوس بیگدست خسرو سپهدار طوس
بیاراست با کلابانی درفش همه پهلوانان زرینه کفش . (فردوسی)

آغازیدن . شروع کردن . گرفتن :

چو بنشست (زال) گود ز بر پای خاست بیاراست باشاه گفتار راست . (با کیخسرو)
(فردوسی)

بیانخ بر آراست جهان ان زمان که ای دادگر شهریار جهان

- بفرما تو تا من ببندم کمر
همه بکمر از جای برخاستند
ز کردار بد پوزش آراستن
میان بستن او را بساز زهی
فرستاده [فرستاده سلم و توج] گفت و سپهد [فریدون] شنید . . .
- مرآن گفت را پاسخ آمد پدید . (فردوسی)
- اباوی [بانوشیروان] بر آن گاه آرام و ناز
نشستی و می خوردن آراستی
می از جام نوشیروان خواستی . (فردوسی)
- بشادی خروشیدن آراستند
زمانی بختند و برخاستند
بدان دادگر کو جهان آفرید
توانائی و ناتوان آفرید . (فردوسی)
- به نگار کردن . منقش کردن :**
- فرو ریخت از دیدگان آب مهر
بدادندشان کوس و بیل و درفش
آباد ، معمور کردن :
- زمین اینزد از مردم آراست
ز خاورد بیاراست تا باختر
چنین بود آناه خرو نژاد
بیاراست روی زمین را بداد
- برپا و منعقد کردن . (بزم و جشن و مجلس و مانند آنرا) :**
- مجلس شراب جای دگر آراسته بودند آن جای شدیم . (ابوالفضل بیهقی)
- سوی کاخ شد رستم پهلوان
بیاراست بزمی با نین جم
چو آگه شد از رستم و کاررزم
نشستند و بزم می آراستند
- یکی بزم آراست روشن روان . (فردوسی)
- همی شه زشادی نکرد ایچ کم . (فردوسی)
- ز شادی بیاراست آن گاه بزم . (فردوسی)
- همه بود درامنکران خواستند . (فردوسی)

- بیاراست خرم یکی بزمگاه بسر بر نهاد آن کیانی کلاه. (فردوسی)
- بمان تا کسی دبگر آید بزم تو با من بساز و بیارای بزم. (فردوسی)
- بیاغ و بکاخ و بابوان اوی [کیکوس] جهانی زشادی نهادند روی
- بهر جای جشنی بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند. (فردوسی)
- یکی مجلس آراست با پیلتن رد و مؤبد و خسرو پاکتن
- فراوان سخن راند از افراسیاب ز درد دل خویش و وزرنج باب. (فردوسی)
- شاد ، سرور ، خوش کردن :
- چنان بد که دربارس بکروز تخت نهادند زیر گل افشان درخت
- بفرمود لهراسب تا مهتران برقتند چندی ز لشکر سران
- بخوان بر یکی جام می خواستند دل بشاه کیتی بیاراستند. (فردوسی)
- نامزد کردن چیزی یا کاری را برای کسی . معین و معلوم کردن امری کسی را :
- سزاوار هر مهتری کشوری بیارای و آغاز کن دفتری
- بنام بزرگان و آزادگان . . . [نامه ارسطور باسکندر] (فردوسی)
- اسیران و هر کس که بود از نوا بیاراست مر هر یکی را سزا
- یکی را نگهبان یکی را به بند یکی پر امید و یکی باگزند. (فردوسی)
- ساختن . درست کردن :
- فریدون چو بشنید ناسود دیر کمندی بیاراست از چرم شیر
- ببندی به بستش دودست و میان که نکشاید آن بند شیرزیان. (فردوسی)
- پوشانیدن جامه . پوشانیدن خلعت . ملیس کردن . برتن راست کردن .
برتن کردن . پوشش ، لباس ، جامگی دادن :
- سزاوار خلعت هر آنرا که دید بیاراست او را چنان چون سزید. (فردوسی)
- به نیکیت باید تن آراستن که نیکی نشاید ز کس خواستن. (فردوسی)
- ور نیست بدیبا تنش آراسته شاید چون جان خود آراست بدیبای خصالش .
(ناصر خسرو)
- فرستاده را خلعت آراستند پس اسب گر انمایگان خواستند. (فردوسی)
- بمغش و بیارای و فردا مگوی چه دانی که فردا چه آید بروی. (فردوسی)

پوشیدن . ملبس شدن :

بفرمان بیاراست [بفرمان پدرا جامه فر پوشید] و آمد برون

(فردوسی) پدرا دل پراز درد و دیده زخون .

تاختن آراستن ، تاختن آوردن :

بر آراست بر هر سوئی تاختن [افراسیاب]

(فردوسی) نبد هیچ هنگام پرداختن [پرداختن ابرانیان بدو].

پر کردن . انباشتن :

(فردوسی) همه دل بکینه بیاراستند بتاراج و کشتن بیاراستند .

(فردوسی) ز هر چیز گنجی بد آراسته جهانی سراسر پراز خواسته .

صف بستن . صف کشیدن :

فروتر ز مؤبد مهان را بدی بزرگان و روزی دهانرا بدی

(فردوسی) بزیر مهان جای بازاریان بیاراستندی همه کاریان .

و رجوع به آراستن لشکر ، و لشکر آراستن شود .

ازدیان . متحلی و ، زین شدن . زینت و زیب گرفتن . تحلی :

(فردوسی) مگرد ایچگونه بکرد بدی به نیکی بیارای اگر بخردی .

(فردوسی) بخوبی بیارای و بیشی ببخش مکن روزرا بر دل خویش ببخش .

(فردوسی) چنین داد پاسخ که شاهی و تخت بیاراید و روزی باید ز بخت .

فرو اورنگ بتو گیرد دین منبر از خطبه تو آرایسد .

(فردوسی) بدببا بیاراست با رنگ و بوی بنزدیک ارجاسب شد راه جوی .

متخلق و متصف و موصوف کردن :

(فردوسی) که گوید که کژی به ازراستی چو دل را بکژی بیاراستی .

مرتب ، منتظم ، منتسق ، بنظم ، بنسق ، بسامان ، کردن . نظم دادن . ترتیب دادن :

آن دبار تا روم و از دیگر جانب تا مصر ... بضبط ما آراسته کردد .

(ابوالفضل بیهقی)

(فردوسی) بایوان کشیدند از آنجا بکاه سیاوش بیاراست آرامگاه .

(فردوسی) جهانرا بخوبی من آراستم چنان گشت گیتی که من خواستم .

آراستن دل ، مستعد کردن آن . حاضر کردن آن . دل نهادن بر :

(فردوسی) تو ای نامور زنگه شاوران بیارای دل را برنج کران .

(فردوسی)	همه دل بفرمائش آراسته.	برقند بارامش و خواسته خوش کردن :
(فردوسی)	بیارای مغزش بشیرین سخن.	چنین گفت کورا بمن نازه کن مسلح شدن :
(فردوسی)	ز لشکر نبرد مرا خواستی.	ز پیش پد چون بیاراستی
(فرخی)	جامه عید پوشید و بیاراست بگاہ.	عید خوبان جهان آمد و خورشید سپاه
(فردوسی)	همیرفت خواهد بکین خواستن.	که خسرو بیجیدش آراستن
(فردوسی)	مهم شدن . مستعد شدن . حاضر گشتن :	
(فردوسی)	پرداز جای و بر آرای کار.	نیاید ترا پوزش اکنون بکار
(فردوسی)	من اورا بمهر و وفا خواستم.	پیوند یوسف من آراستم
(فردوسی)	(یوسف و زلیخای منسوب بفردوسی)	
(فردوسی)	نه من خواستم زفته جانت ز شاه	همی گفت کای مرد کم کرده را
(فردوسی)	چه کردم که بد کردن آراستی.	چنین داد پاسخ که گر خواستی
(فردوسی)	چرا گاه ما زندان خواستی.	همه برتری را بیاراستی
(فردوسی)	مگر کش به از خویشتم خواستم.	... که پیوند کس را نیازاستم
(ناصر خسرو)	مر چنین کار را بیاراید . . .	گردل تو چنانکه من خواهم
(فردوسی)	بگردون همی خاک برزد بر آب.	بجنگش بیاراست افراسیاب
(فردوسی)	واز آنجا بکه رفتن آراست نیز.	بدرویش بخشید بسیار چیز
(فردوسی)	بیامد بدانسان که فرمود شاه.	بر آراست خراد برزین براه
(فردوسی)	بتنگی دل ، از جای برخاستند.	همه پاسخ را بر آراستند
(ویس و رامین)	نماز شام رفتن را بیاراست.	بیاوردند هر چیزی که او خواست
(فردوسی)	برفتن بر آرای و بر ساز کار.	چو از شهر بیرون شود شهر یار
(فردوسی)	هزیمت بود آشتی خواستن.	گراو جنگ را خواهد آراستن
		بخواری همی بردشان [زنان افراسیاب را] خواستند
(فردوسی)	بتاراج و کشتن بیاراستند.	
(فردوسی)	بیاید بیجید و آراستن.	کنونست هنگام کین خواستن
	ز رای و ز فرمان نو نگذریم	به آواز گفتند ما ککهریم

- برین بر نهادند و برخاستند
(فردوسی)
- برادر سبک هر دو برخاستند
(فردوسی)
- بر این بر نهادند و برخاستند
(فردوسی)
- گسارنمایه شبگیر برخاستی
ز بهر پرستش بیاراستی.
(فردوسی)
- سرو تن بشتی نهفته بیاغ ...
آبادان کردن . معمور کردن . درخصب و رفاه داشتن :
- جهانیانرا جمشید بزرو گوهر و دیبا و عطرها و چهارپایان بیاراست.
(نوروزنامه)
- طلب عدل کن ز شاه و وزیر
گومدان نحو و حکمت و تفسیر
نحوشان عمر و زبید را شاید
عدلشان عالمی بیاراید .
(اوحدی)
- مفروش کردن . بساط گستردن :
- یکی خانه او را بیاراستند
بدیبا و خوالیگران خواستند .
(فردوسی)
- بر آن جامه [فرش خسرو پرویز] بر مجلس آراستند
- نوازنده و رود می خواستند .
(فردوسی)
- و از آن پس بفرمود کایوانها
اباخانه و کاخ و کاشانها
- بدیبای رومی بیاراستند
ز گنج مهی جامه ها خواستند .
(فردوسی)
- چنین گفت موبدکه یکروز شاه
بدیبای رومی بیاراست گاه ...
(فردوسی)
- فوازش کردن :
- به به زاد [نام اسب سیاوش] بنمای زین و لگام
چو اورام گردد تو بردار گام
- برو پیش او نیز و بنمای چهر
بیارای و میسای رویش بمهر .
(فردوسی)
- چو کیخسرو آید بکین خواستن
عنانش ترا باید آراستن .
(فردوسی)
- [خطاب سیاوش با سب خویش گاه وفات]
نوشتن . نگاشتن :
- یکی دفتر آرایم از راستی
که پذیر آن کزی و کستی .
(فردوسی)
- ورزیدن :
- بدو گفت شاه ای پسر شادباش [کلاس سیاوش]
همیشه خرد را تو بنیاد باش

(فردوسی)	همی شادی آرای و غم بر گل .	مدار ایچ اندیشه بد بددل
	پیرس ای پسر تا بدانی درست	از آن ده که بد منزل مانخت
	بجز راستی را نیاراستیم .	بدان تا بدانی که ما راستیم
(یوسف و زلیخا منسوب بفردوسی)		
(فردوسی)	همی شادی آرای و انده مخور .	کمی نیست در بخشش داد گر
		آراستن با؛ برابر کردن . معادل کردن:
(فردوسی)	سپاهی همه یکدل و یک تنه .	بیاراست با میمنه
		آراستن خلعت ، دادن یا آماده و حاضر ساختن آن :
(فردوسی)	یکی خلعت آراست با آفرین .	سزاوار او شهریار زمین
(فردوسی)	کز او خیره ماندند یکسر مهان .	یکی خلعت آراست شاه جهان
(فردوسی)	بیاراست کان کس ندارد بیاد .	یکی خلعت از بهر مهران ستاد
(فردوسی)	فرستاده را پیش او خواستند .	بفرمود تا خلعت آراستند
		اندیشیدن . سگالیدن ؛
(فردوسی)	نبد سود هر چاره کآ راستی .	پس اندر نهان خون من خواستی
(فردوسی)	کنون آنچنان شد که من خواستم .	بکنج و درم چاره آراستم
(فردوسی)	همه شب همی چاره آراستند .	براینگونه از جای برخاستند
		آراستن جنگ یارزم ، ترقیب ، تنظیم تسیق و تعیبه آن :
		و میمنه و میسر و قلب و جناح آنرا بحقوق صحبت و محالحت و سوابق دوستی و مخالصت بیاراسته .
(فردوسی)	هم آورد را رزم او بود بزم .	چو بشنید آراست کهزاد رزم
(فردوسی)	که این جنگ را بکتن آراسته است .	نوگفتی زمستی کنون خاسته است
(فردوسی)	برزم آمدی چیست چندین درنگ .	فراز آر لشکر بیارای جنگ
(فردوسی)	گرفتند کویال و زوبین بچنگ .	سپهدار توران بر آراست جنگ
		آراستن لشکر . بصف کردن . تعیبه آن . صلح کردن . بساز کردن .
		بصفوف کردن . صف راست کردن . بسی بر نیامد که طابفه از بزرگان کردن از طاعت
		او به پیچانیدند و ملوک از هر طرف منازعت خواستن گرفتند و بمقاومت لشکر آراستن .
	(سعدی)	

چو از هر دوسو لشکر آراستند	یلان ، کینه از یکدگر خواستند . (فردوسی)
بیاراسته لشکری چون بهار	برفتند نزدیک آن نامدار . (فردوسی)
به پیمان بداند درم خواستن	چو جنگ او قداشکر آراستن . (فردوسی)
چپ و راست لشکر بیاراستند	دلبران همه رزم و کین خواستند . (فردوسی)
بگویم کنون رزم و کین خواستن	همان رستم و لشکر آراستن . (فردوسی)
بیاراست رستم یکی رزمگاه	که از کرد اسبان زمین شد سیاه . (فردوسی)
ترا نیز با رزم او پای نیست	ز ترکان چنین لشکر آرای نیست . (فردوسی)
بدرد دل از جای برخاستند	چپ شاه ایران بیاراستند . (فردوسی)
سپه را بیاراست و خود برنشت	یکی گرز پر خاش دیده بدست . (فردوسی)
آراستن زبان به ، تکلم کردن با آن . گفتن چیزی . متکلم و گویا کردن . گویا ، گوینده کردن . رطب اللسان شدن به . قرطیب لسان به .	
همه قر دارا همی خواستیم	زبانرا بنام وی آراستیم . (فردوسی)
بزرگ آنکسی کو بگفتار راست	زبانرا بیاراست و کثری نه خواست . (فردوسی)
بزرگان داننده برخاستند	بخوبی زبانرا بیاراستند . (فردوسی)
کنون ما یکایک ترا خواستیم	زبانرا به پندت بیاراستیم . (فردوسی)
همه پای مردان چو برخاستند	زبانرا بنفرین بیاراستند . (فردوسی)
آراستن سخن و پاسخ و امثال آن ، ادا کردن . گفتن . در میان نهادن . بادب گفتن :	
یلان پیش او پاسخ آراستند	بگفتار او دل بیاراستند . (فردوسی)
جوانان ورا پاسخ آراستند	دل هوشمندی بیاراستند
که ما بند گانیم پشت پیلای	همیشه بنیکی ترا رهنمای . (فردوسی)
سخن به پیش تو آراستن چنان باشد که تحفه بر در - حبان برد سخن باقل .	
سران يك يك پاسخ آراستند	همه خوبی و آشتی خواستند . (فردوسی)
هر آنکه که باشی تو با رای زن	سخنها بیارای بی انجمن . (فردوسی)
یا سخن آرای چو مردم بهوش	یا بنشین چون حیوانان خموش . (سعدی)

- نگه کرد لهراسب بر پای خاست بخوبی بیازاست گفتار راست
(فردوسی) باواز گفت ای سران سپاه . . .
- چوننا سفته گوهر سه دخترش بود ز بهر شما هر سه را خواستم
(فردوسی) سخن های بایسته آراستم .
- امثال: آراستن سرو پیراستن است .
(عنصری)
- اگر راستی کارت آراستی . بر مشاطه عروس آراستن بود . (از قره العیون)
آراستن خوبستن ، تصنع . (دهار) .
در چشم کسی آراستن چیزی را ، تسویل . تعویبه .
آراستن سخن و جز آن ، ترقیش .
آراستن زن خود را ، تشوف . جلوه کردن ، آرایش کردن .
آراستن جامه به تن ، راست کردن آن برتن ، باندام بر کردن آن .
در بعض فرهنگها بمعنی آراستن یعنی توانستن نیز ضبط کرده اند .
مصدر دوم آن آرایش است : آراست . بیارای .

رباعی

خواهی بخشان عهد مانند شدن

وین لولی (۱) دهر را بفرزند شدن

شرط است که فرماده چنان بند (۲) شدن

چون آب بگونه (۳) هر آولد (۴) شدن .

علی اکبر دهخدا!

(۱) نعبه . (۲) زغن ، غلیواج که گویند بمصاحبت وقت نر و بمصاحبت وقت ماده شود .
(۳) شکل . (۴) ظرف .

خطابه آقای پروفیسور ماسینیون

روز سه شنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۴ آقای پروفیسور
لوی ماسینیون فرانسوی عضو وابسته فرهنگستان
ایران در تالار فرهنگستان خطابه‌ای را جمع به نفوذ
اندیشه ایرانی در کلام عرب بیان نمودند .

در ساعت ده که جمعی از رجائ و اهل فضل و استادان
دانشگاه بنا بر دعوت قبلی حضور یافتند و پس از
نیم ساعت آقای پروفیسور ماسینیون باتفاق جناب
ادوارد هریرو نخست وزیر و رئیس مجلس سابق
فرانسه صبحه چند روزی در حین عبور در تهران
توقف کرده بودند با وزیر مختار دولت فرانسه وارد
مجلس شدند .

جناب آقای سمیمی رئیس فرهنگستان خیر مقدم
گفتند و مجلس را افتتاح نمودند آنگاه آقای پروفیسور
بشت میز خطابه رفته نخست خطابه‌ای را که بزبان
فارسی تهیه کرده بودند خواندند (متن آن ذیلاً

درج میشود) آنگاه بزبان فرانسه بتوضیح موضوع پرداختند پس از بیانات پروفیسور آقای سمیمی
سیاسکزاری نموده چند جلد از انتشارات و دوره نامه فرهنگستان را بایشان هدیه نمودند .



جناب آقای نخست وزیر

جناب آقای رئیس مجلس

جناب آقای رئیس فرهنگستان ایران

بانوان و آقایان و همکاران محترم

زابدالوصف مفتخرم که امروز این بنده را بعنوان يك محقق اجتماعیات اسلامی
و فرهنگ عربی در بین خود می پذیرید و هم باین عنوان است که میخواهم شمه‌ای از
افکار خود را در باب « ظهور نبوغ ایرانی در تبیین معانی و در وضع مصطلحات علمی
و فلسفی در عالم تمدن اسلامی » بیان نمایم . باشد که ازین جهت سهم کوچکی در
مجاهدت و طی طریق آن همکاران گرامی بطرف مقصود برای خود تأمین نمایم .

زبان پارسی در رابطه خود با فکر و تبیین دقیق معانی دارای خصوصیات مشترك
کلیه زبانهای هند و اروپائی میباشد و از این راه تأثیرات بسیار عمیق در طرز تبیین و
تعول زبان عربی داشته است . در اینجا لازمست بگوئیم که تأثیرات زبان پارسی و

روحیه ایرانی را در زبان و فرهنگ عربی نباید به تنهایی از روی تحول زبان پارسی قضاوت نمود بلکه عوامل متعدد دیگری در این مسئله تأثیر داشته و میتوان گفت که عمل و نفوذ روحیه ایرانی بطور مکانیکی و خود بخودی انجام نگرفته . بلکه بتدریج از روی شعور کامل و اراده مثبتی حاصل گردیده است . دماغ ایرانی زبان عربی را با يك طرز فکر انقلابی و ارتجاعی نپذیرفته بلکه با روحیه خاص خود رنگ و بوی مخصوصی بدان بخشیده است . باید دانست که در سطح اعلی و قله هرز باینکه نماینده و مبین فرهنگ و تمدن خاصی میباشد يك مثل اصطلاحات ممتاز و مجرد و مجموعه ای از اسم معنی یافت میشود که خود بواسطه تصادم بايك فرهنگ و تمدن خارجی دیگر بوجود آمده است .

در حقیقت شخصیت يك زبان متمدن بوسیله ازدواج و تلاقی بايك زبان متمدن خارجی بارز و آشکار میگردد .

زبانهای عربی و فارسی قبل از تلاقی با یکدیگر هر يك بطور جدا گانه این مرحله را طی کرده بودند بدین معنی که زبان عربی بازبان سربانی قدیم تصادم حاصل کرده و تأثیر تمدن نسطوری در فرهنگ و زبان عربی بخوبی آشکار است : کلمات فرقان و رحمان را میتوانیم بعنوان بهترین نمونه نفوذ مذکور ذکر نمایم از طرف دیگر تأثیر روحیه سامی در زبان پهلوی بوضع راسخی در نزد دبیران پهلوی هویدا گردید . اینست زمینه تلاقی بین روح مخترع ایرانی با تمدن اسلامی . آثار این طبقه دبیران سربانی بخوبی اثبات میکند چگونه نبوع ایرانی دستگام مصطلحات علمی و فلسفی عربی را ابداع و اختراع کرده است .

طبقه دبیران امپراطوری ساسانیان که در شهر مدائن تربیت شده بود و در تاریخ تمدن ایران اهمیت شایان دارد با طبقه جدیدی بنام «شهود محاکم شرع» آمیخته شده و با کومک یکدیگر اولین نشر عربی را اختراع و اولین پایه های فصاحت و بلاغت عربی را گذاشته اند . البته میدانیم که نثر يك قسم ترقی فکر را نشان میدهد زیرا فکر بشر را از قید اسارت و استبداد نظم متخلص میسازد .

بهین دلیل است که عربهای دروز میگویند نثر قرآن اولین نمونه زبان عربی

متمدن می باشد و باز میگویند که این نثر توسط سلمان که در نظر آنهان همان جبرائیل فرشته میباشد الهام گردیده است .

طبقه دبیران ایرانی مصطلحات فنی عربی را از مکاتیب رواقیین عرفای افراطی مانویون و فلاسفه دوری اقتباس نمودند و اولین علمای روحانی اسلامی نیز قبل از گزیدن بمکتب مشائیین اصطلاحات رواقیین را استعمال نمودند .

در زمینه صرف و نحو نیز تأثیر زبان و روح ایرانی در طی زمان سرچشمه رقابت دو مکتب بزرگ گردید که اولی در بصره از مکتب مشائیین اسکندریه تقلید نموده و طرفدار تعمیم قیاسی بود و دومی در شهر کوفه طرفدار رواقیین پر گام و لغات شانه بود . دبیران ایرانی آنچه را که مترجمان سریانی فلسفه یونان جرأت نکرده بودند بوسیله تخصیص و اختیار لغات در معانی خاص بموقع اجرا گذاردند .

زبان عربی اصولاً نه فقط زبان ضاد بلکه زبان اضداد است یعنی ریشه هائی مانند کلمات کفر غفر حرم دارای معانی متضاد است . لیاقت دبیران ایرانی در این بود که در بین این معانی متضاد اختیاری نموده و ازین راه اولین خدمت بزرگ را بدستگاه مصطلحات علمی و فلسفی عربی نمودند . همواره تمایل روح ایرانی تنویر زبان بوسیله تثبیت معانی در لغات و مصطلحات بوده و هیچگاه نخواستند است روی معنای متضاد لغات بازی کند بهمین دلیل محققان عربی بر اثر اصطلاحات علمی بجای دیکسیونر عربی بدیکسیونر فارسی مراجعه مینمایند .

البته این عمل تصفیه و تنویر نه فقط از جهت انتخاب بوده بلکه از جهت تکامل مصطلحات عربی نیز بوده است زیرا در فرهنگ اسلامی در بعضی جهات و در بعضی موارد اصطلاحات فارسی وارد گردیده .

در زمینه رنگها رنگ آبی مخصوص یکی از طبقات چهار گانه ایرانی بوده اعراب از زمان خلیفه الحامون کلمه آسمانجون یا آسمانگون را بجای رنگ آبی در قاموس خود ضبط نمودند .

این مطلب در علم موسیقی بسیار مشهود است علمای موسیقی عرب کلمات فارسی را در مقامات و آوازاها بکار برده اند و برای اولین بار این سینا کلمات نوا ' اصفهان '،

و سلمکی را در فلسفه موسیقی وارد کرد. بدین طریق طبقه دیران ایرانی مصطلحات علمی و فلسفی را روی نمونه های عربی برای کلیه مفاهیم تعمیم و تجرید و با اضافه کردن کلمات فارسی برای مشاهدات عینی و ذاتی بسط و اشاعه دادند. در اینجا نمیتوانیم از لحاظ تکنیک زبان وارد جزئیات شده و خصوصیات زبان فارسی را با مقایسه خصوصیات زبان عربی بسنجیم البته احصاء دقیق تعداد حروف با صدا و بی صدا در متون مختلف هر دو زبان حقایقی را برای ما مکشوف میسازد که این مختصر را گنجایش بحث آن نیست. بیشتر توجه این حقیر بطرز تبیین معانی معطوف و میخوامم طرق مختلف هجوم فکر و تصاویر عقلانی را که بنا بر قول ابن رشد سه دسته تقسیم میشود مورد دقت قرار دهم:

اول طریق هجوم مستقیم یا جدلی (دیالکتیک)

دوم طریق جانبی و منطقی (بابرهان)

سوم طریق احاطی و دوری (باشعری)

اجازه بفرمائید این نکات دقیق را بزبان فرانسه توضیح دهم

در نتیجه باید عرض کنم که روح و نبوغ فکر ایرانی يك قسم تعمقی در زبان عربی ایجاد نموده و بلاعتی حقیقی بظهور آورده که بلاغت را سخریه میکند. يك نوع قوه تنفیذی در اصطلاح حاصل گردیده که متکلمان اسلام آنرا مجاز شرعی نامیده اند. زیرا در مورد مصطلحات علمی و فلسفی معنی مجازی معنی حقیقی کلام است. معنی مجازیست که تصورات را بذهن تسلیم نموده و آنرا از قید ماده مستخلص میسازد. انبساط فضا مرحله ایست توفقی در آستانه نا کجا آباد. امتداد زمان تأخیر است تا ظهور ابدیت. استحکام پرتو عشق تحقق نمیپذیرد مگر با ورود در شب مجاز.

روز دوشنبه دهم اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ بنا بر اطلاعی که از شورای فرهنگی بریتانیای کبیر رسیده بود جلسه مخصوصی در فرهنگستان ایران تشکیل شد و متر «اون» نماینده شورای فرهنگی بریتانیا و خانم «هرنبی» مدیره عامل شورای فرهنگی در ساعت ۱۱ صبح در جلسه فرهنگستان حضور بهمرسانیده و ۲۱۳ جلد کتاب ادبی و تاریخی از اساتید زبان انگلیسی که مخصوصاً از لندن خواسته بودند بفرهنگستان هدیه نمودند. از طرف آقای سیمی رئیس فرهنگستان با ابراز امتنان جلسه افتتاح و کتب مزبور پذیرفته شد. آقای اون بزبان فرانسه بیانات مبسوطی در باب اهمیت روابط فرهنگی میان ملل عالم و خدمات عمده اساتید علم و ادب بهمه نوع بشر بیان نمودند و پس از ایشان آقای دکتر امیراعلم نایب رئیس فرهنگستان بزبان فرانسه بیاناتی در ابراز امتنان از طرف اعضای فرهنگستان ایراد کردند.

ترجمه خطابه آقای اون نماینده شورای بریتانیا

امروز با نهایت مسرت بنام شورای بریتانیا در این فرهنگستان معظم حضور بهمرسانیده ام تا مقداری از تالیفات مردان و زنان مشهور ادبیات انگلیس را تقدیم کنم. این مردان و زنان انگلیس هر چند از مفاخر ملت خود هستند لکن جای آن دارند که بگوئیم از جمله مفاخر نوع بشر بشمارند اینها شعرا و هنرمندان و صاحبان تخیلات عالیه و افکار متمالیه بوده اند که بقول شاعر انگلیسی شلی قانون گذاران غیر رسمی عالم محسوب هستند.

یکی دیگر از شاعران انگلیسی بنام ویلیام بلیک گفته است بزرگترین مظهر روح انسانی قوه اندیشه اوست و امتیاز او از دیگر حیوانات باندیشه است. انسان با شاهرخیال است که بجانب بهشت برین پرواز میکند و با همین نیروی معنوی است که بوئی از عالم دیگری که ماوراء محسوسات است بمشام او میرسد و از راز آن نشانی که فوق زمان و مکان است آگاه میشود. بقوه اندیشه است که بشر در صدد بیان و تمبیر حقایق ازلی بر میآید و در طول قرنهای متمادی در معرفی آنها می کوشد پس ما هر قدر در تجلیل و تکریم رجال و نروانی که صاحبان خیال و اندیشه بوده اند بر آئیم باز حق آنها ادا نشده است زیرا که این بزرگان مظاهر

عقل کل و روح عالم هستند و در این جهان هیچ عمل درستی ظهور نمی یابد مگر آنکه منشاء آن تفکر صحیح باشد.

پیش از آنکه ما دنیائی بهتر از این دنیائی که داریم طرح بیفکنیم باید نخست نقشه آن را در ذهن خود ترسیم کنیم. ما باید قلوب خود را بطوری از عشق و حرارت این جهان ذهنی مشتعل سازیم و بطوری این تصویر خیالی را در ذهن خود حاضر و محسوس قرار بدهیم که تا واقعاً آن نقشه در این دنیای موجود خارجی تحقق نیابد دست از آن برداریم.

باید این شعله که در قلوب ما زبانه می کشد چنان دلهای ما را بسوزاند و همجنس خود کند که بجالی برای خیالات فاسد و مخرب پیدا نشود و هیچ قوه نتواند آن افکار عالی را محو و زایل کند. راهی برای خود خواهی پست و حقیر و بیم و هراس و کبر و غرور باقی نماند.

این صفات سرچشمه دشمنی و ضدیت خلایق محسوب میشوند اینها عواملی هستند که ملل را در خون یکدیگر غوطه ور میسازند بجای دشت های سرسبز و خرم بیابانهای خشک برهنه بوجود میآورند و در نقاطی که باید مسکن مردمان صلح جو باشند بیخواره وحشت ویرانه های پردهشت جای گزین میسازند.

اندیشه نه تنها وسیله ارتباط و دوستی میان افراد يك ملت هم نثراد است بلکه واسطه محبت میان اقوام مختلف نیز هست پیش از آنکه تفاهم حقیقی میان دو ملت بوجود بیاید باید میان افرادی که ملل را تشکیل میدهند حسن تفاهم موجود شود این یگانگی اقوام مستلزم نفی ملیت های فردی نیست بلکه در عین اتحاد و برادری میان ملل آنها را در احترام ملیت خاصه خودشان نیز راسخ قدم تر میسازد.

هیچکس نمیتواند عالم را تغییر بدهد و آن را وطن خود سازد مگر آنکه میهن خود را که جزئی از عالم است دوست بدارد.

وطن پرستی حقیقی نامی غیر خود نیست وطن پرست واقعی آن است که بازادو بوم خود عشق میورزد لکن سایر کشور ها را نیز دوست میدارد چنانکه شاعر گوید:
خدا همه روی زمین را بهمه مردمان داده است تا آنها دوست بدارند.

ولی چون قلوب ما کوچک هستند

برای هر کس قسمتی از خاک

مرجع و محبوب میشود...

میهن پرست حقیقی وطن را دوست دارد نه برای خاطر او بلکه از این جهت که جزئی از همه عالم است چنین شخصی خود را تابع این قانون کلی قرار میدهد که همه مردم در هر جا باشند باید از نعمت آزادی بر خوردار شوند و یکدیگر را بهیچ عنوانی بنده خویش قرار ندهند چنین شخص خواه قوه نظم شعر داشته باشد یا نه شاعر محسوب میشود و صاحب اندیشه و تخیل است.

ایران هرگز از رجال وطن خواه و شاعر خالی نبوده است و هرگز از تجلیل این قبیل رجال فرو گذار نکرده است. ایران هیچوقت از احترام گذشته خود در عین امید بآینده غافل نمانده است این صفتی است که ما انگلیسها نیز در کشور خود با آن انس داریم و بحقیقت آن بی برده ایم.

در بریتانیای کبیر گذشته همواره نیرومند و مسلط است و سنت قدیم قوی رفاهر است ولی نه بعدی که ما را از ترقی باز بدارد بلکه باستعانت همین سنن قدیم است که ما قبل از آنکه قدم در مکان ناشناس و جدیدی بگذاریم زیر پای خود را با احتیاط مینگریم بطوری که پیش از ساختن بنائی از استحکام بنیان آن اطمینان حاصل می کنیم. ما هرگز این خیال مضحك را در سر خود راه نداده ایم که خواهیم توانست در ظرف یکروز مملکت خود را از نقص بکمال برسانیم ما میدانیم که پیوسته باید بطور استمرار و آهسته پیش رفت لکن متفکرین ملت ما همیشه خطی را که باید طی نمائیم بمانند نشان داده اند. با نور تخیلات خود آفاق حیات آتیه ما را روشن کرده اند و ما همواره کوشیده ایم که این خیالات نورانی را مبدل بحقایق محسوس نمائیم. بهر اندازه که ما قدم پیش میگذاریم آن افق نیز دورتر می رود و ما برای حصول ترقی باید آن بزرگان و خیال پروران عظیم الشان را مقتدا پیشوای خود قرار بدهیم گاهی اتفاق افتاده است که در زمان حیات بقدری که شایسته بوده آنان را تجلیل نکرده ایم و بعد باین خیال افتاده ایم و بتدارك آن کوشیده ایم.

وظیفه افتخار آمیز فرهنگستان ایران است که مشعلی را که بزرگان و متفکرین شما در این کشور بر افروخته اند همواره مشتعل و منور نگاهدارد. این مشعلی است که پرتو آن نه تنها همه طول و عرض خاک ایران را روشن میکند بلکه موجب روشنایی همه عالم است، ایران مثل فرانسه عزیز سرزمین شاعران شهیر و صنعتگران بصیر است و مثل فرانسه نگاهبان این اصل اصیل تمدن است که از حیات و حقیقت و اندیشه ترکیب شده است.

من امروز قصد ندارم که در حضور شما از تطبیق ادبیات سخن برانم و بگویم که آثار ادبی يك ملت را با آثار دیگران بسنجم. ادبیات مثل علوم اختصاصی به کشوری که آنرا تولید کرده ندارد ادبیات هر ملتی تنها مال اونست بلکه تعلق بجهان دارد مردم عالم از جهت شرکت در ملیت های خودشان برادر محسوب نمیشوند بلکه از جهت اشتراك در انسانیت باهم برادر هستند، مقصود حقیقی زبان و ادبیات ایجاد افتراق نیست بلکه اینها وسیله اتحادند. من متأسفم که نمیتوانم با زبان خود شما بیاناتی بکنم ولی زبانی را برای ابراز نیت خود اختیار کرده ام که هم در کشور شما و هم در کشور من عزیز و محترم است یعنی زبان فرانسه جاویدان. مقصود من و مقصود شورای بریتانیا که من نماینده آن هستم این است که ادبیات انگلیس را مانند يك رقیبی برای ادبیات فرانسه که شما آنرا خوب میشناسید دوست میدارید معرفی نمایم. قصد من فقط این است که این کتب تقدیمی ادبیات انگلیس را بشناسانند و شما بدانید که ادبیات انگلیس هم قرن هاست مثل ادبیات ایران و ادبیات ملت بزرگوار فرانسه که برادران ما و شما هستند يك منظور عالی را دنبال میکنند و آن ترقی بشر است از راه حریت و مساوات و اخوت و تقویت اندیشه. یکی از شعرای انگلیس موسوم به جان کیت میگوید:

من بهیچ چیز یقین ندارم مگر یساکی و بی آلابشی احساسات دل و حقانیت
 قوه اندیشه، آنچه را که اندیشه زیبا میداند حتماً عین حقیقت است
 و در جای دیگر میگوید

زیبائی حقیقت است و حقیقت زیبایی است

این تنها چیزی است که شما درین عالم میدانید
و تنها چیزی است که باید بدانید .

اکنون ستاره در افق میدرخشد که هر قدر غبار و دود این سالهای خرابی و
ویرانی بر طرف میشود بیشتر آشکار میگردد و ما باید بدنیال آن روشنائی برویم . من
در نظر داشتم که چند ماه قبل از این کتابهای حاضر را بشما تقدیم نمایم ولی بر شما پوشیده
نیست که بمبهای دشمن که بقصد تخریب ابنیه قدیمه لندن افکنده میشد بکتاب
رحم نکرد . در یکشب از سال ۱۹۴۱ آتش چندین میلیون کتاب راطعمه خود ساخت
و این حریق بیشتر در مخازن چاپخانه‌ها در پاتر نوستر راو و در کوچه های مجاور کلیسای
سن پول خسارت وارد آورد و اتفاقاً این نقاط نخستین جائی بوده‌اند که کتب شکسپیر
و میلتون و سایر مفاخر ادبی ما از آنجا بعالمیان عرضه شده‌است . ما آهسته ولی با اطمینان
بجبران و تدارك خسارات وارده پرداختیم آلات دهشتناکی که دشمن بکار میبرد عمارات
و کتب ما را ویران ساختند ولی نتوانستند ادبیات و افکار ما را از میان ببرند ادبیاتی که
بنابر قول میلتون از این فکر بدیع منور و مزین شده است :

« مقصود ما ادامه حیات بعد از حیات است »

بنابر همین مقصود است که من از آقای رئیس فرهنگستان و آقایان اعضاء
فرهنگستان ایران تقاضا میکنم که امروز بعنوان هدیه دوستانه و محبت صمیمانه این
کتب را قبول فرمایند .

اثر طبع جناب آقای دهخدا .

پژوهش نامه

وز نیرو کمتر از پشه بی کم و کاست
حز حسرت و درد و غم نخواهد برخاست

با قادر بی مثل همالیم به خواست
از ترکیبی چنین اگر خواهی راست



باز باشد وجه تمییز دگر
یا تمنی، بی حد و بی انتهاست
زان نداری از سعادت حظّ و جد (۱)
خواست با نیروی تو دو ضره اند (۲)
که تقابذ (۴) بعد بین المشرقین
زنگی این يك آنهم از لعمه (۶) رزیل
یکدگر را هر دوان خصم الد
که رسولش دید در چارم فلک
ورد فجار (۷) و گل دو دیمه
خاک و خاشاکت از آن تازانو است .
نسبتی از صد بلاحد لیک نیست
پس بنه نطعی و را با طول و عرض
چونکه راد است و سمع گندم بنخواه
حب بر حب خردله بر خردله
دوری آن اولین جبه بود

در قیاس تو بدیگر جانور
وجه تمییز آنکه در طبع تو خواست
لیک نیروی ترا حدّ است و سد
تا که خانه عیثت از بن بر کنند
در میان ضربتان (۳) آن بون و بین
رومی است آن و سنی (۵) از عرفی اصیل
از طبیعت این ملک آن دیو رد
همچو آن ناسازو تا موزون ملک
نیمه از برف و زآنش نیمه
چونکه اندر خانه این دو باقو است
بین يك با صد تناسب صد یکی است
خانه شطرنج نهصد کن بفرض
با تصاعد ضعف هر خانه ز شاه
چون جهانها خرمن آری زان غله
دوری آن خرمن از بیحد عدد

(۱) بهره . نصب . (۲) هم شوی . مَبُو . (۳) دو هم شوی . (۴) تحمل
نکند ، طاقت نیاورد . (۵) هم شوی . مَرَّه . (۶) خویشی . خویشاوندی . فرابت
(۷) مانند گل دو دیمه ، نیمی سرخ و نیمی زرد . المعجم . نسخه استانه . گلی است از طائفه
سوری که پشت آن برنگی و روی آن برنگی است و آنرا دوروی و دو رویه و دو آتش
و گل قعبه و هبق و ورد الفجار و ورد الجمق و ورد العمار نیز نامند .

بس بر او صفر^(۱) مکن دروی میبچ
 بین دو هستی و لسی نسبت نیافت
 گفت پس محدودها را نیست گیر
 کان از این يك بنبج و این زان يك شش است
 در میانتان اصل سنجش منتفیت
 داشتی با هست بی حد نسبتی
 باز گو کز بیحدی يك چند مند!
 این نه برهان بلکه تمثیل است و بس.
 تا به سنجی آرها با من بیاید
 بیحدی در طبع از وی سر کشد
 نیست متکبر نه مختال فخور^(۵)
 نه ز ابان نهی متکبری
 همچنانکه حسن را غنچ و دلال
 کبر مو سر ز در شرم استر^(۶) است
 این جنید آن لوتی^(۷) و طامانی است
 نجدی است این آن خر پالانی است

جوگی از این هستها را خواند هیچ
 چون ارسطو نیز او بس موشکافت
 چونکه بیحد را یارست او تکیز^(۲)
 حدور آنرا در میانشان سنجش است
 چونکه هست بیحد از قسم^(۳) تو نیست
 هست محدود اربدی هست ای قتی
 کهکشاتها که میسر انجمند
 تا کنی تمییز خورشید از قوس
 ساعتی يك سونه این کارو کیا^(۴)
 حدوری هر چند گردن بر کشد
 دامن از ظلمت، فراهم چیده نور
 عزت است این کبر یا و برتری
 کبر یا ذاتی بود اندر کمال
 ناز کا-را ناز حسن دیگر است
 با تکلف این و آن يك ذاتی است
 برتنی^(۸) است این و آن بالانی است

تمثیل

لفج یازان بر کک و میوه کرد باز
 همچو مقری^(۹) مده، را کردن کشید
 لیک کو بهره ز خضرائش ار حشیش^(۱۰)
 کبر نام این مناعت زان دگر

از سر نخل اشتر کردن فراز
 خر چو آن فیثی و غنیمت را بدبید
 بر دو پا استاد و پوز آورد پیش
 برتنی ز آهوست بـالـش از هنـر

(۱) خشم گرفتن . (۲) انکیز . (۳) سنخ .

(۴) متاغل . کاروبار . از اتباع است . (۵) ولا نمش فی الارض سرحاً ان الله لایحب کل مختال فخور .

(۶) رجوع به امانال حکم تألیف آقای دهخدا س ۹۰۶ س ۱۰ شود .

(۷) شکمخواره . کلوبنده . گران خوار و مصطلح صوفیه است . (۸) مقابل فروتنی بمعنی عجب .

(۹) قاری . (۱۰) از بمعنی [یا] فارسی و [او] عرب [یا] [او] عرب .

عز و منعت و ارجمندی دیگر است
 این منیع و ارجمند است و عزیز
 کبریائی دورباش ایزدی است
 لیک بردا برد (۱) سرد بر تنان
 که به نقصانها ز نوع سرکشم
 عجب زاید بغض و عز حنب و داد
 بشنوی صد شادباش و نوشخور
 که بتقوی و بزه آراسته است
 گر تو با فرزند تو هستی آن
 در دل عامی و عارف نیک و بد
 و بر بگفتی باغ بین و راغ بین
 یا بین این طارم افراشته
 یا بین این شوکت و طاق و طرم
 یا بدین صندوق پر گوهر نگر
 یا بدین رومی کنیزک چون پری
 رشکها بر خود دوتو (۲) کردی و نیز

عجب و بخوت خود پسندی دیگر است
 مشک پندار است و باد آن بی تمیز
 که جلیلیم و حد ما بیحدیست
 نیست جز از کفر ابلسی نشان؛
 بساد و آب و خاک نی از آتشم.
 چون تری ها ز آب و خشکی ها ز باد
 چون بگوئی می بیالم زین پسر
 بر پدر افزوده تروی کاسته است
 که بیارودی هم اکنون در بیان
 حب خود افزودی و حب ولد
 بر شجر مرغ و به بر که ماغ بین
 سقف گنبد بر فلک برداشته
 یا به زر خسروی کرده بخم
 یا بدین انباشته درج درر
 یا بدان باره بدین انگشتری
 تیغ آرزو و طامع تند و نیز

در انجمن روابط فرهنگی

ایران و هند

نطق افتتاحیه آقای سمیعی رئیس انجمن

سخنرانی آقای ملك الشعراء، بهار استاد محترم دانشگاه تهران

- « بطوریکه اطلاع داده بودیم روز سه شنبه ۱۵ اسفند ساعت شش و نیم،
- « بعد از ظهر در تالار موزه ایران باستان انجمن روابط فرهنگی،
- « ایران و هند منعقد بود. قبلاً آقای سمیعی رئیس محترم انجمن نطقی،
- « باختصار ایراد نموده مجلس را افتتاح نمودند، سپس آقای ملك الشعراء،
- « بهار استاد محترم دانشگاه تهران سخنرانی محققانه‌ای در باب روابط،
- « فرهنگی ایران و هند ایراد کردند که از نظر خوانندگان میگذرد،



نطق افتتاحیه آقای سمیعی در مجلس سخنرانی

انجمن روابط فرهنگی ایران و هند

از بانوان و آقایان محترم تشکر میکنم که دعوت انجمن روابط فرهنگی ایران و هند را بحسن قبول اجابت فرموده و این محفل ادبی را بنور وجود و فر حضور خود آرایش داده اند.

چنانکه آقایان محترم بخاطر دارند چندی پیش بر حسب دعوتی که از طرف دولت هندوستان شده بود هیئتی از دانشمندان ایران مسافرتی به هندوستان کرده و پس از گردش در بعضی نقاط مهمه و مطالعات در بنگاه های فرهنگی مراجعت نمودند. پس از بازگشت این هیئت از هندوستان جناب آقای علی اصغر حکمت رئیس هیئت به دولت شاهنشاهی ایجاد انجمنی را که بتواند روابط فرهنگی ایران و هندوستان را بهم نزدیک کرده و سوابق تاریخی را که از حیث فرهنگ در میان این دو ملت موجود است تجدید

نماید پیشنهاد کردند و بنا بر این پیشنهاد روز ۲۷ مهر ماه ۱۳۲۳ مراسم تأسیس و افتتاح انجمن روابط فرهنگی ایران و هند با حضور هیئت دولت وقت و جناب سررید ربولارد سفیر کبیر دولت انگلیس و جمعی کثیر از فضلا و دانشمندان طرفین بتوسط جناب آقای باقر کاظمی وزیر فرهنگ وقت در دانش سرای عالی بعمل آمد.

این انجمن پس از افتتاح جلسات خود را منظمآ و متوالیآ تشکیل داده و برای تشیید مبانی این روابط ادبی و فرهنگی قدمهایی برداشته است. نظیر این انجمن نیز در دهلی با حضور جنابان سرجوگند راسینک وزیر فرهنگ هندوستان و آقای آلف کارد وزیر خارجه هندوستان و آقای علی معتمدی نماینده محترم دولت شاهنشاهی ایران مقیم دهلی وعده بسیاری از ارباب فضل و ادب هند تشکیل یافته و بتوسط آقای وزیر فرهنگ هندوستان افتتاح شده و از هماندم ابواب مفاوضه و ارتباط را با این انجمن باز نموده و شعبه هائی نیز در مراکز مهمه هندوستان ایجاد کرده است. اینمعنی هم البته برخاطر شریف آقایان عظام نیک هویدا و مسلم است که این روابط فرهنگی در میان دو ملت هند و ایران يك موضوع تازه و ابتکاری مقدمه‌ای نبوده است که امروز بعرضه وجود آمده باشد، همه میدانند که هزاران سال است این دو ملت باستانی بایکدیگر پیوستگی معنوی و اخلاقی داشته و مظاهر وحدت نژادی و زبانی و فرهنگی همواره در میان این دو گروه آریائی جلوه گری و خود نمائی میکرده است و خوشبختانه دستبرد و تضاريف زمان و حوادث روزگار نتوانسته است رشته این وحدت حقیقی پیوستگی تاریخ راست و متزلزل سازد و بارکان آن خللی وارد آورد. هنوز نعمات دلکش و ترانه‌های فرح بخش بلبلان غزلخوان پارس بدمسازی و هم آهنگی نغمه سرایان هند در اعماق گوش صاحب‌دلان طنین انداز است و هنوز قندهای فارسی که از لب طوطیان شکر شکن هند فرومی ریخته است کام جان اهل معنی را شیرین می‌سازد. بحکم همان یکسانی معنوی است که امروز بدستیاری دانشمندان طرفین این انجمنها در آنجا و اینجا برپا گردیده و بنیاد آن روابط تاریخی برپایه‌ای استوارتر نهاده شده است و این دلبر زیبای آریائی جامه‌ای نو بر قامت رعناي خود راست کرده است. انجمن روابط فرهنگی ایران و هند برای بسط و تکمیل این روابط اقداماتی

بدست گرفته که از آنجمله فراهم ساختن محافل سخنرانیهای علمی و ادبی است تا بدینوسیله احساسات فرهنگی طرفین را بیش از پیش بیکدیگر نزدیک ساخته و مفاوضات فوقی و معنوی را بمرض بروز و ظهور درآورد و اعضاء عمومی این انجمن بتوانند هر گونه استفاده ادبی و در تأیید روابط فرهنگی توحید مساعی کنند.

اینک من بنده از استاد دانشمند آقای ملک الشعراء بهار که خود از اعضای ارجمند این انجمن هستند سپاسگذاری میکنم که امروز در این مجمع سخنرانی فرموده و ما را به بیانات فاضلانه و تحقیقات دانشمندان خود بهره ور و کامیاب خواهند ساخت و همچنین از دانشمندان زبان شناس هندی آقای راهوله سنگر ایتاین ممنون و متشکریم که شمه‌ای از تحقیقات خود را راجع بقدم ترین پیوستگی نژادی و لغوی ایران و هند بزبان اردو تلفیق کرده‌اند و ترجمه آن اینک بتوسط آقای ابراهیم مرادی بمرض بانوان و آقایان محترم خواهد رسید.

و چون یکی از مقاصد عمده ادبی این انجمن ترویج و احیاء زبان فارسی در هندوستان است که زمینه مهیا و مساعدی از دیر زمان داشته و دارد بسی شایسته و مایه خرسندی است که علاقه‌مندان ادبیات ایران با قبول عضویت این انجمن بیسرفرت این مقصود مساعدت فرمایند. برای این منظور هم دقتی تهیه شده و در اطاق مجاور برای امضای داوطلبان عضویت آماده میباشد.

بانوان و آقایان محترم پس از استماع بیانات دانشمندان مکرم و مشاهده چند پرده سینما در اطاق دیگر با صرف چای اعضاء انجمن رامشعوف و سپاسگذار خواهند فرمود.

خالمها آقایان!

فعالیت انجمنهای روابط فرهنگی فقط از جنبه علمی و ادبی است و از محیط سیاست بکلی دور است یکی از وظائف انجمن روابط فرهنگی ایران و هندوستان سخنرانیهای تاریخی و ادبی و علمی است که هم اسباب مزید بصیرت عمومی حاصل شده و هم وسیله جلب توجه علما و ادبای دولت بفرهنگ ملی بیکدیگر فراهم آید اکنون بر حسب اشاره هیئت مدیره این انجمن مختصری از روابط فرهنگی ایران و هند عرضه میشود.

۱ - روابط ایران و هند پیش از اسلام :

زبان زند یا اوستا که در ادبیات فارسی به « زنداوستا - زار و استا - زند و است - استا و زند » تعبیر میشود ، بازبان « سنسکریت » که زبان صرفی و نحوی و علمی و ادبی هندوستان است توامان و هر دو از یک شکم زائیده شده اند ، چنانکه امروز اوستا را بمدد کتب قدیم سنسکریت حل میکنند .

آریائی ها در دوره « هندوایران » و آریائی های شمالی تر همه بدو دسته خدایان خوب و بد که اصل و پایه خیر و شر در این عالم شمرده میشدند ، معتقد بوده و یکدسته را از روی میل و دسته دیگر را از روی لابدی ستایش میکردند و بتدریج ستایش خدایان شریر باوراد و ادعیه ای که بشر را از شر آنها صیانت کند محدود گردید .
خدای خیر و خوبی آریائی ها « دیوه » و همگنان او بودند ، و « دیوه یسنان » در ایران و سند و پنجاب و هند بعبادت خدایان میرداختند .

زردشت در ایران اینمعنی را معکوس کرد ، و در اوستا « اهوره مزده » را خدای خیر و « دیوه » را خدای شر معرفی فرمود .

جنگ دیویسنان و مزده یسنان ، سالیان دراز در ایران دوام یافت ، و از افسانه های کهنه ملی برمیاید که مزده یسنان کمتر وضعیتر و دیویسنان زبادتر و قویتر بوده اند - « افراسیاب » آریائی از اولاد « تور » مالک توران همواره میتواند از هند و چین که مراد پنجاب و ترکستان شرقی است یاری بخواهد - و چیزی که بدرد مزده یسنان با فرجود کیشان خورد تمایل سگهای جنوبی (سکتانیان) با سگزیان و خاندان گر شاسپ و زال ورستم بایرانیان و مخصوصه آنها با تورانیان بود .

پس دیدیم که ایران و هند چه از حیث زبان ، چه از حیث نژاد و چه از حیث دین متحد بوده اند ولی پس از جدائی دینی بازمیتولوجی و اساطیر الاولین و کهنه خدایان آنان یکی بوده است ، جز اینکه خدایان خیر و خدایان شر در نظر دولت معکوساً جلوه میکرده است . در روابط سیاسی نیز هیچوقت ایران پیش از اسلام متعرض هند و بالعکس هند متعرض ایران نمیشده است . سرحد ایران از پنجاب پیش نرفته بود و از قضا « اسکندر » هم نتوانست از آنجا بیشتر برود .

ارتباط علمی و ادبی بین هند و ایران، در زمان ساسانیان زیادتیر شد. علمای ریاضی، منجمان و پزشکان هند، و کتب آنها مورد استفاده ایرانیان قرار میگرفت. دستجات موسیقی دان از هند بایران طلب شده اند و از این حیث ارتباط موسیقی و شعر بین دو قوم برقرار بوده است. ابوریحان بیرونی در تحقیقات عروضی هند میگوید بنای اشعار آنها بر هجاها (سیلابها) مخصوص و بر اشعار «سه لختی» بوده است. و این اشعار سه لختی است که در اواخر ساسانیان در «ترانه های هشت هجائی» و با قافیه شهرت کرده بود و نمونه آنها قطعه سه لختی «یزید بن مفرغ» و سه لختی اهالی بلخ در هجئو «اسد بن مسلم» است که در وزن هشت هجائی با قافیه است. و غالب عبارات مسجع سه قرینه ای خواجه «عبدالله انصاری» هم یادگار همین ابیات هشت هجائی و سه لختی است و امروز هم در میان کیلک ها و کردهای خراسان ازین سه لختی های هجائی موجود است (بمقالات شعر در ایران سال پنجم مجله مهر بقلم نگارند و جلد دوم سبک شناسی فصل نثر قنئی تألیف نگارنده رجوع شود)

لقل کتب از هند بایران

از ترجمه کتب دینی هندوان در عهد ساسانیان خیر نداریم، و شاید اختلاف معکوس دو مذهب این اجازه را نمیداده است که اشعار «والمیکی» یا سرودهای «مهاوهارا» در ایران زردشتی که از «دیوه» خوشش نمیاید، ترجمه شود. اما خواهیم دید که همین کتب در دوره اسلامی مکرر بفارسی ترجمه میشود.

روشنترین گواه بر قراری روابط ادبی و اخلاقی بین دولت آوردن با آمدن «کليلة و دمنه» است بایران - و ترجمه شدنش بزبانهای پهلوی و سریانی که هر دو در ایران رواج کامل داشته است.



آخرین دلیل ارتباط معنوی ایرانیان با هندوان مهاجرت و جوار گرفتن نجبا و دانایان زردشتی است بهندوستان که هنوز هم صد هزار خانوار از آن مردم در هندوستان جوار یافته و زیست میکنند.

۲ - روابط بعد از اسلام:

پس از فتوحات خیره کننده اسلام و ظهور دین جدید تمدن بزرگی در آسیای

وسطی بر قرار و روابط دیگرمی میان دو کشور ایجاد شد که از لحاظ تاریخ سیاسی و فرهنگی، بسیار بسیار قابل مطالعه و بحث و گفتگو است.

تمدن «اسلامی - ایرانی» یا تمدن «مسلمانان» که اصلاً خاص ایران است تا کوههای سند و تنگه خیبر و پنجاب امتداد داشت و ادبیاتی پیردامنه و لطیف به همراهی غازیان ترک و تاجیک و سیستانی و زاوولی بآن حدود راه یافته بود.

تا قرن سوم دولت بودائی «ریتیل ها» تمامی سند و زابل را در دست داشت و ادبیات هندی به همراه دین مبرور در آن مرز و بوم غلبه داشت - اما از اواسط قرن سوم بوسیله «صفاریان» یا آل لیت بآن دولت که تا آنروز با اعراب هر طور بوده با جنگ و گاه با صلح کنار آمده بود منقرض گردید - چیزی نگذشت شهر «غزنین» بدست «عمرولیت» آباد شد و در اندک مدتی آن شهر مرکز بزرگترین فعالیت های سیاسی و دینی و ادبی گردیده پایتخت یکی از مقتدرترین پادشاهان ایران (محمود زاوولی) پسر سبکتکین واقع شد.

محمود و جانشینان او تمدن خراسان (تمدن سامانیان) را تا ساحل محیط هند جلو بردند و آبادترین صوبه های هند را زیر سلطه فرهنگی و سیاسی خویش در آوردند شهرهای پرساور - لاهور - دهلی، کالنجر و ملتان مرکز بزرگ و پر ثروتی برای ترویج تجارت و بسط علوم دینی و ادبی و اخلاقی و فرهنگ فارسی قرار گرفت، نظم قوی و احتساب مقتدرانه دولت طولانی محمود و اعقاب او غوریان مدت سه قرن از قرن ۴ تا ۷ در پنجاب و کشمیر و قسمت بزرگی از هند بتربیت و تهذیب اسلامی و فرهنگ عظیم فارسی را که زائیده دولت سامانی و جانشینان او بود، بسط و توسعه داد، و از اینوقت ادبیات فارسی طوری در هندوستان استقرار یافت که بزودی توانست از خود مکتب جدیدی بوجود بیاورد که تا امروز بهمان استواری و محکمگی و زیبایی پابرجاست و هنوز پایه و مایه آن محو نشده است و میتواند با ادبیات انگلیسی که طبعاً زبان علمی هند شده رقابت نماید.

۳ - هند شناسی بعد از اسلام:

در دربار خلفای عباسی حکما و پزشکان و منجمان و هیوین و ریاضی دانان

بزرگ بودند که بعضی از آنها را پادشاهان هند رسماً انتخاب کرده و فرستاده و گروهی خود باین ممالک آمده بودند.

ریاضیات و طب و نجوم از علوم هندوستان بیشتر مورد استفاده واقع میشد و از تاریخ هند نیز عبری و فارسی ترجمه و نقل میگردد.

کتاب مهابهارتا که یکی از کتب عمده ادبی و دینی هندوان میباشد بزبان تازی و فارسی موجود بوده است و مؤلف مجمل التواریخ و الققص گوید (ص ۱۰۷) « کتابی دیدم قدیم از آن هندوان که ابوصالح بن شعیب بن جامع از زبان هندوانی بتازی ترجمه کرده بود و ابوالحسن علی بن محمد الجلتی خازن دارالکتب جرجان در سنه سبع عشره و اربعه مایه آنرا پیاری کرده بود از بهر سپهبدی از آن دیلمان و کتاب بخط ناقل بود بدین تاریخ... و من اصل پادشاهان بقصه مختصر اندر آوردم و نقل کردم زیرا که هیچ جای دیگر نیست» و «ابوریحان البیرونی» که امسال سال هزارم وفات آن بزرگ مرد است، دبیری در هندوستان زیسته و کتاب نفیس «تحقیق ماللهند» را در تمدن و علوم و فنون و فرهنگ هندوان بزبان تازی در آورده و اکنون موجود هست.

از قرن ششم و هفتم بعد در سایه تربیت پادشاهان و سلسله های مختلف ملوک اسلامی هند، اهل فضل از دریای علوم و فنون و از تاریخ و عقائد و ملل نعل آن مرز و بوم بزبان تازی و فارسی گنجینه ها نهاده اند و بار دیگر کتب عمده ادبی هند نیز از قبیل «مهابهارتا» که ترجمه ای موسوم به «جنگنامه» است و (راماین) بهمین نام و (جوگنامه) و فلسفه «کریشنا» و صدها کتاب و افسانه های عاشقی چون «لال و دمن» و غیره بفارسی ترجمه شده است و اکنون نیز بپرکت انجمن روابط ایران و هند امید است فن هندشناسی در ایران و ایران شناسی در هند رواج و رونقی از نو پیدا کند.

۴ - مکتب ادبی یا سبک فارسی در هند:

گفتیم که شعر فارسی در هندوستان طوری ترقی کرد که توانست مکتب خاصی بنام خود ترتیب دهد - اتفاقاً نثر فارسی نیز در هندوستان اگر چه مکتب مخصوصی ندارد اما کارهایی کرده است و ما اینجا راجع به رددو فن از نثر و نظم مختصر اشاره مینمائیم:

الف: شیوه نثر در هند:

نباید نوشته های عوفی و منهاج السراج و حسن نظامی مؤلف تاج المآثر را که

در قرن هفتم در هند تحریر شده است، یا کتابهایی از قبیل سخنان فریدالدین شکر کنج عارف معروف که در اوایل قرن ۶ در هند تألیف شده است در عداد نثر هندی قرار دهم زیرا اینها همه پیروان نویسندگان خراسانند و باید قدیمترین نثر خاصه به هندوستان را که دارای شخصیت و مزایای خاصی است در کتات کبیر «اعجاز خسروی» تألیف «امیر خسرو دهلوی» معروف به «سعدی هندوستان» بدست آورد.

امیر خسرو شاعر و نویسنده ایست که در آب و هوای هند بار آمده تأثیر آن اقلیم در نظم و نثر و سلیقه و روح او آشکار است.

اعجاز خسروی نثری است عالمانه و متکلفانه و در شیوه خودبی نظیر است اما نه بیای کلیله و دمنه بهرام شاهی میرسد، نه بیای مرزبان نامه و نه بیای گلستان سعدی و از این جنبه که صرف از لحاظ فصاحت و بلاغت و انسجام است اگر بگذریم - دریائی است از فواید و ابتکارات و تحقیقات ادبی و صرفی و نحوی و معانی و بیان و هزاران فواید دیگر.

از آن دوره تا عهد مغول هند که عهد اختلال سیاسی هند است چیز مهمی بدست نمآید که قابل ذکر باشد. ولی در عهد مغول دو مکتب نثری در هند پیدا میشود یکی مکتب «ابوالفضل» که متمایل بفارسی خالص نویسی است، دیگر مکتب «مولانا ظهوری» که در سه قطعه نثر خود که در مقدمه کتابی نوشته است، تفننات و سحرکارها و معجزنمائیها کرده است، و نثرهای پیچیده و سحرکار «مولانا ییدل» را باید دنبال آن شیوه شمرد.

ایکن نثر بدآونی و فرشته و سیرالمتأخرین و منشآت طفرائی مشهدی و غیرهم، شیوه رایج نویسندگان و مترسلان هندی و ایرانی است.

ب: شیوه نظم در هند:

من تا کز برم این فصل را نیز مختصر سازم، زیرا هم وقت گذشته و هم این میدان بقدری فراخ است که هنوز داد آن داده نشده و جز باختصار فعلا نمیتوان از آن بحث کرد.

از شعرائی که شیوه خاصی در ادبیات فارسی هند بروز داده اند ما قدیمتر از

امیر خسرو دهلوی سراغ نداریم، محمود سعد سلمان و ابوالفرج رونی هر دو در هند پرورش یافته اند، اما محمود پیرو عنصری و ابوالفرج موجد شیوه خاصی است که در هند پیروی نشد ولی در خراسان از آن شیوه تقلید و پیروی بعمل آمد. پس باید «امیر خسرو» را مقدم شعرای فارسی زبان هند شمرد و آخرین شاعر نامی هند را باید «محمد اقبال» دانست.

اینجا لازم است، مختصری از جنبش و حرکت طبیعی شعر فارسی گفته شود تا بتوانیم جزم و موجز از شیوه شعر هندی بحث کنیم.

ج - تحول و تطور در شعر فارسی

شعر با صورتی ساده و اوازن بی تکلف و بدون قافیه در همه جای عالم شروع شده است و نمونه‌های همه موجود است. ولی چیزی نگذشته است که نثر فنی بطرف شعر دراز شده خصوصیات برای زیبایی خود از شعر میگیرد و شعر برای حفظ حیثیت و شخصیت خود پیرایه ای تازه و تکلفی نوبر خود میافزاید، و از اینرو صورت اوازان و قیود صورتی یعنی اسکلت شعر در این تنازع دستخوش تطور میگردد.

معانی و طرز نظور معنوی شعر هم بهمین صورت گاهی بسبب ربودن نثر آن معانی را و گاهی برای نو کردن بازار و باز شدن دست و پای گویندگان و ایجاد و ابداع و تجدد که طبعاً ممدوح و مورد توجه عمومی است طرز بیان و شیوه ایراد معانی و خود آن معانی نو میشود. در این تنازع بقا گاهی هم نوع مرغوب از بین میرود و نامرغوب جای آنرا میگیرد.

شعر عربی و فارسی بیشتر از اشعار دیگر ملل تابع این تطورات شد و شعر فارسی از عربی نیز بیشتر دچار این تحولات گردید.

اینک فهرستی از سبک‌های شعر فارسی:

- ۱ - سبک سامانی و غزنوی - ساده و صریح متکی به تشبیهات و وصف روشن.
 - ۲ - سبک عراقی، پر صنعت و ترکیب الفاظ زیبا و اظهار علم و پراز کنایات
 - ۳ - سبک هندی پراز استعاره و کنایه و غیر صریح و بسی اعتنا بحقایق محیط
- باز هر يك از این سه مکتب بچند مکتب و چند شیوه و طرز تقسیم میشود که جای تحقیق آنها در کتب «سبک شناسی» است.

د - شیوة اخیر یا مکتب هندی

در هندوستان ادبیات، بویژه شعر از اعصار قدیم وجود داشته و بزبان سنسکریت و کجراتی وارد و و هندی و غیره شعرها گفته و میگویند .
 اقلیم هند و آب و هوای آنجا و طرز معیشت و فلسفه و دیانت هند صاحبان افکار دقیق و شعرای خیالباف و رقیق القلب بوجود میآورد .
 حزن و دل‌باختگی عمومی از طرز ازدواج و عشق و زناشوئی زن و مرد هندی پیداست ، مردی يك زن بیش نمیگیرد و زنه هم يك مرد زیاده نمیگیرد ، زن خوب و سستی زنی است که اگر شویش مرد با او در آتش بسوزد و بدبخت تر از او زنی که در عین جوانی شویش بمیرد و تا زنده است مانند شخص جزامی با او رفتار کنند که چرا با شوی خود نسوخته است !

قطع علاقه از دنیای فانی و عدم توجه بماده و توجه تام به آخرت و بسیار دقایق دیگر سبک شعر حزین و سوزناک و رقیق و سرتاسر خیال و کنایه و رمز هندی را بوجود آورده است که از دنیویات جز عشق و از عشق جز شکوه هجران و سوزش حرمان را قابل آن نمیدانند که در شعر وارد سازند و از اینرو غیر از عشق و خیال بافیهای صوفیانه و مختصری وصف طبیعت آنهم غیر طبیعی و اغراق آمیز در ادبیات هندی کمتر دیده میشود ، و این شیوه که بخلاف شیوه شعرای قدیم هند (قبل از میلاد) است تقریباً بتدریج در هند قوت گرفت و بعد از ورود ادبیات اسلامی در هندوستان خاصه اصول تصوف که منشاء او هم خود هند است یکی در دیگری تاثیر بخشید و مکتب تازه‌ای پدیدار ساخت .

خلاصه پس از « امیر خسرو » و شاکردش « حسن دهلوی » که شیوه خراسانی و عراقی هنوز در اشعارشان دیده میشود ، رفته رفته ادبیات در آنسامان نکث کرد و بار دیگر در عصر تیموریه رونق گرفت و شاعرانی نامی چون فیضی - عرفی کلیم - غنی - نظیری و ظهوری و بالاخره بیدل با میرسد اقبال هم در يك مکتب ظهور کرده اند و هر چند میتوان برای هر کدام مکتب جدا گانه قائل شد اما در مقابل شیوة عراقی و خراسانی اینها همه را يك مکتب باید نامید .
 در اشعار عصر سلجوقی مضمون بندی های ابوالفرج و ابوری و خاقانی و نظامی

و کمال‌الدین اسمعیل طوری انظار شعرای فارسی زبان را بطرف مضمون بندی و رقت و یک نوع ناز کی بیان متصنعانه جلب کرد که اگر قدرت طبع سعدی و حافظ و سلمان و معاصرین آنها درین میانه ظاهر نمیشد و مدنی افکار و طباع را بتقلید از خود و ادار نمیگرد، هر آینه سبک هندی (یعنی اساسی که بعد ها در هند با تخیلات نازکانه مخلوط گردید) زود تر از عصر جامی و محتشم و بابا فغانی بروز و ظهور کرده بود.

ما برای شیوه هندی همان سخن را تجدید میکنیم که بالاتر گفتیم - و علاوه میکنیم که چون شعر را دیدند که دیگر پیایه حافظ و سعدی نمیرسند و بروبوم معنی همه رفته شده است و حتی کار جامی و مکتبی و هلالی را هم نمیتوانند بکنند، بروقت لطف مضمون و باربکی خیال و تجدیدی افتادند که از آن میانه بزرگانی چون فیضی و صیانت و عرفی و کلیم و صدها استاد دیگر بیرون آمد و در واقع همان موجبات که سبک «سبولیم» را در فرنک بوخود آورد موجب بروز این سبک که بی شباهت بسبولیم نیست گردید.

خلاصه کثرت کنایات و استعارات که اشعار طالب آملی را قدری خشک ساخته و دقت مضمون و بی‌اعتنائی بالفاظ و عدم توجه بحقایق و مادیات و پرداختن بمعانی و دقایق مضمون - کاری کرده است که شما از قرائت دیوان یک شاعر بزحمت خواهید توانست محیط واقعی و حالات حقیقی وی و صفات راستین ممدوحان یا معشوقان او را بدست آورید، زیرا همه جا ضرورت باربکی مضمون و نازکی معنی مانع از بیان واقع شده است - در حالی که از شعر حافظ و سعدی و خاقانی و انوری و فردوسی و معود سعد سلمان و سنائی میتوان زندگانی و چگونگی محیط عمومی و خصوصی آنها را بدست آورد.

وقتی فرخی از معشوق خود حرف میزند، شما از تمام صفات او حتی از لاغری یا فربهی، بلندی یا کوتاهی، سفیدی یا سیاهی، و سن و خوی از روی واقع مطلع میشوید - یا اگر از ممدوح سخن گوید تا حدی که ادب و ترس اجازه میداده است اخلاق مختلف ممدوحین او را میتوانید دید.

ولی هرچه بشعراى مضمون ساز که ابتدای آنها خاقانی و نظامی و کمال الدین است، میرسید این سادگی و راستگوئی کم و کمتر میشود تا برسیم بمکتب هندی که از تمام يك ديوان مثل طالب آملی و صایب تبریزی و وحید قزوینی و حتی از ديوان مولانا جامی جز صورت سازی ها و عشقهای سطحی و الفاظ و مضامین و رقت و سوز (الاماشدوندر) چیزی دستگیرتان نمیشود، و اگر قصاید و مثنویات کلیم و فیضی نمی بود نمیشد فهمید که این شعر با کدام پادشاه و در کدام عصر و چگونه زلدگی میکرده اند.

اما در عوض آنقدر لطایف و ذوقیات و حال و سوز و تحریک و انگیزش و تغییرات از حالات مختلف بشری می بینید که مست میشوید و چندان امثال و حکم بنظر میرسد که مایه تعجب است اما بالاتر از همه باز توجه بطرف مضامین بسته است. راستی اگر کسی بتواند با نازک کاریها و دقایق و رنگ آمیزی شاعرانی مانند «بیدل» و «غنی» و «غالب» و امثال آنها مخصوصاً بیدل مأنوس شود و بدان خوی گیرد دیگر محال است از اشعار شعراى خراسان و حتی سعدی و حافظ لذت ببرد. همانطور که اگر کسی باغذای پرفلفل هندوستان انس گرفت محال است بتواند از خورشهای بیمزه ایران - یعنی بیمزه بمذاق او - لذت یابد، این يك حقیقتی است!

«شبللی نعمان» درین باره مقالات خوب دارد ولی خود او هم بامذاق هموطنان خود نزدیک و متأسفانه بفذاهای فلفل دار مأنوس بوده است.

هنر «محمد اقبال» را ازین جا میتوان دریافت که با وجود اینکه سالها شعر بزبان اردو گفته بود بعد که خواست بفارسی شعر بگوید توانست قید گذشته مکتب هندی را تا حدی از کردن بردارد و قطعات روان و پر معنی از بر این مدعی گواه هست و علت حقیقی هم این است که اقبال قصدش بیان حقایق بوده است نه بستن مضمون بسته و در آن حقایق هم نظرش بمسائل محسوس و فلسفه مادی و حیات دنیا بوده و از بنر و شیوه اش کمی بشعراى قدیم و امروز ایران و بقول آقای داعی الاسلام «صاحبان سبک فجیر» نزدیک گردیده است.

چون صحبت از دوست فاضل ما آقای داعی الاسلام شد، ضرر ندارد برای مزید توجه ایشان بگوئیم که در پایان دولت صفویه و ظهور انقلابات عظیم قرن دوازدهم هجری در اصفهان (شهر آقای داعی الاسلام) از شعرای بزرگ آن عصر مانند آذر، هانف عاشق طبیب، رفیق، صباحی و غیرهم بریاست «مشاق» انجمن کردند و قرار دادند که سبک «هندی» یعنی مکتب «صایب» و «عرفی» و «کلیم» و «وحید» و «طالب آملی» را بر چینند و دوباره مکتب حافظ و سعدی و نظامی و انوری را نوسازند، و اینکار را کردند و از آن میان ترجیع بندهاتف و ترکیب بندهای ضیاء اصفهانی و غزلیات مشاق و عاشق و رفیق بوجود آمد،

در دوره قاجاریه این (رئیس) باز هم دنبال شد و عاقبت شعرا و نثر نویسندگان بمکتب قدیم خراسان بازگشت کردند.

در مشروطه مکتب تازه ای که مرحوم ادوارد براون اشاره بدان کرده است بوجود آمد و آن نوع سبک ساده و ره آلیست بود که از حیث اصول با مکتب قدیم فرق نداشت: یعنی میخواست بمادیات و اوضاع دنیوی همانطور که هست توجه کند.

این مکتب توسط شعرائی که مجال کافی نداشتند در سال ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ هجری بنا شده بود و لازم بود اصلاحاتی در آن بعمل آید و این اصلاحات را انجمن موسوم به «دانشکده» که در ۱۳۳۵ دایر شده بود رسمیت داد و از نتیجه آن یکنوع تجدد فکری که در قوالب الفاظ صحیح فارسی در آمده باشد پیدا کردید که هنوز هم باقی است، و مظاهر وطنی و ملی و اخلاقی این شیوه غالباً قصاید و مثنویات و قطعه است و در غزل سازی تصرفی بعمل نیامده است.

غزل و اشعار غنائی در ایران دو مکتب دارد. یکی مکتب حافظ و سعدی و مشاق (مکتب عراقی) و یکی هم مکتب صائب و عرفی (مکتب هندی) و مکتب تازه دیگری که آنهم نوعی از سبک هندی است و بشیوه های اروپائی نظر دارد.

پس سبک (قجر) که آقای داعی الاسلام مدعی درک و شناختن آن شده اند و احیاناً بآن نظر خوبی هم ندارند باین سادگی هم نیست که فرض فرموده اند....

امروز در همین تهران چندین مکتب هست جمعی نگاهبان سبک قدیم و برخی

هوادار سبک وطنی و ملی و گروهی طرفدار شیوه عراقی و جمعی دوستدار سبک هندی و عده ای متمایل بافکار اروپائی که آنرا هم باید نوعی از هندی بارمانتیک پنداشت .

۵ - خاتمه در شعر غنائی هندوان :

امیدواریم بهمت اولیای فرهنگ دو کرسی در دانشگاه بتعلیم زبان اردو و سنسکریت اختصاص داده شود تا ازین بهتر بتوانم بکنه ادبیات «هندوان» نیز پی ببریم . ما با ترجمه هائی از ادبیات قدیم هند و اشعار غنائی عصور اخیر آنقوم آشنایم و ازینرا است که میخواهم تحقیقات بسیار ابتدائی که بدست آورده ام در خاتمه سخنرانی ساده خود بعرض رسانم .

هندوان غزل را از قول زنان میسازند و همیشه گوینده عاشقه است که از معشوق یا شوهر هوسناک و بیرحم خود شکوه میکند با زنی هوسناک با مردی گفتگو دارد . این زنان را هندوان در ادبیات خود طبقه کرده اند ، و برای هر یک نامی نهاده اند و آنها را باعتبار اخلاق و سنین عمر بچند دسته قسمت کرده اند .

۱ - صالحه ۲ - صالحه بیخبر ۳ - صالحه شاکیه . ۴ - شاکیه که بکنایه با شوی سخن میگوید ۵ - شاکیه که بصراحت شکوه میکند ، ۶ - شاکیه که عملاً شوهر را ملامت میکند ۷ - فاسقه ، ۸ - فاسقه مستوره ۹ - فاسقه غیر مستوره ۱۰ - مطربه و هرجائی

اقسام زن باعتبار سنین عمر :

۱ - کودک . ۲ - دوشیره غیر مکلف (و ایندو دسته را از مباحث عشقی خارج نگاه میدارند و آنها را شایسته مغالزه نمی شمارند)

۳ - دختر جوانی که مقابل با (کاعب) عربست که هنوز پستان بر نیآورده و آن بر دو نوع است :

الف : دوشیره غافل که نمیداند عشق چیست ولی ضمناً عاشق کشی هم میکند و این همانست که خواجه در وصف او گوید :

دلبرم شاه - د و طفلست بیازی روزی بکشد زارم و در شرع نباشد گنهش
بوی شیر از لب همچون شکرش میآید - د گرچه خون میچکد از شیوه چشم سیهش

و این نوع را نیز اقامی است، یکی مواظب زیبایی است و آن زنی است که دائماً و لحظه بلحظه حسن او روز افزون است و این مضمون را شعرای هند برای چنین دوشیزه گفته‌اند و ترجمه‌اش اینطور است:

جوشش حنش بود چند آنکه گم نقش ازو صورتی سازد شود از نا نمانمی
شرمگین تا کشد نقش چین يك حلقه از کبوی او خرمن زلفش فند چین روی چین
چین روی چین

ب: دیگر دوشیزه جوان که در بند خود نیست و خود آرائی ندارد - بخال و خط رنگ و بو چه حاجت روی زیبا را.

ج: دیگر آنکه از مرد بدش می‌آید

۴ - آگاه زن - برابر « ناهد عربی » که پستانهایش رسیده و بر آمده است .

۵ - متوسط: صاحب دلال و ادب و تربیت کامل که از صحبت و معاشرت لذت می‌برد و این حالت در هجده سالگی دست میدهد او هم حیا دارد هم از عشق چیزی میفهمد .
شاعری هندو در باره او میگوید و ترجمه‌اش چنین است:

واقف از عالم عشق است و نگارم لیکن شرم و عفت کشدش دست و ندارد تقصیر
عشق و عفت زد و سر سلسله‌ها بسته بر او خلق دیوانه او گشته و او در زنجیر

۶ - زن بزرگ و رسیده برابر با (عانس) عرب که عشق او بر حیا میچربد مانند زلیخا عاشق یوسف .

و هر قسم از این اقسام را باز اقامی است که تفصیل آنها بسیار است . و بالجمله غالب غزلیات هندوی از قول زنان شاکیه و باکیه است و خاصه آنها که بر مزوکنایه شوهر یا معشوق را متوجه بیرحمی و بیوفائی او میکنند و آنها را (دهرا) گویند:

منجمله غزلی است که زنی بشوهر می‌گوید:
نیلوفر چشمت از بیدار خوابی شب میخواهد بهم بر آید ،
نیلوفر تو پیش ماه شکفته ،
و حالا پیش خورشید میخواهد بخوابد !

در هند چشم را بنیلوفر تشبیه میکنند نیلوفر سرخ و کبود و زرد و سفید هر يك موردی دارد - نیلوفر پیش خورشید شکفته و پس از غروب آفتاب میخوابد .

اینزن بشوهر میگوید نبلو چشمت دیشب پیش ماه باز بوده و حالا که پیش من آمدی و خورشید بر آمده است میخواهد بخواهد؟!!

زن دیگر که صبح معشوق را بالبان آلوده بر سر مه میبیند میگوید:

آمدی وقت سحر با جامه زربفت شب فارغ ازرنجی که یازان درد دل شب میکشند
 سر مه تا امروز خاص چشم خوبان بود لیک حال میبینم که خوبان سر مه بر لب میکشند
 رباعی دیگر در این مورد:

آمد بر من صبحکهان مت شراب گفتا زرمدم چشم تو سرخ است و خراب
 گفتم رمدمی نیست بچشمم لیکن افتاده در او عکس دو چشم بیخواب
 زن دیگر از شاکیات از گفتن کنایه و رمز نیز خود داری دارد ولی علملا شوهر
 با معشوق را خجل میسازد.

ترجمه این شعر

شب تا بسحر در بر معشوق نشست از باده لعل و لعل دلبر شده مست ،
 چون صبح شد آمد سراغ من و من برخاستم و دادمش آینه بدست !
 زنی که بصراحت حرف میزند و او را (ادھیرا) گویند :

ترجمه از قول چنین زن :

شب تا بسحر بر کشیدی تمکش بیدار بماندی و ندیدی تمکش
 لعلش بمکیده ای و اکنون پیداست در چشم تو سرخاب رخ گلرنگش
 ایضاً رباعی :

از سر مه و غازه بتی سیمین تن ، بر هر دولبت نشانه بینم من ،
 کوئی زده مهر بر دهانت آنزن ، تا بساد گری نگوئی امروز سخن !
 دیگر قاطنه - زن زبیرک و آن بر دو قسم است ، زبیرک در سخن گفتن ، و زبیرک
 در کردار - دیگر زن متکبر و معجب بجمال خویش ، دیگر زن حاصره (حود)
 که دوست را از سفر کردن و حتی از بیرون شدن از خانه منع میکند - دیگر امیدوار
 که انتظار یار سفر کرده و بیدار یار غایت میکشد و خود و خانه را بدین آرزو می
 آراید و زینت کند ،

این مضمون معروفی است که برای اینزن گفته اند : ناتمام

فرہنگستان نامہ

حبیب نیجانی سر دبیر

مدیر رشید یاسمی

سال سوم شماره دوم

۱۳۲۴

چاپخانہ مجلس

فهرست مندرجات

شماره دوم سال سوم ناهه فرهنگستان

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	جناب آقای حسین سمیعی	دعوت علمی
۱۱	آقای گل کلاب	فرهنگستان اتحاد جاهیر شوروی
۳۲	آقای بهار	هدیه با کو
۳۸	آقای بهار	در انجمن روابط ایران و هند
۴۰		سخنرانی آقای سعید نفیسی در فرهنگستان
۵۱	جناب آقای دهخدا	آهنک
۶۱		یکقطعه شعر از آقای بدیع الزمان فروزانفر

نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود بهای هر شماره ۱۰ ریال است .
محل فروش : دبیرخانه فرهنگستان - کتابفروشیهای ابن سینا - دانش - آذر (خیابان سعدی)

فرهنگستان نامه

شماره ۲

شهریور ۱۳۲۴

سال سوم

متن سخنرانی جناب آقای سمیعی
رئیس فرهنگستان ایران در انجمن فرهنگی ایران و شوروی

دعوت علمی

دانشمندان برای سفر خیلی محسنات قائل شده اند و در وصف مسافرت چیزها گفته و نوشته اند یکی از پیشوایان بزرگ ما برای سفر فوایدی چند شمرده است مانند تفریح خاطر و آموختن علم و فرا گرفتن آداب زندگی و کسب معیشت که ما آنرا میتوانیم سفرهای بازرگانی تعبیر کنیم و دیگر مصاحبت اشخاص بزرگ و دانشمند. سفر از این محسنات خیلی در بردارد خاصه اگر مسافرت بر حسب دعوتی پیش آید علمی مخصوص اگر دعوت علمی و از طرف دوستان عزیز و دانشمند باشد. خوشبختانه مسافرتی که یکماه پیش برای بنده بمسکو و لنین گراد پیش آمد بموجب دعوتی بود که آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی بمناسبت جشن دویست و بیستین سال تأسیس خود کرده بود و مأموریتی که بر اثر این دعوت از طرف فرهنگستان ایران به بنده داده شده بود و من در این سفر غالب فوایدی را که برای مسافرت ذکر کرده اند دریافتم.

یکی از فواید بزرگ که من بدان نایل شدم دیدار و آشنائی با علماء و دانشمندان اتحاد جماهیر شوروی و بالاخص با اعضاء ارجمند آکادمی علوم بود بویژه که ملاقات

و مفاوضه با پروفیسور بزرگوار آقای کاماروف رئیس فرهنگستان اتحاد جماهیر شوروی برای من قدر و بهائی بسزا داشت .

یکی دیگر از آن فواید آشنائی من با عده‌ای از دانشمندان نامی کشورهای دیگر دنیا بود که مانند من بدین جشن دعوت شده بودند و مرا با آنان در محافل گوناگون مفاوضتهای خیلی نزدیک دست داد و این خود فایده‌تی بس بزرگ بود که بوسیله این جشن تاریخی برای من حاصل آمد که البته اجتماع يك عده از صنایع علم و ادب و بزرگان فضل و هنر نقاط مختلفه دنیا در يك جا و مصاحبت متوالی آنها با یکدیگر کم اتفاق می‌افتد. بی مناسبت نیست که من در اینجا برای مزید اطلاع بعضی از حضار کرامی کلمه‌ای چند در باب آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی عرض کنم :

البته آقایان خوب میدانند که آکادمی یا فرهنگستان در هر کشوری دارای چه شأن و مقامی است و کشورهای جهان برای ترویج و اشاعه علوم و فنون و تربیت و تکمیل جامعه از وجود يك چنین بنگاه بزرگ چه استفاده‌هایی میکنند و دانشمندی که در اینگونه بنگاه‌ها عضویت دارند و به‌الم علم و هنر خدمت میکنند در جامعه چه قدر اهمیت دارند .

آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی یکی از مؤسسات عظیم و یادگارهای تاریخی است که تا کنون دوست و بیست سال از عمر آن گذشته است ، این مؤسسه فرهنگی را پتر کبیر در سال ۱۷۲۵ میلادی ایجاد کرد و باینوسیله موجبات کرد آمدن دانشمندان و توسعه دایره دانش و معرفت را در کشور خود فراهم ساخت و تا پتر کبیر زنده بود این بنگاه قدمهائی برای انجام مقصود برداشت لیکن بعد از پتر کبیر زمامدارانی که بروی کار آمدند با این بنگاه چندان مساعد نبودند و آنطور که باید به پیشرفت کارهای علمی توجه نمیشد مع هذا این آکادمی بیرکت وجود دانشمندان توانست با همه غفلت و بی توجهی زمامداران وقت بر پای خود ایستاده و از دستبرد حوادث روزگار ایمن ماند تا اینکه خوشبختانه انقلاب بزرگ اکتبر ۱۹۱۸ بمعرض ظهور درآمد و همانطور که در همه شئون و احوال ممالک روسیه تغییراتی اساسی پدید آورد و در ملل اتحاد

جواهر شوروی روحیاتی تازه ایجاد کرد در باره فرهنگستان نیز توجهی به کمال مبذول داشت و از همان وقت آکادمی علوم از حال خود و افسردگی بیرون آمده جانی تازه گرفت و قدمهائی بزرگ برداشت و پیشرفتهای مهمی کرد و تشکیلات علمی و فنی آن در تمام کشور روز بروز رو به فزونی گذاشت و من برای اینکه سخن دراز نشود نمیخواهم در اینجا وارد شرح آن تشکیلات و شعبه های اصلی و فرعی فراوانی که پیدا کرده است بشوم همینقدر باید عرض کنم که بیشتر تأسیسات فرهنگی و سازمانهای علمی و صنعتی و تاریخی که در ممالک اتحاد جواهر شوروی عرض وجود کرده زاده فعالیت آکادمی علوم بوده و همه در تحت نظر و اختیار این سازمان با عظمت اداره میشود و فرهنگستان اتحاد جواهر شوروی امروز در جامعه شوروی مقامی بس شامخ دارد و همه در آن بنظر احترام مینگرند و تشکیلات آنرا با کمال اهمیت تلقی میکنند و روز بروز بروست محیط و سرعت عمل و شماره اعضاء و عوامل وی افزوده میشود و چون آقای کل کلاب استاد دانشگاه و رئیس دبیرخانه فرهنگستان ایران در این زمینه چیزهائی خواهند فرمود و اطلاعات بیشتری خواهند داد بنده بهمین اندازه که عرض شد اکتفا میکنم و بشرح مسافرت میپردازم.

آکادمی علوم جواهر شوروی بفاصله یکروز بعد از ورود همنان یعنی روز ۱۶ ژون ۱۹۴۵ اولین جلسه خود را در گراند تآتر که یکی از بنا های معظم مسکو است و تعلق هم با آکادمی علوم دارد تشکیل داد و پروفور کاماروف رئیس بزرگوار آکادمی جلسه را افتتاح نمود در آن جلسه سخنرانیهای علمی و مفیدی فقط از طرف اعضاء رتبه آکادمی ایراد شد و پس از سه ساعت از کترب خیلی باشکوه و دلنوازی جلسه را پیاپی رسانید آکادمی بعد از این جلسه سه جلسه رسمی دیگر منعقد ساخت که دوتای آن در مسکو و یکی دیگر در لنین گراد برپا گردید. در این جلسات نیز با حضور رئیس محترم آن سخنرانیهای مختلفی چه از طرف اعضاء فرهنگستان شوروی و چه از طرف دانشمندان ممالک مختلفه جهان بعمل آمد من نیز بنوبت خود در یکی از این جلسات سخنمی چند گفتم.

آکادمی علوم گذشته از این جلسه های تاریخی و سخنرانیهای سودمند خیلی

چیزهای دیگر در معرض استفاده ما گذاشته و برای اشتغال و مطالعه ما روزها و ساعت‌های ما را بقیه‌های مرتبی منقسم ساخته بود و برای هر يك از قسمت‌ها بازدیدها و گردش‌هایی در برنامه مسافرت ما ترتیب داده بود که از همان ساعت اول ورود ما با اجرای آن شروع شد، مؤسسات علمی و فرهنگی و بنک‌های فنی و صنعتی و نمایش‌های تفریحی و نمایش‌های همه برای ما آماده و آراسته شده بود و چندین زن و مرد مأمور شده بودند که بر طبق برنامه ما را به بنک‌ها و سازمان‌هایی که باید برویم راهنمایی میکردند یا در جاهایی که میرفتیم برای دادن توضیحات و اطلاعات حاضر میشدند و ما را بهر چه در هر قسمت بود واقف می‌ساختند. اگر پیش از ظهر بنک‌های فنی و ساختمان‌های تاریخی را بنا نشان میدادند بعد از ظهر ما را بکتابخانه‌های علمی و موزه‌های ملی می‌بردند، اگر روزها محافل سخنرانی‌های علمی برای ما مهیا میکردند شبها ما را بوسیله نمایش صنایع ظریفه و هنرهای زیبا و ضیافت‌های شایان و پذیرایی‌های گرم و پر محبت برخوردار می‌ساختند و روی هم رفته شب و روزی بر ما نمی‌گذشت که اوقات ما بیکی از این چیزها مصروف و مستغرق نباشد.

پس از آنکه دوره گردشها و بازدیدهای ما مطابق برنامه در مسکو بیابان رسید ما را بوسیله راه آهن بلنینگراد بردند.

این راه آهن که یکسره از مسکو بلنینگراد میرفت تماماً از میان جنگل عبور میکرد و در تمام این خط که تقریباً هفتصد کیلومتر مسافت داشت همه جا سبز و خرم و پر از درخت و سبزه بود و رودها و دریاچه‌ها که در بعضی قسمت‌ها از اطراف پدیدار میشد بر نزهت و صفای آن مناظر می‌افزود. توقف مادرلنینگراد بیش از چهار روز طول نکشید در آنجا هم نظیر همان برنامه که در مسکو ترتیب داده بودند تکرار شد و همان مجامع علمی و ادبی و محافل انس و الفت یکی پس از دیگری برپا بود. یکروز هم ما را بی‌ظرفوف که در چند کیلومتری لنین گراد و در کنار دریای بالتیک واقع است بردند و کاخ‌های من‌پلزیبر را که از آثار پتر کبیر است بمانشان دادند و از دیدن آن مناظر زیبا و سواحل دلکش و هوای جانفزا و آب و رنگ لطیفی که مشاطه طبیعت بجمال آسمان شفاف و آفتاب درخشان آن داده بود حظی فراوان بردیم. اما افسوس که يك چیز در آنجا

عیش را بر ما منقض کرد و تمام آن لذتها و کیفیتهای را از دماغ ما بیرون کشید و آن مشاهده ویرانیهای بود که بر اثر جنگ و در نتیجه بی‌رحمیهای دشمنان آزادی بر آن بوم و بر وارد شده و آن کاخهای با عظمت و بناهای مجلل را چه در شهر و چه در اطراف و جوانب لنین گراد و مخصوصاً در پترهوف درهم شکسته و منظره‌هایی غم‌انگیز و رقت‌بار تشکیل داده بود. در اینموقع بود که حس اعتراض من بر طبیعت کور و کر برانگیخته شد و بر مفاسد و فجایع جامعه بشری لعنت و نفرین کردم که یکوقت دست و بازوی هنرمند بشر صنایعی گوناگون ایجاد و اختراع میکنند و اینهمه بناهای بزرگ و کاخهای باشکوه و نقش و نگارهای زیبا و مناظر دل‌فریب بروی کار می‌آورد و وقت دیگر با نهایت شقاوت و بیرحمی برای پیش بردن مقاصد شوم خود بیرکندن بنیادهای تاریخی و برافکندن آثار گرانبهای بشری کمر می‌بندد. از یکطرف برای پروردن و بزرگ کردن کودکان شیرخوار انواع وسایل پرورش و آسایش را فراهم می‌سازند و آنها را برای طی مراحل زندگی بعد رشد و بلوغ میرسانند و از طرف دیگر بهوس جهانگیری و قدرت نمائی میابون میلیون از همان کودکان بالغ شده و جوانان نوری را طعمه توپ و طیاره و دستخوش حرق و غرق میکنند، از یکطرف لاف نوع پروری و وطن پرستی میزنند و از طرف دیگر مردمی را که دارای احساسات ملی و وطنی هستند از حقوق خود و کشور خود دفاع میکنند خفه و از وطن خود آواره مینمایند. وقتی گفته‌ام:

تمدن بشری که نتیجه‌اش این است درود باید درندگان صحرا را
تنها چیزی که در اینموقع فی الجمله مایه تسلی خاطر گردید همان ایستادگی و
فداکاری اهالی غیرتمدن لنین گراد بود که متجاوز از دو سال در مقابل حمله‌های سخت
و وحشیانه دشمن مقاومت کردند و با کمال شجاعت و مردانگی با دشمنان آزادی
جنگیدند و عاقبت دزدان اجتماعی را از خانه خود بیرون کرده نیست و نابود ساختند
و نام پرافتخار خود را در صفحات تاریخ جهان بیاد کار گذاشتند.

ما باین غرور و غیرت ملی و جانبازی و فداکاری اهالی لنینگراد بیشتر برخورداریم
وقتی که همان روز و روز ما را بموزه و وسایل دفاع لنین گراد بردند و همه اسباب و

و وسایلی را که برای مدافعه بکار برده بودند چه عیناً و چه بوسیله فیلم بمانشان دادند و حقیقهٔ معاینهٔ آنها و یافتن اطلاعات کافی از راهنمایان سخن پرداز طوری در ما تأثیر کرد که مدتی در آنگونه شجاعت و مردانگی مردم آنجا از زن و مرد و پیر و جوان و طرز مقاومتی که در مقابل دشمنان قوی پنجه داشته و مدافعهٔ دلیرانه‌ای که از وطن خود کرده بودند حیران و مبهوت بودیم. من در آن موقع چند بیتی بدین مناسبت انشا کردم:

بگوش بمن اثری سعت کرد و رنجم داد
 ز اشک دیده گریانش چشمه‌ای میزاد
 ز جور کیست که داری شکایت و فریاد
 مگر تو بی خبری ز آنچه اتفاق افتاد
 زمانه بستر من اندر این دیار گشاد
 بدین هوای خوش و سرزمین خرم شاد
 کشیده سر بفلک چون سنوبر و شمشاد
 بد از کواکب رخشنده دیده بان زیاد
 بمن فکندی چون بر عروس خود داماد
 چه آمد از ستم دشمنان دیو نژاد
 مهندسان هنرمند ما هر استاد
 هر آنچه بافته بود از گذشتگان بنیاد
 نه هیچ کاخی برجانه هیچ قصر آباد
 چرا نگریم هر شب از این همه بیداد
 که سخت بود غم انگیز یا سخنی کو داد
 همان مداین و ابوان و دجلهٔ بغداد
 گریستم که بسی چیزها افتاد بیاد
 که هیجت از ستم دشمنان گزند مباد
 چرا درم شوی از دشمنان زشت نهاد
 چگونه داد همه تار و پود خصم بیاد

نوا، در لنین گمراهی
 چو بحر بود خروشان و هر دم از هر سوی
 سؤال کردم از و کاین فغان و گریه ز چیست
 از این سؤال منش حیرتی گرفت و بگفت
 شنیده باشی شاید که از زمان قدیم
 بسی گذشت بمن قرن‌ها که بود دلم
 تو گفتی اینجا باغ است و کاخها در وی
 همی ز کنگره کاخ‌ها مرا هر شب
 پیامدادان هر روز آفتاب نظر
 کنون نگر که بر این منزل فریشتگان
 بخاک یکان گردید آنچه کرده بدند
 همه شکسته و بر روی هم فتاده خراب
 نه يك، عمارت باقی نه يك ستون بر پای
 چرا نفالم هر روز از این همه آزار
 مرا از این سخنان غم فرود و دل بگرفت
 و زین مصاحبه در چشم من مجسم شد
 بی اختیار بر آن روزگار و این ایام
 بحال خویش چو باز آمدم بدو گفتم
 چو مردم تو همه با شماستند و دلیر
 مگر ندیدی کاهل لنینگراد بچنگ

چو در میان چنین مردمی تو داری جای برو ز هر بد و بیم و گزند باش آزاد
بدان که نیست زوالی برای جامعه ای که زنده است و دلیر است و باشهات و داد
باری ما پس از چهار روز توقف در لندن گراد بمسکو باز آمدیم و دیدار این
پایتخت بزرگ را تجدید نمودیم .

فرهنگستان ایران از آغاز تأسیس خود بر طبق اساسنامه‌ای که داشت همیشه
در صدد بود با دانشمندان و مجامع فرهنگی کشور های بیگانه روابطی برقرار نماید و
بهمین نظر بود که از چند سال پیش کمیته‌ای از اعضای خود بنام انجمن روابط فرهنگی
تشکیل داد و آنرا مأمور اجرای این منظور کرد این انجمن هم قدمهائی بجانب مقصود
برداشت و ابواب آشنائی را با بعضی از مجامع فرهنگی خارجی باز نمود . از حسن
اتفاق ایجاد این روابط با مجامع فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی بمناسبت مسافرتی که
بعضی از دانشمندان شوروی بایران کرده بودند مانند دکتر پاولوفسکی عضو
آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی و آقای کمینوف رئیس و کس (و کس بنگاه
بزرگی است در مسکو که وظیفه اش ایجاد روابط فرهنگی با ممالک خارجی است)
زودتر از جا های دیگر بعمل آمد و متوالیاً پیشرفت کرد چنانکه خود دکتر
پاولوفسکی چند سال پیش و چند تن دیگر از اعضای آکادمی علوم اتحاد جماهیر
شوروی تقریباً یکسال پیش بعضویت فرهنگستان ایران انتخاب شدند و چون بر گهای
عضویت دو نفر از اشخاص نامبرده یعنی پروفور کراج اوفسکی و پروفور اوربلی
تاموقعی که بنده بمسکو میرقم بآنها تسلیم نشده بود آن بر گها را با خود برده بودم
و پس از ورود بمسکو این معنی را با آقای کمینوف رئیس و کس که خود از دانشمندان
عزیز و دارای فضایل اخلاقی و از ارکان برجسته مقامات شوروی است اطلاع دادم
ایشانهم در همان روزها که در مسکو بودیم مجلس مفصلی در مرکز و کس تشکیل و
جمعی از دانشمندان را دعوت کردند آقای آهی سفیر کبیر ایران هم حضور داشتند
ومن پس از آنکه آقای کمینوف جلسه را افتتاح و سبب انعقاد این مجلس را بیان
کردند برخاسته بیاناتی در باب روابط فرهنگی طرفین کردم و بر گهای تضویت
پروفور های نامبرده را که هر دو از دانشمندان کهن سال و یران روشن ضمیرند

و آنجا حاضر بودند تسلیم نمودم و هر يك از ایشان هم برخاسته بیاناتی مبنی بر اظهار مسرت و تشکر کردند و هیچ فراموش نمیکنم که مخصوصاً بیانات پروفیسور اوربلی و فرط علاقه‌ای که بادبیات فارسی واحساسات گرمی که نسبت بایران اظهار داشت و اشکی که هنگام سخن گفتن درچشمان جذابش موج میزد تأثیر عجیبی درحاضرین نمود و مجلس بایک گرمی و شیرینی و محبت و صفا پ پایان رسید و من حقیقه بینهایت امیدوار شدم که يك چنین روابطی درمیان ما و مجامع علمی اتحاد جماهیر شوروی برقرار گردیده و دمبدم رو بافزایش است و مخصوصاً این تجدید دیدار و روابطی که بارئیس و کارکنان نگاه و کس بعمل آمد برای من یکی از غذایم این مسافرت بود و همکاری فرهنگی بایکدیگر نتایج خیلی بزرگ و سودمند دربر خواهد داشت و البته در تکمیل حسن روابط ایران و شوروی و ایجاد مزید حسن تفاهم صوری و معنوی عامل مؤثر خواهد بود.

يك تصادف خوب مهم که خوشبختانه در مدت توقف در مسکو برای ما پیش آمد معاینه رژه قشون سرخ بود در روز ۲۴ ژون ۱۹۴۵ و همان روزی که ما عصرش بطرف لنین گراد میرفتیم در میدان کرملن بعمل آمد ماها بر حسب دعوتی که رسیده بود يك ساعت قبل از وقت بمیدان رفته و در جاهائی که برای ما مدعوین معین شده بود جای گرفتیم و رژه پس از ورود فرماندهی عالی کل قوا استالین از ساعت ده صبح شروع شد و در ساعت دوازده پ پایان رسید. وصف آن میدان پرشکوه و نظم و نسقی که در سراسر آن حکم فرما بود و رژه‌ای که قشون سرخ داد مستغنی از شرح و بیان است. جنبش درفشها و پرچمها تابش برق شمشیرها و سر نیزه‌ها غرش عبور توپها و تانکها، انتظام صفوف پیاده‌ها و سواره‌ها، و توالی حرکت موتور نیزه‌ها و مکانیزه‌هایی اندازه جالب توجه و همه بهترین نمونه برجسته‌ای بود که قدرت و نیرومندی قشون سرخ را ظاهر میساخت و بخوبی نشان میداد که يك چنین نیروئی بود که باتفاق و همکاری متفقین عزیز خود دنیا را از چنگال دشمنان و درخیمان جامعه بشری رها کرد و خیال منحوس فاشیسم و نازیسم را از جهان برانداخت و این فتح و فیروزی جانودانی را بنام خود و متفقین خود در تاریخ عالم باقی گذاشت و بمثل کوچک و ستمدیده نوید و امید داد که در سایه يك چنین

مظفریت حقوق آنها همواره محفوظ و امنیت و آسایش آنها پیوسته رو بفرزایش و مبانی استقلال آنها برای همیشه از دستبرد هرگونه تجاوز و تعرض ایمن و بی زوال خواهد شد. يك چیز دیگر که تمام احساسات روحی ما را در این مسافرت تکمیل کرد دعوتی بود که فرمانده عالی کل قوای اتحاد جماهیر شوروی استالین در آخرین شب از مهمانان خارجی آکادمی علوم برای صرف شام بکاخ کرملن کرده بود و جمعی کثیر نیز از اعضاء آکادمی علوم و دانشمندان بزرگ شوروی آنجا حضور داشتند و من مجلسی را بآن خوبی و آراستگی که تقریباً مرکب از هزار و سیصد نفر زن و مرد بود کمتر دیده بودم. این مجلس با حضور فرمانده عالی کل قوا و ارکان مهم دولت اتحاد جماهیر شوروی از ساعت ۷ بعد از ظهر شروع شد و تا نصف شب امتداد داشت و با انواع نطقها و گفتارهای علمی و ادبی زینت یافته و با کف زدنهای طولانی و احساسات سرشار بیابان رسید و تا نصف شب با قلبی پر از مسرت و نشاط از کاخ کرملین بیرون آمده و بعد از دو سه ساعت هم بوسیله هواپیماهایی که قبلاً آماده شده بود با وطن خود مراجعت کردیم.

این بود خلاصه‌ای از شرح مسافرت من و رفقایم بمسکو و لنین گراد و باید عرض کنم که مشاهده ترقیاتی که در تمام شئون و احوال اجتماعی ملل اتحاد جماهیر شوروی حاصل شده و پیشرفتهای بزرگی که در رشته‌های گوناگون معارف و صنایع کرده‌اند و نظم و نسق و انضباطی که در سراسر کشور شوروی حکم فرماست تأثیری عمیق در ما کرده و چیزی که بیشتر از همه بنظر من جالب توجه و شایان تحسین بود همانا کمال انرژی و فعالیت مردم از زن و مرد و پیر و جوان و خرد و کلان بود و حس تجلیل و احترامی که بمقام علم و علما و مؤسسات علمی داشتند و روح علاقه و ایمانی که بشعائر ملی و مقدسات اجتماعی ظاهر می‌ساختند و تبعیت و تمکینی که بقوانین مملکتی میکردند و اطاعت و تسلیمی که در هر مورد بمقررات حکومت نشان میدادند و بطور کلی غریزه وحدت و یگانگی و همکاری صمیمی همگانی که قاطبه مردم را بسوی سعادت و کامیابی سوق میکرد. من میتوانم بطور قطع و یقین عرض کنم که عمده این ترقیها و پیشرفتهای مدیون همین احساسات ملی و نظامات اجتماعی است. اگر نظم و امنیت در مملکت اتحاد جماهیر شوروی برقرار است نتیجه روح اطاعت و ایمان است که در تمام افراد بلااستثنا نسبت

بمقررات قانونی و دستگاه‌های حکومت وجود دارد. اگر مقامات و مؤسسات علمی بترویج و اشاعه علوم و انبساط دائره معارف موفقیت‌های بزرگ پیدا کرده اند برای اینست که عموم مردم بدانش و معرفت توجه و علاقه مخصوص دارند و بمقامات علمی و بنگاه‌های فرهنگی بانظر احترام مینگرند و علما و دانشمندان را محترم می‌شمرند و برای کارهای علمی و عرفانی قدر و قیمتی بسزا قائل هستند و از مردمی که در دستگاههای معارفی زحمت میکشند و خدمت میکنند قدردانی، و تشویق مینمایند. اگر کارخانه اداره مملکت خوب میگردد و ماشین‌های دستگاه منظم کار میکنند برای این است که چرخهای آن همه صیقلی و آلات و ابزار آن همه پاک و پاکیزه و کارکنان آن همه وظیفه شناس و فرمانبردار و با ایمانند.

من در آن چند روزه که در مسافرت بودم در هیچ جا هیچکس را ندیدم که مشغول کاری نباشد هیچ فردی را نیافتم که وظیفه‌ای را انجام ندهد بیک نفر بر نخوردم که جرأت تمرد از قوانین و مقررات یا توهین و بی‌اعتنائی بشئون و شعائر اجتماعی و حمله بنوامیس ملی و حیثیات فردی و عمومی داشته باشد و بالاخره بر من مسلم گردید که اگر ملتی میخواهد ترقی بکند اگر مردمی بخواهند سعادت‌تمند و رستگار باشند اگر جمعیتی میخواهند زندگانی آسوده و کامیاب و پرافتخار داشته باشند باید با عقیده و ایمان باشند، باید وظیفه را مقدس بشمارند، باید همه باهم و برای هم کار بکنند، باید راست بگویند و راست بروند بهره میگویند و بهره میخواهند ایمان داشته باشند همه چیز را برای همه و همه را برای کشور بخواهند و بالاخره راه را چنان بروند که رهروان رفته‌اند.

دین سخنرانی آقای گل گلاب استاد دانشگاه

در انجمن فرهنگی ایران و شوروی

در خرداد ماه گذشته فرهنگستان علوم شوروی از آقای رئیس فرهنگستان ایران و یک نفر از اعضاء دیگر فرهنگستان دعوت بعمل آورد که در جشن های دو بیست و بیست ساله تأسیس فرهنگستان علوم شوروی شرکت کنند چون فرهنگستان ایران افتخار نمایندگی و شرکت در این جشنهای علمی را باین بنده محول کرد اینک خلاصه مشاهدات خویش را از روز حرکت از تهران تا موقع مراجعت به مرض حضار محترم میرساند. و برای آنکه مطالب مختلف با یکدیگر مخلوط نشوند آنها را به سه قسمت تقسیم مینماید:

۱ - فرهنگستان علوم قبل از انقلاب کبیر .

۲ - فرهنگستان علوم پس از انقلاب کبیر .

۳ - فرهنگستان در موقع جنگ .

۱ - اگر چه فرهنگستان علوم شوروی در زمان پطر کبیر تأسیس شده و دانشمندی بزرگ در بنگاه های مختلف آن بکار برداخته و شهرت جهانی یافته اند ولی اشتهاز آنها نه از بابات آنست که عضویت فرهنگستان را داشته و فرهنگستان با آنها کمک کرده است بلکه کار و کوشش شخصی و بذل همت و رنجهای بی پایانی که در راه تلم و فرهنگ بر خود روا داشته اند آنها را مشهور کرده و فرهنگستان برای اینکه مقام خویش را بالا برده باشد آنها را بعضویت خویش بر گزیده از نام و شهرت آنها استفاده نموده است و بنا دانشمندان عالی قدری که مراتب علمی و فضیلت آنها قابل انکار نبوده ولی بواسطه نداشتن وسایل مادی کافی برای انتشار نتیجه تتبعات و مطالعات خویش گمنام مانده و غالباً آثار علمی آنها از میان رفته است .

در نیمه دو قرن نوزدهم رؤسای فرهنگستان را دوات روسیه تعیین میکرد و غالباً آنها را بمیل خویش تغییر میداد چنانکه در ۱۸۸۹ یکی از شاهزادگان بنام رومانف

Romanof بریاست فرهنگستان رسید. منشی فرهنگستان اگر چه مطابق اساسنامه باید دائمی باشد و تغییر نکند ولی همیشه تغییر میکرد و اگر دانشمندی مانند بونیا کفسکی Bouniakovsky باستحقاق باین مقام میرسید و تغییر او را طالب بودند بوسیله بازنشستگی او را برکنار میکردند. تنها منشی فرهنگستان که ۲۵ سال در شغل خود باقی ماند الدنبورگ Oldenbourg بود. حکومت‌های وقت برای خوش آمد اعضا فرهنگستان همیشه وعده میکردند که در اساسنامه آن تجدید نظر کرده اختیار ایش را بیشتر و دست دانشمندان را در کارها بازتر کنند این وعده‌ها از ۱۸۳۵ شروع شده بود و تنها نتیجه‌ای که از آنها عاید شد آن بود که فرهنگستان بلقب فرهنگستان امپراطوری روسیه موسوم شد و در ۱۸۹۳ برای آن ۵۳۵۶۳ روبل بودجه برقرار گردید. در ۱۸۹۷ موزه حیوان شناسی را بدان ضمیمه کردند و بودجه آن به ۳۸۷۸۷۷ روبل رسید برای مخارج هیئت‌های اکتشافی در آخر قرن نوزدهم در حدود دوست هزار روبل اعتبار داده شده بود ولی در ۱۹۰۹ این اعتبار به ده هزار روبل تقلیل یافت و برای خرید کتاب و اعتبار آزمایشگاه‌ها و تحقیقات علمی اعتماری نداشتند.

شماره دانشمندان و کارمندان موزه‌ها بسیار کم و اغلب زندگانی آنها بسختی میگذشت در ۱۹۰۸ در معدن شناسی و زمین شناسی یک نفر در موزه گیاه شناسی دو نفر در موزه مردم شناسی سه نفر در آزمایشگاه‌های فیزیک و حیوان شناسی و فیزیولوژی هر یک یک نفر لابراتین و در آزمایشگاه سمی دو نفر لابراتین کار میکرد یکی از نکات مهم و قابل توجه آن است که استاد عالیقدر و دانشمند مشهور پاولف لابراتین‌های اضافی را در آزمایشگاه فیزیولوژی بخرج خود استخدام کرده و از حقوق خود مخارج آنها را میپرداخت. کسانی که در فرهنگستان و شعبات آن بکار مشغول بودند فقط بمیل شخصی و اشتیاق بعلم در آزمایشگاه‌ها ب تحقیق و تتبع میپرداختند و معاش خود را از راه‌های دیگر تأمین مینمودند کمیون بودجه دولتی اظهار داشته بود مبلغ ۲۷۵۰ روبل پیشنهاد شده برای انتشارات فرهنگستان زیاد است. سهمی از این مبلغ که بکمسیون تهیه فرهنگ روسی اختصاص داده شده بود در هر سال برای چاپ ۱۵ صفحه لغت کفایت میکرد.

اعضای مجلس دومای روسیه پیش از جنگ جهانی اول چون متوجه شدند که وضع دانشمندان روسی دشوار و وسائل کار آنها بسیار ناقص و بد و از ملل اروپای غربی فرسنگها فاصله دارند با تمام اشکالات مادی تاحدی درصدد رفع موانع برآمده در ۱۹۱۲ بودجه آنرا بیک میلیون روبل ترقی دادند که چهل و هفت هزار روبل آن برای تتبعات علمی و تهیه وسایل کار آزمایشگاهها بود. تا سال ۱۹۱۷ شماره پیوستگاه فرهنگستان به ۶۸ تن رسید که به سه شعبه تقسیم میشوند و در میان آنها دانشمندانی را در شعب مختلف علوم میتوان نامبرد مانند :

لیاپونف Liapounof در فیزیک

بردبخین Bredichine در هیئت

گلیتسن golitsine در فیزیک

وژنادسکی Vernadsky در شیمی

چرنیئف Tchernichef در زمین شناسی

کرژنيسکی Korginsky در گیاه شناسی

آتوچین Anoutchine در حیوان شناسی

پاولف Pavlouf در فیزیولوژی

شاخمانف Chakhtmatof و النبورك Oldenbourg و مار Marr و بارتلد Barthold و

Kovolosky کوالوسکی و نیکللی N kolsky در تاریخ و زبان شناسی.

بر حسب اوضاع زمان سازمان فرهنگستان نیز تغییراتی کرده دانشمندانی جوان در آن بکار پرداخته خود را برای پیشرفتهای آینده مهیا ساختند و همین دانشمندان جوان هسته های مرکزی محیطهای علمی را فراهم نمودند.

در قسمت ریاضی ایلیونف از قول استاد خود چه بلیشف چنین میگویی (بمقیده چه بلیشف قضایا و اصولی ارزش حقیقت دارند که از محیط فرضیات بیرون رفته و پایه دایره عمل گذارند و نتیجه آنها در بهبودی وضع بشر تاثیر مستقیم داشته باشند)

رصدخانه پولکوارا در آخرین قرن نوزدهم استرووه Strouvé اداره میشود و در زمان او از اهمیت این بنگاه کاسته شد ولی پس از او بردبخین Bredich ne بواسطه

خدمت خود آنرا چنان ترقی داد که گذشته را جبران کرد و تحقیقات او در ستاره‌های دنباله‌دار و احجار ساقطه بی‌سابقه است. این رصدخانه خدمات مهم در فیزیک سیارات انجام داده و نتایج تحقیقات خویش را منتشر ساخته است.

در قسمت فیزیک ویاد Vild امتحانات بسیار دقیق در مقناطیس نموده و پیشنهاد هائی برای تکمیل تحقیقات خود در ارتفاعات بسیار زیاد کرده که بواسطه نبودن اعتبار بموقع عمل نرسیده است. زیرا که اعتبار آزمایشگاه‌های این قسمت در سالی دو هزار روبل تجاوز نمی‌کرد.

وضع شیمی چندان از فیزیک بهتر نبود و فقط بکتف Bektov در آن کار می‌کرد فقط در ۱۹۱۳ بواسطه جدیت کوزناکف Kouznakof اندکی اوضاع آن بهتر شد.

علوم زمین شناسی بواسطه وجود دو تن از دانشمندان مشهور مانند کارپلینسکی Karplinsky و چرنی‌ف Tchernichef و میهن پرستی شدید آنان و سختی هائی که بر خود هموار می‌کردند پایه‌ای بلندتر داشت و این دو نفر علاوه بر کوشش فراوان در پیشرفت رشته‌های تخصصی خویش سعی می‌کردند که در کارهای اداری فرهنگستان نیز دخالتی داشته و از نفوذ کلمه خود برای پیشرفت کارهای علمی شعبات دیگر نیز استفاده کنند. موزه معدن شناسی بهمت آنان تأسیس شده و مجموعه سنگهای معدنی نواحی مختلف روسیه را در آن جمع‌آوری کردند. آزمایشگاه معدن شناسی در ۱۹۰۹ تأسیس شده و بتحقیق و تجزیه نمونه سنگهائی که از نواحی مختلف می‌فرستادند پرداخت.

در گیاه شناسی نمونه‌های مختلف گیاهان از کشورهای مختلف جمع‌آوری شده و حتی برای شهرت و خود نمائی بعضی نباتات را از مقابر فراغنه مصر در آن مجموعه‌ها داشتند اما از نباتات سرزمین پهناور روسیه و ممالک مجاور نمونه‌های قابل ذکری نبود در ۱۹۰۲ بردین Brodine در سدد تکمیل این نقیصه بر آمد و در تاریخ علمی روسیه این شخص اول دانشمندی است که باین کار دست زده و نباتات خاور روسیه را جمع‌آوری کرده کتابی در این موضوع منتشر ساخته است.

در ۱۹۱۴ یکی از بهترین شاگردان گیاه‌شناس مشهور تیمیریازف Timiriazef بنام پالادین Palladin متصدی کرسی فیزیولوژی گیاهی شد و اهمیت آزمایشهای او بعدها معلوم گردید.

موزه حیوان‌شناسی از همه بنکاهای علمی روسیه قدیمی‌تر و توجه بآن بیشتر بود و نمونه‌های حیوانات مختلف را از دوست سال پیش در آن جمع‌آوری کرده و دانشمندانی متصدی نگاهداری و تکمیل آن بودند و برای بدست آوردن نمونه‌های حیوانات هیئت‌های اکتشافی بنقاط مختلف مأمور میشد و از هیئت‌هایی که بمقاصد دیگر اعزام میشدند استفاده مینمودند علمای طبیعی که بسرپرستی یاولف در اوایل قرن بیستم بیشتر مورد توجه بودند در این دوره نمونه‌های بسیار گرد آورده و سعی و اهتمام یاولف آزمایشگاه مخصوص حیوان‌شناسی ضمیمه موزه حیوانات شد. در قسمت تاریخ و زبان‌شناسی از ۱۸۹۹ پیشرفتهائی حاصل شده و تهیه و جمع‌آوری آثار و نوشته‌های تاریخی روسیه پرداختند و چون این کار بی‌سابقه بود مواد بسیار در مدتی کم جمع‌آوری شد و نتیجه مهمی از آن بدست آمد که سیر تمدن ملل شرقی اروپا را کاملاً معین میکرد برای تتبع و تحقیق در تاریخ بیزانس که از نظر مذهبی ارتباطی کامل با تاریخ روسیه داشت در شهر اسلامبول انستیتوی باستان‌شناسی برای دانشمندان روسی که میخواستند بتحقیق در کارهای یونان و آسیای غربی پردازند دایر شد و ریاست آن پیروفسور اوسپنسکی Ouspensky واگذار گردید.

اگرچه در انستیتوی خاورشناسی نظر اولیه این بود که در زبان ملل تابع روسیه مطالعه و تتبع شود ولی دانشمندانی چون مار Marr و بارتولد Barthold و الدنبورک Oldenbourg و کراچکوسکی Kratchkousky و اربلی Orbelli از آن برخاستند و پایه بلند امروزی رساندند. پیروفسور مار قسمتی از تحقیقات خود را در موضوع زبانهای قفقاز ۱۹۰۹ منتشر ساخت پیشرفت نظریه اصلی او درباره زبان‌شناسی پس از انقلاب اکبیر صورت گرفت.

در زبان روسی و تهیه فرهنگ و جمع‌آوری لغات کمیونی بریاست شاخاتوف chaklmatof بکار پرداخت و مواد بسیار جمع کرد ولی پیش آمد جنگ ۱۹۱۴ رشته کار این کمیون را از هم گسیخت.

در ۱۸۹۹ بفکر افتادند که راجع بزندگی و تالیفات پوشکین شعبه مخصوصی تأسیس کنند و پس از آن در ۱۹۰۵ این عقیده پیداشد که موزه ای بنام پوشکین بنا شود و تمام آثار ادبیات روسیه را در آن جمع کنند ولی تأسیس این موزه با خانه پوشکین در ۱۹۱۸ از قوه بفعول آمد و در آن علاوه بر نسخه های خطی و نامه ها و کتابها و اناثیه شاعر بزرگ روسی آثار بسیاری از نویسندگان بزرگ دیگر را جمع آوری کرده موزه نفیسی تشکیل دادند و انتشاراتی در تحت عنوان (پوشکین و معاصرین او) از طرف این موزه منتشر ساختند .

در سال ۱۸۹۹ که جشن صدساله تولد پوشکین برپا میشد فرصتی غنیمت شمرده و چون نظرها را موقتا متوجه خود باقتند پیشنهاد کردند که شش تن از ادباء نقاشان باعضای فرهنگستان اضافه شود و اعضای فرهنگستان بچهار شعبه تقسیم گردد . اعضای فرهنگستان فقط موافقت کردند که اعضای جدید بنام اعضای افتخاری پذیرفته شوند و ضمیمه شعبه دوم فرهنگستان باشند در میان اعضائی که بنام افتخاری انتخاب شدند . تولستوی . چخوف . کورلنکو و Korolenko شهرت جهانی داشتند در ۱۹۰۲ از طرف فرهنگستان ما کسیم گورگی بعضویت افتخاری انتخاب شد ولی نیکلای دوم بعنوان اینکه (نویسنده اریترینالی است) با انتخاب موافقت نکرد بهمین جهت چخوف و کورلنکو اعتراض کرده از عضویت افتخاری استعفا دادند و محیط آرام و بی سر و صدای فرهنگستان از این تاریخ بهم خورد و کشمکش آغاز گردید .

در انقلاب ۱۹۰۵ سیصد و چهل و دو تن از دانشمندان قطعنامه صادر کردند و در میان امضاها امضای هفتاد و دو تن از اعضای فرهنگستان دیده میشد و میتوان گفت که پس از اعتراض به رد انتخاب کرگی این اولین مرتبه ای بود که فرهنگستان از دولت تقاضا میکرد بفرهنگ عمومی بیشتر توجه کند و کسانی که امضا کرده بودند نه تنها دانشمندان جوان فرهنگستان بودند بلکه مردان سالخورده ای که در تمام عمر خود جز ب علم توجهی نداشتند در تهیه قطعنامه شریک بودند و از آن طرفداری میکردند این قضیه برخلاف میل و عقیده رئیس فرهنگستان بود و عقیده او این بود که فرهنگستان باید عقیده خود را اظهار ندارد ولی انتشار آنرا باید بدیگران

واگذار دو مستقیماً حق مداخله در کارهای اجتماعی ندارد. این مخالفت رئیس فرهنگستان با چندین از پیوستگان قدرت او را که از واقعه انتخاب گرگی متزلزل شده بود بکلی از میان برد.

در همین اوقات کارهای علمی فرهنگستان مخصوصاً از حیث اکتشافات علمی تعقیب میشد چندین هیئت اکتشافی بزرگ برای تحقیقات علمی در زمینهای روسیه اروپا و سیبری و سواحل اقیانوس منجمد شمالی بکار پرداختند و نیز هیئت‌های مخصوص دیگری برای تحقیقات باستان‌شناسی و زبان‌شناسی بریاست الدنبورک در ترکستان چین و هیئت‌های فرعی دیگری برای زمین‌شناسی به فرغانه و قفقاز و اورال و سواحل بایکال مأمور شدند که بعضی از اعضای فرهنگستان و برخی از افراد متفرقه در آنها شرکت داشتند.

جنگ جهانی اول کارهای فرهنگستان را متوقف ساخت و بناگاههای مختلف علمی آن مانند بناگاه زیست‌شناسی سباستوپول و غیره را از میان برد. اعضاء فرهنگستان نیز بر حسب تخصص خویش بفکر آن اقدامند که اقداماتی برای رفع احتیاجات عمومی یا احتیاجات جنگی نموده تا حدی که وسایل با آنها اجازه میدهد با دیگران همکاری کنند. چنانکه گلیتسین Golitsine فیزیک‌دان مشهور در آزمایشگاههای خود با همکاران دیگر بساختن اسبابهای علمی دقیق نظامی مانند دوربین و اندازه‌گیر و زاویه‌باب پرداخت و باین قدر اکتفا نکرد بتهیه آلات جراحی و میزان الحرارة مشغول شد و کورناکف Kournakof شیمی‌دان مشهور بتهیه مواد شیمیائی بطریق صنعتی اقدام کرد و مواد بسیاری تهیه نمود این اقدامات موجب آن شد که در ۱۹۱۵ گروهی از پیوستگان فرهنگستان مانند کارپنیسکی و گلیتسین و کورنیاکف پیشنهاد کردند یک کمیسیون دائمی در فرهنگستان تشکیل شود و بتحقیقات و تبعات در منابع صنعتی و نیروهای صنعتی روسیه بپردازد.

در برنامه این کمیسیون چاپ قسمتی از تحقیقات و تبعات علمی بود که در نتیجه اکتشافات هیئت‌ها تهیه شده بود در نظر گرفته شد و ممکن بود برای صنایع مفید باشد مانند استخراج طلای سفید روسیه استخراج مواد نمکی مختلف و خاک‌کهای نوز

استفاده از نیروهای طبیعی آب و باد و غیره اگرچه این کمیسیون ابتدا از نظر احتیاجات نظامی و جنگی تأسیس شد ولی کم کم کمیته فیزیک و شیمی لومونوسوف با آن توأم و اهمیت آن زیادتر شد و اعتباری در حدود ۱۹۸۰۰۰ روبل یافت. شعبه‌هایی از این کمیته بکارهای دیگر پرداخته ارتباط خود را با شعبه‌های نواحی مختلف برقرار نمودند چنانکه از نظر احتیاجات داروئی نمونه‌های گیاهان محلی که در نواحی مختلف موارد استعمالی داشت بتوسط اهالی جمع آوری کرده باز کرطریقه استعمال کمیته میفرستادند و عموماً از آن نتیجه نیکو میگرفتند در موقعی که تهیه دارو و غیره ممکن بود این اقدام بسیار مهم و مؤثر بشمار میرفت.

کم کم زمزمه انقلاب از گوشه و کنار برخاست و پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ فرهنگستان امپراطوری در ماه مه ۱۹۱۷ (فرهنگستان علوم روسیه) نامیده شده. در پانزدهم ماه مه ۱۹۱۷ در اولین جلسه عمومی فرهنگستان پس از آنکه ۱۹۲ سال از تأسیس گذشته بود اولین مرتبه رئیس خود را از میان اعضاء خویش برگزید. رئیسی که انتخاب شد کارپنیسکی یکی از قدیم‌ترین اعضاء فرهنگستان و در ۱۸۸۶ عضویت رسید و در زمین شناسی از دانشمندان مشهور جهان بشمار میرفت.

برای نیابت ریاست بُردین Borodine یکی از مشهورترین گیاه شناسان برگزیده شد چون فرهنگستان با وجود مخالفت دولت سابق ما کسیم گرکی را از ۱۹۰۲ عضو افتخاری خود میدانست تصمیمات جلسه را در اولین فرصت با اطلاع او رسانید.

۲ - فرهنگستان علوم شوروی پس از انقلاب کبیرا کبیر: انقلاب کبیرا کبیر

سد میان مردم و علوم را شکسته ملت را بعلم نزدیک ساخت. برداشته شدن این موانع هم برای مردم مفید بود و هم به پیشرفت علم و فرهنگ کمک کرد. افقی که نور علم در آن پراکنده هستند وسیعتر شد. گروهی که هیچگاه تصور نمیکردند بتوانند بخوانند و بنویسند نه تنها خواندن و نوشتن آموختند بلکه در فنون کارگری و فنی مهارتی یافته بتکمیل کار خویش پرداخته و مقام فنی و علمی از جندی بدست آوردند حتی بعضی از آنها در ضمن پیشرفت‌های فنی رشته‌های خود را تغییر داده در رشته دیگری که بیشتر مطابق ذوقشان بود داخل شدند بمقام‌های بسیار عالی رسیدند و از این

دانشمندان بسیارند. حکومت اتحاد جاهیر شوروی هم بفکر مردم بود و هم بفکر دانشمندانی که باید مردم را تربیت کنند و باین جهت پیشوایان ملت از همان دقایق اول در صدد تکمیل وسایل کار و توسعه بنگاههای فرهنگستان در تمام شعب برآمدند و کاملاً معتقد بودند که سوسیالیزم بی علم امکان ندارد باید کار گرانسی که اساس سوسیالیزم را تشکیل میدهند و سنگ بنای هر اجتماع را بر روی آنها نهاده اند دانا باشند در هیچ ملکی ارزش علم و دانش مانند سوسیالیزم محسوس نیست. رهبران انقلاب و پیشوایان سوسیالیزم و حکومت اتحاد جاهیر شوروی ارزش کار فرد فرد دانشمندان روس که عمر خویش را در این راه صرف کرده و بسختی میگذرانیدند میدانستند و میدیدند که چگونه برای تحقیقات و تبعات آنها از حوائج ضروری زندگی خویش چشم می‌پوشند و فداکاری میکنند تا کشف تازه‌ای را تکمیل کنند. پس در صدد برآمدند که وسایل کار آنها را تکمیل و پیشرفت علوم را تسهیل نمایند. در ۱۹۱۸ کمیسیون فرهنگ وقت لوناچارسکی از فرهنگستان تقاضا کرد که برای مطابقت دادن برنامه های علمی با احتیاجات زمان با او همکاری کنند و منشی دائمی رسماً جواب داد علمی که موافق احتیاجات زمان نباشد ارزش واقعی خود را از دست داده پس از آن از رئیس فرهنگستان درخواست شد مرکزی برای تحقیقات و مطالعات اقتصادی و صنعتی و طریق استفاده از نیروهای طبیعی کشور تشکیل دهد و چون کمیسیون K E P . C . از ۱۹۱۵ بهمین منظور تشکیل شد جواب داده شد که با توسعه همان کمیسیون در قسمت های اقتصادی و نقشه برداری و جغرافیائی پیشنهادها عملی خواهد شد برنامه ای که برای کارهای فرهنگستان در نظر گرفته شده بود عبارت بود از :

- ۱ - تعیین نقاط صنعتی روسیه از حیث آنکه بمواد اولیه و سوخت نزدیک باشد و مواد نیمه ساخته درجه دوم آن نیز در اطراف نقاط صنعتی قابل استفاده باشند.
- ۲ - تشکیل مرکز بزرگ صنعتی و جمع آوری چندین شرکت کوچک بچند مرکز صنعتی که اداره آنها آسان باشد.
- ۳ - استقلال صنعتی روسیه بقسمی که حتی الامکان همه گونه احتیاجات خود

را در داخل کشور تهیه کرده از حیث مواد اولیه و مواد مصنوعه محتاج بخارج نباشد .
 ۴ - تبدیل قوای محرکه مختلف بمشین های الکتریکی در تمام قسمت های صنعتی و استفاده از همه گونه سوخت های ارزان قیمت برای تهیه انرژی الکتریکی و بکار بردن این انرژی برای بدست آوردن مواد سوختی درجه اول که بمصارف مهمتر خواهد رسید .

۵ - نیروی آب و هوا که در کارهای کشاورزی از آنها استفاده خواهد شد .
 برای اینکه نأمین اصول نظری علمی و دستورهای عملی ارتباطی کامل برقرار شود و تمام آنچه در کتاب و کاغذ پیشنهاد شده بود مورد استفاده زندگانی قرار گیرد هم وقت کافی لازم بود و هم پشت پا زدن ببعضی اصول و آئین نامه های قدیمی فرهنگستان که مانع عملی شدن پیشنهادها میشد .

در تمام دوره جنگهای داخلی انقلاب پیشوایان شوروی با تمام اشکالات آنچه توانستند بفرهنگستان کمک کردند چنانکه در همان اوایل با وجود نایابی کاغذ در حدود دوست فرم چاپی تحقیقات فرهنگستان بچاپ رسید و در ۱۹۲۰ بکمبایای فرهنگ دستور داده شد که در وضع زندگی دانشمندان تجدید نظر کرده وسایل آسایش آنها را بیشتر و بهتر فراهم سازند و در ۱۹۲۱ ولادیمیر لنین دستور مشهوری صادر کرد که پاولف فیزیولوژیست مشهور بتواند بهر قسم که بخواهد بنگاه علمی خود را توسعه داده زمینه تحقیقات خویش را وسیعتر سازد در سنه ۱۹۲۱ کتابهایی که از کتابخانه فرهنگستان در دوره جنگ پراکنده شده و همچنین کتابهایی که در نقاط دیگر بود و بکار فرهنگستان میخورد بکتابخانه فرهنگستان انتقال دادند پس چنانکه دیده میشود حکومت جوان شوروی از همان قدمهای اول که هنوز از آشوبهای داخلی فراغت نیافته و روابط خارجی خود را سر و صورتی نداده بود ب فکر آن افتاد که پایه علم و دانش را محکم کند که حوادث روزگار اگر دانشمندان و وسایل تحقیقات آنها را از میان ببرد برای آنها جانشینانی باشد که دنبال کار آنها را بگیرند و سعی گذشتگان بیهوده نماند . بدین طریق فرهنگستان علوم نه تنها باقی ماند بلکه روز بروز اهمیت یافت . خانه پوشکین که در بودجه ۱۹۱۸ برای آن اعتباری منظور شده بود یکمرتبه

بواسطه ذخایر رانبهائی که از صندوقخانه های اعیان و اشراف و شاهزادگان، بدان رسیده بود ثروت بی پایان یافت کتابخانه فرهنگستان از ملی شدن کتابخانه های اختصاصی و انضمام نسخه های لازم بسیار معتبر شد انجمن های علمی اختصاصی که در نقاط مختلف پراکنده بودند صرفه خود را در آن دیدند که برای پیشرفت کار ضمیمه فرهنگستان شوند.

در همین سالها فرهنگستان ب فکر کارهای جدید افتاد بنگاه هائی برای تتبعات جدید ایجاد کرد که در میان آنها انستیتوی تجزیه فیزیک و شیمی و انستیتوی زبان شناسی بتوسط پروفور ماروانستیتوی بالاتین خدمات بزرگ انجام دادند. فرهنگستان در این هنگام به بیست شعبه مختلف تقسیم میشد و نه انجمن علمی که از سابق وجود داشت با آن همکاری میکردند.

آزمایشگاه فیزیولوژی بنام پاولف تبدیل به انستیتوی پاولف شد و از آزمایشگاههای متفرق فیزیک و شیمی و ریاضیات های بزرگ تشکیل یافت. و نتیجه تحقیقات این انستیتوها آن شد که در نقاطی دور دست مانند کوه های اورال و مناطق منجمد که هیچ توجهی بدانها نشده بود منابع ثروت بسیار استخراج شود و احتیاجات کشور را از خارج رفع کند.

ما کیم گر کی در سال ۱۹۲۰ زندگی سخت دانشمندان و فداکارهای آنها را در لنین گراد مشاهده کرد و در نامه ای که به الدنبورک نوشته یاد آوری میکند (که بزرگترین فداکاران راه آزادی دانشمندان شوروی هستند که از همه چیز چشم پوشیده با کرسنگی و سختی و سرما و فلاکت در بطرو گراد بسر میبرند و دست از کار خود برنمیدارند.)

پس از ۱۹۲۱ شرایط زندگی دانشمندان فرهنگستان علوم بواسطه رسیدن دوره آرامش و سکون بسیار بهتر شد بر بودجه آن سال سال افزودند با موافقت شورای بطرو گراد محلهای مناسب تری در اختیار فرهنگستان گذاشت و وسعت ابنیه ای که در ۱۹۲۵ در اختیار فرهنگستان بود به ۹۱۰۰۰ متر مربع رسید.

علاوه بر این روابط فرهنگی با کشورهای خارجی برقرار و شماره پیوستگان و

وابستگان و اعضاء افتخاری داخلی و خارجی زیاد شد .

از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۵ بیست و نه تن به پیوستگان افزوده شد که در میان آنها فرسمان Fresman معدن شناس و پوفه فیزیک دادن Komarof گیاه شناس و کواچکوسکی خاورشناس دیده میشدند . شماره پیوستگان در این سال ۴۲ و شماره اعضای کمیسیونهای علمی و کارمندان علمی شعبات مختلف آن ۴۱۳ نفر بود مجموع کارکنان فرهنگستان ۱۰۵۵ نفر بوده است در این سال جشن دویست ساله تأسیس فرهنگستان منعقد شد و نمایندگان از کشورهای اروپا و امریکا و آسیا و استرالیا که مجموعاً بیست و نه ملت بودند برای تبریک حاضر شدند .

در ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۵ (فرهنگستان علوم روسیه) مبدل به فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی شد . در ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۷ اساسنامه جدید فرهنگستان که از ۱۸۳۶ وعده تغییر آنرا داده بودند و هیچ وقت عملی نشده بود بتصویب شورای کمیسریهای ملی رسید و سازمان آن مستقیماً جزء تشکیلات شورای کمیسری اتحاد جماهیر شوروی شد و اختیارات نامحدودی یافت .

شماره پیوستگان به ۷۵ رسید و آنرا بدو شعبه تقسیم کرد یکی شعبه علوم طبیعی و ریاضی دیگر شعبه علوم اجتماعی .
در آخر سال ۱۹۲۸ مطابق اساسنامه جدید ۴۲ تن عضو پیوسته از قسمتهای فنی و مورخین و علوم اجتماعی انتخاب شدند .

در ۱۹۳۰ هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب و کارینسکی بریاست و کمارف و کرژی ژینسکی و مار به نیابت ریاست و ولکین به منشی گری دائمی فرهنگستان رسیدند .

مطابق برنامه پنج ساله دوم در ۱۹۳۴ فرهنگستان علوم شوروی از لنین گراد بمسکو منتقل شد و در ساختمانهایی که فعلاً در اختیار خود دارد شعبات و انستیتوها و آزمایشگاه های خود را دایر کرد . مرکز آن در ساختمان زیبایی است که (کاخ) شادمانی) نامیده میشود و سالون اجتماعات آنها دارای ستون های مرمرزیباست . در سال ۱۹۳۶ دو شعبه دیگر بر شعبات دو گانه فرهنگستان افزوده شد یکی شعبه علوم

ریاضی و فیزیک و علوم اجتماعی و دیگری شعبه علوم فنی و شماره شعبه ها ب چهار رسید و کم کم دو شعبه دیگر بدان اضافه شد و بصورت شش شعبه کنونی در آمد. بودجه آن در ۱۹۳۹ - ۱۲۶۷۰۰۰۰۰۰ روبل و در ۱۹۴۰ - ۱۵۸۰۰۰۰۰۰۰۰ روبل و در ۱۹۴۰ - ۱۷۶۹۱۲۰۰۰ روبل بوده است.

در اول ژانویه ۱۹۴۱ بطور کلی قریب ده هزار تن کارمندان علمی و فنی واداری فرهنگستان بودند و شعبات آن در گرجستان و آذربایجان ، ارمنستان ، قزاقستان ، تاجیکستان ، اورال ، سیبری ، ازبکستان و ترکمنستان تشکیل یافته بود .

در ده سال اخیر در روش کار فرهنگستان تغییرات فاحش داده شده و علاوه بر کار های اختصاصی فردی کار های جمعی که بتوسط هیئت های تعقیب میشود شروع شده و در این هیئت ها نه تنها اعضاء همان هیئت کار می کنند بلکه گاهی اشخاصی از شعبات دیگر هم با آنها همکاری و همفکری مینمایند و گاهی اتفاق افتاده است که برای تعقیب و حل يك مسئله که مورد انتفاع عمومی بوده چندین شعبه بکار افتاده اند چنانکه در تحقیقات راجع به رود واکا انستیتو های زمین شناسی و جغرافیائی و حیوان شناسی و میکروب شناسی و نیروی برق بایکدیگر همکاری میکردند. کمیسیون مخصوصی در ۱۹۳۹ برای به مورد عمل گذاشتن اختراعات که ارزش علمی آنها ثابت شده است تاسیس شد شماره این اختراعات که بتصویب کمیسیون رسیده ۵۵ و شماره اختراعاتی که بمورد عمل گذاشته شدند ۲۵ است. سخنرانی های فرهنگستان در رشته های مختلف علمی در سال ۱۹۴۰ - ۷۰ جلسه بوده است .

در پانزدهم ژوئیه ۱۹۳۶ فرهنگستان پرفور کارینسکی رئیس دانشمندخوبش را از دست داد این شخص تقریباً مدت بیست سال از ابتدای تشکیل حکومت اتحاد جماهیر شوروی ریاست داشت و پس از مرگش آقای پرفور کامارف رئیس فعلی بر ریاست انتخابات شد .

فرهنگستان در موقع جنگ - ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ حمله فاشیست ها از مغرب شروع شد و همه بدفاع برخاستند و بکروز پس از حمله عمومی آلمانها جلسه عمومی فرهنگستان تشکیل و باتفاق آراء چنین تصمیم گرفته شد :

۱ - تمام شعبات علمی و فنی باید به تعقیب و حل مسائلی بپردازند که به نیروی نظامی و دفاعی کمک کند. ۲ - وسایل محافظت و دفاع بنسگاههای علمی و فنی و وسائل آنها را از هر حیث فراهم آورند. ۳ - کارهای تبیی و تحقیقی را که مستقیماً با جنگ و دفاع رابطه ندارند موقتاً تعطیل کرده کارمندان آنها را بقسمتهای دفاعی و استحفاظی دیگر منتقل سازند.

اوضاع زمان جنگ وضع شعبات و طریق کار آنها را بکلی تغییر داد و کمیسیون‌هایی تشکیل شد که مراقب تهیه وسایل دفاع و محافظت مراکز علمی باشد مانند کمیسیون ضد تانک، کمیسیون ماسک ضد گاز، کمیسیون جغرافیا و زمین‌شناسی برای ایجاد مواقع کمیسیون بهداری و مهمتر از همه کمیسیون مشهور استفاده از منابع صنعتی اورال است که در ۱۹۴۱ تشکیل شد و ریاست آن با خود پروفیسور کامازف بود و دامنه فعالیت آن به سیبری غربی و قزاقستان رسید و بواسطه خدمات گرانبهای خود موفق بدربافت جایزه استالین گردید.

وظیفه بعضی از این کمیسیون‌ها آن بود که در صورت نزدیک شدن دشمن بمراکز علمی و سایللی فراهم کنند که حتی الامکان آثار گرانبهای علمی و صنعتی از آسیب بمباران و غارت دشمنان درامان باشد و بعضی از مراکز علمی و آزمایشگاهها را تخلیه کرده بنقاط دور دست انتقال دهند. مخصوصاً چون شهر لنین گراد در محاصره دشمنان بود و گلوله‌های توپ و بمبهای فاشیست شب و روز بر روی آن میریخت زمستان و بهار ۱۹۴۲ - ۱۹۴۱ چنان سخت و وضع سوخت و روشنایی چنان مشکل شده بود که نظیرش کمتر دیده شد و سایل حمل و نقل بکلی از کار افتاده خانه‌ها خراب و شیشه‌ها و پنجره‌های عماراتی که سرپامانده همه خرد شده بجای آنها تخته کوبیده‌اند با اینهمه سختی مردمانی در این شهر محاصره شده زندگی میکنند و بسیاری از دانشمندان در فکر نجات و محافظت اشیاء گرانبهای علمی و صنعتی در زیر باران گلوله و بمب‌سرمیبرند که اشیاء موزه‌ها و کتابخانه‌ها و بایگانی‌های قدیمی را در محلهای محفوظی که از آسیب بمب درامان باشد قرار دهند کاملاً از عهده این کار برآمدند در آوریل ۱۹۴۲ که اندکی سرما تخفیف یافت جلسه‌ای بریاست پروفیسور کراچکوسکی تشکیل دادند

این جلسه دانشمندان درلنین گراد اهمیت تاریخی دارد و قابل مقایسه با هیچیک از جلسات دیگر نیست. تصور کنید گروهی از مردم که از گرسنگی زرد و ناتوان شده مرگ را بچشم خود می بینند و دشمن از همه طرف آنها را در فشار نهاده و راه همه چیز را بروی آنها بسته است چون به کار خود ایمان دارند و میدانند که نور بر تاریکی غلبه خواهد کرد مأیوس نشده دست از کار خویش برنمیدارند. آزمایشگاهها و بنگاه های فرهنگستان بواسطه محاصره مجبور شدند به نقاطی تغییر مکان بدهند در این محلها روشنائی و آب و گاز وجود نداشت و باین جهت قسمتی از کارهای آنها بشعبات دیگر رجوع شد.

هیئت رئیسه فرهنگستان پس از تخلیه مسکوبه کازان و در ۱۹۴۲ به اسوردلوسک منتقل گردید در جلسات پائیز ۱۹۴۲ در موقع جنگهای استالین گراد جلسه ای بیادبود خدمات بیست و پنج ساله خود در دوره حکومت سوسیالیستی برپا ساخت در نوابستان ۱۹۴۳ فرهنگستان بمسکوبه برگشت و بنگاههای علمی وقتی دایر شد بکارهای خویش ادامه دادند صدای شلیک توپها شنیده میشد اما این صدای توپ های شادی بود که علامت راندن دشمن بطرف مغرب محسوب میشد در ۱۹۴۳ - ۱۹۴۴ تمام بنگاهها و آزمایشگاهها در محلهای سابق یا محلهای جدید و مناسب مستقر شد.

در ژانویه ۱۹۴۴ لنین گراد کاملاً از قید محاصره رها شد ساختمانهای شهری و بناهای فرهنگستان همه از بمباران آسیب فراوان دیده و بسیاری از آنها با آتش بیداد سوخته بودند رصد خانه معروف پولکوا منهدم رانیده و آلات آن غارت شده بود در شهر لنین گراد تمام گرمخانه و کلخانه های باغبانات انستیتوی گیاه شناسی با خاک یکسان شده بود انستیتوی فیزیولوژی بنام پاولف در قریه کلتوشی با بمبهای آتشزا سوخته و قسمت مهمی از آن ویران شده بود.

اگر چه بناهای این بنگاهها همه خراب و ویران شده بود ولی سعی و کوشش و همت متخصصین دانشمندان تمام اشیاء موزه ها و کتابخانه ها و آزمایشگاهها را بزیر زمین ها و پناهگاهها برده از حریق نجات دادند و با سرعت حیرت آوری ساختمانها را مرمت کرده موزه ها و کتابخانه ها و انستیتوها را دایر نمودند بقسمی که

در جشن‌های دو بیست و بیست ساله فرهنگستان تمام آنها مانند سابق دایر بود .
فقط رصدخانه پولکوا از همه بیشتر آسیب دید و از آن جز کتابها و بایگانی
صد ساله رصدکوا کب چیزی بدست نیامد .

فرهنگستان در موقع جشن‌های دو بیست و بیست ساله .

در ۱۹۴۵ فرهنگستان علوم شوروی دارای ۵۳ انستیتو و ۱۶ آزمایشگاه و ۳۵
رصدخانه و ۳۱ کمیسیون و ۱۵ موزه است. در تقویمی که در دسترس مدعوین قرار داده
شده بود اسم و آدرس و عمر و تلفن ۱۳۹ تن از بیوستگان و ۱۹۸ تن از وابستگان و سه تن
از اعضاء افتخاری یادداشت شده در حدود چهار هزار تن از دانشمندان و کارمندان در
انستیتو های مختلف بکار اشتغال داشتند عده کارمندان فنی در این جابجاسات نیامده است .
برنامه جشن ها بطریق ذیل اجرا شد :

روز پنجشنبه ۲۴ خرداد عموم مدعوین از کشورهای مختلف بوسیله هواپیما وارد
مسکو شدند و در فرودگاه مسکو بتوسط چند نفر از بیوستگان فرهنگستان مانند
پرفور کایتسا و پرفور بوفه از آنها استقبال شد . از مالکی که دعوت شده بود غیر از
ایران ، ممالک متحده امریکای شمالی ، مکزیك ، کانادا ، انگلیس ، سوئد ، فرانسه ، لهستان ،
فنلاند ، یوگوسلاوی ، بلغارستان ، رومانی نمایندگان بتدریج با هواپیما میرسیدند .
در روز جمعه ۲۵ خرداد از تمام مدعوین داخلی و خارجی که قریب هزار و دو بیست
نفر بودند در عمارات فرهنگستان بتوسط هیئت رئیسه فرهنگستان پذیرائی برای
آشنا شدن و معرفی بعمل آمد .

در روز شنبه ۲۶ خرداد یک ساعت بعد از ظهر اولین جلسه رسمی جشن‌های دو بیست
و بیست ساله در سالون تاتر بزرگ مسکو گشایش یافت و آقای کامارف پس از گشایش
جلسه قرائت خطابه خود در ابه آقای پرفور اربلی نایب رئیس فرهنگستان وا گذار نمودند .
بر یویچ Brouievitch رئیس دبیرخانه فرهنگستان گزارش کارهای فرهنگستان را
باطلاع عموم رسانید و آقای پرفور ابروچف Obrouchev سخنرانی مهمی در موضوع
خدمات فرهنگستان در اکتشافات زمین شناسی در اراضی شوروی ایراد نمودند .
وار کتر تاتر بزرگ قطعه (درآمد ۱۸۱۲) چایکوسکی را نواخته جلسه ختم شد .
دومین جلسه رسمی جشن در خاله اتحاد در روز ۲۷ ساعت ۷ بعد از ظهر بود .

سخنرانیها عبارت بود از سخنرانی پرفسور زلینسکی (zelinski) در موضوع شیمی آلی) و سخنرانی پرفسور یوزیف Yourief در موضوع خدمات شوروی در آثرو دینامیک.

پس از آن سخنرانی ها بر حسب تخصص مدعوین بشعبات مختلف تقسیم شد و برای هر روز از چهار تا شش جلسه سخنرانی علمی در شعب ششگانه فرهنگستان دایر گشت.

مدت يك هفته بدیدن موزه ها و ابنیه تاریخی و پذیرائی های مختلف از طرف فرهنگستان و و کس گذشت روز یکشنبه ۳ تیر مدعوین بدیدن رژه تاریخی ارتش سرخ فاتحین برلن در میدان سرخ مسکو دعوت شدیم. رژه از ساعت ده شروع و ساعت دوازده پیاپان رسید. جلسه سوم جشن که قرار بود روز پنجشنبه ۳۱ خرداد در شهر لنین گراد منعقد شود بواسطه پیش آمد رژه بروز سه شنبه ۵ تیر در سالون فیلارمونی لنین گراد منعقد گردید.

آقای کامارف جلسه را افتتاح نمودند و آقای پرفسور اربلی در موضوع کارهای علمی پاولف و آقای مشانلیف در موضوع زبان شناسی سخنرانی نمودند در این جلسه جناب آقای سمیعی رئیس از طرف فرهنگستان ایران بزبان فارسی جشن دو بیست و بیست ساله فرهنگستان علوم شوروی را تبریک گفته و سخنرانی ایشان که قبلا بزبان روسی ترجمه شده بود در جلسه رسمی خوانده شد روز پنجشنبه هشتم تیر از لنین گراد بمسکو مراجعت کردیم و روز شنبه نهم ساعت هفت بعد از ظهر در کرملین از تمام مدعوین فرهنگستان پذیرائی گرمی بعمل آمد که در آن جلسه ژنرال یسیمو استالین و رفیق کالینین و مولوتوف حضور داشتند و تمام شرکت کنندگان در جشن ها را - مورد ملاحظت قرار دادند و جشن های دو بیست و بیست ساله پیاپان رسید.

در این جشن ها بر حسب برنامه ای که معین شده بود جلسات رسمی سخنرانی در استیتو های مختلف دایر بود که عموما از ساعت یازده صبح تا دو ساعت بعد از ظهر روز بطول میکشید و بقیه ساعات بمماشای موزه ها و آزمایشگاه ها و دیدن نمایشها میگذشت. موزه هایی که در مسکو دیده شد عبارت بود از موزه کرملین که آثار تزارها را

بطور بسیار جالبی در سالنهای بسیار وسیع کرد آورده و توضیحات هر يك در زیر آنها نوشته شده و بتوسط راهنمایان مخصوص شرح داده میشود. کلیساهای داخل کرملین نیز دیده شد در آنجا تویی سربی قدیمی بوزن ۳۳۰ تن با گلوله‌هایی بوزن ۳ تن دیده میشود که زنك بزرگی که در موقع نصب بیالای برج کلیسا بیائین افتاده و شکسته بود و انرا بروی سکوئی قرار داده بودند افسر راهنما توضیح میداد نه با آن توت يك گلوله انداخته و نه از این زنك صدائی شنیده شده است.

موزه صنایع شرقی از حیث آثار تمدن باستانی و معاصر چین و ژاپون قسمتی از آسیای مرکزی و ایران بسیار قابل توجه بود موزه صنایع نقاشی ترنیا کفو موزه غنایم جنگی که در کنار رود مسکوا در پارک ورزش بریا بود و در آن انواع آلات و ادوات جنگی که در این جنگ از طرف آلمانها و دیگران بکار رفته بود دیده میشود تحول این آلات جنگی و تکامل تدریجی آنها در طی شش ساله جنگ کاملاً محسوس بود هیچگاه از خاطر بینندگان محو نمیشود.

در لندن گراد آثار خرابی های داخل شهر تقریباً بکلی ترمیم شده و ساختمانها بحالت سابق برگشته موزه هائی که در آنجا فرصت تماشا داشتیم یکی موزه حیوان شناسی بریاست پرفسو پاولوسکی بود که سه سفر بایران آمده و عضویت فرهنگستان ایران را دارند در این موزه که تقریباً از دوست سال قبل دایر شده تمام نمونه های حیوانات كوچك و بزرگ سطح زمین را از یشه تا ماموت و تمام پرندگان و تمام حیوانات دریاها را در جعبه آینه ها قرار داده اند و همت و جدیت کارمندان موزه و متصدیان آن نمونه ها را از آفات بمباران محفوظ داشته و بعضی از نمونه های آن در حیوان شناسی منحصر بفر دست مانند ماموتی که بایوست و گوشت و استخوان از یخها سبیری یافته و آن را بهمان وضعی که در یخها یافته اند در جعبه آینه ای قرار داده اند استیوی گیاه شناسی بنام کاهارف در شهر لندن گراد که بتوسط Cliché line شیشکین اداره میشود. این استیو در ۱۹۳۱ از انضمام موزه گیاه شناسی و باغ نباتات - تشکیل یافته است. خدمات پنجاه و يك ساله علمی رئیس فعلی فرهنگستان در تشکیل و تکمیل این موزه پیش از دیگران است.

مجموعه نباتات آن که از تمام نقاط سطح زمین جمع آوری شده در حدود پنج میلیون نمونه خشک شده است که هفتصد و پنجاه هزار نمونه آن متعلق بممالک اتحاد جماهیر شوروی و بقیه از کشورهای دیگر است که بطریق مبادله جمع آوری شده است. برای تهیه این مجموعه زحمت بسیار کشیده شده ولی برای نگاهداری آن نیز دقت کافی مبذول میشود زیرا که تمام نمونه ها در قفسه هائی است که درزهای درهای آنها بانوارهای لاستیکی کاملاً بسته میشود در کتابخانه این انستیتو که شماره کتابهای آن به ۱۳۶۸۷۷ جلد ثبت شده میرسد نسخه های منحصر بفرد و نایاب کتابهای گیاه شناسی است که بعضی از آنها در چاپخانه گوتنبرگ بچاپ رسیده و اشکال آن را با دست رنگ آمیزی کرده اند.

کتاب نباتاتی که بتوسط این انستیتو چاپ میشود مشتمل بر ۲۵ جلد است که ۱۴ جلد آن تا کنون بچاپ رسیده و منتشر شده است.

درباغ نباتاتی که ضمیمه این انستیتو است در ۱۹۴۱ - ۲۸ گرمخانه و گلخانه با ۲۶ هزار نمونه گیاهان و درختان تمام مناطق موجود بود که ۵۰۰۰ نمونه آنها مخصوص مناطق حاره بود ویرفور اریک هولتن سوئدی رئیس انستیتوی گیاه شناسی استکهلم که یکی از شرکت کنندگان در جشن فرهنگستان بود سابقاً قسمتی از آنها را دیده و نمونه هائی از آنها را بخاطر داشت ولی باغ نباتات و نارنجستان های آن در هنگام محاصره شهر بکلی خراب و بواسطه بمبهای سوخته و از نمونه نخلهای صدیادویست ساله آنها قسمت مختصری باقی مانده است.

دیگر از نقاطی که دیده شد قصر های پطرهوف و ساختمانهای اطراف آن بود که در موقع جنگ بکلی ویران شد و جز بعضی پایه های دیوارها و بعضی سقف های فروریخته و سوخته چیزی از آن بر جای نمانده ولی با سرعت و جدیت تمام مشغول تسلیح خیابانهای باغها و پارک شده و در صدد تعمیر ساختمانها بودند و برای آنکه در تعمیر اختلافی با ساختمانهای سابق روی ندهد مدلهای گچبری های شکسته و خرد شده را بانهایت دقت جمع آوری میکردند که از روی آنها بتواند مدلهای جدید را کاملاً مطابق مدلهای قدیم بسازند. در خیابانهای این پارکها چیزی که قابل توجه بود مجسمه های

بسیار زیبایی مرمر از شاهکارهای حجاران بزرگ بود که در هر جا جاوه گری میکردند و باعث تعجب بود که چگونه نازبها در موقع غارت آنها را مانند هزاران نفیس دیگر با خود نبرده یا نابود نکرده اند. ولی راهنمای موزه توضیح داد که قبل از تخلیه این نقاط کارمندان موزه در زیر باران آتش و گلوله بیهای جان خویش این مجسمه ها را در نقاط مختلف در زیر خاک پوشانده و بسیاری از آنان جان خود را بر سر این کار نهاده اند پس از شکستن حلقه محاصره و عقب نشینی آنها آنها را بیرون آورده و چنانکه می بینید در جای خود نصب کرده بعضی از آنها را نتوانستیم پیدا کنیم زیرا کسانی که آنها را مخفی کرده بودند خود در زیر باران گلوله جان سپرده بودند یکی از آنها نیز چند روز قبل پیدا شد و به یابنده آن جایزه ای دادیم و ممکن است بسیاری از آنها را نیز بعدها پیدا کنیم.

یکی دیگر از موزه های تماشائی در شهر لنین موزه دفاع لنین گراد در هنگام محاصره است در این موزه بمبهای که بر شهر ریخته شده و نقشه های از شهر که آن بمبها بر چه نقطه فرود آمده و همه با چراغهای الکتریکی روشن میشد در معرض نمایش بینندگان قرار داده میشود وضع زندگی کارگران و کارمندان و دانشمندان در ایام سخت محاصره در زیر زمینهای تاریک سرد و در روشنائی چراغهای که نمونه های آنها بانواع مختلف در نمایشگاه گذاشته بود همه دلیل بر رشادت و فداکاری مدافعین این شهر بشمار میرود بر دباری و تحمل مدافعین از اینجا معلوم میشود که در یکی از شیشه آینه ها مقدار جیره محاصره شدگان با ترکیبات اصلی آن دیده میشد قطعه نانی بوزن ۲۵ گرم در کفه ترازویی بود و در بالای آن چند شیشه دارای مواد و در بالای شیشه ها تالموی بزرگی که نوشته شده بود. /۷۵ آرد نانهای خشک و مانده. /۵ خاکه نجاری /۱۵ سلولز. /۵ موادی که از بقایای مواد چرمی و دباغی و پوستی بدست می آید و دارای آلومینوئید است و غیره.

مدافعین رشید این شهر این نان را خورده و آثار گرابهای تمدن خویش را بطریقی که دیده شد نگا داشته در معرض استفاده دانشمندان قرار داده اند.

در آخرین نقطه ای که تانکهای آلمانی رسیده اند و نتوانسته بودند از آن

بگذرند ستونی نصب شده که بر روی آن این کلمات نقش است:

آفرین برمدافعین شهرلنین ۱۹۴۱ - ۱۹۴۴

ولی دیدن آثار گرانبهای علم و فرهنگ و نمونه های فداکاری های ملل اتحاد
جماهير شوروی ایجاب میکنند که ستونی بلند تر برپا شود و بر روی آن بنویسند؟

آفرین برمدافعین تمدن و علوم بشری ۱۹۴۱ - ۱۹۴۵

هدیه باکو

از م - بهار

روز آدینه به بستیم ز ری رخت سفر
بر بساطی به نشتم سلیمان کردار
بیکی پرش ' از دشت رسیدیم بکوه
رهبر ما بسوی قاف یکی همد بود^(۱)
بود سیمرع و شی بانگ زن و روئین تن
ییلتن مرغ فرو خورد مرا با باران
نیمی از هشت چوبگذشت بساعت برخاست
مرغ دیده است کسی دیوتن و دیوغربو
دم کشیده بزمین چشم گشاده بسما
کرده گفتی دوملخ صید و گرفته بدهان
تا نگردد کس از اوسیدی ' از جای بجست
جست چون برق و گذر کرد ز بالای سحاب
داشت دومغز و بهر مغز یکی کارشناس^(۲)
ما چو ' یونس ' بدرون شکم حوت ولی
خطه ری ز پس پشت نهادیم و شدیم

بسپردیم ره دیلم و دریای خزر
که صبا خادم او بود و شمالش چاکر
بد گسر پرش ' از بحر گذشتیم به بر
هددی غران چوشیرو دمان چون سرصر
مرغ روئین که شنیده است بدین قوت و فر؟
تا ببا کوبه برون ریزدمان از زاغر^(۳)
مرغ روئینه تن از جای چودیوی منکر
دیو دیده است کسی مرغوش و مرغ سیر
وز دوسو بیجرکت یهن دوروئین شهر
و آندو صید از دو طرف سخت بقوت زده پر
همچو سیمرغ که گیرد بسوی قاف گذر
بانگ دو پره او همچو خروش تندبر
چشم بر عقربک و دست به سکان اندر
او بدریادر و ما در دل جورا هسپر^(۴)
از فضای کرج وساحت قزوین برتر

۱ - اشاره است بقصه منطلق الطیر « شیخ عطار » که مرغان بر امانی « همد » بسوی کوه « قاف » برای دیدن « سیمرغ » شتافتند و سی مرغ از آن جمله بخدمت سیمرغ رسیدند .

۲ - زاغر چینه دان مرغ را گویند .

۳ - اشاره بآن است که هواپیمای ما دوموتر داشته است .

۴ - اشاره بافسانه « یونس » پیامبر بنی اسرائیل است که در شکم ماهی بوده و بعد از آنجا نجات یافت .

برف بر تیغه البرز و بر او ابر سپید
 بر نشستند تو گفتی بیکی بر سطر
 بر گذشتیم ز بالا و گذشتند ز زیر
 سایه و روشن چون رقعۀ شطرنج شدی
 ما بر این رقعۀ شطرنج مقامر بودیم
 که سوی چپ متمایل شدی و که سوی راست
 عاقبت مرکب ما بیحد و مراوج گرفت
 «الموت» از شکم میخ نمایان، چونانک
 سرخ رود از دره‌ای ژرف سراسیمه دوان
 راست چون عاشق و معشوق جدا مانده زهم
 در یکی بستر، این هر دو بهم پیوستند
 پری خوب کجا رود سپیدش خوانی
 «رودبار» نزه از زیر تو گفتی که بود
 «رحمت آباد» بتن غملی زنگاری دانت
 دوخته رقعۀ کمرنگ برو جای بجای
 بر گذشتیم ز که‌سار و رسیدیم بدنت
 خطه رشت مگر فرش بهارستان (۷) بود
 از پس پشت یکی سلسله که‌سار کبود
 از بر کیلان رانیدیم بدریابو که دید
 پرتو مهر درخشنده بر امواج کبود

۵ - قطره زن، یعنی عجله کننده و شتابان.

۶ - آذر بفتح اول وسوم، کوه کوتاه و تپه بلند.

۷ - فرش بهارستان، قالی بوده است بزرگ که ایوان مداین را فرش میکرد و نقشهای آن را با جواهرهای رنگارنگ بافته بودند و بدست تازیان افتاده و قسمت شد.

۸ - میزر، دستار و پارچه بزرگی که بر بندند یا شمد و قطیعه و مانند آن.

مرکب آرام و هوا و شن و دریا خاموش
 ما خروشان و دمان دردل آن خاموشی
 یازده ساعت از آروز چوبگذشت فتاد
 «آبشوران» کهن کز مدد پیر مغان
 خاک باکو وطن و مامن دینداران بود
 شهر باکو نه که در دانه تاج مشرق
 تکیه گاه سپه سرخ که همواره بود
 خاک «باکوبه» عزیزست و گرامی بر ما
 بیشه ای دیدم آنجا ز مناجیق بلند
 قصر در قصر بر آورده چه در کوه و چه دشت
 خاک او صنعت و آتش هنر و بذرش کار
 صبح برجسته ز جا کارگران از پی کار
 مرد دهقان ز سر شوق برد آب بدشت
 باغبان ناک نشانند ز سر رغبت و شوق
 کارگر کارکنند روز و چو خو، چهره نهفت
 هیچ مرد و زن بیکار نیابند آنجای
 زن و مرد و بچه و پیر و جوان از سر شوق
 اندر آن مملکت از در بدری نیست نشان
 در بدر نیست کس آنجا بجز از باد صبا
 با تناسانی کاهل که بود دشمن کار
 مزد بخشند بمیزان توانائی و زور
 برتر از مزد درین ملک مکان یابد و جاه
 مزد هر مرد بمیزان شعور است و خرد

خلوتی بود و سکوتی ز خرد گویاتر
 چون بملك ابدیت وزش و هم بشر
 راه ما بر سر خاکسی که بود کان هنر
 دارد اندر دل او آتشی جاوید مفر
 اندر آن عهد که بر شرق گذشت اسکندر
 شهر باکو نه که دروازه صلح خاور
 زرد از رشک طلای سیهش چه-ره زر
 که زیك نسل و تباریم و زیك اصل و گهر
 وز عمارات قوی بیکر عالی منظر
 چاه در چاه فرو برده چه در بحر و چه بر
 شجرش علم و شکوفه شرف و میوه ظفر
 زیر پا واکن برقی و نو کَل در سر
 که شریك است در آن مزرعه جان پرور
 خو کند باغ و کشد زحمت و برگردد بر
 بنمایش رود و جامه کند نو در بر
 جز نقوشی که نگارند بدیوار و بدر
 شغل خود را همگی روز و شبان بسته کمر
 اندر آن ناحیت از گرسنگی نیست اثر
 گرسنه نیست کس آنجا بجز از مرغ سحر
 یا دغلبازی گر بز که بود مایه شر
 وانکه بیمار وضعیف است پزشکش باور
 هر هنر پیشه و هر عالم و هر دانشور
 شغل هر شخصی با اندازه هوش است و فکر

ابتکار آنجا بیقدر نماند زیرا که
اندر آن ملک بود ارزش هر چیز پدید
شاعران دیدم آنجا و هنرمندانی
مادران را که زادن رسد از مهر پزشک
کودک اندر کنف لطف پرستارانست
کودکستان پس از آن جابگه طفلانست
طفل هست از شکم مادر خود تا دم مرگ
درس ناخوانده و بیکار درین ملک بزرگ
ور جز آن عاجز و فرتوت شماری گیری



چون رود کار باندازه و نظم آید پیش
حد و بخل و نفاق و غرض و دزدی و مکر
آن یکی غره بمالست و یکی خسته ز فقر
ای بسا دانا کز ساده دای مانده سفیل
حیات اندوز و ریا کار کشد جام مراد
زینت ملک بعلم و هنر و پاکدلی است
اندر آن خطه که باحیله و دستان و فریب
مرد بی حیل و آزاده در او خوار شود
نظم چون گشت خطا مرد تبهار دنی
لاجرم خلق در افتند بجنک طبقات
طمع و حرص و حسد را تو بیک مزرعه دان
عدل باید که ستمکار شود نماینده ز کار
اینچنین قاعده و نظم من اندر باکو

نز حد یابی آثار و نه از بخل خبر
ز اختلاف طبقات است و نظام ابتر
آن یکی شاد بنفع است و یکی رنجه ز ضر
وی بسا نادان کز حیله گری نام آور
خوبشتن دار و هنرمند خورد خون جگر
هست مکار و فوناز عدوی کشور
مال کرد آید و جاه و شرف و قدر خطر
واهل خیرات نساژند در آن ملک مفر
هست پیوسته بعز و بشرف متبشر
زان میان جنگ جهانی بنماید منظر
کاندر و کینه بکارند و دهد جنگ نمر
نظم باید که طمع ورز شود رانده ز در
دیدم و یافتم از گمشده خوش اثر

وزچنین نظام قوی بود که از لشکر سرخ
آفرین گفتم بر باکو و آذربایجان
این همان خاک عزیز است که اندر طلبش
راند از اسپانی و ایتالی و بالکان و فرنگ
لشکر سرخ بدان سیل خروشان ره داد
مردم شوی از هر طرفی همچون سیل
بزدند آن سپه بیحد و راندند از پیش
از در بالکان و مرز لهستان و پروس
هیچ شك نیست که در آرزوی خوردن نفت
اگر این نظام شود در همه عالم جاری
نه یکی منعم بر خیل فقیران سالار



پنج سال افزون بر بیست گذشته کنون
شد بدین شادی آراسته جشنی و شدند
ماهم از ری سوی همسایه درود آوردیم
آذر آبادان ، همسایه پر مایه ماست
من بر آنم که ز همسایگی روس بزرگ
نا نگوئی که ز همسایگی روس مرا
دین و آئین تو وابسته اهلیت تست
گر تو نا اهل شدی چیست گناه دگران
روس همسایه مستغنی و قادر خواهد



ایمه دوم اردی است بیاکو هنوز
نموده است گل سرخ سر از غنچه بدر

لیک ما تازه گل سرخ فراوان دیدیم
 بگذشتند ز پیش رخ ما هژده هزار
 دخترانی همه بر لاله فرو هشته کمند
 دختران سرو قد و لاله رخ و سیم اندام
 بگه بزم فرشته گه رزم اهریمن
 سرو در زیر کله بیبر بزیر مغفر
 ویره روز رژه بر ساحل دریای خزر
 لعبتانی ز گل و سرو چمن زیباتر
 پراسی همه بر سرو نشانیده قمر
 پسران شیر دل و نهمن و کند آور
 سرو در زیر کله بیبر بزیر مغفر



من زبان وطن خوبشم و دانم بیقین
 آنچه آرم بزبان راز دل ایرانت
 کی فراموش کند شوروی نیک نهاد
 گشت ماراستخوان خرد که -الی -ه چهار
 اینک از دوستی متفقین آن خواهیم
 باشد این هدیه باکو اثر کلک « بهار »
 با زبانت دل مردم ایران همر
 بو که اندر دل یاران کند این راز اثر
 که شد ایران پل پیروزی او سرتاسر
 چرخ پیروزی بر سینه ما داشت گذر
 که بخواهد پری خسته و نالان، زیدر
 یاد کاری که بماند بجهان تا محشر

هت از آنگونه که استاد ایبوردی گفت :

« بمرقند اگر بگذری ای باد سحر »

درانجمن روابط ایران و هند

سخنرانی آقای بهار

زن دیگر از شاکیات از گفتن کنایه و رمز نیز خودداری دارد ولی عملاً شوهر
یا معشوق را خجل میسازد .

ترجمه این شعر

شب تا بسحر در بر معشوق نشست از باده لعل و لعل دلبر شده مست ،
چون صبح شد آمد بسراغ من و من برخاستم و دادمش آینه بدست !

زنی که بصراحت حرف میزند و او را (ادھبرا) گویند :

ترجمه از قول چنین زن :

شب تا بسحر بر کشیدی تنگش بیدار بماندی و ندیدی تنگش
لعلش بمکیده ای و اکنون پیداست در چشم تو سرخاب رخ گلرنگش

ایضاً رباعی :

از سرمه و غازه بتی سیمین تن بر هر دو لب نشانه بینم من
کوئی زده مهر بر دهانت آنزن تا با دگری نکوئی امروز سخن !
دیگر قاطنه - زن زیرک و آن بردو قسم است ، زیرک در سخن گفتن ، و
زیرک در کردار - دیگر زن متکبر و معجب بجمال خویش ، دیگر زن حاصره (حسود)
که دوست را از سفر کردن و حتی از بیرون شدن از خانه منع میکند - دیگر امیدوار
که انتظار یار سفر کرده و دیدار یار غایب میکشد و خود و خانه را بدین آرزومی آراید
وزینت کند .

این مضمون معروفی است که برای این زن گفته اند :

روزی که حبیبش بسفر محمل بست لاغر شدو دستبندش افتاد زدست

چون باز آمد حبیب و با یا . . . نیست
 اورنجن زر ساعد سیمنش خست
 دیگر از زنان : غافله که بقدری ساده است و غافل که نمیداند خراش سینه
 معشوق که با ناخن دختری پیدا شده زخم است یا هلالی قرمز و بشوهر میگوید :
 « آن هلال سرخ را بمن ده تا بازی کنم . . » و هر گاه این کنایه را زنی « رازمه »
 گفته بود آنرا از جمله کنایات و رموز زلف شاکیه رازمه می توانستیم بشماریم
 دیگر : مضطربه (ابارکا) که با شوق و اضطراب نزد معشوق میرود - و مهجوره که در
 عشق و هجران انقدر صبر میکند تا هلاک شود ، و نادمه که : مدتی بیریده است و باز بیوسته
 است ، و آنکه روز بیدار میرود و آنکه شب می رود و صدها اقام دیگر .
 برای عشاق مرد نیز طبقاتی قائل شده اند - و نیز عشق را چهار درجه
 نهاده اند :

عشق با گوش ، عشق برؤا ، عشق بدیدن تصویر ، عشق برؤبت اصل ، و در ادبیات
 عرب و فارسی نیز این درجات دیده میشود بشار برگوید :

باقوم أذنی لبعض الحی عاشقة
 والاذن بعشق قبل العین احیانا
 فصل برشکال :

فصل برسات (برشکال) در اشعار هندوان فصل هجران و شکایت است که نمی توانند
 شبها بسراغ دوستان بروند و هر قطره باران که درین فصل بیارد پاره آتش است که
 بردار رنجور عشاق مهجور فرو میاید و جگر آنها را میوزاند و درین باره مضامین و
 ابیات نغز دارند .

از جمله غزلی است که برای معشوق شبرو در فصل برسات (برشکال) گفته اند و ما
 ترجمه آنرا بفارسی میاوریم و ضمناً باید بگوئیم که ترجمه اشعار از زبانی بزبان دیگر
 هرگز لطف و ظرافت اصلی را نخواهد داشت :

قطعه

یار بی وعده نیمشب در زد
 گفت دل مایل وصال تو بود
 گفته‌ش مرحبا چنین شب تار
 درخور مشعل جمال تو بود

کی سزاوار انتقال تو بود	ایکن این تیره شام طوفانی
عامل جذب و اتصال تو بود	گفت زنجیر. عشق ورشته شوق
در شب تیره کی مجال تو بود	گفتمش بیچراغ و شمع ای ماه
هادی چهر بیمثال تو بود	گفت هر لحظه روشنائی برق
آمدن دور از احتمال تو بود	گفتم آخر بدین تن تنها
که رفیق رهم خیال تو بود	گفت تنها نبوده ام هرگز

پایان

سخنرانی آقای سعید نفیسی در فرهنگستان

در باره فرهنگستان اتحاد جماهیر شوروی

چون برخی از آقایان اظهار میل کرده بودند که در یکی از جلسات فرهنگستان اطلاعاتی در باره فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی بعرض آقایان برسانم اینست که اجازه میخواهم مختصری از تشکیلات این بنگاه علمی بزرگ و شعب آن در شهرهای اتحاد جماهیر شوروی و مخصوصاً شعبه تاشکند که در سفر اخیر از نزدیک آنرا دیده‌ام باطلاع همکاران محترم خود برسانم.

در آخر تابستان آینده فرهنگستان علوم شوروی جشن دو بیست و بیست ساله تاسیس خود را خواهد گرفت زیرا که فرهنگستان کمونی جانشین و دنباله فرهنگستانی است که پتر کبیر در سال ۱۷۲۵ میلادی تاسیس کرده است. پتر کبیر در آغاز اصلاحات معروف خود احساس کرده بود که برای هر تمدنی علم از هر چیز واجبتر و بمنزله پایه و بنیاد آن تمدن است و برای تشویق از دانشمندان هر قومی فرهنگستان بهترین وسیله است و چون خود عضو افتخاری فرهنگستان علوم پاریس بود از جزئیات فواید این گونه انجمن‌های علمی کاملاً آگاهی داشت و بهمین جهت در فرمان معروفی که در ۲۸ ژانویه ۱۷۲۵ صادر کرده بود يك رشته اقداماتی را برای تشویق از دانشمندان و انتشار علم و ایجاد محافل علمی در روسیه مقرر کرده بود.

البته پیداست که حکومت‌های استبدادی جانشینان پتر کبیر با بیطرفی کامل نظر او را رعایت نکرده اند و در دوره تزاری اگر گاه گاهی دانشمندان بسیار معروفی مانند لومانوسوف شاعر و عالم ریاضی و طبیعی معروف بعزویت فرهنگستان انتخاب شده بیشتر اعضای آن از درباریان و یا از کسانی بوده اند که در نتیجه توصیه و حمایت مردان متنفذ زمان خود باین مقام میرسیده اند و ناچار در هر زمانی عده کثیر از دانشمندان واقعی که باین وسایل دست نمی‌زده اند از عضویت فرهنگستان محروم می‌مانند و قهر همیشه در کشور تزاری که یکی از مستبدترین حکومت‌های

جهان بر آن فرمانروائی میکرد کسانی که افکار تند و تجدد خواه داشته اند بهمین گناه از عضویت باز میمانده اند چنانکه مندلیو که از علمای معروف نیمه دوم قرن نوزدهم روسیه بود و در همه جهان شهرت داشت و مؤسس طریقه خاصی از علوم طبیعی بنام «سلسله تدریجی عناصر» است و از ۱۸۸۰ میلادی دار طلب عضویت فرهنگستان بواسطه همین عقاید تندی که داشت از عضویت محروم ماند. در مدت ۱۹۲ سالی که پیش از حکومت شوروی فرهنگستان علوم روسیه در دوره تزاری دایر بود عده ای از دانشمندان آن کشور که اتفاقاً بعضویت فرهنگستان انتخاب شده بودند باوجود آنکه دولت بهیچ وجه وسایل پیشرفت کارهای علمی آنها را فراهم نمیکرد بوسایلی شخصی و در نتیجه پشت کار و جان فشانی های بسیار در فن خود تحقیقات و انکشافات مهم فراوان کرده اند و درین مدت عده کثیر دانشمندان در فنون مختلف از روسیه بوده اند که بنده برای اینکه آقایان زیاد کسل نشوند تنها نام چندتن از مشاهیر آنها را می برم.

در ریاضیات پ. چیشف، و آ. لیاپونو، و آ. مارکو، در اخترشناسی ف. بردیخین در شیمی ن. زبنین، و آ. بوتلروو، ون. بکتوو. در زیست شناسی آ. کودالوسکی در دیرین شناسی و. کووالوسکی، در زبان شناسی ای. سرزنوسکی، وف. بوسلائو و آ. و سولوسکی، و آ. پیین، وف. فورتونانو، و آ. شاخماتو، در خاورشناسی بارون ویکتور روزن، و برنهارد دارن، و کورش، و ولانتین ژو کوسکی، و فراریک زالمان در برابر این عده از مشاهیر دانشمندان که بعضویت فرهنگستان نایل شده اند يك عده کثیر از دانشمندان بزرگ روسیه هم بوده اند که از عضویت محروم مانده اند و معروفترین آنها در ریاضیات ل. لوباچوسکی، و در وظایف الاعضاء ای. س. پنو، و همان مندلیو، سابق الذکر و در گیاه شناسی، ک. تیمیربازو، و در تاریخ س. سالوویو و. کلیو چوسکی، و در زبان شناسی آ. پانینیا، در زیست شناسی ای. مچنیکوف، معروف و از همه مهم تر. ژو کوسکی، مؤسس علم آثر و دینامیک بوده اند.

از میان این دانشمندان کسانی هم که بعضویت فرهنگستان انتخاب می شدند اعتبار و وسایل کافی برای تحقیقات علمی خود نداشتند، برخی از آنها معاون و دستیار

نداشتند و برخی که خیلی طرف توجه می‌شدند يك دستیار بآنها می‌دادند چنانکه پارلو معروف دانشمند شهیر و مؤسس قانون معروف رفلکس اعصاب و انکشافات مهم دیگر در وظایف الاعضاء در دوره پیش از حکومت شوروی يك دستیار بیشتر نداشت. در سالی که انتشارات فرهنگستان ترقی بسیار کرد مجموع آن از ۶۰۰ ورق متجاوز نشد. در حکومت شوروی فرهنگستان علوم ترقی فوق العاده کرد. لنین در ماه آوریل ۱۹۱۸ خود طرح مخصوصی بعنوان «طرح نقشه کارهای علمی و فنی» تهیه کرده معروفست در بن طرح «لنین شورای عالی اقتصاد ملی» را که در آن زمان عهده دار امور اقتصادی و صنعتی اتحاد جماهیر شوروی بود مأمور کرد کمیونیهایی برای اصلاحات صنعتی و اقتصادی کشور از کارشناسان فنی ترتیب دهد و از آن روز فرهنگستان علوم شوروی عالیترین مرکز بررسیهای علمی و علوم تجربتی برای پیشرفت این مقصود شد.

کامارو دانشمند گیاه شناسی معروف که امروز رئیس فرهنگستان علوم شوروی است در یکی از خطابه‌های خون‌تغییری را که در فرهنگستان علوم پیش آمده است چنین بیان می‌کند:

«ما دانستیم که معنی دعوت لنین بیش از همه چیز این بود که فرهنگستان علوم شوروی جایگاه آسایش و احترام نیست و بلکه کمیونی از کارشناسان نیست که در مقابل کارهای غیر عملی جایزه بدهند، بلکه جایگاه کارجوهای پرشورست و باید بوظایفی که دولت شوروی و صنایع روز افزون آن معین می‌کنند بپردازد. رویهمرفته بر ما روشن شد که فرهنگستان سرزمین شوروی باید برای مردم کار کند و بمرام خدمت کند».

بهین جهت فرهنگستان علوم شوروی دستگاه علمی عظیمی شد که بهمه علوم و فنون تمدن امروز جهان دست زد و همه تحقیقات و اختراعات و اکتشافات علمی و صنعتی را در آن مرکزیت دادند و در حقیقت این بنگاه علمی وظیفه تاسیس و سرپرستی از تمدن را بعهده گرفت و هر چه علم ترقی میکرد و پیش میرفت بروسایل کار فرهنگستان افزوده میشد و اعضای آن وظیفه خود را شرکت عملی در تاسیس دستگاه علمی کشور می‌دانستند.

البته تأسیس شعبه‌های مختلف و بنگاههای متعدد فرهنگستان علوم چندین سال وقت لازم داشت و با کمال جرأت می‌توان گفت که يك قسمت عمده از مساعی چندین ساله حکومت شوروی صرف تکمیل و توسعه و اصلاح فرهنگستان علوم شده است. پیش از حکومت شوروی فرهنگستان روسیه تنها شامل سه شعبه بود: شعبه علوم ریاضی و طبیعی، شعبه زبان و ادبیات روسی، شعبه تاریخ و زبان‌شناسی و هیچیک از شعب آن بنگاههایی برای تحقیقات علمی جدید نداشت و بنگاههای تابع آن تنها پنج آزمایشگاه کوچک و پنج موزه و يك بنگاه علمی و دو رصدخانه بود. اعضای پیوسته آن ۴۵ تن بودند که به ۱۵ کمیسیون تقسیم می‌شدند و ۲۱۲ تن اعضای فنی داشتند.

فرمانی که حکومت شوروی در ۱۲ آوریل ۱۹۱۸ صادر کرد تمام احتیاجات مادی فرهنگستان را تأمین کرد. در قدم اول بنگاه مخصوصی برای بررسی در زمین، بنگاهی برای شیمی، بنگاه دیگری برای علوم طبیعی و ریاضی بنام بنگاه و. داسکولوف تأسیس کردند و آزمایشگاه محفوری که پاولو در آن کار می‌کرد ببنگاه بزرگ و وظایف اعضا تبدیل شد که اکنون آزمایشگاه‌ها و مراکز متعدد دارد و در حقیقت شهر علمی بشمار می‌رود.

با وجود مشکلات اقتصادی و جنگهای داخلی و قحطی سختی که حکومت شوروی در سالهای اول گرفتار آن بود از توسعه و تکمیل فرهنگستان کوتاهی نداشت چنانکه در ۱۹۲۵ فرهنگستان علوم بیش از ۷۰۰ معاون و دستیار علمی و فنی و ۳۱ بنگاه علمی داشت از آنجمله سه بنگاه بزرگ که بنگاه زبانهای بافسی که زبان‌شناس معروف نیکلامار تأسیس کرده جزو آنهاست و مؤسسات تابع دیگر آن ازین قرار بوده است: شش موزه که معروفترین کلکسیونهای جهان را در آن گرد آورده‌اند و بنگاه معروف زیست‌شناسی سباستوپول و ۲۱ کمیسیون علمی نیز در فرهنگستان کار می‌کرده است. از طرف دیگر سه بنگاه علمی معروف یعنی رصدخانه پواکوو و بنگاه ایدرولژی و بنگاه رادیوم نیز تابع فرهنگستان شد. کتابخانه بسیار بزرگی برای فرهنگستان تشکیل دادند و چندین کتابخانه را بآن افزودند از آنجمله کتابخانه

معروف پتر کبیر که در ۱۷۲۶ تأسیس شده بود و مهمترین کتابخانه شرقی جهان که بنام «موزه آسیایی» معروفست و بهمین جهت کتابخانه فرهنگستان علوم شوروی امروز یکی از وسیعترین و معروفترین کتابخانه های جهانست.

در ماه سپتامبر ۱۹۲۵ با تجمل و تشریفات فوق العاده در اتحاد جماهیر شوروی جشن دویمت ساله تأسیس فرهنگستان علوم را گرفتند و نماینده ای هم از ایران دعوت کردند انجمن ادبی ایران که در آن زمان یگانه محفل معروف ادبی طهران بود و بیشتر از آقایان همکاران دانشمند بنده در فرهنگستان عضویت آن انجمن را نیز داشته اند بنده را بنمایندگی انتخاب کردند ولی بدبختانه دولت وقت با ما شرکت نکرد و آن سفر سرنگرفت. در همان زمان پیشنهاد استالین دولت شوروی فرهنگستان علوم شوروی را که رسماً «دستگاه علمی عالی تابع شورای کمیسر های محلی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» اعلان کرد در آن زمان این مرکز علمی یکی از ارکان مهم دولت شوروی شده است و مستقیماً با عالیترین مراکز دولتی رابطه دارد. از آن پس باز فرهنگستان علوم روز بروز توسعه یافت و تکمیل شد و در همه نواحی کشور شعب و توابعی دایر کرد یعنی در پایتخت های همه جمهوریهایی مستقل و مخصوصاً جمهوریهایی قفقاز و آسیای مرکزی که از کاروان علم پس مانده بودند از آن جمله در ایروان و تفلیس و باد کوبه و استالین آباد و عشق آباد و تاشکند و آلمانا و فروززه و غیره شعب مستقلی از فرهنگستان علوم تشکیل یافت و بهمین جهت امروزه کثیری از دانشمندان ملل مختلف با فرهنگستان علوم شوروی همکاری میکنند. هر سالها هیئت های علمی باقصی نقاط کشور پهناور اتحاد جماهیر شوروی میروند و در شعب مختلف علم و صنعت بمطالعه و تحقیق میپردازند.

اساسنامه کنونی فرهنگستان علوم در ۱۸ ژون ۱۹۲۷ تصویب شده است و درین اساسنامه طرز انتخاب اعضای اولیه و شعب مختلف فرهنگستان قید شده. در ۱۹۲۹ با انتخاب اعضای فرهنگستان پرداختند و بنابر اساسنامه جدید همه مراکز علمی در انتخاب آنها شرکت کردند. بنگاههای دولتی و مراکز علمی و دانشگاهها مدتی پیش از انتخابات در روزنامه رسمی کمیته اجرایی مرکزی اتحاد جماهیر شوروی فهرست اسامی کسانی را که برای عضویت پیشنهاد کرده بودند انتشار دادند و روزنامه های کشور

در فضایل و مناقب کسانی که آنها را شایسته این مقام میدانستند مقالات نوشتند و در مراکز علمی و مدارس عالیّه درباره آنها بحث کردند و بدینگونه لایقترین دانشمندان کشور را بصورت انتخاب کردند و در انتخاب آنها همه مردم کشور شرکت داشته‌اند. در نتیجه این انتخاب چندتن از معروفترین دانشمندان امروز اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۲۹ بصورت انتخاب شده‌اند که معارف آنها ازین قرارند: در ریاضیات س. چاپلیگین، وای. ویناگراف، ون. کریلو. در زمین‌شناسی آ. آرخانگلکسکی و او بروچو در شیمی آ. باخ، و آ. فاورسکی و ن. زاینسکی در دبرین‌شناسی آ. بارسیاک در فیزیک آ. ماندشتام و ک. کرزیتزانوسکی متخصص در مسائل قوه برق و د. وودستونسکی در کشاورزی د. پریانیشینکو در زبان‌شناسی م. یاگروسکی در انتخاب ۱۹۲۹ عده اعضای پیوسته دوبرار شد باین معنی که در ۱۹۲۵ عده آنها ۴۱ بود و در ۱۹۲۹ چهل و دو عضو دیگر انتخاب کردند.

پس از آن باز در سالهای بعد جنبه عملی فرهنگستان را بیشتر توسعه دادند چنانکه در ۱۹۳۴ نخستین بار مهندسی را که در کارهای عملی مهم مستقیماً شرکت کرده بودند بصورت انتخاب کردند و از آنجمله بوده‌اند آ. وینتر که رئیس عملیات فنی مرکز برق دنیپر بوده و ای. آلکساندرو که نقشه این مرکز را کشیده و سر مهندس ساختمان آن بوده و ب. و دنیو یکی از مدیران فنی ساختمان مرکز برق و الخو و ژ. گرافیتو که مدیر ساختمان مرکز برق - ویر بوده و ای. باردین مدیر فنی ساختمان کارخانه بزرگ آهن‌گدازی کوزنتسک و م. پاولو که از دانشمندان معروف جهان و در ساختمان کارخانه‌های آهن‌گدازی بزرگ علماً و عملاً معروفست وی. لبودو که نخستین کارخانه کائوتشوی مصنوعی را در جهان ساخته است. در ضمن چندتن از معروفترین دانشمندان علوم طبیعی و شیمی و فنی بصورت انتخاب شده‌اند مانند: آ. بائیکو و وس. و اریلو و ای. گربنس، چیکوو و ون. سمنوو و آ. فرومکین و آ. چرنیشو، و ک. شنفر. در ۱۹۳۴ جایگاه فرهنگستان علوم از لنین گراد بمسکو منتقل شد و تنها بنگاه خاورشناسی آن موقتاً در لنین گراد ماند و از آن پس فرهنگستان علوم مستقیماً تابع عالی‌ترین مقام دولت شوروی شد و پیشنهادهای نقشه‌های عملیات و مطالعات علمی

آنرا دوات مستقیماً تصویب میکند.

در ۱۹۳۹ فرهنگستان ۵۹ عضو پیوسته و ۱۰۲ عضو وابسته جدید انتخاب کرد و در میان آنها باز دانشمندان معروفی هستند مانند آ. آبریکسو، ون. آنیچکو و م. آورباخ، ون. بوردنکو، درزیت شناسی ون. آنیچکو، در تشریح ون. برنشتاین در رباضیات ون. نیتین در درخت شناسی و ا. یاولوسکی، در انگل شناسی و س. سکریابین، در کرم شناسی و آ. س. پیرانسی، در وظایف الاعضا. در همین تاریخ خانم ل. اشترن متخصص در وظایف الاعضا نیز بعضویت انتخاب شد و نخستین زنیست که در تاریخ جهان عضویت فرهنگستان را یافته است.

در جنگ کنونی با عمده مشکلاتی که در زندگی پیش آمده نه تنها فرهنگستان علوم شوروی بهیچ وجه از کار خود باز نمانده و در مواقع خطر بنگاههای عظیم و موزهها و کتابخانههای آنرا با کمال سرعت و دقت بدورترین شهرهای کشور برده و اعضای دانشمندان آنرا در آنجا داده اند بلکه باز آن دستگاه دانش توسعه یافته است چنانکه در موقع انتخاب اعضای جدید در سال ۱۹۴۳ یعنی دو سال پیش که میبایست ۳۶ عضو پیوسته و ۵۸ عضو وابسته انتخاب کنند ۶۹۱ تن از دانشمندان نامزد شده اند و از میان آنها کسانی که مولفان شان بیشتر اهمیت داشته اند باین مقام شامخ رسیده اند در میان کسانی که در آن سال بعضویت نایل شده اند عده ای دانشمندان از اهالی اوکراین و کرهستان و کزاکستان و برخی جمهوریهای دیگر بوده اند. بدین گونه نخستین دانشمندی که از کزاکستان انتخاب شده است. ساتپائو دانشمند زمین شناس بوده که در کزاکستان بررسیهای زمین شناسی بسیار کرده و جایزه استالین را نیز برده است. در انتخابات این دوره يك عده از زبان شناسان نیز بعضویت نایل شده اند و در ضمن نخستین بار يك عده از دانشمندان تاریخ صنایع بعضویت انتخاب شده اند مانند ای گرابار نقاش و و. وسنن و آ. سچوسف معمار و ب. آسافیو آهنگ ساز معروف.

البته هر چه بر عده اعضای پیوسته و وابسته فرهنگستان و دستیاران آن افزوده شود بهمان نسبت هم بودجه آن بالا می رود و برای اینکه وسعت این دستگاه در نظر

آقایان مجسم شود تنها بذکر برخی از ارقام اکتفا می‌کنم: در ۱۹۴۱ فرهنگستان علوم شوروی شامل ۷۶ بنگاه علمی و یازده آزمایشگاه مخصوص بسیار بزرگ و ۴۲ مرکز بررسیهای علمی و ۶ رصدخانه و ۲۴ موزه بزرگ بوده است. در مدت جنگ باز بر عده اعضا و موسسات آن افزوده شده چنانکه در ۱۹۴۱ عده اعضای پیوسته به ۱۱۸ و شماره اعضای وابسته به ۱۸۲ می‌رسیده و امروز شماره اعضای پیوسته به ۱۵۰ و شماره اعضای وابسته به ۲۳۰ می‌رسد و گذشته ازین عده فرهنگستان ۴۷۰۰ دستیار و عضو فنی دارد که در بنگاههای علمی آن کار می‌کنند و مجموع کارکنان آن نسبت به ۱۹۱۷ بیست برابر شده است. در ۱۹۴۱ انتشارات فرهنگستان از حیث روزنامه و مجله بده هزار ورق میرسیده است یعنی باز نسبت به ۱۹۱۷ بیست برابر شده است.

اکنون فرهنگستان علوم شوروی بهشت شعبه تقسیم می‌شود: شعبه علوم طبیعی و ریاضی، شعبه شیمی، شعبه زمین شناسی و جغرافیا، شعبه زیست شناسی، شعبه علوم فنی شعبه تاریخ و حکمت، شعبه اقتصاد و حقوق، شعبه ادبیات و زبان. جلسات فرهنگستان با حضور اعضای پیوسته و افتخاری تشکیل می‌یابد. در فواصل جلسات عمومی اداره امور فرهنگستان با هیئت رئیسه است که انجمن عمومی آنرا انتخاب می‌کند و نیز حق انتخاب رئیس فرهنگستان که بمدت پنج سال انتخاب می‌شود با انجمن عمومی است. رئیس کنونی فرهنگستان و کامارو دانشمند معروف در گیاه شناسی و زیست شناسیست که در ۱۹۳۶ انتخاب شده و در ۱۹۴۲ دو باره او را انتخاب کرده‌اند.

مهم‌ترین شعبه علمی فرهنگستان علوم شوروی شعبه علوم فیزیک و ریاضی آنست که شامل پنج بنگاه علمی و پنج رصدخانه است و در آن شعبه کارهای بسیار مهم از پیش برده و دانشمندان معروف کار می‌کنند از آن جمله پ. کاپیتسا عالم معروف فیزیکت که در درجه حرارت پائین شهرت جهانی دارد و اصول بحث اجسام مافوق سیال را کشف کرده و در تجزیه هوا و مخصوصاً تبدیل هوا و بخارهای دیگر با اجسام مایع و تولید هلیوم مایع از مشاهیر علمای امروز جهان است.

گذشته از آن فیزیکدانهای شوروی اصول جدیدی در اندازه‌گیری فاصله‌های طولانی

بوسیله امواج هرترزین وضع کرده اند و نیز ای . کورچاتوون . سمنو و سکوبستین و عالی خانوف و علی خانیان فیزیک دانهای دیگر که اعضای پیوسته فرهنگستانند در فیزیک کشفیات مهم دیگری کرده اند که ذکر آنها باعث طول کلام بنده خواهد بود در اختر شناسی نیز دانشمندان شوروی کارهای مهم کرده اند از آن جمله فهرستی از ۱۳۳۴ ستاره نزدیک داده اند و در خسوف کلی ۱۹۳۶ و ۱۹۴۱ مطالعات گران بها کرده و ده هزار ستاره تغییر پذیر جدید کشف کرده اند . حتی در موقع محاصره لنین گراد کار خود را تعطیل نکرده اند و تقویم کواکب را برای سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ استخراج کرده اند .

در ریاضیات نیز مطالعات و تحقیقات رینا گرادف و برنشتاین اعضای فرهنگستان علوم شوروی معروفست . شعبه شیمی فرهنگستان شامل هفت بنگاه علمی بزرگ و آزمایشگاه است که ۴۰۰ تن دانشمند در آن کار میکنند و حال آنکه در ۱۹۱۷ یک آزمایشگاه و ۱۱ عضو داشته است .

در شعبه شیمی نیز ترقیات بسیار فراهم شده و در حکومت شوروی چندین بنگاه علمی درین شعبه دایر شده از آن جمله بنگاه رادیوم و بنگاه شیمی کلوئیدال و آزمایشگاه بیوشیمی و بنگاه فیزیک شیمیائی و بنگاه ایدرو شیمی و درین زمینه تجزیه فیزیک و شیمی و تحقیقات ن . کورنا کو . وو . ورنادسکی وو . خلوپین نیز معروفست . در شیمی آلی نیز باید مطالعات آ . فاورسکی وس . لبدو و شوریکین اعضای فرهنگستان را ذکر کرد .

در قسمت زمین شناسی و جغرافیا تا کنون فرهنگستان علوم شوروی ۵۰۰ هیئت علمی بنقاط مختلف فرستاده و مخصوصاً در کشف معادن زیر زمینی مطالعات بسیار مهم کرده اند چنانکه پیش از حکومت شوروی آن کشور در استخراج معادن درجه ششم را داشت و اینک در درجه اول است . و درین مدت معادن بسیار از املاح پتاسیوم و کلوخه های نیکل و ترکیبات کوبالت و بو کسیت ها و ذغال سنگ و نفت و فلزات کشف کرده اند و بهمین جهت صنایع شوروی و مخصوصاً صنایع اسلحه سازی و مواد محترقه ترقی فوق العاده کرده است .

شعبه علوم زیست شناسی شامل هفت بنگاه علمی بسیار بزرگ و دو آزمایشگاه معروف و درین رشته نخست پاولو دانشمند معروف و پس از او ل. اربلی انکشافات بسیار مهم کرده اند.

در گیاه شناسی کارهای و. کاماروف نیز معروفست که اصول داروین را با گیاه شناسی تطبیق کرده و پس از او ت. لیسکو عضو فرهنگستان اصولی وضع کرده که باعث ترقیات عظیم در زراعت شده است. اعضای فرهنگستان چندین هیئت علمی تشکیل داده و مجموعه گیاه های اتحاد جماهیر شوروی را در ۳۴ جلد و مجموعه حیوانات آن کشور را در ۲۴ مجله چاپ کرده اند. دانشمندان دیگری مانند و. انکل هارت و م. لیویچو تحقیقات دیگری کرده اند.

در آنکل شناسی نیز مطالعات دقیق ا. پاولوسکی و آ. سورنسو و معالجاتی ده برای اینگونه امراض پیدا کرده اند معروفست.

شعبه علوم فنی فرهنگستان شامل هفت بنگاه و چهار شعبه و یک کمیته است و گذشته از آن چندین بنگاه های علمی مخصوص و صدها آزمایشگاه های بسیار بزرگ در کارخانهدرین تحقیقات فنی شرکت می کنند. از آن جمله است بنگاه انرژی و بنگاه سوخت های معدنی و بنگاه ساختمانهای مکانیکی و بنگاه مکانیک و بنگاه فلزات.

شعبه فلسفه نیز کارهای مهم کرده و انتشارات معروف دارد و در شعبه حقوق آثار آ. ویشینسکی حقوق دان معروف شوروی و عضو فرهنگستان را انتشار داده اند و دو بنگاه مخصوص درین شعبه است بنام بنگاه اقتصاد جهانی و بنگاه سیاست جهانی که انتشارات آن نیز بسیار معروفست.

شعبه زبان شناسی فرهنگستان علوم شوروی نیز شهرت بسیار دارد و اصول تازه ای که ن. ماردانشمند معروف و مؤسس طریقه یافسی در زبان شناسی وضع کرده مشهور جهان شده است. در قسمت خاور شناسی نیز دانشمندان بزرگ همیشه در فرهنگستان علوم شوروی کار کرده اند در زبان و ادبیات عرب کارهای کراچکوسکی، در زبان ترکی کارهای سامولویچ در تاریخ و ادبیات ایران کارهای بارتولد و برتلس و فریمان و روزبرک والدنبورگ و یوری مار و بالدبرو و چایکین و او مینا کوف و آندریو و سمبالوف نیز از نظر آقابان گذشته و در زبانهای سلاو کارهای مهم ن. درژاوین نیز شهرت جهانی دارد.

نمونه از فرهنگ فارسی تالیف جناب آقای دهخدا

آهنك

- آهنك** . قصد . (ادیب نطنزی) عزم . عزیمت . عمد . (ادیب نطنزی) تعمد . نیت . بسیج . تأمیم . استواء . اندیشه . توجه به . برقتن بسوی . حرد . نحو . اراده :
- شیربنیزه در آمد و قوت کرد تا نیزه بشکست و آهنك امیر کرد . ابوالفضل بیهقی . ماری دید در کردن همای بیچیده و سرش در آویخته و آهنك آن میگرد که همای را بگزد (نوروزنامه) . پس بترسیدند عظیم و آهنك آن کردند که باز کردند .
- جمل التواریخ .
- و چون سرسال بود با هزار مرد آهنك راه کرد .
- جمل التواریخ .
- خر و غازی آهنك بخارا دارد زده از غزین تاجیحون تا زوخر گاه . بهرامی .
- نوروز و گل و نبید چون زنگ ماشاد و بسبزه کرده آهنك عماره .
- گرفتی ز کردار کیتی شتاب چو شب تیره شد کرد آهنك خواب فردوسی .
- به بیداد جوئی همی جنگ من چنین باسپه کردن آهنك من فردوسی .
- ببفشردان رخس را نیز کرد [رستم] بر آشفته و آهنك آویز کرد فردوسی .
- وزان پس که او [کاوس] شد بهاموران بیستند پایش بیندگران فردوسی .
- کس آهنك آن تخت شاهی نکرد جز از گرم و تیمار ایشان نخورد فردوسی .
- ولیکن چورای تو با جنگ نیست مرا نیز با جنگ آهنك نیست فردوسی .
- ورایدونکه رایت جز از جنگ نیست بخوبی ویولدت آهنك نیست... فردوسی .
- تن آسان بدی شاد و پیرور بخت چرا کردی آهنك این تاج و تخت فردوسی .
- همه آشتی کرده این جنگ ما بدین رزمکه کردن آهنك ما فردوسی .
- بدان حد کشان بود نیرو بجای سوی گوشت کردند آهنك و رای فردوسی .
- بلند آسمان را که فرسنگ نیست کسی را بدو راه آهنك نیست
- همی خوار گیری شمار ورا . . . فردوسی .
- همان ماده [شیر] آهنك بهرام کرد بفرید و چنگش باندام کرد فردوسی .
- یکی بانك برزد بدان سره شیر چو آهنك او کرد شیر دلیر

- زیشه بیکو جهانید اسپ
چو هنگام فرهنگ باشد ترا
بایوان نمانم که بازی کنی
کنون از خردمندی اردشیر
هم ازدادو آئین و فرهنگ اوی
بخوردند و کردند آهنگ خواب
بوك اندر آهنگ شادی کنم
جهاندار [بزدگر] چون کرد آهنگ مرو
بماهوی سوری کنارنگ مرو
- یکی نامه بنوشت بادرد و خشم
چو آهنگ میدان کند در نبرد
دگر گونه آهنگ بدکامه کرد
وز آنجا بگه شد سوی جنگ کرم
بجوشید و رخسار کان کرد زرد
بدگشت چرخ با من بیچاره
ز عشق بنده رومی و خادم زنگی
نایدش بچنگ آنکه سوی وی کند آهنگ
- آن نیز که دارد شود از چنگش کوتاه ناصر خسرو.
اگر کوچکم کار مردان کنم به بینی چو آهنگ مبدان کنم اسدی.
دگر ره شد آهنگ آویز کرد بر آورد کرد اسب راتیز کرد. اسدی.
کنونکه کردی شاهای سوی هزار درخت بشاد کامی و پیروزی و نشاط آهنگ
- همود سعد .
مرا با ملك طاقت جنگ نیست بصلح و بدم نیز آهنگ نیست
آنز بن قطب الدین محمد .
سوزنی نیز در گرفته بچنگ کرد زی خایبهای خویش آهنگ سنائی.
خشکالی در اسکندریه پدید آمده بود . . . در چنین سالی محتشمی . . . نعمت

بيكران داشت تنگدستان را زروسيم دادی . . . طایفه درويشان از جور فاقه بجان آمده بودند . . . آهنك دعوت او کردند . گلستان .

چو آهنك رفتن كند جان پاك چه بر تخت مردن چه بر روی خاك گلستان .
آورده اند كه سپاه دشمن بيقیاس بود و ابنان اندك و جماعتی آهنك گریز کردند . گلستان .

مادرین حالت كه دوهندو از پس سنگی سربر آوردند و آهنك قتال ما کردند گلستان .

گر آید كل زبانك بلبلان تنك مگر كر كس كند سوی وی آهنك
امیر خسرو دهلوی .

مقصد . مقصود . راه . سیل ؛

بسا نامداران كه در جنگ من بدادند جانرا بر آهنك من فردوسی .
قصد جان . سو . قصد ؛

چون بند (۱) فرومایه سوی چوزه گر آید شاهین ستنه بتذروان كند آهنك
جلاب بخاری .

جهان ننگ دارد همی زان پسر جهاندار گفتا كه اینت پسر
كه آهنك دارد بجان پدر دقیقی .
كه آهنك دارد بجان پدر فردوسی .
كه اسكندر آهنك دارا كند نظامی .
حمله . صولات . صیال ؛

بدو (برستم) گفت پولادوند ای دلیر جهان دیده و نامبردار شیر . . .
نگه کن کنون آتش جنگ من كمند و دل و زور و آهنك من فردوسی .
تودانی كه شاهی دل و چنگ من بجنك اندرون زور و آهنك من فردوسی .
بكردار شیر است آهنك اوی نه بیچد كسی گردن از چنگ اوی فردوسی .
نو آهنك كردی بدیشان نخست کسی با تو پيكاز و كینه نجست فردوسی .
اگر بچه شیر ناخورده شیر به پوشد كسی در میان جریر . . .
بگوهر شود باز چون شد بزرگ ترسد ز آهنك پیل سترك فردوسی .

که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
دولشکر نظاره بر این جنگ ما
سیما . قیانه . ملامح :

یکی شارسانت آن چون بهشت
نه بینی همی اندر ایوان و خان
بر ایوانها جنگ افراسیاب
همان چهر کیخسرو جنگجوی
بر آن استخوانها . نگاریده پاک
لوا . آواز . لحن . صوت . راه . ره . پرده . آوا :

یک بریشم کم کن از آهنگ جور
ره بط باز نیز آهنگ می زد
تو نیکو روش باش تا بدسکال
چو آهنگ بر بط بود مستقیم

زدهقان و تازی و رومی نژاد
بدین گرزو شمشیر و آهنگ ما
فردوسی .

که کوئی نه از خاک دارد سرشت
مگر پوشش او همه استخوان
نگاریده روشنتر از آفتاب
بزرگی و مردی و آهنگ اوی
نه بینی بشهر اندرون گردو خاک
فردوسی .

گر نه با ایام در یک پرده . الوری .
برقص کبک شاهین چنگ میزد .
به نقص تو گفتن نیابد بحال
کی از دست مطرب خورد گوشمال گلستان .

چو زهره وقت صوح از افق بسازد چنگ
زمانه نیز کند ناله مرا آهنگ
ظہیر فارابی .

هر شبی زاویه مدح گهر بار تو باد
روشن از شمع رخ مطرب ناهید آهنگ
سیف اسفرنک .

آهنگ حجاز ، آهنگ حصار و غیره (۱)

(۱) برای یافتن معنی کلمات متعلقه با آهنگهای و اصطلاحات موسیقی بالفاظ ذیل رجوع شود :

آذربایجانی . آرامش جان . آرامش جهان . آرایش جهان . آرایش خورشید . آزادوار
آزادوار چنگی . آشور آوند . آفرین . آوا . آواز . آواز ضربی . آوازه . آئین جمشید . ابراهیم ماهان .
ابریشم . ابریشم طرب . ابریق . (کردن عود) ابن سریج . ابن محرز . ابن مسجح . ابوالبداح . ابوالچپ .
ابودکاه مطرب . ابورکاز مغنی . ابوسلیک . ابوالعبک . بختیاره ملهم رودکی . ابو عطاء . ابوالفرج اصفهانی .
(صاحب آغانی) ابول . ابونصر فارابی . اتفاق . ادوار . ارجنه . ارغن . ارغن بوقی . ارغن زمری .
ارغنون . ارگ . ارموی . اسمعبدان . اسحق موصلی . فارسی ارجانی . اسمعیل ابن حامع . اشتری .
اشکنه . اشوراوند . اصفهانک . اصوات . اصول . اصول فاخته . اعجام آغانی . آغانی کبیر . آغانی
معبد . اغنیه . افر بهار . افرسگری . افشاریا افشاری . افشاری قره باغی . اگری . العان . اُم
الاونار . انکاره . انگبین . اوج . اوج و حضض . اورامه . اورامن اورنگی . اهتزاز . اهوازی .
اهوازی نهر تیری . ایقاع (علم . .) . ایقاعات . ب در موسیقی علامت بقیه است . باتره . باخوز .

چم . فحوی ؛

از آهنگ کفتار او ، از لحن ، از فحوای کلام او .

سان . گونه . کردار . طرز . روش . صفت . رفتار :

چه بد کردم بتو ای شوخ دلبر که محزونم بدین آهنگ داری حكاك .

خمیدگی طاق و سقف ایوان و امثال آن و آنرا با اصطلاح بنایان لنگر خوانند :

شکته گرد دطاق سپهر را آهنگ

جلالات ار بفلک بر بصدور بنشینند

باد . باد آور . باد نوروز . باده نوشین . بادی (بهلوی . رامندی) بحر نور . بخت اردشیر . بختیاری . بدر . بر بت . بر بطن . بر بطن زن . برداشت . بر صومال الزامر شاگرد ابراهیم موصلی . برغو . برکه زلزله . بر شمشیر . بزرگ . بزرگ و کوچک . بزوال (صدا . عکس صوت) . بستان شیرین بسته . بسته نگار . بط . بسکه . بعد [انتروال] . بقدادی . بقیه . بم . بموم . بند شهریار . بندیر (دف با جلاجل تاج العروس) . بوبکر ربایی . بور . بوسلیک . بوطلب . بوق . بهار بسکه . بهبهانی . بهمن . بهمنجه . بیات اصفهان . بیات ترک (بیات زند) . بیات درویش حسن . بیات راجع . بیات زند بیات شکسته . بیات عجم . بیات کرد . بیدار باش . بیدگانی . بیدگلی . بیرجندی . بیشه (فسی از نای) . باشه (درو بلن) . پالیزبان . پای ستور . پایکوب . پایین (فرود) . پایین دست . پیرستوک . پرده (دستان)

پرده بستن در . پرده بندی . پرده چفانه . پرده خرم . پرده دار (سازها از قبیل تار و سه تار) . پرده دبر سال . پرده زنبور . پرده سیاهانی . پرده شناس . پرده قمر . پرده یاقوت . پروانه . بزوال (صدا) . پست . پیش حصار . پیش ماهور . پل (در ساز) . پنجگاه (گوشه) . پنج نوبت . پنجه . کبک دری . پنجه کردی . پوست (در ساز) . پوشکان . بهلوی (رامندی . باهار) . بیانو . پیش حصار . پیش خوان . پیش خوانی . پیش درآمد . بیشه . بیکار کرد . بیکر کرد . تا . تار (بدومنی) . تاره . تال . تألیف (علم . .) . تألیف الحان . تألیف کامل (نوبت مرتب) . تبتک . تبوراک . تبیر . تبیره . تحریر تعویل . تحویلات (مودولاسیون) . تخت اردشیر . تخت طاقدیس یا تخت کاوس . ترانه . ترجیع . ترک خسته . ترنگ . ترنگست . ترنم . تصنیف . تصنیف کار عمل . تغنی . تکاو . تلفیق . تنافر . تک مضراب . تنبک . تنبور . تنبیک . نن تن تنا . توتک . تهوید . تیزی . تیزی باخزر . تیزی راحت . تیفانج . تیف گنج . ناله . نانبه . ثقیل . جام . جامع الالحان . جامه دران . جمبه . جمبه زن . جفت ساز . جلاجل . جلازه . جلجل . جنتر . جوانویه . چهارت . چهار باغ . چار تا . چار تار . چار تاره . چار گاه . چار مضراب . چالانچی . چامه . چامه گوی . چپ . چپ کوی . چپ مضراب . چر . چرگر . چرنک . چشته . چفان . چفانه (پرده . .) . چفانه . چفته . چکاو . چکاوک . چکاوک . چکاوک . نیشابوری . چکک . (بامدادان بر چکک زن چاشمشگاهان بر شیخ نیم روزان بر لیبناشامگاهان بر دهنه . هنجو چهری . بنقل اسدی) . چکور . چلب . چنبرد . چنگ . چنگ . چنگ رومی . چنگ زن . چنگله . چنگی . چوب زن . چوبک . چوبک زن . چویانی . چوکان . چهار باغ . چهار یاره (چهار باغ) . چهار تا . چهار تار . چهار تاره . چهار گاه . چهار مضراب . چهچه (تحریر) . حاجیانی . حاصل . حجاز . حدی . حراره . حروف نقطه (نُت) . حزان . حزرین . حسام الدین فتلق بوغا .

رفیع انبانی بنقل از فرهنگها .

کنار صفا و حوض (برهان) :

زنا توانی جانی رسیده ام که مرا مسافتی است ز آهنگک صفا ناپرده .

کمال اسمعیل .

(شاگردارموی) . ح - بن . حسینقلی (آقا . . .) . حسینی . حصار . حصار ماهور . حقیض . حقه کاوس و روح (یا) حقه کاوس . حکیم بن احووس سفدی . حوری . خسارا (نوروز . . .) . خار کش . خار کن . خالو . خانه عنقا . خاوران . خجسته . خر . خراسان . خرک (در ساز) . خرّم (پرده . . .) . خر مهره . خرنمای . خسروانی . خسروشهرین . خفائت . خفیف . خم . خماسخرو . خملک . خنیاگر . خنیاگری . خنیدن . خوارزمی . خواندن . خوانندگی . خواننده . خوش انگشت . خوشنوا . داد . داد آفرید . داریه . داریه زنگی . دانگ . داود (صاحب مزامیر) . دایره قمریه . دبدبه . دپ . دخول . درآمد . درای . درغم . درنگ . درویش (. . . خان) . دریج . دساتین . دستان . دستان اصبهانی . دستان العرب . دستان نشانی . دست بند . دستگاه . دستگاه خوانی . دستک زن . دست (در - از) . دست (نوم) . دستبه . دشتتانی . دشتی . دف . دفاف . دف دورویه . دف زن . دفوف . دگه . دل انگیزان . دلکش . دلنواز . دنامه (کوس و نقاره) . دُمبک . دُمبک زن . دمنده . دمساز . دمسازی . دم گاو . (کاودم . نفیر) . دناسری . دُنب بزّه (اصل طنبور) . دنبره (طنبوره) . دنبک . دنبک زن . دنه . دوازده مقام . دویستی . دوتا . دودک . آلتی از آلات موسیقی . حاجی خلیفه آرا در کشف الظنون در علم الآلات المعیبه الموسیقائیه نام برده است . و شاید همان است که اکنون ترکان دودوک گویند) دور . دورشاهی . دورویه . دوزای (مزمار) . دوگاه . دونای . دویک . (اصول . . .) . دهاز . دهل . دیر (دیر راهب) . دیرسال (پرده . . .) . دیف رخش . دیورخش . ذوات الاوتار (رود جامگان) . ذوات النفع . ذوالاربعه . ذوالاربعات . ذوالثلث . ذوالخمس . ذوالسبع . ذوالست . ذوالککل (گام) . رابه . راج . رازونباز . راست (گوشه . . .) . راست پنج گاه (دستگاه . . .) . راست ساز . راست کوک . راست مایه . راسته خوانی . راک . راک عبدالله . راک کشمیر . راک هندی . رام . رامتین . رامش . رامش جان . رامشکر . رامشگری . رامشی . رامندی (باهار . پهلوی) .

رامی . رامین . رامینه . راوندی . راه . راه روح . راه شب . راه گل . راهوی . رباب . رباب چهار رود (شوشک) . رباب غریب . ربیع پرده . رجاف . رجز . ردیف [ردیف آقای حسینقلی ، ردیف درویش خان و غیره] . رساله شرقیه . رگ . رموز [نام سازی ایرانی از ذوات الاوتار] . رنگه . روح . روح افزا . روح الارواح . روح راج . روح و روح . رود . رود جامگان . رود جامه . رود ساز . رود کی . روشن چراغ . روپین خم . روینه خم . ره . رهاب . رهاوندی . رهاوی . ره راست . ره گوی . زابل . زابل گیری . زابل منصوروی . زاجل . زاحم . زاغ . زاسر . زاسره . زامله . زاوای . زجال . زجل . زخ . زخم . زخمه . زرقون . [زرگون] . زریاب . زلزل دازی . زمار . زمربوقی . زمربوچی . زمزمه . زنام [مردی معروف درنای نواختن] . زنبور [پرده . . .] . زنبورک [زنبوره] . زنبوره [کنگاری] . زنگ . زنگانه . زنگ شتر . زنگه شتری . زنگوله . زنگوله صغیر . زنگوله کبیر . زه . زهره . زهی [ذات الاوتار] . زیر . زیرافکن . زیر

درین بیت معنی آهنك روشن نیست و به تبعیت فرهنگها نقل شد .
صف مردمان و جانوران . (برهان) .

و در بعض فرهنگها بیت ذیل را شاهد این معنی آورده اند :

زمین پیکر از یکدگر بگلاند بروز نبرد تو ز آهنك لشکر . ازرقسی .

افکنند. زیر بزرگان. زیر بعلی. زیر خرد. زیر فیصران. زیر کش خاوران. زیر کش سلمك. زیر کشیده .
زیر و ستا. زیره. زخ. سائب خاتر. ساربان. ساربانك. ساز. ساز سر آهنك. سازگار. سازگری .
سازندگی. سازنده. ساز نوروز. ساز و نواز. سانوت. ساقی نامه. سبز. سبز اندر سبز. سبز
بهار. سبزه در سبزه. سبك. سیاهانی [پردۀ]. سیهدان. سپهر. ستا. ستاره. ستاه. سنی زرین
گر. سر آهنك. سرایش. سراینده. سراییدن. سر انداز. [صوفیانه]. سرخوان [پیش خوان]
. سرخوانی [پیش خوانی] سر زیر. سر صبح. سر غین. سر غینه. سر کب. سر کش. سرنا. سرود
سرود کوی. سرود ملی. سرودستان. سر و ستاه. سرو سهی. سروش. سروناز. سکافره .
سکافه. سلا. سلات. سلمك. سلمکی. سلمك. سماع. سلمی [گوشه . . .]. سنتور. سنج. سوت
سوتك. سوخته. سوسوتك. سورنا. سورنای. سوز و گذار. [شیرین و فرهاد]. سولاچه .
سولاچه زن. سه تا. سه تار. سه رود. سه گاه. سه گاه ففقا ز. سه نوبت. سیاوشان. سی تار. سیبخی
[گوشه . . .]. سیستانی. سی لحن یارید. سیم. سیم زرد. سیم سفید. سیم هنگام سیوار تریا سیوار تیر. شاخ
شاد باد. شادروان. شادروان مروارید. شادغر. شادورد. شارشك [رباب]. شاشك. شاشكك .
شاه تار. شاه خطائی. شاهد. شاه رود. شاهناز. شاهنامه. شاهنای. شایورد. شایب. شبیدیز .
شب فرخ [فرخ شب]. شیور. شیلیدن. شخولیدن. شرعه. شرفی. شروه. شش آوازه. شش
تا. [نام آلتی موسیقی از ذوات الاوتار است حاجی خلیفه نام آنرا در علم آلات العجیبه الموسیقائیه
آورده است]. ششداكك. شعبه [بیت و چهار شعبه موسیقی شفلیدن. شكافه. شكافه زن. شکر
زخمه. شکر نوین. شکستن پرده. شکسته ترك. شكك. شمس الدین سهروردی. شندف. شنه
شور [نای رویین]. شوشتری. شوشك [چهار تا]. سه تار. سه رود. شهر آشوب. شهری. شهناز.
شه نای. شه نائی. شیپور. شیرین خسرو. شیرین فرهاد. [سوز و گذار]. شیشم. شیطانك .
صادق [اقامحمد . . . خان]. صبا [نوروز . . .]. صدا [عکس صوت]. صدم. صفانه. صفا. صفاهانك .
صفی الدین عبد المؤمن فاخر ارموری. صناج. صناجه. صنایع ظریفه. صنخ. صنخ زن. صوت .
صور. صوفیانه [سر انداز] صوفی نامه. ضرب. ضرب الفتاح. ضرب فاخته. ضربی [آواز . . .].
ط. علامت طنین است. طاوس. طبل. طباره سامه. طبلك. طبول. طرب انگیز [گوشه . . .].
طرز. طرنكك [ترنكك]. طنبار. طنبرانی. طنبك. طنبور. طنبور زن. طنپوره. طنطنه. طنین.
طوسی. طویس. طباب. طباره. عازف [چغانه]. عاشق. عبادت [مثنوی . . .]. [عبدالقادر بن
غیبی حافظ مراغی. عبدالقادر کوبنده بزمان تیمور و شاهرخ او در اول نزد سلطان احمد جلایر
پیغام بود پس نزد میرانشاه بود و سلطان احمد جلایر باویار عزیز خطاب میکرد .] عبدالله
[میرزا . . .] عجب رود. عراق. عرب [نوروز . . .]. عربانه. عرطه. عروج. عروض البلد .
ع'ال. [عدال؟] عشاق. عشیرا. عشیران. عصبه مفروشه. علون. علی مکی. عناق. عواد. عود
هچك. هچكك. [کمانچه طنبور] هرچه. فرد. فرش. هرنگ. فریو. فزال. فزك [کمانچه طنپوره]

لکن معنی صف در این بیت مناسب نمیآید و با معنی قصد یا حمله یا آواز بیشتر تناسب دارد.

طویله . شترخان . پاسبان . اخته خانه

عمارت دراز و طولانی که به عربی ازج و به فارسی اوستان و سغ خوانند .

مقام و مکان حیوان . (برهان)

توجه . تمایل . یازش . چسبیدن . گرایش :

بود آهنگ نعمتها همه ساله بسوی تو بود آهنگ کشتیها همه ساله بمعبرها .

منوچهری .

فلط دادن . غم انگیز . غناه . غناه نهادندی . غنچه کبک دری [روح راج] غنه [تحریر] غو . غوش .
غیچک [غزک] غیر ذوات الاوتار . فاخته [اصول . . .] فاخته ضرب . فاختی . فارابی یا فارابی . فرخجسته .
فرخ روز . فرخ شب [شب فرخ] فرخی شاعر . فردوس مغنیه . فرود . فروداشت . فلوت . فبتاغورس
فیلی . فارح . فاشقک . فالوس . فانون . قوال . قبض . قیوز [نام آلتی موسیقی از ذوات الاوتار
حاجی خلیفه نام آنرا در علم آلات المجتبه الموسیقاییه آورده است] قجر . قرایی [گوشه . . .
قرع . قره باغ . قره العین . قره نی . قصابه . قطار . قطب الدین شیرازی . قفل رومی . قلندر [راه . . .]
قلع . قمر [برده . . .] قوال . قول . قوم [دسته] قوما . قهرمان . قیچک . قیصران . کاری . کاس .
کاسه [در سار] کاسه زن . کاسه گاه . کاسه گر [قول] کاسه نواز . کان و کان . کاویز نه . کبک دری
کبک . کخ کخ . کران . کرشمه . کرنا . کزنبه . کرک . کزه . کلاویسن . کلید . کم . کمان .
کمانچه . کمانی . [سازهای . . .] کنز الایمان . کنکری [زنبوره] کوبه . کوچک . کوچه باغی
کوس . کوسان . کوست . کوك . که کیلونی . گبخسروی . کین ایرج . کین سیاوش . کینه
ایرج . کینه سیاوش . گام [ذوالکفل] گادوم [نقیه . کرنای خرد] کاویز نه . کبری . کچک .
کران [لحن . . .] گردانیده . گردانبه . گردنای . گریلی . کشایش . گل [راه . . .]
گلبام . گلبانگک . گلریز . کازاز . گل نوش . گنج باد . گنج باد آورد . گنج دار . گنج
سوخته . گنج عروس . گنج فریدون . گنج کاووس . گنج گاو . گنج گاووان . گنج گاه . گواشت .
گور کا [گوشه . اصفهانک] گور که . گوشت . گوشمال دادن . گوشه . گوشه مداین . گوشه . گویا
گیلکی . ایبنا . ایبسان . لحن . لور . لوری . لولی . لیلی و مجنون . ساخور . ماده [برده . . .]
مادرستانی . مازندرانی . منو [عکس صوت . صدا] ماوری النهر . ماه . ماه بر کوهان . ماهور .
ماهور صغیر . مایه . مایه شهناز . میرقع . متقال [آلتی از آلات موسیقی است و حاجی خلیفه نام
آنرا در علم آلات موسیقاییه آورده است] مثلث . مثلثات . منوی . منوی بیچ . منوی خسرو
شیرین . منوی شاه خطائی . منوی عبادت . منی . مجروره [آلات مجروره مثل کمانچه و ویلن]
معبیر . مخالف . مخالفک . مخنکر . مداین [گوشه . . .] مرادخانی . مردان . مرغک . مرق .
مرکب خوانی . مروارید . مروای نیک . مرودشتی [در شوشتری زده میشود] مزامیر . مزمار .
مزمار اوحده . مزهر . مزحوم . مستقه . مسیحی . مشتک . مشتک زن . مشکدانه . مشکالی .
مشکونی . مشکویه . مصری . مضراب . مضرابی [سازهای . . .] مطرب . مضرب .

صوت . آواز :

چو برزد سراز برج خرچنگ هور جهان شد پراز جنگ و آهنگ و شور .

فردوسی .

بانگ و آهنگ او بنصرت و فتح در عراقین و در خراسان باد .
و آهنگ در کلمه هم آهنگ از همین معنی است .

باهنگ برخاستن . شتا . گرقن : سگی بیامد و سرد در دیک کرد و پاره گوشت برداشت دهنش بسوخت سبک سر بر آورد حلقه دیک در گردنش افتاد از سوزش باهنگ خاست و دیک را ببرد . سیاست نامه منسوب بنظام الملك .

معازف ، معبد ، معزف ، مغلوب ، مفنی (آلتی مرکب و مقتبس از قانون و نزهت و رباب) ، معنی .
مقصد الالحان ، مقام (دوازده مقام) ، مقرعه ، مقرعه زن ، مقرعی ، مقروع ، ملانیازی ، ملعبه ،
ملك حینی ، متمع (قول) ، ملوی ، منصور ، مرق ، مندل ، مو آف ، موایا ، موالیان ، موره .
موسیفار ، موسیقی ، موشح ، موشحه ، موشکر ، مولو ، مویه ، مویه زال ، مویه صرر ، مویه کبیر .
مویه کر ، مهتر . مهتره ، مهدی ضرابی ، مهربانی ، مهرگان بزرگ ، مهرگان خردک ، مهرگانی .
مهرمانی ، مهری . می برسر ، می برسر بهار ، ناانبان ، ناخن ، ناز شیرین ، ناز نوروژ ، نافر ، ناقور .
ناقوس ، ناقوسی ، ناهید ، نای ، نای انبان ، نای ترکی (سرنا) ، نایج ، نای رومی ، نای رویین .
نای زن . نای ساده ، نایلوس ، نای مشك ، نای مضاعف ، نت (حروف نقطه) نخجیر کاه ، نخجیرگان .
نخجیرگانی ، نزول ، نزهت ، نستاری [از رنگهای باستانی] ، نشابور ، نشیب و فراز ، نشید ،
نشط ، نوالی عبدالله ابن جعفر ، نصفی ، نصیرخانی ، نغم ، نغمات ، نغمه ، نغمه عنقا ، نفیر [لرنای خرد]
نفیر فرنگ ، نقاره ، نقاره چی ، نقاره خانه ، نقرات ، نقره ، نکبسا ، نکار ، نگارینک ، [بدو
معنی] ، نواخت ، نواختن ، نوازنده ، نوای چکوک ، نوای خارکن ، نوای خسروانی ، نوبت ،
نوبت زن ، نوبتی ، نوبهاری ، نوحه ، نوحه خوان ، نوحه خوانی ، نوحه ساری ، نوحه سرای ،
نوروژ ، نوروژ بزرگ ، نوروژخارا ، نوروژ خردک ، نوروژ صبا . نوروژ عرب ، نوروژ کببادی .
نوروژی ، نوش باد ، نوش باده ، نوش لبینا . نوشین باده ، نوشینه ، نوف [صدا . عکس صوت] ،
نوفه ، نهاوند ، نهاوندك ، نهاوندی ، نهر تیری ، نهفت ، نهیب [گوشه ، ،] ، نی ، نی انبان ،
نی داودی ، نیریز ، نیریز صغیر ، نیش ، نیش صغیر . نیش کبیر . نیشابور ، نیشابورک ، نیش قاجار ، نی لبک ،
نیم بیاتی ، نیم پرده ، نیم حصار ، نیم راست ، نیمروز ، نیم عجم ، نیم ماهور ، واشح ، وامق و عفرا ، وتر ،
وراء النهر ، وسط دسته ، وشاح ، ون ، ویان ، ویلن سل ، وین ، وین زن ، وین کنار ، وین کنار زن .
هرای ، هریمس ، هشتك ، هفتخوان ، هفت دستگاه ، هفت گنج ، هفده بحر اصول موسیقی ، هم
آواز ، هم آوازی ، هم آهنگ ، همایون ، هنج ، هندی درای ، هنرهای زیبا ، هنگام ، یاقوت ،
یداع [پرده ، ،] ، یراع ، يك و نیم ساز ، یله ، یلی زن ، یونس ابن سلیمان مکنی ، بابی
سلیمان فارسی ،

در کلمات مرکبه، آهنک غالباً بمعنای کشنده و کش مخفف کشنده آید؛ آب آهنک . آب کش ناضح . نازح :

کرده شیران حضرت تو مرا سر زده همچو کاو آب آهنک . سنائی
پالاهنک، از یالا اسب جنیبت و آهنک بمعنی مذکور:
کشی ز روم بخوارزم بست پرستان را

فار در سرو در دست نیز پالاهنک . معزی .
پس آهنک، مرکب از پس مقابل پیش و آهنک، آهنی که کفشگران در پس کفش
نهند تا بدان کفش را فراخ کنند و قالب را در آن نهند، پاشنه نش . بستر آهنک،
از بستر، جامه خواب و آهنک . چادر شب که بر بستر کشند .
خوشاحال لحاف و بستر آهنک که میگیرند هر شب در برت تنگ لیبی .
پیش آهنک، نهاز، نخراز، تکه . برون . باژن . کراز . پیشهنگ :
الا باخیمکی خیمه فرو هل که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل . منوچهری .
پیشرو . قائد . پیشوا . دود آهنک . دود کش . وریم آهنک . بمعنی ریم آهنج
سر آهنک، قائد . پیشوا :

نوشته در آن نامه شهریار . سر آهنک مردان نبرده - وار . فردرسی .
طلابه نکه کن که از خیل کبیت سر آهنک این دوده را نام چیت . فردوسی .
و کلمه - آهنک مخفف سر آهنک است . شفشاهنگ، از شفته . شوشه و آهنک
بمعنی کش و کشنده، صرمه کش . که صورت دیگر آن شفشاهنج است :
ز زخم ناوک مژگان او بود هر شب بیط چرخ مشبک بان شفشاهنگ .
نجیب جرفادقانی .

کوه محروق است همچون زر بشفشاهنج در

دیورا زو در شکنجه حبس خذلان دیده اند خاقانی .
بفرمودش که - خواهر را بفرهنج بشفشاهنگ فرهنگش بیاهنج .
ویس ورامین .

کبوتر آهنک، از کبوتر بمعنی حمامه و آهنک، کبوتر کش . برج کبوتر

. وسيم آهنك . شايد از سيم بمعنی ستم وریم و آهنك . دراز آهنك ، بدراز كشيده .
مطول . طويل :

سنت حجت خراسان كير كار كوته مكن دراز آهنك . ناصر خسرو .
ز صحر اسيلها بر خاست هر سو دراز آهنك ويه جان زمين كن . منوچهری .
دراز آهنك شد اينكار بانو ندانم چون كنم ای يار با تو . جامی .

بد آهنك ، بدلحن . بد قصد . بدنيت :

ز بس كينه جوی و بد آهنك بود فراخای كيتی بر او تنك بود . عنصری .
خوش آهنك ، خوش لحن . نيكو نيت .

دژ آهنك ، بد قصد . بدنيت . مخوف . تند . صعب :

بيك خدنك نژ آهنك جنگ داری تنك

نوبر يلنگ شخ و بر نهنگ در يابار . عنصری .

شب آهنك ، شمري . كاروان كثر :

بگفت اين و بريشت شبرنگ شد بچهره بسان شباهنك شد . فردوسی .
چويك بهره زان تيره شب در گذشت شب آهنك بر چرخ گردان بكشت . فردوسی .
شه شرق بر كه كشيده سر اداق رميده شباهنك از صبح كاذب . حسن متكلم .
در شب تاريك حيرت كاروان صبح را صد شباهنك است در يك آه آتشبار من .
سياف اسفرتك .

مرغ حق كوی . شب آويز . بلبل . عندليب . هزار . هزارستان :

مفنی نوائی بسده چنگ را بدل آتشی زن شباهنك را . فخر گر گانی .
اسب سياه زيور . شبدينز :

به پشت شب آهنك بريسته تنك چو جنگی يلنگی كرازان بچنگ
فردوسی .

و در بيت ذيل ظاهراً شب آهنك بمعنی هنگام شب است :

شب آهنك چون بر زداز كوه دود بر آهنك شب مرغ هستان نمود . نظامی .

شوفا . شبگاه . جایگاه چهار پایان در شب :

از حوصله زمانه تنک بر فرق فلک زده شباهنک .

هم آهنگ ، هم آواز . متوافق . هم لحن . همداستان . هم عقیده :

گر سیاحت و هم آهنگ نواست توسفیدش خوان که هم رنگ نواست مولوی .

هم وزن . هم بحر . (۱)

چگونگی و کیفیت تصویب که با گوش آواز کسی را از دیگری تمیز دهند :

آهنکی زنانه . آهنکی لطیف . [۲]

چگونگی تصویب که با همه آواز مردم ولایت و ناحیتی را که بیک زبان تکلم کنند از دیگران فرق توان کردن . [۲] راه ، پرده . در موسیقی : آهنک عراق .

راه عراق ، یکی از نواهای موسیقی :

عراقی و اربانک از چرخ بگذاشت باهنک عراق این بانگ برداشت . نظامی .

وزن . بحر . (در عروض)

موزونی آواز و ساز (برهان) .

آواز نرم در پرده سرود و ساز . (مؤید)

وزن آغانی و آرا در اصطلاح موسیقی دانان ، برداشت آواز نیز گویند .

آوازی که در اول گویندگی و قوالی بر کشند .

شتاب . (برهان) .

در بیت ذیل فردوسی معنی آهنک معلوم نیست :

درم نام را باید و ننگ را دگر بخش و بزم و آهنک را .

و شاید بمعنی مقاصد مهمه باشد .

(۱) در بیت ذیل مقصود از شباهنک معلوم نشد :

چو خورشید گردنده بی رنگ شد ستاره بیرج شباهنک شد ، فردوسی ،

در جمعی که از دانشمندان و فضلا تشکيل یافته بود این
فصيده شيوا از استاد دانشمند آقاي بديع الزمان فروزانفر
خوانده شد که برای استفاده اهل ادب و شعر در نامه
فرهنگستان درج میشود

اثر طبع آقاي بديع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه

جهان تيره ليکن ز شب تار نيست بر اين چرخ گردان پدبدار نيست چرا اينکش سيم ديدار نيست کجا کارها اينزدی وار نيست نواگر بدين بهن کلزار نيست نشانی ز آيين دادار نيست ستم پيشه را کرچه مقدار نيست فوسا بجز ناله زار نيست کسی را غم و رنج بيمار نيست که جز تنگدستی و رابار نيست گر از تنگدستی گرانبار نيست ز بار اين ره زشت و پيرار نيست اگر تبغ تو مردم اوبار نيست که در چنگ بازان گرفتار نيست که بيجاره چون گرک خونخوار نيست کسی را بتو دست آزار نيست جهان آفرين ياره کردار نيست ز تو بر دلش هيچ نيمار نيست که جز کوفتن در خور مار نيست	سپيده شد و خور پدبدار نيست ندانم چه آمد که امروز مهر جهان دی بید سيم کونه بچهر مگر اهرمن گشت فرمانروا یکی مرغ جز ناخوش آوا زغن شده کیش اهریمنان آشکار ستم پيشه مردم گرفته خطر در آنجا که هر سوی آوای نوش گدازان تن ملک بيمارسان فشاندند تخمی بدين مرز در بجنبیدی از جا نبردی ستم ستم بر ستمدیده ز آغاز کار بدرند مردم ترا کرک وش یکی ما کيان دل ندانم هنوز از آن بره را می بریزند خون ز آزار اگر سر بتابی نخست نه بر ياره گردد ستم بيشتر که مر دشمنت را بود يار و پشت چه مایه سزدگر بکو بیش سر
---	--

ز تو بود و هست این گلستان کش
 هم از رنج ما بر شد این کاخها
 بلی ماند از بهره کوتاه دست
 از آن دزد بر کشت زد نیمشب
 مشو ایمن از دزد و بگذار خواب
 بخود نام آزاد کسی بر میند
 نگاری بدیواری ای خواجه بر
 بهره ستانی و بخشی سره
 بنیاس دیو آنکه بفروخت جم
 هنر نیستت زان نئی چاره گر
 سزاوار هر کس رود آنچه رفت
 جهان گشته بد بر نیاکانت راست
 تو خود چینی؟ کاین بزرگی و جاه
 تو خود یار خود باش و پیچ کار
 گمان آنچه نماند بر که اندر جهان
 باید ز بد خویشتن داشتن
 بر آرای و کارش بهنجار کن
 ره ارچه درشت است و ناسازوار
 بکوبش بدان پای هموار گر
 ز گیتی بییکار شو بهره مند
 من و تو پائیم جاوید زی
 چو کاخی ببیداد گردد بلند
 چه غم چون کهر بار داری سخن

چرا بهره تو بجز خار نیست؟
 چه آمد که مارا بدان بار نیست؟
 اگر بهره جو مرد هشیار نیست
 که خفته است دهقان و بیدار نیست
 که این خانه را میر و سالار نیست
 چو از بندگی مر ترا عار نیست
 نگاری که آذین دیوار نیست
 چو تو هیچ مردم زیانکار نیست
 تبه کار تر زو فرختار نیست
 و گرنه هنر پیشه ناچار نیست
 هنر و رستم را سزاوار نیست
 بلی، و اندرین جای گفتار نیست
 پیوسیده ستخوان مردار نیست
 مرنج ار بگیتی کست بار نیست
 بجز تو دگر هیچ دیار نیست
 بداکش زبد خویشتن دار نیست
 اگر کار گیتی بهنجار نیست
 بهم در سپردنش دشوار نیست
 که ره خود ز آغاز هموار نیست
 که گیتی روان جز بییکار نیست
 ستمگر تبا هست و پادار نیست
 همان گر ز روی است ستوار نیست
 اگر خواجه را کف کهر بار نیست

فهرست مندرجات

شماره دوم سال سوم ناه فرهنگستان

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	جناب آقای حسین سمیعی	دعوت علمی
۱۱	آقای گل کلاب	فرهنگستان اتحاد جماهیر شوروی
۳۲	آقای بهار	هدیه با کو
۳۸	آقای بهار	در انجمن روابط ایران و هند
۴۰		سخنرانی آقای سعید نفیسی در فرهنگستان
۵۱	جناب آقای دهخدا	آهنک
۶۱		یکقطعه شعر از آقای بدیع الزمان فروزانفر

نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود بهای هر شماره ۱۰ ریال است .
محل فروش : دبیرخانه فرهنگستان - کتابفروشیهای ابن سینا - دانش - آذر (خیابان سعدی)

فهرست مندرجات

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	دانشمند محترم جناب آقای علی اصغر حکمت	برهان قاطع
۲۴	آقای احمد اشتری	گل و بلبل
۲۵	جناب آقای دهخدا	آراستن
۳۷	آقای پروفور ماسینیون	خطابه آقای پروفور ماسینیون
۴۱		ترجمه خطابه آقای اون نماینده شورای بریتانیا
۴۶	جناب آقای دهخدا	پژوهش نامه
۴۹	آقای ملك الشعراء بهار	درانجمن روابط فرهنگی ایران و هند

نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار منتشر میشود بهای هر شماره ۱۵ ریال است
محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان - کتابفروشیهای ابن سینا - دانش - آذر
(خیابان سعدی)

فرهنگستان نامه

باهتمام و سردبیری
حبيب يغماني

شماره اول از دوره چهارم
اردی بهشت ۱۳۲۰

فهرست مندرجات

مجلس یادبود مرحوم سید محمد فاطمی

- خطابه آقای تقوی صفحه ۲
خطابه آقای فروزانفر ۹

مجلس یادبود پروفیسور نیکاسن

- خطابه آقای دکتر صدیق ۱۴
خطابه آقای فروزانفر ۱۹
خطابه آقای دکتر صورتگر ۲۷

مجلس یادبود استاد کریمتن سن

- خطابه آقای سعید نفیسی ۳۶
خطابه آقای دکتر صفا ۴۶

مجلس یادبود مرحوم دکتر نصر و مرحوم حسنعلی مستشار

- خطابه آقای دکتر امیر اعلم ۵۵
اشعار آقای تقی بینش ۶۱
اشعار آقای ناصح ۶۲
خطابه آقای بهمنیار ۶۵

فرهنگستان نامه

سال چهارم

از دی بهشت ۱۳۲۵

شماره اول

سال گذشته (۱۳۲۴) فرهنگستان ایران پنج تن از اعضاء شایسته خود را که دو تن از پیوستگان خارج از کشور و سه تن از وابستگان بودند از دست داد . و آن پنج تن عبارت اند از :

مرحوم سید محمد فاطمی (عضو وابسته)

فقید استاد نیکلسن انگلیسی، (از پیوستگان)

فقید استاد کریستن دانمارکی (از پیوستگان)

مرحوم دکتر سید ولی الله نصر (عضو وابسته)

مرحوم حسنعلی مستشار (عضو وابسته)

از طرف فرهنگستان ایران در هر موقع مجالس یادبودی بنام این بزرگواران تشکیل یافت که در این جلسات اعضاء فرهنگستان و دیگر دانشمندان و شعرا در شرح زندگانی و خدمات فرهنگی آنان سخنرانی کردند و مرثیه سرودند.

برای کارمندان نامه فرهنگستان موجب نهایت اندوه و تأثرست که این شماره را باید بنام سوکنامه تقدیم خوانندگان دارد زیرا متضمن کلیه خطابه‌ها و اشعاری است که در مجالس یادبود ایراد و خوانده شده است .

مرحوم سید محمد فاطمی



روزدوشنبه ۱۷ مهرماه ۱۳۲۴ مجلس یادبود مرحوم سید محمد فاطمی در تالار فرهنگستان تشکیل یافت .

بدو آ جناب آقای سمیمی (ادیب السلطنه) رئیس فرهنگستان بعنوان افتتاح جلسه شرحی جامع ومؤثر در اخلاق و فضایل و تأسف از فقدان آن مرحوم، و تسلیت بدانشمندان و بازماندگان بیان نمودند و سپس جناب آقای حاج سید نصرالله تقوی به سخنانی پرداختند .

خطابه جناب آقای تقوی

همه آقایان تصدیق دارند که وظیفه ناگواریست پس از فقدان يك دوست صمیمی و با حقیقت شرح حال او را در خاطر جمعی دوستان علاقمند تذکر دهند

و تأثرات ایشانرا تازه کنند خاصه که شرح حال مربوط باشد به عنصر شریفی از خاندان بزرگ که خلفا بعد سلف به بزرگی و بزرگواری معروف بوده اند .

وبالخصوص مرحوم فاطمی علاوه بر شرافت خانوادگی حائز شخصیتی بود که لایق آن بود تا سرسلسله محسوب شود . مرحوم فاطمی در میان همکاران خود دارای مزایای اخلاقی بسیار بود و از جهات عدیده بر اقران سمت امتیاز داشت و در مقام مقایسه برتری او مورد تسلیم و تصدیق اکابر و افاضل بود .

بلی صحبت فقدان این چنین یاران ملالت آور و تأثر انگیز است لیکن از آنجا که مرحوم حاجی میرسید محمد فاطمی نسبت به عدلیه خدمت بسیار کرده و بر گردن اعضای داد گستری و محاکم حق بی شمار دارد لازم است جمله از خدمات او ذکر شود .

موقعیکه جناب آقای سمیعی تشکیل این مجلس را مذاکره کردند از من خواستند که چیزی خدمت آقایان عرض کنم لذا بر خود لازم شمردم که آنچه فعلاً بخاطر دارم بمرض برسانم و اگر چه مختصر باشد بیاس احترام آن مرحوم و ادای حق دوستی و همکاری سالهای متمادی یادی از ایشان کنم تا اگر بعضی بحال آن مرحوم آگاه نباشند آگاه شوند و اگر آگاهند او را بهتر بشناسند و بدانند که چه وجود عزیز از میان این جامعه رخت برست و جای خود را خالی گذاشت . من از دیر زمانی مرحوم فاطمی را می شناختم از آن هنگام که جوان بود و تازه از قم به تهران آمده و در مدرسه خان مروی بتحصیل اشتغال داشت؛ برخلاف سایر جوانان که باقتضای سن جوانی بکارهای فزونی میپرداختند او همیشه شوق و نشاط در اشتغال بکسب معارف و شور و شعش در کار تعلیم و تعلم و انجام وظائف شرعی و اجتماع بود و من پیوسته از نزدیک مشاهده میکردم که با جدیت کامل مراحل تحصیل علوم را از ادبیات و فقه و اصول و کلام و حکمت و عرفان به پایان رسانید و در طریق مجاهده بهر محفلی که موضوعات علمی و اخلاقی و سیاسی مطرح بود میرفت و در هر مجلسی که عنوانی از عناوین کمال انسانی و تربیت نفسانی داشت و احتمال میرفت که نمیبی از خرم معرفت در آن بردارند و استفاده معنوی کنند سیر میکرد تا عاقبت مردی

کامل و پرورده و تمام عیار شد و از هوش سرشار خود و استعداد فطری بهره بسیار برداشت. در فقه و اصول در ردیف فقه‌های مبرز گردید، و در معقول و منقول مقام استادی یافت، در سیر و سلوک بمقامی رسید که شایسته بود او را پیشوا سازند و اخلاق و رفتار او را سرمشق قرار دهند و جمعی هم او را برای پیدشوائی دعوت کردند لیکن او از کمال فطانت و قوت نفس زیر این بار نرفت و خدمت خلق را از طریق دیگر مفیدتر و لازم‌تر شمرد و تربیت آن جماعت خاص را بدیگران گذاشت.

این فقه حکیم عارف در اوائل مشروطه ایران و دوره انقلاب و طوفان حوادث اجتماعی، در آن هنگام که در میان علمای روحانی نیز کشمکش و غوغای طرفداری از مشروطه و استبداد در گرفته بود. از کسانی بود که در صف آزادیخواهان فعالیت بسیار مؤثر و لیکن آرام بکار برد و جماعت بسیار از طلاب علوم دینی از دیدن اقدامات او و روش امثال او بدسته آزادیخواهان پیوستند و با بیانات و ترغیبات اینگونه دانشمندان تسلیم و تمکین شدند و با اساس مشروطه و آزادیخواهی (نه هرج و مرج) عقیده پیدا کردند. مرحوم فاطمی بمعلومات معموله قدیمی اکتفاء نکرده بود از ترجمه‌های کتب مستشرقین و دانشمندان اروپا هر چه در دسترس مییافت از عربی و فارسی مطالعه میکرد و از این قبیل کتابها در کتابخانه او بسیار جمع شده و ذخیره مهمی فراهم گردیده.

چون آن دوره انقلاب سپری شد و اساس مشروطه استقرار یافت و تشکیلات حکومت بر اصول جدید مستقر گردید آن مرحوم همچنان دست از کار نکشید. بخواهش و مراجعه جناب وثوق الدوله و مرحوم مشیرالدوله در عدلیه وقت قبول شغل کرد و تا آخر عمر باروشی متین و مشتی ثابت و مستقیم آنچنانکه درخور قاضی یا کدامن و حاکم هوشیار برازنده لایق باشد در کار قضاوت وارد بود و از رجال برجسته و مهم حوزه عدالت این کشور گردید و در تمام مدت تصدی بکار دولتی انجام کار را وظیفه وجدانی خود میشمرد و چندان در پی رتبه و مقام نبود در اوان ترفیعات هیچگاه در صدد تقاضا بر نمی‌آمد چنانکه در این اواخر هم پس از سالهای دراز که ریاست شعبه دیوان کشور داشت و واجد رتبه ده بود بمقام تقاضای رتبه یازده بر نیامد تا اینکه

سال گذشته مقامات اداری حفظ حق ایشانرا لازم دیدند اقدام کردند تا بر تبه یازده نائل گردید . مرحوم فاطمی در خلال اشتغال بکارهای مرتب چه در هنگام تحصیل و چه در دوران کارهای رسمی کارهای مفید علمی دیگر نیز انجام میداد و در حقیقت بمعارف کشور هم خدمت میکرد. در همان اوائل مشروطه ایران برای تسهیل کار متعلمین کتاب لغت عربی بفارسی ترتیب داد که بنام لغت انجمن علمی قسمتی از آن بطبع رسید و باز برای کمک بمدارس جدید کتاب فقهی بفارسی تألیف کرد که برای کودکان سهل و ساده و قابل استفاده بود بعدها آن کتاب بنام شرعیات انتشار یافت و مکرر بچاپ رسید که در این زمینه بعض دیگر هم تأسی کردند و مفید واقع شد. همچنین کتابی راجع بدین اسلام که اصل آنرا یکنفر اروپائی نوشته و بعربی ترجمه شده بود بفارسی ترجمه کرد و بچاپ رسانید و از این قبیل خدمتها نسبت بمعارف همیشه در نظر داشته و هر موقع که پیش میآمد در اقدام مضایقت نمیکرد ایکن در میان کارهای عمده و اساسی که از آن مرحوم بجا مانده قوانین داد گستری است که در این قسمت رنج بسیار تحمل کرد و عمر گرانبها صرف نمود و در حقیقت و از راه انصاف باید گفت آنطور که شایسته بود از او قدردانی نکردند و آن مرحوم از کمال نجابت و بلندی طبع هرگز متوقع تمجید و تجلیل نبود و انتظار پاداشی در مقابل خدمات خود نداشت و همواره از راه حجب و حیا که شعار مخصوص او بود هیچگاه شکایت نکرد بلکه بطور حکایت هم چیزی نمیگفت اکنون بی انصافی است اگر از کارهای ذیقیمت او ذکری بمیان نیاید چون مجال کافی نیست که زحمات او بشرح و تفصیل گفته شود بفهرست مختصری اکتفا میکنم .

یکی از خدمتهای آن مرحوم انشاء و تنظیم قانون مدنی است . قبل از آنکه وزارت داد گستری بفکر تنظیم لایحه قانون مدنی بر آید مرحوم فاطمی بسبک قوانین اروپا موادی تهیه کرده بود و چون کمیسیون قانون مدنی در وزارت داد گستری تشکیل شد عمده کارش بحث در موادی بود که ایشان تهیه کرده بودند و در جریان کار کمیسیون عمده زحمت انشاء و رعایت نظرهای مهم بر عهده ایشان قرار گرفت و

میتوان گفت این قانون مدنی امروز که در دست است و در حقیقت از حیث نظم و انشاء و استحکام و اجتماع خصوصیات و فروع لازمه بهتر از سایر قوانین موجوده باید شمرده شود؛ و از قوانینی است که در حل و فصل امور مردم بیشتر از قوانین دیگر مورد احتیاج و مراجعه است بر اثر اهتمام اوست و معلوم است که با همه اختلاف آراء و نظرها که در نزد فقها مورد ابتلاء و معرکه آراست چندان سهل و ساده نیست اختیار جوهی که مشهور و مورد توافق باشد. معذک مرحوم فاطمی تا آن اندازه که اسباب فراهم بود و میسر میشد از عهده این کار برآمده است و این قانون مهم در حقیقت اثر زحمت و استقامت و نتیجه معلومات سالهای متعاد است که آن مرحوم در آن بکار برده و بدینگونه موادی برای عدلیه جمع آوری کرده که در واقع اساس عدلیه را در محاکمات مدنی برپایه استوار قرار داده. یکی دیگر از کارهای مهم او در عدلیه تهیه و تنظیم قانون آئین دادرسی است. در اول تأسیس عدلیه پس از تشکیل حکومت مشروطه طرز رسیدگی بدعاوی در محاکم جدید التأسیس رویه روشن و متحدی نداشت و بتفاریق لوایح و موادی در اداره تنقیح قوانین که غالباً با دخالت آقای منقح تهیه میشده دستور قضات و محاکم واقع میگردد تا بتدریج قانون تشکیلات و اصول محاکمات بتصویب رسید.

در موقع انحلال عدلیه قانون اصول محاکمات را متناسب با اوضاع ندیدند و قسمتهائی از آنرا کنار گذاشتند و موقتاً قانون آزمایشی نوشتند. در آن موقع هم مرحوم فاطمی شرکت داشت. چند سال هم قانون آزمایش دستور کار قضات و محاکم واقع شد و گاه گاه نقائص آنرا بوسیله مواد متفرق رفع میکردند تا آنکه در سنوات اخیر (۱۳۱۸) در صدد جمع آوری قوانین و مواد متفرقه اصول محاکمات برآمدند تا دوره آزمایش را بیابان رسانند و قانون کاملی براساس نتیجه تجربیات سنوات عدیده ترتیب دهند وزارت دادگستری مرحوم فاطمی را برای اینکار آماده و کار آزموده دید و در حقیقت در این تشخیص مصاب بود.

کمیسیونی تحت نظر ایشان تشکیل کرد که آقای سیداحمد امامی و آقای دکتر حسن امامی هم بمصاحبت ایشان در کمیسیون مذکور خدمت کردند و کار آئین دادرسی

مدنی در اثر همت مرحوم فاطمی با کمال دقت و مہانت انجام یافت. البته دستور دادرسی بحسب زمان و اختلاف اطوار زندگانی اجتماعی بیشتر در معرض تصرف و تغییر واقع میشود لیکن آنچه تا کنون تهیه و تنظیم گردیده و بتصویب رسیده فعلاً کاملتر و متقنتر است از آنچه سابق در دست بود. این دو قسمت که ذکر شد راجع بقانون مدنی و قانون آئین دادرسی از قوانین مهمه دادگستری است که عمده زحمت آرا مرحوم فاطمی کشیده اند. از این دو قسمت که بگذریم در تنظیم بسیاری از قوانین دیگر نیز آن مرحوم شرکت داشته و نظرهای مفید اظهار کرده از جمله قوانین مربوط بثبت اسناد املاک و قانون امور حسبی و غیره است. تصور نشود که تنظیم این قوانین سهل و ساده بود و فقط بمراجعه کتب مهیا میشده است. در همین قانون مدنی که ذکر شد مشکلات بسیار پیش آمد و قسمتهائی از آن مورد کشمکش واقع شد مخصوصاً در قسمت ازدواج و طلاق هیجانی در میان علمای قم حادث شد که خوف آن بود فتنه مهمی برپا شود و اتفاقات ناگوار رخ دهد و ضرورت پیدا کرد که در آن موقع این بنده و مرحوم فاطمی دو بار بقم مسافرت کردیم و بامرحوم خلد مقام حاجی شیخ عبدالکریم رضوان الله علیه صحبت نمودیم و مسائلی که مورد مخالفت آن مرحوم بود بوسیله تبادل نظرهای طولانی و مباحثات بسیار حل کردیم و در نتیجه با اصلاحاتی ایشانرا متقاعد ساختیم و از اینگونه مشکلات بسیار پیش میآمد که مرحوم فاطمی برای رفع آنها دامن همت بکمر میزد تا حق را چنانکه میبایست بامصلحت توأم میکرد و برپایه استوار قرار میداد، و در واقع چنانکه ملاحظه میکنید در دستگاه تنظیم قوانین مرحوم فاطمی برای دادگستری رکن مهمی بود که مع التأسف از دست رفت. مرحوم فاطمی مرجع لایقی بود و همیشه در مسائل مشکله وزارت دادگستری از ایشان کسب نظر میکرد، همچنین قضات و کارکنان پارکها غالباً در قضایای مهمه از ایشان استمداد فکری میکردند و استفاده مینمودند و اکثر اشخاصیکه با قوانین عدلیه سر و کار داشتند در معضلات و مشکلات بنظر مرحوم فاطمی مراجعه مینمودند و از فکر صائب آن مرحوم استفاده میکردند. در حوزه دیوان کشور نیز گاهی که

مسئله پیچیده و مشکل پیش می‌آمد و اختلاف نظر زیاد میشد و بحث طولانی در می‌گرفت اغلب آقایان مستشاران بنظر مرحوم فاطمی توجه میکردند و بسیار میشد که در نتیجه مباحثه نظر او را اختیار مینمودند. خلاصه متانت و رزانت رأی آن مرحوم در میان کارکنان دادگستری و اهل فضل مشهود و معروف بود و همه از فقدان او تأسف دارند و در حقیقت سزاوار تأسف است چه با این معلومات و قریحه علمی مرحوم فاطمی خلقی داشت که بجاست او را با فرشتگان بسنجند چه از اکثر مردم امروز پاکتر و برتر بود از فرط علاقه به هموطنان آنچه سرمایه زندگانی داشت در چند سال پیش صرف تأسیس مریضخانه قم کرد بدون ریا و قصد شهرت در این کار خالصانه زحمت کشید.

شوق و شغف او را در تأسیس این بنمگاه خیر در چند سفر که باتفاق یکدیگر رفتیم دیدم و بخاطر دارم پس از اتمام بنام همه آن دستگاه را وقف کرد و بدولت تحویل داد اکنون این مریضخانه در اختیار دولت واقع گردیده و سزاوار است وزارت بهداشتی و مقامات مربوطه بدان توجه لایق فرمایند و نقائص آنرا مرتفع سازند تا آنقدر که درخور استعداد آن محل باشد مورد استفاده قرار گیرد. مرحوم فاطمی که گاهگاه در جلسات عمومی فرهنگستان حاضر میشد چون مرد کار بود نه اهل گفتار کمتر سخن میگفت معذک در دل اعضاء مقام مهمی داشت. اکنون همه دوستان از این نعمت محروم ماندند در حقیقت فراهم ساختن این مجلس برای تذکر دوستان و تسلیت بازماندگان و وظیفه مرضیه بوده که ادا شد. در خاتمه عموم بازماندگان مرحوم را خاصه آقای دادبان مستشار دیوان کشور را که با ایشان بستگی نزدیک دارند و آقا میرسید احمد فاطمی برادر آن مرحوم را که سالها در عدلیه زحمت کشیده و خدمت نموده تسلیت میگویم و امیدوارم همواره رویه آن مرحوم را در نظر دارند و ذکر خیر او را جاوید در خاطر بسپارند.

زیاده بر این تصدیع نمیدهم تا مجال بیشتر برای استماع بیانات آقای فروزان فر

بوده باشد.



در دبیرستان حکیم نظامی قم (فروردین ۱۳۲۱)

در وسط ، جناب آقای علی اصغر حکمت
 در طرف راست ایشان ، مرحوم فاطمی ، آقایان رشید یاسمی ، حبیب یغمائی
 در طرف چپ ایشان ، آقایان ، بدیع الزمان فروزانفر ، فرماندار قم . . . حسین نیکبخت

سخنرانی آقای فروزانفر

بعد از جناب آقای حاج سید نصرالله تقوی آقای
 فروزانفر رئیس دانشکده معقول و منقول و استاد
 دانشگاه در شرح احوال و زندگی گانی مرحوم فاطمی
 باستناد تاریخی که خود آن مرحوم در این زمینه
 نگاشته نطقی مؤثر و جامع و مبسوط فرمودند که
 خلاصه ای از آن نقل میشود :

مرحوم حاج سید محمد فاطمی در حدود سال ۱۲۹۴ قمری در قم متولد شده ،

جدّ او مرحوم میرزا علیرضای قمی است که از علما وزهاد و اقطاب زمان خود بوده و بامر فتحعلی شاه مسجد جامع قم برای او و بنام او تعمیر شده و در مقبره شیخان مدفونست .

مرحوم فاطمی از شش سالگی بمکتب رفته و کلیه مقدمات را تا شرح لمعه در قم خوانده است (کتب فارسی را پیش شیخ میرزا و آخوند ملا غلامحسین ، نصاب و امثله و صرف میر و عوامل را نزد آخوند ملا محمد تقی ، صمدیه و مفنی و مطول و شرح لمعه را نزد حاج میرزا محمد معروف بارباب)

پدرش در سال ۱۳۰۲ در گذشته و در سال ۱۳۰۹ با مرحوم صدرالعلمای قمی بطهران آمده و در سلام خدمت ناصرالدین شاه رسیده است ،

در سال ۱۳۱۱ مجدداً برای تکمیل تحصیلات بطهران آمده و در مدرسه منیریه اقامت گزیده و از آن پس در سال ۱۳۱۶ با میرزای آشتیانی بمدرسه مروی منتقل شده است ، فقه و اصول را پیش برادر بزرگ خود (مرحوم میرزا محمد تقی قمی) و مرحوم حاج میرزا حسن آشتیانی و مرحوم سید عبدالکریم مدرس و شیخ محمد صادق و شیخ حسن ناظر و کلام و حکمت را نزد آقا شیخ علی نوری و میرزا هاشم رشتی و میرزا حسن کرمانشاهی ، و ریاضیات و هیئت قدیم را نزد میرزا ابراهیم زنجانی آموخته و از سال ۱۳۱۹ بافاضه و تدریس مشغول شده است .

در آغاز مشروطیت در سلك مشروطه خواهان در آمده و با عقیده و ایمان راسخ در راه پیشرفت آزادی و مشروطیت سعی فراوان نموده و با وجود خطرات و دشواریها از این راه روی برنگردانده است .

در سال ۱۳۲۷ در زمان وزارت داد گستری آقای حسن وثوق برای عضویت هیئتی که مأمور تشخیص صحت و سقم شکایات شده بودند (بمنزله دیوان کشور امروز) دعوت گشت و از آن پس در زمان وزارت مرحوم مشیرالدوله بریاست شعبه دوم محکمه بدایت حقوق منصوب شد . در ۱۳۲۹ پس از انحلال عدلیه فقط يك شعبه حقوقی باقی ماند که مرحوم فاطمی ریاست آنرا داشت . در ۱۳۳۰ (بعد از تشکیل عدلیه)

بمستشاری استیناف و سپس بریاست کل محاکم استیناف و بعد از چند سال بمستشاری دیوان کشور ارتقا یافت و در اوائل کودتا بعد از انحلال عدلیه در کمیسیون جرح و تعدیل قوانین عدلیه جدید شرکت نمود.

در بهمن ماه ۱۳۰۵ شمسی زمان وزارت مرحوم داور که عدلیه باردیگر منحل شد نظریات و افکار فاطمی در تهیه و تدوین قوانین تشکیلات جدید تأثیری بزا داشت. پس از تشکیل عدلیه بمستشاری دیوان کشور و در مهر ماه ۱۳۰۶ بریاست شعبه دوم جزائی دیوان کشور انتخاب شد و بعداً معاونت اول دادرسی دیوان کشور بایشان واگذار گشت و ریاست شعبه چهارم دیوان کشور را یافت و تا پایان عمر این سمت را داشت.

مرحوم فاطمی از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۶ استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی بوده و در دانشکده معقول و منقول نیز تدریس میکرد. در فرهنگستان ایران و در شورای عالی ثبت از اعضاء اصلی و عالی مقام بشمار میآمد. در تدوین و تنظیم قانون مدنی ایران و تطبیق آن با موازین اسلامی سهمی بزا داشته و کتابهایی هم تألیف و ترجمه فرموده که از آن جمله «تحفة الادیب» است.

از یاد گارهای بسیار سودمند آن مرحوم که نمونه نوع پروری و خیرخواهی اوست تأسیس بیمارستان شصت تخت خوابی در قم است و همان کافی است که نام مرحوم فاطمی را زنده و جاوید نگاه دارد.

مرحوم فاطمی در تصوف نیز مقامی شامخ داشته، در شوال ۱۳۲۰ بفقرتشرف، و یکسال بعد در طهران و خارج از شهر اجازت تلقین یافته. پیر او مرحوم میر سید حسین شمس العرفا بوده که اجازت ارشاد و دستگیری از شیخ عبدالقدوس کرمانشاهی داشته، و بهمین ترتیب میر علمشاه هندی، شاه کللال لکنه پوری، سید حسین استرآبادی و دیگر مشایخ که همه از پیروان شاه نعمه الله ولی بوده اند. لقب فقری مرحوم فاطمی مظفر علی است.

در پایان گفتار دو قطعه از اشعار فقید سعید را که نماینده طبع و ذوق اوست معرض میرساند:



از فکر تو سینه میزند جوش	یاد تو نمیشود فراموش
تا دست در آورم در آغوش	از گوی تو پای وانگیرم
من پند کسان نمیکتم گوش	ای شیخ مده ز عشق پندم
ماییم غلام حلقه در گوش	در حلقه بندگان کوبت
میکرد چنین نصیحتم دوش	آن پیر طریقت از سر مهر
از محنت روزگار مخروش	حیرت تو غم زمانه بگذار
ساغر ز لب پیاله کن نوش (۹)	بر یاد لب بتان ساده
در حلقه بیخودان مدهوش	آن به چو بیار دسترس نیست

بنشینم و خو کنم بهجران

با آید یار، یا رود جان



جمع این قوم جز اسباب پیریشانی نیست	حاصل مدرسه جز حرّت و نادانی نیست
خاکسار ره عشقیم که او فانی نیست	هر چه جز عشق دوامی و ثباتی نکند
هر چه دیدیم و شنیدیم ترا ثانی نیست	جان فدای رخت ایدوست که در کون و مکان
زانکه دیدار رخ دوست با آسانی نیست	وصل جانان طلبی بایدت از جان گذری
«حیوان را خیر از عالم انسانی نیست»	زاهد از عشقم اگر منع کند مدهورست

در مجلس یادبود

پروفسور نیکلسن

مستشرق شهیر انگلیسی و عضو وابسته فرهنگستان ایران



در مجلس یادبود استاد نیکلسن که روز ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۴ چهار بعد از ظهر در تالار دانشکده ادبیات برپا شد. نخست جناب آقای ادیب السلطنه سمیعی رئیس فرهنگستان مجلس را افتتاح و اجمال خدمات فرهنگی آن استاد فقید را بیان نمودند. سپس آقایان دکتر صدیق و فروزانفر و دکتر صورتگر بشرح احوال و آثار آن مرحوم پرداختند

نطق جناب آقای دکتر صدیق

کاروان شهید رفت از پیش و آن مارتفه گیرومی اندیش
از شمار دوچشم يك تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
بلی وقتی یکی از افراد عادی بشر از این جهان رخت بریندد دوچشم از شماره
چشم ها کاسته میشود ولی هر گاه خردمند عالی مقامودانشمند بلند پایه ای چون دکتر
نیکلسن که بیش از نیم قرن بفرهنگک ما خدمت کرده بعالم دیگر شتابد در حقیقت
مثل اینست که هزاران وجود شریف از میان مارتفه باشد .

خبر در گذشت مرحوم دکتر نیکلسن که بنا گهان توسط رادیو لندن در ایران
انتشار یافت عموم فضلاءودانشمندان کشور بویژه اعضای فرهنگستان ایران واستادان
دانشگاه را محزون ومغموم ساخت .

اینست که امروز در اینجا گرد آمده ایم تا مراتب تألم وتأثر خود را از این ضایعه
بزرگ ابراز داریم و مراتب تجلیل واحترام وحقگزاری را بجای آوریم و از خدمات
اوباین مملکت یاد کنیم وشرکت خود را در این مصیبت بدوستان انگلیسی اظهار نمائیم .
دکتر رنالدالین نیکلسن در ۱۹ اوت ۱۸۶۸ متولد شده است . پدر او استاد
دانشگاه ابردین در اسکاتلند بود بهمین مناسبت تحصیلات عالی را در آنجا شروع
کرد سپس بدانشگاه کیمبریج رفت وبفرا گرفتن ادب یونانی ولاتینی مشغول ودر
۱۸۹۰ در امتحانات آن رتبه اول را حائز گردید .

چون جدش عربی دان بود هنگام طفولیت رغبتی بآموختن این زبان ومعارف
اسلامی پیدا کرد و در کیمبریج بتحصیل زبان عربی همت گماشت و سفری برای
تکمیل معلومات عربی بلیدن واستراسبورگ نمود . در ۱۸۶۱ برای نخستین بار او را
سعادت دیدار پروفیسور برون دست داد وبآموختن فارسی مشغول شد . زبان هندوستانی
رانیز فرا گرفت ودر ۱۸۹۲ در امتحانات فارسی وهندوستانی باحراز رتبه اول توفیق
حاصل کرد .

چون پروفیسور برون دلبستگی خاص بآثار عرفای ایران داشت نیکلسن برای
پایان نامه دکتری خود براهنمائی او دیوان شمس تبریز را برگزید و در ۱۸۹۸

یعنی درسی سالکی منتخبی از دیوان مذکور را به انگلیسی ترجمه کرد و بامتن آن به طبع رسانید .

در ۱۹۰۱ به معلمی زبان فارسی دانشگاه لندن منصوب گشت و یکسال بعد همین سمت را در دانشگاه کیمبریج عهده دار شد و این مقام را تا فوت مرحوم پروفور برون در ۱۹۲۶ دارا بود . از این تاریخ کرسی زبان عربی باو تفویض گردید و در ۱۹۳۳ چون بسن ۶۵ رسید مطابق مقررات استخدام دانشگاه بازنشسته شد و سمت استادی افتخاری دانشگاه را تاروز در گذشت حائز بود .

بترتیبی که عرض شد دکتر نیکلسن در تحت تأثیر دو عامل متوجه مشرق زمین و مخصوصاً ایران و آداب و علوم اسلامی گردید؛ یکی محیط خانواده که پدر و پدر بزرگ او هر دو از اهل علم و فضل بودند و مخصوصاً پدر بزرگ علانۀ خاطر بزبان و تاریخ عرب داشت. دیگری تربیت و نفوذ معنوی مرحوم پروفور برون از ۱۸۹۱ تا ۱۹۲۶ که گاهی بعنوان تلمذ و زمانی بعنوان همکاری و همنشینی از هدایت و راهنمایی و انقباس قدسیه و حرارت و شور و عشق برون نسبت بسرزمین ما شاداب گردید .

راجع بتأثیر مرحوم برون در شاگردانش دکتر نیکلسن در مجله انجمن آسیائی همایونی در آوریل ۱۹۲۶ بعنوان سه ماه پس از مرگ او نوشته است :

«کسانیکه باطاق درس برون داخل میشدند اگر ملاحظه میکرد برای خاطر تحصیل علم آمده اند برای افاضۀ آنان از منبع بیکران فضل خویش والهام شور و شعف در وجود آنها از هیچ اقدام دریغ نمیکرد .

شاگردانش همه گواهند چگونه بنحو دلپسند روزی دو سه ساعت صرف تعلیم مینمود و چقدر از مراقبت تقریباً پدرانۀ خود آنرا برخوردار میساخت . دانشجویان مقام علمی او را میستودند و او را چون دوستی که همیشه کمک میکرد و اندرز میداد و نفوذ خود را برای آنان بکار میبرد می پرستیدند .

باید مطمئن بود که این شاگردان مشعلی را که او برافروخته است روشن نگاهدارند و از آنان که برای تحقیق و تتبع تربیت یافته اند علاوه بر آنچه در گذشته

کرده اند خدمات برجسته بعلم و ادبیاتی که برون عمر خود را صرف آن نمود انجام دهند.

دکتر نیکلسن خود از جمله همین شاگردان بود چنانکه در حیات استاد تألیفات بسیار نفیس برون داد و ترجمه‌های بسیار عالی از کتب فارسی و عربی طبع نمود و متون بسیار سودمند تصحیح و منتشر کرد.

پس از درگذشت مرحوم برون نیز مشعل افروخته را روشن نگاهداشت و کارهاییکه شروع کرده بود پایان رسانید و عده‌ای خاورشناس نیز تربیت کرد که از آن جمله است پروفور چارلز استوری که جانشین او در دانشگاه کیمبریج شد و دکتر آربری که کتابدار وزارت هندوستان است.

دکتر نیکلسن در مدت نیم قرن اخیر دقیقه‌ای راحت ننشست و پیوسته بانهایت دلبستگی و مخصوصاً تتبع و دقت که از خواص اهل دانش و معرفت است بطبع و نشر مقالات فاضلانه و تحقیقات مفیده و کتب بسیار نافع و گرانبها پرداخت که باید از آنها بطور فهرست اسمی در این محفل برده شود. آثار مهم فقید دانشمند رامیتوان بچهار بخش تقسیم کرد.

بخش اول کتبی است راجع بزبان و ادبیات و متون عرب مانند تاریخ ادبیات عرب بانگلیسی که در ۱۹۰۷ در لندن بطبع رسانده و اکنون کتاب کلاسی در این موضوع است. دیگر کتب دروس عربی درسه جلد و متن و ترجمه و شرح دیوان ابن عربی موسوم به ترجمان الاشواق که در ۱۹۱۱ در لندن منتشر شده و کتاب اللمع فی التصوف تألیف ابونصر بن سراج طوسی که با مقدمه و ترجمه ملخص بانگلیسی بانضمام فهرست رجال و اماکن و اصطلاحات صوفیه در ۱۹۱۴ در لندن بچاپ رسیده است.

بخش دوم کتبی است که مرحوم دکتر نیکلسن در باب تصوف اسلامی بزبان انگلیسی تألیف کرده و درجه‌نعمق و تبجرو هوش سرشار و قریحه‌نیر و مند اورامی رساند. از جمله این کتب باید کتابهای ذیل را نام برد. کتاب عرفای اسلام منطبعة لندن در ۱۹۱۴ و کتاب مطالعات در باب تصوف اسلامی که در کیمبریج در ۱۹۲۱ بطبع رسیده و کتاب معنی شخصیت در تصوف که در ۱۹۲۳ در کیمبریج انتشار یافته است.

بخش سوم طبع متون و آثار فارسی عرفای ایران است با مقدمه و حواشی و فهرست. از این دسته نام منتخبات دیوان شمس تبریز در آغاز و دیگر کتاب تذکره الاولیاء عطار را باید اسم برد که جلد اول آن در ۱۹۰۵ و جلد دوم در ۱۹۰۷ در لندن با انضمام فهرست اسامی و اماکن و کتب و فرهنگ لغات نادره و مقدمه‌ای بقلم استاد علامه بزرگوار آقای محمد قزوینی در شرح حال فریدالدین عطار منتشر شده و از کتب بی نظیر و بسیار گران بهای زبان فارسی است چه از حیث قدمت متن و مضامین اخلاقی و چه از حیث انشاء و اسلوب عبارت. ولی مهمترین کتاب در این دسته متن مثنوی مولوی است درسه جلد که سالیان دراز صرف تصحیح و تنقیح و طبع آن شده و استاد محترم آقای بدیع الزمان در آن باب حق فقید معظم را ادا خواهند کرد و همین جهت بذکر اسم کتاب در اینجا قناعت میشود.

بخش چهارم ترجمه‌هایی است که مرحوم دکتر نیکلسن از متون فارسی بانگلیسی کرده یا شرح‌هایی است که در خصوص متون مذکور بانگلیسی نوشته. از این دسته ترجمه کشف‌المحجوب هجویری که یکی از معتبرترین کتب فارسی است در تاریخ تصوف و عقاید صوفیه و یکبار در ۱۹۱۱ و بار دیگر در ۱۹۳۶ در لندن بطبع رسیده است. ولی بزرگترین و مهمترین تألیف در این قسمت همانا ترجمه مثنوی است بانگلیسی درسه جلد و شرح بر مثنوی بانگلیسی در دو جلد که شاهکار فقید بزرگوار است و تبخیر او را در زبان و ادبیات فارسی و فلسفه و اخلاق و مذهب و اخبار و احادیث اسلامی میرساند و چون آقای دکتر صورتگر استاد دانشگاه در آن بسط مقال خواهند داد در این خصوص بیشتر تصدیق داده نمیشود. آخرین تألیف آن مرحوم که برای این بنده فرستاده رساله‌ای است موسوم به «يك ایرانی پیشرو دانت بوده است» که سال گذشته در شهر توین در مملکت گال بطبع رسانده و نشان داده است که سنائی با سرودن سیرالعباد الی المعاد نسبت به دانت که بزرگترین شاعر ایتالیاست و معاصر حافظ بوده و عالم بازگشت را در شاهکار خود توصیف کرده فضل تقدم داشته است. در عرضه داشتن فهرست مذکور متعمداً مهمترین آثار ذکر شد تا از اطناب اجتناب شود والا میبایستی لااقل از متن فارسانمه

ابن‌البلخی که دکتر نیکلن با کمک لوسترنج طبع کرده یا از کتاب حواشی و مقدمه بترجمه رباعیات خیام (از طرف ادوارد فیتز جرالده) یا فهرست کتب خطی مرحوم پروفیسور برون و یا ترجمه جنگ اشعار فارسی و عربی به انگلیسی در این مجلس سخنانی معروض افتد ولی همین قدر که بعرض حضار محترم رسید ظاهر می‌آید این استاد عالیقدر با چه همت و پشتکاری این همه آثار گرانبهارا که شماره آن‌ازسی جلد متجاوز است بوجود آورده و تا چه اندازه عالم علم و ادب و ما ایرانیان را مرهون خدمات خود ساخته است. بیاس این خدمات و برای حق شناسی از این زحمات فرهنگستان ایران در خرداد ۱۳۲۲- او را با اتفاق آراء بعضویت وابسته فرهنگستان انتخاب کرد این سپاسدانی مایه خرسندی او شد چنان که در نامه خصوصی بتاریخ ۳ مارس ۱۹۴۴ باین بنده نوشت: «از اینکه من بفرهنگستان ایران و دانشمندان بزرگ آن کشور وابستگی پیدا کرده‌ام مشغوفم و بدان مباحثات میکنم. بزرگترین افتخاری که ممکن بود نصیب من بشود همین است که کارهای من در ادبیات و فلسفه و مذهب ایران نزد فرهنگستان مورد قبول واقع شده است.» افسوس که همکاری آن مرحوم با فرهنگستان خیلی کوتاه بود و بواسطه زحمانی که آن استاد در نتیجه جنگ عالمگیر متحمل و مجبور شد متجاوز از چهار سال خانه و زندگانی و کتابخانه خود را در کیمبریج رها کند و بمملکت کال برود خانمش مدتی سخت بیمار شد و در اثر کار زیاد چشمان نیکلن بسیار ضعیف گشت تا در پنجم شهریور ماه ۱۳۲۴ (۲۷ اوت) بعالم جاودانی شتافت و دوستان خود را غمگین و متالم ساخت.

بنظر من بزرگترین خدمتی که مرحوم دکتر نیکلن بکشور ما کرده شناساندن يك قسمت از مهمترین فرهنگ ایران است بجهانیان. شاهنامه را ژول مهل دانشمند فرانسوی بزبان فرانسه ترجمه کرد و بدین ترتیب متن کامل حماسه ملی ما را در دسترس عاشقان علم و ادب گذاشت. رباعیات خیام را فیتز جرالده بشعرا انگلیسی ترجمه کرد و مهر و محبت عالم انگلوگسن را بسوی ما جلب کرد. تاریخ ادبیات ایران را مرحوم پروفیسور برون بانگلیسی تدوین کرد و مغرب زمین را متوجه فرهنگ و تمدن

معنوی ما نمود. مرحوم دکتر نیکلسن بواسطه ترجمه متن کامل مثنوی به انگلیسی که نتیجه تمام عمر اوست خدمت بسیار بزرگی بعالم علم و معرفت نمود و دنیای غرب را از این منبع بیکران تصوف و عرفان ایران آگاه ساخت و ما را مرهون خدمات خویش نمود و گرچه ظاهر از میان ما رفت ولی اثری از خود برجای گذاشت که همیشه اسم نیکلسن را جاوید نگاه خواهد داشت.

گفت یکی خواجه سنائی بمرد	مرکز چنین خواجه نه کاری است خرد
قالب خاکی بزمین باز داد	روح طبیعی بفلکک واسپرد
ماه وجودش بدر آمد ز ابر	آب حیاتش بدر آمد ز درد
صافی انگور بمیخانه رفت	چونکه اجل خوشه تن را فشرده
شد همگی جان مثل آفتاب	جان شده را مرده نباید شمرد

نطق آقای فروزان فر

هیچکس نیست که مولانا جلال الدین محمد بلخی را شناسد و کم و بیش بآثار او از مثنوی و غزلیات آشنائی نداشته باشد و بصعوبت و دشواری های آثار او علی الخصوص مثنوی واقف و مطلع نباشد.

هرچند در طول این مدت یعنی بعد از وفات مولانا تا زمان حاضر اکابر صوفیه و بزرگان عرفان و علما و دانشمندان در شرح و تفسیر مثنوی کوشیده اند و بزبانهای مختلف از فارسی و عربی و ترکی شرحهای منظوم و منثور مختصر و مفصل نگاشته اند با این همه این شاهد غیبی جز گوشه ای از رخ نموده و بیشتر مشکلات همچنان ناگشوده مانده است.

شاید تصور شود که علت عمده این دشواری ها دوری از اصطلاحات صوفیه و عرفا و عدم اطلاع کافی از مبانی تصوف است ولی پس از تتبع و تحقیق روشن میگردد که قسمت عمده اشکالات مربوط باغلاط و تصرفات ناروائی است که سهواً یا عمداً از طرف نتاخر و خوانندگان در مثنوی راه یافته، و بهمین جهت کسانی هم که

آشنا بمصطلحات صوفیه و مبانی عرفانی بوده اند بخوبی از عهده این مشکل بیرون نیامده اند .

از روی آثار واضح و روشن میگردد که مثنوی شریف از آغاز طلوع و صدور آن ، در مجالس سماع و حال خوانده می شده و در همان زمان مولانا طبقه ای بنام « مثنوی خوان » در میانه عاشقان و مریدان وی ممتاز بوده اند و این طبقه مقابل قراء قرآن قرار داشته اند ، و همین سنت پس از وفات مولانا بر سر تربت مبارک و در مجالس خلفا و جانشینان او معمول بوده است . سایر طبقات صوفیه هم نظر با اهمیت مثنوی و تأثیر او در قلوب مریدان و سالکان ، و نظر بشرح و بسطی که در اصول تصوف دارد همواره در مجالس میخوانده اند و خواندن آنرا بمریدان توصیه میکرده اند ، حتی قطب بن محیی جهرمی از اکابر زهاد و متصوفه قرن نهم که در مراعات رسوم ظاهر تا حدی خشک بوده خواندن چهار کتاب را جزء وظایف پیروان خود ، موسوم باخوان قرار داده که یکی از آن جمله مثنوی است .

صوفیه عصر ما نیز از همه طبقات مثنوی را جزء اصول کار خود و مریدان قرار داده ، همواره در شبهای دوشنبه و روزهای جمعه و هر گاه مجلسی از سالکان منعقد گردد باواز دلکش می خوانند .

پیداست که خوانندگان مثنوی بخصوص آنان که در خارج از ایران زندگی میکرده اند بزبان پارسی چندان آشنائی نداشته اند بخصوص ده غالب متصوفه اعمتایی عبارات و الفاظ ندارند و حفظ نسخه اصل و عدم تصرف برای آنان که بجمع رسوم و قیود پشت پازده اند عملی بی فائده می نماید .

علاوه بر اینها مولوی بواسطه اطلاع وسیعی که از بحاری استعمالات شعرای پیشین بخصوص گویندگان پارسی زبان شمالی ایران از قبیل نظامی و خاقانی داشته و اینکه از اطلاعات خود در موقع نظم شعر بخوبی استفاده کرده و بدین جهت تعبیرات کهن و بسیار فصیح که از اسلوب شعراء دوره بعد از مغول دور بوده در اشعار او موجودست که جز باتتبع وسیع در مثنوی و آثار سنائی و خاقانی و نظامی حل آن تعبیرات و لغات بسیار مشکل است . از این رو ممکن است و بسیار اتفاق افتاده

که 'کتاب و نساخ در مثنوی تصرف میکرده اند تا بخیال خود تعبیر نامانوس را بعبارت مانوس تری بدل کنند چنانکه نظیر همین عمل در دواوین اکثر شعرا واقع شده و شاید خوانندگان و نساخ این تصرف نابجا را خدمتی بزبان فارسی و مولوی تشخیص میداده اند چنانکه نظیر آن در نسخ گلستان سعدی دیده میشود که نساخ بسیاری از جمله‌ها را که سجع تام نداشته سجع کرده اند و بهمین دلیل هر چه نسخه‌های قدیمتر مراجعه کنیم تکلف سجع در گلستان کمتر می‌بینیم.

علت دیگر هم اینست که دوره مغول و از میان رفتن فضلا و دانشمندان و کتب فارسی فاصله ای میان طَبَقَه متقدمین و کسانی که بعد از مغول میزیسته‌اند قرار داده و اختلاف عظیمی از حیث فکر و تعبیر میان این دو طبقه حاصل گردیده و در نتیجه کسانی که از فهم مراد یا ادراک مقاصد مولانا عاجز بوده و آن را بامبانی فکری خود مخالف میدیده اند تصرف و تبدیل در مثنوی میکرده‌اند. از اینها گذشته وقتی که مذهب شیعه در ایران نفوذ یافته برای آنکه بیان مثنوی مولوی راهم از آثار شیعه قلمداد کنند اشعاری اضافه کرده اند و شاید تصرفاتی هم نموده اند.

دیگر آنکه مولانا جلال‌الدین در رعایت قواعد علم قافیه و سایر فنون شعری که شعراء مکلف آنها را جزء اصول شاعری و سخن پردازی شناخته‌اند هیچگونه مقید نبوده و گاهی در رعایت این قواعد مسامحه میکرده است و نساخ و دلبستگان آثار مولانا بجهت حسن خدمت یا بتصور اینکه اینگونه مسامحه از طرف نساخ بی‌اطلاع است، در اشعار مثنوی بخصوص از لحاظ قوافی تصرفات بی‌نهایت کرده‌اند و این اشکال قوی‌تر میشود و مایه شگفتی است وقتی در آثار «افلاکی» میخوانیم که در روزگار خود مولانا بعضی از نساخ در اشعار مولانا تصرف میکرده‌اند مثل آنکه کاتبی بنام شیخ فخرالدین سیواسی که از ملازمان مولانا و از نساخ کتاب مثنوی بوده وقت کتابت بسلیقه خود ابیات مثنوی را تغییر و تبدیل میداده است و بعقیده افلاکی همین تصرفات بیدجا او را بعقوبت دیوانگی دچار ساخته و مولانا درباره او این غزل را ساخته است:

ای عاشقای ای عاشقان يك لولبی دیوانه شد

طشش فتاد از بام ماڤك سوی مجنون خانه شد

در مثنوی جلد اول قصه ایست درباره مرتد شدن یکی از کتاب وحی که قطعاً مقصود او عبدالله بن ابی سرح و ممکن است اشاره ای بواقعه شیخ فخرالدین سیواسی باشد. از ملاحظه و مقابله نسخ قدیمه مثنوی که غالباً معروض بر مصنف یا پیروان اولین اوست و اختلافاتی که در این نسخ پدید است این نکته بنظر میرسد و این سؤال پیش میآید که آیا ممکن است فرض کرد که مولوی خود در مدت طولانی که ظاهراً کمتر از دوازده سال نبوده در نظم مثنوی و ابیات آن تصرفی میکرده است؟ جواب این سؤال اگرچه دشوارست ولی ملاحظه نسخ اصلی میسراند که فرض این قضیه - یعنی تصرف خود مولانا در اشعار - امری درخور قبول و تصدیق است.

نظر بهمین نکات شیفتگان و عاشقان آثار مولانا هر یکچند در مقابله و تصحیح مثنوی معنوی کوششهای بی نهایت کرده اند تا مگر نسخه ای خالی از اشکال بدست آرند که پرده از روی غوامض اسرار و مشکلات ابیات آن برگیرد. من جمله عبداللطیف عباسی از دانشمندان نیمه اول قرن یازدهم که در شرح ابیات مثنوی و تفسیر لغات آن دو کتاب بسیار مفید تألیف نموده در فاصله چندین سال که از ۱۰۲۶ قمری شروع شده مثنوی شریف را با متجاوز از هشتاد نسخه مقابله و مقایسه کرده و نسخه ای کامل از مثنوی مشتمل بر حواشی و توضیحات ترتیب داده که هم اکنون چندین نسخه از آن در کتابخانه های طهران موجودست و نسخه کتابخانه ملی ممکن است نسخه اصل باشد. اما با این همه زحمت و کوشش، بسیاری از مشکلات در مثنوی عبداللطیف باقی است و بسیاری از اشعار با همان تصرفات و تغییراتی که نسخ داده اند در آن گنجانیده شده است.

از تقریر این مقدمات تهیه نسخه ای از مثنوی که نسبت از سایر نسخ بیشتر مورد اطمینان و حاصل نسخه بدلهای باشد و از روی نسخه های قریب بزمان مؤلف که احتمال تغییر و تبدیل در آنها کمتر فراهم آمده باشد برای زبان فارسی و شیدائیان نظم مولانا ضروری بنظر میرسد. متأسفانه باید گفت که ایرانیان درین خدمت پیشقدم نشده حتی نسخه چاپ عملاء الدوا که از اکثر نسخ چاپی بهترست هم این وظیفه را انجام نداده است.

فقید بزرگوار استاد نیکلسن که این مجلس بیاد بود او منعقد گردیده است این خدمت عظیم را در مدت طولانی بانجام رسانید و نسخه مثنوی مرتب ساخت که بی شبهه بهترین نسخه کامل و صحیح و قابل اعتمادی است که از مثنوی میتوان بدست آورد.

اولین بار نیکلسن علاقه خود را بمولانا در انتشار چند غزل از کلیات دیوان که در ۱۸۹۸ میلادی بچاپ رسیده نشان داد و از آن تاریخ تا هنگام وفات یعنی قریب چهل و هفت سال بعد از آن عمر گرانبهای خود را در راه نشر آثار متصوفه و احیاء آثار مولانا جلال الدین و تحقیق در تصوف و شرح مثنوی معنوی مصروف داشت. در آخرین نامه‌ای که بمن نوشته اظهار کرده است که چشمهای او بر اثر مطالعات متوالی ضعیف و ناتوان شده و از خواندن خط های ریز عاجزست و با این حال اطلاع داده بود که وقت خود را بتحقیق و مطالعه در مقالات شمس تبریزی مصروف میدارد. این استاد بزرگوار باشور و شوق و ایمانی که خاصه اهل تحقیق است و با جدیت و پشت کار و دقت و مراقبتی که شخصا داشته نسخه مثنوی را با چندین نسخه که پس از وفات مؤلف در فاصله صدسال استنساخ شده مقابله کرده و با حفظ نسخه بدلها بچاپ رسانده است. نسخی که در دست داشته عبارتست از:

نسخه بولاق که در ۱۲۶۸ قمری بچاپ رسیده از روی نسخه بسیار قدیمی.

نسخه موزه بریتانیا بتاریخ ۷۱۸ قمری.

نسخه مونیخ بتاریخ پانزدهم ذی الحجه ۷۴۴ قمری.

نسخه ملکی مصحح بتاریخ هفتم ربیع الاخر ۷۴۳ قمری.

نسخه دیگر از موزه بریتانیا مشتمل بر دفتر اول و دوم که ظاهرا در اوایل قرن

۱۴ میلادی کتابت شده بتشخیص مصحح.

نسخه دیگر از موزه مونیخ که کاتب آن موسی بن حمزه بن یحیی المولوی

آنها در چهارم شعبان ۷۰۶ در دمشق استنساخ کرده است.

نسخه قاهره مورخ به ۶۷۴ یعنی دو سال بعد از وفات مولانا.

نسخه مسجد نافذپاشا، تاریخ کتابت پانزدهم ربیع الاول ۶۸۰ هجری قمری.

نسخه دیگر مورخ به ۶۸۷ که کاتب آن حسن بن حسین المولوی استوازروی نسخه معروض بر مصنف کتابت کرده است.

نسخه آثار عتیقه مولوی تاریخ کتابت ۶۷۷ یعنی پنج سال بعد از وفات مولوی که ازروی نسخه مکتوب بر مصنف کتابت شده و بر نسخه‌ای که حسام‌الدین چلبی داشته عرضه گردیده و این نسخه اهم نسخی است که در دنیا موجود است.

نسخه دیگر از موزه بریتانیا، بتاریخ ۶۹۵ که ظاهراً در تاریخ آن تصرف شده است.

آقایان تصدیق می‌فرمایند که چنین نسخه‌ای که بامقابله نسخه‌های مذکور تهیه و ترتیب داده شود بی‌نظیر، و از همه آنها که انفس نسخه‌های موجوده از مثنوی است بهتر است زیرا مشتمل است بر کلیه نسخه بدلها و اختلافات.

در مطالعه این نسخه شریف‌بربنده معلوم شد که بسیاری از مشکلات (چنانکه اشاره شد) بواسطه اغلاط و تصرفاتی است که نتایج در مثنوی وارد کرده‌اند، و هر اندازه در این نسخه بیشتر مطالعه کرده‌ام بصحت و اهمیت آن اعتقاد بیشتر شده است، این نکته را نیز نگفته نگذارم که نفاس چاپ و فهارسی که در آخر دفتر ششم افزوده شده بر اهمیت این نسخه می‌افزاید.

درباره ترجمه و شرح استاد نیگلن بر مثنوی معنوی همکار محترم من آقای دکتر صورتگر مطالب لازم را با اطلاع خواهند رساند بنده از وقتی که با آثار مولوی آشنایی یافتم بعلمت هم‌خرفگی با استاد فقید ارتباط حاصل کردم و در تمام این مدت بوسیله مکاتبه راجع بمولوی و آثار او ارتباط دائم داشتم و امروز از وفات او بی‌اندازه متأثرم زیرا ملت ایران یکی از خدمتگزاران ادبی، و فرهنگستان ایران یکی از اعضاء وابسته، و بنده نیز یکی از دوستان و همکاران دانشمند خود را که در عشق با آثار مولانا از من پیشقدم تر بوده است از دست داده‌ام.

در پایان سخن قطعه‌ای که در رثاء و ذکر خدمات آن فقید بنظم آمده خواننده می‌شود.

خوبستن را تو پیشوا کردی
خدمت اندر خور و سزا کردی
زندگانی خود فدا کردی
تاسخن روشنی فزا کردی
وین همه از برای ما کردی
خویش را در خور ثنا کردی
کوش کیتی پر از نوا کردی
صبح وار آفتاب زاکردی
عالم تیره پر سنا کردی
تازه چون ذکر اولیا کردی
ورق از خامه مشکا کردی
بعبارات خوش ادا کردی
مدح مردان پارسا کردی
فاش گفتی و بر ملا کردی
تو بدین رازش آشنا کردی
سگه معرفت روا کردی
غرب را مشرق ضیا کردی
روشن این قبرگون فضا کردی
خدمت علم بپریا کردی
از هر آلاشی جدا کردی
دل و جان معدن صفا کردی
لاجرم شورها بپا کردی
نیست و شر نفس چون هبا کردی
همچو گل پیرهن قبا کردی

راد نیکسن ایکه بر فضلا
ای هنر گتری که ایران را
ای فدایی وشی که در ره علم
روشنایی دیده نو بکست
قرب پنجاه سال بردی رنج
بسکه گفتی ثنای ما بر ما
زهره و اراز صریر خاهه خویش
نورپاش آمدت روان چو لمع
زان سنا برق کت سنایی داد
شیخ عطارت آفرینها راند
راز صوفی بدفتر آوردی
رمز احوال رهروان طریق
وصف رندان پارسی گفتی
سز عرفان که راز بود زخلق
جان غربی بداز تصوف دور
سره کردی که اندر آن بازار
پرتواز شمس دین گرفتگی وزان
وز فروغ کلام مولانا
روی بر تافتی ز صحبت خلق
بجد استادی و روان شریف
جام صافی عشق نوشیدی
در کشیدی شراب شور انگیز
پیش خورشید شرق یعنی عشق
بر سماع شکر ترانه غیب

ز آنکش کانسریست مایه او
از هوی رستی و سلیمان وار
زنگه و هم از درون بستی پاک
آتش افروختی ز غیرت عشق
غیر حق هر چه رو نمود، جدا
مثنوی را بدان بیان لطیف
هر گره کش بلفظ و معنی بود
طبع و تصحیح و شرح آن نامه
همه کار تو راست بود و درست
شرفیاب و ام دار او بودند
چون جهان فئات داشت برنج
زین فرودین سرای رنگه آمیز
مرغ عرشی نهاد را ز قفس
دوستداران و مهربانان را
جمع فرهنگیان دانا را
ای بساجان که بعد مردن خویش
ای بسا دل که سوختی بفراق
من بظاهر ندیده روی ترا
دل من بویه وصال تو داشت
جان منت آشنای دیرین بود
هیچ بیگانه این جفا نکند
هم خدایت جزای خیر دهد

گرم گشتی و ذوقها کردی
بند در گردن هوا کردی
تاش مرآت حق نما کردی
هر چه غیر است آن فنا کردی
سرش از تن بتیغ لا کردی
نغز شرحی گره گشا کردی
بسر انگشت فکر واکردی
هر چه کردی همه بجا کردی
نتوان گفت کاین چرا کردی
تو مرآن وام را ادا کردی
جای در ما من بقا کردی
رای آن بی نشان سرا کردی
بال بگشادی و رها کردی
دور از آن طلعت و لقا کردی
قامت از بار غم دو تا کردی
رنجه از محنت و عنا کردی
غرقه در قلمز بلا کردی
روی در پرده خفا کردی
چون به جراثش مبتلا کردی؟
از چه بر آشنا جفا کردی؟
که تو با یار آشنا کردی
کاینزمان روی در خدا کردی

خطابه آقای دکتر صورتگر استاد دانشگاه

ترجمه مثنوی

موضوعی که بحث آن در این مجلس بمهده بنده واگذار شده است در درجه توانائی و توفیق فقید دانشمند بزرگوار مرحوم پرفسور رینالدالین نیکولسون در ترجمه متن مثنوی مولانا جلالالدین محمد بزبان انگلیسی است. مسئله ترجمه چنانکه برحضر محترم پوشیده نیست یکی از دشوارترین و پیر زحمتترین کارهای ادبی است زیرا از یکطرف نه تنها اطلاع و مهارت اولین درجه مترجم را در هر دو زبان ضرور دارد بلکه برای وی لازم است از تاریخ سیاسی و اجتماعی و عقاید مذهبی و مشرب و سنن و احساسات و تمایلات و آرمانها و کلیه امور معنوی که هر دو ملت در طول قرون با آنها مواجه بوده اند و زبان آنها اینهمه را با تعبیرات و اصطلاحات و مفاهیم گوناگون بیان کرده است آگاه باشد و تغییراتی را که در نمادی ایام در معانی کلمات پیدا شده و مانند قشرهای متعددی معنی نخستین کلمات را پوشیده است بشناسد تا از زیر حجاب ظاهری الفاظ حقیقت مقصود گوینده را درک کند و آن حقیقت را با اصطلاح یا تعبیری که در زبان دیگرست برابر بسازد.

از طرف دیگر برای مترجم یکنوع کرم و جوانمردی و گذشت معنوی ضرور است تا خود و شخصیت خویش را یکباره فراموش کرده گاهگاه احساسات شخصی و طرز بیان و نیروی ابداعی و ابتکاری خویش را فدا سازد و طوری کند که زبان و قلم او در دست و دهان گوینده نخستین بحرکت آید و هر شهرت و افتخاری که در جهان ادبیات با آثار بزرگ و زیبا موهبت میشود بهمان سراینده نخستین برسد و در آن میان سهمی برای خویش اختصاص نداده باشد.

اینک باید دید دشواریهایی که مرحوم پرفسور نیکولسون در ترجمه مثنوی داشته است چیست و دانشمند مرحوم برفع آنها چگونه توانائی یافته است.

بحث در باب تصوف که اساس مثنوی است و عقاید متصوفه ایران و طرز بیان و اصطلاحات آنها را استاد بزرگوار آقای فروزانفر در سخنرانی خود با آن درجه از روشنی و دقت که شایسته مطالعات عمیق و متمادی ایشان است تعهد کردند و طول کلام را در آن مورد که حقتش چنانکه سزاوار بود اداشده زائد میدانم، اینقدر باید گفت که دانشمندان اروپائی نسبت بمنشاء تصوف عقاید مختلفی ابراز کرده اند:-

نظر اول آنست که بنای تصوف بر احکام قرآنی نهاده شده است و تجلی آن در ایران و دیگر ممالک اسلامی مانند مصر و قیروان که بفقیر محمدی تعبیر شده شاهد آن است. نظر دوم آنست که تصوف نتیجه تراوش ذوق ملل آریائی نژاد و علت وجود آن يك نحو دفاع یا تعرضی است که این ملل در مقابل دینی که بزور بآنان تحمیل شده بود نشان داده اند تا در امور قلبی و ایمانی از خود نیز صاحب نظر باشند و در وصول بسر منزل حقیقت براهی که بآن آشنائی و تمایل دارند بروند و چراغ هدایت را از سالکان آشنا و هم فوق طالب کنند. دسته ای تصور میکنند که این فکر نخست از هندوستان سرچشمه گرفته است و مشابهنی را که میان عقاید صوفیه و بعضی از مشربهای هند و مخصوصاً ودانتا سارا موجود است دلیل این دعوی قرار میدهند. اشکالی که در این نظر هست اینست که پیش از آنکه مذهب اسلام در قرن یازدهم میلادی در هندوستان رواج بگیرد اثری از نفوذ عقاید آن کشور در دیگر کشورهای اسلامی پدیدار نیست و چنانکه همه میدانند تصوف در قرن یازدهم میلادی که قرن پنجم هجری است در ایران و دیگر ممالک اسلامی مدتها مستقر گشته و بهر نمائی میپرداخته است. دسته دیگر فکر تصوف را اساساً فکری ایرانی میدانند و آنرا با عقاید زردشت و مناظره بین خیر محض و بدی ارتباط میدهند.

نظر سوم که مرحوم پرفسور ادوارد برون و دیگر مستشرقین بدان گرویده اند و فقید ما پروفسور نیکولسون در مقدمه کتاب منتخب اشعار شمس تبریز بدان اشاره میکند اینست که تصوف با فکر نئوپلاتونیزم یونان مربوط است و بسیاری از عقاید متصوفه از آن سرچشمه مایه گرفته است. اما این نظر نیز از لحاظ دلائل چندان قوی

نیست چنانکه می بینیم خود پلوتینوس که مؤسس این مشرب است در کتاب انباد خود به نفوذ عقاید عرفانی شرق و ایران در افکار و معتقدات خویش اشاره میکند و بدمه‌ایکه نسبت بنخاور زمین دارد اعتراف دارد.

نظر چهارم يك احتمال قریب بیقین بیش نیست و آن اینکه عرفان و تصوف بدون توجه بمذاهب مختلف گیتی در همه نقاط جهان خود بنخود و بدین تأثیر عقیده ملتی در ملت دیگر پدید آمده است. شباهتهای بسیاری را که در میان عرفای شرق و غرب موجود است و میدانیم که ابدأ بایکدیگر آمیزش و ارتباط علمی نداشته اند مؤید این نظر قرار میدهند.

هرچه هست دو نکته مسلم و غیر قابل انکار است: یکی اینکه در قرن سوم میلادی تصوف و عرفان باین کیفیت فعلی در ایران تجلی داشته و پیش از آنکه اصول و عقاید آن در ادبیات دیگر کشورهای اسلامی جلوه گر شود در ادبیات فارسی آغاز نمایش کرده است و افکار باینزید بسطامی بآن مایه و رونق و جلابخشیده است. نکته دوم آنکه گردش ایام عقاید هندی و یونانی را در افکار عرفانی ایران وارد ساخت و چون ایرانی جنگ هفتاد و دو ملت را عذر مینهاد و حقیقت را در هر مذهب و مشربی که بود دوست میداشت از هر خرمنی توشه معرفت گرفت؛ چنانکه حسین بن منصور حلاج میخواست دین را با عرفان و فلسفه یونانی در آمیزد و با حقایق بیاراید.

این مردم امثال و روایات و حکایات و تعبیرات و استعاره و مجاز و اسرار فن شاعری را بخدمت کشیدند و سخنانشان را در پرده ادب پوشیدند مبادا سخن در دست نااهلان افتد و اسرار را هویدا کنند و بآن جرم مایه کسادی بازار معرفت کردند. اینها صراحت بیان و روشنی گفتار را در آستانه حقایق قربانی کردند تا باعث دشمنی علمای قشری متعصب نشوند و چون خود آزار موری هم راضی نبودند وسیله اذیت و شکنجه مردم بی آزار بدست مردم دنیا پرست نداده باشند.

اشعار عرفانی ایرانی که دیوان بزرگ و پر ثروت مثنوی نمونه بسیار بارز آنست سر تا سر آکنده از همین استعارات و کنایه‌ها و تمثیلات و داستانهاست که از جهان حیوانات تا عالم انسانی در آن سخن میگویند و شاهد بیان حقایق میشوند.

همینطور عشق مجازی و داستانهای مربوط به تمایلات جنسی در این اشعار وارد شده است، اما سخن در این است که عرفا از اشیاء و ظواهر عالم وجود از نظر لطف و زیبایی که در آنهاست متأثر نیستند بلکه این آثار افکاری را که مربوط بجهان حقایق و معنویات است در ذهن آنها بهیجان میآورد. گل می‌بینند و بیاد بوستان معرفت میافتند. پروانه را مینگیرند و ذهنشان بفنا و تسلیم محض متوجه میشود و از عشق مجازی گفتگو میکنند و آنرا جز بمثابه پلی برای وصول بسر منزل حقیقت تشخیص نمیدهند.

از طرف دیگر هر يك از عرفای ایران طرز زیبایی مخصوص بخوش دارند و کلماتی را که در گفتار خویش میآوردند بمفهوم خاص استعمال میکنند یعنی دامنه اطلاق آنرا محدود می‌نمایند چنانکه مثلاً کلمه مغنچه و خرقه و نظائر آن پیش جلال الدین محمد و سنائی و حافظ از لحاظ مفهوم تفاوت آشکار دارد و اینهمه فهم معانی ابیات این دانشمندان را برای اهل زبان دشوار میسازد تا چه رسد بکسانی که زبانشان دیگر است و بکوشش و مرارت بسیار زبان ما را فرا گرفته‌اند.

اینک باید دید این دریای بی پایان را که سر تا سر حاوی دقایق حکمت و عرفان و آکنده از شواهد و امثال و آیات و اخبار و لبریز از مضامین و تعبیرات گوناگون است چگونه میتوان بزبان دیگر برگردانید و در صورت تعهد يك چنین مهم خطیر درجه توفیق مترجم در آن تا چه حد است.

در این سخن جای تردید نیست که زبان انگلیسی^۱ برای ترجمه آثار فلسفی و عرفانی از سایر زبانهای زنده اروپائی استعدادش بیشتر است زیرا در این زبان در قرون متوالی کلمات و تعبیرات زبانهای دیگر مانند زبان انگلوساکسون و فرانسه و هلندی و یونانی و لاتین راه یافته و آنرا از لحاظ کلمات متشابه و قریب المفهوم بسیار ثروتمند ساخته است و آنکهی کلمات این زبان مانند زبان ما در طول قرون معانی نخستین خویش را ازدست داده و قشرهای تازه‌ای از مفاهیم و معانی آنرا فرا گرفته است. چنانکه از يك نظر بفرهنگی که ساموئل جانسون انگلیسی در قرن هیجدهم

مدون کرده است این حقیقت واضح میشود که کلمه‌ای را که شیخ الشعراى انگلیس جفری چاسر در قرن چهاردهم بکار برده است در دست شکسپیر و میلتون و دیگران بمفهومی تازه مورد استعمال یافته است و این خود زبان انگلیسی را نیرومی بخشد که در ترجمهٔ تعبیرات بیگانه از داشتن کلمات هم مفهوم نادار نباشد.

از طرف دیگر کشور انگلستان زود تر از سایر کشور های میخی اروپا بعرفان وماوراء الطبیعه گرویده و از اطاعت کور کورانه نسبت بفتاوی و اوامر کلیسایی روم سرباز زده است. هر چند مذهب پروتستان که آغاز آزادی ایمان است ابتدا در کشورهای دیگر شروع بجنبش کرده است ولی در انگلستان این فریاد اعتراض بانحقیقات عالمانه و حکیمانه توأم گشت؛ چنانکه متن انجیل را بانگلیسی ترجمه کردند و کتاب بسیار معروف ریچارد هوکر دربارهٔ قوانین سیاست روحانی حقایق دین و ایمان را باتعبیرات و عباراتی دلکش روشن ساخت. از آن گذشته در آغاز سدهٔ هفدهم دانشمندان هوشمند آن کشور بر آن شدند که پایهٔ سخن منظوم راتا آنجا که امکان پذیر باشد بالا ببرند و ادبیات را از مقاولات ظرفا و رامشگران ممتاز کنند و برای تمهد این مهم عرفان و فلسفه و ماوراء الطبیعه را در شعر وارد کرده گفتند شاعر باید مترجم رازها و اسرار ملکوتی باشد و لازمهٔ این وظیفه آنست که تجلیات طبیعت و نوامیس حاکم بر آن را روشن سازند و از همین نظر گفتند سبک بیانی که با این مقصود عالی ساز کار آید باید پیچیده و دشوار باشد و سخن بزرگ و فلسفی بازبان مردم عادی ادا نشود تا فلسفه و عرفان از عظمتی که دارد تنزل نکند. خلاصه آنکه میگفتند شعر باید نمایندهٔ الهام و ذوق و مظهر کوشش فکری آدمی باشد و لازم است که مطالب را در پردهٔ کنایه بیوشاند تا حقایق بدست خامان نیفتد و بدست زنگی مست تیغ نداده باشند؛ چنانکه جان دیزاز شعرای عارف قرن هفدهم و جارج هربرت و کرش و تراهرن همین سبک بیان را که با گفتار عرفای ایران شباهت بسیار دارد در اشعار جاودانی خویش بکار بردند و هانری وان گفت که در همه اجسام از جماد و نامی و حیوان روح یاسرشتی تأثیر پذیر است و این سرشت ها جزوی از سرشت یانهاد تأثیر پذیر کیهان بزرگ

است که خداوند کبریا بانی خویش را بوسیله آن بجهانیان میرساند . پس طبیعت که خود شاعر نیز جزوی از آن است مظهر و جلوه گاه یزدان است و درك یا پرستش زیبایی آدمی را بخدا شناسی راهبر است . نهایت آنکه هر چه فکر و وهم موجودات نیرومندتر میشود آن سرشت تأثر پذیر که در همه چیز هست از فروغ و تجلی خویش خواهد کاست . مانند جلال الدین محمد که فرمود :

جمله ذرات عالم در جهان با تو میگویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

این شاعر انگلیسی میگفت عواطف و احساسات بشر و تاب اندیشه او آن سرشت تأثر پذیر را در پرده عادات پوشیده و از لطف و عظمت آن کاسته است . خلاصه آنکه این سنخ کلام که بوی افکار عرفای بزرگ ایران میدهد در ادبیات بسیار غنی آن سرزمین فراوان و آن گنجینه بزرگ برای ترجمه فکر استادانی مانند جلال الدین محمد بگوهرهای گرانبهای تعبیرات دلکش آکنده است .

همانطور نیز فلسفه در کشور انگلستان سابقه بسیار طولانی دارد و فلسفه اشراق و افکار نئوپلا تونیست هانیز مورد بحث و حلایجی دانشمندان انگلیس واقع شده و کتب بسیار در شرح آنها پرداخته آمده و زبان انگلیسی با اصطلاحات و تعبیرات حکماء و فلاسفه مایه گرفته است و این خود کار مترجم دانشمندی را که بمهمی باین عظمت مانند ترجمه مثنوی مولانا جلال الدین دست میزند از دشواریهایی که نقص تعبیر ایجاد میکند آسوده ساخته است .

نسبت بداستانها و تمثیلات که شالده کار مولانا جلال الدین است باید گفت که از دیر باز در ممالک اسلامی و مخصوصا ایران رسم چنین بود که برای روشن ساختن حقایق مربوط بمذهب و عرفان حکایات مناسب ذکر میشد تا مطلب از سنگینی و خشکی بدر آید و دلپذیر تر بذهن شنوندگان نشیند . در این حکایات هرگز توجهی بحقیقت و واقعیت نمیشد و همینطور گوینده پای بست آن نبود که احترامات و ادب اعتیادی را در نقل آنها رعایت کند و هر داستان هر چند بسیار زشت و قبیح و

رسوا بود اگر برای مقصود فلسفی یا عرفانی و یادینی گفته میشد قبح و ناپسندی خویشرا از دست میداد چنانکه مولانا جلال الدین از این قبیل تمثیلات در مثنوی بسیار آورده است که خوش افتاده و آدمی از شنیدن آنها که با مسائل بسیار دقیق فلسفی ارتباط دارد احساس اشمئزاز نمیکند، این طرز بیان را وعاظ اروپائی پسندیده یافتند و تمثیلات و داستانهای شرقی و موارد استعمال آنها مدون گشت. در قرن دوازدهم پترالفونسوس کتاک معروف « آئین موعظه » را تصنیف و نقل حکایات بسیار را بمناسبت مباحث مذاهبی توصیه کرد و پس از وی نیز دیگران باین کار همت گماشته و کتبی فراوان مانند *Summa Predecantium* تألیف جان او برم یارد *Jo hn of Bromyard* و کتاب *Repertorium Morale* یا گنجینه اخلاقی تألیف پتربر کوریوس و کتاب *Speculum Laicorum* تألیف ویلیام اووادینگکتن *William of Waddington* انگلیسی مدون گشته در دست ظالمان قرار گرفت.

فقید ما مرحوم پروفیسور نیکولسون باین همه منابع دسترس داشت و برای تمهید ترجمه مثنوی مولانا از تعبیرات و استعارات و اصطلاحات متقدمین بهره میگرفت، باوصف این همه برای اینکه با اصول و مبادی تصوف ایرانی آگاه شود عمر گرانمایه خویش را یکسره وقف این خدمت نمود و هر جا دانشمندی مطلع می یافت خدمت ویرا استقبال میکرد و بدست آوردن منابع تازه و تحقیقات جدید را نعمتی بزرگ میدانست، چنانکه در هنگام انتشار کتاب شرح حال مولانا که بقلم فاضلانۀ استاد دانشمند آقای بدیع الزمان فروزانفر نگاشته آمده است و من افتخار درک محضر دانشمند فقید را داشتم مانند کسی که کمک گشته ای یافته است خاطرش گشوده گشت و شمای از محسنات آن را در سخنرانی که در انجمن آسیائی ایراد کرد بیان نمود و مانند جوانمردان حق همکاری را بشایستگی ادا فرمود. درجه معلومات و اطلاعات عمقی فقید درباره تصوف از کتاب بسیار عالمانه ای که در این باب نگاشته است هویدا و هنر آن مرد شریف را برهانی قاطع است.

مقدمه ای که بر جلد انگلیسی مخصوص شرح کلمات مثنوی نوشته است نشان میدهد که فقید مزبور نمیخواسته است متنی تهیه کند که هم خواص و آشنا بافت

بحقایق تصوف و عرفانرا بکار آید و هم مورد استفاده دانش آموزان و طلاب باشد و در همین جا ست که میفرماید: « بهترین و دقیقترین شرحی که میتوان بر مثنوی نوشت همان خود مثنوی است . » با وصف این نظر کلی باز در هنگام ترجمه از آن دقت و مواظبت مخصوص که شایسته مرد دانشمند است فرو گذار نکرده و همواره همت بر آن گماشته است که مفهوم عبارت بطور کامل بزبان انگلیسی در آید . چنانکه گاهی ترجمه يك بيت مثنوی بدو یا سه سطر رسیده است و این از نظر آنست که کلمات و قسمتهائی از جمله را که در شعر مثنوی از نظر شعر یا بمناسبت روشنی مقصود ساقط شده در متن ترجمه بشکل معترضه و بین الهالین گنجانیده است تا معنی را کامل و بی عیب ساخته باشد .

مثلا در ترجمه این قطعه جلال الدین :

گفت من در تو چنان فانی شدم	که پریم من از تو از سر تا قدم
بر من از هستی من جز نام نیست	در وجودم جز تو ای خوش کام نیست
ز آنسبب فانی شدم من این چنین	همچو سر که در تو بحر انگبین
همچو سنگی کوشود کل لعل ناب	پر شود او از صفات آفتاب
وصف آن سنگی نماند اندر او	پر شود از وصف او خود پشور و
بعد از آن گردوست دارد خویشرا	دوستی خود بود آن ای فتی
اندر این دو دوستی خود فرق نیست	هر دو جانب جز ضیاء شرق نیست

برای تکمیل معنی مصراع « بر من از هستی من جز نام نیست » کلمه « باقی » را در بین الهالین اضافه میفرماید تا مفهوم ناقص نباشد و معلوم شود که غرض آنست که از هستی جز نامی باقی نیست . معنی سایر مصارع را نیز بهمین منوال روشن ساخته است که ذکر آن مایه تصدیع خواهد بود .

نسبت بترجمه حکایات زنده که مطابق مذاق امروز نیست و برای دانشجویان جوان چندان پسندیده بنظر نمیآید فقید ما از رسم روزگار قدیم پیروی فرموده و آن حکایات را بزبان لاتین ترجمه کرده است تا خواص از آن افاده مقصود کنند و تازه کاران از خواندن آن بمناسبت دشواری لاتین صرف نظر نمایند .

مرحوم پروفیسور ادوارد نیکولسون همه شرائطی را که برای مترجم زبردست و دانشمند ضرور است در خویش جمع داشت چنانکه در این چند جلد که هر يك شاهکاریست و هر يك چندین صد برابر از رباعیات خیام که ادوارد فیتز جرالد ترجمه کرده بزرگتر است اثری از هنر نمائی و فضیلت فروشی دیده نمیشود. شاید درخشندگی و زیبایی این ترجمه بآن رباعیات که طبع و قادی فیتز جرالد از کار در آورده نرسد اما پروفیسور نیکولسون مانند طلاب دانشمند و از خود گذشته همه توجه خود را بدان مبذول کرده است که حق کلام مولانا جلال الدین را در زبان انگلیسی ادا کرده باشد و نه از فوق تیز خویش چیزی بر آن بیفزاید و نه از سوء تعبیر یا عدم دقت در مفهوم عبارات معانی ابیات را دشوارتر کند و وسیله گمراهی طالبان کمال گردد. کار این مرد دانشمند در ترجمه این کتاب سر مشقی از جوانمردی و آراستگی علمی است که جز برای کسانی که در سرشان سودا دانش است و عاشق علمند امکان پذیر نیست. در محامد این مرد بزرگ که اینک چشم خسته از مطالعه طولانی را فرو بسته است و درجه علاقه وی بشاهکار مولانا جلال الدین جز همین بیت مولانا نتوان یافت که آنهمه در ترجمه آن زحمت برد :

گفت من در تو چنان فانی شدم که پر م من از تو از سر تا قدم

درمجلس یاد بود

استاد کریستن سن



روز دوازدهم آذرماه ۱۳۲۴ چهار بعد از ظهر درتالار فرهنگستان مجلس یاد بود فقید سعید استاد کریستن سن با حضور دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی تشکیل یافت . پس از افتتاح جلسه نعت آقای سعید نفیسی و ازان بس آقای دکتر ذبیح الله صفا بسخرانی برداختند .

سخرانی آقای سعید نفیسی

در رثاء مرحوم کریستن سن

از خانها و آقایانی که دعوت فرهنگستان را پذیرفته و درین مجلس ما حضور دارند چه از جانب همکاران خود آقایان اعضای فرهنگستان و چه از جانب خود تشکر میکنم . جلسه امروز مخصوص بذکر مناقب و فضایل مرحوم آرتور کریستن سن

خاورشناس معروف و دانشمند دانمارکیست که یکی از نزدیکترین و باوفاترین دوستان ایران بود و بهمین جهت فرهنگستان ایران در اوایل دوره تشکیل خود او را عضویت وابسته خود انتخاب کرد و نخستین کسی که عضو وابسته فرهنگستان ما شد او بود. مرحوم گریستن سن یکی از دوستان نزدیک من بود و درین پانزده سال آخر بجز چهار سال جنگ که راه ایران بدانمارک بسته بود از نزدیک با او مربوط بودم و در دوسفر آخری که بایران آمد بیش از همه با او معاشرت داشتم و بهمین جهت از نیات و افکار او نسبت بایران و ادبیات و تاریخ ایران و زبان فارسی اطلاع کامل دارم و بهمین سبب هنگامیکه عضویت فرهنگستان پیشنهاد شد یکی از معرفین او من بودم و نیز بهمین جهتست که آقایان همکاران من در فرهنگستان مایل شده اند که درین جلسه من درباره او بیانی بکنم. من هم با کمال تأسف این وظیفه را انجام میدهم و هم با کمال میل، تأسف من از اینست که یکی از پیرکارترین و دانشمندترین و دلسوزترین و مهربانترین دوستانی که ایران ما در کشورهای بیگانه داشت از دیت ما رفت و خوشوقتی من از اینست که میتوانم در مرکز ایرانی که گریستن سن تا این اندازه آنرا دوست میداشت و در فرهنگستان ایرانی که از عضویت آن این همه مفروز شده و بخود می‌بالید حق این دوست بزرگ ایران را ادا کنم و روح بزرگوار او بدانند که ما درین محوطه که مرکز علم و ادب ایرانست هرگز او را فراموش نخواهیم کرد و این تمثال او که درین محل جلسات فرهنگستان ما آویخته شده است همیشه او را بیاد آیندگان کشور ما هم خواهد آورد.

ازروزی که خاورشناسی در اروپا معمول شده یعنی تقریباً از صد و پنجاه سال پیشی عده بسیار خاورشناسان در کشورهای مختلف اروپا پیدا شده اند و امروز هنوز برخی از آنها خوش بختانه زنده اند و در میان آنها کسانی هستند که خدمت‌های برجسته بایران و زبان و تاریخ ایران کرده اند اما باید این نکته را در نظر داشت که برخی از آنها از مردم کشورهای بی‌بهره اند که روابط نزدیکتر و منافع بیشتر در ایران داشته اند و ناچار آن مقنضیات ایشان را و امیداشته و تشویق می‌کرده است که در باره ایران مطالعات دقیقی بکنند و درین صورت اگر بما خدمت کرده اند در ضمن

بکشور خود هم خدمتی کرده‌اند و شاید بیشتر برای خدمت بکشور خود بوده است که منتی هم بر سر ما دارند .

اما آرتور کریستن سن از مردم کشوری بود که هیچ نفعی در ایران نداشت و اگر دانشمند بزرگی مانند او تا این اندازه دربارهٔ ایران کار کرده باشد پیداست که تنها عشق بعلم او را باین کار وادار کرده است و البته این نکته را باید گفت که عشق بایران بیشتر محرك او بوده زیرا که اگر تنها عشق بعلم بود برشتهٔ دیگر از تاریخ و ادبیات می‌پرداخت و اینکه تاریخ و ادبیات ایران را انتخاب کرده خود بهترین دلیل برین مطلبست .

مرحوم کریستن سن گذشته از زبانهای شرقی و مخصوصاً زبانهای قدیم و جدید ایران و گذشته از زبان مادری خود یعنی دانمارکی سه زبان اروپایی یعنی فرانسه و انگلیسی و آلمانی را در کمال خوبی میدانست و در هر سه زبان تألیفات بسیار معروفی در بارهٔ ایران کرده و بهمین جهت در همهٔ کشورهای اروپا شهرت کامل داشت و البته چنین کسی هر چه دربارهٔ ایران می‌گفت و می‌نوشت پیداست تا چه اندازه بِنفع ایران بود و چگونه در جهان منعکس میشد .

اگر بخواهم احساسات بی‌ریب و ربای مرحوم کریستن سن را در بارهٔ ایران آن چنان که میدانم شرح بدهم بحث امروز من بسیار دراز خواهد شد و ناچار ازین بحث میگذرم اما خوش بختانه در میان حاضران این مجلس چندتن کسانی هستند که در سفرهای او در ایران وی را دیده‌اند و جمع کثیری هم در بیرون این مجلس با او رابطه داشته‌اند و میدانند با چه شور و شعفی بایران می‌آمد و هر وقت می‌آمد از ما دل نمی‌کند و با چه تردید و دشواری بکشور خود بر میگشت .

آرتور کریستن سن در قسمت‌های مختلف ایران شناسی متخصص بود و بهمین جهت کارهای او بسیار تنوع دارد يك قسمت از آثار او ترجمه‌ایست که از شاهکارهای ادبیات ایران بزبان دانمارکی کرده یا مطالعاتیست که در بارهٔ چند تن از شاعران ایرانی کرده است و ازین حیث ترجمهٔ شاهنامه بزبان دانمارکی و مطالعات در قصه‌های ایرانی و رباعیات عمر خیام معروف ترین آثار او است. جنبهٔ دیگر او مطالعات زبان شناسی او و کارهاییست که در لهجه‌های ایرانی کرده و تاجایی که

من خبر دارم در ۱۵ لهجه ایرانی مانند سنگسری و لاسگردی و سمنانی و اورامانی و کردی و سویی و سرخه ای و شهمیرزادی و سیوندی و یزدی و گیلکی و فریزندی و نطنزی و یارانی و زبان پاره مطالعات کرده و آنازی انتشار داده که معروفست . جنبه سوم او مطالعات بسیار گرانبایست که در داستانهای ملی ایران کرده و چون درین زمینه آقای دکتر ذبیح الله صفا دانشیار دانشکده ادبیات که رساله دکتری خود را در همین رشته نوشته مطالعات خاصی کرده و باین قسمت از آثار کریستنسن مانوسست از او خواهرش کرده ام که درین باب بحث بکنند و پس از من این وظیفه دلنشین را ادا خواهد کرد . جنبه چهارم کار کریستنسن مطالعات او در تاریخ ساسانیان و طبع و نشر متون پهلویست که معتبرترین و قدیمترین نسخهای برخی از آنها در کتابخانه دانشگاه کوپن هاگست . درین جنبه از فن او من خود بحث خواهم کرد زیرا که درین سالهای آخر بیشتر اوقات من صرف تهیه کتاب بسیار بزرگی در تاریخ ساسانیان میشود و بهمین جهت تقریباً هر روز با آثار او درین رشته سروکار دارم و می توانم فایده و عظمت آنها درک کنم .

مرحوم آرتور کریستنسن که استاد کرسی زبان شناسی ایرانی در دانشگاه کوپن هاگ پای تخت دانمارک بود در ۹ ژانویه ۱۸۷۵ ولادت یافت و در ۳۰ مارس ۱۹۴۵ در نتیجه بیماری که از عواقب جنگ درو ظاهر شده و نیروهای او را بکلی تحلیل برده بود در گذشت یعنی بحساب درست هفتاد سال و دو ماه و بیست روز درین جهان بوده است . تحصیلات عالی خود را در همین رشته زبان شناسی در کوپن هاگ شروع کرده و سپس در برخی از دانشگاههای آلمان نیز کار کرده و از آن جمله شاگرد آندریاس Andréas خاورشناس بسیار معروف آلمانی بود . در دانشگاه کوپن هاگ معروف ترین استاد او در ایران شناسی و سترگارد Westergaard محقق معروف بود که یکی از مشهورترین کسانیست که در زبان اوستا و دین زردشت و کتاب زند در جهان کار کرده اند . نخستین اثری را که کریستنسن انتشار داده بزبان دانمارکی درباره مزدک بوده است که در ۱۹۰۱ یعنی چهل و چهار سال پیش انتشار داده و ازین قرار وی در قدم اول بمطالعه در دوره ساسانیان آغاز کرده و چهل و چهار سال درین جهان

چیز نوشته و تحقیق و تألیف کرده و بی جهت نیست که درین مدت نزدیک شست کتاب بزبانهای مختلف انتشار داده است . آخرین کتابی که در دست داشته و متأسفانه پس از مرگ او انتشار خواهد یافت کتابیست برای تعلیم فارسی بزبان دانوار کی . تحقیقات و مطالعات کریستن سن در تمدن و ادبیات دوره ساسانی شامل چندین کتاب مستقل و یک عده کثیر مقالاتیست که در معروفترین مجلات خاورشناسی چاپ شده و برای اینکه خانمها و آقایان از نتایج برخی مطالعات او در تمدن دوره ساسانی مطلع شوند ببعضی از آنها اشاره میکنم . در یکی ازین مقالات کریستن سن با استادی کاملی ثابت کرده است که بزرگ مهر معروف که او را وزیر انوشیروان می دانند و در ضمن مقام حکیمانه ای برای او قائلند در دربار انوشیروان مقام رسمی نداشته یعنی وزیر او نبوده و همان کیست که کلبله و دمنه را از هندوستان آورده و بزبان پهلوی ترجمه کرده و اسم او در مقدمه کلبله و دمنه برزویه است . کیانیکه آن مقاله معروف را نخوانده باشند و اطلاعی از خط پهلوی نداشته باشند نمیدانند که چگونه ممکنست بزرگ مهر و برزویه باهم اشتباه شود و چون این مطلب بحث مفصلی میخواید از آن میگذرم .

مقاله دیگر کریستن سن درباره اینست که ابرسام که وزیر اردشیر بابکان بوده و پلی در فیروز آباد فارس از ساختمانهای او هنوز باقیست و در آن پل کتیبه ای بنام اوست با آن کسی که یکی از آثار زبان پهلوی بنام اوست یکیست یعنی آنچه اینک بنام « نامه تنیر » معروفست و اصل آن بزبان پهلوی بوده و بهاءالدین محمد بن ایفندیار مؤلف تاریخ طبرستان آنرا بفارسی ترجمه کرده و اصل پهلوی آن از میان رفته . این هم با یکی از رموز خط پهلویست که ابرسام و تنسر باهم اشتباه میشود . دیگر از مقالات کریستن سن که تحقیق بسیار شیرینیست درباره یکی از داستانهایست که وابسته بدوره ساسانیست و آن داستان ملکه تدمر و بزرگ موردست که شاید برخی از خانمها و آقایان بیاد داشته باشند . بنابراین داستان شاپور اول در موقع جنگ با پادشاه تدمر و محاصره پایتخت او بخیرت آن شهر را تصرف کرده است باین معنی که دختر پادشاه تدمر که پیش پدر بسیار عزیز بوده از بالای برج

شهر شاپور را از دور دیده و دلدادۀ او شده و از نیقی که جز او کسی از آن خبر نداشته باردوی شاپور رفته و راه پنهانی ورود بشهر را باو اطلاع داده است و شاپور بهمان وسیله شهر را گرفته و پاداشی که باین دختر داده اینست که او را بزنی اختیار کرده است . بامداد آن روزی که این دختر بهم خوابی شاپور رسیده بود هنگامی که از خواب برخاست شاپور دید که تن او مجروح شده و چون سبب را پرسید دختر جواب داد که بر گک گلی شب در بستر او مانده و او را مجروح کرده است . شاپور درخشم شد و گفت با پدری که باین ناز و نعمت ترا پرورده است چه کردی که بامن بکنی و فرمان داد او را بدم اسبی سرکش بستند و بدین گونه بعقاب رساندند . همین داستان در میان چند ملت دیگر بجز ملت ایران رواج دارد و روایت‌های مختلف از آن بدست و درین مقاله کریستن سن این روایات را بایک دیگر سنجیده است .

خانمها و آقایان میدانند که ازین گونه داستانها در میان ملل آریایی نژاد بسیارست و یکی از مطالعات ادبی و تاریخی دلکشی که درین اواخر در میان ما معمول شده سنجش این داستانها بایک دیگر و گرفتن نتایج تاریخی بسیار مهم و بسیار دلپذیرست ، چنانکه من خود همین راه را پیش گرفته و تهیه مقاله ای دیده بودم که ناگهان این مقاله کریستن سن بدستم رسید و بسیار خوشوقت شدم زیرا مسلم شد راهی را که من گرفته بودم درست بود و برای من فرق نمی کرد که این نتیجه را من خود گرفته باشم یا دیگری .

درین زمینه من مشغول مطالعه در داستان دیگری هستم که آنرا هم برای نمونه باطلاع خانمها و آقایان میرسانم و آن داستانیست که در بسیاری از ملل نژادهای مختلف هست و یکی از پهلوانان را بجهت و دلایلی از خانه پدری و از دامن مادر دور کرده اند و جانوری حقیقی یا افسانه ای او را شیر داده و دایگی کرده و پشم رسانده است چنانکه در افسانه‌های ملل سامی نمرود را پلنگ شیر داده و بخت‌النصر را سبک ماده شیر داده است ، رومیان قدیم معتقد بودند که مؤسس تمدن رومی رومولوس Romulus و برادرش رموس Remus را ماده گرگی شیر داده است و حتی ترکان این افسانه را در داستانهای ملی خود دارند و گویند قتلغ یکی از رؤسای قبایل

ترك هنگامی که از مادر زاده است بطفیل شغال ماده ای از مرگ نجات یافته . در داستانهای ملی ایران فریدون را گاو شیرداده و زال را سیمرغ پرورده و سپس این داستان درباره مردان تاریخی نیز رواج داشته است . هرودوت درباره کورش بزرگ گوید که چون از مادر زاده شد خواستند وی را نابود کنند وزن چوپانی پنهانی او را بزرگ کرد و پرورش داد و تعجب درینست که بگفته هرودوت نام این زن در زبان مادها « اسپا کو » بمعنی ماده سگ بود و سپس چندین قرن بعد همین داستان را درباره ولادت شاپور اول پادشاه معروف ساسانی آورده اند که میخواستند کودک نوزاد را از میان ببرند و باز زنی پنهانی او را پرورده و بزرگ کرده است . در هر صورت در داستانهای ملی اقوام مختلف باینگونه افسانهها که تا این اندازه بیکدیگر شبیهند بسیار برمیخوریم و این مثالها را برای این زدم که ذهن خانمها و آقایان روشن شود و باینگونه تحقیقات ادبی و تاریخی پی ببرند .

از اینگونه مقالات مهم کریستن سن که بگذریم کتابهای مستقلی که در باره دوره ساسانیان نوشته یکی کتاب بسیار مفیدی در باره دین زردشت در دوره ساسانی و دیگر کتابی در باره پادشاهی قباد و مزدکست که بفارسی هم ترجمه شده و دیگر کتابیست در باره تمدن ساسانیان که آنهم بفارسی ترجمه شده و آخرین تألیف او درین زمینه کتاب معروفیست بنام ایران در زمان ساسانیان که آنرا هم بفارسی ترجمه کرده اند .

نکته بسیار مهمی که در باره تاریخ ساسانیان هست اینست که برای اهل فن تاریخ ساسانیان نه تنها مهم ترین قسمت تاریخ ایرانست بلکه مطالعه در آن پشت کار ودقت و وسعت اطلاع فوق العاده میخواهد و چون چنانکه گفتم من خود چندسالست درین زمینه کار میکنم مشکلات این کار را بسیار خوب میدانم و برخی از آنها را برای شما شرح میدهم .

امروز تاریخ قدیم بی باستان شناسی هیچ معنی ندارد زیرا که اطلاع از تمدن مادی هر دوره ای و تحقیق در هنرهای مختلف آن دوره منتهی درجه اهمیت را دارد . نه تنها در کتیبههایی که از آن دوره مانده مطالبی هست که در کتابها نیست و یا

اینکه اشتباه مورخین را کاملاً اصلاح میکند بلکه هرچه از زیر خاک بیرون میآید و معرف تمدن مادی آن دوره است کاملاً درجه پیشرفت و ترقی در آن دوره و زندگی شبانروزی مردم آن زمان را بر ما روشن میکند و بهمین جهت در عالم علم امروز مورخی که از باستان شناسی خبر نداشته باشد مانند پزشکی است که تشریح یا وظایف الاعضاء را بداند. در دوره هخامنشیان مراکز تمدن نسبتاً معدود بوده و در اغلب آنها حفاریات مهمی کرده اند و تقریباً هرچه در زیر خاک بوده است بیرون آمده و دیگر امید نمیرود که چیز دیگری بر تاریخ افزوده شود. اما در دوره ساسانیان مراکز تمدن ایرانی بسیار وسعت داشته و از سرحد چین تا کنار دریای روم ممتد بوده و درین نواحی هر سال اسنادی که برای تاریخ ساسانیان نهایت اهمیت را دارد از زیر خاک بیرون میآید چنانکه مهم ترین اسناد درباره دین مانی در سرحدات چین پیدا شد. درین صورت کسی که میخواهد در تاریخ این دوره مطالعه کند چقدر وسعت اطلاع در باستان شناسی لازم دارد و چه جزئیاتی را باید از نظر خود دور نکند!

درین زمینه اشکال بزرگی که در بین داریم اینست که خط آرامی و خط پهلوی که در دوره ساسانی در سکه ها و کتیبه ها و کتابها بکار میبرده اند خطوط بسیار بدبست که اگر کمترین بی احتیاطی را در نوشتن آن بکنند مطلب بکلی زیر و رو و حتی معکوس میشود و ملاحظه میفرمایید که خواندن اسناد آن زمان و نتیجه گرفتن از آنها چه کار دشواریست. چنانکه در سکه های ساسانی که بخط پهلوی نوشته شده بقدری مشکلات هست که هنوز در کتابهای معمولی آغاز و انجام سلطنت چند تن پادشاهان آخر سلسله ساسانی معلوم نیست و حتی از روی سکهها ما پادشاهانی برمیخوریم که در تاریخ نامی از آنها نیست و یکی از مشکلات عمده اینست که پس از انقراض ساسانیان و غلبه عرب بر ایران تا تقریباً يك قرن یعنی صد سال پس از آن در ایران معمول بوده است که دوباره همان سکههای قدیم پادشاهان ساسانی را با همان سرسکههای سابق از نو میزده اند و اینکه اینهمه سکه ساسانی در ایران و خارج از ایران هنوز در دست مردم هست بهمین علت است و همین گاهی مورخین را با اشتباهات عجیب گرفتار کرده است.

دیگر از مشکلات کار ما در باره این دوره معایب خط و زبان پهلویست . زبان پهلوی یکی از زبانهای عجیب دنیاست باین معنی که در خط پهلوی یکیده زیاد کلمات مختلف زبان آرامی را که زبان کاملاً بیگانه‌ای بوده مینوشته و در موقع خواندن در ذهن خود ترجمه میکرده و لفظ ایرانی آنرا بزبان میآوردند و حتی افعال زبان آرامی را میگرفته و مانند افعال زبان پهلوی صرف میکرده‌اند و انگهی کتابهای پهلوی که ما اکنون در دست داریم تقریباً هیچکدام در دوره ساسانی نوشته نشده و در دوره اسلامی که هنوز زبان پهلوی در ایران معمول بوده تألیف کرده‌اند و تقریباً هیچ اثری که بدرد تاریخ بخورد از زبان پهلوی که معمول دوره ساسانیان بوده بدست ما نرسیده است و البته پیداست مورخی که بخواهد از خط و زبان پهلوی بهره‌مند شود بچه دشواریهای جان فرسا برمیخورد .

دیگر از مشکلات عمده کار تنوع اسنادیست که برای تاریخ این دوره لازمست . در قدم اول یکده کتابیست که مورخین ایران مانند طبری و ابن قتیبه و یعقوبی و مسعودی و ثعالبی و دیگران بزبان عربی نوشته و مطالبی را که در زمان آنها در باره دوره ساسانی هنوز رواج داشته است ضبط کرده‌اند و در ضمن در برخی از کتابهای فارسی هم ازینگونه مطالب هست و کسی که میخواهد حق تاریخ ساسانیان را ادا کند باید کاملاً دست باین کتابها داشته باشد و صرف نظر کردن از آنها ضرر فاحشی بکار میزند . از طرف دیگر در تمام دوره ساسانی ایران با امپراطوری روم و بیزانس یعنی رومیة الصغری همسایه بوده و در کتابهای مورخین این دوره که بزبانهای یونانی و لاتین نوشته شده مطالب بسیار مهمی است که نمیتوان از آنها چشم پوشید . برخی ازین کتابها بزبانهای اروپایی ترجمه نشده و همان متن یونانی و لاتین آنها را چاپ کرده‌اند و آنهایی هم که ترجمه شده مترجمین فقط زبان میدانسته‌اند و تاریخ نمیدانسته‌اند و بهمین جهت متوجه اسامی خاص نشده‌اند و انگهی برخی از ملل اروپا عادت ناپسندی دارند و آن اینست که اسامی خاص را مطابق معمول زبان خود در میآورند و بقالب زبان خود میریزند و نتیجه این میشود که اسم بکلی تغییر میکند و مورخ در شبهه میفتد و بهمین جهت بمتونی هم که بزبانهای اروپایی ترجمه شده مورخ

نمی‌تواند اعتماد کند و ناچارست که خود مستقیماً باصل رجوع کند و البته این کار هم احاطه درین دو زبان را لازم دارد. در میان مللی هم که در آن زمان تابع ایران بوده و نواحی مهم ایران ساسانی را تشکیل میداده‌اند و زبان دیگر رواج داشته و باین دو زبان نیز اسناد مهمی دربارهٔ دورهٔ ساسانی هست که از آنها نمیتوان غافل ماند زیرا که تاریخ این دولت پیوستگی کامل با تاریخ ایران دارد و بسیار جزئیات مهم هست که تنها مورخین آنها ضبط کرده‌اند یکی از آنها زبان ارمنی است و آنهم ارمنی قدیم که ارمنیان خود بآن « گراپار » میگویند و اینک فقط در میان عدهٔ معدود از کشیدگان ارمنی رواج دارد و مورخ دورهٔ ساسانی ناگزیرست باین کتابها هم رجوع کند، برخی ازین کتابها بزبانهای اروپایی ترجمه نشده و آن چند کتابی هم که ترجمه شده همان معایب ترجمه‌های متون لاتین و یونانی را دارد و باز اینجاست که ناچارست که خود زبان بداند و خود بسرچشمه رجوع کند.

نصاری ایران در آن زمان که اکثریت آنها نستوری بوده و در مغرب قلمرو ایران میزیسته‌اند همهٔ احتیاجهای خود را بزبان سریانی که سرچشمهٔ زبان آسوریها یا باصطلاح رایج تر کلدانیهای امروزی ایرانست برمیآورده‌اند و بزبان سریانی يك عده کتابهای بسیار سودمند و مهم برای دورهٔ ساسانی هست یعنی کتابهای دست که در احوال شهدای دین نصاری و پیدشواپان کلیسای شرق و بیشتر طریقهٔ نستوری بزبان سریانی نوشته‌اند و باصطلاح تاریخ آنها را Hagiographie یعنی شرح حال اولیا یا Martyrologe یعنی شرح حال شهدا می‌نامند و این گونه کتابها هم یا ترجمه نشده و یا اگر ترجمه شده طرف اعتماد نیست درین صورت مورخ دورهٔ ساسانی از دانستن این زبان و دست داشتن باین کتابها هم ناگزیرست.

این جزئیات فنی را مخصوصاً برای این گفتیم که شأن تحقیقات مرحوم کریستن سن و وسعت اطلاع او و رنجهای جانگاهی که در راه تاریخ ایران کشیده است و این مطالب يك رشته از آنرا معرفی می‌کند معلوم شود و بدانید ~~که~~ این مرد بزرگ برای خدمت بایران و برای اینک دوستی خود را نسبت بمباحث حقیقت

برساند چه رنجها برده و چه جان فشانی عجیب کرده است و جای آن دارد که ما نام او را در رأس دوستان ایران ثبت کنیم .

از توجهی که خانمها و آقایان محترم نسبت بمطالب و بیانات من کردند تشکر میکنم و از آقای دکتر ذبیح الله صفا خواهشمندم در جنبه دیگر از فن کریستن سن ما را بهره مند کنند .

خطابه آقای دکتر ذبیح الله صفا

دانشیار دانشگاه

نخست از ذوات محترمیکه بیاد استاد بزرگ، آرتور کریستن سن، در این مجلس کرد آمده اند و مبلغ تأسف قاطبه دانشمندان ایران بر مرگ این مرد جلیل القدر هستند و بخاطر خدمات عظیم وی قبول تصدیع میکنند سپاسگزاری میکنم .
کسانیکه در تاریخ و ادب و فرهنگ ایران رنج برده و با اطلاع از مشکلات عظیم، بروشن کردن مبهمات آن همت گماشته اند، خوب میدانند که برای این کشور دیرپای کهن سال از آنروز که راهبران قوم « آری » خرد و بزرگ این قبیله را از آمویه دریا عبور میدادند تا امروز که ما بیاد یکی از دوستان بزرگ ایران در این محفل اجتماع کرده ایم، چه حوادث عظیم گذشته و چه روزهای شادی و غم سپری شده است .

از آن ایام نخست ایران اکنون نه تنها اطلاع درستی در دست نیست، بلکه ورود در مرحله حدس و گمان راجع بآن هم دشوارست . اما قوم بزرگ « آری » از همان ایام سرگرم کار و عمل بود و برای خود تاریخی پر از افتخارات و بزرگیها و مردانگیها پدید میآورد .

از همان روز گاران نخست در مشرق ایران وقایع بزرگی روی میداد . مهاجران جدید پیایی باین خاک روی میآوردند و میخواستند از این خوان گسترده آهورمزدا بهره بردارند . اما ایرانیان دلیر و گندآور، از همان ایام مردانه میکوشیدند که میراث

خود را دور از دستبرد اغیار باخلاف خویش بسپارند؛ زندگسی ایشان در جنگ و ستیز با این مهاجمان و فرستادگان اهریمن میگذشت و پهلوانان و سرافرازانی از میان ایشان عامدار دفاع از خان و مان و آب و خاک برادران آریائی خود بودند.

در همان حال نیز پایه های تمدن ایران نهاده میشود. نژاد فعال و آبادی دوست و هنرمند « هند و ایرانی » در این سرزمین که آثار لطف اورمزد و قهر اهریمن هر دو را در کنار یکدیگر دارد بایجاد آثار مدنیت همت گماشت و با تمام عوامل اهریمنی بجنگ برخاست.

بنا بر این تاریخ افتخارات نیاکان ما و مجاهدات ایشان برای ایجاد ملیت و مدنیت ایرانی و حفظ آن از همین تاریخ آغاز میشود و یاد این افتخارات و مجاهدات نیز از همان گاه باز در خاطر ایرانیان محفوظ بوده است.

حوادثی را که پس از این ایام از قبیل ظهور زردشت، تشکیل حکومت ماد، پدید آمدن شاهنشاهی هخامنشی در ایران روی داد، در حقیقت مکمل تاریخ ایران باید شمرده آغاز آن.

از این قسمت از تاریخ ایران، که بخطا سر آغاز تاریخ ایرانش می شماریم، از منابع آشوری و کلدانی و ایرانی و یونانی و ارمنی کم و بیش اطلاعاتی بدست می آید، اما آنکه بواقع در تاریخ ایران رنج میبرد نباید باین حد ناقص بسنده کند و گرنه راه را از نیمه آغاز کرده است.

ما که يك روز بیرونی از احادیث و روایات دینی و اساطیری و حماسی قدیم تاریخ خود را بنحو مبهمی از عهد کیومرث و باهوشنگ پیشداد آغاز میگردیم پس از آشنائی با منابع یونانی و اروپائی یکباره و چون کود کانیکه اگر طرفه ای نویابند تحفه کهن را از دست می نهند، روایات کهن را دور انداختیم و آنها را سراسر افانه پنداشتیم و بگفتار آن استاد بزرگ تنگریستیم که گفته است:

تو این را دروغ و فسانه مدان بیگسان روشن زمانه مدان

این امر مدتی ادامه داشت تا برخی از مستشرقان ب فکر تطبیق تمام این داستانهای کهن بر تاریخ مادی و هخامنشی افتادند و از این طریق اندیشه های ناروای

تازه ای بمیان آوردند که چند گاهنی از جانب مانیز تأیید میشد .
اما حقیقت امر همواره در مرحله ابهام باقی نماند و عاقبت دانشمندان بزرگی
پدید آمدند که صرف نظر از تاریخ مدون و مرتب ایران روایاتی را که از اوستا
تا شاهنامه و دیگر منظومهای حماسی دیده میشود مورد توجه قرار دادند و بر آن
شدند که در این باب نیز بتحقیقاتی پردازند و اساس آنها حتی امارات صحت یا عدم
صحت آنها را معین کنند . در اینجاست که نام استاد بزرگ آرتور کریستن سن
یکباره بخاطر میآید و او چون قهرمانی بزرگ در این میدان پهناور بی پایانب
دیده میشود .

استاد آرتور کریستن سن که شرح احوال او را دانشمند محترم آقای سعید نفیسی
بتفصیل فرموده اند ، در چند رشته از مسائل راجع بایران اطلاع کافی داشته است :
داستانها و روایات ملی ایران - تحقیقات و تتبعات راجع بتاریخ و ادبیات اوستائی -
ادبیات پهلوی - لهجههای جدید ایرانی - فرهنگ توده ایرانی - تاریخ و تمدن
دوره ساسانی - ادبیات فارسی و عربی ؛ و در هر یک از این رشتهها تألیفات گرانبھائی
که برخی از آنها مانند : شاهنشاهی ساسانی - ایران در عهد ساسانیان - رساله بزرگمهر
حکیم - سلطنت قباد و کمونیسم مزدکی - مطالعاتی انتقادی در باب حکیم عمر خیام
بفارسی ترجمه شده است ، بیاد کار گذاشته و مجموعه تألیفات او بشصت کتاب در
زبانهای انگلیسی و فرانسوی و دانمارکی و آلمانی بالغ میشود .

استاد فقید در این تألیفات نهایت تعمق و دقت خود را آشکار ساخته و گاه در
ابراز این صفت عالی علمی بدرجه ای رسیده است که خواننده را بحیرت میافکنند .
این استاد بر اثر اطلاع از ادوار مختلف تاریخی و ادبی ایران و نیز در نتیجه احاطه
کامل بر متون اوستائی و پهلوی و عربی و فارسی و آگاهی از زبانهای معروف و مهم
جدید اروپائی که تألیفات گرانبھائی در باب ایران بدانها صورت گرفته ، توانسته
است بانهایت قدرت در هر رشته بتحقیق پردازد .

بعقیده حقیر مهمترین تألیفات استاد بزرگ را باید در تحقیقات راجع
بداستانهای ملی ایران و تاریخ و تمدن ایران در عهد ساسانیان جست و جو کرد و در

همین دو رشته است که این مرد دانشمند آخرین اطلاعات علمی دقیق را در کتب معتبری مانند : شاهنشاهی ساسانیان (۱) - سلطنت قباد و کموبیسم مزدکی (۲) - یادداشتهائی در باب قدیمی ترین ادوار آئین زرتشتی (۳) - تحقیق در آئین زرتشتی ایران قدیم (۴) - داستان بزرگمهر حکیم (۵) - آریا آئین زروانی وجود داشت (۶) - کیانیان (۷) - ایران در عهد ساسانیان (۸) - حماسه شاهان در روایات ایران قدیم (۹) - نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان (۱۰) - گرد آورده است. یکی از مهمترین خدمات استاد فقید گرد آوری و نشر متون پهلوی کهنی است که اصل آنها در کتابخانه دانشگاه کپنهاگ موجود است. در این مجموعه استاد بزرگ بعضی از کتب مهم دینی و تاریخی و ادبی پهلوی مانند : قسمتی از بوندهشن بزرگ - دادستان مینوگ خرد - قسمتهائی از دینکرد - بهمن یشت - روایت پهلوی زادسپرم - اردای ویرافنامگ - ماتیکان یوشت فریان - داستانت دینیک و جز اینها را در شش مجلد با مقدمه ای که بر هر یک بانگلیسی افزوده است بچاپ رسانده و میتوان گفت تحقیقات استاد فقید در باب این کتب پس از تحقیقات وست دانشمند بزرگ انگلیسی که در فقه اللغة ایرانی بچاپ رسیده بیش از دیگر تحقیقات حائز اهمیت و اعتبار میباشد.

۱- L'Empire des Sassanides

۲- Le règne du roi Kawadhet le Communisme mazdakite

۳- Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme

۴- Etudes sur le zoroastrisme de la perse antiques

۵- La légende du sage Buzurjmihir

۶- A-t-il existé une religion zarwaniste?

۷- Les Kayanides

۸- L'Iran sous les Sassanides

۹- Oestes des rois dans la tradition de l'Iran antique

۱۰- Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire

légendaire des iraniens. 2 vols.

از جمله تحقیقات کریستن سن در باب کتب دینی زردشتی و آئین ایرانیان قدیم چنانکه عرض کرده‌ام رساله کوچک ولی بسیار مهمی است که بعنوان «تحقیق در آئین زرتشتی ایران قدیم» سال ۱۹۲۸ در کپنهاگ چاپ شد. این کتاب حاوی مطالعات دقیقی راجع به یشتها و تاریخ تدوین آنهاست. در این کتاب نفیس ثابت شده است که یشتهای ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ در عهد پیش از هخامنشیان و با اوایل عهد هخامنشیان مدون گردیده و یشتهای ۵ و ۱۷ و ۸ و ۱۴ و ۱۵ و یسناهای ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۵۷ در عهد هخامنشیان و احتمالاً در قرن چهارم پیش از میلاد و وندیداد در قرن دوم یعنی سال ۱۴۷ پیش از میلاد و یشتهای ۹ و ۱۶ در دوره اشکانی - یکی دیگر از وجوه اهمیت این کتاب بحثهای دقیقی است که در باب بعضی از اسامی خاص یشتها و داستانهای مربوط باین نامها در آن شده است، مثلاً کریستن سن از بیستمین صحیفه این کتاب بیعت پس از تحقیق و استقصاء کامل ثابت کرده است که موضوع تقسیم دنیا به قسمت بدست فریدون، و سپردن آنها به ایرج و سلم و تور، اگرچه ریشه آریائی و سکائی قدیم دارد اما واقعاً در عهد اشکانی سرو صورت واقعی پذیرفت و در تاریخ داستانی ایران وارد شد.

در همین کتاب استاد فقید اطلاعات مبسوط و تازه‌ای راجع به آئین زرتشتی و رابطه آن با مذهب زروانی داده است.

کریستن سن بداستانهای ایران و تحقیق در باب آنها علاقه خاصی داشت و شاید بر اثر همین علاقه و عشق وافر بود که بترجمه شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی بزبان دانمارکی پرداخت و باز بر اثر همین علاقه است که استاد بزرگ بنگارش مقالات و تألیف رسالات و کتبی در این باب همت گماشت که از آن میان کتاب: «نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایران» و کتاب «کیانیان» از همه مهمتر بنظر می‌آید. در کتاب نخستین بشر و نخستین شاه که مجلد اول آن سال ۱۹۱۷ در استکهلم و مجلد دوم آن سال ۱۹۳۴ در Lyde بچاپ رسید، آرتور کریستن سن کوشیده است تمام روایات و اساطیر کهن ایرانی را در باب نمونه‌های نخستین فرد

و نخستین خانواده‌های بشری و همچنین نخستین شاه که در داستانهای قدیم ایران وجود داشت نقل کند و مورد تحقیق و مطالعه قرار دهد .

مجلد اول این کتاب خاص تحقیق در باب گیومرث ، مشیگک و مشیانگک ، هوشنگک و نهمورث است . در این مجلد نخست از گیتِه مرَتن و گاوا اَوکدات و تمام مطالبی که راجع بآندو در اوستا و کتب معتبر پهلوی مانند بوندهشن کوچک و زات سپرم و داستان دینیکک و مینوی خرد و دینکرت وائو کمدچا (۱) و گنج شایگان و اردای ویرافنامکک آمده است ، آغاز کرده و سپس اساطیر اسکانیدیناوی و ایرانی را در این باب مقایسه نموده و تحولاتی را که این اساطیر در مذهب و آثار زرتشتیان پذیرفته است با توجه بداستان مشیگک و مشیانگک در کتاب خداینامکک و منابع اسلامی از کتب قدیم عربی گرفته تا آخرین کتب فارسی توجه نموده و آخرین تحولات این داستان را بر ما آشکار ساخته است .

در باب داستان هوشنگک پیشداد و طهمورث زیباوند که باختلاف روایات نخستین شاه داستانهای ایرانی شمرده میشوند نیز همین روش استقرائی بکار رفته و مجلد دوم این کتاب که وقف برداستان « بیم خشمّت » یعنی « جم شید » میباشد هم بر این سیاق نگارش یافته است .

این کتاب کریستن سن نخستین قسمتهای بسیار مبهم و تاریک از داستانهای ملی و حماسی ما را بهترین صورتی روشن و دور از ابهام کرده است .

کریستن سن در این کتاب تنها اوقات شریف خویش را بیافتن نخستین بشر و نخستین قبایل بشری و نیز نخستین شاه وقف کرد و چون این کتاب را بدقت بخوانیم میتوانیم عقاید ایرانیان را راجع بخلقت و تکوین مدنیت بشر بخوبی دریابیم اما از نخستین سلسله داستانی ایران که در داستانهای متأخر پیشدادیان خوانده شده اند در این کتاب تنها از هوشنگک و طهمورث و جمشید که هر یک در داستانهای ایرانی نخستین شاه شمرده شده اند سخن رفته و مابقی سخنان استاد را در این باب باید در کتاب معروف دیگر او بنام « حماسه شاهان در داستانهای ایرانیان » یافت .

یکی دیگر از کتب مهم کریستن سن که بسیاری از حقایق مربوط بتاریخ داستانی ایران در آن آشکار میشود کتاب کیانیان است که بسال ۱۹۳۱ در کپنهاگ چاپ رسید. در این کتاب استاد بزرگ نخست بابت بحث استادانه مفصلی ثابت کرد که میان شاهان داستانی کیانیان و سلسله تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود ندارد و تمام فرضهای دانشمندانی مانند هر تل و هر تغلد را در این باب رد کرد و ثابت نمود که کیانیان عبارتند از یکدسته از امرای محلی مشرق ایران در عهد مقدم براوستا که آخرین آنها ویشتاسپ بازر دشت پیغامبر معاصر بوده است. مابقی کتاب وقف است بر بحث جامعی راجع بکلمه «کی» و هر یک از سلاطین و امرائی که در اوستا و خاصه در اناهیت یشت و فروشی یشت بالقب کوی ذکر شده اند، با توجه بتمام ماخذ از اوستا گرفته تا آخرین کتب معتبر تاریخی عربی و فارسی. - در پایان این کتاب کریستن سن بحث فاضلانه ای راجع بخاندان کرشاسپ یعنی خاندان پهلوانی سیستان پیش گرفته و بسیاری از حقایق را با توجه بروش استادانه خود راجع بداستان این پهلوانان روشن کرده است و سپس در باب بهمن وجانشینان او و نفوذی که ازین پس از بقیه السیف اطلاعات ایرانیان راجع بسلسله هخامنشی در سلسله داستانی کیان مشهود میباشد سخن گفته است.

با این بحث مختصر که حقیر در باب چند اثر از کریستن سن کرده و فهرستی که از کارهای وی در این کتب داده است اهمیت زحمات این ایران شناس جلیل القدر تا درجه ای آشکار میشود اما باید دانست که چون استاد در انتخاب وجوه قراآت اسامی قدیم بیشتر بر سیرت «آندره آس» رفته، گاه از طریق صواب و بالاول از طریق که مقبول عموم میباشد دور شده است.

یکی از علل جامعیت کریستن سن و اهمیت کارهای او آنست که این دانشمند در تحقیقات خود بتمام و یا نزدیک بتمام آثار و نتایج تحقیقات خاورشناسان بزرگ اروپا توجه داشته و حتی از زبانهایی که اطلاع نداشت بوسیله مترجم استفاده کرده و همین کثرت مطالعه استاد علت وسعت کم نظیر اطلاعات و قدرت وی در تحصیل نتایج کلی علمی راجع بتاریخ و فرهنگ ایران قدیم شده است.

زندگی این استاد جلیل وقف بر ایرانیان و لهجات و فرهنگ و تاریخ ایران بود ، در کلام او هیچگاه جز آثار احترام و بزرگداشت ایران نمی بینید و او بیشک ایرانرا چون يك وطن ثانوی دوست میداشت و همین دوستی و علاقه او نسبت باین خاك عزیز ، مارا بر آن میدارد که نخست از خدای بزرگ آمرزش روان اورا مسئلت کنیم و سپس برای رضایت روح جاوید او دوام فرهنگ و تمدن ایران و بقاء جلال و افتخارات آنرا از یزدان نیکی دهش بخواهیم و بگوئیم : آمرزیده باد روان کریستن سن ، جاوید باد ایران و فرهنگ ایران .



درخاتمہ مجلس آقای فن استمان که درغیاب کاردار دانمارک عہدہ دارمنافع دانمارک در ایران هستند شہ ای از احساسات پاک و بی ربای مرحوم کریستن سن را درباره ایران و ایرانیان کہ خود شاهد و ناظر آن بوده اند اظهار داشتند و از فرهنگستان ایران و از دوستان ایرانی مرحوم کریستن سن بنام دولت دانمارک و دانمارکیان مقیم ایران سپاسگزاری کردند .

در مجلس یادبود

مرحوم دکتر سید ولی الله نصر
و مرحوم حسنعلی مستشار



مرحوم دکتر سید ولی الله نصر

مجلس یادبود مرحوم دکتر سید ولی الله و مرحوم حسنعلی مستشار که هر دو از اعضاء پیوسته فرهنگستان ایران بودند روز دوشنبه سیزدهم اسفند ۱۳۲۴ در تالار فرهنگستان تشکیل یافت . نخست جناب آقای بهار وزیر فرهنگ جلسه سوگواری را با بیانی مؤثر افتتاح فرمودند که :

مرحوم دکتر سید ولی الله نصر و مرحوم حسنعلی مستشار هر دو از فضلا و دانشمندان نامی و از ارکان ادب کشور ایران بودند و فضایل آنان بر هیچکس پوشیده نیست .

مرحوم دکتر نصر از اشخاص معدودی بود که علاوه بر معلومات پزشکی، دارای نظریات عمیق در تعلیم و تربیت بود، زیرا او هم در ادب فارسی و عربی و هم در فرهنگ جدید اروپائی تبخّر و تسلط و استادی داشت و توانسته بود این دو فرهنگ شرقی و غربی و این دو دانش نو و کهن را بهم درآمیزد و نظر خاصی از ترکیب تربیت و تعلیم ایرانی و اسلامی و آموزش و پرورش اروپائی بوجود آورد و آقایان بخوبی می‌دانند که ترکیب این دو فرهنگ و تطبیق آن با سنن و آداب ملی کاری دشوارست و عمق و اطلاعی بسیار می‌خواهد.

فقدان این عنصر شریف که از معرفت و اخلاق در ترازوی فرهنگ ایران وزنه‌ای بود و نظیر او را کم داریم برای ما بسیار تأثر آورست.

همچنین مرحوم مستشار نیز یکی از رفقای عزیز و دانشمندا و نمونه اخلاقی ایرانیان بود من بانهایت اندوه بیازماندگان این دو بزرگوار تسلیت عرض میکنم و زمام سخن را با آقایان دکتر امیر اعلم و بهنیار استاد محترم دانشگاه می‌سپارم.

خطابه جناب آقای دکتر امیر اعلم

امروز بحکم شیخوخت درس، یا قدمت در خدمت، یا سنخیت، فرهنگستان ایران و وظیفه‌ای بس سنگین برای من تعیین کرده‌است که بیم دارم نتوانم این مهم را چنانکه باید کفایت نمایم، چه که باید از فقدان یکی از همکاران ارجمند، خواجه تاشان گرانمایه، همکاری که تا چندی پیش چون شمع در جمع اصحاب میدرخشید و دل مردم دور و نزدیک را که پروانه آسا بر گرد او حلقه زده بودند میربود، و مانند چشمه فیاض از علم و هنر آب صافی و گوارا از تشنگان زلال معرفت دریغ نمیداشت اظهار تأسف و نوحه سرائی کنم! افسوس که آن فصاحت و بلاغت و سلاست را که مستلزم سخن رانی در چنین موردست در خود سراغ ندارم، بعلاوه در این محضر شریف که بزرگان علم و ادب کشور فراهم آمده اند و هر يك به کم و کیف مراتب زندگانی سراسر شرافت فقید سعید مرحوم دکتر سید ولی الله نصر آگاهی کامل دارند بحیرتم

که چگونه خواهم توانست از عهده این وظیفه برآیم .

شادروان دکتر سید ولی الله نصر در سال ۱۲۵۵ خورشیدی در کاشان پانی بعرضه وجود نهاد ، روزگار کودکی را در دامان عفت و آغوش مهر و شفقت مادری پارسا که بمعنای حقیقی « الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأَمْهَاتِ » کاملاً آشنا بود گذراند ، از همان آغاز زندگی گامی براه راست هدایت شد و تادم واپسین سرمویی از آن منحرف نگردید پاک آمد و پاک زیست و پاک رفت .

تحصیلات ابتدائی را در کاشان ، و متوسطه را در طهران ، زیر نظر دقیق پدر بزرگوارشان (مرحوم میرزا سید احمدخان نصرالاطباء) که یکی از مشاهیر پزشکان وقت کشور بودند بانهایت تأمل و عمق بیابان برد و چون آرزوی خدمت بنوع از همان اوان کودکی در دلش پرورش یافته بود حرفه مقدسه پدر را انتخاب کرد و وارد بخش پزشکی مدرسه دارالفنون سابق گردید و سالیان دراز در برابر دشواریهای تحصیل فن جلیل طب عاشقانه سینه سپر کرده باموفقیت تام بمقام شامخ دکتری نائل آمد . علاوه بر معلومات پزشکی عشقی سرشار بعلوم قدیمه و حکمت داشت و در علوم و فنون عربیت و فقه و اصول و فلسفه سرآمد اقران بود ، باغلب زبانهای بیگانه مخصوصاً بزبان فرانسه بخوبی آشنائی داشت .

در سال ۱۲۷۷ شمسی وارد خدمات دولتی گردید ، نخست در همان بخش پزشکی دارالفنون که سالها در آن سمت دانشجویی داشت با کمال استحقاق بر کرسی استادی نشست . دوست دانشمند ما برای دانشجویان تنها معلم و استاد دانش پزشکی نبود بلکه در هر جلسه درس علاوه بر رموز فنون پزشکی بسیاری از نکات دقیقه اخلاقی را شرح و بیان میفرمود . دانشجویان برای حضور در سر درس استاد بر یکدیگر سبقت می جستند و همواره از پایان یافتن ساعت درس متأسف بودند زیرا او مطالب معضله علمی و فنی را بایسانی روشن و عبارتی ساده و شیرین چنان شرح و بسط میداد که آنرا در لوح حافظه دانشجویان نقش میبست و حجرات دماغی و دستگاہ شنوایی شنوندگان گفتارش متلذذ میگردید ، در سر درس آن پزشک دانشمند بود که بخوبی دپده و فهمیده شد که چگونه :

درس ادیب اگر بود زمزمهٔ محبتی جمعه بمکتب آورد طفل گریز پای را
بایماران چه در مطب و چه در عیادت‌ها بالطف و مهربانی پدرا نه رفتار میکرد
سخت‌ترین بیماران از دیدار آن پزشک عالمقدار خوش رو و خوش گفتار درد و آلام
خود را فراموش میکردند و باسخنان شیرینش که در تقویت روح و افزایش نیرو و
رفع نگرانی خیال حقیقهٔ اثری سحرانگیز داشت بهبودی خویش امیدوار میشدند.
بیماران بی‌بضاعت را با کمال لطف می‌پذیرفت و در حدود توانایی از همراهی‌های
مادی دریغ نمیداشت، این حس نوع پروری از برجسته‌ترین صفات مرحوم دکتر
نصر بشمار میرفت و بهمین سبب در روز وفاتش چشمان اشک آلود و دلهای افسرده
ببستگان نزدیک و دوستان صمیمی آن مرحوم منحصر نبود.

مرحوم دکتر طیبی حائق، ناطقی فصیح، ادیبی بی‌نظیر، مأموری وظیفه
شناس، استادی مهربان، پدري فداکار، و دوستی صدیق و وفادار بود.

صفات خداشناسی و میهن دوستی و نوع پروری آن مرحوم منکری نداشت
و با اینهمه در باطن بمراتب برتر و والا تر از آن بود که از ظواهر حالش هویدا
میکردید، در برابر خواست خدا همیشه سر تسلیم و رضا در پیش داشت و شکایتی
نمیکرد، چنانکه در مدت مدیدی (تقریباً دو سال) که آن مرد عالیجناب در نتیجهٔ
تصادم با دو چرخه بیستر افتاده بود دردها کشید و رنجها برد ولی همواره سپاسگزار
در گاه احدیت بود.

مرحوم دکتر نصر در هنگام ادای وظیفه اگر دچار تأثرات و تألمات درونی
هم بود آن را بکلی مستور داشته باروی باز و لبان متبسم و در همین حال با جدیت
تمام بانجام و وظیفه‌ای که برعهده گرفته بود همت می‌گماشت، تا در برابر کشور
وام روزانهٔ خود را و جداناً پرداخت نموده و برای جوانان عموماً وزیر دستان خود
خصوصاً سر مشق عملی داده باشد.

جای شبهه نیست که مرحوم دکتر نصر در آن رفتن ازین جهان گذران حسرتی
باخود نبرد، و روان پاکش در پرواز از تن نگرانی نداشت زیرا و وظیفهٔ بندگی
و انسانیت را در مدت حیاتش در پیشگاه پروردگار و در برابر میهن و خانواده و

دوستان و هموعان خود از روی عقیده و ایمان و صداقت و فداکاری تا آنجا که برای یکنفر انسان حقیقی مقدور و میسر است بجا آورده بود، ای کاش مانیز در آن دم که جرس فریاد بر بندید محمل‌ها را بر آورد مانند آن مرحوم بتوانیم بدون حسرت چشم بر بندیم و این دنیای دنی را وداع گویم.

مرحوم دکتر نصر در سال ۱۳۲۴ قمری بنماینده کمی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب شد و از آن تاریخ بی‌عده بترتیب، ریاست مدرسه سیاسی، ریاست محاکمات وزارت مالیه، ریاست ثبت اسناد، معاونت وزارت دادگستری، ریاست دانشکده پزشکی، ریاست اداره کل معارف، کفالت وزارت فرهنگ، مدیریت کل آن وزارت را یافت و تا پایان عمر همین سمت را داشت.

تا یکی دو سال پیش که دوست بزرگوار ما با آن سیمای نجیب و چشمان کنجکاو و پیشانی بلند و لبان متبسم و نگاه نافذ در همین فرهنگستان و در میان ما جای داشت، از هر موضوع که سخن میرفت همینکه رشته کلام بدو سپرده می شد با بیانی آرام و شمرده، و عباراتی ساده و بی پیرایه، و استدلالی منطقی و معقول، و استعارات و تشبیهاتی بدیع و دلکش، و کنایاتی نغز و شیرین عقائد خود را اظهار میداشت، این آراء و عقائد باندازه‌ای باقوام و پخته و سنجیده بود که هر کس بی درنگ درمی‌یافت از منبعی نزار از علم و هنر و مخزنی مالا مال از تجربه و تحقیق مایه و نیرو می‌گیرد.

مرحوم دکتر نصر چنانکه ذکر شد نه تنها در فنون پزشکی متبحر بود بلکه در هر مجلسی از هر در که سخن در میان می‌آمد چون پهلوانی تازه نفس که بانواع فنون و رموز کار آشنا باشد میدان داری میکرد و در دخول و خروج مطلب و در دقایق و مضایق چنان شیرین کار و چابک بود که گویی همه را را در همان رشته یا فن خاص بی‌حس و تحقیق و استقصا گذرانده است.

خجسته نوفتونی رهنمونی که در هر فن بود چون مردیک فن در یکی دو سال اخیر هم که بواسطه حادثه ناگوار استخوان رانش شکست و زمین گیر شد خانه‌اش مطاف اهل ذوق و ادب و مقصد دانش پژوهان بود، دوستان

ویاران گروه گروه بستر او را در میان می گرفتند و او با همان سیمای آرام و خندان که از ضمیری آرام و خندان و طبعی عالی و قلبی مطمئن حکایت میکرد مانند روزگار تندرستی از هردری سخن میراند و با حکایات ادبی شیرین و امثال و شواهد تاریخی و داستانهای شورانگیز عشقی و بحثهای علمی و فلسفی نمیکذاشت عیادت کنندگان دل آزرده و ملول بنشینند. آهنگ مطبوع سخنان شمرده اش در گوش شنونده کار سحر و جادو میکرد و باندازه ای خاطر را مشغول میداشت که کسی بگذشت ساعت و زمان متوجه نمیشد و بقدری ملاقات و دیدار او شیرین و گوارا و خوش آیند بود که صحبت با او کمترین ملالت و زحمتی ایجاد نمیکرد.

راستی، اگر تابش خورشید علم و اخلاق را از پیکر آدمی بر گیرند و او را از پرورش یافتن در پرتو آن محروم سازند جسمی تیره و کدر بجای خواهد ماند که پیشیزی ارزش ندارد. هیمه ایست که زیر دیگ را بشاید و مرداری است که زاغان و کرکسان راباید.

آنچه این جسم خاکی تیره را روشن و نورانی می نماید و بشرزمینی را فرشته آسمانی میکند بی شک علم و اخلاق است، این کیمیای سعادت بمس هر وجودی که برخورد آن را زرناب سازد، دوست عزیز هنرورما از جمله مردم نادری بود که خیره تن و جانس باین کیمیا عجب بود و در حقیقت وجود او کیمیائی بود که باهر وجودی تماس پیدا میکرد آنرا مانند زرناب پاک و گران بها می ساخت.

من آنچه را که در این وجود نازنین (که اکنون مقدرات از دست ما روده است) مورد توجه قرار میدهم، نه مقاماتی را که طی کرده و نه علم و هنر او بود، بلکه صفات معنوی و ملکات فاضله، و بعبارت ساده تر، اخلاق او بود. خلقی که پاکیزه تر از برگ گل و صافی تر از قطره شبنم بود، و دل ارباب نظر و اصحاب بصیرت را در دام مبارک همین اخلاق عالی صید و قید کرده بود.

چنانکه اشاره کردم گمان نمیکنم کسی خبر مرگ نصر را شنیده باشد و اندوهگین و مغموم نشده باشد، در این روزگار که جانی در گرو نانی است و بوی خون گرم و آهن گداخته سرها را بدوار انداخته بسیار نادر و دشوار است که کسی

هفتادسال عمر کنند و از این مدت پنجاه سال در کار باشد و در جریان امور فرهنگی و اداری و اجتماعی روز و شب بگذرانند، و با این آدمیزادگان نازنین جان که بقول سنائی بدانگی خدای نام و بیانگی ضعیف کام می شوند معاشرت نماید و با کیفیات و مقتضیات متفاوت مواجه نماید و سرانجام ازین همه هیاهو و غوغا با آبرو و نیکنام و عزیز و محترم بیرون بیاید و همان مردم از رفتنش متأسف شوند و بر مرگش دریغ و افسوس خورند.

دکتر ولی الله نصر بی شک یکی ازین نوادر روزگار بود که در تمام دوران ریاست و کار خود با خلق خدا برفق و مدار اسلوك نمود، و اگر برخلاف حقیقت گفته شود، باری از دوش مستمندی برنگرفته بی شبهه بدوش کسی باری نگذاشته است. این نیک مرد آیین مردمی و انسانیت را ازبر بود و در گفتار و کردار خود گامی خارج از این آیین برنمیداشت، امروز که دست مرگ گل وجود او را از شاخار حیات چیده و در زیر خروارها خاک نهفته است و گرد و غبار اغراض فرو نشسته و محیط بانظر درست و پاک برای حکومت مهیا می باشد، می بینیم کسی نیست که برزندگانی سراسر پاک و پرافتخار او خرده ای بگیرد و یا صفاتی از صفات او را سزاوار سرزنش یابد بلکه عموماً از مرگ او بحقیقت متأثر می باشند.

زهی حالت نیک مرد سخن که مرگش به از زندگانی بود

باری، دوست و همکار ارجمند ما پایه علم را با پایه اخلاق آبرو میداد، و چنانکه معروض داشت بسیار رؤف و حساس و مهربان بود شنیدن ناله بیچارگان و دیدن چهره مستمندان در محیط ضمیر او توفان بر میانگیخت و تا از سرچشمه ملاطفت و مساعدت بر آتش درو نشان آبی نمیزد از پای نمی نشست، عناوین پرزرق و برق اداری و مقامات با طنطنه و طمطراق اجتماعی او را مغرور و غافل نمی نمود. دکتر نصر مردی خداپرست و معتقد بمبادی و اصول و پایداری بند رسوم و قیود معقول مذهبی و اجتماعی و خانوادگی بود با فقدان او فرهنگستان ایران کارمندی شایسته، فرهنگ کشور عنصری شریف، عالم پزشکی ایران پزشکی دلسوز و غمخوار، و کشور ایران مردی خداپرست و میهن دوست از دست داد!

درخاتمۀ سخن برای آن مرحوم رحمت خدا و برای بازماندگان بخصوص برای برادران جلیل القدر او صبر و شکیبایی مسئلت می نمایم، و از حضار محترم که در راه قدردانی از خدمتگزاران حقیقی فرهنگ قدم رنجه داشته برای شرکت در سوگواری مجلس ما رافتمخر داشته اند - بنام فرهنگستان ایران - سپاسگزاری میکنم.

در رثاء مرحوم دکتر نصر

اثر طبع آقای تقی بینش

از تو ای آسمان کز رو آه	وز تو ای چرخ کوز و او بیلاه
راستان را زچستی دشمن	کز روانرا چراستی همراه
بشکنی از چه اهل دل را دل	این روش از چه باشدت دلخواه
از چه فرهنگ را نمودی باز	دیده کلگون زاشک و جامه سیاه
در عزای بزرگ دانشمند	آن در اقلیم علم و عرفان شاه
ولی الله نصر دکتر راه	بر سپهر هنر درخشان ماه
که نرفتش خطا زدست و زبان	ره در اندیشه اش نیافت گناه
گشت جمعی ز نور تربیتش	رهرو راه راست از بیراه
بود تهذیب خلق خلقش کام	نه نظر داشت او بمال و نه جاه
پاک زادو بزیت پاک و بمرد	پاک، بر این خدای پاک گواه
سزدار جای اشک خون گرید	دیده بر این فقید، طاب ثراه
از دل خاک شاید از این داغ	لاله روید همه بجای گیاه
گفت بینش چو زو پرسیدم	سال تاریخ این غم جانکاه
خواهی ارسال این مصیبت را	بیت ذیلت از آن کند آگاه
لیک از الله آنچه ملفوظ است	و آنچه مکتوب از شمارمکاه
« شده ملحق بجنّت اعلیٰ »	« بعلی ولی ولی الله »
« سصد و بیست و چار بعد هزار	« شبسه شبسه سی زبهن ماه

اثر طبع آقای محمد علی ناصح

در رثاء مرحوم دکتر نصر

اندرین گیتی که کوئی عرصه شور و شرست
امن و آسایش بنزدیک خرد ناباورست
لاله این بوستان خونین دلست و داغدار
نیز گلبن را خلیده خارها در پیکر است
گر گل صدبرگه بی برگست از آسیب خزان
در بهاران زرد روئی سرنوشت عبهرست
خون دانایان زشاخ تانک بیرون داده خاک
خون خورد نادان و پندارد میش در ساغرست
عمر خواهد گول و او را آخته بر روی تیغ
عیش جوید جاهل و بر حنجر وی خنجر است
ساز گیتی سخت نا سازست و اندر بزم دهر
نوحه ماتم بگوش از لحن این خنیا گریست
میرسد بانگک لدواللموت و ابنواللخراب
از در و دیوار لیکن گوشت ای مسکین گریست
پاس خود میدار از کید سپهر لاجورد
دیده بگشا کاتش پنهان درین خاک گریست
فتنه بی زینهار اندر کمین خاص و عام
آتش افروخته بر خرمن خشک و ترست
هت یکسان پیش وی کاخ شه و کوخ گدا
مرگه بنیان کن که در جنبش چو باد صرصرست
عاقبت از خاک سازد بستر و بالین زخشت
هر کرا بالین ز دیا بیا پرندین بسترست

گر تو دارای جهانی هم نه ایمن زمرگ
کاندرین ظلمات درماند هم ار اسکندرست
در نهانگاه عدم گردد گریزان زین مضاف
پادشه را گر ز مشرق تا بمغرب لشکرست
مهر عالمتاب کایدون نور گستر بر زمین
اختر شبگرد کانک بر فلک بازیگرست
ناظر کوچ کی و خاقان ازین وحشت سرای
شاهد ویرانی قصر حیات قیصرست
گر بصورت هست مرگ عامی و عارف یکی
چون بمعنی بنگری این دیگر و آن دیگرست
مرگ نادان چیست کومرده است هم درزندگی
ماتم جانکاه مرگ مردم دانشورست
این درخت بارور آرایش ، باغ وجود
وانسزای سوختن چون چوب بی برگ و برگ
نیست کشور زنده جز باجان دانش زین سبب
مرگ دانا از شمار عقل مرگ کشورست
هست آری ماتم دکتتر ولی الله نصر
جانگزا داغی که از حد شکیب آنسو ترست
داغها دیدیم لیکن برنیاوردیم آه
آه کاین داغ روان فرسای داغی دیگرست
با چنین غم نابدش غمهای دیگر پیش چشم
گرچه خاطر لحظه از دستبرد غم نرست
مرد دانشمند و دانش مرد با مرگش بلی
مرعرض را جنبش و بود و نمود از جوهرست
جان دانا در غمش جا داشت گر نالید زار
چشم دانش گردرین سوکت گریبان درخورست

هان کجا رفت آن خطیب مفلق سحر آفرین
یاچه شد آن ژرف دریا کش فصاحت گوهرست
آن سخن گستر که در گفتار وی فکر بدیع
چون روان بخشی بطبع آب حیوان مضمربست
بر نثر با داده فکرش فضل را جای از نثری
کرده پهلوی سخن فربه بکلك لاغربست
نیکجوئی نیکخو روشندلی پرهیز کار
کز مبارك دوده فرخنده پیغمبرست
گشته از مرگ آن زبان خاموش و در تازی مفاک
نک نهان آن گوهر افشان قلم پهن اورست
در حجاب باختر بنهفت روی آن آفتاب
کز ره تحقیق علم باختر را خاورست
چرخ را دیدی کزین ماتم بود نیلی لباس
بر زمین بنگر که او را خاک ماتم بر سرست

هان بمرگ این سخن گستر سخن کوتاه کنم
کاندرین غم نطق حیران و بلاغت مضطربست
از حساب سال شمسی « آه آه از داغ نصر »
در شمار آور که سال مرگ این دانشورست
وز بی تاریخ شمسی هم « ز داغش آه آه »
بر شمار کاین بی کم و افزون شماری دیگرست
هم بتاریخ مسیحی چون فرود (اندوه و) آه)
گوی این محفل بمرگ خواجه بی زیب و فرست
در نعیم قرب بزدان شادمان بادش روان
گرچه ما را دوریش بر دل فروزان آفرست

مرحوم حسنعلی مستشار

تند باد اجل ز شاخ حیات ریخت چون برک مستشارالملک
پای بیرون نهاد و گفت «سنا» «آه از مرگ مستشارالملک»
جلال همایی «سنا»



خطابه آقای بهمنیار استاد دانشگاه

پیش از آنکه بعروض خود بپردازم از آقایان محترم که دعوت فرهنگستانرا پذیرفته و این مجلس را که از طرف آن مؤسسه بیاد دو تن از اعضای پیوسته اش که اخیراً در گذشته اند انعقاد یافته است شرف حضور بخشیده و ارزانی داشته اند بنام فرهنگستان و از طرف اعضای آن سپاسگزاری میکنم.

تشکیل این گونه مجالس تذکر تنها برای تجلیل رفتگان نیست بلکه یک منظور از آن و بلکه منظور اصلی از آن تشویق بازماندگان است که طریقه مرضیه راد مردان گذشته را پیروی کنند و بتصور اینکه در جامعه قدردان و قدرشناس وجود ندارد از کسب فضایل و خدمت بنوع دلسرد و ملول نگردند.

مللی که در زندگی اجتماعی مرام و منظور معین و مشخص دارند بنای آموزش و پرورش اجتماعی خود را بر اساسی مینهند که آنها را بدان مرام و منظور نزدیک و رفته رفته واصل و نابل سازد و حاصل تشکیلات فرهنگی آنها بوجود آوردن افراد شایسته و مردان تمام کامل عیار است، و بدیهی است که مفهوم شایستگی و کمال در نزد ملل و اقوام مختلف تفاوت دارد و هر کدام بر حسب اوضاع و احوالی که محیط آنها را فرا گرفته و بر حسب آداب و عادات و آراء و عقایدی که دارند مرد شایسته و تمام را بنوعی خاص تصور میکنند.

در نزد ما ایرانیان مرد تمام و کامل عیار کسی است که دانش و هنر را با مملکت فاضله و حب وطن را با دیانت و تقوی و جدیت در ادای وظیفه فردی و اجتماعی را با شفقت و مهربانی نسبت بابنای نوع و بتعمیر مختصر تر عدل را با احسان توأم داشته و زندگانی خود را با این فضایل و محسنات اخلاقی بیایان رساند.

ویکی از آن مردان شایسته و کامل عیار مرحوم میرور حسنعلی مستشار عضو پیوسته فرهنگستان است که دوازده روز پیش در پنجاه و یک سالگی دارفانی را وداع گفته و این مجلس بیاد او و یاد مرحوم میرور دکتر ولی الله نصر عضو دیگر فرهنگستان که هم اخیراً رحلت کرده منعقد گردیده است.

مرحوم حسنعلی مستشار از رجال دانشمند و مهذب الاخلاق این کشور و از کسانی بود که حسب مکتسب را با شرافت نسب جمع کرده مجموعه کمالات صوری و معنوی و دارای شرافت و نجابت فطری و فضایل و معلومات اکتسابی بود.

فقید سعید پسر مرحوم میرزا شفیع مستشار الملک و او پسر مرحوم میرزا حسن خان گرگانی بوده است، جدا و میرزا حسن خان ظاهراً نخستین کس از اسلاف اوست که داخل خدمات دولتی شده و در مشاغل خود بکفایت و درستکاری موصوف است.

پس او مرحوم میرزا شفیع در سال ۱۲۸۵ قمری هجری متولد گردیده و پس از هفتاد و سه سال زندگی در سال ۱۳۳۱ در گذشته است.

مرحوم میرزا شفیع در اواسط عهد ناصرالدین شاه داخل خدمات دولتی شده و تا اوایل عهد احمد شاه بدون اینکه انقطاعی در خدمتش روی دهد مصدر مشاغل مهمه بوده است. ورودش بخدمت بسمت استیفا (مستوفی گری) بود و چون مردی شایسته ولایق و بدرستی و پاک نهادی و نیک اندیشی موصوف و معروف بود مورد توجه و عنایت خاص پادشاه و صدراعظم شده و کارهای عمده از قبیل پیشکاری مالیه خراسان و فارس و خوزستان باو محول گردید و بیاداش لیاقت و کفایتی که در انجام این خدمات از او بظهور رسید بوزارت بیوتات منصوب و بلقب مستشارالملکی ملقب گردید و تا پایان زندگی بر این شغل باقی و مقیم مرکز بود، و با اینکه از وزرا و رجال درجه دوم محسوب میشد در امانت و تقوی و محل اعتماد و وثوق بودن از رجال درجه اول و مورد توجه و عنایت مخصوص بود، و معروف است که مرحوم مظفرالدین شاه بارها گفته است که هر وقت بمشورت با شخص عاقلی امین و محرم محتاج میشوم کسی را از هر جهت طرف اعتماد و واقعا امین و محرم راز باشد بجز مستشارالملک نمیابم.

مرحوم میرزا شفیع مستشارالملک در تربیت اولاد خود جد و جهد و اهتمام بلیغ داشت و مطابق رسمی که بزرگان و اعیان از اوایل عصر اسلامی (قرن دوم تقریباً) تا چندی پیش داشته اند برای تعلیم و تربیت آنها معلم مخصوص (بوابصطلاح معروف معلم سرخانه) تعیین و انتخاب کرده بود و فرزندش حسنعلی مستشار مقدمات علوم را نزد معلم خانگی فرا گرفت و بنیروی هوش و استعداد فطری در زمانی اندک در فنون ادب فارسی و عربی و حساب هندسه و سیاق سرآمد اقران و امثال گردید و بتحریرک عشق و علاقه فطری که بادبیات داشت از همان اوقات بمطالعه و قرائت کتب نظم و نثر فارسی و عربی پرداخت و بسیاری قصائد و قطعات منظوم استادان شعر را حفظ کرد و چنانکه میدانیم حفظ اشعار مخصوصاً اشعار عربی در آن عهد هنر و فضیلتی مهم و میزان تحصیلات جوانان و مایه سربلندی و سرافرازی آنها در نظر همگنان

بود. مرحوم مستشار در ضمن تحصیلات بفرافتن قواعد و اصول خط نیز اشتغال داشت و معلم او در خط ظاهراً استادی بوده است که هنوز در قید حیات و معروف بادیب و پیرمردی هشتاد ساله و زنده دل است.

مرحوم مستشار پس از فراغ از تحصیل مقدمات عربی و فارسی در صدد تحصیل معلومات تازه و زبان فرانسه برآمد و در دو مدرسه آلیانس و سن لویی بفرافتن این معلومات مشغول شد و در این رشته هم چنانکه میبایست ترقی محسوس یافت و مخصوصاً فرانسه را طوری خوب فرا گرفته بود که مانند و بلکه بهتر از کسانی که در خود فرانسه تحصیل کرده بودند بفرانسه چیز مینوشت و بارها اتفاق افتاده است که برنوشته فرانسوی اشخاصی که بفرانسه دانی شهرت تمام داشتند خرده های ادبی که مورد قبول و تصدیق طرف بود میگرفت.

مرحوم مستشار در سال ۱۳۱۴ قمری متولد شده و در زمان وفات پدر هفده ساله بود و چون بزرگترین پسر بود سرپرستی خانواده بر عهده او قرار گرفت و در نتیجه اوضاع و احوالی از قبیل اداره خانواده پر جمعیت پدر در مدت چندین سال بدون داشتن شغل رسمی و حقوقی که تا حدی جبران مخارج را بکنند و دیگر مزاحمت کسانی که معاششان از زحمت تراشی برای وراثت مردگان نروتمند میگذشت و وسیله کارشان ادعای طلب و سند سازی و سند دزدی و کشانیدن وراثت جوان و کم تجربه بمحاکم شرعی و عرفی بود (در این عصر هم این قبیل اشخاص هستند اما بصورتی متناسب با این عصر کار میکنند) و دیگر آزادگی و جوانمردی فطری مرحوم مستشار که با مفهوم و مفاد - قرار در کف آزادگان نگیرد مال - کاملاً مطابقت داشت و علل و عوامل دیگر که شرح موجب اطناب است نتوانست ملک و مال پدر را از دستبرد حوادث محفوظ دارد و همه را بتدریج از دست داد تا وقتی که ناچار شد خانه پدری را برای پرداخت قرض بفروش رسانده و اجازه تشین شود.

در جریان این احوال و حوادث مرحوم عین الدوله که وزیر داخله بود نظر بسابقه معرفت و خصوصیتی که با مرحوم میرزا شفیع داشت فقید سعید را بخدمت دولتی وارد کرد و ریاست اداره شرف را که معادل مدیر کلّی این زمان است باو محول

داشت و او مدت دو سال مشغول این خدمت بود و بسبب پیش آمدهایی که با مناعت طبع و علوهت و شرافت دوستی او سازش نداشت از این شغل کناره جست و مدتها در گوشه منزل اجاره‌یی بقناعت و مناعت بسربرد و مایه تسلیت خاطرتر در این مدت مطالعه کتب ادب فارسی و عربی از نظم و نثر و استفاده از مجالست و معاشرت با ادبا و فضلا و خانه‌اش مجمع اهل فضل و ادب بود، تا وقتیکه مرحوم اعتمادالدوله قراگوزلو وزیر فرهنگ شد.

مرحوم اعتمادالدوله بطوریکه مخالف و مؤالف او تصدیق دارند نخستین وزیر فرهنگی در عصر مشروطیت است که اساس کار خود را بر اهمیت دادن بموضوع تعلیم و تعلم، و محترم و مرفه‌الحال داشتن معلمین از هر درجه و طبقه، و جلب و تشویق مردمان فاضل و دانشمند بخدمت فرهنگ گذارده بود و برای محترم نمودن فن تعلیم که تا زمان او شغلی حقیر و ناچیز محسوب میشد مخصوصاً سعی داشت که فضلا و دانشمندانی را که از طبقات محترمند بخدمت تعلیم بگمارد، و بهمین نظر در صدد برآمد که از وجود مرحوم مستشار استفاده کند و آن مرحوم را در چندین جلسه ملاقات و مذاکرات بداخل شدن در خدمت فرهنگ بسمت دبیری راضی ساخت، و این در سال ۱۳۰۸ شمسی بود. سالی که بنده نیز از وزارت دادگستری بوزارت فرهنگ منتقل شدم.

مرحوم مستشار در این شغل تازه از همان ابتدا مانند دبیر و استادی آزموده که سالها تدریس کرده باشد بانجام وظیفه پرداخت و مراتب فضل و دانشمندی او که جز خواص دوستان و معاشران او بر آن اطلاع نداشتند بنای بروز و ظهور گذارد و در مجامع فرهنگی و در نظر فرهنگیان استادی عالی مقام شناخته شد، تا سال ۱۳۱۰ شمسی که اعلیحضرت همایونی که در آن وقت ولایت عهد داشتند برای تحصیل عازم اروپا شدند و مقرر بود که یک نفر از فضلا برای تعلیم و تدریس فارسی و عربی ملتزم موکب ایشان باشد.

مرحوم اعتمادالدوله در انتخاب اشخاص برای کارهای فرهنگی دقت نظر خاص داشت و برای هر شغل سعی میکرد مناسبترین شخصی را که از عهده آن شغل برآید

انتخاب کند و از همان ابتدا نظرش بجانب مرحوم مستشار معطوف و متوجه گردید و اغلب این حسن انتخاب را پسندیدند و تمجید کردند زیرا مرحوم مستشار علاوه بر کمال مهارت در ادبیات فارسی و عربی خطرا هم بسیار خوب مینوشت و میتوانست معلم خط هم باشد و از همه جالب توجه تر اینکه وزیرزاده و باآداب و رسوم در باری آشنا بود، بالجمله فقید سعید بدین سمت انتخاب شد و بهمراهی موکب ولایتعهد روانه اروپا گردید و مدت پنج سال در اروپا بانجام وظیفه‌ی که بمعهد اش محول شده بود پرداخت و در انجام این وظیفه هم لیاقت و شایستگی کافی بخرج داد و نکات و دقایقی را که در تدریس و تعلیم ولیمعهد آن زمان و پادشاه این زمان باید رعایت نمود بوجه کامل رعایت مینمود و دانشجوی شاهانه در نتیجه مساعی آن مرحوم نه تنها در ادبیات فاسی و عربی بلکه در حسن خط نیز ترقی نمایان و محسوسی کردند و خدمات او بحدی مستحسن و مقبول افتاد که چندین بار از دفتر مخصوص شاهنشاهی تقدیر نامه بنام او صادر و یکی دو مرتبه هم مبلغی بعنوان انعام برای او فرستاده شد و همه میدانیم که رضاشاه مرحوم تاچه حد از تحسین و تقدیر کارهای خدمتگذاران خود داری داشته است.

مرحوم مستشار در سال ۱۳۱۵ بهمراهی موکب ولایتعهد ایران و طهران برگشت و والا حضرت آن زمان که نهایت علاقه و محبت را نسبت باو داشتند او را در دربار نگاه داشتند و از آن تاریخ تا زمان وفات از رجال محترم دربار شاهنشاهی و مورد لطف و عنایت و توجه خاص اعلیحضرت همایونی بود و در ظرف همین مدت بود که در دوره دوازدهم و سیزدهم مجلس شورا بنمایندگی از طرف مردم طهران انتخاب شد و باز در همین مدت بود که فرهنگستان ایران او را بسمت عضویت دایم و اصلی انتخاب کرد.

مرحوم مستشار مؤذای اطلبوا العلم من المهدالی اللحد را کاملاً پیروی میکرد و چنانکه اشاره شد بمطالعه آثار ادبی عشق و علاقه مفرط داشت، در ایام انزو او فراغ از خدمات رسمی که قسمت اعظم زندگانی کوتاه آن مرحوم را تشکیل میدهد و در ایام اشتغال بخدمت رسمی هم هر وقت فراغ مییافت تنها اشتغال و یگانه مایه تسلیت خاطرش مطالعه و خواندن آثار شعر و نویسندگان درجه اول بود و مطالعاتش نه سر

سری بلکه با دقت کامل و تأمل در نکات و دقایق سخن و کوشش در حل مشکلات و تصحیح خطاها و اغلاط بود. از خدمات ادبی او جمع آوری اشعار فرخی و ترتیب دیوان کامل آن شاعر نامی است، اشعار فرخی چنانکه میدانیم بطور کامل جمع نشده بود و دیوان مطبوع و معروف او منحصر بنسخه بسیار ناقصی بود که بیش از نلک بلکه ربع اشعار فرخی را نداشت و از این گذشته طوری پر غلط و مشوش بود که استفاده از آن حتی برای اهل ادب دشوار بلکه ممتنع بود، مرحوم مستشار به جمع آوری اشعار آن شاعر شهیر همت گماشت و اشعار او را از قصیده و غزل و رباعی و قطعه از نسخه های مختلف خطی و از جنگها و مجموعه ها و حتی اشعار مفردة (نک شعرهای) او را که در فرهنگ اسدی و نظایر آن بطور استشهاد یاد شده بود جمع آوری و بترتیب حروف قافیه مرتب و منظم کرد و نخستین نسخه کامل آنرا بخط مرحوم عبرت بوجود آورد، و همین دیوان بود که مرحوم عبدالرسولی از روی آن برای خود استنساخ کرد و در ایامی که مرحوم مستشار در اروپا بود بچاپ آن اقدام کرد. مرحوم مستشار در تصحیح و حل مشکلات اشعار خاقانی و بعضی شعرای دیگر و در جمع آثار برخی از شعرای متأخر نیز از قبیل سروش و صبا و شبانی تا برسد بشوریده شیرازی رنج فراوان برده و نسبت بکتاب نثر فارسی که بخوبی سبک انشاء ممتاز بود از تاریخ بیهقی گرفته تا منشآت قائم مقام نیز همین گونه توجه را مبذول میداشت، و در نتیجه ممارست دایم و مطالعه مستمر در سخن شناسی نوق و قریحه مخصوص پیدا کرده بود و کمتر کسی را دیده ام که مانند او و بسرعت انتقال و لطف ادراک او بدقایق نظم و نثر متوجه گردد.

مرحوم مستشار طبع شعر نداشت و شعر نمیگفت لیکن نثر فارسی را بسیار صحیح و سلیس می نوشت و درستی و روانی انشاء را با زیبایی و حسن خط توأم ساخته بود، و از آثار نثری که از خود بیادگار گذارده ترجمه افسانه بی تاریخی است که از فرانسه بفارسی نقل کرده و گاهی بعضی صفحات یا قطعات آنرا برای ما میخواند و الحق انشایی متین و صحیح دارد که جویندگان دانش و طالبان حسن انشا را نمونه و سرمشقی خوب و قابل تقلید و پیروی است و در صدد بودم که نمونه بی از آن کتاب را

ضمیمه این اوراق کنم و برای اطلاع آقایان محترم از سبک انشای فارسی آن مرحوم در اینجا بخوانم، لیکن تقاضای پیدا کردن و در دسترس این بنده گذاردن کتاب از بازماندگان مصیبت زده آن مرحوم بی موقع و زشت مینمود و بدین نظر صرف نظر کردم، و امیدواریم که بازماندگان آن مرحوم برای زنده داشتن نام او بطبع و نشر آن اثر اقدام کنند.

یکی از نتایج عشق و علاقه مفراط فقید بآثار ادبی سعی و اهتمام او در بدست آوردن کتب و رسایل نشر و نظم خوب از آثار متقدمین و متأخرین بود که بیش از آنچه استطاعت مالی او اجازه میداد در تهیه و خریداری و جمع آوری اینگونه آثار و نسخ بذل همت مینمود و بسبب حسن خطی که داشت بکتب و رسایل و قطعاتی هم که از حیث خط ممتاز مینمود عشق مخصوصی داشت و در خریداری و جمع آوری آنها نیز بی اختیار بود.

بزرگترین موهبتی که خداوند بمرحوم مستشار عطا کرده بود ملاکات حمیده و اخلاق فاضله از صدق و صفا و حسن عهد و وفا و دیانت و تقوی و راستگویی و درستکاری و علوهمت و مناعت طبع و حسن معاشرت و لطف محاورت و محاضرت بود که هر کس را بیک یا دو جلسه ملاقات و مصاحبت فریفته و مجذوب میساخت.

بمال دنیا و مراتب و مقامات دنیوی بچشم بی اعتنایی و تحقیر مینگریست و از طرز رفتار و ظاهر احوالش بخوبی محسوس و نمایان بود که این بی اعتنایی و تحقیر نه از روی تکلف یا تصنع بلکه امری کاملاً فطری و طبیعی است.

دیگر از صفات ممتاز او مناعت طبع عجیبی بود که در هر مورد از او دیده میشد در این صفت بقدری مبالغه داشت که گاهی مورد ملامت خویشاوندان و درستان نزدیک خود میشد، از مناعت طبع او همچنین از بی اعتنائیش بمال و جاه دنیوی حکایات متعدد و شنیدنی دارم که بعضی آنها را خود ناظر و شاهد واقعه بوده ام و بملاحظاتنی از بیان آن خودداری میکنم.

در اقبال و ادبار دنیا مصداق المؤمن کالجبل لا تحركه العواصف بود که هیچگونه تغییری در احوال یا طرز معاشرتش بادوستان و آشنایان پیدا نمیشد بعد از آنکه

املاك و خانه موروث را از دست داد از فروش خرده ریزها که برایش مانده بود مبلغی معتنابه تهیه و بامید انتفاع با آن مبلغ معامله‌بی کرد و بجای انتفاع بشرحی که بیانش مایه طول کلام است تمام آن مال و در واقع آخرین دینار از ثروت پدری را باخت (مقصودم باخت در معامله است) و روزی که خبر آن ضرر باو رسید طوری آرام و بحال بمادی مینمود که گویا هیچ حادثه و واقعه‌بی در زندگیش روی نداده است. اعلیحضرت شهریار، نسبت بمرحوم مستشار لطف و مرحمت خاص داشتند و هر گونه درخواستی از پیشگاه ایشان میکرد با آن جود و سخای فطری که دارند مورد قبول میشد چنانکه برای بسیاری اشخاص از پیشگاه ملوکانه استدعاها کرد و مورد قبول شد، و باوجود این برای بازماندگانش جز مقداری کتب فارسی و عربی و فرانسه که در مدت عمر تهیه و کتابخانه مختصری از آنها ترتیب داده باقی نگذارده است، و ما امیدواریم بلکه یقین داریم که اعلیحضرت شهریار، لطف و عنایتی را که بآن مرحوم داشتند در حق اولاد و دیگر بازماندگان او که سرپرستی جز عنایات شاهانه ندارند مبذول خواهند داشت، و فرزندان آن مرحوم که همگی شایسته و لایق والولد سزاییه را مصداقی ظاهر و باهرند در پرتو تربیت ملوکانه بتحصیل علم موفق و هرطوری که پدر مرحومشان آرزومند بود بترقیات عمده نایل خواهند شد. دیگر از صفات آن مرحوم بی‌اختیاری در مساعدت و معاونت دیگران بود، برای بعض اشخاص در مقام توصیف و تعریف لقب و وصف مناسبی جز کلمه خیر نمیتوانیم پیدا کنیم، و مرحوم مستشار بتمام معنی خیر بود، از دیدن بینوایان و محتاجان و از شنیدن شرح حال درماندگان و ستم دیدگان بشدت متأثر و متألم میشد و گذشته از مساعدت مالی که شخصاً باوجود تهی‌دستی و کمی بضاعت نسبت بآنها مبذول میداشت از توسط و میانجی شدن برای آنها در نزد دیگران خودداری نداشت، و کسی که از فرط مناعت طبع حاضر نبود يك کلمه برای خودش در نزد کسی اظهار کند و یا سخنی موهم استمداد و استعانت بر زبان راند در موقعی که پای دیگری در میان می‌آمد بانهایت جرأت و شهامت استعانت و استمداد میکرد و بهترین استفاده‌اش از خدمت دربار که بی‌نهایت بدان خوشوقت بود مساعدت نسبت باشخاص محتاج

بمساعدت بود، در موقع گرانی و قحط بیست هزار تومان از اعلیحضرت همایونی برای اهالی گرگان استدعا و دریافت کرد و تمام این مبلغ را بترتیبی بسیار صحیح بمصرف خریداری گندم و آرد و تهیه نان برای اهالی آن سامان رسانید، نوبت دیگر مقدار بسیاری برنج برای فقرای محله خود درخواست و دریافت و میان آنها شکلی آبرومند تقسیم کرد.

سخن کوتاه کنم، فضایل اخلاقی مرحوم مستشار بیش از آن بود که بیک مجلس و دو مجلس بتوان شرح داد، و هر قدر از محامد اخلاق و صفات و مراتب فضل و معلومات آن مرحوم بیشتر بگویم آقایان محترم را از فقدان وجود عزیزی مانند او متأثرتر و متألّم تر میسازم، در فضل او همین بس که جایش در دزبار همایونی و در فرهنگستان و در مجامع علم و ادب بطوری مشهود و نمایان خالی مانده و همچنان خالی خواهد ماند.

فرهنگستان ایران بفوت آن مرحوم یکی از بهترین و شایسته ترین اعضای خود را از دست داده و از این جهت نهایت تأثر و تألم را دارد، و بانهایت تأسف و اندوه بازماندگان آن مرحوم مخصوصاً آقای سرهنکک مستشاری معاون محترم شهربانی را تسلیت میگوید و آنها را پس از لطف و عنایت الهی بمراحم بی دریغ اعلیحضرت همایونی امیدوار میدارد.

توضیح و تصحیح

در صفحه اول چند جای کلمه «وابسته» بجای «پیوسته» با اشتباه چاپ شده
باین معنی که مرحوم سید محمد فاطمی، دکتر نصر، حسنعلی مستشار از پیوستگان
و مرحوم استاد نیکلسن و کریستنس از وابستگان فرهنگستان ایران بوده اند.
در صفحه ۴ سطر ۷ «فقیه» درست است بجای «فقه».

نامه فرهنگستان هر سه ماه یکبار انتشار می یابد.

مقالات علمی و ادبی پذیرفته میشود.

بهای هر شماره ۱۵ ریال است.

محل فروش: دبیرخانه فرهنگستان، کتابفروشی ابن سینا (چهارراه سعدی)،

کتابفروشی دانش (خیابان سعدی)،

در شهرستانها بوسیله نمایندگان فرهنگ.

شماره مسلسل (۱۰)

فرہنگستان نامہ

سال پنجم - شماره اول

فروردین ۱۳۲۶

فهرست این شماره

- شرفیابی اعضاء فرهنگستان بحضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی صفحه ۱
» ۹ انجمن ادبی فرهنگستان ایران
» ۱۳ انجمن علمی
» ۱۴ خطابهٔ پرورسور ماسینیون
» ۲۶ اشعار جناب آقای ملک الشعراء بهار
-

نامهٔ فرهنگستان

« نامهٔ فرهنگستان » بمنظور انتشار خطابه‌ها و سخنرانی‌ها و مقالات اعضاء فرهنگستان ایران در سال ۱۳۲۲ ایجاد، و تا کنون ده شماره از آن چاپ شده است. هر شماره از نامهٔ فرهنگستان (جز این شماره) ۶۸ صفحه، و بهای هر شماره پانزده ریال، و دورهٔ کامل آن در دبیرخانهٔ فرهنگستان موجود است. باتشکیل « انجمن علمی » و « انجمن ادبی » در فرهنگستان، امید است که در آینده هم بر تعداد صفحات این نامه و هم بر تعداد شماره‌های سالیانه بیفزائیم و با انتشار آثاری از این دو انجمن توفیق یابیم.

کتابخانهٔ « دانش » خیابان سعدی .
کتابخانهٔ « ابن سینا » چهارراه شاه آباد.

محل فروش:

باهتمام و سردبیری : حبیب یغمائی

فرهنگستان نامه

شماره اول

فروردین ماه ۱۳۲۶

سال پنجم

شرفیابی آقایان اعضای فرهنگستان ایران

بپیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

بر حسب احضاری که از طرف قرین الشرف همایونی شده بود آقایان اعضاء فرهنگستان ایران ساعت ده صبح سه شنبه ۲۲ بهمن ماه ۱۳۲۵ بشرح زیر در کاخ مرمر پیشگاه همایون شاهنشاهی شرفیاب گردیدند :

ادیب السلطنه سمیعی (رئیس فرهنگستان) ، علی اکبر دهخدا ، ملک الشعراء بهار ، دکتر متین دفتری ، دکتر علی اکبر سیاسی ، دکتر صدیق ، علی اصغر حکمت ، مصطفی عدل ، سر اشکر نخجوان ، سرتیپ مقتدر ، سعید نفیسی ، فروزانفر ، همائی ، بهمنیار ، تقوی ، احمد اشتری ، مسعود کیهان ، گل کلاب .

نخست جناب آقای سمیعی شرح زیر را بعرض پایه سربر اعلی رسانیدند :
اعلیحضرتا فرهنگستان ایران افتخار دارد که امروز بشرف زیارت ذات مقدس ملوکانه نائل گردیده و سپاس بی پایان خود را از ادراک چنین توفیق و سعادتى تقدیم میکنند .
مایه بسی امیدواری است که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی همانطور

که تمام امور مملکتی و شئون ملی و اجتماعی توجه مخصوص دارند بفرهنگستان ایران نیز همیشه نظر عنایت معطوف می فرمایند و بشوق و امید همین عواطف خسر و آینه است که فرهنگستان تا کنون بر پای ایستاده و با همه مشکلات و عدم وسائلی که دارد وظایف خود را تا اندازه ای که میسر باشد انجام میدهد.

اعضای فرهنگستان اگر کمتر استعدای شرفیابی می کنند و بدرک حضور باهرالنور ملوکانه نازل میشوند برای اینست که اوقات گرانبهای شاهانه را که مصروف معظمت امور کشورست تمسّیح نکنند و بهمین قدر اکتفا و افتخار دارند که در سایه توجهات کامله اعلیحضرت شاهنشاهی بتوانند وظایف خود را مطابق منویات خاطر خطیر مبارک انجام بدهند و اینک در صورتی که اجازه فرمایند آقای بهار (ملك الشعرا) رئیس انجمن ادبی فرهنگستان و آقای فروزانفر منشی هیئت رئیسه فرهنگستان شمه ای از جریان امور فرهنگستان بعرض پیشگاه مقدس خواهند رسانید.

سپس جناب آقای بهار شرح زیر را بعرض رساندند :

فرهنگستان ایران یکی از یادگارهای برجسته اعلیحضرت شاه فقید است. فرهنگستان مدنی بر حسب امر و اشاره اعلیحضرت شاه فقید باصلاح لغاتی که با موجود بودن نظایر آن لغات در زبان فارسی متداول گردیده و مخصوصاً در دوایر دولتی و کتب علمی متراکم شده بود پرداخته و در اینراه اصلاحاتی بکار برد لیکن مدنی بود از لحاظ اینکه دیگر حاجتی بنشر و اعلام لغات جدید نبود اخیراً اعضای آن بسخمرانیهای مفید میپرداختند و اخیراً بتهیه دستور زبان و کتاب فرهنگ مشغول بودند و از لحاظ خدمت کاملتر بادییات ایران تصمیم گرفته اند بوسیله انجمنهای ادبی و علمی شروع بفعالیت اساسی تری نمایند.

خاطر مبارک مستحضر است که ادبیات فارسی از حیث دامنه لغت و تاریخ و سبک و اسلوب وسیعترین ادبیات جهان است و بنا باعتراف آقای دهخدا که یکی از بزرگترین رجال علم و ادب میباشند هر گاه لغات فارسی در فرهنگ جامعی ضبط شود بزرگترین کتاب لغت دنیا خواهد بود.

از لحاظ وسعت دامنه تاریخی نیز همین طور است و بهمین جهت است که محصل

ادبیات فارسی بایستی از امروز تا عصر زرتشت و دوره مادی و هخامنشی را تحت مطالعه قرار دهد تا بتواند این میدان پهناور را طی کند این ادبیات وسیع باید مورد حمایت قرار گیرد زیرا حیات و استقلال ایران بسته بزبان و زبان بسته بتدریس ادبیات آن زبان است بنا براین انجمنی بنام انجمن ادبی فرهنگستان که خشت نخستین آن در سایه توجهات شاهانه روز گذشته نهاده شد از طرف فرهنگستان ایجاد گردید و این انجمن بوسیله کمیسیون های ده گانه از قبیل کمیسیون زبان شناسی، کمیسیون باستانشناسی، کمیسیون قواعد و دستور زبان، کمیسیون تئاتر و موسیقی و ترانه ها، و کمیسیون های دیگر که هر کدام باید وظایف خاصی را عهده دار شوند و خوشبختانه افراد متخصص هنوز داریم که خوب از عهده این خدمات برمی آیند اداره خواهد شد و اساسنامه و برنامه آن تدارک شده و توسط هیئت مدیره اجرا خواهد گردید. این انجمن و انجمن علمی دیگری که نظیر انجمن ادبی در نظر است افتتاح گردد فعالیت تازه تری در راه علم و ادب بوجود خواهد آورد و راه مطالعه و تحقیقات و بحث و انتقاد جدیدی را باز خواهد کرد که در ایران سابقه نداشته است، چه معهود چنین بوده است که انجمن های ادبی غالباً بخواندن اشعار اکتفا می کرده اند ولی وارد بحث و انتقاد در تمام شئون ادبی نمیشده اند و ما این نقص را در سایه توجهات ملوکانه بر طرف خواهیم کرد. امید داریم این رویه تازه که از طرف فرهنگستان آغاز میشود با توجهات کامله ذات اقدس شاهانه و مساعدت دولت بیشتر بتواند بادبیات کشور شاهنشاهی خدمت کند و این بهترین یادگار پادشاه فقید در سایه این قسم فعالیت ها و تحت توجه ملوکانه یادگاری جاودانی شده و مورد قدردانی قرار گیرد.

پس از آن آقای فروزانفر جریان امور فرهنگستان را معروض داشتند:



شاهنشاهی

درست سه سال پیش بود که اعضاء فرهنگستان ایران به پیشگاه مبارک بار یافتند و از تفقدات شاهانه برخوردار گردیدند.

کشور ایران در این مدت باحوادث ناگواری مواجه بود که در طی تاریخ

چند هزار ساله خود نظیر آن کمتر دیده است و فراغت خاطر و جمعیت حواس و امیدواری به آینده که از اهم ضروریات بجهت امور علمی و کارهای فرهنگی است از طبقهٔ علما و فرهنگیان بخصوص سلب شده و دلها و دستها از کار افتاده بود . فرهنگستان ایران با وجود این مقدمات از مقصد اصلی خود منحرف نگردد و با همه دشواریها و نگرانیها بخدمات علمی خود ادامه داده و وظائف ذیل را مورد توجه قرار داده است .

نخست تألیف فرهنگی مشتمل بر چهل و دو هزار لغت از آنچه در زبان فارسی متداول و در کتب مشهور ادبی بکار رفته است خواه ریشهٔ آن فارسی باشد یا آنکه از زبانهای دیگر گرفته شده باشد با ذکر معانی و استعمالات و ترکیبات مختلف هر کلمه و شرح اصطلاحات علوم و فنون متداوله و ذکر شواهد و امثال در مورد لزوم بطوریکه مورد استفاده دانشجویان دانشکده ها و دانش آموزان دبیرستانها واقع گردد .

طبیعی است که چون تا کنون فرهنگی جامع که شامل این خصوصیات باشد در زبان فارسی تألیف نشده کلیهٔ فارسی زبانان و کسانی که میخواهند بزبان فارسی آشنائی حاصل کنند از این تألیف مستفیض خواهند گردید و پس از فرهنگ جامع و مبیوط آقای دهخدا که یکی از کارهای جهانی و کم نظیر است این فرهنگ مختصر یکی از وسائل نشر و تهیل زبان فارسی خواهد بود .

چنانکه برخاطر خطیر همایونی روشنت کاخ ملیت ما بر روی چند پایهٔ مهم و اساسی استوار است و زبان و ادبیات فارسی قوی ترین و ثابت ترین ستونها و پایه های این کاخ بشمار میرود و ارتباط قوم ایرانی در طول قرون متمادی و روزگاران دراز بدینوسیله محفوظ مانده و بهمین نظر پادشاهان ژرف بین و دقیقه یاب و عاقبت اندیش ایران آن روزگار صفاریان و سامانیان در نشر و حمایت زبان و ادبیات فارسی سعی بلیغ و جهد وافی مصروف داشته اند و شاید اگر در رعایت این اصل خطیر مراقبت کافی بعمل می آمد بسیاری از این حوادث جانگذار که با آن روبرو شدیم روی نمی نمود .

فرهنگستان ایران متوجه گردید که یکی از موجبات نشر و اشاعه هر زبان تسهیل و تهیه مقدمات یاد گرفتن آن زبانست و بدین جهت تهیه فرهنگ را جزو وظائف اصلی و اولی خود قرارداد و طرح آنرا با مطالعه دقیق متخصصین و اهل فن آماده نمود و دو سال پیش در زمان وزارت آقای دکتر صدیق نایب رئیس فرهنگستان از طرف وزارت فرهنگ تألیف کتاب لغت بمرحله عمل در آمد و عده بی از اعضاء فرهنگستان بمشورت و همراهی یکدیگر دست بکار شدند و اینک آن تألیف در شرف اتمام است و امید میرود که با عنایات شاهانه و سائل طبع و انتشار آن فراهم گردد و تا مهر ماه آینده در دسترس محصلین گذارده شود.

دوم - چون فرهنگ و ادبیات کشور ما دامنه بسیار وسیعی دارد و با کوششی که بر اثر نهضت جدید در تعریف و بیان و توضیح و تحقیق احوال ادبی و تحولات فرهنگی کشور و شناساندن مفاخر علمی ایران بکار رفته هنوز هم در ادبیات فارسی لازم انجام نگرفته و این آفتاب درخشنده در زیر ابرهای ابهام مستور مانده و هزار يك از بزرگان کشور و مفاخر علمی ایران شناخته و شناسانیده نشده اند بدین جهت فرهنگستان لازم دید که بکرشته سخنرانی دائر کند که موضوع آن تحقیق مطالب تاریخی و لغوی و مطالبی نظیر آنها باشد و در این باره از طرف اعضاء فرهنگستان خطابه های مفید و جامع در جلسات رسمی ایراد شده و در مجله فرهنگستان انتشار یافته است.

سوم - نظر بآنکه یکی از وظائف فرهنگستان که در اساسنامه آن پیش بینی شده راهنمایی و هدایت مردم بچگونگی و حقیقت ادبیاتست در سال جاری فرهنگستان يك رشته سخنرانی عمومی دائر ساخت و نخستین خطابه بوسیله آقای دکتر شفق عضو پیوسته فرهنگستان ایراد گردید.

علاوه بر اینها فرهنگستان با غالب کشورهای مترقی جهان ارتباط دارد و عده ای از دانشمندان مشهور گیتی را بعضویت وابسته انتخاب کرده و در موقع عبور از کشور آنان را بجلسات رسمی خود دعوت نموده و از اطلاعات ایشان بهره مند شده است.

سال گذشته آقای پروفیسور ماسینیون عضو وابسته فرهنگستان ایران در یکی از جلسات رسمی نطق محققانہ ای در بارہ تأثیر ایران در تمدن اسلامی ایراد نمودند. فرهنگستان وظائف خطیر و سنگین بر عہدہ دارد و شاید در نتیجہ عبرتی کہ از حوادث تازہ گذشتہ گرفتہ بسنگینی تعہدات ملی خود واقف تر شدہ باشد ولی وسائلی کہ در دست دارد بنسبت این تعہدات سخت ناچیز و نادرخور است و اگر در پرتو اہتمام و علاقہ و عنایات شاہانہ نسبت بفرہنگ و فرہنگیان وسائل کار آمادہ گردد بی شک خواهد توانست کہ با کمال سربلندی از عہدہ وظائف خود بیرون آید و بکشور خویش خدمات گرانبہا تقدیم دارد.

بمدار عرابی کہ آقایان بہار و فروزانفر بعرض رسانیدند اعلیٰ حضرت ہمایونی شاہنشاهی آقایان اعضاء فرہنگستان را مورد توجہ مخصوص و طرف خطاب ملوکانہ قرار دادہ بیانات زیر را ایراد فرمودند:

بیانات ملوکانہ

آخرین دفعہ ای کہ در ہمین اطاق بیدار آقایان اعضای فرہنگستان رسیدم سہ سال پیش بود و در این سہ سال اگر تماس ظاہری با آقایان قطع شدہ بواسطہ این بود کہ نظر من نسبت بفرہنگستان و کارہای مهمی کہ بمعہدہ دارد تغییر کردہ بود بلکہ باین جہت بود کہ حوادث و وقایعی در این مدت روی میداد کہ ما ہر گاہ یکدیگر را میدیدیم جز اینکہ متاثر شویم نتیجہ ای نداشت. اینک بحمد اللہ آن حوادث بر طرف شد و مانہ تنہا از حیث مادی و معنوی روزگار شادی گذشتہ را از سر گرفتیم بلکہ از این حوادث سخت و ناگوار آزمودہ تر و ورزیدہ تر شدیم و حتی متوجہ این نکتہ شدیم کہ اگر در تقویت ارکان ملیت خودمان پیش از این وقایع آنچنان کہ میبایست اقدام مؤثری میکردیم یا اصلاً آن وقایع ناگوار روی نمیداد و یا اگر ہم روی میداد باین درجہ از شدت نہ برسید در ہر صورت این حوادث باعث شد کہ تماس ظاہری کہ در میان من و آقایان اعضای فرہنگستان بود مدتی منقطع بود و امروز خوشوقتم کہ بار دیگر در ہمین جا بیدار آقایان برخوردار شدہ ام و از کارہائی کہ در این مدت فرہنگستان کردہ و آنچه برای آیندہ خود طرح ریختہ

است مسبوق می‌شوم. البته آنچه آقایان تا کنون کرده‌اند بجا بوده ولی بعقیده من کافی نیست و در همین زمینه‌ها باید اقدامات مؤثرتر و وسیعتری بکنند زیرا که بعقیده من بزرگترین افتخار تاریخی کشور ما مقامی است که همیشه در عالم علم و ادب و جهان معنوی داشته البته ما افتخارهای نظامی بسیار هم داشته ایم و در جهانگیری و کشور داری مفاخر فراوان در تاریخ ما ثبت شده اما واضح است که نمیتوان متوقع بود که ملتی در همه میدانهای جنگ فاتح شود و ناچار مابین گاهی در میدانهای جنگ شکست خورده ایم اما در میدانهای علم و ادب هرگز شکست نخورده ایم و همیشه غلبه با ما بوده است و بهمین جهت در نظر من استحقاق مبانی ملی ما از این حیث واجب تر و مهم تر است و این کاری است که بدستگاه فرهنگی ما سپرده شده که نخستین مرحله آن دبستان و دبیرستان و آخرین مرحله آن فرهنگستان ایران است و خوشبختانه من می‌بینم که بزرگترین شخصیت‌های علمی کشور ما در آنجا جمع شده‌اند و بهمین جهت انتظاری که من از فرهنگستان در این زمینه دارم از هیچ‌بنگاه دیگری نمیتوان داشت و امیدوارم فرهنگستان مؤثرترین شرکت را در این زمینه با ما بکند. من میدانم که آقایان در کار خود کوتاهی نمیکنند اما گاهی مشکلات کوچکی مانع کار میشود که ضرر آن از مشکلات بزرگتر بیشتر است. مسئله همین فرهنگ آقای دهخدا که بآن اشاره کردید ظاهراً چندین سال است که صحبت از آن است و هنوز بی‌پایان نرسیده است و در این مدت مشکلات کوچک مانند کاغذ و غیره مانع از اتمام آن بوده است یادرباره همان ده هزار شعر راجع بتاریخ اشکایان که وقتی مذاکره آن بود (اشاره بآقای ملک الشعراء بهار فرمودند) لابد چنین مانع مختصری پیش آمده است. بهمین سبب من با آقایان اطمینان میدهم که من و دولت کاملاً اهمیت اینکار را درک کرده‌ایم و حوادث و غیره هم چشم‌ها را بیشتر باز کرده است و بر تجربه ما افزوده است و امیدواریم بتوانیم مصالح کشور خودمان را از این حیث کاملاً تأمین کنیم. همین سلسله سخن را بنیاد آقایان

بعهدہ گرفته اند بعقیدہ من کار بسیار خوبی است ولی باید دامنه آنرا وسعت داد و فقط باعضای فرهنگستان و کسانی که در تهر ان هستند قناعت نکرد و شهرستانها و کشورهای دیگر را هم در نظر گرفت و اعضاء فرهنگستان گاه گاهی بشهرهای دیگر هم بروند و ذهن مردم را از این حیث کاملاً باز کنند همچنانکه کشورهای دیگر علمای معروف خود را اینجا میفرستند و باین وسیله ما را از عظمت دستگاہ علم و ادب خود آگاه میسازند ما هم باید وسیله ای فراهم کنیم که اعضاء فرهنگستان ما بشهرهای دیگر بروند و عظمت معنوی کشور ما را آنچنانکه هست بهمہ معرفی کنند و من یقین دارم بدینوسیله از حوادث ناگواری که ممکن است بدبختانه برای کشور پیش بیاید جلوگیری خواهیم کرد و شاید در دنیای امروز یگانہ راه جلوگیری همین باشد بهمین جهت من خوشبختم کہ تماس ظاہری با اعضاء فرهنگستان دوبارہ برقرار شدہ و مخصوصاً لازم میدانم آقایان را مطمئن بکنم کہ ہرچہ از من بر بیاید در تأمین و اجرای مقاصد فرهنگستان و مساعدت با خدمات مهمی کہ بشکست می کنند خود داری نخواہم کرد و امیدوارم گاہگاہی باز بدیدار آقایان مسرور شوم و آقایان در کار خود بیش از پیش ابراز فعالیت کردہ و اسباب پیشرفت از ہر جهت فراہم کردد و مخصوصاً موجبات کار و تشویق جوانان فاضل و شرکت آنها در این قبیل انجمنها چہ علمی و چہ ادبی از ہر حیث آمادہ شود و تکرار میکنم کہ از طرف من ہم در اینباب بہیچوجہ کوتاہی نخواہد شد .



پس از خاتمہ بیانات عنایت آمیز خسروانہ آقایان اعضاء فرهنگستان با تقدیم احترامات فائقہ و عرض تشکرات خالصانہ از پیدشگاہ مبارک مرخص شدند .



جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه)
رئیس دانشمند فرهنگستان ایران

انجمن ادبی فرهنگستان ایران

فرهنگستان ایران در سیصد و بیست و دومین جلسه عمومی برعایت ماده دوم اساسنامه فرهنگستان تصویب و تصمیم کرد که انجمنی مرکب از ادبا و شعرا و نویسندگان، بنام « انجمن ادبی » و نیز انجمنی مرکب از دانشمندان و علمای فنون مختلفه، بنام « انجمن علمی » تشکیل دهد.

بنابر این تصمیم بدو بتشکیل انجمن ادبی پرداخت و از آقایان ادبا و اهل فضل که سوابق هر يك در فنون مختلفه ادب محرز بود دعوت نمود که روز دوشنبه سی ام دیماه برای تأسیس انجمن ادبی بفرهنگستان تشریف فرما شوند.

آقایان مدعومین در روز و ساعت مقرر در تالار عمارت فرهنگستان مجتمع گردیده و هیئت مؤسسه انجمن را تحت ریاست جناب آقای سمیعی رئیس فرهنگستان تشکیل دادند و آقای سمیعی شرحی در سپاسگزاری از تشریف فرمائی آقایان و سبب این دعوت بیان کرده خاطر آقایان را از نیت و مقصود فرهنگستان در تشکیل انجمن ادبی مستحضر ساختند. پس از پایان بیانات آقای سمیعی و پاره مذاکرات مقرر شد که آقایان: بهار، همائی، فروزانفر، امیرخیزی، پورداود، دکتر فیاض، دکتر خانلری، دکتر خطیبی، ناصح، اساسنامه ای برای انجمن تنظیم و تهیه نمایند. در جلسه بعد آقایان سابق الذکر اساسنامه ای را که حاضر کرده بودند تسلیم داشتند و در همین جلسه جناب آقای ملک الشعراء بهار بریاست انجمن انتخاب شدند و از آن پس که رسمیت جلسه را اعلام کردند نطقی مؤثر و بلیغ که خلاصه ای از آن در ذیل چاپ میشود ایراد فرمودند.

در جلسه دیگر آقایان احمد اشتری و محمد علی ناصح بنیابت ریاست و آقایان حبیب یغمائی، دکتر خطیبی، و گلچین بسمت منشی گری، و آقای سهیلی خوانساری بصندوقداری انتخاب شدند.

در جلسات بعدی که بسال ۱۳۲۶ کشیده شد انجمن ادبی بتصویب اساسنامه و انتخاب اعضاء و تشکیل کمیسیونها و دیگر امور مقدماتی اشتغال داشت .

خلاصه نطق جناب آقای ملک الشعراء بهار در نخستین جلسه انجمن ادبی فرهنگستان

آقایان محترم قبلالازم است از حسن نظر آقایان ادبا و دانشمندان و شعرای محترم نسبت بخود تشکر کنم که مرا بابضاعت مزجاة لایق ریاست این انجمن دانسته و اداره آنرا بمن واگذار کرده اند .

امیدوارم این انجمن که از بزرگترین دانشمندان و ادبا و شعرای ایران مقیم پایتخت تشکیل میشود بتواند آن وظیفه مقدسی را که تاریخ و زندگانی اجتماعی و ملی و احتیاج بعهدة او سپرده است انجام بدهد .

آقایان بر همه شما آشکار است که زبان و ادبیات پارسی از مشهورترین السنه زنده دنیا و از شیرین ترین زبانهاست و تاریخ ادبیات زبان فارسی از طولانی ترین ادوار تاریخی زبانهای زنده است .

ادبیات فارسی بطور اعم آنچه مربوط بدوران تاریخی زبان مردم ایران است از عهد زردتشت و اوستا آغاز میشود و لااقل از ششصدسال قبل از میلاد مسیح یعنی در درازای زیاده از بیستوپنج قرن تا امروز در پیچ و خم تاریخ تطورات و تحولاتی یافته و بر آب و رنگ و زیب و زینت و ثروت و فخایر خویش روز بروز افزوده است . زبان فارسی بواسطه قوت ادبی و ازبرکت علما و نویسندگان بزرگ و پیرکار خود وسعت زیادی یافته و امروز باوجود آنکه دست حوادث از پیشرفت و ترقی این زبان جلو گیری کرده باز در میان ملل مجاور هنوز قدرت و نفوذ معنوی خود را از کف نداده و کتابخانهای دنیا از آثار گرانبهای علمی و ادبی این زبان مملو است . اما باید اقرار کرد که هر گاه بدرستی از ادبیات فارسی حمایتی نشود مخاطرات بزرگی که بدبختانه در داخل خود این کشور موجب تهدید زبان ما را فراهم میآورد ممکن است پایه زبان فارسی را که بر روی ادبیات کلاسیک قرار دارد متزلزل سازد .

علاوه بر این پارهٔ تعصبات سیاسی نیز که مولود مسائل سیاسی است روزی با ادبیات عرب و روزی بفرهنگ عمومی و روزی بخود زبان فارسی حمله میکند و انحطاط پایهٔ تحصیلات فارسی در مدارس ما نمونهٔ آشکار این تعصبات است اینک باید دید چگونه از ادبیات فارسی باید حمایت شود.

یکی از طرق حمایت از ادبیات تشکیل مجامع و محافل ادبی است و این رسم یعنی دایر داشتن انجمن‌های ادبی از عهدی قدیم در ایران جاری و در ادوار مشروطیت نیز انجمن‌هایی دایر بوده که در آن محافل از مسائل فنی و علوم ادبی بحث می‌شده است. ولی باید اعتراف کرد که این انجمن‌ها آنطور که باید و شاید توفیق کامل حاصل نگردند.

در انجمن ادبی موسوم به « دانشکده » که در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ هجری قمری دایر بود قدری زحمت کشیده شد و این انجمن طرق تازه‌ای در مباحثات فنی و علمی و تاریخی بدست داد و در پدید آوردن مکتب جدیدی که افکار تازه در قالب قواعد اصیل زبان فارسی ریخته شود کوشش نمود ولی از آن بی‌عده هر چند دنبالهٔ آن مکتب گرفته شد اما چیزی بر آن نیفزود.

در حدود سال ۱۳۰۰ شمسی نیز انجمنی بنام « انجمن ادبی ایران » با اهتمام و عضویت دانشمندان و شعرائی که تنی چند از آنان در این جلسه حضور دارند بوجود آمد. در این انجمن هم که تا این اواخر بهمت مرحوم افسر دایر ماند نیز زحمات زیاد کشیده شد اما پا از دایرهٔ شعر فراتر نهاده نشد و در بحث و انتقاد و تحقیقات فنی کار زیادی صورت نگرفت.

اینک ما میخواهیم با جلب مساعدت فرهنگستان ایران انجمنی که بتواند بچیران گذشته قدمهای جدی‌تری در راه تعلیمات فنی بردارد دایر سازیم و وظیفهٔ خود را در حمایت از ادبیات و زبان مادری خود بخواست خدا انجام دهیم.

فرهنگستان ایران تادیری بنشر لغات فارسی که رفته رفته در برابر هجوم لغتهای بیگانه از میان میرفت مشغول بود و تا حدی درین کار اجبار داشت و از حق نگذریم توانست صدها لغات زندهٔ فارسی را که از روی تفنن بلغات تازی و فرنگی

بدل گردیده بود بجای خود بر گرداند. اما امروز نه آن اجبار باقیست و نه آن اقدام ضروری و من بعد باید لغات لازم را ادبا و نویسندگان پیسنند و استعمال کنند و درین راه باید این انجمن و سایر انجمن ها و محافل ادبی پیشقدم باشند و فرهنگستان بایستی بکارهای ضروری تری که وظیفه اوست بپردازد.

فعلاً ما از فرهنگستان ایران متشکریم که موافقت کرده اند دو انجمن یکی ادبی و دیگری علمی در عمارت فرهنگستان و در حمایت این مؤسسه دایر گردد و اکنون انجمن ادبی دایر میشود انجمن ادبی فرهنگستان میخواهد بمعنی حقیقی خود انجمنی باشد که نه تنها در مورد شعر فارسی بلکه در موارد کلی و بطور اعم در زبان و ادبیات فارسی قدمهای مفیدی بردارد و در نظر است که بعد از تجمع افراد لایق این انجمن بشعب یا کمیسیونهای متعدد منقسم گردیده و هر شعبه وظیفه ای از وظایف فنی و ادبی را عهده دار شود مانند: کمیسیون نظم، کمیسیون نثر، کمیسیون خطابه و مناظره، کمیسیون تأثر و نمایش، کمیسیون باستان شناسی، کمیسیون لغات و لهجه های محلی، کمیسیون سرود و تصنیف؛ کمیسیون تاریخ و جغرافیا، کمیسیون علوم و غیره.

این انجمن پس از تشکیل باید جوایزی برای بهترین کتاب و بهترین آثار نظم و نثر تهیه نماید و دولت و دولتمندان را بحمايت از ادبیات و زبان تشویق کند و اوقات انجمن باید بسخترانی های فنی و علمی و تاریخی و بحث و انتقاد و قراءت آثار نظم و نثر و تربیت مکتب های مختلف ادبی مصروف گردد بطوری که بتواند مانند مکتب بزرگی بتربیت و تهیه استادان و هنروران لایق و مفید موفق آید.

امیدوارم این خدمات که در صورت توفیق یافتن در انجام آنها هر کدام بجای خود خدمتی بی نظیر بوطن و زبان مادری خواهد بود بهمت آقایان محترم که ارکان علم و ادب این مملکت اند صورت تحقق یابد.

انجمن علمی فرهنگستان

نخستین جلسه انجمن علمی فرهنگستان ایران روز سه شنبه سیزدهم اسفندماه ۱۳۲۵ با حضور چهل نفر از دانشمندان و علما (استاد و دکتر در فنون مختلفه) بریاست جناب آقای سمیع رئیس فرهنگستان تشکیل گردید. بدو آقای سمیع راجع بتاریخ تأسیس فرهنگستان ایران و سبب ایجاد آن و خدماتی که انجام داده و همچنین وظایف خطیری که برعهده دارد و با مساعدت و همکاری اهل علم و ادب باید انجام دهد شرحی مبسوط و مؤثر بیان فرمودند و آنگاه اشارت کردند که فرهنگستان ایران بر طبق اساسنامه بتشکیل دوانجمن ادبی و علمی مبادرت جسته است، انجمن ادبی دوسه هفته پیش تشکیل شده و در این مدت سرگرم بکارهای مقدماتی از قبیل تنظیم اساسنامه و انتخاب هیئت مدیره و تعیین اعضاء کمیسیونها بوده است.

اکنون هم موجب کمال خشنودی است که بتشکیل انجمن علمی توفیق یافته ایم. امیدوارم آقایان محترم که همه از برگزیدگان و نخبه علمای کشورند پس از ترتیب اموری که مقدمه حسن جریان هرتشکیلی است بکار شروع کنند. بعد آقای گل کلاب رئیس دبیرخانه فرهنگستان شرحی مبسوط در لزوم تشکیل انجمن علمی فرهنگستان و سوابقی که در تأسیس اینگونه انجمنها بوده است بیان کردند و نسبت بتعداد اعضاء انجمن هم توضیح دادند که اکنون شماره اعضاء انجمن قطعی نیست و البته آقایان دیگری هم هستند که باید دعوت شوند. آنگاه از میان مدعوین آقایان: مصطفی عدل، دکتر شیبانی، دکتر بیژن، دکتر افضلی پور، دکتر آل بویه، انتخاب شدند که اساسنامه انجمن را تنظیم نمایند.



در جلسات بعد اساسنامه «انجمن علمی» تنظیم و تصویب شده که بضمیمه اساسنامه «انجمن ادبی» در نامه فرهنگستان بچاپ خواهد رسید.

ترجمه عبدالحمید گلشن ابراهیمی



سخنرانی پر فسور « ماسینیون »

در

فرهنگستان ایران

پانزدهم مه ۱۹۴۵ - ساعت ۱۱ صبح

نشانی « نبرخ »، (۱) ایرانی در تشریح

و بیان افکار و تشکیل لغات فنی

هرب مربوط بنمندن اسلامی .

آقای رئیس فرهنگستان ، همکاران عزیزم !

آقایان بنام علم الاجتماع اسلامی و زبان عربی مرا در جمع خود پذیرفته و این افتخار را نصیب من کرده اند ، بهمین جهت من نیز در اینخصوص قسمتی از مطالعات و آراء خود را بعرض میرسانم باشد که در پیشرفت کار و زحمات آقایان مدد و یاری ناچیزی کرده باشم .

☆☆☆

زبان ایرانی (۲) در طرق تعبیر خود خصوصیات و مشخصات زبانهای « هند و اروپائی » را دارد که هم اکنون بمقایسه آنها با مشخصات زبانهای سامی و همچنین با خصوصیات زبانهای ملتصقه (مانند ترکی) می پردازیم :

(۱) لفظ نبوغ که امروز در عرف مترجمین برابر *génie* فرانسه است در عربی باین معنی نیست و معنای آن خروج و ظهور ، جوشیدن و فواره زدن آب ، ناکهان شعر نیکو گفتن و معانی دیگر است ، و عرب برای معنای مصطلح امروز ما قریحه و ذکاء فائق بکار میبرد . بهمین جهت نیز ما این کلمه و نظائر آنرا در « نشان میدهیم (مترجم)

(۲) اصطلاح « زبان ایرانی » (*la langue iranienne*) اعم است از زبان فرس هخامنشی و اوستائی و پهلوی و فارسی (مترجم)

زبانهای هند و اروپائی پر از تعریض و کنایه است و برای تنظیم و ترتیب عبارات « مدوره » (۱) یکرشته حروف ربط بکار میبرد. ریشه های لغات تشکل پذیر است یعنی قابل آنست که بصورتهای گوناگون در آید ادای حروف مصوت بایساوندهای « پیچسب » (اعرابی) که مشگل کلمه است تغییر میکند و تغییرات صوتی بوضع ثابتی معنای ریشه کلمه را عوض میکند. استدلال بر پایه قیاس استوار است و مبنای تفکر بر بحث و فحص بوجه اکمل و امثل است.

زبانهای سامی دارای جمله های کوتاه و مقطع ، و شبیه بجمله هائست که در مورد حکم و امثال بکار برده میشود یعنی غالباً متتالی و بدون حرف ربط استعمال میشوند. ریشه های کلمات ثابت است (۳۲۷۶ ریشه ثلاثی : « نوابت » آسمان زبان شناسی) مصوت کردن حرف آخر کلمات یکنوع تغییر صرفی و نحو است یعنی عارضه ایست که خارج از معنای ریشه است و با آن ارتباطی ندارد. استدلال جدلیست و از طریق معارضه مستقیم و حمله رو در رو آغاز میشود. « هدف » این نوع استدلال آنست که قوه تفکر را از امور آنی و زود گذر باز دارد.

زبانهای ملتصقه تصویری هستند یعنی بایک نوع نظم ذهنی و ترتیب تزیینی القاء مطلب و افاده مقصد میکنند. رشته مقوله و کلام از اعراض شروع و بجواهر ختم میشود. ریشه ها بطور کلی دو حرفی است. صورت حروف غیر مصوت کلمات بایک نوع مناسبت و علاقه دقیق و اصلی بسته بحركات و حروف مصوت آنهاست. استدلال در لفافه های شاعرانه (قیاس خطابی) آغاز میشود ، و این طرز استدلال شبیه بخندق هائست که در دور شهر بمنظور بستن راه بر مهاجمین حفر میکنند. بسط دامنه تفکر و قوت تصور منحصر در اینست که بدون برهان شخص را از زشتیها باز دارد.

این سخن را نیز نا گفته نگذاریم که در زبانهای هند و اروپائی ازمنه افعال

(۱) عبارت مدوره (période ou phrase périodique) عبارتی است پیچیده که مرکب از چندین جمله باشد و فقط از مجموع آنها معنای کاملی بدست آید. عبارت مدوره ممکن است مرکب از دو یا سه یا چهار پاره باشد که هر پاره تشکیل یک جمله میدهد. از شروط اساسی عبارات مدوره هم آهنگی و حسن تناسب جمله ها و ازدواج کلمات و سیر منطقی افکار یا احساسات است. اصطلاح « عبارت مدوره » را ما از کتب متأخرین عرب گرفته ایم (مترجم).

وابسته به « عامل » است، در صورتیکه درسامی ازمنه مطلق است یعنی فقط راجع به « عمل » میباشد، و درترکی « آنی » است یعنی بالحظه وقوع فعل ارتباط دارد.



اگر من این مقابله سه گانه را پیش کشیده و در این بحث تعلق خاطری نشان داده‌ام از آنجهت است که ایران از قدیم الایام مهد پرورش جماعات و اقوام مختلف بوده و در این سرزمین اقلیتهای بیگانه و غیر ایرانی را که بتحقیق سامی و تورانی (ترك) بوده‌اند دردامان خود جای داده است. از زمان پادشاهی هخامنشیان دولت ایران امپراطوری وسیعی را تشکیل داده که دامنه اش در اقطار جهان کشیده شده و مرکز زبانهای مختلف شده بود، و بدیهی است که با این وضع زبان ملی نتوانست بر حسب قوانین علم ترکیب اصوات (یا واج شناسی phonétique که من بآن قوانین چندان عقیده ندارم: مراجعه شود بکتاب Le phénomène des collisions , étudié par gillieron) آنطور که باید و شاید بسط و توسعه یابد ولی برخی از کلمات مولده خارجی را که بمنزله لغات مجرد و بسیط بود و بمفهومات عقلی و کلی‌های منتزع تحویل و تبدیل یافته و از قید ماده حواس آزاد و فارغ شده بود در خود منحل کرد و دایره خود را باین طریق وسعت داد و بتدریج بزبان فرهنگ و تمدن تبدیل یافت.

از پیش از اسلام که تماس و رابطه عنصر ایرانی با عنصر عرب مرهون این دین است، هر يك از این دو زبان جدا گانه و مستقیماً از يك زبان فرهنگی قبلی متأثر شده و از تمدن آن برخوردار شده بودند:

زبان مزبور زبان « آرامی » بود. اهل اطلاع میدانند که در عربی کلمات اصلی مانند « فرقان » و « رحان » و « لاهوت » در زیر نفوذ آرامیها تشکیل یافته است همانطور که در پارسی قدیم پهلووی تشکیل یافته بود.

ما در اینجا بمسأله تاریخی بسیار مهمی بر میخوریم و آن عبارت از « نقش » یکی از طبقات ساسانی یعنی طبقه دیوران است. این طبقه بخصوصی در هایتخت امپراطوری یعنی مدائن (تیسفون) که مرکز معروف ایران و رقیب قسطنطنیه

بشمار بود و شانزده سال بعد از ظهور اسلام بدست مسلمین افتاد نفوذ داشتند. و همین میرساند که چقدر باید نبوغ ایرانی در پیشرفت تمدن اسلامی کوهک و یاری کرده باشد. این دبیران پیش از هر چیز ایرانی بودند «ولی» غالباً از زنادقه بشمار میرفتند و اگرچه زبان آنها لهجه دری بود لیکن بیشتر مسیحی و مانوی و یهودی بودند، و مخصوصاً آنها که جزء یهودیان بودند کاملاً با آداب و روش آرامیها گرویده و باصل رجوع کرده بودند. بر این طبقه که مأمور دفاتر تقویم املاک و مالیات و خزانه بودند طبقه دیگری بنام طبقه «شهود» یا «گواهان» میپیوست که در محاکم و دادگاههای اسلامی شغل رسمی آنها همین بود (مانند صاحبان محاضر امروز). این دو طبقه چون ناچار بودند که دفاتر خود را بزبان عربی بنویسند با تحقیق بفرافرا گرفتن این زبان پرداختند، و ایجاد نثر فنی عربی و بنیان علوم بلاغه در درجه اول مدیون و مرهون این دو طبقه است. این مطلب بسیار مهم است زیرا که نثر عبارت از آزادی فکر است، و از قید قافیه که شعر را از تعبیرات روشن و ایضاح مطالب باز میدارد برکنار است. نثر قرآن که فواصل^(۱) آن پیوسته تابع نظم فکریست در این زمینه نخستین اثر و اولین کرده زبان تمدن و فرهنگ بشمار است، و بهمین جهت است که «دوروزیها» املاء ملهم قرآن را یکی از دوستان پیغمبر اسلام یعنی سلمان ادیب ایرانی نسبت میدهند و او را با جبرئیل تطبیق میکنند و هر دو را یکی میدانند. اکنون باید دید که تشخیص علامات و آثار نفوذ و تأثیر عنصر ایرانی در لغات فنی عرب چگونه میسر است. غالباً گمان کرده اند که نفوذ ایرانی با اعمال زور و خشونت و انتقام نژادی حاصل گردیده است، لیکن حقیقت اینست که چون ایرانیان آئین توحید یعنی دین اسلام را از ثنویت مزدا پرستان برای فکر مقنع تر و پسندیده تر یافتند باطوع و رغبت باین دین گرویدند، و پیوستن این گروندگان ایرانی موجب شد که قوت اندیشه و نیروی تفکری که موجد لغات فراوان فلسفی و حکمی عرب گردید در استخدام و اختیار اسلام و فرهنگ عرب قرار گیرد. در طی این لغات، اصطلاحات حکمای رواقی و طرفداران حکمت اشراق و ما نویان بیشتر

۱ - آنچه را که در نظم «قافیه» و در نثر «سجع» میگوئیم در قرآن «فاصله» مینامند.

از متائین بکار رفته بود، چنانکه بعدها برخلاف، بیشتر اصطلاحات حکمای مثناء مورد استعمال یافت، و بهمین منطبق است که در صرف و نحو عرب مکتب کوفه بتقلید مکتب یونانی رواقیون «پر گام» (مخالف قیاس) در درجه نخست و پیش از مکتب بصره که تابع مکتب یونانی مثناء اسکندریه بود بسط و توسعه یافت Normalisation logique (رجوع شود به César)

برخی گفته‌اند که تا عصر فردوسی خسوف بر نبوغ ایرانی حکمفرما بوده، لیکن این سخن کاملاً نادرست است زیرا که در اثر کوشش متفکرین عربی نویس ایرانی بود که قاموس و «فرهنگ» فنی عرب تشکیل یافت و بر نثر جدید ایرانی خط مشی و راهی عرضه شد که شروع آنرا ازغزالیها و سهروردی مقتول باید دانست. در اینوقت متفکرین ایرانی در تکمیل کار ترجمه فلسفه یونانی که در زبان سریانی آغاز شده بود اهتمام داشتند و مترجمین از سریانی به عربی را مختیر کرده بودند که از میان اصطلاحات مخصوصه سریانی، یایونانی که در لفاف سریانی درآمده و رنگ این زبان را بخود گرفته بود، بذوق خویش اصطلاحات لازم را برگزینند. و آنکه این چون زبان عربی (که نه تنها لسان الصادب لکه زبان اضداد است) دارای بسی ریشه‌های دو معنیه و متضاد المعنی است (از قبیل کفر، غفر، حرم) جمعی از نویسندگان عرب که از نژاد ایرانی بوده‌اند در ساختن اصطلاحات فنی خود یکی از این دو معنای متضاد را بدلخواه خویش برگزیده و از معنای دیگر صرف نظر کرده‌اند. و بهمین مناسبت است که مستشرقین هر وقت در صدد یافتن معنای مستعمل یکی از اصطلاحات فنی عربی در اقل مدت هستند یکی از کتابهای لغت فارسی مراجعه میکنند و آنرا بر قاموسهای عربی رجحان مینهند.

در قبال اصطلاحات فنی کلی و اسماء معنی، ایرانیان در همان اوان برخی اسماء ذات که از مشاهدات حسی و تجربی متفرع بوده در تمدن و فرهنگ اسلامی وارد کرده‌اند. من در اینجا مخصوصاً از اسماء الوان و رنگها سخنی یاد میکنم: توجه همیشگی ایرانیان نسبت بر رنگ آبی (یعنی رنگ مخصوصی یکی از طبقات چهارگانه) معلوم خاطر مطلعین میباشد.

از آغاز قرن نهم میلادی (اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم هجری) قاموس فنی عرب لغات فارسی الاصل «آسمانجونی» (آسمانگون) و لازورد (لاجورد) را در خود پذیرفت. بهره و نصیب اسماء ذات و لغات فنی ایرانی در دانش عرب در زمینه موسیقی بیشتر و افزونتر است.

ابن سینا که اینهمه در اصلاح و بهبود زبان فلسفی فارابی اهتمام کرده است برای مقامها و آوازهای ایرانی در انتخاب اسمهای ایرانی تردید نکرده است مانند نوا و اصفهان و سلمکی (قسمی از آواز راست).

این نقش نبوغ ایرانی در روی کار آوردن لغات مؤلده که خود موجد نظام و ترتیب فلسفی و حکمی بود تفوق و سیادت اسلام و آوردن قلمرو جغرافیائی همسایه ایران یعنی ترکستان و هندوستان محرز و تثبیت کرد. در ترکستان که هنوز اصول و مبادی لغات مربوط بعوالم روحی و کیفیات نفسانی ساخته و پرداخته ایرانیانست، طبقه دبیران ایرانی (ایرانیان سغدی) از پیش از اسلام در قدیمترین زبان محاوره‌ای ترکی کلماتی مانند «اوچماق» (بهشت) و «تموق» (دوزخ) وارد کرده اند. در هندوستان فتوح مسلمین که بدست ایرانیان ترک نژاد انجام گرفت بیک اثر تاریخی قابل ملاحظه‌ای منجر شد، توضیح آنکه ساطانهای دهلی اداره دفاتر اداری را بطبقه کوچکی از هندوان محلی یعنی طبقه «کیاسها» واگذار کردند، و این امر موجب شد که این طبقه اعتبار خاصی در تاریخ تمدن هندوستان یافتند. این طبقه که بمذهب برهمنائی خود باقی ماندند زبان فارسی را عمیقانه یاد گرفتند (و هنوز هم ترانه‌های عروسی آنها بفارسی است). همین طبقه است که ترجمه شاهکارهای سنسکرت مخصوصاً «اوپانیشاد» را برای ما بیادگار نهاده، و با استعمال لغات فنی عربی و واژه‌های فلسفی و معرفه‌الروحی ایرانی، در اتحاد دین اسلام و آئین هند و اهتمام کرده‌اند. از زمان «کبیر» (که با صوفی شیراز ابن خفیف معروف بشیخ کبیر همنام است) و «اکبر» و «داراشکوه» تا زمان یکی از مؤلفین معاصرمانند «سر محمد اقبال» که در نوشته‌های خود تشریح کرده که تاچه پایه شخصیت و نکات دقیقه تصوف هندی مرهون اسلام است، آثار پارسی گوینان و پارسی نویسان مورد مطالعه جامعه‌ای بوده است که شمارشان

در هندوستان ده برابر ایرانست خوبست در اینجا بهمین اشاره اکتفا کنیم و بگذریم
(رجوع شود به Brésil et Portugal)

شاید لازم بود که دو طی جدولهای سنجشی راجع بمداخلهٔ ایرانیان و تازیان
و تشریک مساعی آنان در رنگارنگی و تنوع حروف مصوته (حرکات و علامات) و
ترکیب و ترتیب حروف غیر مصوت مطالب بیشتری گفته شود... از روی جدولهای
سنجشی میتوان دانست که طبق قانون اعداد کثیر الارقام دریک عبارت ، « الف » (A)
در عربی ۴۹ درصد و در ترکی ۱۴ درصد و در فارسی ۱۵ درصد حرکات است . بهمین
طریق میتوان نسبت صدی چند حروف غیر مصوت را نیز مورد بحث قرار داد .



اکنون بهتر آن میدانم که بآنچه در باب الفاظ و اصوات گفتم اکتفا کنم و
بهمکاری شما حسن توجه و اقبال نویسندگان مسلم عرب را در توسل بطرق فعالیت
ذهن و « حملهٔ فکر » برای پاره کردن قیود زمان و مکان که داعی آن توجه ، نفوذ
نبوغ ایرانی بوده است مورد مطالعه و بررسی قرار دهم .

اگر مراد سخن اینست که با ایصال خود بدنمای مثل افلاطونی خوشتن را از
قید مکان و زمان آزاد سازیم (هر چند که « کانت » این آزادی را از طریق عقل امکان پذیر
باور ندارد و میگوید: باید اعتراف کرد که تحقق علو و نفوق فکر نسبت بزمان و مکان کار ذهن
ماست نه عقل) (۱) پیروی از این رشد میتوانیم طرق مختلفی برای فعالیت ذهن و حملهٔ
فکر بیابیم ، تافکر با قدم ترقی و تکامل ، فضا و مکان را پیموده و در فوق آنها قرار
گیرد . این طرق همچنانکه پیش از این گفتیم یا حملهٔ رو در روی (جهی) است که

(۱) کانت میگوید: فلسفه اولی علم بمجردات است و این علم بقوهٔ عقل برای انسان فراهم می آید ،
و نخستین وسیلهٔ علم برای انسان تجربه است که بحس و شهود حاصل میشود ، لیکن علم انسان تنها
بوسیلهٔ حس نیست و ذهن در کسب معلومات بر تائیراتی که از راه حس باو میرسد از خود نیز
چیزی می افزاید . جای دیگر میگوید ، صورتی که تنظیم کنندهٔ وجدانات است دو وجه دارد ،
یک وجه بیرونی که حادثه را از بیرون در ذهن نمایش میدهد و آن « مکان » است و یک وجه درونی
و آن « زمان » است که ذهن آنرا بیرون از خود تصور نمیکند بلکه در درون می یابد . در جای
دیگر میگوید ، ذهن وجدانات قبلی (زمان و مکان) را درک میکند و عقل مفهومات قبلی (مقولات) را .
برای توضیح بیشتر رجوع شود به « سیر حکمت در اروپا » ، جلد دوم ، فصل هفتم (مترجم) .

از آن به «جدل» تعبیر میکنند، و یا جمله از پهلو (جنبی) است که بالفظ «قیاس» می‌رسانند، و یا جمله تدافعی است که در لفاف برهان شعری صورت می‌گیرد و از آن به «قیاس خطابی» تعبیر می‌آورند. (قیاس خطابی از زمان تعلیم شعر در «ارغنون» یعنی منطق ارسطو صحیح و مورد اعتبار شمرده شده است).

حالا اگر زمان را مورد ملاحظه قرار دهیم خواهیم دید که روش «حمله فکر» بر حسب سه کیفیت عرضه میشود و بوسیله سه «اسباب» که اختراع آنها یکی پس از دیگری بوده بمرحله عمل و تحقق درمی‌آید. این سه اسباب که نمودار زمان میباشد یکی ساعت آبی است که متناسبت با جریان و جز رومد منظم زمانست، دیگر شاخص کلدانیان (قسمی ساعت آفتابی بشکل لاوک نیمکره) که یاد آور وجوه زمان و نیز متوافق با موسیقی مقامی است. سوم ساعت آونگی که مطابق با توافق اصوات و هماهنگی مایگی (۱) است. تاریخچه موسیقی در قرون وسطی (از اول قرن پنجم تا نیمه قرن پانزدهم میلادی) آنقدر روشن نیست که بشود بطور قطع و یقین حکمی کرد لیکن شاید بتوان گفت که نبوع ایرانی موسیقی مقامی را که در تمام دنیای مسلم عرب اشاعه یافته بود بسط و توسعه داده و نغماتی با اسمهای ایرانی در موسیقی بکار برده است (مانند نهاوند و زیرافکنند و حجاز گر (۲) و غیر آنها)، و نبوع نژاد سامی (و یا بقول صحیحتر پیش از سامی، عرب جنوبی، نزدیک بتورانی) صور ایقاع را بوجه دیگر نهاده است (مانند مدون، شبر، مسمدی و غیر آنها).

اینک طرق «حمله فکر» را در قبال مکان که نمودار آن علم «نقشه کشی» و هنر «آرایش باغها» است کمی بتفصیل مورد مطالعه قرار میدهیم:

در نقشه کشی سه روش اصلی میتوان تصور کرد: قدیمترین و ابتدائی ترین آنها اسلوب کتابهائست که شامل وصف بنادر و جریان رودخانه ها و غیر آنست. در این نقشه ها خط سیر کشتیها بموازات ساحل ترسیم میشده، و اسلوب ترسیم آنها

۱ - «گام» (یا نردبان آهنگ) مایه، مقام (یا پرده) اصطلاحات مختلف موسیقی است که در اینجا مجال شرح آنها نیست. برای شناسائی هر کدام و اختلاف آنها با یکدیگر رجوع شود بکتاب «نظری بموسیقی» تألیف آقای روح الله خالقی، جلد اول، فصل ششم (مترجم).

۲ - باستاناد قول استاد ارچند آقای ابوالحسن صبا «حجازکار» (مترجم).

عاری از ظرافت ولی روشن و نمایان بوده و تناسب دقیق و صحیح دریاها و قاره‌ها مورد اعتنا نبوده است، زیرا که مقصود از این نقشه‌ها فقط تعیین انحرافات و پیچ و خمها و معاهد خط سیر بوده است. از قرائن اینطور فهمیده میشود که عربها منحصرأباین قسم نقشه برداری علاقه نشان میداده‌اند. روش دوم روش منطقی تصاویر قائم است نظیر نقشه‌های «بطلیموس» و «مرکاتر» (۱). این قسم نقشه برداری نمود از نوق یونانیان بوده. علاوه بر این دوروش 'روش سومی نیز وجود دارد که مخصوصاً نقشه برداران ایرانی بآن ابراز علاقه میکرده‌اند. این روش که در آغاز نقشه برداری در اطلسهای عربی مانند اطلس اصطخری رواج و تداول خاصی یافت، با اسم «هفت کشور» معروف است. کیفیت ترسیم این جور نقشه‌ها که در واقع یکنوع تصویر قطبی است چنین بوده که ایالتی را که مرکز مملکت است در وسط بصورت دایره‌ای (دایره مدائن و بابل) رسم میکردند. آنگاه این دایره را درزنجیره‌ای که از شش دایره مماس، باشعاعهای مساوی تشکیل یافته بود محاط میکردند. در این قسم نقشه‌ها هر قدر از محیط بداخل هر يك از دواير پيش برويم فساد شكل و بعد بیشتر میشود، لیکن با وجود این عیب از لحاظ هندسه و هنر ارزش خاصی دارد.

اکنون بموضوع آرایش باغها که در ایران پیوسته اهمیت خاصی داشته است میپردازیم. فلات ایران (۲) با «حوضه» های مسدود و رودخانه‌هایش که بدریا نمیرسند

۱ - باید دانست که در نقشه کشی قواعد مختلفی بکار است که بعضی از آنها را «قواعد تصویر» و برخی دیگر را «قواعد گسترش» مینامند. معروفترین قواعد تصویری «تصویر قائم» است و آن یا برصفحه نصف النهار است و یا برصفحه استوا. و مشهورترین قواعد گسترش یکی «تصویر استوانه‌ای» یا «تصویر مرکاتر» است و دیگر «تصویر مخروطی». بنا بر این نقشه مرکاتور را نباید جزء تصویر قائم دانست بلکه تصویر استوانه‌ایست، که در آن نصف النهارات متساوی‌البعد بخطوط قائم (نه تصویر قائم) و مدارات متساوی‌البعد بخطوط افقی نموده شده با این فرق که خطوط قائم متساوی‌البعدند و اسی خطوط افقی هر قدر که از استوا دور شوند فواصلشان از یکدیگر کمتر میشود، یعنی در این تصور ناحیه استوائی بمقدار حقیقی نموده میشود، اما تصویر نواحی قطبی از مساحت حقیقی چندین برابر بزرگتر است (مترجم).

۲ - ما پیروی از عرف «فلات ایران» گفتیم، لیکن باید دانست که فلات در عربی بمعنای بیابان است و اگر میخواستیم کلمه‌ای برای معنای مصطلح آن از عربی بیآوریم بایستی «نجد ایران» گفته باشیم. (مترجم)

درواقع بمنزله بیابان بزرگدست که واحه های بسیار یعنی باغهای محصور در آن تشکیل یافته است. باید دانست که فن آرایش باغها از لحاظ سیرافکار و فعالیتهای ذهن انسانی یکی از فنون بسیار جالب و بدیع است. انسان چون در هر مکان که بود خود را پای بند کار و گرفتار زحمت یافت بناچار درصدد ترتیب جاهائی برآمد که بتواند آزادی خیالی خود و فراغی را که کمال مطلوب اوست در آن مکانها بدست آورد و بنابراین قوه تصور بشر بیرونی از تمایلات درونی او بابداع و ایجاد انواع باغها پرداخت. عوامل مختلف و مختلطی که در ایران تأثیر کرده است موجبات تشکیل و ترتیب انواع و اقسام باغها را در این سرزمین فراهم کرده است، و تبعیت ایرانی از تمدن مسلمانان عرب ثمره شیرینی بیار آورده است.

قدیمترین انواع باغها ظاهراً نوع باغ چینی است که اساس آن مبنی بر چشم انداز سرایشب آنست (مانند پرده نقاشی مدرسه Tosa) صاحب باغ برصقه مرتفعی نشسته و در جلو او دریاچه ایست که نام آن «آب بامداد جاویدان» است، در وسط این دریاچه جزیره ای از آب بیرون آمده و بنام «کوهستان مقدس نیکبختیهای جاویدان و یدشمار» خوانده میشود. این جزیره بدرختهای کاج که نشانه طول عمر است آراسته شده و بشکل «سنگ پشت» است، زیرا که این حیوان در افسانه های چینی جانور است که از اوقیانوس بیرون آمد تا دانش را بوسیله مربع جادویی بآدمیان بیاموزد (۱). این مربع که از اعداد ۴۹۲ و ۳۵۷ و ۸۱۶ تشکیل مییابد همان مربعی است که فیلسوف ایرانی امام محمد غزالی در پایان اعتراف فلسفی خود از آن سخن رانده است (۲). ملاحظه میشود که عدد (۵) اولاً همانقدر که مورد علاقه فرقه شیعه است مطمح نظر چینیهها نیز بوده، ثانیاً این عدد در وسط مربع جادویی که از

۱ در اینجا تناسب مربع و چهار دست و پای سنگ پشت ظاهراً مورد نظر بوده است (مترجم).
۲ - در این مربع جادویی (یا بتعبیر دیگر، مثلث وقتی) هر سه رقمی را که بر حسب قدر مطلق با هم جمع کنیم (افقی، عمودی، قطری) حاصل برابر، یعنی ۱۵ میشود و چون این حاصل بر ۳ تقسیم شود عدد وسط بدست میآید. غزالی در اواخر کتاب «المنقذ من الضلال» که از «خرافات» سخن میدارد میگوید، این شکل را بردو قطعه پارچه آب ندیده نقش میکنند وزن بار دار که زائیدن بر او سخت باشد نخست بر آن دو پارچه نگاه کرده آنگاه آنرا در زیر کف یاهای خود قرار میدهند، در نتیجه زائیدن بر او آسان شده و طفل زودتر بدنیا می آید. (مترجم)

نهر رقم اول سلسله طبیعی اعداد تشکیل شده قرار دارد . باید این نکته را نیز خاطر نشان ساخت که ژاپنیها در نوع باغ چینی تغییری دادند و برای ورود بجزیره وسط یلهائی درست کردند تا وصول بدان غیر مقدور نباشد .
نوع دوم از فن آرایش باغها نوع رومی است .

در آرایش این نوع باغ ، هوش و تدبیر و هندسه از عوامل عمده بشمار است . زمین مسطح باغ و سراسر فضای آن تا دامنه افق در زیر چشم قرار داشته و بوسیله خیابانهای مشجر آن که عمودی یکدیگر را قطع میکنند رفت و آمد در قسمتهای مختلف باغ میسر است . دیگر از خصوصیات این باغ مجاری آب و قناتهای آنست که بشکل بادبزنیهای «شاخی» ترتیب داده شده و در فواصل آنها ردیف درختانی را کاشته و شاخ و برگهای آنها را باشکال هندسی در آورده اند . در ایران باغهایی مانند باغ فرح آباد نزدیک اصفهان (که Beaudouin درباره آن مطالعاتی دارد) دیده میشود که خاطره ای از جزیره چینی را با باغهای رومی بهم می آمیزد .

ولی در خیلی قدیم ، ایران که کلمه « پارادی » فرانسه (Paradis) مأخوذ از زبان قدیم این کشور است (۱) ، يك نوع ثالثی از انواع باغها را پسندیده و برگزیده بود که از يك نوع قدیمی سامی اقتباس شده و بنام « چهار باغ » خوانده میشد . در وسط محوطه مربع شکل بلندی ، چهار نهر یکدیگر را تلاقی کرده و آبهای آنها باستخر بزرگی می پیوست که سطح شفاف آن مانند آبکینه تابناکی باغ را در خود منعکس میکرد . در کنار این سطح شفاف ، صاحب باغ در کوشکی نشسته و بجمع اندیشه های پریشان خود مشغول است . در اطراف این آبکینه تابناک ، از مرکز محیط ، نخست گلهای خوشبو ، آنگاه درختان بزرگ و « تنگک هم » خودنمایی میکنند . این نوع باغ از یکطرف نمودار باغ محصور است که در « غزل غزلها » (نشید الاناشید) شاعرانه یاد شده ، و از طرف دیگر یکی از نمونه های زواج و امتزاج نبوغ ایرانی با اصول فنی و فکری عرب است .

در خانمه این مطلب را نیز یاد آور شویم که نبوغ ایرانی در هر دوره از ادوار

اسلامی، بدون آنکه در اصول لغات و احتمالات لغوی زبان عرب دستی بزند و تحریفی وارد آورد، دایره اطلاق مصطلحات فنی و فرهنگی خود را از لحاظ معنی توسعه داده است، مثلاً کلمه «حق» که بمعنای عدل و داد، و وظیفه و دین است بمعنای «خدا» بکار رفته است، و کلمه «رحله» که در اصل بمعنای کوچ کردن و رفتن است بمعنای «مرگ» استعمال شده است. و بدستگیری طبقه دیران (منشیان) کلمه ترکیبی «قبله گاه» که بمعنای کعبه و جانبی است که بدان سوی نماز میگزاردند در میان مسلمانان هند گذشته از معنای آستانه و درگاه از لحاظ احترام مقام «ابوت» بمعنی «پدر» نیز بکار رفته است. بدین طریق ایرانیان در ضمن آنکه بوسیله اصطلاحات دینی دایره مجاز را وسعت میدادند، بوسیله لسان عرب و معانی مجازی کلمات، مبحث فقه و عبادات را از حالت قشری بیرون آورده معنویت و عمق خاصی بآن بخشیدند. وانگهی بر مطلقین پوشیده نیست که مجاز شرعی در نظر حکمای الهی مسلمین از معنای حقیقی کلمات حقیقی تر و بواقعیّت نزدیکتر است. «مالارمه» (Mallarmé) شاعر و اقمی را به «فرشته» تشبیه کرده و میگوید: «وی بلغات قوم معانی پاکتر و روحانی تری میدهد». در واقع معنای قطعی هر کلمه همان معنای مجازی و عرفانی اوست زیرا که مقصود را کاملاً میفهماند و فکر را از قید قالبی که برای او مستعار است میرهاند.

برای آنکه در این خصوص تمثلی کرده باشم عبارت فلسفی بلیغ و پرمعنائی را که از فلسفه افلاطونی قدیمی فراتر نهاده است از گفته های دوست خود «ندون سل» (Nédoncelle) فیلسوف معاصر بعبارت میگیرم. وی میگوید: «مکان یا (فضا) معلق است همه جائی و زمان ابدیتی است متأخر. قوام و دوام عشق حقیقی و وصول بمعشوق مثالی که فارغ از زمان و مکانست وقتی میسر است که در ظلمت رموز پای گذاریم و شام تار عشق مجازی را بسر آریم.» یا همانگونه که ابوسعید ابوالخیر در رباعی معروف خود گفته است

کرد در و بام دوست پرواز کنند
الّا در دوست کو بشب باز کنند

برخیز که عاشقان بشب راز کنند
هر جا که دری هست بشب بر بندند

سایه و روشن

زین پنجه عظیم رنجه گشتم من
با پنجه روزگار مرد افکن
وین کره بخت همچنان توسن
خردك خردك زمانه رهزن
بر گریه من ستاره ربمن
پیری بیرم طیبید چشمك زن
این يك بهزار نکبت آبستن
این آمد و بُرد امید پاداشن
يك لحظه ز تاختن دی و بهمن
در نقش و نگار سایه و روشن
روزم بمشابه شب ادکن
باز آ که شویم دست در گردن
کز فیض تو بود ساختم گلشن
چون بر لب هیرمند روئین تن
بنمودی ره نه پند پشیو تن (۱)
پیری تیری بچشم از آهن
کزوی نرهد بمکر و فن ذیفن
هر لحظه نقاهتی شود معلن
الکاسب او خدای را دشمن

زد پنجه و پنج پنجه ام بر تن
یاریم نکرد زور و سر پنجه
شد لاشه عمر پیر و فرسوده
خندان خندان جوانیم دزدید
گریبان گشتم زیبری و خندید
برخاست جوانی از برم گریبان
آن يك بهزار نعمت آماده
آن رفت و نهاد بیم پادافره
از پای قدام و نیاسودند
ایام نهفت آب و رنگم را
مویم بمثال صبح روشن شد
هیئات جوانیا کجا رفتی
داد تو ندادم آن همایون روز
بودم سر مست قوت بازو
نه لابه رستم در آن مستی
ناگاه زکید زال گردون زد
اینك منم او فتاده در دامی
هر روز کالتی شود پیدا
درمانده بشوم بلده ای کانبجاست

(۱) پشیو تن کلمه صحیح پهلوی است و در شاهنامه تعریف شده است.

ور نام پسر نهی حبیب الله
در عرضه خرد بنرخ ارزن سیم
جوسنگه تراز ویش کم از خردل
ناخوانده کتب زهیچ باب الا
افتاده بجان ملک دزدی چند
نه از در بزم و بذله و جوشش
نه عرض کس از زبانشان مأمون
افشانده نمک بخشک ریش ما
نگرفته زهیچ وقعتسی عبرت
خیزند بدعوی و کنند اصرار
از دفتر حکمت و ادب رفته است
مقیاس تمیز خادم از خائن
طاعت نبرد ز اوستا شاگرد
روزی که جوان و نامجو بودم
و امروز که پیر گشته ام گویند
خوبست که خرد سالکان زین پس
ای پیر مرنج کاین جوانان نیز
بی پیر مباد کشور دارا

تصحیف شود خبیث اهریمن
در بیع دهد بنرخ سیم ارزن
خروار قیانش کمزینجه من
در پیش پدر فصول مکرو فن
همچون شیشه بجلد جوزاغن (۱)
نه از در رزم و نیزه و جوشن
نه جان کس از فسادشان ایمن
یک طایفه خشک مغز تر دامن
نهاده بهیچ سنتی کردن
بر گفته نا صواب نامتقن
و افتاده بدست مردم برزن :-
میزان عیار عاقل از کودن
حرمت نهد برو ستم بیژن
پیران بودند قبله میهن
پیری بزمانه نیست مسنحس
ندهند دگر بسالخوردی تن
تازند دو اسبه سوی این مسکن
بی پیر مباد مملکت بهمین



(۱) جوزاغن و جوز آکن همانست که جوزغند شده و بفلط جوز قند خوانند .

عنوان بعضی از مقالات که در شماره‌های پیش بچاپ رسیده است

- | | |
|------------------------|--------------------------------|
| مرحوم محمد علی فروغی | فرهنگستان چیدست : |
| آقای جلال همائی | گفتار در صرف و نحو فارسی : |
| » دکتر رعدی | تاریخچه فرهنگستان : |
| » پور داود | کلمه فرهنگستان : |
| » سعید نفیسی | فرهنگستان فرانسه : |
| » دکتر صدیق | توضیح در تاریخچه فرهنگستان |
| » محمد قزوینی | چند کتاب مهم فارسی : |
| » احمد بهمنیار | املائی فارسی : |
| » عبدالعظیم قریت | پساوندهای آتصاف و مالکیت : |
| » دکتر صدیق - دکتر غنی | رجه احوال پروفور نیکلسن : |
| » علی اصغر حکمت | برهان قاطع : |
| » سر تیب نخجوان | گل و بلبلی : |
| » ملک الشعراء بهار | روابط فرهنگی ایران و هند : |
| » علی اکبر دهخدا | پژوهش نامه : |
| » ادیب السلطنه سمیعی | دعوت علمی : |
| » حسین گل کلاب | فرهنگستان اتحاد جماهیر شوروی : |
| » بدیع الزمان فروزانفر | اشعار : |
| » سعید نفیسی - | شرح احوال استاد کرستن سن : |
| » دکتر ذبیح الله صفا | |
| » احمد اشتری | گل و پروانه (شعر) |
| » حبیب یغمائی | ترجمه تاریخ طبری : |
- جزاین مقالات ، درنامه فرهنگستان خطابه‌ها و اشعار و مقالاتی دیگر و همچنین آئین‌نامه‌های مربوط بفرهنگستان ایران درج است که باید بفرست جداگانه هر شماره رجوع کرد .

ایران در فرهنگی جهان

خطابه

جناب آقای علی اصغر حکمت

در

فرهنگستان ایران

دوشنبه ۱۷ اسفندماه ۱۳۲۶

ایران در فرهنگ جهان

روز دوشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۶ مجلس سخنرانی با حضور عده‌ای از اساتید دانشگاه و دانشمندان و رجال در تالار فرهنگستان تشکیل شد. نخست جناب آقای دکتر امیراعلم نایب رئیس فرهنگستان ایران مجلس را افتتاح کردند، و آنگاه جناب آقای علی اصغر حکمت نطقی در موضوع «ایران در فرهنگ جهان» ایراد فرمودند که ذیلاً درج میشود.

بیانات جناب آقای دکتر امیراعلم

امروز جناب آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه و عضو محترم فرهنگستان ایران که همه بسوابق فضل و دانش ایشان آگاه و معترفند در موضوع «ایران در فرهنگ جهان» حضار گرامی را با بیانات شیوای شیرین خود مستفیض و مستفید خواهند داشت. هر چند وظیفه بنده علی‌الرسم آنست که در پیرامون موضوع سخنرانی و معرفی سخنران محترم باختصار سخنی چند بگویم اما هر چه می‌اندیشم خود را از این هر دو تکلیف بی‌نیاز می‌بینم و محتاج به بسط کلام و طول مقال نمیدانم.

سخنران محترم را همه بخوبی می‌شناسند و بیایه فضل و خرد و میزان تجربت و ممارست ایشان در فنون ادب آشنائی کامل دارند. عشق و علاقه ایشان را بامور فرهنگی نیز میدانند و آثار فراوانی را که در نتیجه این دلبستگی و توجه بوجود آمده است پیش چشم و خاطر خویش دارند. فی‌المثل همین عمارت فرهنگستان ایران که امروز در آن گرد آمده‌ایم و با کمال میل سخنرانی استاد محترم را می‌شنویم یکی از آن آثار است - تأسیس فرهنگستان ایران و موزه ایران باستان و ایجاد دانشگاه و دانشسراها و دبیرستانها یادگارهای جاویدانی است که از دوران تصدی ایشان در وزارت فرهنگ بر جای مانده است، و امروز هر يك بنوبه خود حافظ و نگاهبان قسمت مهمی از آثار فرهنگ و ادب و تاریخ و زبان ایران است و بهترین معرف هنرمندی و فوق‌عالی و ابتکار ایرانیان در ادوار مختلفه بشمار میرود. چه بر کار چه بر کنار، این عشق و دلبستگی افزون از حد ایشان را وارد کرده است و میکند که مستقیم و غیر مستقیم در راه پیشرفت معارف و فرهنگ کشور بکوشند و آثار این تمدن کهن و فرهنگ باستانی را که نتیجه قرن‌ها مجاهدات آباء گرام است و بآبناء عظام رسیده حفظ و نگاهداری کنند و بشناسند و بشناسانند. موضوع سخنرانی ایشان نیز جزئی از همین وظیفه دشوار است و بدون شك

با تحقیقات عمیقی که در این باب کرده اند و با وسعت دائره معلومات و اطلاعات علمی و ادبی دقیقی که دارند از عهده این مهم که اینبغی بر خواهند آمد. میدانیم که سرزمین مقدس ایران در ادوار پیش از اسلام مهد فرهنگ و تمدن جهان بوده است و آثار فرهنگ و تمدن و ادب ایران باستان پس از طلوع کوکب درخشان اسلام یکی از ارکان مهم تمدن اسلامی و بلکه مهمترین رکن آن بشمار میرفته. از قرن دوم هجری بعد ایرانیان بودند که در کلیه شعب و رشته های مختلف علوم اسلامی جنبش و نهضت عظیمی بوجود آوردند. و نیز میدانیم که بیشتر علوم اسلامی بوسیله ایرانیان شروع شد و بکمال رسید حتی در تدوین لغت و علوم بلاغت و ادب عرب نیز ایرانیان پیشقدم و پیشوا بوده اند. آثار ادبی ایران باستان بوسیله ایرانیان مستقیماً در زبان عربی راه یافت و نفوذ کرد. نویسندگان بزرگی از قبیل عبدالحمید بن یحیی کاتب و ابن مقفع و سهل بن هارون و ابن عمید و صاحب بن عبّاد و شاعرانی نظیر ابونواس و بشار بن برد عامل مهم تحول ادب عرب از نظم و نثر در قرون اولیه اسلامی بوده اند. در فلسفه و ریاضی و طب و نجوم و دیگر شعب معارف و علوم. ایرانیان بودند که مهمترین آثار را بوجود آوردند. فلاسفه بزرگی از قبیل فارابی و ابوعلی سینا فلسفه ماثه را کامل کردند، و شیخ شهاب الدین سهروردی مکتب فلسفه اشراق را زنده کرد و از نو رونق داد. ابوریحان بیرونی و محمد بن زکریای رازی و صدها امثال آنان همه از این سرزمین برخاستند و آثار این دانشمندان و اشیاء و نظایر آنان بود که تمدن و فرهنگ عظیم اسلامی را بوجود آورد و در جهان متمدن قدیم و جدید معروف و مشهور ساخت. بتدریج غلبه و قدرت فرهنگ ایرانی بپایه ای رسید که یکی از مهمترین ارکان فرهنگ جهان گشت و امروز دانشمندان بزرگ عالم همه باین حقیقت معترفند و سهم و حق ایران در بنیان گذاری و ایجاد فرهنگ جهان بسیار زیاد و سعی نیاکان بزرگ ما در این راه سخت مشکور است. همه منتظریم که سخنران محترم با بیانات فصیح شیوای خود چنانکه شیوه ایشان است این موضوع مهم را به تفصیل بیان فرمایند و بر ما روشن سازند. در دسر ندهم و وقت را بر سخنران گرامی تنگ نکنم و حضار محترم را که تشنه شنیدن بیانات ایشانند بیش از این در انتظار نگذارم جلی خود را به جناب ایشان واگذار کرده و استدعا میکنم سخنرانی خود را شروع فرمایند.

ایران در فرهنگ جهان

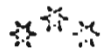
خطابه جناب آقای علی اصغر حکمت

نخست از اولیای محترم فرهنگستان ایران سپاسگزارم که امروز این مجلس را برای استماع عرایض ناچیز این بنده فراهم فرموده اند و بمن امر کرده اند که در باره «ایران در فرهنگ جهان» سخنی چند عرضه بدارم. البته فرهنگستان همان طور که اساسنامه آن دستور میدهد موظف است که در راه نشر فرهنگ ایران سعی جمیل مبذول دارد و در مسائل غامضه علم و دانش و رشته‌های مختلفه تاریخ ادب و زبان شناسی این کشور مطالعات نماید. بآ که آن مطالعات برای مردم دانش دوست ایران سودمند شود، و همچنین برای هوا خواهان فرهنگ ایران در کشورهای دیگر مفید واقع گردد.

بعضی تصور میکنند که وظیفه فرهنگستان فقط وضع و اختراع بعضی لغات و اصطلاحات است - این تصور مطابق واقع نیست؛ بلی فرهنگستان وقتی تمام نیرو و مقدرت علمی و ادبی خود را مصروف عمل «لغت‌سازی» مینمود و مجموعه‌ای از لغات فارسی که ظاهراً عدد آن بهزار نمیرسد تدوین کرد که اکثر آنها را جامعه ایران و فارسی زبانان بطبع سلیم خود پذیرفته اند، و چند لغتی معدود که مطابق سلیقه و ذوق اهل زبان نبوده است بحکم طبیعت متروک و مهجور گشته. شاید در آن تاریخ در این خدمت ادبی راه مبالغه و افراط را پیموده باشند، ولی از روی انصاف باید گفت که این مؤسسه سودمند که این بنده از خدمتگزاران قدیم آن هستم همچنان وظایف دیگر را نیز انجام داده است که غمض عین از آن نمیتوان کرد. از دوازده ماده که وظایف اساسی فرهنگستان است تنها چهار ماده بیش و کم مربوط بوضع لغات و اصطلاحات علمی و جغرافیائی و امثال آن میباشد و مابقی مربوط باموری است که انجام آن در عالم ادب خدمتی مأجور شمرده میشود.

اکنون که اولیای محترم فرهنگستان بتشکیل مجامع خطابه و سخن رانی و تألیف و طبع رسالات و کتب مفید و احیاء اثار بزرگان ادب کمر همت بسته‌اند، باید از این نیت خیر تشکر نمود. و ناگفته نماند که وضع لغات جدید که باعث اعتراض بعضی از دانشمندان واقع شده در نزد کسانی که بتاریخ تشکیل این دستگاه ادبی آگاه هستند برخلاف، موجب تمجید و تحسین می‌تواند باشند، زیرا اگر ماسعی جیلۀ چندتن از اهل علم و ادب نمی‌بود که باعلاقه قلبی که بحفظ زبان باستانی خود داشته‌اند و زیر این سقف گرد آمده و بلطایف حیل و تدابیر حسنه نگذاشتند زبان شیرین فارسی دستخوش ترکتازی پیروان جاهل اسلوب «ترکیه» در تصفیه زبان قرار گیرد، هر اینه لغت فارسی بصورتی می‌افتاد که بیش از پیش موجب تأسف ضمیر و تکدر خاطر شاگردان مکتب فردوسی و سعدی میشد.

بحمدالله که آن خطر مرتفع شده، و اکنون نوبت آن رسیده است که فرهنگستان ایران عطف نظری بسایر وظائف ادبی خویشان بنماید و بهمین مناسبت این سلسله سخنرانیهای ادبی و فرهنگی را تشکیل داده‌اند و این بنده افتخار ایراد یکی از آن جله را بر عهده گرفته ام.



آقایان! کشوری که مامردمرا در دامان خود پیروزش داده است تاریخی طولانی دارد که قسمت مکتوب آن نزدیک به ۲۵ قرن در دست ما و در معرض مطالعه ما میباشد. کسانی که از دیرباز بر فراز این خاک میزیسته اند در سیر ترقی علم و جریان تکامل دانش بشری سهمی بسزا و بهره کافی داشته اند.

روزی که اصل و ریشه میراث تمدن بشر در تمام شعب و فروع خود از علم و ادب و طبیعیات و ریاضیات و فلسفه و فنون ظریفه و دیگر آثار فکری در سراسر جهان شاخه های برومند بار آورده آن مقدار که ایرانیان در نشو و نمای آن همایون درخت کوشش و مجاهده کرده اند از دیگران بهیچ رو کمتر نیست و اینک مایه افتخار و سربلندی ما بازماندگان آن قوم است.

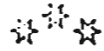
هر گاه فرهنگستان ایران تألیف کتاب مفیدی بنام «سهم ایران در میراث بشریت»

طرح کند و این چنین کتابی را بعالم تاریخ علم هدیه نماید، هر اینه از روی کمال دقت و با استناد باسناد ثابته و براهین مستحکم علمی و تاریخی مدلل میتوان داشت که خدمت ایرانیان بعالم بشریت تا چه درجه مفید و مؤثر بوده است .

علاوه بر خاصیت نژادی مردم ایران که بحدودت قریحه و عمق تفکر و ذوق لطیف و قوت منطق ممتاز هستند، وضعیت جغرافیائی ایران نیز در خدمت مردم ایران بعالم علم مدد فراوان کرده است، زیرا که عرصه فلات ایران که محل ارتباط و مکان تقاطع تمدن شرق و غرب است از یکطرف مدنیت یونان و روم و از طرف دیگر تمدن چین و هند را در این سرزمین بایکدیگر آمیخته و در نتیجه این ارتباط و آمیزش، آثاری جاوید و فنا ناپذیر از بهترین و لطیف ترین محصولات فکر بشری در معرض وجود پدیدار گشته است . آن خاصیت و استعداد نژادی با این وضعیت مساعد جغرافیائی همواره مردمی را که در سراسر کشور ایران از ساحل «رود جیحون» و دامنه کوه «هندوکوش» گرفته تا سواحل «فرات» و «خلیج فارس» در طول مدت هزاران سال میزیسته اند بخدمات عظیم نمایان در عالم علم و فرهنگ موفق ساخته است . نه تنها در شهرهای سواد اعظم که در گوشه و کنار این خاک بوجود آمده منشاء فیوض و منبع معارف میشده بلکه از سرحدات آن کشور تجاوز کرده و بخاک همایگان و بالاخره در سراسر عالم بشریت انتشار می یافته . هم امروز مشاهده میکنیم که بعضی کلمات و الفاظ فارسی از طریق یونان و روم و یا از راه عربستان و شمال افریقا در قرون باستانی عبور کرده و بشبه جزیره «ایبری» سرایت نموده اند و در زبانهای اسپانیولی یا پرتغالی متداول شده، پس از آن همراه مهاجرین آن دو کشور عرض اقیانوس اطلس را پیموده و در امریکای جنوبی بسط و نشر یافته اند، و هم اکنون آن کلمات و الفاظ در میان سخنان مردم برزیل و پاناما یا در کتابها و مطبوعات کشور بلیوی و آرژانتین بوضوح دیده میشود .

همین امر بعینه در آثار نامحسوس علمی و مطالعات و تحقیقات و اختراعات و کشفیات در وادی فلسفه و نجوم و ریاضی و طب و معماری و هنر نیز صادق است که چگونه در سرزمین ایران نشأت گرفته و بطول مرور سنین و ایام از آسیای میانه بآمریکای

لاتین نفوذ کرده و اینک تأثیر تمدن و فرهنگ ایران بعد از قرن‌ها در آن نیم کره جنوبی در نظر دانشمند دقیق نمایان است .

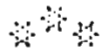


بردهٔ حوادث که جزئیات تاریخ قدیم ایران را در اعماق تاریکی جهل و ظلمات بی خبری قرار داده است بما اطلاعات مشروحی از خدمات ایرانیان بعلم قبل از زمان سلطنت هخامنشی نمیدهد، ولی جسته جسته از خلال شکافهائی که در این پرده سیاه وجود دارد شعاع نوری برون میتابد و کم و بیش بعضی حقایق را جلوه گرمی سازد . اینجاست که در کتب یونانی در ضمن اشاره بکورش کبیر و سیرت و اخلاق او بمعارف ایران در زمان او نیز اشاره میکنند، و معلوم میدارد که سطح علم و معرفت در میان مردم ایران تا چه پایه ارتفاع داشته است . مثلاً در عالم طب وجود پزشکان عالی مقام در دربار ایران از مصر و هند و یونان - امثال دموکدیس Demokedés و کده - زیاس Ketésias و آپولونیدس Appolonidés آن دربار را بصورت يك آکادمی طبی در آورده بود که در آنجا در مشکلات این فن شریف که پایهٔ سلامت و تندرستی بشری در روی آنست با ایرانیان تبادل نظر و تعاطی فکر میکردند .

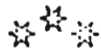
تحقیقاتی که در رشتهٔ جغرافیا مأمورین و سیاحان بامریادشاهان و امرا و بزرگان (ساتراپ‌ها) نموده‌اند که از آن جمله است سیاحت سواحل یونان بامر داریوش و مساحی ایالت « یونیه » بامر حکمران ایرانی آنجا، همه قدمهائی است که در آن ادوار قدیم در مرحلهٔ علم زمین شناسی ایرانیان برداشته‌اند .

سؤالات داریوش از دانشمندان مصر - ستایش اقلاطون از رجال سیاسی ایران در « رساله مهمانی » ستایش گزوفنون از کورش بزرگ - اشارات کتب عبری بتواریخ و آداب شاهان هخامنشی همه دلایل متین بر توسعه علم و فرهنگ ایرانیان باستان است . ادوموس Eudéme شاگرد ارسطو از عقاید مغان ایران سخن رانده و فلسفه عالی آنها را که حاکی از کمال تعمق و عمق تفکر است شرح داده . ستون Soton مورخ فلسفه که در قرن دوم قبل از مسیح میزیسته در کتاب خود میگوید، « مغان در ایران و کلدانیان در بابل موجد فلسفه بوده‌اند و مغان تألیفاتی چند در فلسفه طبیعی و آلهی و قوانین عدالت

وضع کرده اند، دیوجانس Diogénes مورخ تاریخ حکما که در قرن سوم میلادی میزیسته و منابع قبل از میلاد را در دست داشته این معنی را نیز روایت مینماید .
خلاصه باید گفت که دربار پادشاه ایران همانطور که مرکز سیاسی ملل مختلفه خاورمیانه بوده است همچنان بحکم قهری طبیعت همان دربار مرکز فرهنگی ملل و اقوام مختلف نیز بوده است که در آنجا دانشمندان ملل متمدنه آن عصر مانند کلدانیها، آشوریها، ایلامیها، مصریها، بنی اسرائیل، مردم فینقیه، یونان و هند، با دانشمندان ایران کنگاشها و مباحثات داشته اند .



بعد از اسکندر که تمدن ایران و یونان بیکدیگر آمیخته شد در طول مدتی بیش از چهارصد سال که در تاریخ بنام سلطنت خلفای اسکندر و دوره اشکانیان مشهور است. روزگاری است که در این سرزمین از آسیای صغیر تا هندوستان فرهنگی جدید بظهور رسیده و آن ترکیبی است از فرهنگ ایران و یونان . وهم در این دوره است که ایرانیان عصر اشکانی با رومیها که آغاز تمدن جدیدی را بنیاد نهادند تماس حاصل نمودند و در ایران عقاید مهرپرستی Mithraisme بروم نفوذ نمود، و همچنین مبادی مذهب فلسفه مانوی تا مغرب اروپا انتشار یافت. در آسیای صغیر در تمدن ایرانی الاصل کاپودوس Capadoce کتب ایران را یونانی در آوردند .



از قرن سوم تا قرن هفتم میلادی - بیش از مدت چهارصد سال - کشور ایران در زیر پرچم شاهان ساسانی تمدنی ملی و ایرانی بظهور آورد، و در آنجا در طول این مدت چه بسیار آداب و آثار و تحقیقات در مراحل دین و فلسفه و نجوم و طب و موسیقی و خط و نقاشی و دیگر ظواهر فرهنگ از سرحدات کشور ایران عبور نمود و در ملل همسایه بسط و انتشار یافت .

تأسیس مدرسه گندی شاپور در زمان شاپور دوم و ترجمه کتب عالی مانند انجیل بزبان پهلوی، و تعلیمات فلسفی افلاطونی جدید، حکم و فلسفیات منسوب بیزرکمهر، نقل کتب علمی و فلسفی از چین و هندوستان و ترجمه آنها بپهلوی و سریانی و بعد ها

بعربی که از آن جمله است ترجمه پانچاتانتارا (کلیله و دمنه)، ترجمه منطق ارسطو، ترجمه «هزار افسان» - صنعت کاغذسازی در سمرقند - ساختمان ابنیه و طاقها و پیل‌ها که معماری آن تا زمان حاضر مورد اعجاب بینندگان است، همه از آثار فرهنگ این عصر همایون میباشد.

اندرزها و امثال و حکمی که از پادشاهان و دانشمندان آن زمان بالسنه مختلفه ترجمه شده و هنوز باقی است - حکایت فصاحت و چامه سرائی بهرام گور، سرود سازان و موسیقی دانان خسرو پرویز، قانون گذاران زمان انوشیروان، بسط فرهنگ ایرانی در شمال خراسان، آثار صنعتی در مداین و آذربایجان و خراسان و فارس تا بلخ و بخارا و سمرقند، ادبیات و نقاشی های مانویان، کتاب خدای نامه، کتاب صور ملوک فرس، اختراع شطرنج و نرد، کارنامه اردشیر بابکان - همه اینها نمونه های چند است از آنچه ایرانیان عصر خجسته ساسانی بفرهنگ جهانی ارمغان آورده اند.

اندرز (آنریاد مارسپندان) قطعه بسیار زیبایی است که از لطافت روح و صفای فکر و بلندی فلسفه اخلاق ایرانیان آن عصر حکایت میکند. این قطعه را یکی از اساتید معظم و از اعضای عالی مقدار فرهنگستان (که اکنون از این جمع غایب است و هر کجا هست خداوند او را سلامت بدارد بنظم آورده است) چون اشعاری بسیار فصیح و نفیض است خواندن آن موجب ترویج خاطر آقاییان میشود - بیاد آن استاد قرائت مینمایم:

« بخواندم ز گفتار دانای راد	که اندرز فرزند را کرد یاد
نکو نام « پاد آذر » شاد کام	که بودش پدر « مار اسپند » نام
بفرمود « زرتشت » نامش پدر	مگر خوی زرتشت گیرد پسر
چو هنگام فرهنگش آمد فراز	بدینگونه فرهنگ او کرد ساز
که جان پدر گرفته اندیش باش	بی آزار و بهدین و خوش کیش باش
چو باید شدن زین جهان ای پسر	نگر تا به مینو چه بایسته تر
نباشد کس اندر جهان دیر پای	همان مینوی کرده ماند بجای
مشتند و گستاخ و نا استوار	به پیش خدا و خداوندگار

هر آن چیز کان زی تو نبود نکو بدیگر کاش مکن آرزو،
بیت اخیر همان «دستور زرین» اخلاقی است که در کتب سماوی و فلسفی آمده است.



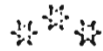
پس از طلوع کوب اسلام و پیدایش تمدن اسلامی در میان مللی که در تحت
لوای «جامعه اسلامیت» از هند تا اندلس زندگانی میکرده‌اند تا قرن هفتم هجری
(سیزدهم مسیحی) که آغاز مهاجرات تاتارها و مغولها است - عناصر ایرانی در
خدمت به معارف جهانی و همچنین معارف اسلامی سهم او فررا داشته‌اند و آثار فراوان
و خدمات بی‌شمار - ایشان را در صف اول مسلمانان خادم علم و دانش قرار میدهد.

نقل کتب علم و فلسفه از بهلوی بعربی آثار بی‌شمار در علوم نجوم و طب و تاریخ
و روایات همه محصول تمدن و فرهنگ قدیم ایرانیان قبل از اسلام را در این تمدن
نوین اسلامی انتشار داد. در میان دانشمندان اسلام اولین مترجمین مانند ابن المقفع،
و سر آغاز محققین مانند ابوالعباس ایرانشهری و نخستین منجمین ابن نوبخت و ابومعشر
و پیشوای زبان‌شناسان سیبویه و کسائی، استاد اطبا علی بن ربین طبری، و امام فقها ابوحنیفه
و سرخیل مورخین محمد بن جریر طبری، و سرآمد نبات شناسان ابوحنیفه دینوری و
از نوابغ شعرا ابشار بن برد و ابو نواس، و سرآمد جغرافیون جهانی و ابن خرداد به و
هزاران دانشمند گمنام دیگر زیب و زینت کتاب تاریخ مدنیت نوین اسلام میباشند.
علامه ابن خلدون دانشمند تونس در مقدمه معروف خود فصلی را درباره خدمات
ایرانیان بعلم اسلامی اختصاص و در بیان خود بانظری دقیق و خرده بین این حقیقت
را توضیح و داد اضاف داده است.

در آنجا میگوید:

من الغرب الواقع أن حملة العلم في الملة الإسلامية أكثرهم العجم، لا من العلوم الشرعية
ولا من العلوم العقلية الا في القليل النادر، وان كان منهم العربي في نسبة فهو عجمي
في لغته ومرباه ومشیخته، مع أن الملة عربية و صاحب شریعتها عربی.....
وان العرب ابعد الناس عنها فصارت العلوم لذلك حضریة، و بعد عنها العرب

وعن سوقها والحضر لذلك المهدم العجم أو من في معناهم من الموالي واهل الحواضر الذين هم يومئذ تبع للعجم في الحضارة و احوالها من الصنایع والحرف، لانهم اقوم على ذلك للحضارة الراسخة فيهم منذ دولة الفرس، فكان صاحب صناعة النحو سيويه والفارسی من بعده والزجاج من بعدهما، وكلهم عجم في انسابهم. وانما ربوا في اللسان العربي فاكتسبوه بالمربي و مخالطة العرب و صبروه قوائنا وفتناً لمن بعدهم. وكذا حملة الحديث الذين حفظوه عن اهل الاسلام اكثر هم عجم او مستجمعون باللفة والمربي. وكان علماء اصول الفقه كلهم عجماً كما يعرف، وكذا حملة علم الكلام وكذا أكثر المفسرين. ولم يبق بحفظ العلم وتدوينه إلا الاعاجم وظهر مصداق قوله صلى الله عليه وسلم « لو تعلق العلم باكناف السماء لنا له قوم من اهل فارس ».



از قرن سیزدهم تا اوایل قرن نوزدهم میلادی این چراغ ازلی واین شعله جاویدی گرچه بر اثر هجوم وحشتناک تاتاریان زمانی چند ضعیف و کم نور گردید ولی بازمانند آفتابی بلند نورافشانی آغاز میکند .

آری چند قرنی کشور ما پی سپر مهاجمین مغول گردید، شهرها ویران، خانمانها پریشان، کتابخانه‌ها تاراج، دانشمندان بانواع آلام دچار شدند. روزگاری بازار علم وادب و فلسفه و دانش کساد گشت. سمرقند و بخارا و نیشابور وری و هرات و مرو و اصفهان و شیراز و بسیار بلاد دیگر که همه از دیرباز مرکز علم وادب بودند پی سپر سم ستور و بازیچه نوك شمیر گشتند. هر چند تمدن صفوی چند زمانی از نو آبی بآن گلزار سوخته باز آورد ولی آن رونق و رواج دیرین در آن بازار تجدید نگشت. جنگ های سیاسی و کشمکشهای داخلی و خارجی، زد و خورد های مردم ایران با همسایگان خود، مجالی نمیداد که دیگر بار بمیراث تمدن بشری صفحه نوین بیفزایند.

هر چند هرات و اصفهان و تبریز آبادی یافت، و تهران جانشینری گردید، ولی پس از جنگهای نادر شاه افشار و زد و خورد های عباس میرزای ولیعهد با همسایگان حال سستی و رخوتی در مردم ایران ایجاد شد، و ظلمات جهل و بیخبری بر سراسر جایگاه

بزدان که سرچشمه انوار آسمانی بود مسلط گردید .

در همین اوان بود که اروپا بعد از ادوار قرون وسطی وارد عصر جدید در تاریخ خودش و سرزمین علم و ادب و میدانگاه کشفیات و اختراعات گشت .



قرن نوزدهم سپری شد در حالی که ایران مراحل تحول را طی میکرد و از جامه تمدن قدیم آسیائی رفته رفته عاری شده لباسی از تمدن جدید فرنگستان بر تن میآراست . درحالی که علم و دانش صورتی جدید در پرتو اختراعات و اکتشافات عصر حاضر بخود گرفته بود، لازم میبود که هوش و قریحه مردم باستانی ایران خویشتن را با مکتب تازه و فرهنگ نوین سازگار نماید .

میتوان گفت که از اواخر قرن هیجدهم تا اوایل قرن بیستم مسیحی بیش از ۱۵۰ سال سپری شد تا آنکه فرزندان ایران بتوانند در این « کنسرت » جدید که از آن « بتمدن اروپا » تعبیر میکنند بنوبت خود نغمه کهن را بنوازند. این يك قرن و نیم دوره دانش آموزی او است . در این يك قرن و نیم است که ایران تمام مظاهر مدنی و روشهای اجتماعی اروپا را از رژیم حکومت گرفته تا سبک تعلیم و تربیت و فرهنگ اقتباس و اتخاذ نمود .

نسل جدید ایران بسیره و خوی نیای گانی خویش - همانطور که پدران ایشان در مدارس جندی شاپور و اسکندریه و روم و بغداد تا هندوچین همه جا دنبال کسب علم میرفتند - در این نوبت نیز زوایای دانشگاههای مهم دنیای جدید را از پاریس و لندن و برلن و نیویورک پی سپر گامهای همت خود نمودند .

اگر بخواهیم تاریخ شرکت و معاضدت ایرانیان را در انواع شعب علوم و فنون جدید شرح دهیم داستانی بس طولانی - و از حوصله مکان و مقام خارج است . همان بهتر که از همه ظواهر نوین بذکر يك نمونه و مثل اکتفا کنیم . و آن راجع است به « همکاری فکری و فرهنگی . La coopération Intellectuelle »



از اواخر قرن هفدهم بواسطه ارتباط ملل اروپا یکدیگر - یعنی مللی که

کم و بیش دارای يك ديانت و صاحب يك ادب و فرهنگ و وواجد يك طرزفكر و متولد در يك مدنيت بودند. بر آن سر شدند كه در مرحله دانش آموزی و در میدان معارف و فرهنگ عمومی با اسلوبی منظم و سیستم جدید - چنانكه عادت ایشان است - بایكديگر همکاری و توحيد مساعی نمایند. هر چند چنانكه میدانیم اقليم اروپا در طول قرون متمادی همیشه میدانگاه جنگهای خونین و صحنه زد و خوردها و كشمكشهای هولناکی بوده كه فجييع تر از آن تاريخ بشریت نشان نداده است، ولی در این اواخر - پس از جنگهای قرن هیجدهم - فكر موافقت و معاضدت بین المللی بطریقی مؤثرتر و اسلوبی وسیع تر بر ضمیر پیشوایان فكري آن ملل منقوش و مرتسم میگردد - در كنگره وین در سال ۱۸۱۴ كه در آن تمام نمایندگان کشورهای اروپائی شركت جتند جرثومه نخستین «همکاری بین المللی» منعقد گردید، و این فكر در طول مدت قرن نوزدهم پیوسته رشد و نما حاصل مینمود، تا آنكه در كنفرانسهای لاهه كه از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۶ منعقد میشد قواعد بین المللی برای جنگ وضع و دیوان دائمی محكمه بین المللی را در شهر لاهه طرح ریزی نمودند.

پس از اولین جنگ جهانی ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ كه میلیونها نفوس بشری طعمه هلاك گردید، خیال ایجاد همکاری فكري و معاضدت فرهنگی مابین ملل جهان در مخیله بزرگان و علماء عالم قوت گرفت. این كشتار هولناك با مصائب و آلامی كه بدنبال خود داشت دانشمندان را تحريك نمود كه از راه علم و معرفت بطرف آرزوی دیرین خویش یعنی ایجاد صلح دائمی بشتابند. از این رو «جامعه ملل» بوجود آمد. ولی جامعه ملل كه دستگاهی سیاسی بود بوجود سازمانی كه بتواند از طریق معارف و فرهنگ با او كمك و معاضدت نماید نیازمند گردید. بزرگان علم و پیشوایان سیاست هر دو مدتها بفكر تأسیس این چنین سازمان فرهنگی بودند تا آنكه شاید از طریق تعلیم و تربیت بفر صلح طلبی و انسانیت دوستی را در روح ابناء بشر نشو و نما دهند.

ولی باید گفت كه فكر تأسیس این چنین سازمانی اندیشه تازه نبود كه پس از جنگ اول جهانی بظهور رسیده باشد، بلكه هم از اوایل قرن نوزدهم دانشمندان در این اندیشه بوده اند - چنانكه پس از انقلاب فرانسه در سال ۱۸۱۹ دانشمند فرانسوی

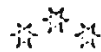
مارك انتوان ژولین Marc Antoine Jullien در رساله ای که انتشار داده تشکیل کمیسیون تربیتی و نشر مجله‌ای بالسنه مختلف، و تأسیس بنگاهی برای تربیت آموزگار و دبیر، و تحقیقات بین‌المللی در باب علوم تربیتی پیشنهاد نمود. چنانکه او را پیشرو فن نوین «تعلیم و تربیت تطبیقی Education Comparée» می‌شمارند. و پس از او در طول قرن نوزدهم دانشمندان دیگر همواره نظریه او را پیروی می‌نمودند، تا آنکه در اوایل قرن بیستم این آرزو از عالم خیال بعرضه عمل درآمد - ماکون بوئر Molken Boer هلندی در سال ۱۸۸۵ طرحی برای تشکیل شورای دائم بین‌المللی بمنظور امور تربیتی پیشنهاد کرد و معتقد بود که بوسیله دبستانها باید میان ملل حسن تفاهم ایجاد و از خونریزی جلوگیری نمود. پس از او دیگر دانشمندان در هلند و آلمان و فرانسه و سائر الملک در این زمینه دائماً مشغول مطالعه و انتشارات بودند. تا بالاخره در سال ۱۹۱۴ دولت هلند از هیجده کشور دعوت نمود که در کنفرانس بین‌المللی تربیت و تعلیم در شهر لاهه شرکت کنند، ولی ناگهان قبل از تشکیل کنفرانس، جنگ نخستین شروع شد و این اقدام خیر صورت وقوع نیافت.

پس از جنگ عمومی چنانکه گفتیم «جامعه ملل» بظهور رسید و آن فکر دیرین را تجدید نمود. در ماه دسامبر ۱۹۲۰ یعنی ۲۷ سال قبل جامعه ملل در جلسه عمومی خود امر تربیت را جزو برنامه اعمال خود قرارداد، و در اولین مجمع عمومی در همان‌سال یکی از دانشمندان و سیاسیون بزرگ فرانسه موسیولئون بورژوا Léon Bourgeois پیشنهاد کمیسیونی را بمنظور تحقیق در مسائل مربوط به تعاون فکری بین‌المللی تقدیم جمع کرد و در همان جلسه تصویب شد، و بلافاصله دستگاه بین‌المللی تعاون فکری بوجود آمد. تشکیلات این دستگاه در جلسات عدیده مجمع ملل در سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۳۱ مورد تصویب مجمع عمومی assemblée générale واقع شد، که یکی از نه قسمت کارهای فنی جامعه ملل گشت - و آن عبارت بود از همکاری ملل در امور علمی و فرهنگی برای ایجاد حسن تفاهم و اتحاد ملل عالم.

در سال ۱۹۳۶ مطابق سال ۱۳۱۵ دولت ایران بوسیله وزارت معارف رسماً عضویت مؤسسه بین‌المللی تعاون فکری را قبول نمود و آن سال در تاریخ خدمات

علمی بین‌المللی مملکت ایران اولین بار است که این کشور در این مرحله که متناسب با طبیعت زمان بود قدم نهاد .

گرچه شرکت ایران در مجامع بین‌المللی و اخلاقی قبل از این تاریخ در موارد دیگر نیز واقع شده بود مثلاً شرکت ایران در تشکیلات بین‌المللی صلیب احمر نخست در حدود ۱۸۷۰ م بظهور رسید، سپس در سال ۱۹۲۳ م بهمت بلندجناب آقای دکتر امیراعلم کارمند پیوسته و نایب رئیس فرهنگستان انجام یافت، و همچنین شرکت ایران در مجمع بین‌المللی آموزش و پرورش در سال ۱۹۳۱ در شهر ژنو - که این بنده گوینده با اتفاق آقای جمال‌اخوی کارمند فرهنگستان از طرف معارف ایران سمت نمایندگی داشتیم - واقع شد، که هنوز هم در ادوار معین جلسات این مجمع بین‌المللی در همان شهر با حضور نماینده ایران تشکیل میشود .



باری سازمان تعاون فکری L'Organisme de La Coopération Intellectuelle در ظل حمایت جامعه ملل در سال ۱۹۲۱ بظهور رسید و دارالانشاء آن در شهر ژنو تشکیل شد . پس از یک دوره تکامل، دولت فرانسه که بحکم سنت دیرین خود همیشه در راه بخدمت بعلم پیشقدم است، مؤسسه مخصوص همکاری بین‌المللی را در شهر پاریس بخرج خود تأسیس نمود . و این مؤسسه مفید تا سال ۱۹۴۵ یعنی سه سال قبل وجود داشت و خدمات قابل وصف و ستایش در این زمینه بعالم بشریت انجام داد، و زمینه حسن تفاهم اولاد و اعقاب مردم جهان را از طریق وحدت برنامه تعلیم و تربیت و از راه نشر علم و معرفت طرح ریزی میکرد .

چنانکه گفتیم در سال ۱۹۳۶ که این بنده افتخار خدمت بمعارف را داشتم عضویت ایران در آن مؤسسه اعلام گردید و کمیته محلی یا ملی ایران در همان زمان تشکیل شد ولی متأسفانه سالی چند بر نیامد که آتش سوزان دومین جنگ جهانی شعله‌ور گشت و آن مؤسسه هم مانند صد هابنگاهای علمی و فرهنگی عالم دچار وقفه و تعطیل شد .

حالات وحشیانه جنگجویان در شرق و غرب اروپا آغاز گردید ممالک متمدن و

صلح طلب بنوبت خود یکی بعد از دیگری پی سپر مهاجمین بیرحم واقع گشت، دولتهای ممالک مغلوبه هر يك در برابر دشمن پایتخت های کشور خود را رها کرده در شهر لندن جایگزین میشوند. در آن موقع وزرای معارف چندین مملکت مغلوب مانند: بلژیک - چکوسلاوکی - یونان - هلند - لوزامبورک - نروژ - پلونی - یوگوسلاوی - فرانسه، همه در آنجا گرد آمدند. وزیر معارف دولت انگلستان آقای بتلر Butler در ماه اکتوبر ۱۹۴۲ موقع را غنیمت شمرده از آنها دعوت نمود که مرتباً مجالس کنفرانس تشکیل داده قضایا و مشکلات معارفی را از نقطه نظر ایجاد صلح پایدار مابین خود مشورت نمایند و نقشه معارفی مشترکی طرح کنند که پس از ختم جنگ و حصول فیروزی نهائی در کشورهای خود بموقع اجرا گذارند.

همینکه جنگ بفتح دول دموکرات جهان خاتمه پذیرفت هم از نخستین روز در منشور ملل متحد درباره همکاری معارفی بین المللی از نقطه نظر حفظ صلح جهانی و ایجاد سعادت آتیه بشر تا کید خاصی بعمل آمده و در ضمن بند ۳ از ماده يك آن منشور مصوبه ۱۳۲۴ شمسی مؤسسه مخصوصی بنام «شورای اقتصادی» که یکی از شعب فرعی آن برای امر معارف و همکاری فرهنگی است در نظر گرفته شد. از این رو کنفرانس وزرای معارف در لندن تقویت حاصل نمود و در ماه اوت ۱۹۴۵ یعنی چند هفته بعد از امضای منشور سانفرانسیسکو وزرای معارف ملل متحد موفق شدند که طرح اساسنامه ای پیشنهاد نمایند تا بر طبق آن يك سازمان دائمی و مستحکم برای امر تعلیم و تربیت فرهنگ بین المللی تأسیس شود. این پیشنهاد در همان تاریخ یعنی، در مرداد ۱۳۲۴ شمسی بتمام ملل متحد که یکی از آن جمله ایران بود تقدیم گردید. و از اولیای معارف آن دول دعوت بعمل آمد که برای بحث و مطالعه در آن اساسنامه در پائیز همان سال اجتماع بزرگتری تشکیل دهند، و این موضوع اساسی و مهم را مورد مباحثه و تحقیق قرار دهند و معلوم نمایند که چه وسیله ای ممکن است اتخاذ شود که مابین ملل عالم همیشه حسن تفاهم دائمی موجود باشد، و علم و ادب و هنر را بطور عام در دسترس تمام اهل عالم گذارند. و چگونه باید دول عالم با یکدیگر همکاری نمایند تا آنکه سکونت و استقرار اقتصادی و امنیت سیاسی و آزادی حقیقی

نصیب مردم جهان شود .

این دعوت از طرف دودولت انگلیس و فرانسه متفقا بعمل آمد و تقاضا کردند که نمایندگان خود را در اول نوامبر بلندن اعزام دارند تا در کنفرانس عمومی طرح پیشنهادی وزرای معارف مورد مذاکره و مطالعه قرار گیرد .

بعلاوه دولت فرانسه هم طرح دیگری بهمان مضامین تهیه کرده بود که هر دو پیشنهاد زمینه مباحثات آتیه را تشکیل میداد .

در ایران در همان تاریخ، وقتی که مراتب بعرض پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسید در این باب اظهار کمال علاقه را فرموده و امر مبارک صادر گردید که دولت ایران نیز در این کار سودمند بین المللی و خدمت معارفی بحکم وظیفه شرکت نماید مرحوم غلامحسین رهنما که از خدمتگزاران باخرد و خوش نیت معارف ایران بود در آنوقت تصدی خدمت وزارت فرهنگ را بعهده داشت . دعوت دولتین فرانسه و انگلیس را پذیرفته و هیئتی از خدمتگزاران فرهنگ برای مشارکت در این انجمن بزرگ فرهنگی بلندن اعزام داشت. این کنفرانس از اول نوامبر ۱۹۴۵ تشکیل و قریب ۲۰ روز بطول انجامید و همه روزه صبح و عصر دائر بود. در این کنفرانس ۴۴ دولت شرکت نمودند تمام دول عالم که منشور سانفرانسیسکو را امضاء کرده بودند باستثنای يك دولت (بدون آنکه آنرا رد نماید) نمایندگانی از نخبه رجال فرهنگی خود اعزام داشتند، همه دول اسلامی که جزء ملل متحده بودند در آنجا نماینده داشتند. عدد اعضای کنفرانس ۲۵۴ تن، بعلاوه ۱۳ مؤسسه و بنگاه بین المللی جهانی نیز در آنجا نمایندگانی بعنوان عضو ناظر فرستاده بودند، ریاست کنفرانس بامرحوم میسولکینسون Ellen Wil kinson وزیر معارف انگلیس و نایب رئیس آن موسیو لئون بلوم M. Léon Blum دانشمند سیاسی فرانسوی بود .

بعد از جلسات عدیده تشکیل کمیسیونها و شعب، طرح پیشنهادی وزرای معارف و طرح دولت فرانسه ماده بماده مورد شور و گفتگو قرار گرفت، و بالاخره اساسنامه ای برای تشکیل يك سازمان دائمی علمی و فرهنگی و تربیتی نوشته شد . و آن سازمان موسوم به « انسکو » گردید . U.N.E.S. C.O.

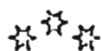
وقتی که در ایران « انسکو » میگویند بعضی تصور میکنند مقصود مارک يك کارخانه فیلم عکسی است که اسمی شبیه بآن دارد، بعضی دیگر تصور میکنند انسکو نام یکی از رجال کشور رومانی است. و حال آنکه این اسم از حروف مقطعه اوایل چند کلمه اتخاذ شده، و بعدات معمول این عصر يك کلمه از آن ساخته اند که بانگلیسی « انسکو » استخراج میشود :

United Notions Educational, Scientific and Cultural Organisation .

در این کنفرانس عهدنامه ای طرح شد که پایه سازمان انسکوراپیش بینی میکرد و نمایندگان ۴۴ دولت آنرا امضاء نمودند و بلافاصله کمیسیون مقدماتی از نمایندگان همان دول تشکیل شد که تشکیلات لازم برای آن مؤسسه نو بنیاد تهیه به بیند .

این عهدنامه مشتمل است بر ۱۵ ماده، و خلاصه ای است از وظایف و مقاصد سازمان و تمام دستگاه اداری آن و تشکیلات فرعی آن مانند دارالانشاء و شورای اجراییه و جمع عمومی و بودجه و کمیته های محلی در ممالک مختلفه و غیره و غیره .

نمایندگی ایران نیز بموجب اختیاری که داشت این عهدنامه را امضاء نمود و در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۵ مطابق ماه می ۱۹۴۶ بموجب يك فقره تصویب نامه دولت ایران نیز آن را پذیرفته است، و برای آنکه قانونا از تصویب مقامات مقننه نیز بگذرد طرح آن از طرف آقای دکتر صدیق وزیر معارف وقت و نایب رئیس فرهنگستان ایران در تاریخ مهرماه گذشته تقدیم مجلس شورای ملی گردید. امیدوار است که در اثر توجه آقای دکتر سیاسی وزیر فرهنگ و رئیس دانشگاه و عنایت نمایندگان معارف خواه مجلس بزودی مورد تصویب واقع شود و ایران نیز در این تشکیلات فرهنگی بین المللی در ردیف سایر ممالک قرار گیرد. بی موقع نیست که گفته شود تقریباً تمام ۴۴ دولت امضاء کنندگان عهدنامه مذکور متن اساسنامه را بتصویب هیئت های مقننه خود رسانیده اند .



بر طبق تصمیم کنفرانس لندن دیرخانه دائمی انسکو بطور ثابت در پاریس استقرار یافته است، و یکی از علمای معروف جهان موسوم به پرفسور ژولین هکلی

Prof. J. Huxley که از مشاهیر فرهنگیان انگلیس و از بزرگان اساتید عالم علوم طبیعی بسمت ریاست دبیرخانه انتخاب شده است .

بموجب اساسنامه سالی یکمرتبه باید مجمع عمومی از تمام نمایندگان ملل جهان تشکیل شود و محل آن همه ساله تغییر مییابد . در ماه دسامبر سال گذشته ۱۹۲۶ اولین کنفرانس عمومی در شهر پاریس تشکیل شد و با موافقت شایان خاتمه پذیرفت . در این کنفرانس مسائل بسیار مهم از غوامض علم و ادب و فرهنگ - از قبیل اشاعه تعلیمات عمومی مجانی توسعه موزه ها و کتابخانه ها انتشار صنایع ظرفه توسعه تعلیمات بوسیله فیلم و دیگر مسائل مشکله فلسفی و علمی و اجتماعی محل بحث و مذاکره و مشاوره قرار گرفت . در این جلسه بودجه سالیانه انسکورابه شش ملیون ونهصد و پنجاه هزار دلار تصویب نمودند .

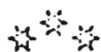
یکی از مسائلی که از ابتداء مورد توجه انسکو بوده موضوع کمک بمعارف مللی است که در هنگام جنگ عمومی یا بکل کشورشان خراب و ویران شده یا خسارت و زیان دیده ، و تصمیم گرفته اند که بموجب صورتها و آماري که از آن دول تقدیم میشود بهر يك از آنها بقدره رتبه یاری و مساعدت مادی بشود .

هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس لندن بحکم وظیفه سعی کافی مبذول داشت که معارف ایران نیز در عداد ممالک آسیب دیده قرار گیرد و صورت جامعی از احتیاجات معارفی خود از قبیل مقدار کافی کاغذ و کتاب و اناثیه مدارس و لابراتوارها و فیلم های علمی بدفترانسکو تقدیم داشت این پیشنهاد مورد توجه قرار گرفت و امید واری حاصل است که بعد از آنکه دولت ایران اساسنامه انسکو را بتصویب مجلس برساند از آن اعانه بهره مند گردد .

صورت جامع و گزارش مبسوطی از جریانات انسکو هم در وزارت فرهنگ و هم در دبیرخانه کمیسیون ملی انسکو ثبت است ، و هر کس بخواهد اطلاع جامعی از آن حاصل نماید ممکن است بآنجا مراجعه نمایند . بی موقع نیست عرض کنم که محل ثابت دبیرخانه کمیسیون ملی انسکو در همین عمارت فرهنگستان میباشد .

سال گذشته یعنی اکتبر ۱۹۲۷ کنفرانس عمومی انسکو در شهر مکزیك

تشکیل شد و قرار است که سومین جلسه مجمع عمومی در سال آینده بر حسب دعوت دولت لبنان در بیروت منعقد شود .



برای آنکه حضار محترم کاملاً بچگونگی انسکوونیت مؤسین آن پی ببرند بی موقع نیست شرحی را که در مقدمه عهدنامه آن نوشته شده و بامضای همه ملل عضو رسیده است در اینجا بخوانم ، تا آنکه حقیقتی از مرام مقصد انسکو و آینده در درخشانی که برای آن در نظر متفکرین جهان مرتسم است بخوبی در ذهن آقایان روشن شود :

« دولتهای کشورهای عاقد این پیمان بنام ملتهای خود اعلام میدارند که چون جنگها در ذهن مردم سرچشمه میگیرد دفاع از صلح نیز باید در ذهن مردم تهیه شود و عدم آشنائی متقابل ملل همواره در جریان تاریخ مبدأ سوء ظن و بی اعتمادی میان ملل بوده و اختلافات ناشی از آن غالباً منجر بجنک شده .

« و چون جنک بزرگ و مهیبی که تازه پایان یافته است بر اثر انکار اصول مساوات و حیثیت و احترام شخصیت انسانی ، و اراده تبدیل آن اصول بعقیده عدم تساوی نژادها و مردم با استفاده باجهل و اوها م ممکن گشته ، و حیثیت انسان مقتضی نشرف فرهنگ و تربیت عمومی برای عدالت و آزادی و صلح است - تمام ملل و وظائف مقدسی دارند که باید آنها را با روح معاضدت انجام دهند .

« و از طرفی صلحی که تنها مبنی بر قرارداد های اقتصادی و سیاسی دولتها باشد نمیتواند قبول و رضای دائم و صادق عموم ملل را فراهم آورد ، بنابراین صلح منظور باید بر پایه تعاون فکری و اخلاقی بشری قرار گیرد .

به این علل

« کشورهایی که این اساسنامه را امضا کرده اند و مصممند که برای عموم دسترسی کامل و متساوی بتربیت و جستجوی آزادانه حقیقت و مبادله آزاد افکار و معارف را تأمین کنند تصمیم بتوسعه و تکثیر مناسبات میان ملل گرفته اند ، که تا ملتها یکدیگر را بشناسند ، و از عادات یکدیگر معرفتی دقیقتر و حقیقی تر حاصل نمایند . »



در اینجاسخن ما درباره «انسکو» خاتمه پذیرفت. اکنون لازم است از مساعی دولت عظیم دیگری در زمینه موضوع مورد بحث - یعنی (روابط فرهنگی بین المللی) چند کلمه عرض نمایم و خاطر نشان کنم که دولت جواهر شوروی که اکنون مرکز و کانون يك سیاست بزرگی است که میلیونها نفوس بشری پیرو آنست در این میدان از دیگران عقب نبوده بلکه بر بسیاری از ممالک اروپا و امریکا سبقت گرفته است. بعضی تصور میکنند که عملیات و مجاهدات عظیم ملل جواهر شوروی منحصر بامور سیاسی است، و در این کشورها کمتر فعالیت فرهنگی بعمل میاید. هر کس در این عقیده باشد در اشتباه عظیم است. همسایه بزرگ ما که از ابتداء قرن بیستم صفحه تازه ای در کتاب بزرگ تاریخ تمدن بشری گشوده است، موضوع روابط فکری بین المللی و همکاری عقلی و علمی را بر حسب وصایای پیشوایان جلیل خود مانند لنین و استالین - محترم می شمارد، و در راه این نیت کوشش بسیار مینماید و مبالغه گزاف خرج میکند.

در میان فرهنگستانهای عالم یکی از بزرگترین و معروفترین فرهنگستان علوم شوروی است که جشن دویستمین سال تأسیس آن در ۱۹۴۶ با حضور نمایندگان تمام دول عالم در مسکو انعقاد یافت. این آکادمی از بزرگترین کانونهای علم و دانش بشریت است که از آنجا پرتو انوار دانش و اشعه فروغ معرفت باطراف جهان میتابد.

انجمن های روابط فرهنگی شوروی با سایر ملل عالم در تمام شهرهای بزرگ جهان مانند پاریس و لندن و واشینگتن دائر شده، و عدد آنها روز بروز رو با افزایش است. در شش سال اخیر این انجمنها بر روی اسلوب و نظام محکمی تأسیس شدند و در مسائل علمی و ادبی و تاریخی و جغرافیائی و تراث شناسی و باستان شناسی و هنرهای زیبا و فیزیک و شیمی و علوم طبیعی و طب و مهندسی و حقوق با دانشمندان دیگر ممالک مشترکاً همکاری مینمایند.

تأسیس «انجمنهای جوانان شوروی» از ابتکارات نوین آن دولت است که در خارج از کشور خود میلیونها نفر دوستان تحصیل نموده اند و با متجاوز از یکصد

وینجاه سازمان جوانان درچهل مملکت آمریکا و اروپا ارتباط برقرار کرده‌اند. همچنین « کمیته زنان و بانوان شوروی » با ۱۳۶ سازمان مترقی زنان در ۴۴ کشور جهان رابطه مستقیم دارند .

علما و فرهنگیان ممالک دموکراسی دائماً اظهار تمایل مینمایند که علاوه بر روابط سیاسی با کارکنان علم و فرهنگ در جاهیر شوروی در روی مسائل علمی و فرهنگی ایجاد رابطه کنند .

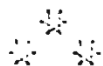
مثلاً در فرانسه دانشمندانی مانند لائران - ژولیو - کوری - مارسل و دیگران و در انگلستان علمای عالیمقام مانند گولداین - برنال - رولف و غیره بطرفداری از ترقی و تکامل علمی جاهیر شوروی برخاسته‌اند .

در آمریکا ژوزف دوپس که از نویسندگان معروف و ارجند است و سابقاً سفیر کبیر آمریکا در روسیه بود در کتابیکه بنام « مأموریت مسکو » نوشته عقیده ایجاد روابط علمی را با آن مملکت تشویق مینماید، بعضی از علما در آمریکا مجله‌ای تأسیس کرده‌اند موسوم به « روسیه سویتیک امروزی » کسانی که در این مجله تحریر مقالات مینمایند از دانشمندان طراز اولند مانند البرت انیشتن صاحب ثوری معروف .

یکی از جمله کسانی که در این موضوع در آمریکا فعالیت بسیار میکند آقای مکلیش شاعر و متفکر و فرهنگی معروف است که شهرت جهانی دارد و ریاست هیئت نمایندگان آمریکا را در نوامبر ۱۹۴۵ در کنفرانس لندن بعهده داشت و این بنده خود نعمت ملاقات او را درك کردم، وی میگوید « استقرار روابط فرهنگی و علمی با جاهیر شوروی بمنزله شالوده محکمی برای استقرار صلح پایدار در اعقاب آتیه انسانی است . »

دولت جاهیر شوروی در غالت کنفرانسهای فرهنگی و مجامع علمی بین‌المللی با اعزام نمایندگان دانشمند شرکت میکند، از آن جله در مارس ماه سال گذشته نمایندگان ۷ جمهوری شوروی در کنفرانس ممالک آسیائی در دهلی حاضر شدند و در کارهای کنفرانس صمیمانه توحید مساعی نمودند، و از طرف دولت هندوستان با نهایت

گرمی و مهربانی از آنها پذیرائی شد که بنده خود نیز در آنجا شرکت داشتم.



آقایان! این است خلاصه‌ای از دورنمای جنبش‌ها و نهضت‌های جدید که برای ایجاد معاضدت و همکاری علمی در میان ممالک عالم در عصر حاضر بظهور رسیده است، و ملاحظه مینمائید که تاچه پایه تمام ملل جهان از هر عقیده و مشی سیاسی که باشند در این امر خطیر متفق القول هستند.

جای بسی خوشوقتی است که ملت ایران نیز در این زمینه بقدری که وسایل و اسباب اجازه میداده است پیش قدم شده از جمله فرهنگستان ایران اولین قدم را در این راه خیر برداشته است.

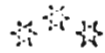
آری - برای نخستین بار نظریه ایجاد روابط فرهنگی در همین عمارت و در زیر همین سقف در فکر روشن بعضی از آقایان پیوستگان این بنگاه سودمند بظهور رسید، و در جلسه ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۱، یعنی درست ۵ سال قبل از این، در موقعی که هنوز دنیا در بحبوحه آتش خلاف و شقاق میسوخت این آقایان با فکر دورین خود پیش‌بینی نمودند که مملکت ایران نیز باید در این میدان داخل شده و با دیگر ملل در این وادی مقدس همکاری نماید. بهمین مناسبت طرح اساسنامه‌ای در فرهنگستان بتصویب رسید در ضمن ۹ ماده، که در ماده اول آن تصریح مینماید که فرهنگستان ایران هیئتی برای روابط فرهنگی بین‌المللی مرکب از چندین تن پیوستگان برای ایجاد روابط علمی با کشورهای جهان تشکیل میدهد.

اگر قاعده «الفضل للمتقدم» صحیح باشد فضیلت تقدم در این مرحله ضییب فرهنگستان ایران است. امیدوارم در این میدان پهناور که سنوات اخیره بسوی آن هموطنان ما چند قدمی برداشته اند - مرکز جولان افکار آیندگان باشد. و اگر در این راه خیر دولت و ملت ایران بذل جهد و صرف قوی نمایند و از مال و جان دریغ ندارند شك نیست که در آتیه از این درخت بارور میوه‌های شیرین خواهند چید.

چقدر کومه نظری و نزدیک‌بینی است از طرف بعضی اشخاص، که متأسفانه در رأس امور مالی کشور قرار گرفته‌اند، گاهی اظهار میشود که عایدات دولت باید صرفاً

در امور بارور و حاصل خیز بمصرف برسد، و باین بهانه از پرداخت دراهم معدود در راه علم و دانش و معارف خودداری میکنند. این گونه اشخاص که مفاد «عجلاً جداً له خوار» بدرستی درباره آنها صدق میکند هر قدر که خود را در آسمان ملکستاران درخشان بشمارند در نظر عقلا کمترین وزن و ارزشی نخواهند داشت. زیرا هنوز ندانسته اند که هیچ درختی باورتر از درخت علم و هیچ مزرعه ای حاصل خیزتر از مزرعه دانش نمیباشد. «البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا». ملل رامیه عالم که اکنون بسر منزل سعادت رسیده اند از آن رهگذر است که در راه معرفت و دانش بیدریغ دست سخاوت میکشایند و سهم عمده عواید مملکت خود را بمصرف تربیت ابناء نوع میرسانند. این بنده هیچوقت فراموش نمیکنم که در احصائیه سال تحصیلی ۱۹۳۳ مشاهده نمود که مملکت انگلستان صد ۱۸ عایدات مملکت خود را بمصرف بودجه فرهنگی میرسانید در صورتیکه بودجه فرهنگی ایران در آن تاریخ کمتر از چهار درصد عوائد کل کشور بود.

اگر این روش که ماییش گرفته ایم ادامه دهیم محققاً بکعبه آمال خود نرسیده و در راه ترکتان بضالت و گمراهی دچار و سر نوشت مانستی و نا بودی خواهد بود. چقدر مایه تأسف است که در دانشگاه تهران که تنها مرکز علم و دانش این مملکت و یگانه مایه امیدواری باینده است برای اندک مخارجی که باید بمصرف طبع و نشر کتابی برسد یا لوازم آزمایشگاهی تهیه گردد خدمتگزاران معارف باید دست حاجت و نیاز در برابر مأمورین دارائی دراز کرده و یا گردن کج رهایی از زنجیرهای محکم مقررات را تقاضا نمایند و ناله و فریاد آنها بجائی نرسد. هر قدر تمنا میشود که برای مصارف این دستگاہ بزرگ علمی اندک مایه سخاوتی بخرج دهند و همان طور که اسما دانشگاه را استقلال داده اند معنا نیز برای آن قائل با استقلال شوند و در امور مالی آن را آزادی عمل بدهند ابداً گوش سنگین اولیای دارائی محکمت دلایل منطقی خدمتگزاران معارف و علم را نمیشنود. ولی در همان حال برای مصارف بیهوده و مضری که میدانیم و میدانید بی مضایقه آلف و الوف خرج میشود.



امیدواری ما تنها بطبقه دانشمند مملکت است که در این شب ظلماتی کو کب
 فروزان علم و دانش را نصب العین خود قرار داده و کشور را بصبح نورانی سعادت رهبری
 کنند، و همان گونه که در ادوار تاریخ گذشته این مملکت جوانان دانش پژوه و پیران
 دانشمند ایران را نجات داده اند در این ایام نیز که اوقات ناگواری از جهل و ضلالت
 میگذرانیم، بار دیگر بنای مردی خود و دانش بر مشکلات غلبه نمائیم و دیگر باریق
 سعادت و نیک بختی را که محققا جز پرچم علم و دانش چیز دیگر نیست بر فراز این
 کشور که مهد علم و فرهنگ بوده است نصب کنیم.

گویا مرحوم ادیب همین معانی را در نظر داشته که خطاب بزاده فارس این
 ایات را گفته است. کلمات آنمرد بزرگ در پایان مقال روح پژمرده و افسرده ما را
 لذتی میبخشد. و مساعی جمیله پدران ما را دروادی علم و ادب دگر بار بنظر مامی آورد

نه کس پایمرد و نه کس دستگیر،	«همی بود یکچند بیژن اسیر
زچه اندر آمد به ناز و خرام.	بفرزانه فرزند دستان سام
بچاه سیاهش نشیمن شده!	کنون ملک ایران چو بیژن شده
قباد دلیری فریدون و شی!	تو فرزانه فرزند اسیاوشی
بنام همایون تو زنده اند،	ترا همچو رستم بی بنده اند
تو این بد کهر زن بشمشیر زن.	رهان بیژنم را تو از کید زن
صدف از هوا کو کهر بار شو!	تو ای ابر نیسان صدف بار شو
هزار آقرین بر دلبران فارس!	کهر بار بر فرق شیران فارس!
همیدون بزنی شادمان سال دیر!	توئی یادگار از جم و اردشیر،
توئی پاسبان هم بر این مرزو خاک،	توئی یادگار از نیاکان پاک،
دم عیسوی باد صحرات باد!	کف موسوی خاک بیضات باد!

پایان

“IRAN WA FARHANG DJEHAN”

IRAN ET LA CULTURE MONDIALE

Conférence

Prononcée

par

A. A. HEKMAT.



A FARHANGESTAN IRAN



TEHERAN, 8MARS 1948.

از انتشارات « نامه فرهنگستان ایران »

قاعدة استعمال بعضی از کلمات

نگارش جناب آقای
حسین سمعی « ادیب السلطنه »
رئیس فرهنگستان ایران

خرداد ۱۳۲۸

جایگاه مجلس

متن خطابه ایست که جناب آقای حسین سمیعی

(ادیب السلطنه) رئیس فرهنگستان ایران و

رئیس انجمن ادبی فرهنگستان دریکی از جلسات

انجمن ایراد فرموده اند

هو الله تعالى

گاهی در برخی از نگارشهای رسمی و عادی دیده میشود که بعضی لغات بغلط استعمال شده یا در معانی و موارد استعمال آنها اشتباهاتی روی داده است، حتی در استعمال پاره‌ای از لغت‌هایی که بتصویب فرهنگستان ایران رسیده از معنای حقیقی آنها انحرافهایی پیدا شده و معانی لغات و کلمات صورت دیگری بخود گرفته است. از این قبیل است اشتباهاتی که گاهی در املاهای بعضی کلمات یا در استعمال آنها بجای یکدیگر پیش می‌آید.

این اشتباهات ممکن است برای بارهای اول در طی خواندن و نوشتن چندان مهم بنظر نیاید، اما همینکه مکرر شد و نظایر زیاد پیدا کرد شاید اشخاصی که چندان با ادبیات و نگارشهای ادبی آشنا نیستند و از لغات و طرز استعمال آنها چندان اطلاع ندارند همان غلط‌ها را صحیح پنداشته و مأخذ قرار بدهند، علی‌الخصوص که گاهی نیز این غلطها در پاره‌ای از روزنامه‌ها که نوشته‌های اشخاص مختلف را در صفحات خود درج و نقل میکنند - و البته هیچ الزام و مسؤولیتی هم در سنجیدن و تشخیص دادن صحت و سقم عبارات و کلمات آن نوشته‌ها ندارند - منعکس میگردد، و چون روزنامه را همه میخوانند این اشتباهات بیشتر صورت تحقق گرفته و در اذهان عمومی نقش می‌بندد و در محاورات و مکاتبات عمومی تکرار میشود.

بنابر این من برای توجه دادن بعضی نویسندگان و نامه‌نگاران پاره‌ای توضیحات را نسبت ب برخی از این کلمات و اشتباهاتی که در آنها رخ داده است لازم شمرده و این چند کلمه را که در زیر بنظر شریف خوانندگان گرامی میرسد برسبیل تذکره یادداشت کردم و البته اگر باز در این زمینه چیزهایی بنظرم رسید با وسایل دیگر باستحضار عمومی خواهم رسانید.

این تذکرات و توضیحات البته مربوط بلغات و اصطلاحات و استعمالات فارسی بوده ولی اگر در ضمن نسبت ب بعضی از کلمات عربی هم توضیحی داده شده است بدان سبب بوده که آن کلمات امروز از جنبه عربی خود خارج شده و جزو لغات و اصطلاحات فارسی قرار گرفته است.

آئین

بمعنی مذهب - رسم - عادت - روش - آرایش است .

مثال :

آئین اسلام مایه رستگاری دنیا و آخرت است . آئین من این است . همیشه بدین آئین بوده ام . آئین من در زندگانی چنین بوده است . شهر را آئین بسته اند .

شاهد :

اسلام بدین سهلی و آسانی نیست یا حرف که برگوئی و برخوانی نیست
آری بزبان آنچه نداری در دل وین در خور آئین مسلمانی نیست

آئین تقوی ما نیز دانیم لیکن چه چاره با بخت گمراه

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند

کشاد ابروی طاق فتح را دین ظفر بر طاق گردون بست آئین

این کلمه در فرهنگستان برای مراسم و تشریفات اختیار شده است .

مثال : آئین تاجگذاری . آئین کشایش مجلس شورای ملی .

آئین نامه

در فرهنگستان بجای نظامنامه آئین نامه پذیرفته شده است . مثال :

آئین نامه باشگاه هواپیمائی کشوری - آئین نامه بنکاه حمایت مادران و بینوایان .

آتش نشان - آتش نشانی

بجای مأمور و اداره اطفائی تصویب شده است . مثال :

اداره آتش نشانی دیروز خوب از عهدۀ فرو نشانیدن حریق . . . برآمد و آتش

نشانان جدید و چالاکی هر چه بیشتر بکار بردند . شاهد :

چنان در جانم آتش زدغم عشق که نشیند بهیچ آتش نشانی

آزمایش - آزمون

این دو کلمه از یک ریشه در آمده و غالباً معنی امتحان می‌دهند و بر حسب تصویب فرهنگستان **آزمایش** بیشتر در امتحانات فنی استعمال میشود و گاه نیز افاده معنی تجربه کند. مثال :

- آزمایشهای یاستور خدمتی بزرگ سلامت نوع بشر کرده است .
 - آزمایشهای عمر من مرا پیرهیز از مذذبان و دروغگویان وا میدارد .
 - منوچهر از عهده آزمونهای سالیانه اش خوب بر آمده است .
- شاهد بهر دو معنی :

آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی پایندگی است
ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش باید برون کشید از این ورطه رخت خویش

آگهی - آگاهی

این دو کلمه سابقاً بمعنی اطلاع یافتن استعمال میشد ، ولی در فرهنگستان **آگهی** بجای «اعلان» و **آگاهی** برای اداره ای که در شهر بانی بنام تأمینات یا پلیس مخفی بود تصویب شد و اداره آگاهی جایگزین اداره تأمینات گردید و بنا بر این پلیسهای مخفی را کارآگاهان یا مأمورین اداره آگاهی گویند .

در کلمه **آگهی** بمعنی «اعلان» این نکته را باید در نظر گرفت که ترکیب آن در موقع استعمال با فعل دادن باشد نه کردن مثلاً « آگهی داد » باید گفت نه « آگهی کرد » .

استان

این کلمه بضم الف است چون بستان ، و برای هر یک از بخشهای ده گانه کشور ایران بجای **ایالت** اختیار شده است . استعمال آن بکسر الف (استان) یا بمد الف (آستان) غلط است .

اندیشه

این کلمه افاده دو معنی کند

اول بمعنی فکر است و در این معنی بیشتر استعمال شده است.

مثال: دراینکار اندیشه فراوان کردم.

شاهد:

اول اندیشه وانگهی گفتار پای بست آمده است پس دیوار
 سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنکه بگوید سخن
 اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم.
 دویم بمعنی ترس و بیم.

مثال: من از تو هیچ اندیشه ندارم یعنی نمیتروم.

بازنشسته

فرهنگستان این کلمه را بمعنی «متقاعد» تصویب کرده است و باصطلاح
 اداری و قانونی باشخاصی اطلاق میشود که سن آنها بحدتقاعد قانونی رسیده و میتوانند
 معافیت خود را از خدمت دولت درخواست کنند و یا دولت خود آنها را از خدمت
 معاف کند.

این متقاعد را نباید بامتقاعد که بجای قانع و راضی استعمال میشود اشتباه کرد
 و مثلاً گفت با فلان در فلان موضوع مذاکره کردم و او را بازنشسته نمودم یعنی
 متقاعد و قانع ساختم.

البته چنین استعمالی خیلی شاذ و نادر است ولی چون من خود وقتی در دوسه
 نامه بچنین استعمال غلط برخوردم این تذکر را در اینجا بدان سبب دادم.

بایگان

بروزن شایگان و رایگان کسی است که نامه ها و نوشته های اداری را در
 دفتری نگاهداری میکند تا در هنگام نیازمندی بتوان از آن استفاده کرد. عمل
 بایگان را بایگانی گویند که پیشتر «ضبط» میگفتند و اگر کسی چنانکه گاهی

دیده است آنرا بمعنی اصلی ضبط گرفته و مثلاً بگوید «مال فلان را بایگانی کردند» بکلی غلط است.

بزه

بروزن مزه بمعنی جرم و گناه است وهای آن نیز آن تلفظ نمیشود مانند «های» سره، رژه، واژه، تازه، غازه، زلده، مرده و امثال آن. و مجرم را بزه کار گویند و چون خواهند که نویسند «بزه کار» بروزن مزه دار با جدائی‌ها از کاف باید نوشت نه با پیوستگی کاف بها باینصورت: «بزه کار»، چه در اینصورت‌ها باقتضای رسم الخط‌های ملفوظ خوانده خواهد شد.

بهداشت - بهداشتی

این دو کلمه را نباید بیکدیگر اشتباه کرد چه بهداشت بمعنی وسائل نگاهداری سلامت مردم است و بهداشتی اداره‌ای که کارهای راجع سلامت مردم در آنجا انجام می‌یابد و اداره میشود. مثال: وزارت بهداشتی نسبت به بهداشت همگانی اقدامات سودمند و تدابیر مؤثری بکار میبرد.

پیشینه - کمینه

بیشتر برای بیشترین مقدار ممکن حد اکثر و برای کمترین مقدار ممکن حداقل میگفتند. فرهنگستان برای معنی اول پیشینه و برای معنی دوم کمینه تصویب کرده است.

مثال: پیشینه درآمد فلان شرکت بده میلیون ریال رسیده است. کمینه درآمد فلان شرکت پنج میلیون ریال است.

پیشینه - دیرینه

پیشینه و دیرینه دو واژه است که در فرهنگستان اولی را برای سابقه کار یا سابقه علمی و اخلاقی، و دومی را برای سابقه خدمت مستخدمین تصویب کرده اند و این دورا نباید باعتبار سابقه بیکدیگر اشتباه کرد. مثلاً نمیتوان گفت پیشینه خدمت

فلان در فلان وزارتخانه ، و هم نمیتوان گفت دیرینه فلان کار ، یادیرینه عملی فلان مأمور ، یادیرینه اخلاقی فلان مرد . بلکه باید گفت دیرینه خدمت فلان کارمند در فلان وزارتخانه بدین قرار است

مثال : فلان مأمور سی سال دیرینه خدمت دارد ، پیشینه فلان کار چنین است ، پیشینه عمل فلان خیلی رضایت بخش است ، پیشینه اخلاقی فلان چندان خشنودی بخش نیست .

پیوسته

در فرهنگستان بجای متصل تصویب شده است ، و این گاه باشد که افاده اتصال زمانی کند چنانکه گوئیم « فریدون پیوسته در انجام وظایف خود کوشش دارد » و گاه اتصال و انضمام چیزی را بچیز دیگر نشان دهد چنانکه گوئیم : « فلان صورت حساب بفلان نامه پیوسته است » .

و اینکه بجای پیوسته بدینمعنی پیوست تا در پیوست نویسند هیچ صحیح نیست و اگر خواهند که پیوست نویسند باید که « با » بر سر آن در آورند و به پیوست نویسند مانند « پنج برک صورت حساب پیوست این نامه فرستاده شد » . (هر چند این نیز چندان فصیح نیست) و بهتر این است که بنویسند پنج برک صورت حساب بدین نامه پیوسته است یا پیوسته بدین نامه فرستاده شد .

درخواست

- ۱ - خواستن و تقاضا کردن چیزی است . مثال : سلامت و سعادت شمارا از خداوند درخواست میکنم .
- ۲ - نوشته ای که در آن چیزی برسبیل تقاضا پیشنهاد میشود . مثال : درخواست حقوق شمارا از اداره حسابداری صادر کرده اند .

دغل

بمعنی نادرست و دسیسه کار است .

مثال : فلان مردی دغل است .

شاهد : این دغل دوستان که می بینی مگسائند دور شیرینی

این کلمه را فرهنگستان بدو معنی تصویب کرده است .

۱ - تغییر دادن متاعی برای گول زدن و اغفال خریداران .

۲ - کسی که متاعی را برای اغفال خریداران تغییر میدهد و این در حقیقت

همان معنی اصلی دغل باشد که ذکر شد .

زایچه

برای ورقه ولادت که هنگام زادن کودک نوشته میشود و اداره آمار از روی

آن ورقه شناسنامه را تهیه میکند تصویب شده است ، بنابراین نمیتوان زایچه را بجای

متولد بکار برد چنانکه بعضی آنرا بهمین معنی استعمال کرده و بزایچگان جمع بسته

واز آن معنی متولدان خواسته‌اند .

برخی تذکرهای کوچک

استقامت - مقاومت

غالباً دیده و شنیده میشود که کلمه استقامت را بجای مقاومت که بمعنی ایستادگی و پایداری و تحمل در مقابل حوادث و شدائد است استعمال میکنند و این صحیح و فصیح نباشد ، چه هر يك از این دو کلمه معنی مستقل جدا گانه دارد یعنی استقامت بمعنی راستروی است و مقاومت بمعنی پایداری و ایستادگی ، و این دو معنی را نباید باهم اشتباه و این کلمات را بجای یکدیگر استعمال کرد .

است

است بفتح الف کلمه رابطه ایست که بآخر کلمات دیگر ملحق و متصل گردد و معنی مفرد مضارع دهد و این کلمه اگر بکلمه ای متصل شود که در آخر آن الف یا واو باشد الف ازاول آن بیفتند .

مثال : صورت آن زیباست . سیرت این نیکوست .

شاهد : چوبش نوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس شی دلبر اخطا اینجاست

اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست	چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
ای سرو بلند قامت دوست	وه وه که شما یلت چه نیکوست
نازک بدنی که می نکنجد	در زیر قبا چو غنچه در پوست
در حلقه صولجان زلفت	بیچاره دلم فتاده چون گوست
میسوزد و همچنان هوا خواه	میسپرد و همچنان دعا گوست

و نیز اگر با ماقبل خود روی هم و بلا فاصله نوشته شود تواند بود که الف از اول آن بیفتد چنانکه گوئیم : خدا کریمست - فلان دوست منست ، که در اصل کریم است و دوست من است بوده .

و این الف در اول است بحال خود باقی میماند اگر کلمه قبل آن مختوم بالف و واو نباشد چون :

شب فراق که داند که تاسحر چند است مگر کسی که بزندان عشق در بنداست
و یا از کلمه ماقبل جدا نوشته شود چون :

خداوند قدیم است ، خدای ناظر اعمال من است .

این توضیح که درباره کلمه است نگاشته شده بر سبیل تذکر بود و تفننی است که کتاب برای اختصار و کوتاهی بکار برند و گرنه يك قاعده کلی و الزامی نیست جز در قسمت اول که آخر کلمه ماقبل بالف یا واو منتهی باشد که ابقای الف است و جمع دو الف با هم چندان زیبا و پسندیده نیفتد .

حرف با

با که بر سر کلمات در میآید باید بتنهائی و بدون الحاق ها بدان نوشته شود
چون : بشهر رفتم ، بجمشید گفتم ، بکتاب رجوع کردم . که نوشتن « به شهر »
« به جمشید » ، « به کتاب » درست نیست .

بروزگار عزیزان که روزگار عزیز حرام باشد بی دوستان بسر بردن
بیارب یارب شب زنده داران بامید دل امید واران

بایستی

فعلی است که باید برای زمانهای گذشته بکار برده شود و استعمال آن برای زمان
آینده درست نیست . مثال :

شما وقتی که از اروپا حرکت میکردید بایستی حرکت خود را تلگرافاً بمن
اطلاع بدهید . ولی نمیتوان گفت : وقتی که میخواهید بآذربایجان تشریف ببرید بایستی
دو روز پیش مرا از حرکت خود آگاه فرمائید ، بلکه در آنجا باید بجای بایستی
باید گفت .

تاء مقصور

بعضی کلمات هستند که بتاء مقصور منتهی میشوند ولی « تا » جزو اصلی کلمه
نیست و غالباً دیده میشود که در هنگام افاده معنی حال و حالت با آخر آنها یعنی بعد از

تا الفی الحاق میکنند و دوزیر بر روی الف میگذارند و اینطور مینویسند:
عجالتاً ، اصالتاً ، وکالتاً ، امانتاً ، و امثال آنها .

در صورتی که افزودن الف باخر این کلمات جایز نیست و باید این طور نوشته شود:
عجالة ، اصالة ، وكالة ، امانة ،

اما الحاق الف فقط در کلماتی واقع میشود که تا جزو اصلی کلمه بوده و
اگر حذف شود کلمه ناقص و بیمعنی میگردد ، مانند : موقت ، ثابت ، صامت ، و
امثال آنها که « تاء » وقت ، ثابت ، صمت ، جزء اصل کلمه است و در هنگام بیان
حال موقتاً ، ثابتاً ، صامتاً نوشته میشود .

تمرکز - متمرکز

این دو کلمه در مکالمات و مکاتبات زیاد استعمال میشود و بکلی غلط است .
مقصود از استعمال کلمه تمرکز جمع شدن چیزهایی است در یک نقطه مرکزی
و از کلمه متمرکز آنچهها که در آن نقطه جمع شوند . و این غلط از آنجا ناشی
شده که از ریشه اشتقاق کلمه غفلت کرده اند که رکز است و بمعنی دفن کردن ،
و نهان کردن ، و یکجا جمع کردن است و مرکز اسم مکان از این فعل است و آنانکه
مرکز را بیاب تفعلل برده اند بکلی از ماده اشتقاق کلمه بی اطلاع بوده اند ، چه رکز
هرگز بیاب تفعلل نرفته و فقط بیاب افتعال در آمده ، چون ارتکاز که بمعنی
اختلاج است .

پس اگر خواهند که اجتماع چیزهایی را در یک نقطه مرکزی بیان کنند باید
گویند که فلان چیزها در فلان محل مرکزیت یافته است .

جمع

گاهی در بعضی از نامه ها دیده میشود که کلمات فارسی را بصورت جمع مینویسند
مانند بازرسین ، داوطلبین و امثال آنها ، و این خود غلطی فاحش است زیرا
بازرس و داوطلب دو کلمه فارسی هستند و جمع آنها باید با علامت جمع فارسی که در
ذیروح ، « ان » و در بیروح ، « ها » ، است بسته شود ، و آوردن علامات جمع عربی مانند

« واو و نون » یا « یا و نون » در آخر کلمات فارسی هم زشت و هم غلط و برخلاف قاعده و قیاس است. پس باید با زرس و داو و طلب را در حالت جمع « بازرسان » و « داوطلبان » نوشت. و از جمله اشتباهاتیکه در مورد کلمات فارسی و غالباً در محاورات و مکاتبات متداول میباشد این است که بعضی کلمات فارسی را با الف و تا که علامت جمع عربی است جمع می بندند مانند گزارش و نگارش و سفارش و فرمایش و امثال اینها که گزارشات و نگارشات و سفارشات و فرمایشات مینویسند و این بکلی غلط و از قاعده جمع فارسی خارج و صحیح آن گزارشها و نگارشها و سفارشها و فرمایشهاست.

چنانکه - چنانچه

دو کلمه اند متفاوت المعنی که در مکاتبات و محاورات قدیم غالباً بمعنی « بطوریکه » « مثل اینکه » استعمال میشده اند، ولی دیری است که بعضی از نویسندگان فرق و تمایزی در میان این دو کلمه قائل شده اند یعنی « چنانکه » را بجای « بطوریکه » و « چنانچه » را بجای ادوات شرط استعمال میکنند.

مثال اول - چنانکه دیروز بشما گفتم باید در انجام فلان کار اقدام فوری کرد.
مثال دوم - چنانچه اجازه میفرمائید امروز با فلان مذاکره خواهم کرد.

خاستن - خواستن

این دو کلمه چنانکه میدانیم دو مصدرند که هر یک معنی جداگانه دارد: خاستن بدون واو غالباً با « بر » استعمال میشود بمعنی بلند شدن و برپا ایستادن است « و خواستن » با واو بمعنی خواهش کردن و میل داشتن. گاهی دیده میشود که بعضی اشخاص اشتباه کرده این کلمات را در غیر مورد و معنی خود استعمال مینمایند مثلاً برخواستن با و او مینویسند و از آن معنی بلند شدن میخواهند، و خاستن بی واو را بجای خواستن آورند و از آن معنی تقاضا کردن قصد کنند. پس باید فرق این دو را با یکدیگر تشخیص داد و از استعمال یکی بجای دیگری احتراز نمود.

خاطر

کلمه ایست معروف و معنی آن معلوم ولی در نوشتن آن بعضی ها اشتباه میکنند

و خاطر را خواطر با واو مینویسند و این خود غلط است زیرا خواطر با واو جمع
 «خاطره» است و استعمال آن در جایی که مقصود خاطر و کلمه مفرد باشد جایز نیست
 و نمیتوان مثلاً بخاطر دارم را بخواطر دارم نوشت.

خرد

خرد برونن 'کرد ضد بزرگ است' غالباً دیده میشود که این کلمه را با واو
 (خورد) نویسند و این غلط است. مثال:
 زان نکنجید در جهان سترگ که جهان خرد بود و مرد بزرگ

فوق العاده

این کلمه مرکب است از فوق که بمعنی بالاست و عادت که معروفست و در
 مورد اموری استعمال میشود که از عادت و معمول خارج باشد، و غالباً از ذکر
 این کلمه شدت و اهمیت و بزرگی کار را خواهند چنانکه گویند فلان مردی فوق العاده
 است فلان شجاعت فوق العاده دارد. شاهد:
 مملکت را مرد باید مرد فوق العاده باید در میان سرد و گرم روز کار افتاده باید
 گاهی شنیده میشود که بعضی اشخاص «العاده» را بتشدید دال استعمال کرده
 و فوق العاده میگویند در صورتی که غلط است و عاده بتشدید دال در این مورد هیچ
 معنی ندارد.

قابل اهمیت

زیاد استعمال میکنند و فصیح نیست. دارای اهمیت یا حائز اهمیت باید گفت.

ور

گاه بمعنی وگر و اگر باشد چنانکه در این بیت:
 گریبکشی حا کمی ورنوازی رواست بنده چه دعوی کند حکم خدا و ندر است
 و گاه بمعنی اگر چه استعمال شود چنانکه در این بیت:
 کس نیاید بزیر سایه بوم و رهمای از جهان شود معدوم

های مختفی

کلماتی که بهای مختفی یا (غیر ملفوظ) منتهی میشوند مانند: باده، زاده، آزاده - و امثال آنها در حال جمع دو صورت پیدا میکنند:

اگر کلمه از اسمهای ذیروح و ذوی العقول باشد. یا صفاتی که بصورت اسم استعمال شده باشد های مختفی آخر آن بکاف فارسی (ک) تبدیل شده و کلمه (آن) که علامت جمع فارسی است بدان ملحق میگردد چون دایه، دیوانه، فرزانه، درمانده، افسرده، که جمع آنها دایگان، دیوانگان، فرزانهگان، درماندگان، افسردگان میشود.

و اگر کلمه از اسامی بی روح و غیر ذوی العقول باشد های مختفی از آخر آن افتاده و کلمه (ها) که علامت جمع فارسی است بدان می پیوندند چون شانه، دانه، خانه، و امثال آنها که جمع آن شانها، دانها، خانها، میشود نه شانهها و دانهها و خانهها مگر در مواردی که اگر های مختفی را حذف کنیم با کلمه دیگر مشتبه گردد مثل نامه و جامه و خامه که اگر نامها و جامها و خامها بدون های غیر ملفوظ نویسیم بجمع نام و جام و خام مشتبه شود. پس در اینصورت های مختفی بحال خود باقی ماند و های علامت جمع بدان پیوندند و نامهها و جامهها و خامهها نوشته شود.

بعضی معادل‌ها که ممکن است بجای پاره‌ای از
ترکیبات عربی اختیار شود

- بجای علمی ای حال بهر حال ، در هر حال ، در هر صورت .
- » علمی رؤس الاشهاد پیش روی همه ، پیش چشم همه ، در حضور تمام مردم .
- » فی حد ذاته بخودی خود .
- » برای العین بدیده خود ، بچشم خود .
- » طوعاً کرهاً خواه و ناخواه ، خواه مخواه ، خواهی نخواهی .
- » کما اینکه مثل اینکه ، بطوریکه ، چنانکه .
- » علمی ای نحو کان هر چه باشد ، بهر حال باشد ، بهر صورت که باشد .